نعم المولی و نعم النصیر
قصیدۂ مستوفی
در مطبع مصطفوی باهتمام حافظ عنایت الدین بطبع رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعز العلم والعلماء واذل الجهل والجهلاء وبین فی محکم تنزیل قوله تعالی قل هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون وارسل رسوله محمدا صلی الله علیه وسلم حتی نشر العلم ومدح الناس علی طلبه وذم من
لا یعلم حیث قال علیه السلام الناس صنفان عالم ومتعلم وسایر الناس کالهمج لا خیر فیه ورغب فی طلبه اما بعد
چنین گوید جمع کننده این مسایل شیخ فقیه زاهد مسعود بن محمود بن یوسف سمرقندی غفر الله له ولاسلافه که تا مردم
بطلب علم گران علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین قال رسول صلی الله
علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة قال رسول علیه السلام من اغبرت قدماه فی طلب العلم حرم
الله تعالی جسده علی النار قال رسول علیه السلام العلم عمارة القلوب والعمل کفارة الذنوب وقوله علیه
السلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة ایام حیاته لقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفیقی
فی الجنة اما اعتقاد باید داشتن که جمله علوم شرعیه اموختن فریضه است بعضی فرض عین است و بعضی فرض کفایت
وانچه فرض کفایت است چون بعضی بیاموزند و بجای آرند از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز
فریضه شود چون جواب سلام وجواب عطسه ونماز جنازه وعیادت بیمار وامر معروف ونهی منکر وجهاد کردن
باکافران چون نفیر عام نباشد وانچه فرض عین است از گردن مخاطب بهیچ عذری ساقط نشود وآن چهار علم
است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض ونفاس اما علم توحید اموختن فریضه است

تا بدانی که خدای عز و جل یکی است نه از روی عدد و پاکیست و منزه از صفات نا سزا و صفاتش قوله تعالی
قل هو الله احد الله الصمد فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد قوله تعالی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خدای
تعالی منزه است از زن و فرزند و وی را شریک نیست چنانکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفته اند قوله
تعالی و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و خدای عز و جل با
هیچ کس نماند و هیچ کس بخدای تعالی نماند قوله تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول است اول او را بدایت نیست
و آخر است که آخرش نهایت نیست ظاهر است که کسی را در هستی وی شک نیست و باطن است که کسی را با چون و چرائی
وی کاری نیست قوله تعالی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم خدای تعالی بر مکان نیست
و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست
نیست و مقدم نیست و موخر نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد همواره بود و همواره باشد
خدای عز و جل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عز و جل بماند و هیچ چیز نماند مگر انچه خدای تعالی خواست بخواست
قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما
خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و بماند و بهر صفتی که خدای تعالی خود را ستوده است
ما بهمان صفت ایمان می آریم و بهر صفتی که خدای تعالی را انبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند ما بهمان
صفت ایمان می آریم و بهر ناسزای که جمله ناکسان گفته اند ما مومنان از آن بیزاریم و بهر وهمی که بخاطر آید
که خدای عز و جل آنست و مانند آنست بدانکه خدای عز و جل جز آنست که خدای عز و جل آفریدگار آنست
و ما ایمان می آریم بجمله فرشتگان که ایشان آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از صغیره
و کبیره و بعضی را بر بعضی فضل و فضیلت است چنانچه جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و ما را کیفیت
و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکه عزرائیل توبه وی جایز
نیست و ماروت و هاروت عاصی شدند توبه ایشان جایز است و دیگر باید دانست که خواص مومنان
فاضلتر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضلتر اند از عوام مومنان و عوام مومنان از اتقیا و صلحا
فاضلتر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آریم بجمله کتابهای که خدای تعالی بانبیا علیه السلام فرستاده
است همه حق است و راست است و درست است و هیچ کتابی را بر کتابی فضل نیست از راه کلام اما
مامور یم بعمل کردن قرآن و بدیگر کتابهای عمل منسوخ است شیخ حسن رحمة الله علیه گفته است که انچه
در میان دو لب است که اسم مکتوب شده است چون آن بخوانی قرآن ادا کرده آید و از وی معنی معلوم
میشود و آن سه حالت است نبشتن است و نبشتگی و نبشته نبشتن بفعل کاتب است نبشتگی انچه پدید

وغیر آن انچه مفهوم آید حال مقام مصحف هست و آنچه در وی نبشته شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی است قایم بذات باریتعالی نامخلوق است ما ایمان می آریم بجمیع پیغامبران علیهم السلام که ایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند و نبی آنکه وی را وحی یا بالهام آمده باشد و یا آوازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیا هم
وحی است و مرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** وما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بر بعضی فضل است **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما ما را بکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
نخست اول ایشان آدم صلوة الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد رسول الله را بر همه فضل است
قال عم کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و خوف خاتمت جایز است بر جمیع مومنان بجز انبیا علیهم السلام و دیگر کسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره و آن کیانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سعید و طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و بعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و این همه در مدت سی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود و بعد از آن ملک شد و امارت شد همچنانکه
خلافت ایشان بترتیب بود فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز بترتیب بود ❊
مسئله سوال گور حق است مومنانرا از راه کرامت و کافرانرا از برای عقوبت
و عذاب گور حق است کافرانرا همیشه باشد و یا کافرانرا عذاب گور بود و عاصیان
در قبضه قدرت است لایه اند اگر بیامرزد بر ایشان فضل کرده باشد میل نی و اگر عقوبت
کند ایشان عدل کرده باشد ظلم نی و برخاستن از گور بقیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور و رنگ روی از دو بیش نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه و راه از دو بیش نیست فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و سرای از دو بیش نیست

قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و وزن اعمال حق است قوله تعالی فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة و خواندن نامه حق است قوله تعالی
اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامه مومنان بدست راست دهند قوله تعالی و اما من اوتی
کتابه بیمینه و کافرانرا بدست چپ بود قوله تعالی و اما من اوتی کتابه بشماله و بعضی را سینه شگافته دست
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامه بدست چپ بنهند قوله تعالی و اما من اوتی کتابه وراء ظهره
ایشان کافران باشند که هستی خدایرا منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم حق است
ولسوف یعطیک ربک فترضی و دیگر شفاعت حق است مر کسانی را که مقام ایشانرا شفاعت بود باذن خدا
تعالی قوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کوثر حق است و بهشت
حق است و درآمدن دوزخ حق است قوله تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین بسیار گریستند
و زاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی نجات
یابند متقیان و متقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شرک
پرهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی
الکذب والغیبة و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
هر متقی را سه نشانی است اول پرهیز کند از همنشین بد دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سیوم
از لقمه با شبهه و از پاره حلال دست باز دارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک پرهیز
کرده باشند قال علیه السلام ثمن الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در بهشت
درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات قوله تعالی
جزاء بما کانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة پس ببینیم مر خدایرا عز و جل چنانچه باید ما مومنان در بهشت باشیم و خدا تعالی
منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا تعالی است و بنده مختار است مجبور نی تا اگر
بنده طاعتی کند بفرمان خدای عز و جل بود و آن بتقدیر خدای عز و جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
بنده معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق نی اما بشناسیم مر خدایرا بحجت صحیح
مارا شناسا گردانیده است بخود و اگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوییم که بیچون و بیچگونه شناسیم چونی

و چگونگی رسن نبود در آید و چونی و چگونگی در صفت پاک خدا تعالی عز و جل در نباید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
بر از نیست مرزوق نیست و خدای عز و جل آمر است مامور نیست و خدا تعالی ناهی است منهی نیست و قادر است عاجز نیست هر که خود
بعاجزی شناخت خدا تعالی را بقادری شناخت قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه فصل ایمان زیادت و نقصان نپذیرد قال النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید ولا ینقص
ایمان ما و ایمان جمله انبیا علیهم السلام یکی است از راه گروش اما از راه نور ایمان تفاوت بود و اما ایمان اقرار است
بزبان و تصدیق بدل قال علیه السلام الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابلیس علیه اللعنت که همه را میداند است و تصدیق نمیکرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت است که ایمان
و فتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله علیه بر این است که ایمان نیست اکرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست خوارج گویند که بنده بگناه کافر شود و جهمیه میگویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید
جاویدان در دوزخ بماند و منزل لا بین المنزلین گویند اما امام اعظم گوید که این مذهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه و شماله و قال هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه و قرا و ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة و بخوانند بسوی راه خود آن شیطان ذکر فی
المصابیح محی السنة ذکر این شان در کتب از برای آن آورده اند تا بشناسند راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطی را پس گفت این
است راه خدا تعالی پس خط کرد خطها بسیار از راست او و چپ او و گفت پیغمبر علیه السلام این است راهها که
و بر سر هر راهی از آن راهها شیطانی است بخواند شما را بجانب او و بخواند بدین راستی این است راه مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را و پیروی نکنید راه ها دیگر پس جدا میکند شما را از راه او این راهها را راه حق
از راه باطل معلوم شود اهل سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بجز استحلال گناه کافر شود
و خوار داشتن گناه آنست که دروغ گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مومنان را بیازارد و در دل
نشود هیچ ترسی و پشیمانی و متقاضی و ناهی کننده نباشد و بسا کسی که ایمان خود بباد داده باشند و بیا
خبر نبود و از اینجا است که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر ما یسلب الایمان عند النزع یعنی
بیشتر که ایمان [illegible] بوده شود در وقت نزع پدید آید چنان بود که آن وقت کسی ایمان بباد دهند

که آن وقت همه کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد و اما بشنوی معصیتها
بسیار و خوار داشتن گناهان ایمان بباد داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم الیقین
عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که درینجا سود
داشت و در آنجا نیز سود دارد و آن ایمان مؤمنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که درین
جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد و آن ایمان منافقانست علیهم اللعنة چون درین جهان
ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آید و تیغ از ایشان برخاست
و آن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود نداشت و در آن جهان سود دارد و آن ایمان سحره
فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنة ایشان را بکشت و ثمره آن ازین
جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صد بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست
که درین جهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان یأس کافرانست و ایمان یأس
ایمان نیست اما توبه یأس توبه است هر که حلال کرده های خدای عز و جل بحرام کرده های خدا تعالی ایمان داشت
وی مؤمن است و مستدل و مقلد فی و ایمان مقلد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
در مسجد نشسته بود جوانی خوب روی برشبه اعرابی بیامد از در مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول
علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود در آی
در آمد و هر قدمی که مینهاد از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله
دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که نعم بنشین بنشست چنانکه زانو اش با زانو رسول
علیه السلام می سود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که بگو گفت
یا رسول الله ما الایمان و ما الاسلام و ما الاحسان یعنی ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست قال
النبی صلی الله علیه و سلم الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی
والبعث بعد الموت و هو خالق کل شیء رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و پیغامبران وی و بروز قیامت آخر و بدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای است
و خدای عز و جل آفریدگار همه چیزهاست اما اسلام آنست قال النبی علیه السلام یعنی الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و فی روایة و تغتسل
عن الجنابة رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنای مسلمانی بر پنج چیز است اول کلمه شهادت بزبان

راندن دوم پنجوقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر واجبست آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نیست

قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود احسان آنست که پرستی خدای را عز و جل چنانکه گوئی مر خدای عز و جل را می بینی که اگر تو ویرا نمی بینی پرستی و زاینکه خدای عز و جل ترا می بیند چون این سوالها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز گردیم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بلی باز گشت و همچنان بتعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که یک کس بیرون روید و این سائل را طلب کنید یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جائی ندید باز در آمد و گفت یا رسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود بلکه دوم جبرائیل علیه الصلوة والسلام بتعلیم کردن شما آمده بود و بنابر آن بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند اعرابی وار در آمدندی و از رسول صلی الله علیه وسلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت که بتعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بداند که چگونه باید نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه وسلم با موختن علم حاجتمند بودند اکنون درین وقت بطریق اولی بود که با موختن علم محتاج باشند

قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و با خر غریب خواهد شد پس خنک باد مر غریبان را اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بیاید دلیل بر حکایت جبرائیل علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از بنزدیک رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دید گفت بسم دید عبد الله رسول صلی الله علیه وسلم گفت مژده مر ترا که پسر تو فقیه خواهد بود که برادرم جبرائیل را دیدم پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بجاید بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان اهل مومن چیست

قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی للمؤمن ثلث علامات الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی مر مومن را سه نشانست نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین روزه روزه ماه رمضان است و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام ابد

مسلم چیست **قال النبی علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه** رسول علیه السلام فرمود که
مسلمان آن بود که مسلمانان دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان آید چیست و محسن
چیست **قال النبی علیه السلام یا علی وللمحسن ثلث علامات یبادر فی طاعة الله تعالی ویجتنب من محارم
الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه** رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را سه نشانست پیش دستی کند
در طاعت خدا تعالی و دور باشد از نهی کرده های خدا تعالی و نیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا می آورد وی مسلمان آید باشد باید که بدین پنج
خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود **قال النبی صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال عند
الله تعالی التواضع عند الدولة والعفو عند القدرة والسخاوة عند القلة والعطیة بغیر المنة والنصیحة
بین العداوة** رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی آنست که تواضع کند در وقت
دولت و عفو کند در وقت قدرة و سخاوت کند با چیز اندک و عطا کسی را که دهی بر او منت ننهی و چون در میان
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح انگیزد و چون بنده بدین منصب رسد مومن محسن
شود و علامت محسن چیست **قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین** تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق
والمنة والله الهادی والیه الرشاد **باب اول** در بیان مقدمه نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل
بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز و شروع کرده آمد این کتاب صلوة
بتوفیق و تایید خدا تعالی **قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا**
و بصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقرب نمودن مثلا **قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما** بدانکه نماز بنا را ایمان است و نماز جفت ایمان است و نماز
شعار اسلام است و نماز فریضه است هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت اما آیة اینست **قوله تعالی
الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة** و جای دیگر میفرماید **واقیموا الصلوة واتوا الزکوة** و جای دیگر
میفرماید **اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین** و جای دیگر میفرماید **قوله تعالی واقم الصلوة لدلوک
الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر** و جای دیگر میفرماید **واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون واقم الصلوة لذکری** تاویل این آیة را روایت میکنند
خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی و وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی و وی از قاضی
ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که وی راست تا برسول صلی الله علیه وسلم

که از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اقم الصلوة لذکری را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عزوجل همه نماز را بر زبان جمله ذکر فرموده و در جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید هیچ عبادتی را چندانی ذکر نفرموده
که هر نماز را و از اینجاست که مادر مومنان عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کردند که از چه معنی که خدای عزوجل
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرمود هر مادر مومنان عایشه رضی الله عنها
از رسول علیه السلام فرمود قال علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود هر که چیزی را دوست دارد
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عزوجل با کمال بی نیازی خود هر نماز را دوست داشت و ذکر آن بسیار فرموده
را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و نگذارد تا بقیامت در نماز هیچ آیات بود که گفته آمد اما حدیث
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرمود که نماز ستون دین است هر که وی را بر پای داشت پس حقیقتی را دین خود را بر پای داشته باشد و هر که وی را ترک
آورد پس هستی که دین خود را خراب کرده باشد قال علیه السلام الصلوة وجه دینکم فلا تشینوا رسول فرمود علیه السلام
که نماز روشنی دین شماست پس روی وی را زشت مکنید قال علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الراس
من الجسد رسول عم فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را قال علیه الصلوة والسلام الصلوة للایمان
بمنزلة الراس من الجسد رسول عم فرمود که نماز مر ایمان را بمنزله سر است مر تن را قال علیه السلام الصلوة معراج
امتی رسول علیه السلام فرمود که نماز معراج امت منست قال علیه السلام الصلوة نور رسول عم فرمود که نماز نور است
قال علیه السلام علم الایمان الصلوة قال علیه السلام المصلی یناجی ربه رسول عم فرمود که نماز گذارنده با خدا
خود راز گوینده است اما اجماع امت آنست که هیچکس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدای عزوجل هر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است قوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
تا اگر ذمی جمله خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج اسلام رود و غزا آرود
و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیارد و مناره و رباط بیارد و شریعت حکم نکند باسلام
وی و جزیه از وی ساقط نشود و اگر این همه نکند اما همین که بصف جماعت در آید و خود را تشبیه کند
بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیه اگر دن او ساقط شود و تا اگر بیران باشد
کند و باز برده آرد والعیاذ بالله شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را بزنند که ترک فریضه خدای
عزوجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال
اول ما یحاسب به العبد بعد التوحید یوم القیامة الصلوة فان اصلح فقد فلح وانجح وان افسد فقد
خاب وخسر ابی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول حسابی که حق تعالی

که خدائی تعالی باشد. وکنند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و هر که از عهده نماز بیرون آید امید بود
که حسابهای دیگر بروی آسان شود ونجات یابد والعیاذ بالله اگر بعهده نماز اندر ماند حسابهای دیگر
بروی دشوار شود وبماند در دوزخ قوله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحب الیمین فی جنات یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیة را مفسران چنین گفته اند که هر نفس گرو
کرده شود بدانچه کسب کرده باشند یعنی بازداشته شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست که
ایشان در بهشت باشند وان بدکرداران را می پرسند ان بدکرداران را که چه در دوزخ آورد ایشان را سوال کنند شما را چه اندر آورد در دوزخ
ایشان گویند ما نبودیم از جمله نمازگذارندگان عبدالله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند
که ایشان مومن بوده اند ومسلمان که بشومی بی نمازی وخواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نماز کیست وخوار نماز کیست بعضی مشایخ گفته
اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میگذارد وگاه میگذارد وبعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار
دنیا را بر دین مقدم دارد که پیغامبر علیه السلام فرمود که بنده باشد که در دوزخ هزار سال بماند از خوار نمازی بعضی
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند وبی نماز کسی است که علم طهارت نداند که
بنا نماز بر طهارت است عبدالله بن عباس گفته است که مراد از ان مجرمان بی نمازانند
اما بعضی گفته اند که آنها کسانی باشند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این آیة دلیل میکنند که چون ایشان که
جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال وجواب ایشان از
نماز بود اما از شومی گناهان بسیار وخواری نمازی وبی نمازی ایمان را باد
داده باشند وبی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند والعیاذ بالله منها واز اینجاست
که امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله گفته است که کودک مومن که بالغ شود همین نخستین چیزی
که بروی فریضه شود نماز بود از برای انکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود وتا
استطاعت نبود حج فریضه نشود وتا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
وتا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما چون که بالغ شود بروی نماز فریضه شود همچنانکه
که محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که نخستین استاد من در ادب ابو یوسف القاضی
بود رحمه الله علیه وچنان بود که شبی باول شب نماز خفتن گزاردم وباخر شب بالغ شدم
که بامداد برخواستم وغسل آوردم ونماز [illegible] ابوحنیفه رحمه الله [illegible] کیست در میان [illegible]

محمد ابو یوسف بانگ زد بر من که ادب نگاه دار ای کودک و اشاره کرد سوی ابو حنیفه رحمه الله از وی سوال کردم و گفتم ای امام
مسلمانان چه گویی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و باخر شب بالغ شود قضا بر ان
نماز خفتن بروی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد ایستادم
و آن نماز خفتن را قضا کردم ابو حنیفه رحمة الله علیه بدنبال چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کودک رشیدی
می بینم که وی روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان
عمل کرد ببرکات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله و همت استاد وی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنصبی رسانید
که تا قیامت هر که میگوید محمد حسن میگوید **فصل دوم** در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه آورده اند
که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس
بن مالک بود دوم رافع بن خدیقه بود و سیوم عبد الله بن جزء و ده کس از کبرای جمع وی بودند
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجاسی
و اسد بن عمرو یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام
اعظم ابو حنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیاسودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ
گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بر دست راست وی بودندی نشسته
و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودندی
نشسته امام اعظم رحمت مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار باخبار
باز گشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود باز گشتندی و آنچه وی گفته بودی هم بآیه و هم باخبار و هم
باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت و هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمه الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق
وی تکبیر گفتندی و آواز تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمه الله
مسئله وضع کرده است که هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت
ایشان تکبیر گفتندی و ازینجاست که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه
رحمه الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری
که در حق کسی طعنه میکنی که رسول صلعم در حق وی این تشریف فرموده است قال علیه السلام فهو
سراج امتی معنی حدیث آنست که رسول صلعم فرمود که ابو حنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ بزبان

مبارک رسول علیه السلام رفت خدای عز و جل ویرا چهار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار بار گفتی کل علوم ویرا
مسلم شدی و ویرا هیچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال النبی علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزاین الله تعالی ومفتاحها
السوال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانهاء پروردگار است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریج وی انست که مسئله از هشت تیر بیرون آمد
آنچه سوال است چهار تیر است و آن مر ابو حنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است دو تیر دیگر
نیز ازین چهار تیر جواب مر ابو حنیفه را مسلم است و کسی مر ویرا خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابو حنیفه را مسلم آمده ماند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابو حنیفه را درین دو تیر خلاف کرده اند
و وی مر ایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر درمیان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مر ابو حنیفه را
مسلم شده و دیگر یک تیر مر جمله علما عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابو حنیفه را مسلم شد و یک تیر مر کل علما را
و یک از هشت قسم زنانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است مر ابو حنیفه را مسلم
است و آنچه جواب است دانگ نیم مر او را مسلم است و در دانگ نیم دیگر ویرا خلاف کرده اند و وی نیز
مر ایشانرا تصدیق نکرد اتفاقست که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
ویرا مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و در آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش همه علما متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند میگویند جواب
بجا نشست کردی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله دانشمندی اهل بدخشانست و گفت
ای امام مسلمانان شما هرگز مسئله فرموده اید که گفتن ازان شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و آنچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی حامله وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ ویرا بشکافید و آن فرزندرا بگیرید من نشنیدم آن فرزند
بقا یافت یا نی من باری فرمودم تا حاضری بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مبادا هرگز شما را
درین پشیمانی آید که آن فرزند من بودم ببرکات لفظ مبارک شما خداوند عز و جل مرا بدین منصب رسانید نقل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله و آله بمعراج بردند شنید آنچه شنوانیدندش و دید آنچه نمودندش مناجات کرد الهی پروردگارا
در امتان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است کنیت وی ابوحنیفه و مولد وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و هر که یک مسئله
از علم بیان کند تا قیامت پیش از آن شود که بیا با نهایت از حکمت آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
[illegible] هنوز این لفظ از زبان مبارک رسول عم رفت خداوند عز وجل چهار دانگ تعلیم علوم وی اسلم کرده باشد
بیان [illegible] که بعد چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه طلب کرد و فرمود
یا انس سیاقی بن بعدی [illegible] همه نعمان بن ثابت فهو سراج امتی کوشه ابوحنیفه یا انس بعد از وفات من مردی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت باشد و کنیت وی ابوحنیفه و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و نور و برکات وی
برادر یا [illegible] سلام من بوی رسانی و امانت من بوی بدهی یک روایت است که لقمه بکزید و با انس داد و دیگر روایت است که خرما
بکزید و با انس داد و دیگر روایت است که آب دهان مبارک خود در دهان انس کرد و آن امانت در دهان انس رضی الله عنه بوده است
تا بروزگار ابوحنیفه انس رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کودک را کجا یابم گفت که تو در
خانه کعبه نشسته باشی و احادیث من بیان میکنی که کودکی پیش تو آید نام وی [illegible] کنیت وی [illegible] سلام من
بوی برسانی و امانت من بوی بدهی فصل در بیان ولادت امام اعظم رحمة الله ولادت امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله آن
بود که روزی خواجه ثابت پدر امام اعظم بر لب آب نشسته بود تا طهارت سازد ناگاه سیبی آورد و خواجه را بدان سیب رغبت
افتاد خواجه آن سیب را بگرفت و پاره بخورد و بخورد خواجه را بخاطر آمد ندانی که این سیب از کجاست و ملک کیست از باغ
کیست همچنین بی فرمان خاطر تو میخوری اگر بقیامت ترا از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب گویی خواجه ثابت طهارت
تمام کرده آن سیب نیم گزیده را بگرفت و لب لب آن آب بالا میرفت تا بجایی رسید که این آب از آن باغ بیرون
می آمد خواجه ثابت بدین باغ درآمد مردی را دید که میگردد از وی سوال کرد که این باغ ملک شماست گفت هست
گفت این سیب باغ شماست گفت هست خواجه ثابت گفت من این سیب باغ تو گزیده خورده ام
از راه فروش تا بخرم یا بحل کن آن مرد باغبان دید که این مرد بزرگوار است سیمای صالحان دارد
مرد فرزانه یگانه زمانه است گفت نفروشم گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من ترا بحل کنم خواجه
ثابت گفت شرط چیست گفت دختری دارم بهر دو گوش کر و بهر دو چشم نابینا و بزبان گنگ و بهر
دو دست شل و بهر دو پای [illegible] اگر این دختر مرا بزنی قبول کنی من این گزیده سیب ترا بحل کنم
و اگر قبول نکنی بحل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد که از برای گزیده سیبی من چنین شخص را چگونه
بکزدن کنم باز گفت که در دنیا وی را بکزدن کنم بهتر از آن باشد که خصمی گزیده سیب را
بقیامت با خود برهم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاوردند و عقد کردند چون شب در
آمد خواجه نماز خفتن گزارد و بخلوت جایی رفت جوانی خوبرویی صاحب جمال نزدیک

نزدیک خواجه درآمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تحاشی میکنی که من عیال حلال توام
خواجه گفت پدر تو همچنین با من گفته است جوان گفت همچنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است و در
وی نهفته است که بهره و گوش کرامت از مادر در وجود آمده ام هیچ ناشنیدنی نشنیده ام و بهره چشم کور رسته ام از مادر در وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر دیگر هیچ مرد بیگانه ندیده ام و زبان لالم که تا از مادر بیامده ام هیچ ناگفتنی نگفته ام و بهره دو دست
شلم که تا از مادر بزاده ام هیچ ناگرفتنی نگرفته ام و بهره دو پای شلم که تا از مادر زاده ام بیش از این خانه بیرون نرفته ام آنگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شما را عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا نه تیر عقل است و یک تیر شهوت جوان گفت مرا عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم شکرانه این که خدای عز و جل مرا چنین جفت حلال میسر رسانید خواجه گفت که من نیز
باکمال نه تیر عقل پای بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدا تعالی مرا چنین جفت بار رسانید
هر دو بعبادت حق مشغول شدند تا هفت شب ایشان را دخول افتاد و سبب آن دخول ایشان را فرزندی متولد شد ابو حنیفه
رحمة الله علیه پس پاس لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابو حنیفه رحمة الله بود.

فصل در بیان سبب سپردن امانت

رسول علیه السلام آنکه بعد وفات رسول علیه السلام که هر سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه کعبه بیامدی
و نشستی و احادیث رسول علیه السلام بیان کردی ابو حنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر وی را با خود بسفر قبله برد چون حج
سلام گذاردند ابو حنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت یکی
است از یاران رسول علیه السلام فراوان یافته است و سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سالی
می آید بر در خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول علیه السلام بیان میکند ابو حنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا بر تا ببینم پیر
و پدر را گفت مرا بر هوا کن تا وی را ببینم پدر وی را بر هوا کرد انس بن مالک را دید بدو لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرود آیم پدرش وی را در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید در پیش خود انس رضی الله عنه احادیث رسول علیه السلام پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مسلمانان گفت نام تو چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابو حنیفه گفت
مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که بغلهای من بگیرید و در هوا کشید بغلهای وی را گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت و سلام رسول علیه السلام بدین
کودک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوی داد و بگیر دادیه نهفت انس رضی الله عنه با ابراهیم
نخعی داد و ابراهیم نخعی بحماد داد و حماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا بزرگ شد
ابو حنیفه رحمة الله آنگاه بوی تسلیم نمود و آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه مشهور بخورد

هفت ساله بود که بعضی بسیار فتوی بغداد را بر خطا میگرفتی و جواب با صواب میگفتی تا روزی فتوی آوردند نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید ابوحنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد با نراکه بر خطا گرفتی و جواب با صواب گفتی اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابوحنیفه گفت که ای استاذ بزرگوار جواب گویم بشرط آنکه منبری بنهید تا من برآیم بر آنجا سخنی گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری نهادند ابوحنیفه رحمة الله برآمد و خطبه بلیغ کرد و استاذان را دعا گفت آنگاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت از برای من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمع برخیزید و کرم کنید و آن امانت را بمن رسانید تا بهمت شما شاد مانه گردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریای علم در باطنش بجوش آمد چنانچه آب بچشمه بجوش آید و آن از معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیامت و هیچ طالب علمی نبود که وی را همین اثر این معجزه نبود که امروز یک خط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و در روز دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فایده بمسلمانان رساند آنگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمة الله گفت که از آن روی که توفیق و تاثیر خداوند است آن نامخلوق است از آن روی که تصدیق و اقرار ماست مخلوق است همه این جواب را آفرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در عهد امام اعظم رحمة الله علیه مردی بود که وی را ابوجعفر منصور گفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و وی را برادران داشتند تا از هر خانه دانگی بستانندی اسم ابومنصور از وی برداشتند و اسم دوانقی بر وی نهادند یعنی دانگی ستان و دوانقی مر ابوحنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری وی نمیکردندی و این دوانقی خلیفه ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جائی بودند ولیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود ابوحنیفه رحمة الله در روزگار ابوجعفر دوانقی بود بر وی شدید شد که ابوجعفر دوانقی خلیفه بود و ابوحنیفه رحمة الله را هر کاری که ابوجعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود بعد از آن خلیفه بحق شد و ابوجعفر مر ابوحنیفه را گفت قضا را بگیر امام اعظم قضا را نمیگرفت بحکم حدیث رسول عم من اعطی القضاء فقد ذبح بغیر سکین رسول عم فرموده است که هر که قضا را گرفت خود را کشت بی کارد و دیگر رسول عم میفرماید **قال** عم ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا رؤس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا سنگهائی هست آتشین که سرهای قاضیان را آس کنند مراد از آن قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند و حجب شرع بر سیده و حق را پوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بحکم حدیث قضا نمیگرفت و ابوجعفر بر وی طعن

پیوسته شدید شده بود تا عالمان آن وقت مر دوانقی را گفتند که روزی جمع شویم و ابوحنیفه را بطلبیم تا قوه ورا
اندکی کار فرمائی تا او بکند تا از وی خوش دل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابوحنیفه
بیامد دوانگی کاردی پیش ابوحنیفه داشت امام این کارد را بگرفت و قلمی تراشید و در دست وی بنهاد و چون
آن قلم را بگرفت بدنبال چشم در ایمه نگاه کرد یعنی امام مامور من شد کاری من کرد و گفت ابوحنیفه را نیکو
تراشیدی ابوحنیفه گفت به از این تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین نهاد و بشکست و گفت
تراشیدم و مامور امر تو شدم اما روا نداشتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابوجعفر دوانقی شدید تر شد
و ابوحنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهردانی بود او را فرمود که مر ابوحنیفه را چوب زن وی
چوب نزد و ابوحنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا مغ و جهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابوجعفر گفت که یافتم از ابوحنیفه حجتی که ایشهاد دشمن
دارد که ویرا چوب زنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابوحنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
و ابوحنیفه را چوب نزنیم جهود را طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفت بعد
از آن روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابوحنیفه را چوب زنی در آمد و ابوحنیفه رحمة الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابوجعفر را زمین بوسه کرد و چنین می آرند که تا
دو هفته بزدند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهروان کرد و گفت ای مهروان آخر
چه جنایت داریم باری چندانی بباید که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید آن وقت دل مهروان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد خبر با بوجعفر رسانیدند که مهروان او را چوب نزد ابوجعفر گفت مهروان را
باید که از پیش تخت من دور شود مهروان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عز و جل
بعد از آن ابوحنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی پر از زهر بداد تا بخورد ابوحنیفه را معلوم شد
برخاست و روان شد ابوجعفر گفت که یا ابوحنیفه کجا میروی گفت آنجا که فرستادی اما تو باری چهار گز
تا بنائی چون بخانه در آمد حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه بنهی چندانی که گفت
و کوی فروشند چون ابوحنیفه وفات یافت حماد همچنان کرد و در خانه بنهاد و تشبیهی کرد که تا خاک بیرون ر
بازمیگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابوجعفر را نباید که ازین پشیمانی آرد و بر ما شدید شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابوحنیفه رحمة الله را بکاویم و او را بکشیم و سگی را در خاک بنهیم همچنان کردند چون
برفتند خاک ابوحنیفه بکاویدند ابوحنیفه را نیافتند سگی را اندران خاک بنهادند و بازگشتند چون دیگر روز شد ابوجعفر
از آن کار پشیمان شد ایشان گفتند چرا پشیمان میشوی از جهت کسی که وی در خاک سگ شده است او را عجب آمد و او را

و او را استوار داشت ایشان گفتند اگر می‌توانید کسی با ما بفرستید تا ببینید چون برفتند و بکاویدند دیدند
سنگی اندرون خاک یافتند حماد را که پسر ابوحنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه خصلت داشت که در خاک سنگ
گشته است حماد گفت رحمة الله مغفرة الله کسی که به یک طهارت چهل سال نماز خفتن و نماز بامداد را بگزارد
و در پهلوی راست که خسپید بهر این مسئله وضع کند و بر پهلوی دیگر و بهر این مسئله را جواب گوید چنین کس در خاک چگونه
سنگ نشود حماد گفت پدر من از شما هیچ دیده بود و بید جمله مسکلها که دیده بود دیدم گفت اگر اکنون ببینید بشناسید گفتند
بشناسیم دست ابوجعفر را بگرفت و در خانه تاریک درآورد و چادر شبی که بر روی ابوحنیفه رحمة الله علیه بود برداشت
همچنان که در خانه آفتاب افتد و چگونه روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابوحنیفه برداشت خانه همچنان
روشن شد و جمله مسائل که ابوحنیفه رحمة الله وضع کرده و در مدرس می‌کرد یعقوب بن ابراهیم بن حفص الانصاری که کنیت
وی ابویوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود طائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم
السجاعی و اسد بن عمرو ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن زیاد و زفر و مالک فی ابوحنیفه مروی بود که سه کس را
از اصحاب دریافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبدالرحمن و دیگر عامر بن طفیل را هر یکی از این سه کس این ابو
که روایت کرده بهر این حدیث که فعل وی منسوخ شده است یا ده آیت با ناسخ بسیار بودی و ابوجعفر را وزیری بود نیک
دانا و دوستدار امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبق امام اعظم رفتی تا روزی بدگویان ابوجعفر را از وزیر
خبر رسانیدند که وی دوستدار امام اعظم ابوحنیفه است رحمة الله و پیوسته بدرس سبق وی میرفتی تا روزی گویان
ابوجعفر را از طرف وزیر سخن بد رسانیدند که وی دوستدار ابوحنیفه است و شما اندیشه پیش کنید یعنی نزدیک شما
زیاده از وزیری کاری ندارد و اگر نه رجوع خاطر کل ابوحنیفه بود همه بخاطر او با ابوحنیفه است ابوجعفر وزیر را طلب
کرد و گفت که ای ابله چرا با کسی دوست داری که وی را شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و
بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفت ای امیر المؤمنین این همه که شما گفتی در ابوحنیفه رحمة الله علیه جمع است
اگر شما را ملالت نیفزاید گوش دارید تا یکان یکان با شما بگویم از شجاعت وی آن بود که روزی در
مسجد نماز میگزارد و ماری عظیم سهمگین از سقف مسجد فرود افتاد جمله نماز بر
خود تباه کردند الا ابوحنیفه رحمة الله که نماز بر خود تباه نکرد و آن مار را به نعلین متفرق نزد
و در مدرس کس مار سست شد چون نماز تمام کرد مار را تمام کرد و در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که آن مار را برکشیدند سیزده من بود سنگ ری نام ملک و در صلوة خواجه
امام تکبیر خواهرزاده رحمة الله علیه آورده است که آن مار را برکشیدند سیزده من از سنگ
زنی که هر یک من از ایشان شش استیر بود و نه درم سنگ است این بود شجاعت امام اعظم رحمة الله

واز سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوان مردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت
ای امام مسلمانان بدان و آگاه باش که شما میدانید من چند نقره وام کرده ام وخطها داده ام مرا آن نقره حاصل نشده
والحال از شما مراد حاصل نمیشود لحظه توقف کنید تا من آن نقره ها را بیارم تا شما از قبل من بصاحب نقره ها
رسانید وخطهای مرا بستانید و بیارید امام گفت همچنین کنم آن جوانمرد بطلب آن نقره ها رفت باز امام در کشتی
نشسته بود کشتی بانان بی رضا امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله کشتی را روان کردند چون امام اعظم رحمة الله
بدان دیار رسید بازرگانیها کرد و نقرها حاصل کرد و نقرهای وی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد چون
امام اعظم رحمة الله از آن بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نفرمودی
تا من آن نقرها را بیاوردمی تا شما با خود بردی و دادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
گفت آن از تقصیر من نبود از کشتیبانان بود که ایشان بی اجازت من کشتی را براندند و اندیشه مدار که من خطهای
ترا بستانیده ام و آورده ام چون خطها بیرون کرد بوی داد آن جوانمرد رفت و آن نقرها را بیاورد امام اعظم رحمة الله
نگرفت آن نقرها را از وی و گفت من در کتاب مسئله چنین تصحیح کرده ام که هرکه وام کسی را بی اجازت وی
گذارد آن از وی تبرع بود و شرع را حق طلب نبود و این نقرها مرا نشاید گرفتن جمله سرمایه خود را بیک مسئله
بداد این بود سخاوت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و علمش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما شده بودم شما
وزیری بود نیک ظالم و هم همسایگی من خانه بود وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کنده بود و هر چند روزی
نم میرسید و بسبب آن نم دیوار فرو میرفت وی هم الظالم میگفت که دیوار این ولوار را که مشترک است و من
رفع وی مانده بودم مدتها و نیز آگاهش کردم این چاه را چرا کنده مرا میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود در موازی چاه وی جای کن
وانرا مبرز کن تا از آن مبرز بچاه وی سرایت کند پس متغیر شود و چاه خود را انباز د و تو از ظلم وی خلاص یابی
واگر گوید چرا کردی تو نیز همان گو که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم پس متغیر شدن چاه را
بانباشت من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه و از حلمش آن بود که همسایگی
وی جهود ویرانخانه بود و آن جهود علیه اللعنة را مبرز بالا بود و ویران شده و از آن مبرز بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه
سرایت کردی و ابو حنیفه رحمة الله شب طغاری نهادی آنچه سرایت کردی صبحدم بدست مبارک از وی بیرون
انداختی روز را نیز طغاری نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
و آن جهود را خبر نکردی تا یکروز بامداد بیگاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
آن جهود بیگاه از خانه بیرون آمده بود بدید که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه آنرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان سالها که شما را در خانه میبرزی نیست گفت سبب اما اگر ان نیز پرسیدی امام اعظم رحمة الله با و نگفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام میفرماید اکرموا الجار وان کان کافرا بسا آنکه از خانه تو سرایت میکند جهود گفت وی راست که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما با نسبت سالها شد که من این واقع را می کشم جهود گفت یا امام مسلمانان من شما را امتحان نمودم که در دین خود صبر و تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو جز دین حق نیست که از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و با وی نگوید امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله اسلام عرض کرد وان جهود اسلام آورد به برکات حلم امام اعظم رحمة الله و از راست گوئی وی آن بود که شما در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین که و بدین صفت مر از شما شش ماه امان خواستم باز رکانرا بروم و شام و همچنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که مر همچنین دیبا نیست رفت و دیبا بیاورد دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که این را بسرمایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه به برادر مسلمانان فاما من از این دیبا ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من همان یکدینار گرفت نه کم گرفت و نه زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمة الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته بودم و گرما گرم حجاز بود ما همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است نمی باید آسایید که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از غریم خود بهر وجهی چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت وی بنشینم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه و از زهد وی آن بود که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و آنگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را شبی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان کلید این خانه را بکسی نداده ایم اما حق شما بزرگ است کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد آنگاه میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد و چون چون نماز تمام کرد صبح دمید آنگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدناک هذا العبد الضعیف حق عبادت

عبادتک ولکن عرفک حق معرفتک فبسبب نقصان خدمت لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفه

قد عرفت فاخلصت المعرفة وخدمت فاحسنت الخدمة فقد غفرنا لک ولمن اتبعک وکان علی مذهبک الی

قیام الساعة یعنی مناجات کرد که الهی پروردگارا ابو حنیفه ترا بسزا شناختن بشناخت ولیکن بسزا پرستیدن
نتوانست پرستیدن هاتفی آواز داد از چهار کنج خانه کعبه که هم بسزای شناختی وهم بسزای پرستیدی
ترا امرزیدم وتا بقیامت هرکه بر مذهب تو رود ویرا نیز امرزیدم این بود از بهر امام اعظم رحمه الله قال
علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هرکه امروز وی با دینه وی برابر است
وی مغبون است یعنی زیان کرده است وهرکه امروز وی کم از دینه است وی ملعون است وهرکه امروز
وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما درین تامل کرده اند که چه کار
کنیم که امروز ما به از دینه شود هر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز دو رکعت نماز گذاریم
روز دیگر چهار رکعت باید گذارد ودر روز دیگر شش رکعت باید گذارد واین را هم پایان ندیدند بعضی
گفتند صدقه دهیم این را هم پایان ندیدند وبعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند وبعضی
گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علما بدین افتاد که همین علم آموزیم که امروز چیزی
بیاموزیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود نقلست که از امام اعظم رحمة الله علیه
سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را بعلم فقه صرف کردی در آموختن واستخراج مسایل وی
مبالغت نمودی ودر علمهای دیگر نی گفت رسول عم فقه را دوست دارد من بدان سبب در علمهای
دیگر شروع نکردیم ودیگر در همه علمها که شروع کردم چون تامل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول در علم
طب شروع کردم که دروی تن آسانی ومنفعت دنیا است چنانچه العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان
چون تامل کردم گفتم که اگر بیماری بود که ویرا قضا اجل نزدیک رسیده باشد هر چند که من وی را دارو دهم
هم هیچ منفعت نکند پس من عمر ومال خود را ضایع کرده باشم ودیگر آنکه طب حرفات ترسایان است مرا ننگ
آمد از حرفت ترسایان مبالغت کردن که هم کار حرفیکان من مخالف دین من باشند ودیگر در کسب دنیا
شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیا است علیه السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی
یبغض الشاب الفارغ رسول عم فرمود که خداوند عز وجل خشم میکند جوان فارغ را وروزکار فسق گذراننده را
دشمن دارد قال النبی عم ان الله یبغض الصحیح الفارغ رسول عم فرمود که خداوند عز وجل تندرست فارغ را
دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند نه کار آخرت وعمر خود را همیشه بغفلت گذراند من
جهد بسیار کردم وکسب حاصل کردم تا ازین دو گروه نباشم چیزی دنیا دوست داشتم ولیکن دل بوی ننهادم

قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس که دوستی دنیا راس همه خطاهاست
کل عبادت و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که در وی لغزیدن و یا لغزانیدن بهت ترسیدم که کار صعب
است از راه باریکتر از موی و تیزتر و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که بسیار است در وی خطا بود و مسرا
از رسول آورده‌اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت بسوالی چون
نزدیک رسول صلعم آمد آن سوال بر وی پوشیده شد حضرت رسول صلعم بنور نبوت بدانست گفت یا علی از چه
آوردی امیر المومنین علی گفت یا رسول الله صلعم بسوال آمده بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول
علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه در وجود آمد گفت یا رسول الله صلعم از من چیزی در وجود نیامده است
رسول صلعم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله صلعم در راه جهودی پیر پیش
از من میرفت من از وی بتعجیل درگذشتم رسول صلعم فرمود یا علی بی ادبی کرده برو از آن پیر بحلی بخواه
امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک آن پیر جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود گفت تو چه ادبی
کرده که از من بحلی میخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه ترا بتعجیل درگذشتم مرا رسول صلعم
نزدیک تو فرستاده است تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرطی آنکه مرا نزدیک رسول علیه السلام
بری تا علیه مبارک او ببوسم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول صلعم آورد چون
نزدیک رسول صلعم رسید و گفت یا رسول الله صلعم مرا اسلام عرض کن که این دین تو جز از دین حق نیست که
از برای من چنین بزرگی را نزدیک من فرستادی تا از من بحل خواهد رسول علیه الصلوة والسلام بر وی اسلام
عرض کرد پیر جهود اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان آورد ببرکت گفتن دم مبارک صلعم و قدم امیر المومنین علی
رضی الله عنه چون دانستی که پیر جهود را الهی باید از دن پیر مسلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت
دارد پیر از علم و عمر خود بهره وری نیابد و دیگر در علم قرائت مبالغت نکردم که هر چند مبالغت کنم قرا خوانند
مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هر چند مبالغت کنم ادیب خوانند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که
رسول صلعم فرموده است که چند چیز دل را تباه کند صحبت کودکان و صحبت زنان و صحبت توانگران و صحبت احمقان و جواب
احمقان باز گفتن آورده‌اند که روزی جوانی پیر را اندر لشکر دید پیر گفت صدقت یا رسول الله صلعم الاحمق السکوت جوابه
گفته است رسول علیه السلام که جواب نادان خاموشی کردن است جوان گفت احمق خود هزار بار توئی پیر گفت این امر
در حق همه خاموشی با شنیدن است نه در حق تو داده است احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش
باشیم اگر یکی گوئی هزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار گوئی من یکی باز نگویم پس امام اعظم رحمة الله
تعالی علیه گفته است که همه عمر در علم فقه مبالغت کردم که در وی همه نفع دیدم هیچ ضرری فی الکیسه

شود جواب گویم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود و اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و بیک روایت ده ثواب
بود پس همه عمر درین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است **قال**
النبی علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه **قال** النبی علیه السلام لکل شیء آفة و آفة الدین ترک الصلوٰة
رسول علیه السلام فرمود که هر چیز را آفتی است و آفت دین ماندن نماز است **روی** عن انس بن مالک انه
قال علیه السلام من صلّی الصلوٰة الخمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت کند
از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بگذارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در دیوان وی
ثبت کند چهار خلیفه بحق چهار سخن گفته اند که برابر دنیاست و آنچه در دنیاست امیر المؤمنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه گفته که هر که یک ختم قرآن کند بعدد هر حرفی که در قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان
بر دل من رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که
هر که گرسنه را یا روزه داری را طعام دهد بعدد هر ذره که در آن طعام باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که همه گرسنگان و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن
همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه گفته است که هر که بدنه قربانی کند بعدد هر موی که بر آن بدنه باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا
بنام آن بنده بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله بدنه گان عالم را قربان کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفته است که هر که کافری را در معرکه گاه کشد بعدد هر مویی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه گاه بکشتمی و
آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی
بنا بر آن اصل است که رسول صلعم فرموده است **قال** النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها رسول صلعم فرموده که تکبیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیاست **پس** معلوم است که
فضیلت نماز بی نهایت است **مسئله** بنا بر نماز بر افعال است یا بر اذکار ابو بکر اصم گفته است
که بنای نماز بر افعال است نه بر اذکار و حجه قول وی آنست که خداوند تعالی میفرماید **قوله تعالی**
واقیموا الصلوٰة و اتوا الزکاة برپای دارید نماز را و برپای داشتن نماز بتن تعلق دارد اما این مذهب
باطل است و مذهب اهل سنت و جماعت است که بنای نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم آیت

وهم باخبار وهم باجماع امت اما آیه آنست قوله تعالی وربک فکبر وجای دیگر میفرماید قوله تعالی قد افلح
من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است ونیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی خیر
من الدنیا وما فیها ودر حق قراءة میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز است زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست قال علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بی قراءة ورسول عم در مدة عمر خود بی قراءة وبی تکبیر اولی نماز نخوانده است وصحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی وبی قراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بنای نماز هم بر افعال است و
هم بر اذکار است وهم بآیه وهم باخبار وهم باجماع است مسئله نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل وبالغ
وپاک و بر جنب نیست اما بر حایض ونفسا نیست بر دیوانه نیست وبر بیگانه نیست وبر مرده نیست وبر کودک
نیست همچنانست که اداء نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست وهر مومن زنده که اهل است
مر وجوب نماز را او نماز نگذارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید جنب هم
اهل است مر وجوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن همچنانکه
محدث را موقوف است بطهارت کردن مسئله بنارسیده نماز هست یا نی اگر کم از هفت سال است
بروی اتفاق است که نماز نیست وچون هفت ساله شود بروی نماز هست از راه استحباب اما از راه فریضت نی
دلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرمود
عم که کودکان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند اگر گذارند نیکو واگر نی بمانید واگر ده ساله شوند و
نماز نکنند بزنید ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرموده تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده است
الخیر عادة والشر عادة والنفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است وشر عادت است وتن
آدمی خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بجنبانی فرمان کند
وچوب خشک را بجنبانند فغان کند اگر نارسیده نماز گذارد وی را ثواب بود مادر وپدر وی را نیز ثواب بود
بحکم فرمودن واگر وی نماز نگذارد وی را وبالی نبود اما مادر وپدر وی را وبالی بود بحکم نافرمودن علما رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل وسماع واسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد
مدتی بر آمد وادای امر بجای نیاورد وقضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی بقول زفر رحمة الله قضاء آن
اوامر بروی بود وبقول علماء ثلثه رحمهم الله بروی نبود اگر یک کس وی را خبر دهد که چون اسلام آوردی
اوامر را بجای آر وی نیاورد قضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی اگر آن خبر دهنده معدل است
باتفاق بروی بود واگر معدل نیست بقول ابی حنیفه رحمة الله نبود وبقول ابو یوسف ومحمد رحمهم الله

برو می بود اصلی است مر امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواه بود و یا عدو فایده این خلاف چند
مسئله معدود و پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آمد و همسایه وی را خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی
خاموش کرد بعد از ان شفعه میطلبد تواند یا نی اگر ان یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست
بر قول امام ابوحنیفه رحمة الله تواند و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله نتواند دیگر باکره بالغه را ولی بشوی داد و بی
اجازت وی یک کس وی را خبر کرد که ولی مر ترا بشوی داد و وی خاموش کرد و بعد از ان خود را اختیار میکند
تواند یا نی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول
صاحبیه نتواند و دیگر مسئله عزل وکالت است یکی دیگری را وکیل کرد که فلان کار از برای من کن باز وی را معزول کرد
یک کس وی را خبر کرد که موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست
بر قول امام اعظم رحمة الله معزول نشود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهم الله معزول شود و دیگر عبد ماذون را
خواجه وی محجور کرد و یک کس دیگر وی را خبر داد که خواجه تو ترا محجور کرد محجور شود یا نی اگر ان خبر دهنده عدل است
اتفاق محجور شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهم الله
محجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مرد یکی را کاری زد چنان که ارش لازم آید یک کس خواجه
وی را خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاق است که ارش بر خواجه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبیه
بر خواجه بود اگر خواجه غلام را آزاد نکرد درین باب خواجه مخیر است اگر خواهد غلام را باین مجروح بدهد و اگر
خواهد ارش قبول کند **مسئله** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی بر آمد و او امر نجا می نیاورد
قضاء ان اوامر گذشته بر وی بود یا نی حسن زیاد رح گفته است که قیاس دار حرب بر وی نبود اما ظاهر
روایه آنست که قضا بر وی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان بانگ نماز میگویند و اقامت میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و زکوة مال میدهند و غزا میروند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند این
همه وی را در معنی سماع بود پس قضاء این اوامر بر وی بود **مسئله** اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون
رفت همچنان که عقوبت کفر بود وی را عقوبت باز ماندن اوامر باشد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باشد
که وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علما ما رحمهم الله عقوبت کفر بود وی را اما عقوبت باز ماندن اوامر نی
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خیر دارد در معنی
سراب است قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء همچنان که عقوبت کفر بود
ایشان اتفاق است که عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومن جایز نیست اما ترک معصیت

از همه جانب است مسئله اگر مسلمان ردت آورد والعیاذ بالله عز وجل اعمال وی حبط شود یا نی بر قول
شافعی رحمة الله علیه تا بر ساعت ردة نمیرد اعمال وی حبط نشود و وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی ومن
یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم اما علماء ما گفته اند که همین که ردة آورد اعمال وی
حبط شود قوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الاخرة من الخاسرین فایده این خلاف جای
پدید آید که مسلمانی نماز پیشین گذارد و ردة آورد والعیاذ بالله عز وجل هنوز وقت نماز پیشین باقی است وی
باز اسلام آورد آن نماز را باز گذارد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باز نگذارد که اعمال حبط نشده است بر
قول علماء ما رحمهم الله باز گذارد که اعمال وی حبط شده است مسئله ردة از طرف زن فسخ است باتفاق
اما از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمة الله علیه و ابو یوسف فسخ است و بر قول امام محمد رحمة الله طلاق است
جماعتی از نابالغان در آخر نماز دیگر یا در آخر وقت دیگر اهل شدند چنانچه نارسیده رسیده شدند یا زنان از حیض پاک شدند
یا از نفاس پاک شدند یا دیوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد قضاء نماز پیشین اندر بر ایشان بود یا نی بر
قول علماء ما رحمة الله بر ایشان نبود از شافعی رحمة الله درین مسئله روایت است یک روایت آنست که اگر
طهارت ساختن میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر یک رکعت نماز میگنجد بر ایشان بود و یک روایت
دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و یک رکعت نماز
میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و پنج رکعت نماز میگنجد بر ایشان بود چنانکه
چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر این
اصل است که شافعی رحمة الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یکوقت نماز دارد و وقت
نماز شام را بوقت نماز خفتن همچون نماز یکوقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است
میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحاب شافعی اند رحمهم الله اما بر قول علما
ما رحمهم الله قصر و جمع روا نبود جز در عرفات که آنجا حاجیان را سنت است از برای اقامت سنت
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت برد و یا و نماز را آنجا گذارد که روایت میکند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه از رسول صلعم من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فکانما زنا مع امه سبعین مرة فی
الکعبة روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغامبر فرموده است صلعم که هر که جمع کند و نماز را در
یکوقت گویا که زنا کرده است با مادر خود هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار با مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که هفتاد با دختر خانه را بر الیکاره زایل کرده است و هر که یک دختر خانه را بر نابکاره
زایل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوهری کرده را زنا کرده است و کسی که یکبار با زن شوهری

کرده و زنا کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همچنین که در گور نهندش سیصد در از درهای دوزخ بر وی
گشاده شود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبائر الجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول علیه السلام فرموده است بزرگترین گناه نزدیک خدا تعالی است که دو وقت نماز را در یک وقت
گذارد مسئله اگر نارسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلام باتفاق نماز تباه شود اما اگر بسال
رسیده شود دیگر کند و نماز را تمام کند بر قول علماء ما رحمهم الله تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت کند مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است یا آب منی یا کسی
از ایشان یا ز کسی دیا بسال رسیده شود و علامت بلاغت دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبین پانزده سال تمام شود و شانز
شانزدهم در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال در آید دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هژدهم سال در آید پسر را اما بروایت صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را هژده سال تمام شود که نوزدهم در آید و بروایت شرح طحاوی رحمه الله
نوزده تمام شود و بستم اندر آید آنگاه حکم بلوغ ثابت شود باب در بیان مسئله نارسیده که وی عاقل نیست
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست اما نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار است
یا نی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء ما رحمهم الله اعتبار است فایده این اختلاف اینجا پیدا آید
که نارسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلام هست یا نی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام نی و کفر وی کفر
نیست بر قول علماء ما رحمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمه الله
کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
اسلام در حق وی نفع است و کفر ضرر در حق نارسیده نفع روا داریم اما ضرر روا نداریم فایده این خلاف است که اگر کودک
نارسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نارسیده فرزند کافر باشد در تابع مادر و پدر باشد و اگر در نارسیدگی بر همین حال
بمیرد روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف مسئله نارسیده را اقوال است افعال و
و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علماء ما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نشود تا اگر نارسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر بنده آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوگند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان واجب شود تاوان بر که لازم شود تا اگر مال باشدش اتفاق در مال او بود و اگر مال نباشدش ولی را بود

وبعضی مشایخ رحمهم الله گفته‌اند که آن خصومت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود وآن خصومت برو
کند تا وان از وی ستانند مسئله در مال نارسیده زکوة واجب شود یا نی بر قول شافعی رحمه الله
واجب شود وجه قول وی آنست که عبدالله عمرو مادر مومنان بی بی عائشه رضی الله عنهما روایت میکنند
این حدیث را از رسول علیه السلام قال النبی علیه السلام حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا امراضکم بالصدقة رسول علیه السلام فرموده است
که مال خود را در حصار در آرید بدادن زکوة وبیمارانرا دارو کنید بدادن صدقه و دیگر نیز شافعی رحمه الله میگوید
عشر و خراج و نفقه مادر و پدر و نفقه اقربان درویش و نفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز
واجب شود بر قول عبدالله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن ولی
و وصی ایشانرا نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا هرگاهی که وی بالغ شود
گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد و از عهده خود بیرون آید این
قول ابن ابی لیلی رحمه الله علیه گرفته است و بر قول عبدالله عباس و امیر المومنین علی رضی الله عنهما
در مال نارسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة نخست نماز فرمود انگاه زکوة چو بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود و این
قول را علما رحمهم الله گرفته اند مسئله اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است و بی اجازه
ولی وی را در خانه کار بفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاد و پیرستان استاد نارسیده را
بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در ان کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آمد اگر نارسیده را کسی کار
فرماید بی اجازت ولی و وصی به کار فرماینده اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنان و جامه در حق وی
صرف کند آن همه متبرع بود و برا حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند
و اگر اجرت میدهد باید که وی را نه دهد بولی وی دهد و اگر وی را ولی نبود بقاضی دهد مسئله از دست نارسیده
و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب بر گیرند آن حق ولی و خواجه ایشان بود
چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود مسئله چنانکه نارسیده را نان دادند
که با پیرستان ببر هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان دهد او اوند ملک او شد و او را بر ملک خود
تصرف نمی باید که چون نان بدهد و دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر
خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نارسیده بر سر درخت توت میخورد دیگری آمد و گفت بیفشان تا بخوریم
افشاند و افتاد و هلاک شد کل دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانید و
افتاد و هلاک شد نیمه دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوری افشاند و افتاد و هلاک شد

برفرمایند هیچ چیزی لازم نشود والله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان رانند تا بدان
کفر لازم شود الله تعالی همه مومنان را از آن نگاه دارد که پرهیز کردن و زبان نگاه داشتن واجب است
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاه دارد و عزیز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید مر خدای عز و جل را و شب و روز بخواهد تا ایمان بر وی نگاه دارد
از بهر آنکه عزیزترین چیزها مر مومن را ایمان است بدانکه هرچه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بر وی هزل و فسوسها کردن و بر وجه نقص و عیب نکوهش کردن کفر است
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و آن را بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای و صفات او
و نامهای او واجب است و ایمان آوردن به پیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعدها و وعیدهای تعالی واجب است
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفتی از صفات او یا نامی از نامهای او را بر وجه
هزل و فسوسها بر وجه نقصان نسبت کند کافر شود چنانکه اگر کسی گوید که اگر دین این است که خدای ... با خدای جنگ کنم
این صفت ... هر که این گوید کافر شود بیشک اگرچه داند یا نداند که این کفر است و اگرچه قصدش بدین کفر باشد یا
نباشد اگر مردی گوید یا زن گوید نکاحش باطل شود و کشتن بر وی واجب شود و هر چه طاعت کرده باشد همه از
منثور گشته شود و اگر پیش از آنکه ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد و جاودان بدوزخ بماند و هرگز بیرون آمدن نباشد
چنانکه خدای عز و جل گفت **قوله تعالی** ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا والاخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی گویند فلان کار کن گوید نکنم و اگر خدای عز و جل
میفرماید هم نکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا بی تو بهشت فرستند من نروم و اگر گوید فلان قبله
من گردد پس روی سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی گوید رضای تو بهتر مرا از رضای خدای تعالی خواهم
کافر شود و اگر گوید از خداوند عز و جل بترس گوید نترسم یا گوید از خدای تعالی شرم دار گوید ندارم یا گوید ندانم
که این را خدای چرا آفریده است یا این را چرا یاد کرده است در حال کافر شود و گوینده مرتد شود و اگر گوید
کسی اگر با خدای بشان جامه ... یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای است من از وی کینه بکشم یا گوید اگر وی
پیغامبر است من وی را طاعت ندارمی و یا گوید اگر وی خدای است از وی کینه بستدمی و یا گوید اگر وی
پیغامبر است قول وی رضا ندهمی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فریضه
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا را نیست شنونده
گوید من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او میداند که کرده است و یا گوید که خدا
که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس بیگانه را از فرزند خود دوست تر

نداشته است و هر که خدای را گواهی دروغ خواند کافر شود از بهر آنکه و من اشهد الله تعالی باطلا فقد کفر و اگر کسی گوید
غیب میدانی گوید میدانم کافر شود از بهر آنکه غیب را جز خدا تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال
کرده است مرا از آن زن گوید من این را نپسندم یا گوید این نزدیک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدای را رد کرده و اگر گوید تا دو درم ندهی رضوان در بهشت نگشاید کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده
خود یا هم و یا گوید مرا نماز نمی بخورد و یا گوید نماز کن گوید برای که کنم نه زن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
و اگر کسی گوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من هر دو یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر
رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید در دعا که خدایا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی گوید کاشکی مسلمان نشدی تا نخست میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به از این کار که کسی
این سخن گفته است و اگر کافری گوید ایمان بر من عرض کن تا بگروم گوید باش تا فردا یا گوید برو فلان را گوینده
کافر شود و اگر کسی گوید او مسلمان نیستی گوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهد و یا چیزی زرد در
برگردن نهد و یا رشته میان بندد و خود را بمغان یا جهودان و یا ترسایان مانند کند بروی هزل و یا جد
کافر شود و اگر پیغامبر را افسوس کند چنانچه عیسی پیغامبر را علیه السلام با نبیها انکند می باید که بیمار انرا به کنم یا مرده را زنده کنم
گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیگ قل هو الله احد را بجست و یا گوید فلان قل هو الله احد را پوست
باز کرد کافر شود از بهر آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عز و جل و اگر کسی گوید فلان کس یس را پوست
باز کرد از بسیاری خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان هزل و فسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض در دل نیز ندارد و بزبان گوید کافر شود و از مسلمانی بیرون آید و از همه طاعتهای چنانکه موی از خمیر بیرون آید
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدایة خدای عز و جل عصمت خویش را بما ارزانی دارد و توحید
و شهادت و معرفت بر ما نگاه دارد آمین و رب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که مرا اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم و لیکن بدانکه دین ما این دین است که عامه خلق
میدارند جهود گفت پس دین حق کدام است رافضی گفت آنست که علی پیغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانگ نماز اشهد ان محمدا رسول الله و در اقامت و خطبها چرا میخوانند رافضی گفت
از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی پیغامبر بود جبرائیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عز و جل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود چرا دانش نکرد
تا راه را راست یافتی رافضی درماند رافضی جهود را گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من هم مسلمان

کلمه بخست رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد از ان جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
که نوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله انکه نماز دوازده مسئله فریضه است که ادای
نماز بوی باز بسته است هر که ازین دوازده مسئله یکی را العمد ترک کند نماز وی روا نبود و بعضی از بنده بعذری
ساقط شود اما نیت دو وقت هیچ عذری ساقط نشود و خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود وی آشنا دمی آرد سه مسئله از
سه کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما انچه از بیوع است آنست که یکی مر دیگر را گفت که یک خروار
گندم نیو فروختم بهمه شرطها سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای انکه بیع سلم را شرطهاست
که مر صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند بر راس المال در مجلس این پنج شرط
اتفاق است مکان تسلیم عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمة الله شرط است و بر قول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رحم شرط نیست و انچه از نکاح است آنست که یکی مر دیگر را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام
بچندین کابین بنکاح بحضور مسلمانان ترا دادم زنی وی گفت من پذیرفتم این عقد درست نبود از برای انکه
اسم غایب در مجلس شرط است و از نام پدر و پدر پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد تا نام پدرش و جدش نگویند عقد درست نباشد و انچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر
دوستی داشته اند سالها دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کرده شد
که ان دوست شما کجاست وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حانث شود یا نی اگر نام
وی میداند بسوگند حانث شود و اگر نام وی نمیداند بسوگند حانث نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که چون در معرفت
دانستن نام هر یکی می باید تا درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جفاهاست یکی انکه هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نگوید جفا کرده است و چون دعا گوید ابتدا از درود نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگزارد
تحیت جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن ناخوانده فراز کند جفا کرده باشد و اگر مادر و پدر و استاد را بنام خواند
جفا کرده است و دیگر انکه چون مومن پیش آید بر وی سلام نکند جفا کرده است و اگر بدعوتی خوانند وی اجابت
نکند جفا کرده است دیگر انکه چون نام من بشنود یا بوی گل یا بوی خوش بمشامش رسد و صلوة نگوید جفا کرده است و
دیگر انکه بر پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر انکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نپرسند جفا کرده باشند

خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم آمد که کمال علم معرفت چیزی و انستن نام آن چیز باید
تا معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئله باید تا نماز روا بود و خواجه امام شرف لواجری و خواجه
امام ظهیر الدین اوزجندی رحمهما الله گفتند خواجه ابوحفص را وجه فقه درین مسئله آنست که هر که نام دوازده مسئله
نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مبادا که اگر فریضه را اعتقاد فریضگی ندارد و دی مومن
نبود و هر که مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی با فعال بجا آرد نمازش روا بود و
نامها نداند و این خواجه ابوحفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابوحفص و خلف
ایوب و خواجه ابوسلیمان جوزجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هر چه ایشان بماهی
یاد گرفتندی خواجه ابوحفص بهفته یاد گرفتی و هر چه ایشان بسالی یاد گرفتندی خواجه ابوحفص بماهی یاد گرفتی
و هر چه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد گرفتی و ایشان در جایی می نوشتندی و خواجه
ابوحفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم چنان آموزم که مرا بکاغذ نوشتن
و بکتاب حاجت نباید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میفرمایید اما اگر شما را سرگردانی آید و شما نو
نباشید مومنان را از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا ابررا و آب دریاست ایشان می ترسیدند که نباید که در کشتی
آب درآید و کتب مرا نه کنند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها بسیار نوشت
چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله به بلخ رفت
و خواجه ابوسلیمان جوزجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابوحفص رحمة الله علیه بکشتی درنشست و بطرف فاخرا
بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب درآمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه امکان خواندن
نبود الفال علی ما جری و النوم علی ما عبر چون خواجه از آب برآمد بلب آب فرود آمد و کس را به بخارا می فرستاد و
حال خود را عرض کرد تا از شهر ساختگی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیاد نوشت چنانکه الفی و دوا
تقدیم و تاخیر نیفتاد الا مسئله و بروایت پنج مسئله که اختلاف افتاد میان خواجه ابوحفص و خواجه ابو
سلیمان جوزجانی رحمهم الله

حکایت آورده اند که در بخاری قحط سالی شده بود چنانکه خروار
گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابوحفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد فرمود که مالها بیرون
آرید و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن مالها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کرد اهل بخارا زبان طعن
دراز کردند که خواجه انبارداری خواهد کردن که هرگاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد خواجه خازن را فرمود
تا در انبار گشادند و ندا در دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم به دو درم نقره میفروشد
اهل بخارا می آمدند و خروار گندم بدو درم نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم بدو درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا گندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها کشادند باز آن فروخت که به هشتاد درم
نقره قرار گرفت و ندا در دادند که خروار گندم به هشتاد نقره میفروشند همچنین میخریدند و ده درم نقره
کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خروار گندم به ده درم نقره قرار گرفت آنگاه خواجه خازن را طلب کرد
و گفت بیا تا ببینیم که سود ما چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه تهی شده که خروار گندم از صد درم نقره
به ده درم نقره رسید خواجه خازن را گفت تو ندانسته که خزینه آخرت است تا خزینه آخرت را پر کردیم از سخاوت
وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید ما را اندر کوی دو وعظ گویی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که یا خواجه در چه اندیشه
فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ گویی و من سه روز امان خواستم نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است با آیه عمل کن که حق سبحانه وتعالی فرموده است **قوله تعالی** یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و بر آن ثبات نمای خواجه گفت ای مستوره صالحه چون بحال این
نسق است بدانکه من در وقت خوردگی در کوشک مجوسی یک برگ گندنا خورده ام باش تا بروم و از آن مجوسی بحلی خواهم سخن
من در جای دیگران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر را دید نشسته بود سوال کرد
که این کوشک شما از آن کیست پیر مجوسی گفت که از آن من خواجه گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی گفت
از آن پدر من خواجه گفت من در وقت خوردگی از آن کوشک گندنا برگی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی گفت فروشم اما بحل نکنم اما بجز تا بفروشم خواجه گفت چه مقدار می باید داد مجوسی گفت یک درم نقره
خواجه گفت بدهم مجوسی گفت دو درم نقره خواجه گفت بدهم مجوسی گفت سه درم نقره خواجه گفت بدهم تا ده درم
نقره رسانید خواجه گفت بدهم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم باشد
بشما بفروشم خواجه بازگشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را گفت که این دین خواجه ابوحفص بجز دین حق
نیست که از برای یک برگ گندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
مقصود من آنست که ازین دین مغی بیزار شویم که دین مغی جز باطل نیست و بدین خواجه در آییم عیال وی گفت
که همچنان کنیم پس هر دو ایمان آوردند و اتباع ایشان را از آن حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند گفتند شما
چرا ازین دین مغی برگشتید ایشان گفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند بنزدیک خواجه
رویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و بر در مسجد ایستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید جماعتی مغان
ایستاده و آن مرد پیر با اهل خود ایستاده است خواجه از ایشان سوال کرد که بچه آمده اید ایشان گفتند

ما حمل تقوی را در تو یافتیم اکنون اسلام می طلبیم اسلام عرض کن خواجه اسلام عرض کرد همه اسلام آوردند ببرکات تقوی
خواجه ابو حفص آنگاه اهل بخارا باز درخواست کردند که بار او وعظ کن باز خواجه اجابت کرد آنگاه خواجه فرمود تا منبری نهادند
خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمایی در حق کسی که دعا قنوت
نمیداند و قل هو الله احد میخواند در وتر از عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد از آن خواجه را قصد
سفر از قبله افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سوره قل هو الله احد و دعا قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابو حفص آن حالت بدید آن مال را که با خود برده بود بر حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا بانه میکردم که مرا مهمی دیگر افتاد خواجه باز گشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواجه آمد جمله استقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر هست که سبک باز گشتی گفت
بلی خیر است مرا مهمی افتاد و باز گشتم پس بفرمود تا منبر نهادند خواجه بر منبر برآمد آنگاه خواجه گفت آن سایل که از من
سوال کرده بود که اگر مسلمانی دعا قنوت نداند در وتر قل هو الله احد بخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نماز ها که گذارده روا بود اما
اکنون جهد کن و دعا قنوت را بیاموزی تا در نمازی چیزی خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سوره قل هو الله احد و دعا قنوت را درست میخواند پس طوطی که نه مخاطب و مکلف نیست و معاقب نه
بامید شاخی شکر جهد میکند و سوره قل هو الله احد و دعا قنوت می آموزد و تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و معاقبی
بر امید بهشت و وعده دیدار خداوند و رستگاری قیامت چرا جهد نمیکنی و جد نمایی تا دعا قنوت بیاموزی تا چیزی
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابو حفص که ذره از نعت و صفت او شنیدی با چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجای آرد نمازش روا نبود اما ظاهر روایت
آنست که نمازش روا بود چون فعل بجای می آرد اما بدانکه از این دوازده مسئله شش درون نماز است و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین بفتح لام نیز میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گزیده و گردن نهاده بر یگانگی خداوند چون
برخیزید بنماز پس بشویید رویهای خود را از سر موی تا زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و باز دستها را بشویید تا از آرنج با آرنج و بر سر مسح
آرید و پایها را بشویید تا شتالنگ و اگر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر آنست **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من حرام ابدا **قال** علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له و لا
صلوة لمن لا طهور له و الوضوء مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است که نیت بر خدا تعالی

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود و ایمان نیست هر که را امانت نیست و عهد او ازین امانت نماز است
و نماز نیست هر که را طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دوم جامه پاک داشتن
فریضه است **قوله تعالی** یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة **قوله تعالی** وثیابک
فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این همه مومنان را جامه پاک داشتن فریضه است زیرا که امر بر وجوب
است بر امتان **قال** علیه السلام لا یجوز الصلوة الا بثوب طاهر رسول علیه السلام فرموده که نیست نماز مگر به جامه پاک
معلوم شد که ستر عورت فریضه است چون جامه پاک داشتن فریضه است سیوم پاک داشتن جای فریضه است **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاک داشتن فریضه
است **قال** علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا ایما ادرکتنی الصلوة تیممت وصلیت رسول علیه السلام
فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و وی پاک است هر جا که مرا نماز در یابد
اگر نیابد آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است **قوله تعالی** اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقران الفجر **قوله تعالی** اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل **قوله**
تعالی فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون و این سه آیت در حق شناختن وقت است و جهت
آنست **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند مواقیتها رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین نماز آنست که در وقت
گذاری پنجم روی بقبله آوردن فریضه است **قوله تعالی** فول وجهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی**
فاینما تولوا فثم وجه الله **قال** علیه السلام طهر نفسک ثم اعرف الحدود استقبل القبلة وقل الله اکبر
رسول علیه السلام فرموده است پاک گردانید تن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله
آرید و بگوئید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است **قوله تعالی** وما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء بیشتر ائمه تفسیر بر آنند که مراد از مخلصین نیت است از برای آنکه
تا نیت نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی رسول علیه السلام فرمود که کارها
به نیت است **قال** علیه الصلوة والسلام لا عمل لمن لا نیة له رسول علیه السلام فرموده که نیست عمل بی نیت و نیت
آن بود که بدل یاد کند و قصد بآن یار کند که چه میکند و بگذاردن نماز و آن اندیشه از وی با قصد نیت است
و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه میان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او در نیاید اگر چیزی
دیگر در دل او بیاید نیت باز گرداند بعد از آن تکبیر گوید و این شش که در درون نماز است اول تکبیر است تکبیر
اول فریضه است **قوله تعالی** وربک فکبر **قوله تعالی** قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیت در حق تکبیر اول است **قال**
النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها رسول علیه السلام فرموده است

که تکبیر اول نیکوتر است از دنیا و آنچه در دنیاست دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** وقوموا لله قانتین یا ما مردم ایستاده و ایستادن بر پای داشتن این پنج نماز خاصه مر نماز وسطی را که خداوند عز و جل در حق وی دیگر بالتخصیص فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی اما در صلوة وسطی مر علما را اختلاف است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانسته است که علما را در وقت استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه و دقیقه در وی آنست که دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه امام منهاج الدین را درس میکرد روایت بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام شافعی گرفته رحمه الله و دقیقه آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز بامداد بود اما بقول زید بن ثابت و ما در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفته است رحمة الله و دقیقه در وی آنست که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانم که صلوة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول عم آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد و دعا هلاکت مر کافران را گفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق حبسونا عن الصلوة صلوة العصر ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد نبود ما را از فعل رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر صلوة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا آنچه در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم موخره فهو فی الدارین موخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم را مقدم داشتن را مقدم دارد خدا تعالی وی را در هر دو سرای مقدم دارد و هر کار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای وی را موخر دارد ما این پنج وقت نماز را باین ترتیب که میگذاریم ما این را آنچه دانیم با فعال و کردار انبیا را تقدیم علیهم السلام خداوند این عالم را در شش شبانروز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموت والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها و زمینها را آفرید و روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و در روی گردان کرد و روز سه‌شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمانها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها و زمینها و روز چهارشنبه آبها عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان گردانید
و چشمها پدید آورد و درختان را برویانید و نباتها از زمین برآورد و روزیها را قسمت کرد و تقدیر پدید آورد

قوله تعالی و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیه السلام
را بیافرید و جان تعالی آدم مبارک علم اندر آورد و چون روح بدماغ آدم رسید بنشست و عطسه زد و توفیق یافت
چون گفت الحمد لله پس ما را معلوم آمد که عطسه نعمتی است و بر او حمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملایک را فرمان
آمد تا آدم را سجده آوردند **قوله تعالی** و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس و هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم علیه السلام در وجود آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشان را از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
ما را بر سنت پدر باید رفت و هر کجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هر کجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن در خبر است
چون آدم علیه السلام را از بهشت بدنیا آوردند آدم علیه السلام در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و هوا تاریک شد
آدم علیه السلام اندیشمند شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد و برا معلوم گشت که این دو هر یکی را
رونده و آینده شکرانه این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود و پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و وی تسبیح را برد تا آنجا که فرمان بود خداوند عز و جل بدل فرزند فدا فرستاد و گفت

قوله تعالی و فدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنة نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را خداوند عز و جل بروی بوستان گردانید و از دست نمرود علیه اللعنة نجات یافت شکرانه این
چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح او این بود الحمد لله قبل کل احد و الحمد لله بعد کل احد و الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من
کل ذنب و اتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد از بیره در گناه هر کاتبان اعمال و برا که بعد
هر خیری که در آسمان آفریده شده است نیکی از دیوان وی ثبت گردانید و چون گوید الحمد لله بعد کل احد اگر آید

از خدای عزوجل مر کاتبان اعمال وی را که تا نیکی در دیوان وی ثبت کردانید که بعدد هر چیزی که در زمین آفریده شده است نیکی بنام این بنده نویسد و چون گوید الحمد لله علی کل حال امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال وی را که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزاء وی چندانکه خواهم چون یونس پیغامبر علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارت ایمان قوم شنید شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون از روزه که ترسایان علیهم اللعنة با عیسی علیه السلام مجادله کردند و ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بحضرت پروردگار بنالیدند که ما را فرمان ده تا بر سر ایشان زنیم و زمینها می خواست تا ایشانرا فرو برد خطاب آمد که شما بر قرار باشید جزاء ایشان من دهم آنچه خواهم عیسی علیه السلام شکرانه انرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبر نی و خداوند عزوجل مرا از مثل چنین قول گفتن نگاه داشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و چون موسی علیه السلام از مدین بمصر میرفت و صفورا که دختر شعیب پیغامبر علیه السلام بود وی را درد ولادت گرفته و هوا تاریک شد و گرگ در رمه موسی علیه السلام افتاده و ابر باریدن گرفت و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی علیه السلام افتاد هر چند موسی سنگ را بر این زد آتش بیرون نیامد سختی و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را با وی بسخن در آورد گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمانیست تا تراآتش دهیم ما مامور بامر پروردگاریم موسی علیه السلام امید منقطع کرد در روی گردانید نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری بدید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب نهاد و بروایتی آمده است که از آنجا که وی بود تا آنجا که نور بود سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی کوتاه گردانید و و به یک ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بگیرد آن نور بپایان درخت آمد وی فرود آمد تا بگیرد نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که هفتاد بار نور از سر درخت بپایان درخت آمد باز بر سر درخت میرفت موسی علیه السلام متحیر شد ندا در داد انی انا الله لا اله الا هو شنید از آنجا باز گشت با بشارت پیغامبری هوا صافی شده بود و گرگ از رمه بیرون رفته بود و صفورا بار بر زمین نهاده بود شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عزوجل از وی قبول کرد و بر ما فریضه کردانید چهار رکعت نماز فریضه خفتن و دعاء وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

یفقهوا قولی وحی نماز وتر ختم نمازها است ورسول عم ختم همه پیغامبران است چون رسول عم از معراج باز آمدند
حدیث فرمود قال عم ان الله تعالی امدکم بصلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر وجعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول عم فرموده است که خدای تعالی نماز برشما زیادت
گردانید وآن نماز وتر است ووتر طاق بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
وتر را دوست دارد ووقت وی بعد از نماز خفتن است تا سحر **بی بی** حفصه رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه وعیال رسول علیه السلام بود روایت میکند از رسول
عم که هرکه بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت فسبحان الله
والحمد لله رب العالمین وی را خداوند عز وجل ثواب هشتاد ساله عبادت بدهد وبرفته در دیوان
وی ثبت گردانند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آید وصد قبا سر از خاک تیره بیرون آرد
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی استاده وی را گوید که بر من نشین که من ثواب نماز بامداد توام
بروی نشیند می بردش تا نزدیک آدم صفی الله علی نبینا وعلیه السلام از آنجا درگذرد براقی دیگر
پیشش آیدش همچنین نورانی وگویدش که برمن نشین که من ثواب نماز پیشین توام بروی نشیند می بردش
تا نزدیک پدر ملت ابراهیم خلیل الله عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش از آن نورانی تر وگویدش برمن
نشین که ثواب نماز دیگر توام بروی نشیند می بردش تا نزدیک یونس عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش
همچنان نورانی وگویدش برمن نشین که من ثواب نماز شام توام بروی نشیند تا می بردش تا نزدیک عیسی عم
از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی وگوید برمن نشین که من ثواب نماز خفتن توام بروی نشیند می بردش
تا نزدیک موسی عم از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی وگوید برمن نشین که من ثواب نماز تهجد توام
بروی نشیند می بردش تا نزدیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تا مقام شفاعت باید وبگذرد در بهشت
مهمانی ها است روز اول مهمانی آدم عم باشد دوم روز مهمانی ابراهیم خلیل الله عم روز سیوم مهمانی یونس عم وروز چهارم
مهمانی عیسی عم وروز پنجم مهمانی موسی عم روز ششم مهمانی از آن ابد الآبدین ودهر الداهرین رسول عم است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه وآله وسلم واین همه تشریف از آن بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد وابد الابد بهمه انبیا مشرف
ومکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا والآخرة هذه البشارة هرکرا خلعت باید خدمت کند وهرکرا بهشت باید طاعت کند اما این
نماز را بدین شمار ورکوع وسجود چگونه ام فایده وی چیست خداوند تعالی فرشتگان آسمانها را بعبادت معین کرده است فرشتگان
آسمان اول در قیام اند وفرشتگان آسمان دوم در رکوع اند وفرشتگان آسمان سیوم در سجده اند وفرشتگان آسمان چهارم در
قعود اند وفرشتگان آسمان پنجم در تسبیح اند وفرشتگان آسمان ششم در تهلیل اند وفرشتگان آسمان هفتم در تحمید اند

مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عز و جل بعدد فرشتگان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در
خصایل آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند انچه درختان و منارها در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندگان در سجود اند و دیوارها و کاههای کوهها و تلها همه در قعده اند و مذهب سنت و جماعت
آنست که هر شی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را **قوله تعالی** و ان من شی الا
یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرداند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله عم بنا کرد جبرائیل عم از پنج کوه سنگ می آورد و باسماعیل میداد و اسماعیل
بابراهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین پنج نماز روی بکعبه آرد خدای عز و جل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح الله علیهم السلام
بانصیب باشد قرائة فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امة **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول عم فرمود که نیست نماز بی قراءة رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عز و جل میفرماید که ای گروندگان رکوع
و سجود آرید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
رسول عم نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه و سلم عن نقر کنقر الحمار رسول عم نهی فرمود که در رکوع
سر نیک فرو میارید همچنانکه بهایم چیزی از زمین میخورد **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول عم فرموده چون بنده مومن سجده آرد مر پروردگار
خود را باید که همه اعضا آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبله تافته نبود تا تواند قعده از نشستن
فریضه است **قوله تعالی** و قیل اقعدوا مع القاعدین **قال** النبی علیه السلام یا ابن مسعود اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة و قعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برآورد و قعده اخیره مقدار قعده و رسوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه بنشینی خواه برو **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول ابیحنیفه
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبیه رحمهم الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسایل آنست که اگر در میان نماز حدث پدید آید باتفاق نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید آید با تمام

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پدید آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود و چنان بود که در میان
نماز و بر قول صاحبین روا بود دلیل برین مسایل تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش
از سلام یاد وی آمد که نماز خفتن بر صفت یا وتر بر صفت یا آفتاب برآمد درین همه صورة بقول ابی حنیفه رحمه الله
نماز وی تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا بود مسئله مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت
ضحی میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست ایستاده بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود
و بقول صاحبین نماز روا بود مسئله جماعتی نماز عید میگذارند بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست
ایستاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله جماعتی نماز آدینه میگذارد
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد یعنی نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله اگر مسلمانی را نماز پیشین بر ذمی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میگذارد و بعد از
قراءت تشهد پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
نماز روا بود مسئله اگر متیمم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمه الله علیه
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود مسئله عریان بعد از قراءة تشهد پیش از
سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود
مسئله صاحب جرح سایل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نوشد بر قول امام اعظم رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام مدت
مسح بسر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله صاحب جبیره را
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله بیماری با ایما نماز میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و
قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله کسانی
که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه شد
چنانچه دختر نارسیده رسید و یا کنیزک آزاد شد و همچنان مقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود مسئله مسلمانی بعد از قراءت تشهد پیش از سلام
بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
روا بود مسئله مردی نیت امامت زنان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زنی آمد و اقتدا کرد

و پهلوی امام نشست بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی
در کشتی نماز میگذارند جماعتی دیگر از بیرون کشتی بر ایشان اقتدا کردند بعد از قراءت تشهد پیش از سلام
کشتی روان شد بر قول ابوحنیفه آنهایی که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود و درین جمله مسائل که گفتیم بر قول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود و بنای
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمة الله فریضه است و بقول صاحبین فریضه نیست
خواجه امام اجل حسنی رحمه الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نمازگزارنده فریضه است یعنی گویم
شرط روایی نماز است فریضه نیست که فریضه چیزی باشد که بنفس خود عبادت بود و چیزی که بخندد قهقهه و حدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود و وی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی احمد زاهد و بعضی
از مشایخ رحمه الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخص دو صفت
جایز است همچنانکه یکی را هم مطیع توان گفت و هم عاصی صورت **مسئله** چنان بود که مومنی در زمین
غصبی یا جامه غصبی نماز میگذارد و از آن روی که نماز میگذارد مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
یا در جامه غصبی است عاصی بود و این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت سه مسئله دیگر است
مختلف فیه میان امام شافعی رحمه الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج
احرام گیرد بقول علماء ما رحمهم الله علیهم روا بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم با طهارت صورت مسئله چنان بود که مردی با طهارت باشد و دست بر اندام نهانی خود
نهاد یا زنی را بسود که وی را در عقد شاید بقول شافعی طهارت تباه شود و بر قول علماء ما رحمهم الله تباه
نشود این مرد را هم محدث توان گفت و هم با طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرو جهد یا بار گران بر پشت گیرد یا چیزی بر پشت وی زنند که از وی آب منی
بی شهوت ظاهر شود بر قول شافعی رحمة الله غسل واجب شود و بر قول علماء ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه مشترک یکی از این دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد بر قول امام اعظم رحمة الله نیمی آزاد
شود و بر قول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بقول امام اعظم
رحمه الله دیگر آن مرد آزاد ناکننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده آزاد
شود و اگر خواهد نیمه قیمت بنده از آن آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را کار فرماید تا چندانی که
نیمه بهای خود را کار کند آنگاه آزاد شود اما بقول صاحبین او را دو اختیار بود اگر خواهد از آن شریک

نیمه قیمت غلام را ستانده اگر خواهد غلام را کار فرماید چندانکه نیمه بهای خود را کار کند غلامی شود آزاد از دست یکی را
هم مقیم توان گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک هر دو خواجه مسافر اند یکی از این
دو خواجه نیت اقامت کرد این غلام را هم مقیم بتبعیت خواجه مقیم توان گفتن و هم بتبعیت خواجه مسافر مسافر
هم توان گفتن یکی را هم خنثی توان گفتن و هم سید از جهت مسئله چنان بود که یکی در خانه خنثی باشد
مردی را با زنی عقد کردند و برد آنجا شد و در آمد بعد از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشند تا اگر آن
زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خنثی را حکم سید است اما همچنانکه این مرد را لازم شود والعدة علم

باب چهارم در بیان واجبات نماز

در نماز واجبها است که بترک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود چون
تقرا موشتی بود اما اگر تعمدا باشد نماز روا بود ولیکن گنهکار شود چنانکه اگر کسی باخر نماز سجده سهو بیاید و آن سجده ها
سهو نقصان نماز را بر نگیرد لیکن بزرگی گناه را قال علیه السلام خمس من الکبایر لا کفارت لهن الاشراک
بالله و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و الیمین الفاجرة و قتل المومن بغیر حق و در روایت دیگر قتل نفس
بغیر حق رسول علیه السلام فرموده است که پنج گناه کبیره اند که برا در دنیا کفارت نیست اول شرک آوردن بعد از ایمان
و آزار مادر و پدر کردن و در حرب مومنان از دو کافر روی گردانیدن که غالب هلاک نبود و سوگند بدروغ خوردن
یعنی یمین غموس و خون ناحق کردن مسلمانان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هرکه در نماز و آنها را
بعمدا ماند اگرچه در آخر نماز سجده ها سهو بیارد و آن سجده ها سهو نقصان نماز را بر نگیرد و از بزرگی گناه را
زیرا آنکه گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضه های چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن
خواندن فریضه است اما در دو اول واجب است **مسئله** فاتحه بسم الله سورت خواندن
واجب است و سورة با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء ما و بر قول مالک رحمة الله علیه
فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی
آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها گذارنده را در نماز نرم خواندنی
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد نرم خواند **مسئله**
بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در تطوعات
نرم بسیار تنگ نخواند و نیک بلند نخواند میانه خواند بحکم حدیث مهتر عالم قال علیه السلام خیر الامور اوسطها
آورده اند که شبی رسول علیه السلام روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون در حجره ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز
بود و قرآن نرم میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا بگذشت و بدر حجره عمر رضی الله عنه
رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است

از آنجا برگذشت به حجرهٔ بلال رسید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون بامداد
رسول عم نماز گذارد و بنشست مبارک بر مسند رسالت باز داشت وگفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن
نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول عم گفت همچنانست که تو میگوئی اما پاره
بلندتر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قلیلا رسول عم فرمود که پاره بلندتر خوان تا مستمعان
مؤانستی باشد وانگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله
دیو را می رانیدم رسول عم فرمود که همچنان است اما پاره پست تر خوان تا خفتگان را ضرری نرسد یعنی
ایشان را بیدار نکنی قال علیه السلام اخفض صوتک قلیلا آنگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان ببوستان نقل میکردم رسول عم
فرمود همچنانست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن وانگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام
اذا افتتحت سورة فاتمها بنحوها پیغمبر فرمود عم که هر سوره را که افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون
رسول عم مر صدیق را فرمود که بلندتر خوان و مر عمر را فرمود که بلندتر خوان پس معلوم آمد که میانه باید خواند
قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا و واجب در حق امام است باید که چندانی
بخواند که صف اول را بشنواند و فریضه در حق هر نماز گذاری آنست که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده ابو الحسن کرخی رح
روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخها از خواجه ابو الحسن نوری
رحمة الله علیه همچنین روایه است که ادا حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آرند که دو کس
از شاگردان امام اعظم رحمة الله درین مسئله مباحثه کردند به پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت که قاری
باید که چندانی بخواند که اگر مستمعی گوش بر دهان وی نهد بداند که چه میخواند اما صحیح و درست تر آنست که
خواجه ابوبکر فضل بخاری و فقیه ابوجعفر هندوانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
چندانی بخواند که خود بشنود یا دیگری را بشنواند و هرچه کم ازین بود آن همچنین بود که همچه بادهن جنبانیدن
و بهمچه نماز روا نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان باتفاق واجب است
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعده تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
که رسول عم در مسجد نشسته بود که اعرابی درآمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیز نماز بگذار که تو نماز نگذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

وهم تعدیل ارکان بجا نیاورد بار دیگر فرمودش که قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای نیاورد رسول عم هم این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی
عجز ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من بیش ازین نمیدانم گذاردن رسول عم تعدیل ارکان در آموختش
بعد ازان نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد آنگاه رسول عم ماندش تا برفت پس معلوم آمد که
تعدیل ارکان فریضه است وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
من صلی صلوة ولم یتم رکوعها وسجودها لا یجوز صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول عم که هر که نماز گذارد و در رکوع و سجود تمام بجا نیارد نماز وی روا نبود پس معلوم آمد
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول عم فرموده است
از راه فضیلت و کمال را نه از راه فرضیت را دلیل برانکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول عم فرمود که نیست نماز همسایه مسجد را جز در مسجد قال عم لا صلوة
للمرأة اغضبت زوجها رسول عم فرمود که نماز نیست مر زن خشم گرفته را قال عم لا صلوة للعبد الابق
پیغامبر فرمود که نماز نیست مر بنده گریخته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود که نیست نماز در زمین غصبی قال علیه السلام ولا صلوة فی الثوب المغصوبة پیغامبر فرمود که
نیست نماز در جامه غصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر آنکس را که در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و
از فرضیت ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان
بجای آورده باشند دیگر آنکه رسول عم اعرابی را میدید تا نماز تمام میکرد آنگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
نماز نگذارده اگر نماز اعرابی نا روا آمدی رسول عم رنج و مشقت روا نداشتی هم از ابتدا رد کردی و فرمودی
که همچنین گذار چون بماندش تا نماز تمام میکرد آنگاه فرمودش که نماز همچنین گذار پس معلوم آمد که تعدیل
ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است واجبی تقاضا کند و حدیث
جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سنتی تقاضا کند و فریضه رکوع و سجود ثابت شده است بقوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا و تعدیل ارکان را بحدیث اگر گوییم که تعدیل ارکان فریضه است زیاده
کرده باشیم حدیث را بآیت و اینچنین نشاید و همچنانکه حدیث روایت میکند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمده است که رسول عم در مسجد نشسته بود با صحابه کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

ارکان بجا نیاورد وچون وی نماز تمام کرد از مسجد بیرون رفت یکی از صحابه نبوده است که او را در حق وی طعنه زد که این شخص نماز نیکو نگذارد رسول عم فرمود که در حق نماز گذارنده طعنه مکنید یک کس از ایشان ویرا از نماز او خبر نداری کنید
ابوهریره رضی الله عنه گفت من بیرون آمدم و آن نماز را از وی خبر دار کردم از در مسجد نقره اعانت کردم پرداختم نقره
رسانیدم اعرابی گفت نقره را نکش که اگر همه دنیا و آنچه در دنیا است بمن دهی من ثواب این دو رکعت نماز نبوده هم ابوهریره
گفت دراً مدم و آنچه اعرابی گفته بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم باز گفتم رسول عم فرمود که من نگفتم که در حق نماز گذارنده
طعنه مکنید چون رسول عم ویرا نماز گذارنده فرمود و وی تعدیل ارکان بجای نیاورده بود پس معلوم آمد که تعدیل ارکان
فرض نیست **مسئله** تعدیل ارکان چیست ابوالحسن کرخی رحمه الله گفته است که اتمام رکوع و سجود و تعدیل ارکان واجب است
خواجه عبدالله جرجانی رحمه الله گفته که اتمام رکوع و سجود سنت است که بدانکه تعدیل ارکان از عدل گرفته اند هر که در نماز تعدیل
ارکان بجا آرد او عدل بجا آورده باشد و کار این شود و تفصیل در حجت محمدیه کاشف و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که هر که نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیارد اولیتر آن بود که آن نماز را باز گرداند برای آنکه اعرابی را رسول عم سه بار نماز
باز فرمود گذاردن که وی تعدیل ارکان بجا نمی آورد **مسئله** تعدیل ارکان چیست بر قول ابویوسف
و شافعی رحمهما الله فرض است و بر قول محمد رحمه الله کراهت شده است از امام اعظم رحمه الله درین مسئله چهار روایت است
یک روایت آنست که اگر بنده بنکرد و بداند که وی از رکنی برکنی نقل میکند این وی تعدیل ارکان بود و اگر بنکرد و در شک افتد که از
رکنی برکنی نقل میکند یا نی این وی تعدیل ارکان نبود و یک روایت آنست که اگر از رکوع بقدر نیم بسر بر آرد و برمی سجده و قعده هم نیز
نیست این وی تعدیل ارکانست در منتقی از امام ابوحنیفه رحمه الله روایت است که اگر مصلی سر به بالین یا بر بالشت سجده کرد
اگر آن بهالی یا آن بالشت را از زیر سر وی بکشند وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم وی نیابت دارد و یعنی سجده دوم وی
اما این قول ضعیف است و بدین عمل نشاید کردن و یک روایت آنست که چون سر از سجده اول بردارد چندانی که تیغ در میان
فاصل شود انگاه وی نیت سجده دوم کند از سجده دوم نیابت کند اما در صلوة خواجه امام بکر بن زنکری رحمه الله آورده است
که مراد از فاصل شدن تیغ آنست که قبضه به زمین بود و نوک تیغ بر پیشانی **مسئله** سجده یکی چه کردن و
است تشکال آید که قیام و رکوع یکی و سجده دو حکمت چیست مشایخ رحمهم الله تعالی درین سه قول گفته اند یک قول آنست
قیام اقرار است بر شکستگی در رکوع اقرار است بر افکندگی و دو سجده گواه داشتن است بر بندگی این جواب حکایت خواجه ابو
القاسم حکیم رحمه الله گفته است که هر که چیزی خرد بها خواهند که چیزی با دعوی کنند گواهان خواهند و چون دعوی بندگی کرد
آن سجده ها گواه داشتن است بر بندگی و جواب اهل اصول آنست که چون امر الله از حق سبحانه و تعالی مر ملایک را تا آدم هم را
سجده آرند **قوله تعالی** و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ملایک همه سجده آوردند مگر ابلیس علیه
اللعنة که سجده نیاورد و چون سر از سجده اول بر داشتند منکری در کردن کشتی عزازیل را دیدند بچهان است

ایستاده شکرانه از ایکی سجده دیگر آوردند پس در کار عالم از ایشان قبول کرده و بر ما فرض کرد اینست و این سوال
از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه و او حکمتی چنین گفته است در دو سجده که در سجده اول که روی
عزیز را که بر خاک نهادی دلیل و اشارت است بر آنکه مرا از خاک آفریده است و سر بر آوردن اشارت است که مرا
بر خاک داده تا زنده ام و در سجده دوم اشارت است که باز گشت من بخاک بود بقول خدا عز و جل قوله تعالی
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاک باید بود باش
خاک بودی خاک گردی در میان هشیار باش چون از علی رضی الله عنه سوالی آمده است علما ره اینه
اند و حکمتها دیگر بیرون آورده اند پیشتر جواب دیگر بیکی داده اند و اعتبار کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر موحدان را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آوردند و شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و در رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع آرنده
نبودند تا یکی سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان آید پس صفت دیگر حاجت نیفتاد مر مخالف را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی راستی را سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی
چون آن دیگران سر برآوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند بیافتن توفیق سجده مر خدای عز و جل را شکر آوردند
باز بسجده رفتند آنکسانی که سجده اول نیاورده بودند بعضی از ایشان پشیمان شدند سجده دوم آوردند که سر دو پیاورد
مسلمان بود و مسلمان آمد چون پیر مسلمانان پیر دو هر که سر دو نیاورد کافر بود و کافر پیر و هر که اول آورد دوم نی
مسلمان بود و بدتر باز کافر پیر و هر که اول نیاورد دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون در روز میثاق وحدان
دو سجده آوردند فرمان آمد که شما نیز در هر دو سجده آرید تا عبادت حال موافق بود مر روز میثاق را شکر بود و نعمت ایمان را
و بقا توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم مرسل را از بهشت بی نعمت بدنیا بیرون انداخت و سیصد سال گریست و عذر
خواست در سجده بود دعا میخواست که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و گفت سر برآر تا بشارت بسماع رسانم چون سر برآورد
بشارت شنید و باز بسجده رفت شکرانه آن حال را دو سجده آورد یکی از جهت عذر را و یکی از جهت شکر را مارا فرمان شد که پدر را
موافقت کنید و در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی را آرزوی مصطفی صلی الله علیه و سلم بود
وی را بمعراج بردند تا اهل آسمان وی را ببینند ملائکه در قیام و رکوع و سجود و قعده بودند وی را دیدند و آنها که بسجده بودند فرمان آمد
که سر برآرید تا وی را ببینند سر برآوردند و او را دیدند چون باز گشت ایشان بسجده بود باز گشتند همه را در یک فعل دید و
ساجد از آنها در سجده وی را فرمان آمد که ای محمد است را بگو تا قیام و رکوع و قعده یکی آرند و سجده دو چنانکه ملایکه دیدی تا ثواب
عبادت همه ملایکه ایشان را کرامت کنم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوندیم و
سجود گواهان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواهان دعوی دو گواه اند در نماز حکمت همین است

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی واسجد واقترب کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون العبد من ربه اذا سجد و خدمت از بنده است مر خدای را عز و جل و قربت از خداست مر بنده را آنچه از بنده بود و پیدا کنی
بسند گیرد از بهر اظهار ربی بنیاد پیرا و آنچه از وی بود مر بنده را و کرده اند از جهت اظهار بنده نوازی اما بعضی از علمای اصول
گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را همه امتثال نمودند و فرمان بجا آوردند و سجده کردند و ایشان
را معلوم نشده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و برخود می باشیدند چون سر از سجده بر داشتند عزازیل را دیدند
استاده مانده شکرانه آن حال را یک سجده دیگر آوردند خداوند عز و جل از ایشان قبول کرد و بر ما فریضه گردانید این دو سجده
و آن سجده حق را بود یا آدم را اگر چرا امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که آن سجده حق را بود و آدم در معنی قبله بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
آنکه امر بود مر ملایک را از خداوند عز و جل باوردن سجده مر آدم را صلوة الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقهاء آنست
که خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمة الله گفته است که سجده تعبدی است محض در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلمانی مر دیگری را
قیام آرد و رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود **مسئله** آوردن سجده مبارک
است و دلیل بر سجده ساحران فرعون که یک سجده بیاوردند خداوند ایشان را طهارت و بجای نجس روی نیز قبله صد بهشت
یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
از ترک سجده نبود از ناکردن فرمان بود عمر بن عیینه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدای را تعالی وی را
بقیامت یک کافر را فدا دهندش تا در دوزخ اندازند و خود نجات یابد و برین سخن نظر بکوید که چون پدر ملت ابرهیم
خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه خواب دید که فرزند را قربان کن ذبیح را ببرد تا آنجا که فرمان بود ذبیح را مدکه
بر زمین نهاد و آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستادش **قوله تعالی** وفدیناه
بذبح عظیم بنده مومن چون سجده آرد خدای را عز و جل را اگر خداوند تعالی کافر را فدا دهدش بقیامت با دوزخ
اندازد و خود نجات یابد هیچ عجب نبود **مسئله** سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر فعل یاران صحابه چو عبد الله عمر
و فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسفر دریا میرفتندی خاک با خود بردندی و در کشتی بنشستندی و بر خاک
سجده می آوردندی از ایشان سوال کردندی که ای یاران رسول علیه السلام چه معنی است که بخاک تقرب می نمایید ایشان
گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را برخواندی **قوله تعالی** منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری **بیت** ای ز خاکت آفریده خاکیا بیدار باش ٭ خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش پس
معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است **مسئله** در نماز چهار و سنتهای چهار رکعتی بر قول امام اعظم
رحمة الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت نشستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله فریضه است

وجه قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله آنست که هر شفعی نماز یست علاحده پس هر دو رکعتی نماز یست علاحده دلیل
برانکه قراءة شفع اول از شفع دوم نیابت ندارد و قرائت شفع دوم از اول هم نیابت ندارد پس هر شفعی نماز علاحده
باشد که به هر دو رکعت نشستن فریضه بود اما امام اعظم و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی بیک قعده
روا می آید سنت و تطوع بالطریق اولی بود که بیک قعده روا آید و اگر گوییم که در وی نماز سنت و تطوع را صحیح نهاده باشیم
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل برانکه اگر مسلمانی سنت را بجا نیارد مستحق عقوبت شود و لیکن قضاء آن سنت بروی نبود و اگر
فریضه را بماند قضای آن بروی بود و اگر قضای برخود نه بیند کافر شود مسئله در فریضه چهار رکعتی به هر دو نشستن
امام کرخی از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که سنت است و لیکن در معنی وی واجب است و بسیار جای اسم سنتی بود و در وی
معنی واجب بود و بسیار جای که اسم واجبی بود و لیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند نماز سپیده سپیده شد بروی نماز واجب شود
و چون بالغ شد گویند زکوة بروی واجب شد و چون مال شد گویند حج بروی واجب شد و چون ماه رمضان در آید گویند روزه
بروی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد این همه را اسم واجبی گویند و لیکن در وی معنی فریضه است اما تشهد
باسم سنتی است و لیکن در وی معنی واجب است هر سنتی که مضاف بود به یک رکن نماز بماندن وی سجده سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات
رکوع و سجود و هر سنتی که مضاف بود بسوی کل نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعده اول چون نشستن شفع اول تمام
شود و چون چیزی ابتدا از شفع دوم شود پس وی مضاف آمد بکل نماز بماند او و بماندن او سجده سهو واجب شود شیخ الاسلام
علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته است که مسافر را به هر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و فقیه جعفر رحمة الله علیه گفته است
که قعده آخر نشستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه گفته است که این نماز در اصل
دو رکعت بوده است مقیم را بسبب اقامت چهار شده است دلیل برانکه مسافر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت میکند و از عهده
نماز بیرون آید و از فرضیت بروی چیزی باقی نماند باید که مقیم را به هر دو نشستن واجب بود تا فاصل شود در میان
اصل و زیادت مسئله مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میگزارد و به هر دو بقدر تشهد نشسته به قیام
سیوم برخاسته است و فراموش آمد بازگردد یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله بازگشتن رخصت بود و بقول ابو یوسف رحمة الله
بازگشتن مستحب بود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله فریضه بود اگر باز نگشت و همچنان نماز تمام کند نمازش
بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمة الله نمازش روا بود و سجده سهو واجب شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
نمازش روا نبود و اما استادان متاخران گفته اند که باز گردد و نماز را به وجهی تمام کند که باجماع روا آید اولیتر از آن بود
که در روای وی اختلاف بود مسئله در فریضه چهار رکعتی در دو رکعت آخر فاتحه خواندن را اختلاف است حسن زیاد
از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمة الله روایت میکند که
سنت است محمد بن حسن رحمة الله گفته است که مخیر است اورا . وجه قول حسن زیاد رحمة الله آنست که بجای آن قرائت

التسلیم رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول حرام کننده کارها دنیاست و سلام حلال کننده کارهای دنیاست
چون رسول علیه السلام تکبیر اول را بسلام نزدیک فرمود پس چون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آمدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم
قوله تعالی وربک فکبر وقد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول اما سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول علیه السلام اندر آمد وگفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول علیه السلام آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گزاردی
وقعده آخر مقدار عبده ورسوله بنشستی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول علیه السلام
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یانی رسول علیه السلام فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول علیه السلام در تبلیغ آن تقصیر نکردی وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی علیه السلام **انه قال** اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر برآوردی وقعده آخر باندازه
عبده ورسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و نیز دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول علیه السلام گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا نی خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیت علاحده شرط نیست و سلام را نیت علاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمه الله یکی و بقول زهری رحمه الله سه و بقول علمای ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام در نماز
یکروی سلام بیش نگفت علمای ما رحمهم الله گفته اند که سهل ساعدی خورد سال بود و مادر مومنان عائشه با زنان
بودی و سنت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بروزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکروی دیگر
سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گویندی آنروی که رسول علیه السلام بلند گفت ایشان
شنیدندی و آنروی که نرم گفت ایشان نشنیدندی چنین دانستند که رسول علیه السلام یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمه الله آنست که چون بر یمین سلام گفتی و بر یسار سلام گفتی به نیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام دو بیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود و سلام شش صفت دارد سلام قرآنست سلام تحیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست **قوله تعالی**
سلام قولا من رب رحیم و سلام تحیت آنست که در تحیات میخوانیم که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

و سلام واجب آنست که بعد از نماز دیگر السلام سنت آنست که سلام دهی و سجده سهو بیاری اما سلام نسیان آنست
که سلام بفراموشی دهی این پنج سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند که بنا کند اما هر که سخن دنیا گفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میگذارد و بسر دو سلام داد
و پنداشت که جمعه میگذارد یا سنتی دو رکعتی نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلامی
نماز شام میگذارد و بسر دو سلام داد و پنداشت که سنت میگذارد نمازش تباه شود و نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله مسلمانی وتر میگذارد و بسر دو سلام داد و پنداشت که تراویح میگذارد نمازش تباه شود و نتواند
که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافر نیت اقامت کرد و نماز دیگر چهار شود و بسر دو سلام داد و پنداشت که
همچنان مسافر است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجدهای سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد و چنان دانست که همچنان می باید کردن نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد **مسئله** بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول عم که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد **قال** علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام رسول عم فرمود
که فاش دارید سلام را در روی زمین و اطعام دهید و قرابتی پیوسته دارید و شب نماز گذارید وقتی که مردمان خفته
باشند تا بسلامت در آید در بهشت **قال** علیه السلام ابخل الناس من بخل بالسلام رسول عم فرمود که بخیل ترا مردمان
آنست که بسلام بخیلی کند **قوله** علیه السلام السلام ثم الکلام ثم الرفیق ثم الطریق **مسئله** بر زنان سلام نباید
گفتن یعنی بر زنیکه عقد وی بر تو حرام آید بود نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید بر زنی که عقد وی بر تو حرام نبود بروی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید آنهانی که عقد ایشان بر هر مردی حرام آید بود کیانند خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده است **قوله تعالی** حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم الی آخر الایة
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن پدر
و زن پسر بر اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید **مسئله** بر امردان سلام
نمی نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید **مسئله** در استحسان آورده است که اگر کسی بر کسی
بطمع چیزی سلام گوید علیک واجب نباید **مسئله** توانگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام نباید
گفتن که رسول عم فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار دانگ دین خود را خراب
کرده باشد **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه و اگر توانگر سلام گوید

علیک واجب آید و اگر تو انکه را سلام گوی برین نیت باید گفتن اگر از تو کلان تر بود پروردگار را عبادت بیشتر
آورده باشد و اگر از تو خورد تر باشد باین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد **مسئله**
دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن
و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید بر ایشان علیک واجب نیاید **مسئله**
اگر جماعتی فساد میکنند بر ایشان سلام گفتن شاید یا نی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید
وجه قول ایشان آنست که این جماعتی عاصی اند و مستوجب عدل و عقوبت پروردگار اند و سلام رحمت پروردگار
است پس بر ایشان نشاید گفتن اما امام اعظم رحمة الله گفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردگار و
رحمت از برای عاصیان است وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام گوئی ایشان بجواب سلام
مشغول شوند و در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود و سلام بر
شش وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با اقربان
پیوستن رحم است و بر کودکان آموختن است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است باسنادی درست از رسول علیه السلام که هر که از بامداد از خانه بیرون آید و بر ده مومن سلام
گوید خداوند عز و جل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرداند **در وصایا امیر المومنین علی**
رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام گوید خداوند عز و جل ثواب ده بنده آزاد کردن در
دیوان وی ثبت کرداند و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که سلام گوینده را بیست ثواب دهند و علیک
گوینده را ده ثواب دهند بر وی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و علیک گفتن فرض کفایت از چه
معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فرض بود و گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است **قال النبی**
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین آورده است **مسئله**
سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علمای ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله وجه قول
شافعی رحمة الله آنست که خدای تعالی میفرماید **قوله تعالی** سلام قولا من رب الرحیم اما علمای ما رحمهم الله گفته اند
که سلام گفتن سنت الهی است که شب معراج خدای تعالی بی کام و بی زبان رسول علیه السلام گفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی زاید السلام علیکم گوید تنوین بالف لام جواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام علیکم
باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که السلام علیک جواب باید
گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اگر وی گوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر وی
این جمله گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و سلام علی عباد الله

الصالحین و ازین زیاده نکنند مسئله اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند و سلام هر دو متفق افتاد از علیک نیابت دارد یا نی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که اگر تقدیم و تاخیر افتاده باشد از علیک نیابت دارد و اگر برابر افتاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی یکجا نشسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بر همه علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود لیکن ثواب همان علیک گوینده را بود و اگر یک کس را تعین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام آنست که کلان تر بر خورد تر گوید که پیغامبر علیه السلام بر صحابه سلام کردی و هیچکس از صحابه بر پیغامبر علیه السلام نتوانستی که در سلام پیش دستی کردی هر که پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افکندگی و شکستگی بود هر که توقف کند تا دیگری بر وی سلام گوید آن از وی تکبر بود و خویشتن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که تا یکدیگر را نشناسند سلام نکنند و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و هر که بجاه و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول ؐ فرموده است که من این ادب را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مسئله چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشایخ بلخ رحمه الله گفته اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله گفته اند که نشاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول شوند تا در عین معصیت عبادت کرده باشد و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله چون سلام گفتی دست باید داد که دست دادن سنت است و لیکن کف در کف باید نهادن و سر انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود با فعال رافضیان مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بیکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانند گناهان از ایشان همچنان فرو ریزد که برگ از درخت ریزد خواجه امام ظهیری اوزجندی رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بیکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر نهند و یکبار صلوة گویند از گناهان همچنان پاک شوند که گوئی همین ساعت از مادر آمده اند مسئله چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست کشت و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بر قول ابو یوسف رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون جعفر طیار رضی الله عنه از حبشی نزدیک رسول ؐ آمد رسول علیه الصلوة والسلام بر میان دو ابروی

وی قبله داد نگرو انبود وی مهتر عالم علیه الصلوة والسلام عمل نکردی و امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته‌اند که آن ابتدای اسلام بود بآخر رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده‌اند منسوخ شده است والله اعلم باب

پنجم در بیان سنت‌های نماز

بدانکه موجب مذهب سنت و جماعت آنست که معنی مذهب راه بود
و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین
بران رفته باشند و جماعت جمع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و صاحبین وی رحمهم الله و امام شافعی
و اصحاب وی رحمهم الله اجمعین اینست مذهب سنت و جماعت بر سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمودن

حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبة فی
قلوب البررة والهیبة فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والفقه فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هر که بر سنتهای من مواظبت نماید خدای عزوجل وی را بچهار چیز کرامت کند اول دوستی وی
در دل بزرگان دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بروی فراخ گرداند چهارم
وی را در دین فقیه گرداند **قال** علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفائک یا رسول الله **قال** علیه السلام
الذین یحیون سنتی ویعلمونها فمن جاءه الموت وهو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء درجة واحدة رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدای تعالی عزوجل بر خلیفتان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة
والسلام یا رسول الله خلیفان شما کیانند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان اند که سنتهای مرا زنده دارند و بدیگران بیاموزند
دیگر آنکه بس هر کرا مرگ بیاید وی در جستن علم بود تا زنده کند بدان مسلمانی را میان او و پیغامبران یکی درجه است
و آن درجه نبوت است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی وخلیفة الانبیاء من قبلی
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
پیغامبران که پیش از من بوده اند **قال** علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة
ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده است که هر که سنتی نهد در میان
امت من سنتی نیکو وی را ثواب بود تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند وی را نیز ثواب بود و در ثواب هر دو
شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که سنتی نهد در میان امت من سنتی بد وی را وبال بود
تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند وی را نیز وبال بود و در وبال هر دو شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی
کم شود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من احیا سنتی فهو من الفائزین ومن ترک سنتی فهو من الخاسرین رسول علیه السلام
فرموده است هر که سنتهای مرا احیا نماید وی از جمله رستگاران است و هر که سنتهای مرا بگذارد وی از جمله زیانکاران است
وعن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من واظب علی سنتی اثنی عشر رکعة

فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتاً فی الجنة مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول علیه السلام که هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی را بگذارد خداوند عز وجل امر فرماید تا بملائکه این
بنده در بهشت خانه بنا کنند ومراد از این خانه کوشک است **مسئله** هر که سنتهای
رسول علیه السلام ببیند برخود وبیارد وی مؤمن است یعنی هر که بر خود ببیند اما بشومی غفلت نگذارد و بجای
نیاورد وی مؤمن عاصی بود و هر که ببیند و برخود نه بیند وی مبتدع بود و هر که در اصل نه بیند وی کافر است
که رسول علیه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر که رسول علیه السلام را بر خطا داند وی مؤمن نبود
و بقیامت در حق وی وعید میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینل شفاعتی
رسول علیه السلام فرموده است که هر که سنتی را از سنتهای من ترک آورد از شفاعت من محروم ماند وبی نصیب ماند
اما مراد ازین ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال تا فعل نیز نشاید ماندن که شومی ماندن بفعل بود
که باعتقاد سرایت کند و هر که تارک بفعل بود وی صاحب کبیره بود و رسول علیه السلام وعیده فرموده است در حق
صاحب کبیره گان که شفاعت از برای گناهکاران بندگان از امت من است **قال** علیه الصلوة
والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی رسول علیه السلام فرموده است که شفاعت من مر صاحب کبائر را است
از امت من **مسئله** سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
اگر بیاری ثواب یابی واگر بازمانی بزهکار شوی وآن سنت موکده است چنانکه بانگ نماز واقامت ونماز بجماعت
و سنتهای شبانروزی و سنتها که در نماز است و مسواک و مسح موزه و بترک مسح موزه بزهکار نشود اما جا و درین
مسح موزه بزهکار شود و مسح موزه جایز است ولیکن پای شستن فاضلتر بود و این سنت موکده است دوم
آنکه اگر بیاری ثواب یابی واگر بازمانی بزهکار نشوی چنانکه نماز تطوع وروزه تطوع وصدقه تطوع ونماز ضحی
ونماز شب وچهار رکعت پیش از نماز دیگر وماننده این **مسئله** هرچه در نماز سنت است بترک و
تاخیر وی سجده سهو واجب نشود واگرچه بفراموشی بود واگر بعمدا بماند بزهکار شود و هر سنتی که در ابتدا و آخر
صحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود و هر سنتی که در ابتداء صحابه مختلف بوده اند و با آخر متفق شده اند
انکار وی بدعت بود **مسئله** هرچه در نماز مراد از سنت است نماز را بدعت است و هرچه
نماز را سنت است مراد از بدعت است اما این در افعال باشد اما در اذکار همه برابر اند **مسئله**
تکبیر اول گفتن فریضه است و در وقت تکبیر اول دست برآوردن سنت است چون دست برآرد تا کجا برآرد
بر قول طاوس یمانی رحمة الله علیه زبر سر و بر قول مالک رحمة الله علیه برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
علیه تا بکتف و بر قول علمای ما رحمهم الله تا نرمه گوش وجه قول مالک طاوس یمانی حضرت شاه الوجه

شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه
السلام در وقت تکبیر اول دست تا بکتف بر آوردی و علماء ما رحمهم الله گفته اند که روا بود که رسول علیه
الصلوة والسلام را ضعفی ظاهر شده بود یا خود را آسایش داده یا از برای تعلیم احکام را تا اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف بر آرد داند که نماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی نبود
باید که دست تا نرمه گوش بر آرد که روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء ابن عازب
و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام در وقت
تکبیر اول دست را تا نرمه گوش بر آورد و امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که هرگاه دو حدیث
معارض افتد تا بتوانیم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن عمر کسی عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
میشود چنانکه بر قول مالک رحمة الله علیه سر انگشت برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
ساعد و دست تا بکتف و بر قول علماء ما رحمهم الله کفها و دست تا نرمه گوش و امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امید وار چنانکه فردا قیامت امتان
بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد فرشتگان عذاب وی را سوی دوزخ می برند
خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که وی را در خزانه من طاعتی هست که وی را از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که الهی پروردگارا آن
چه طاعت بود که از این خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده از بندگان من در دنیا نماز میگذارد در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف بر آورد و تو ورا امر معروف کردی که دست تا نرمه گوش بر آر از این ثواب آن امر معروف است که ترا
ببرکات آن نماز از آتش دوزخ نجات دادم پس معلوم شد که دست تا نرمه گوش بر آوردن اولیتر بود **مسئله** در وقت
تکبیر اول دست بر سینه باید نهادن و انگشتان را باز و کفها را دست سوی قبله و کف برابر دارد و سنت آنست که
دست از سر بر و سر برابر دست نهاد که اگر برابر دست آرد این سنت بود و اگر کسی کتف را بدوی باید کند حجت
امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود که آن رسمی برکوع باشا شود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر به رکوع نزدیک تر است بنماز اندر آمده نشود و اگر بقیام نزدیک است نماز
اندر آمده شود **مسئله** طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت تکبیر اول دست گشاده باید داشتن و مراد آنست
گشاده داشتن انگشتان است چنانکه نه سخت بر هم نهاد و نه سخت گشاده دارد چون پای خط بر آید چون یا
گشتی فرو دارد و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که در گشاده داشتن انگشتان چنین بتکلف نکند چنانکه معهود است
رحمة الله علیه گفته است که بدو جای تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از نماز بقیه که دو

تا خشم از زبان بیرون برد و نیز خشم از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بهم جفت دارد تا سر هر
انگشت وی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی ﷺ اذا سجد العبد المومن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول ﷺ فرموده است که چون بنده سجده آرد مر پروردگار را باید که همه
اعضا سجده آرد بلکه سوی قبله آرد و از اعضا خود تا هیچ عضوی از قبله تافته نشود تا تواند مسئله ما مامورم
بهفت و یک سر سجده آوردن خداوند عز و جل را دو سر انگشت دست و دو سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی هست
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست برهنه داشتن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کردم پروردگار مرا سه چیز کرامت گردانید یکی آنکه در جمله خلایق عزیز شدم دوم آنکه
توانگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهد وی ظالمی بود وی را بند کرد
و باوزجند فرستاد در راه چون وقت نماز در آمدی بندها را از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی و اگر نیابنده
آب بودی تیمم کردی و بانگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن موکلان جماعتی سبز پوشان دیدندی
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلان را گفتی بیائید و این بندها را باز بر من نهید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم پس در حق شما بیش ازین معاملت نمیکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من مامورم مر پروردگار را یم مر خداوند عز و جل را بجا آوردم تا روز قیامت در نمانم شما مامورید مرا این ظالم آید
امر وی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابید آن بندها را بر خود نهادی همین میرفتند چون بگورستان رشدان رسیدند
خواجه آنجا توقف بیشتر کرد خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه آسوده است که بر وی هیچ خطا ننوشته است خواجه را گفتند که خواجه غیب میگوی گفت و العیاذ بالله
اما بحکم حدیث رسول ﷺ میگویم که این بنده بزرگ همیشه مر بی علما بوده است و دانشمندانرا تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر ﷺ میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة فی ایام حیوته
رسول ﷺ فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر وی هیچ خطا ننویسند تا مادام که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است قال النبی علیه الصلوة والسلام المرء مع من احب رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه باوزجند رسید و در آمد موذن اقامت گفت جماعت
بر پای شد خواجه اندر آمد تا نماز گذارد و امام تکبیر گفت دست در آستین بود خواجه از آخر صفهای آواز داد که تکبیر باز
گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود خواجه باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود خواجه باز

گفت

گفت همچنین تا سه بار تا آنگاه بار چهارم امام روی باز گردانید و گفت ای یاران بشناسید تا خواجه امام اجل شمس الائمه حلوانی خواجه
گفت ای امام گفت که در تکبیر گفتن خلل است گفت نی اما دست در آستین می‌داری و تکبیر می‌گوئی امام گفت دست برآوردن
سنت است و اگر دست بر نیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت در آمده شود و لیکن دست در آستین داشتن و تکبیر گفتن
سنت زنان است و مر اینک آنکسی اقتدا کردن که به سنت زنان به نماز اندر آید **مسئله** در وقت تکبیر اول نخست دست
برآرد و یا تکبیر گوید آنگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد آنگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون هر دو چیز در
آمده میشود باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عز و جل بزرگتر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ است از همه کارها چون تکبیر گفت و دست
گیرد یا او سجده دارد او زاهی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد او سجده دارد و اگر او سجده دارد
پنج ثواب بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر یابد و دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوٰة والسلام **قال النبی علیه الصلوٰة والسلام**
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوٰة والسلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بر تن یعنی چه از آن رنج بتن بیشتر رسد اما علما رحمهم الله گفته اند که دست او سجده داشتن عرف و عادت
بیرون نماز است و لیکن سنت پیش کردن تعظیم نزدیک است و این سنت است دست در پیش گیرد و یا بنهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه بنهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف گیرد و بقول علما رحمهم الله هم بنهد و هم تکبیر در زیر ناف و وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عز و جل میفرماید فصل لربک و انحر مراد از این و انحر آنست که در نماز دست بر سینه بنهد علما
رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این تفسیر را غلط کرده است تاویل این آیه این است و الله اعلم فصل لربک صلوٰة
العید و انحر نحر الجزور یعنی چون نماز عید گذارد شتر قربانی کنید و این اختلاف را از صدر افتاده است که در ابتدای اسلام
ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوند سینه مرا از کینه پاک گردان هر یکی را
از ایشان نیتی مخصوص بودی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن بودی که ای پروردگار آنچه در سینه من است
و آن ایمانست و معرفت است بر من نگهدار و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوند باطن مرا از حرام نگهدار و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی و نیت وی
آن بودی که ای پروردگار فرج مرا از حرام نگهدار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دست بر ناف نهادی و نیت
وی آن بودی که خداوند علی را دست بر ناف نهاد به سبب فضل تو و در دل مناجات کردی که خداوندا دست دل
مرا از دنیا آزاد گردان این همه در ابتدای اسلام بود در آخر رسول علیه الصلوٰة والسلام این حدیث فرمود

قال النبي عليه السلام ثلاثة من سنن المرسلين صلوات الله عليهم اجمعين تعجيل الافطار وتاخير السحور ووضع اليمين على الشمال تحت
السرة في الصلوة رسول عليه الصلوة والسلام فرموده است که سه چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزه
گشادن تعجیل کردن و تاخیر کردن در سحر خوردن و دست راست بر دست چپ نهادن در نماز در زیر ناف
دستها را زیر ناف بگیرد و یا بنهد در شرح اکمل از امام محمد رحمة الله علیه روایت است که بگیرد و این قول امام مالک رحمة الله
علیه گفته است و در مبسوط از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت است که بنهد و این قول را امام شافعی گرفته
الظاهر روایت است که در زیر ناف هم گیرد و هم بنهد و چون بگیرد چگونه بگیرد قاضی احمد زاهد رحمة الله علیه گفته
که دو انگشت را حلقه گیرد و سه انگشت بر ساعد دست نهد خواجه امام زاهد رحمة الله علیه گفته است که سه انگشت را
حلقه گیرد و دو انگشت بر ساعد دست نهد امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که یک دست اینها
او یک دست بند و دست را حلقه گیرد مسئله دست پیش کردن سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام
اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله سنت قیام است و بر قول امام محمد رحمة الله سنت قراءة است فایده این
خلاف جائی پدید آید که در وقتی که سبحانک اللهم وبحمدک میخوانند یا تکبیرات نماز جنازه میگویند یا تکبیرات نماز عید
میگویند یا وقتی که دعاء قنوت میخوانند یا وقتی که سر از رکوع بر آرد دست پیش گیرد یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله دست پیش گیرد و بر قول محمد رحمة الله علیه پیش نگیرد مسئله انی وجهت
وجهی للذی خوانند یا نی بر قول امام اعظم و محمد رحمهما الله نخوانند که سنت لازم نیست و بر قول ابو یوسف
و شافعی رحمهما الله خوانند که سنت لازم است اما چون خوانند چه وقت خوانند بر قول ابو یوسف رحمة الله پیش
از تحریمه خوانند تا دلش در نماز حاضر آید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت پیش از تحریمه خوانند و بیک روایت
بعد از تحریمه خوانند پس از سبحانک اللهم مسئله سبحانک اللهم وبحمدک خواندن سنت لازم است و تسبیح حملة الملائکة
عرش است خداوند عز و جل عرش را بدین عظیمی بیافرید و بر کتف چهار فرشته نهاد فرشتگان بخود عجبی آوردند که عرش را
بدین عظیمی ما بر میداریم خطاب حضرت عزت در رسید که تحت خود نگاه کنید تحت خود نگاه کردند فرشتها خود را زده دیدند
هیچ رکوی قندیل در هوا دیدند که می جنبید خطاب حضرت عزت در رسید که ای بندگان گمان بردید که عرش را شما نگاه دارید
شما را نگاه میداریم فرشتگان بعجز باز گشتند یکی گفت سبحانک اللهم وبحمدک دیگری گفت و تبارک اسمک دیگر گفت و تعالی
جدک آن دیگر گفت و لا اله غیرک چون بنده مومن در ابتداء نماز سبحانک اللهم وبحمدک تا آخر بخواند خداوند عز و جل ثواب جمله
حاملان عرش در دیوان وی ثبت کرداند و چون سبحانک اللهم تمام کند جل ثناؤک گوید یا نی بر قول امام اعظم و ابو یوسف
رحمهما الله نگوید و در جامع الصغیر از محمد رحمة الله علیه روایت است که گوید و این جامع کتابیست که از برای اهل مدینه ساخته اند
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که در فقه ایشان نگوید اما [illegible] مسئله [illegible]

قرائة آغاز کنند دعای دیگر خواند یا نی بر قول شافعی رحمه الله این دعا را خواند که ربّ انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و عملت
سوءا فاغفر لی مغفرة من عندک فانه لا یغفر الذنوب الا انت اما علما رحمهم الله گفته اند که این دعا خواندن درست
ولیکن در آخر قرائة تشهد خواند که روایت میکنند ابوبکر صدیق و ابوهریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوٰة والسلام
ما را این دعا در آموخت و وصیت کرد که آخر قرائة تشهد در هر نمازی این دعا را بخوانید تا مهمی که افتاده باشد خداوند
خداوند عز و جل آن مهم را بکفایت بکند مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قراء را
اختلاف است هر کس چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمرو و عاصم و ابن کثیر رحمهما الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زادة الحفص فی طریق هبیرة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
و اختیار حمزه چون جمع باشند نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشند استعیذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفتیم روایت است از الصحیح است که مردی نزدیک کسائی اندر آمد
چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که ما یعنی خوان
که این اختیار نیست که من روزی پیش ابو یوسف القاضی رحمه الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین بخوان
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم
ابوحنیفه رحمه الله علیه گفت مرا استاد من حماد رحمه الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمه الله علیه مرا گفت مرا استاد من ابراهیم نخعی
چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمه الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمهم الله چنین در آموخت و علقمه رحمه الله علیه گفت
که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوٰة
والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرئیل همچنین بمن رسانید و جبرئیل علیه السلام
فرمود که مرا برادرم میکائیل علیه السلام همچنین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل بمن
هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خواجه
امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه و خواجه امام فخر رحمة الله علیه با سناد درست تا به رسول
علیه الصلوٰة والسلام که بنده مومن چون بامداد به حضور ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را از شر دیوان نگاه دارند
و آن فرشتگان دیو را از دل آن بنده چنان رانند چنانکه در بادیه شتران بنگاه را از آب وا ن

اعرابی را بخوردن آب آمد آن اعرابی با چوب دستی آن اشتر را از آب خوردن بزد فرشتگان دیوان را از دل
وی همچنان رانند خواجه امام صفی الدین حمامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران
در عسل در افتند چون ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز وجل
فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده برانند چنانکه با دود زدن عسال زنبور و مگس را از
عسل دور کنند و اعوذ گفتن قراءت مر قرآن را چنان است که طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراءة است و بر قول
ابو یوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جایی پدید آید که مقتدی در قفای امام اعوذ گوید یا نی
بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نگوید بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید که وی تبع ثنا را
میماند اما چون مسبوق بقضا رسد و ثنا برخیزد اتفاق است که اعوذ گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله
اشکال آید که اینجا بقضا امام گفته است اینجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است
که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم انفراد گرفت
باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قراءت گوید یا بعد از قراءة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراءة
گوید وجه قول ایشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایة
آنست که پیش از قراءة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عز وجل از شر شیطان پس نخست استعاذ و کار باید
ساختن انگاه بکار در آمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن انگاه بنماز در آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن
در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علماء ما رحمهم الله سنت است
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام نماز فاتحه
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیه الصلوة والسلام گفتی وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابن عمر رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام در نماز فاتحه خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله کرد و از اینجا است که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه هفت آیه است و خواندن فاتحه با بسم الله در نماز فریضه است و این شافعی رحمة الله علیه قولی است
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه هفت آیه است اما بسم الله از فاتحه است علماء ما رحمهم الله گفته اند که نفی نگوییم همچنانکه مالک
گفته است و اثبات نکنیم چنانکه شافعی گفته است ولیکن گوییم سنت است که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که
من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذارده ام و در قفای کبرای صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده ام

و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفای ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن سنت است و لیکن نگفتند که فریضه است پس اگر فریضه بودی در تبلیغ تقصیر
نکردی و دیگر آنکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکند
هم انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای عز و جل
بروی هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت در دوزخ بروی بسته گرداند و هشت
در بهشت بروی گشاده شوند و هفت اندام وی را بر آتش دوزخ حرام گرداند چون رسول علیه الصلوة و السلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود و هفت را
تا که آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة و السلام انه قال خبرا عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی و اذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنی علی عبدی و اذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی و اذا قال العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی و بین عبدی
و لعبدی ما یسأل پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فریضه نی و لیکن باید که بگوید هر چه

مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید و در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علماء ما رحمهم الله به همه حالهای نرم گوید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه را رضی الله علیهم اجمعین امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز وی را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بایستی گفتن صحابه ملامت وی را نکردندی علماء ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نکرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة و السلام نماز گذاردم و در قفاء کبار صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پسر
عبد الله مغفل رضی الله عنه مر صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدرش گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقاً یعنی ناگاه بر من رفت بعد ازین نگویم بنا بر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبار صحابه
بوی اقتدا کرده بودند و وی را امامت کردن نخستین بود و بر او هیبت ایشان بروی فرو گرفت بروی
سهو رفت که بلند گفت و اگر کسی را همچنین افتد بفراموشی بلند گوید باک نبود اما باید که بعد از
... عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ بالله و بسم الله و قرات تشهد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد مسئله بسم الله که بر سر سورتها میگویند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کننده میان سورتین از اصحاب شافعی رحمة الله دو روایت است یکی روایت
آنست که از سورة است و دیگر روایت آنست که فاصل کننده سورة است و بر قول علما ما رحمهم الله فاصل کننده
سورة است از سورة نیست دلیل بر آنکه سورة انا اعطینا را در همه مصحفها سه آیت مینویسند و بسم الله الرحمن الرحیم
با وی مینویسند پس اگر بسم الله از سورة بودی بایستی که چهار آیة نوشتندی و دیگر عبد الله عباس رضی الله
عنه از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المومنین از چه معنی است که بر سر سورة برات
بسم الله ننوشتی گفت ای عم زاده رسول صلی الله علیه وسلم در آخر سورة یسالونک عن الانفال آیتی مشتبه است
و بر من روشن نشد که اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم الله ننوشتم که نباید که اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کرده باشم چون جمع کنندهٔ قران بسم الله را فاصل کننده سورة فرموده است پس معلوم شد که فاصل کننده
سورة است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قران است قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم آیة تمام است یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه آیة تمام است جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علما
ما رحمهم الله آیة تمام نیست تا اینجا نخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم مسئله ابتدا ر قران خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید که بنیت قرآن خواند اما ابتدا ر کار ها را شاید خواندن چون نیت وی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کار ها را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر الله فهو ابتر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا وی
از ذکر نام وی نبود و کار نبود آن کار نا تمام بود مسئله در نماز بسم الله چه وقت گوید حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت میکند که در قیام اول گوید بسنده بود و ابو یوسف رحمة الله از امام اعظم رحمة الله علیه روایت میکند
که هر قیامی که نو شود باید که بگوید تا بیقین از عهده بیرون آید ابن رجا از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که در میان
سورة و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ رحمهم الله در وی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در همه
قیام اول گوید بسنده بود و اگر تنها گذار است یا نماز نرم خواندنی است باید که بهمه قول ها عمل کند تا یابنده ثواب باشد و
اختیار شمس الائمة الحلوانی آنست که تنها گذار باید که باول بگوید و میان سورة و فاتحه نگوید و بر سر هر قیامی
بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن که روایت میکنند
خواجه امام محمد طیار رحمة الله علیه که فردا قیامت امسا و صد فنا اهل عرصات مستوجب عقوبت شده باشند و فرشتگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند که شما پیش باشید که حال شما قوی تر بوده است در عبادت
و جوانان پیران را گویند که شما پیش باشید که در دنیا شما مقتدیان ما بوده اید باز پیران زنان را گویند که شما پیش باشید

فریضه است اما عدد ذکر نکرده است و وجه قول علما که فریضه میدارند آنست که قیام رکن است از نماز و قرائت
در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم با یست
و هم بجز اما علما رحمهم الله گفته اند که تا خواندن قراءة را در قیام بایست دانسته ایم قوله تعالی فاقرؤا
ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
باید است اینکه تعیین در نماز با امر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
بود دلیل بر آنکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک در وی سنت است و قعدهٔ آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات در وی سنت است
فریضه نی مسئله چون سر از رکوع برآرد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نی نزدیک شافعی رحمة الله علیه
هر نمازگذارنده هر دو باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار هر دو جامع
که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوینده بود مسئله چون
یکی گوید کدام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخره رحمة الله علیه جامع صغیر و مبسوط را درس کرد و روایة بیرون
آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده نا کننده شود و تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز کسی نیست
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس باید که ذکر وی بیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس و در هر یک حال هم مقتدی بود و هم مقتدی روا نبود زیرا که موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
فرموده است اینست قال النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس دماء قوم و اموالهم لکن البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و نیز پیغامبر علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر این حدیث متواتر
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که هر بیماری که این حدیث را بر خواند
اگر در اجلش تعجیل بود ختم کار آن بیمار بر مسلمانی شود و اگر در اجلش تاخیر بود خدای عز و جل وی را شفا دهد رسول
علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را ماندی هر یکی دعوی کردندی بخون و مالهای ایشان ...

بنه بها دند و بر منکر کنند و این حکم انوقت داؤد پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که بهر بالین هر بیماری که این حدیث بگویند خدای عز و جل آن بیمار را شفا دهد آنچه در عزر
امور دنیا فرموده حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه در حق نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
مشترک و متساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و آمین و قرات تشهد و بروایتی ربنا لک الحمد ضعیف اند
بروایتی فرموده است پس امام را نشاید که بگوید تکرر نماز زاد نیز که آنجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه
عمل کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو بگوید **مسئله** چون
بسجده رود آنچه بزمین نزدیکتر است باید که نخست آنرا بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه زانو و دستها و روی بینی
و پیشانی ابن سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد آنگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است
رحمة الله وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام همچنین بسجده رفته است اما علما رحمهم الله گفته اند که آن
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسایش داده است یا خود از برای
بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود همچنان سجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را که ضعفی نبود باید که آنچه بزمین
نزدیکتر بود نخست آنرا بر زمین نهد **مسئله** در سجده دستها کجا نهد بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
علیه برابر گوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول که اگر در گوش وی در می بود بر پشت دست وی افتد و بروایت صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون تر از گوش نهد تا زیر تا کتف وی آزاد ماند تا قوت بسجده افتد
مسئله در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت
از خاک تیره برآرد نظرش بر نوک بینی بود و ببیند که پیش از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه بنده مومن چون این
سنت را اقامت کند خداوند عز و جل بقیامت وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد
خداوند عز و جل چشم وی را از دوزخ نگاه دارد [illegible] روزی اعرابی بنزدیک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول
علیه الصلوة والسلام ما را فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عز و جل وی را از درد چشم امان کرامت کند
عبد الله مسعود گفت [illegible] اعرابی گفت من این سنت را اقامت کردم و هرا درد چشم بود عبد الله مسعود رضی الله عنه
[illegible] گفت [illegible] اعتقاد [illegible] سبحانی [illegible] بینائی [illegible] بود وی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] واجب [illegible]

مسئله در سجده پشت نشاید خفتن چنانکه روباه خسپد که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
لان النبی نهی عن افتراش کافتراش الثعلب چنان باید که شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین جدا بود که
روایت میکنند مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود را از زمین
چنان جدا داشتی که اگر بره یا بزغاله از یک طرف اندر آمدی راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در آوردن سجده شتاب
کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چیند که رسول علیه السلام از آن نهی کرده است نهی رسول صلی الله علیه واله
وسلم عن نقر کنقر الدیک قال علیه الصلوة والسلام العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن رسول علیه السلام
فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دیو است و آهسته کاری در کارها از تاثیر رحمت پروردگار
است مسئله چون سر از سجده برآرد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست آنرا باید که برآرد چنانکه پیشانی
و بینی و دستها و زانو و در میان دو سجده نشیند که هر دو دستگاه خود را بر هر دو کف پای نهد
که سنت اینست و چون بقعده نشیند همچنان نشیند که سگ نشیند نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن اقعاء کاقعاء الکلب در قعده دستها را کجا نهد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد
سر انگشتان با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو بگیرد دو زانو و دستها را بر روی ران نهند
باتفاق مسئله در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم را بردارد بر قول
شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند آنگاه بقیام رود بر قول علما ما رحمهم الله هیچ توقف نکنند و بقیام رود وجه
قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شما را اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآرد اندک توقف کند
و آنگاه سجده دوم رود و اینجا نیز توقف باید کردن و آنگاه بقیام رفتن علما ما رحمهم الله گفته اند آنجا تاخیر
کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت
میکنند ابوبکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآرد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کسی سنگ
تفشان برخیزد ولیس از نهمتی و نسبقه که تاخیر کردن روا نیست مسئله در قعده چگونه باید نشستن
بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پای را بیک روی بیرون کند و بر زمین نشیند و بر قول علما ما رحمهم الله پای چپ را بگستراند
و بر وی نشیند و پای راست ایستاده کند و پنج نهد پنج کند و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله
علیه قعده اول همچنین نشیند که علما ما رحمهم الله میگویند که اینجا به زودی حاجت است و قعده آخر را همچنان
نشیند که مالک میگوید که آنجا به نشستن حاجت نیست وجه قول ایشان آنست که روایت میکنند ابوحمید ساعدی و
عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که رسول علیه السلام تشهد همچنان نشست اما علما ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که هرگز گناه نشده اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
که نشستها پای مبارکش ورم آورده بود نتوانست همچنین نشستن بضرورت همچنان نشسته اگر کسی را ضرورت باشد
همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علما رحمهم الله گفته اند که روایت میکنند امر
مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بحجره اندر آمد یکی از عیالان رسول
علیه الصلوة والسلام همچنین بقعده نشسته بود که پای چپ را گسترانیده بود و بروی نشسته و پای راست را
سیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام ویرا منع کرد که همچنین چرا نشستی که اینچنین قعده نشستن سنت
مردانست و سنت شما آنست که هر دو پا را بیک طرف بیرون فرستد و لیست بر زمین نشیند که بنا رکاز شما بهتر
است و ما در باب اول گفته ایم که هر چه مردانرا در نماز سنت است زنانرا بدعت است و هر چه زنانرا سنت است
مردانرا بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مردانرا بدعت بود لنشاید مسئله
قعده آخیره نشستن فریضه است قرارت تشهد خواندن بقول علما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه فریضه است و در خواندن قرارت تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از اقاویل
ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرارت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
کرده است و قرارت تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری
را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرارت تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علما رحمهم الله اختیار کرده اند
و قراره تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی واو است و قرارت تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله
مسعود رضی الله عنهما با واو خوانند و قرارت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات
الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات السلام علیک الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قراره تشهد عبد الله
عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوة الطیبات النامیات المبارکات اما لفظ زاکیات در وی مذکور
نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
که التحیات لله الصلوة والطیبات با قیها دیگر همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته است و قرارت تشهد
عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علمای ما گرفته اند رحمهم الله حنیف رحمة الله علیه
گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی بن
مر رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه را اختلاف است شما
کدام قول گیریم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانید که و لیست ابو حنیفه
رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود سایلی اندر آمد و سوال کرد که لو او و دلوا وین امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بود این سائل گفت بارک الله فیک کما بارک فی اولا چون این سائل بیرون رفت اصحاب ابوحنیفه که
حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را از سوال سائل معلوم
شد و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرات تشهد با یکی واو است یا بدو
واو من جواب گفتم که بدو واو وی برمن دعا گفت که خدا عز وجل بهمچو تو برکت کناد همچنانکه بر درخت
زیتون برکت کرده است **قوله تعالی** من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا استاد من حماد قرات تشهد بدو واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا استاد
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرات تشهد بدو واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا استاد من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من عبد الله مسعود قرات تشهد بدو واو تعلیم کرد و عبد الله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا بگرفت و قرات تشهد بدو واو تعلیم کرد همچنانکه کسی صورت
از قرآن در آموزد که الف و واو تقدیم و تاخیر نکرد آنگاه دست مرا گرفت و گفت همچنانکه در قرآن کم و زیادت
نشاید کردن در قرات تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام در حق عبد الله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله علیه السلام** رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و نیز
باید که کسی قرات تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از انکه قرات تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله و بالله خیر الاسماء اما ظاهر روایت آنست که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد و چون قرات تشهد را مقدار عبده و رسوله برساند انگشت برآورد یا نبرآرد
یا نی خواجه امام زاهد صفار رحمة الله علیه نیز در روایت بیرون آمده که بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله بیاید
دلیل میکند که بر قول ابویوسف رحمة الله علیه برآورد نیست چون برآرد چگونه برآرد و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه گیرد و مسبحه را برآرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه گیرد و اما این سنت علما متقدم است
متاخران با خبر نهی کرده اند و منسوخ شده بنابر آنکه این قول را رافضیان گرفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری بدست
راست داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان در آن غلو کردند سنیان دست چپ کردند از برای نفی تهمت
ایشانرا و دیگر آنکه شافعی مذهبان عراق گوشه دستار ساختندی چون رافضیان در آن غلو کردند ایشان
از آن ماندند و همچنین طیلسان زدندی که شیعه طیلسان زدند و دیگر در ابتدای سفره داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة
والسلام سفره داشت تا شومی رافضیان علیهم اللعنه در میان آمد سفره داشتن بدنام شد سنیان که سفره
خوان ساختند از برای تهمت ایشانرا این انگشت نیز برآوردن در ابتدا برآورد و نفی

اما چون رافضیان دران غلو کردند سنیان انرا فاندند از برای نفی تهمت ایشان تراه والله اعلم مسئله
صلوة گفتن در نماز فریضه است یا سنت بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بقول علما رحمهم الله سنت است
وجه قول شافعی آنست که خداوند عزوجل میفرماید بقوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمه الله
علیه گفته است که آیه است وحدیث باید که فریضه بود وعلما رحمة الله میگویند که صلوة گفتن باشد تا سنت است
ولیکن تعین در نماز با مر سنت است علیه السلام انچه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است از برای فضیلت و
کمال فرموده است دلیل برانکه فرموده است که نماز نیست همسایه مسجد را جز در مسجد قال النبی علیه الصلوة
والسلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی الارض المغصوبة رسول
علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین غصبی قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة للمرأة الناشزة
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که نماز نیست مر زن خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند روا بود
این نیز همان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نگوید نمازش روا بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة
گوید وصلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمه شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد ازان سنت است
ولیکن باید که پیوسته گوید قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بروی از گناهان ذره وی مسئله جماعتی یکجا یکی
نام رسول صلی الله علیه وسلم میگویند یا می شنوند هر باری که میگویند یا شنوند صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم
گویند یا نی ابو الحسن کرخی رحمه الله علیه گفته است که سه بار گویند بعد ازان اگر نگویند بزهکار نشوند اما ظاهر آنست
آنست هر باری که گویند و یا شنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام چنین فرموده است قال علیه
الصلوة والسلام من سمع اسمی فلم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من شنود و بر من
صلوة نگوید جفا کرده است بر من قال علیه الصلوة والسلام من ذکرت عنده ولم یصل علی فقد جفانی رسول
علیه السلام فرموده است که هر که او را نام من شنود وی سید بر من صلوة نگوید بتحقیق جفا کرده است بر من خبر آمده است که
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بر منبر آمد تا صحابه را وعظی کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت آمین و چون قدم
بر پایه دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت آمین و بنشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه آمین گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا گوینده ندیدیم مهتر عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام
حاضر آمده بود چون من قدم بر پایه اول نهادم گفت هر که دولت ماه رمضان دریابد و دروی چندان طاعت و عبادت نیارد
که آمرزیده شود خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون قدم بر پایه دوم نهادم گفت هر که دولت حیات مادر و پدر را

دریابد و خدمت نکند ایشان را چندانی که ایشان از وی خشنود شوند خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون
قدم بر پایهٔ سیوم نهادم گفت هر که نام تو بشنود و صلوة نگوید خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین **مسئله** در
هنگام نام رسول علیه الصلوة والسلام بشنوید صلوة گفتن نشاید یا نه نرم شاید گفتن بلند نی از برای
آنکه ایشان را نیت عبادت نیست مراد ایشان گرمی هنگامه است چون تو نرم گوی خداوند عز و جل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت گرداند **مسئله** چون صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگوی و پدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و اولادش را دعا گوی خداوند عز و جل را حمد و ثنا گوی و آنگاه نخست خود را
دعا گوی تا تو آمرزیده شوی و دعاء تو در حق دیگران مقبول شود آنگاه مادر و پدر را دعا گوی و استاد را دعا گوی
و بقیت مومنان را و مومنات را حسنت دنیا و آخرت بخواه و درجات عالیه یابی و از برگزیدگان حضرت ربانی گردی و هر که کمتر
ازین دعا گوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام کل صلوة لم یدع فیها للمومنین والمومنات فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنات را دعا نگوی آن نماز ناتمام باشد آنگاه سلام دهی
یکبار و آیه آنست که سلام دادن سنت است و دیگر روایه آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دهی نیت کند
چه نیت کند محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فضل دید خاص فرشتگان بر خواص آدمیان و عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام بر فرشتگان و بر آدمیان چون کتاب صلوة التصنیف کرد فضل دید خواص آدمیان را بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیا و عوام آدمیان را بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام دهد بر آدمیان و فرشتگان اما خواجه
امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله علیه گفته است و اینها را بزبان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام بر اهل اسلام
بود تا اگر بر زبان گوید یاد آیدش که از نماز بر وی چیزی از فریضه باقی است نمازش تباه شود نتواند که بران نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می‌باید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بسنده بود
چون سلام دهد ابتدا از راست کند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی النعل والتمشط و بروایتی والترجل چون سلام دهد روی خویش بگرداند نیز آمده است که سنت نیست که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام گفتی رخسار چپ مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام گفتی رخساره راست
مبارکش را دیدندی و در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است بجانبی که سلام دادی بجان روی و دیده
طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف داشتن سنت است این صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و تمامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که نگفتن بهتر شود هر دو را بگو
گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز شروع کند بداند که پیش بیننده ... و خاص آنست که چون نماز شروع کند دل ...

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که وی را از هیچ چیزی دیگر خبر نبود و نماز بندگان چه دو نوع خاص الخاص و عام
اندر عجبت آیند و بهیبت نشینند و باخلاص گذارند و بصدق بسپارند و بخوف باز گردند هیبت صفت نماز خاشعان و
عام بعادت آیند و بغفلت نشینند و بکسل گذارند و بسهو بسپارند و بامن باز گردند و عده خاشعان چنانچه **قال**
الله تعالی قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون **مسئله** هر نمازی که براثر وی سنت آورد فی الحال
زود بر خاستن بگذاردن سنت است و بگردیدن مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوة والسلام
میفرماید **قال** النبي عليه الصلوة والسلام ايعجز احدكم اذا فرغ من الصلوة ان يتقدم او يتأخر رسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پس تر آید بنا بر آن اهل اسلام که نو عهدان
بودند در جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت
برقرار استادندی از ان نو عهدان در آمدندی و چنین دانستندی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا
کردندی چون ایشان را معلوم شدی که فریضه نمیگذارند سنت می گذارند خاطر ایشان مشوش شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چرا عاجز آید که از نماز فارغ شود پیشتر رود و یا پس تر آید
و دیگر لطیفه نیست که دو مکان را گواه گردانیدن بود بر خود برآوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت نیست
که قوم پیشتر روند و امام پس تر آید اما چون سنت بر خاست باید که بر دست راست محراب ایستادن او تا بر پی که امیر المؤمنین
علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما همچنین گذاردندی و دو مکان گواه گردانیدی بر خود بآوردن سجده مر پروردگار
را و هر نمازی که براثر وی سنت نبود نه دو دست بدعا بر داشتن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام
صادق القول از خلائق صادق الوعد خیر البریه **قوله تعالی** فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب **قال**
بعد کل فریضه دعوة مستجابة رسول علیه السلام فرموده است که پس هر فریضه دعا مستجاب است **قال** علیه
الصلوة والسلام اذا فرغ العبد المؤمن من الصلوة يجب عليه الثلث الشكر على التوفيق والعذر على التقصير والخوف عن
الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب آید یکی شکر بر توفیق
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد الحمد لله على التوفيق واستغفر الله على التقصير اعوذ بالله من الرد بعد از فریضه
این دعا خواندن واجب است **مسئله** دعا بر سه نوع است دعا رغبت است و دعا هیبت است و دعا
خفیه است آنچه دعا رغبت است باید که در وقت دعا کفهای دست کشاده دارد و برابر سینه دارد
و دستها [illegible] بکند که چیزها از و داند و ایمان خود را شفیع آرد و حاجت خواهد چشم را در آسمان ندارد که رسول
علیه السلام یکی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت وی را منع کرد و گفت چنین مکن تا کسی در دل شبهه
نیارد که خدا عز و جل منزه از مکان و زمان و او را بمکان حاجت نیست تا خداوند عز و جل حاجت او را

بزودی بروان کردند و آنچه دعا است کفها را دست بروی دارد و گوید اللهم انا نسألک الجنة وما فیها و آنچه دعاء
خفیه است باید که سبّابه را اشارت کند و کفها را دست فرود در روی دارد و انگشتان مسبّحه را راست کند و در حاجت خواهد
بگوید نعوذ بک من النار وما فیها و این روایتها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی والله اعلم بالصواب باب
ششم در بیان نماز و چیزهای زیادتی که در نماز بیارند و یا بمانند باوردن آن کراهیت است بنا بر حدیث رسول علیه
الصلوة والسلام که در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد
رسول علیه السلام این حدیث فرمود که **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلبه لخشعت جوارحه که اگر باطنش درستکار بودی ظاهرش
برقراری **طحاوی** رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق بدید آمد پس نشاید مومنان را بر آن فعلی بجا آوردن
که مانند شود با فعال منافقان خواجه امام اجل فخر رحمة الله علیه در کتاب کشف درس کرده و روایتی بیرون آمد که یکی با ریشه [illegible]
بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش درستکار بودی ظاهرش برقراری رسول علیه الصلوة بنور نبوت
دانست که وی منافق است **مسئله** باید دانست که انبیا علیهم السلام را چهار چیز نبود یکی احتلام دوم قهقهه سوم خامیازه
و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوار نبوده اند که بسیار خوردن اسراف کردن است و اسراف کردن حرام
چهارم چشم زدن زیرا که انبیا هر یکی از فساد و تعالی بوده و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره **مسئله** اگر کسی را
در نماز خامیازه آید یعنی فاژه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان نهند و بعضی گفته اند پشت دست
اما دست بر دهان نشاید زدن زیرا که افعال اهل است حسن نیاوردن از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکنند که دندان
زیر لب را بگیرد و این اولیتر است تا دو بار دست از موضع برداشته نشود و دست بر دهان نهادن سنت قولی است و دست
پیش گرفتن سنت فعلی است و دهان استوار کند و فرو خوردن تا آن مقدار که بتواند دهان را گشاده ندارد که دیو در دهان وی
در رود و اگر چه که وی در نماز بود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اذا تثاءب احدکم
فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فاژه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خوردن تا تواند
قال علیه الصلوة والسلام اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده است
که چون یکی از شما را فاژه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو در تن فرزند آدم همچنان اندر آید که خون
اندر رگ وی رود **قال** علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو در تن فرزند آدم همچنان در آید که خون در رگ پس تنگ کنید آن
راه را بروی بگرسنگی و تشنگی یعنی روزه دارید خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم سیر میدان
دیو است و شکم تهی زندان دیو است هر که حلق زندگی این است و آنچه گفتیم بیشتر است **مسئله** مصلی
را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند نگاه کردن هم سنت است ولیکن درست تر آنست

انکار کردن وی واجب است تا اگر حدق بوده بنا را تکرده و اگر نگاه نکرد و همچنان برکنی گذارد و بعد از آن معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود نتوانند که بر آن بنا کنند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید داشتن تا به زمین مسجد بچکد قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما تنزوی الجلد من النار رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام را آتش اندر کشد چون والشیخ نجم الدین عمر النسفی رحمة الله چنین میگوید که در بلغم برآوردن تکلف با ستین گرفتن که موافق فرموده که اگر بلغم بیاید در نماز وی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد دلش بنور شود و گناهش آمرزیده گردد و حکایت آمده است که چهل گام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نینداختند و از برای حرمت مسجد با از بزرگان الدین نقل کرده اند که روزی شخصی از نزد یک مسجد بگذشت سنگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد منع را در دل آمد که این سگ دیوار خانه خدای را پلید کرده باشد تا این پلید را به آب شستن باید و دیوار مسجد را تر شد نقصان دیوار مسجد پدید آمد منع گفت باشد تا این نقصان را برآرم آب و خاک آورد و گل کرد و نیکو کرد در این بود که ناگاه کلاه منع از سر بیفتاد و جدا شد و چپ و راست نگاه کرد هیچکس پدید ندید کلاه را دید که به هوا میرفت منع را از آن حال عجب آمد تا غیبی آواز داد که ای بیچاره تو با لیمی خود و بیچارگی پلید را بر دیوار خانه ما روا نداشتی با کریمی خود پلیدی و نجاست کفر را بر دل تو چگونه روا داریم زهی بنده و یک مسلمانی آمده مسلمان آورد و بس کسی که در مسجد آید و خدای را عبادت کند و از فضل او ندا میشنود خواهد امید بود از کرم وی که گناهان وی را بیامرزد و دیدار چون بیچگونه خود را روزی کند بنده و فضیلت مسئله در نماز بیمین و یسار خود نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دو پاره نمازش بر باید قال علیه السلام تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دو پاره از نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من گرامی طلبی بار دوم چون نگاه کند خطاب عزت در رسد که بنده من به از من میطلبی این تصور ندارد بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار مر ملائکه را که در پیچید این نماز را و بر روی وی باز زنید که از راه بیحرمت در خدمت ما آمده است و لیکن نمازی صفت ماست این وعید در حق کسی بود که روی بر گرداند و نگاه کند اگر کسی پیش رو یا بدنباله چشم نگاه بکند باکی نبود اما آداب نیز نبود که رسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الرحمة لواجه العبد ما دام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت پروردگار روی باروی بنده است مادام که در نماز بچیزی التفات نکند اما که همین که روی گرداند یا بچیزی التفات کند همچنان بود که روی از اثر رحمت پروردگار گردانیده است قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول علیه السلام فرموده است که اگر نمازگذارنده بدانستی که با که راز میگوید هیچ جز التفات نکنندی بعضی گفته اند

که مراد از این التفات التفات دل است اما ظاهر روایة آنست که مراد ازین التفات التفات چشم است از برای
آنکه هر کسی را قوتی آن نبود که چشم بر دوزد و دل را تواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود دل نیز بر اثر وی برود
پس معلوم آمد که مراد از این التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را
نگاهداری تا دل بجای ماندی و زبان را نگاهداری تا سر را بجای ماندی و این سخن در صلوة خواجه امام حجاج علیه الرحمة
مذکور است مسئله موی در پس قفا گره زدن کراهیت بود که خبر آمده است که حسین بن علی رضی الله عنهما نماز
میگذارد و گیسوان مبارک را در قفای مبارک گره زده بود همچنان نماز شروع کرده بود و ابو هریرة رضی الله عنه بیامد
گیسوان وی را بگشاد حسین رضی الله عنه بدنباله چشم در روی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریرة رضی الله عنه
گفت ای مهتر زاده در من بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از جدش محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر که
موی در پس قفا گره زند آن نشستگاه دیو شود من روا نداشتم که چون تو مهتر زاده در نماز بود و دیو در قفای تو
بود امیر المومنین حسین را خوش آمد و شادمان شد و ابو هریرة را دعا خیر کرد و این روایة در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه این روایة از ربیع بن رافع است
مسئله تارک سر ستردن و گرد بر گرد موی ماندن و یا گرد بر گرد سر ستردن تارک سر موی ماندن کراهیت
است و دستار بر بعض سر بستن هم کراهیت بود یعنی آورده اند که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را
نغدوی اعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان دیار رسی با ایشان جنگ کنی که ایشان رافضیان اند
معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشان را بچه شناسم گفت تارک سترده باشند و گرد بر گرد موی مانده یا
گرد بر گرد سترده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بعض سر بسته باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانهای
رافضیان است پس نشاید مومنان را فعلی بجا آوردن که تشبه بود با فعال رافضیان و در حق دستار کراهیت جائی بود
که کل دستار را بر بعض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار
بند را از آن فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و سنیان سمرقند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن کراهیت نخیزد
نه از برای صرفه دستار را مسئله دستار سپید باید بستن و دراز از برای اقامت سنت را نه از برای تکبر و خواجگی و اگر چند که
دستار درازتر بود ثواب نماز بیشتر بود قال علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه
السلام فرموده است دو رکعت نماز که با عمامه گذارد بهتر از آنست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه گذارد و در مناقب العلوم
آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست هفت گز بود و دستار که روز عید می بست دوازده
گز بود و مستحب است که دنباله دستار فرو گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقدار آنکه
که بنشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فش دستار کوته باید

در میان دو کتف **مسئله** چون دستار ویران شود بی ادب وار بر زمین نشاید زدن **قال** علیه الصلوة والسلام العمائم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامها تاجهای عرب است پس تاج را بی حرمت وار بر زمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و ته از ته باز کند و نیکو در بندد و محمد حسن در کتاب سیر کبیر در باب العمائم آورده
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان من جلب
الفقر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار نشسته در بندد واجب گرداننده باشد بر خود
درویشی را و همچنان که دستار نشاید نشسته بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا عاقبه الله تعالی ببلاء لا دواء له رسول علیه
السلام فرموده هر که ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عز و جل عاقبت او را ببلا مبتلا کرده اند که
که آن بیماری را هیچ دوا نباشد **روایت** میکنند که روزی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بغایت اندیشه مند گشت
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده نپوشیده ام و دستار را نشسته نبسته ام پس
معلوم شد که نشاید **مسئله** دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
والصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار را طیلسان نکرده اند که عرب داران معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار را زیر گلو اندر آرد و پری دیگر را آورده ای دستار بر سر بندد و پیچ دستار را زیر گلوی نهد
واز جانب دیگر می آرند آن در معنی معجر شود و رسول علیه السلام از آن نهی فرموده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعتجار و رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را به زنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمی وار دیا پیراهن پیش جیب دارد یا ازار فراخ پائچه دارد رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عز و جل بچهار مرد و
بر زنان بپنج فرقه لعنت کرده است یکی بمردی که خود را بزنان مانند کند و دیگر بزنانی که خود را بمردان مانند کنند
و دیگر برکسی که وعده خلاف کند و دیگر برکسی که نابینا را بیم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیزک نخرد و مراد و فرزند
ولیکن مرادش آن بود که فرزند تولد نشود **مسئله** با یکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی **آورده** اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سوال کرد که یا رسول الله با یکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان که باید از شما دو جامه
اتجد احدکم ثوبین و از عبدالله عمر رضی الله عنهما سوال کردند که با یکی جامه نماز روا بود یا نه یا عبدالله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما با یکی جامه نماز بر دو پا نه گفتند بلی گفتند پس قدر نماز باید که بیشتر از زنان قدر بازار بود آنچه رسول علیه السلام فرموده
در حق درویشان صحابه فرموده و آنچه عبدالله عمر رضی الله عنه فرموده در حق توانگران صحابه فرموده اما **صلوة** خواجه امام
تاج الدین بامام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که با یافت دو جامه بی ضرورت با یکی جامه نماز کند از آن علامت جفا

و با او وجامه نماز گذاردن رفع حجاب است و با سر جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب
شریف کیسه چه آورده است که هر که با یافت دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذارد حد التشبه ساقط شود یعنی فاش شود
گواهی وی در شرع قبول نشود مسئله اگر شخصی جامه بر کتف نهد و نماز گذارد و یا دست در آستین نکند نماز میگذارد یا
جبا میان بسته نماز میگذارد کراهیت بود یا نی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار
خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که کراهیت نبود که ما بسیار بزرگان را
دیده‌ایم که همچنین کردند کراهیت نگوئیم اما گوئیم که دستها در آستین کردن اولیتر بود آورده اند که قاضی امام صدر الدین
بخاری در شهر سمرقند آمد بمسجد آدینه سفارد درآمد و یکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میگذارد و گفت ای شیخ این
نوع مکن که کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کجا میگوئی که کراهیت بود گفت من در نسخه دیده ام که این
نوع کراهیت بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک امیر رفت و با وی حکایت کرد جمع امیر سوال کرد که
از کجا میگوئی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده است
اهل سمرقند جمع آمدند در کوی جولاهگان بود در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتابخانه خواجه امام علی شیخی در تجرید
محمد حسن رحمة الله علیه در اوائل باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اختیار شیخ
الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که
دست در آستین درآرد و میان گشاده نماز گذارد که جهودان جامه بر کتف نهاده نماز گذارند و ترسایان دست
اندر سینه درزدندی و میان را بربندندی پس ما را باید که دست در آستین درآرند و میان گشاده دارند تا هر دو گروه را
خلاف کرده باشند و اگر میان بسته نماز گذارد فضیلت حاصل آید چون برکوع و سجود رود از اندام او طهارتی و سنتی
حاصل شود پس باید که میان را گشاده دارد تا فضیلت حاصل آید مسئله در نماز چشم در سجده باز داشتن علامت
موسی است و چشم فراز داشتن علامت جهودانست اگر کسی گوید که من چشم فراز نهم حضور دل می یابم شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه به ترک سنت با وی دادن هر
کسی را بحضور دل حاصل نباید چنین آورده اند که مهتر عالم صلی الله علیه وسلم از غزوی بازگشته بود وقت نماز آمد

مهتر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
بازگشتیم از حرب خرد بسوی حرب بزرگ تر با دشمن ظاهر حرب خورد تر بود و با دشمن باطن حرب بزرگتر بود پس او از این حدیث
آنست که چون چشم باز دارد چشم به دو دو دل نیز بر اثر وی برود جهد کند و چشم و دل را نگاه دارد تا ثواب مجاهدان بیابد و اگر چشم
فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد مسئله در نماز دهان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوسیست علیهم اللعنة
چون ایشان با آتش کده در آیند دهان بر بندند تا دم دهان ایشان بآتش نرسد پس تشبه به مجوسان را فعل نباید کردن که

که تشبه شود بافعال مجوس **مسئله** حاقن را در نماز آمدن کراهیت بود **قال النبی** صلی الله علیه
وسلم لا صلوة للحاقن رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر حاقن را یعنی حاقن آن باشد که بول را نزد به
نگاه دارد و اما اگر مسلمانی در میان نماز حاقن شده باشد باید که بدل بنیند شده که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
آن بلا دفع شود و بزرگان تجربه کرده اند و همچنان یافته اند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که
نماز را برانداز و برود و استبرا دارد و باز طهارت سازد و نماز از سر گیرد تا بحضور دل نماز گذارد که وی در
فراغت جای بود در نشستن در نماز فاضلتر از آن بود که وی در نماز بود و دلش بفراغت جای و حد حاقن آنست
در نماز که پای بجای که آید و بر خود و حق پیچد که در نماز پای بپای که همین کراهیت بود آورده اند که نوح پیغمبر
صلوات الله علی نبینا و علیه ابلیس علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تو بچه کار ملعون شدی گفت بسه کار شدم یکی آنکه
در سجده چشم فرا داشتم و دوم چون بقیام برخاستی قدمها بجای سجده بنهادمی و سیوم در قیام پای بپای پیوستمی
بیشتر همین سه کار بود که بسه خصلت ملعون شدم تکبر و بخل و حسد تکبر آن بود که انا خیر منه در خود دیدم و از
حسد بیش آن بود که خواست آدم مسجود می و از بخلش آن بود که با وی در آن سجده بخیلی کردم با ملعون شدم و دائم
وان علیک لعنتی الی یوم الدین بر پیشانی من نهادند **حکایت** خواجه محمد منکدر از جمله صحابه کرام بود پسری داشت
بسر حود نماز میگذارد و همه در نماز میگریستند چون فرزند بسیار از پدر سوال کردند که در پیش نماز گذار در
چندین چرا میگریستی پدر گفت ای بابای من آنکه روزی بصحرا رفته بودم که باکرم نماز چرا البقره کنیدم پیش آمد یکی خوشه
گندم یافتم برگرفتم و دریکی گشت زار انداختم من نمیدانم که آن حق مستحق سیدانی دیگر داده است که گفت خوشه
زاری بود در میان آن دو گشت زاری خوشه گندم یافتم برگرفتم و در یک گشت زار انداختم من نمیدانم که حق مستحق سید
یا من باری ضامن آن خوشه گندم شدم از آن میگریم و می ترسم که اگر فردا قیامت مرا از آن سوال آید چه جواب
دهم آنگاه پدر پسر کلانتر را سوال کرد که تو چه میگریستی گفت من وقتی بکوچه زراین بیرون رفته بودم و گلها شگفته
بود بوی گل بمشام من رسید مرا خوش آمد استاد و بیاغیی از آن بوی گل بهره گرفتم از آن هم میترسم فردا قیامت اینها
را حقها مرا سوال آید که از ملک مردمان دیگران چرا بهره گرفتی من چه جواب گویم بعد از آن پسر خورد ترا سوال کرد که تو چرا
میگریستی گفت در وقت عرب ... در نماز بیقدم مقدار رکنی تاخیر کردم از آن میترسم که فردا قیامت اگر آن گیانی
کنند که من مقدار رکنی چرا تاخیر کردی من چه جواب گویم **مسئله** در نماز نشاید است و در میان زدن کجی آن نشاید
... زدگان سنت او رده اند که ابلیس علیه اللعنه چون از حضرت رانده شده است در میان وی اینسا صلوة شده که
نشاید موافق افعالی بجا آوردن که تشبیه شود بافعال معصیت زدگان **مسئله** اگر مسلمان نماز میگذارد و در
... تسبیح ها را خواند یا تسبیح میگوید و بانگشت حساب میدارد کراهیت بود بنا بر قول امام اعظم رحمة الله علیه

کراهیت بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود وجه قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول
علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میگذارد و سورتها را بانگشت حساب میداشت فرمود تب ولا تحصی یعنی
وتحصی یعنی گناه میکنی و شمار نمیکنی و تسبیح میگوئی شمار میکنی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست
که رسول علیه السلام فرموده است اعقدوهن بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان خویش که آن شمار بانگشتان نجات میدهد شما را روز قیامت از سوالی کرده
شدن و بعضی گفته اند که همچنان است بر جای نهاده انگشت را استوارتر میدارد و می فشارد و هم منضود بجا حاصل اید
و هم کراهیت بخیزد و بعضی گفته اند که اگر از برای آن حساب میدارد تا زیاده خوانده نشود کراهیت بود اما اگر از
برای آن حساب میدارد تا کمتر خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون بسجده رود جای سجده پاک کردن
کراهیت بود یا نی **آورده اند** که ابوذر رضی الله عنه بسجده میرفت و جای سجده را پاک کرده در آن مبالغت
نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مرة او ذره یعنی یکبار پاک کن یا همچنان بگذار معاذ بن [illegible]
از فاطمه رضی الله عنها روایت میکنند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار نزدیک من فاضلتر از آنکه
کسی اشتر سرخ موی بخرد و در راه رضای خدای عزوجل صدقه کند **چنین** آورده اند که روزی صدیق
رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام بمسجد در آمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و در روزه کرده باران
باریده بود و پیش محراب تر و تری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا تری را پاک کنم رسول
علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم هر بر رود کار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن
اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده بر آرد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود یا نی از محمد رحمه الله علیه سوال
کردند گفت باکی نیست اما دوست نمیدارم و گفت که مرا معلوم نیست که ماندن را گفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه
سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله
علیه گفته است که اگر چیزی است که دل را مشوش میدارد باید که پاک کند تا بحضور دل نماز گذارد دلیل برآنکه رسول
علیه السلام در نماز خوی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود راست کردند و نعلین از قدم بیرون آوردند
و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورد اما اگر چیزی نیست که دل را مشوش
نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اربع من الجفاء من ان قائما
ویسمع النداء ولا یجیب وان یصلی فی الصحراء لیس [illegible] سترة وان یمسح جبهته قبل ان یفرغ من الصلوة [illegible]
رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جفاست ایستاده بول کند و بانگ نماز شنود و جواب نگوید [illegible] نماز گذارد [illegible]
ستره پیشانی پاک کردن [illegible] **مسئله** اگر [illegible] نمازی [illegible] در نماز [illegible]

شغل نیک و پیش و مانند اینها چه کند محمد رحمه الله علیه گفته است که بکشد و ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که بحال
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله علیه گفته است که از سی تا چهل برساند امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است
در هر رکنی که باشد تاخیر کند تا چندانی که سجده رود و چون بسجده رود بزیر خاک پنهان کند زیرا که عبد الله مسعود
رضی الله عنه همچنین کردی و آیة این برخواندی قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا مسئله نشاید
که کشنده را با آتش اندازد که رسول علیه السلام نهی کرده است قال علیه السلام لا یعذب بالنار احدکم احد الا ربه
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما هیچ جانور را با آتش مگر خداوند عز و جل مسئله هر ذکری که
برکنی معین است آن ذکر باید که در همان رکن تمام کرده شود چنانکه قرائت را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام
آغاز کند و حرف با و را اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمع الله لمن حمده را از رکوع آغاز کند و دال و ها را در قومه تمام کند
و تسبیحات را و ربنا لک الحمد در قومه تمام کند و الف الله اکبر را از قومه آغاز کند و حرف با و را را در سجده تمام کند و الف
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حرف با و را را در قعده تمام کند و قرائت تشهد را در قعده تمام کند و هر که پیش از این
کند و یا کم از این کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغیر محل مسئله اگر مسلمانی
خرقه ای افکند و بروی سجده می آرد کراهیت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ تفسان است
و یا خسک و خار است یا از برای صیانت داشتن دستار می افکند کراهیت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه همچنین کرده است اما اگر از برای تکبر و خواجگی میکند کراهیت بود مسئله مسلمانی بقعده می نشیند و کفهای پای
برهنه پیدا نشاید که دست پس کند و کفهای پای را بپوشد یا نی بعضی از مشایخ رحمهما الله گفته اند که باید که دست
پس کند و کفهای پای بپوشد که بی ادبی کند کفهای پای برهنه در روی مومنان داشتن اما بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر در صف آخر است پاک نبود گشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میانه است باید که دست را
پس برد و کفهای خود را بپوشد که در قفای پای وی مردمان دیگر باشند بی ادبی بود و پای را گشاده ماندن اما شیخ
الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که دست در قعده دستها بر زانو نهادن سنت است و ابزار در عقب پای
چشم و کناره داشتن سنت است باید که با هر دو سنت عمل کند تا پاک نباشد و یابنده ثواب شوند در خبر است
که هر روزی که نور آید خبر آید از پروردگار مرتبه فرشته را تا به هیچ مکان ندا کنند یکی بر بام خانه کعبه گوید ای کسانیکه روی
از فریضهای خداوند عز و جل گردانیده اید روی از رحمت پروردگار گردانیده آید یکی بر بام روضه رسول علیه الصلوة و السلام
گوید ای کسانیکه روی از سنتهای رسول علیه السلام گردانیده آید روی از شفاعت وی گردانیده آید یکی بر بام مسجد
اقصی ندا کند گوید ای کسانی که پوشش و خورش و ورزش از شما حرام است یکی فریضه و تطوع شما در محل قبول است و دیگر
گوید [illegible] ندا کند گوید ای کسانی که [illegible] و لیکن [illegible] و آن وقت [illegible] ای کسانی

وخواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد
تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان
وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جمله کتب را در سینه محفوظ دارد
مرا در دل هیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که بشنام و شنامات بنده ایست که آداب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد
جهد میکنم و بروم و خدمت وی را دریابم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بترس تا مترس شنوانندت و ادب
نگاه دار تا از در نرانندت قال علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی پیغامبر فرمود ادب آموخت مرا
پروردگار من پس نیکو آموخت ادب مرا و در امثال آمده است که حسن الادب یستر قبح النسب قال علیه الصلوة
والسلام اکرموا اولادکم و احسنوا ادابهم مسئله در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام
در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان اخبث اسرق الناس سرقة من یسرق من نفسه فقال
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یتم رکوعه و سجوده فهو سارق صلوته محروق عند الله
و دینه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان آن بود که از تن خود دزد گفت یا رسول الله که بود
که از تن خود دزد گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد وی دزد نماز بود که برکند از دین خود بیزار از حق
خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند وی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا میزنند وی بر دین
میزند و دزدان دیگر ضرر با مردمان میرسانند وی بخود میرساند و دزدان دیگر خزینه بندگان میشکنند وی خزینه
رحمان میشکند و دزدان دیگر را خوف قطع بود وی را قطیعت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردگار وی
است و چون بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و هم در خلا و هم در ملا که اگر در ملا نیکو گذارد و خلا نیکو نگذارد وی مرائی
بود و مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی علیه السلام یا علی
للمرائی ثلث علامات یتم رکوعه و سجوده مع الناس و یقصر اذا صلی وحده و ینشط اذا مر یثنی علیه و یذکر الله تعالی فی
الملاء و نسیه فی الخلاء رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون به سر جمع بود رکوع و سجود تمام
آرد و چون تنها گذارد چنان گذارد که مرغ دانه چیند و چون بر سر جمع بود و اگر باشد و در کار با نشاط کند تا مردم بروی
ثنا گویند و چون تنها ماند فراموش کند این صفت مرائی و مرائی را هیچ جزا و ثواب نیست مسئله چون
بنده نماز گذارد باید که نیکو بگذارد و تمام ارکان را بجا آرد که خداوند عز و جل نماز را بلفظ جمیل یاد کرد و رسول علیه
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمیل یاد کرد قال علیه الصلوة والسلام الصلوة مکیال من وفی له و من طفف
طفف له فقد علم ما قال الله تعالی فی محکم تنزیله قوله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستو
فون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون پس رسول علیه السلام فرموده است که نماز همچون پیمانه است هر که راست پیماید

ثواب راست و راستی نماند نشنید و هرکه کم بپاید ثواب کم بماند نشنید بدرستی و راستی که معلوم شده است که
خداوند عزوجل در حق کم پیمانه کنان در قرآن مجید وعید فرموده است **قوله تعالی** ویل للمطففین الذین الآیة
و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روزی چند درکات دوزخ بحضرت خداوند عزوجل از بیت وی
بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو
آن نماز با بشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را بآسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میگوید
حفظک الله کما حفظتنی خداوند عزوجل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نمیگذارد آن نماز از ظلمت
بود و فرشتگان را کراهیت آید آن نماز را بر آسمان بردن نتوانند و آن نماز بر نماز گذارنده دعا بد گوید که ضیعک الله
کما ضیعتنی خداوند عزوجل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و پس شهوت
رفتن که خداوند عزوجل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوت وعید فرموده است **قوله تعالی**
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب و امن وعمل صالحا چون
توبه کند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عزوجل وی را نجات دهد **قال** علیه الصلوة والسلام من اقل ماله
و کثر عیاله و حسن صلوته و لم یغتب لسانه فهو معی فی الجنة کهاتین و اشار الی السبابة والوسطی رسول علیه السلام
فرموده هر کرا مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاه دارد پس آن مرد
با من در بهشت بود همچون این دو انگشت چسپیده یعنی سبابه و وسطی و این بشارت است بقرب و درجه و
زیادتی منزلت و یافتن مراد و کشادن ابواب سعادت زهی بنده سعید دولت که این اعمال صالح را بجا آرد و ما
از این درجها محروم شود و بالله العون والعصمة والتوفیق

باب در بیان طهارت

اعلم اسعدک الله فی الدارین که طهارت فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت و طهارت بر پنج نوع است دو نوع از کفر و بدعت است
الحمد لله رب العالمین یکی سه نوع است و وسطی و صغری کبری بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی این کار شایسته
و امری بزرگ است مر بنده را از برانکه در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا **قال** النبی علیه الصلوة والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل
آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است **قوله تعالی** و ان کنتم جنبا فاطهروا **قال** علیه الصلوة والسلام بلوا
الشعر و انقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابت بهر پوستی و بن هر موی آب
رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر موی جنابت است و صغری خورد تر بود و آن طهارت است از حدث و این
هم فریضه است هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت اما آیة **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین الآیة و حدیث آنست

قال علیه الصلوة والسلام لا یقبل الله تعالی صلوة بغیر طهور ولا صدقة من الحرام ابدا قال علیه الصلوة والسلام لا ایمان
لمن لا امانة له ولا صلوة لمن لا طهور له الطهور مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است
که نپذیرد خدای عز وجل نماز بی طهارت و صدقه را که از مال حرام بود و ابدا وی را ایمان نیست هر کرا امانت نیست مراد از این امانت
نماز است و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است و اجماع امت آنست که هیچ کس
مر فرضیت طهارت را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود و اصحاب ظواهر گفته اند چنانکه داود و علی اصفهانی و اصحاب
که هر باری که نماز بگزارد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدث در وی علت نی و علماء ما رحمهم الله گفته اند که نص
مطلق نیست اما حدث در وی کلام مضمر است زیرا که در مصحف عبد الله مسعود رضی الله عنه همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة من مضاجعکم وانتم محدثون فاغسلوا وجوهکم و این قراءة عبد الله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هر که خواهد تا قرآن را همچنانکه نازل
شده است بخواند بر وی باد بقراءت عبد الله مسعود رضی الله عنه این قراءة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که هر شفعی نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر گوییم که هر باری که برخیزد طهارت سازد حرج شود و در دین حرج
نیست پس نماز را چه وقت گزارد و دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم درآمد طهارت ساخت و آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گزارد امیر المومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش از این ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله بیک طهارت پنج نماز گزاردید قال عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم تکن صنعته قبل ذلک فقال
علیه الصلوة والسلام یا عمر عمدا صنعت لئلا یحرج امتی رسول علیه السلام گفت یا عمر از عمدا گزاردم تا بر امتان
حرج نشود و اگر هر نماز را طهارت میسازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیامة قال علیه الصلوة والسلام الوضوء مما یخرج والفطر مما یدخل رسول علیه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء
الا من حدث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله طهارت چهار چیز است
فریضه است دست و روی و مسح سر و پای هر یکی را حدی معلوم است حد روی از رستنگاه موی است تا به بن زنخ
و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و روز نار را امروز از آب سیلان رسانیدن فریضه است چون موی روی
برآمد امام ابو یوسف رحمة الله روایت است که شستن بن گوش ساقط شود که وجه قول وی آنست که روی
نام چیزی بود که اگر کسی بنگرد بتواند که ببیند چون موی روی حاجب شود مانع دیدن شود نظر ناظر از وی
ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود اما امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که اگر حاجب ا

شستن فریضه بودی همچنان بودی که تو میگوئی اما چون شستن حاجب فریضه است آن حکم باقیست اگر ریش
کوش و آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله علیه
آورده است که درین قول ابو یوسف برفته است در صحه و صلوة قاضی امام ابو الحسن [illegible] رحمه الله علیه
همچنین آورده که حسن بن زیاد از ابو یوسف رحمه الله علیه روایت میکند که ازان قول رجوع کرده با امام اعظم ابو حنیفه
رحمه الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند که چون موی روی برآید شستن پوست بموی آید و این چنانی بود که موی روی انبوه بود
چنانکه اگر کسی بنگرد نتواند که پوست روی ببیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی بنگرد پوست را تواند که ببیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود برخلاف ابروان که ابروان خلقتی است و موی روی عارضی است
موی لب را لیست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نشاید داشتن که بشومی بدعت بود
که آب بحرفهای کناره لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نی قال علیه الصلوة والسلام من قص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار نورا فی وجهه ونورا فی قلبه نورا فی قبره ونورا فی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هر که موی لب لیست دارد خداوند عز و جل ویرا چهار نور کرامت کند یکی نور در روی و یکی نور
در دل و یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد چندین اشتر سرخ موی خریدستی و در راه
رضای خدای عز و جل همه را صرف کردستی قال علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالثلاث لم ینل
شفاعتی و لم یشرب من حوضی و سلط الله منکرا و نکیرا بالغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که
موی لب دراز دارد خداوند عز و جل ویرا سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بروی گمارد بغضب الا در حق موی لب لیست داشتن وعده می فرماید قال علیه السلام والصلوة
من قص شاربه فکانما اعتق الف رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب لیست دارد و کلمه شهادة گوید این کلمه شهادت هفت آسمان را حجاب نکند همچنان میرود تا بساق
عرش چنانکه زنبور عسل غژنده می شود تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نمی باشی مناجات کند ای پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامرزی امر آید از پروردگار که گوینده ترا آمرزیدم آنگاه ساکن شود تا اگر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه گرد دهان او بر میگردد و بیرون نیاید تا کاتبان اعمال او نرا گویند
چرا بیرون نیائی تا ثواب ترا بنویسیم گوید چگونه بیرون آیم چون این پرده پلید در راه است و رسول علیه السلام
فرموده است که فردا قیامت [illegible] اهل عرصات سجده [illegible] کافران [illegible]
ایشان سجده نتوانند و سرهای ایشان هیچ سر [illegible] راست مانده باشند کسانی که در دنیا

موی لب دراز داشته اند آن موی‌های ایشان در زمین استوار شده باشند همچون تیرها و ایشان را مانع باشند
از آوردن سجده تا اهل عرصات فرق نتوانند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصر الدین رحمة الله علیه
در سپیر آورده است که اگر در معرکه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بچه طریق فرق کنند مومنان را
بچهار چیز فرق توان کردن یکی روی رنگ کرده و سنت فرج و موی لب پست بود و جامه سیاه تا اگر یکی را سنت فرج
نبود و موی لبش پست بود وی را حکم کنیم باسلامی وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود و لیکن
بسنت فرج بود وی را حکم نکنیم باسلامی وی آنجا که دفن نکنند و دستها تا شستن فریضه است تا آرنج با آرنج زفر رحمة الله گفته است
که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید وی قیاس میکند با آیه روزه قال الله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علماء ثلثه
رحمهم الله گفته اند که این کلمه الی را در عرب استعمال کرده اند در خروج حد در معنی تا کی یعنی تا شب چون شب اندر آید بی فعل
فاعل روزه گشاده شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید قال علیه الصلوة والسلام اذا
اقبل اللیل وادبر النهار فقد افطر الصائم رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت بشما آرد روزه گشاده شود
بی فعل فاعل علت بنا بر آنکه شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر این کلمه الی نبودی
قیاس این بودی که دستها را تا ابط شستن فریضه بودی چنانکه بری در تیمم میگویند اما از کلمه الی معلوم آید که دست را تا آرنج
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند در دخول حد در معنی که با آرنج فی در خروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی وامسحوا برؤسکم اما مسح سر چندین می باید آوردن بقول شافعی رحمة الله یک سه بار می باید کشیدن و بقول علماء
ثلثه رحمهم الله یکبار بسنده است و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که در حجر ذوابن شجاع که از شرح حسن زیاد ساخته است روایت
میکند [illegible] مسعود بن عفراء رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علماء رحمهم الله
گفته اند که ما فریضه طهارت را با آیه دانسته ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
[illegible] روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغزوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بودند از ادیم
طائفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا دامنهای خیمه برابر اندر چیند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت میساخت و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بر گرد ایستاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام [illegible] می بود
چون [illegible] مبالغت کرد و هرگز نبودی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آرنج را مبالغت نفرمودندی
پس [illegible] آنست که زفر رحمة الله میگوید که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام در روی خود میمالیدند از برای تبرک را
تا کسانیکه [illegible] بودند تری از روی آنکه یکدیگر میگرفتند و در روی خود می مالیدند و از اینجا است که محمد حسن رحمة الله علیه
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر پلید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع بکردی و دیگر روایت میکنند

عوف بن جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبدالله الانصاری هم بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمار پرسی وی رفته بود و آب خواست و طهارت ساخت و آب طهارت را بر روی او پاشید و در حال صحت یافت لمحمد رحمة الله علیه
میگوید که اگر این آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جابر نپاشیدی پس معلوم آمد که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله گفته اند که اتفاقست که آب طهارت کفارت گناه است و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره و طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام بدان آب طهارت ساخته و لیکن پاک دارم و دلیل بر آنکه ابوطیبه حجام
رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجامت کرد چون شیشه بر گرفت رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه چیزی از خون ندید گفت
یا ابا طیبه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا نداشتم که بر خاک ریزم و در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا ابا طیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد از این نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابوطیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابوطیبه پیدا آید از دهان وی بوی مشک آید پس چون خون رسول علیه السلام را بخورد
منع نکرد و اگر آب طهارت وی را در روی مالیدند نیز منع نکردی هیچ عجب نبودی و همچنین
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورد و دیگر آنکه
ابن عازب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمار پرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی بیست تن ابن عازب فرمود تا ایشان را طلب کردند بعد از آن آب خواست
و طهارت ساخت و هر عضوی را سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن را از برای تبلیغ احکام
بود اگر سه بار بایستی به تبلیغ تقصیر نرفتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بر منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظ گوید خطبه بلیغ گفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد از آن گفت شما دانید ای مومنان [illegible] طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمیع گفتند یا امیرالمومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح دهید او هر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود و دیگر روایت میکنند حمران
از ابان و ابان از امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه که در مجامع طهارت میساخت و هر عضوی را سه بار شست
و مسح سر یکبار آورد و بالا است کرد و گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیرالمومنین گفت این چنین دیدم
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش از این نبود و کم از این هم نی عبد خیر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه [illegible]

یکبارا و رده و چون بالا است کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود طهارت
ساختن رسول علیه السلام پس ازین نبود که ازین پی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام
طهارت میساخت و من آب میریختم چون قدمهای مبارک بشست و باید راست کرد با دامنش که مسح سر بیاورد دامن یکی
دست ترکرد و بیکدست عمامه گرفت و در هوا کرد و بیکدست بر سر مسح آورد و اصحاب ظاهر ازده و دیدند تصور کردند که مگر
بر عمامه مسح کشیده اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن دست که بعمامه بود دست
ماسح نبود دست ماسح زیر عمامه بود پس روایات این چند مرد گرفتن فاضلتر از آن بود که روایت یکی زن را و در صلوة
خواجه امام خواهرزاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرده که از آن قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح سر
یکبار آورد پس معلوم آمد که یکبار بسنده بود از سر چند بار مسح آرد بر قول مالک رحمة الله علیه همگین سر را وی قیاس میکند با
عضوهای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه چون سه تار موی تر شد بسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار را ما علمای ما رحمهم الله گفته
که چنان نگوییم که مالک میگوید همگین سر و چنان نگوییم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه تار موی تر شود و سبب ...
چه اگر تابستان بود و گرما بود و اگر زمستان بود و سرما بود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است نباید که در دماغ موی میان
خلل افتد و مسح بر تخفیف است و آسانی و قیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علمای ما رحمهم الله روایت است بیکروایت مقدار سه انگشت
و بیکروایت مقدار موی پیشانی و بیکروایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و بعضی احکام چنان که مسئله فریضا
در سفر چهار یک از جامه پاک بود و باقی پلید و برا آن جامه نماز روا بود چون ضرورت بود اینک چهار یک را حکم کل است
و اگر مقیم یا در حضر چهار یکی از جامه نجاست خفیفه آلوده بود و برا آن جامه نماز روا نبود اینک چهار یک دیرا حکم کل است
و اگر محرم از چهار یک دست و پا یکی را ناخن چیند یا چهار یکی از سر سترده دم لازم آید درین صورت تا چهار یکی را حکم کل است
و دیگر کعبه را چهار جهت است ما را در یک جهته می آییم نماز روا می آید اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار
جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوگند خورد که من فلانرا ندیدم اگر ازین چهار جهت یکی را دیده باشد
سوگند حانث شود اینک چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آلت می باید
یا چهار یک محل که سر است بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تعالی چهار یکی سر در می باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
چهار یک آلت بسنده است و آلت مسح دست است در هر دست سه تار ده انگشت است چهار یک از ده دو و نیم بود و الوتر
ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت ترکند و بر سر نهد از مسح سرش نیابت دارد
و بیکروایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار ترکند و بر سه جای نهد از مسح سر نیابت دارد
خواجه امام محمد سلم بلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یکی انگشت را ترکند و هر چهار پهلوی بر سر کرد اندازه مسح

نیابت دارد که قایم مقام چهار یکی شود و زفر رحمة الله علیه گفته است که دو انگشت تر کند و چهار یکی بمالد از مسح سرش نیابت
دارد در شرح هشام از ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایت میکنند که بمقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح
سرش نیابت دارد و ابراهیم بن رستم از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سرش
نیابت دارد و یحیی بن اکثم رحمة الله علیه گفته است که چهار یک از سر مسح کرده از عهده بیرون آید و وی آلت را ذکر کرده طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که مقدار ناصیه باید و مراد از ناصیه پیش ربع سر است و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله
علیه از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایة کرده است که اگر کسی چوبی را سه بار تر کند و بر سر سه جای نهد از مسح سرش نیابت دارد
و این همه که گفتم روایت است و صحیح آنست که در اختلاف یعقوب و زفر رحمهما الله آورده است که آلت را محل کلام نیست
بمقدار ربعی یا کمی تا از مسح سرش نیابت دارد مسئله اگر مسلمانی سر یا پای موزه را با جبیره را در آب اندک
آورد به نیت مسح از مسح نیابت دارد یا نی بقول ابو یوسف رحمة الله علیه از مسح نیابت دارد و آب پاک بود و بر قول
محمد رحمة الله علیه آب مستعمل بود و از مسح وی نیابت ندارد و وجه قول ابو یوسف آنست که مسح بتری حاصل آید که
بروی است نه باندر آوردن و بیرون آوردن محمد رحمة الله علیه گفته است که چون نیت قربت اندر آورد و آب مستعمل شد از آب
مستعمل مسح روا نبود و این حکم جائی بود که نیت قربت در آورده بود اما اگر بی نیت قربت اندر آورده باشد باجماع از مسح نیابت دارد
و آب پاک بود مسئله مسح جبیره قایم مقام غسل است تا دام که جراحت باقی بود و مدت مسح باقی بود تا اگر جبیره بیفتد مسح باطل نشود و اگر
جبیره در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما در صدر الصلوة آورده است که مسح جبیره قایم مقام غسل نیست اگر
جبیره بیفتد مسح باطل شود و اگر در آب اندک افتد آب اندک را نجس کند اما ظاهر روایت آنست که مسح جبیره قایم مقام غسل
تا دام که جراحت باقی است مسح باقی است تا اگر در آب اندک افتد آب مستعمل نشود مسئله اگر مسح مسلمانی بر گوش
دارد یا نی بعضی از مشایخ گفته اند از مسح سر نیابت ندارد و اشکال آید که رسول علیه السلام فرموده است الاذنان من الراس
و عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر کسی خواهد تا معلوم کند که گوش از سر است یا نی باید که در بن کلاه ان انگشت
در نگاه کند و وقتی که ایشان دستار بنکنند بنگرد که گوش زیر ماند یا بر کلاه ان زیرا که خود از سر است این سخن
بر تقدیر تسلیم دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که الحطیم من البیت و اگر کسی روی بحطیم آورد نماز روا نبود
معلوم آمد که هر چیزی عین آن چیز نیست چنانکه گویند یکی از ده است و لیکن عین ده نبود چنانکه گویند میوه از درخت است
میوه از درخت بود و لیکن عین درخت نی چنانچه گویند آب از حوض است آب از حوض بود و لیکن عین حوض نی چنانچه گویند
در از خانه است در از خانه بود و لیکن عین خانه نبود و هر چیزی که از چیزی بود لازم نیاید که همین آن چیز بود و این
مثال ... گوش از سر است و لیکن عین سر نی ... مسح ... قوله تعالی
وامسحوا برءوسکم و آنکه ... گوش از سر است ...

مسئله اگر نخست مسح گوش و گردن کرده و بهمان دست استعمال کرده مسح سر آورد از مسح سر نیابت دارد روا باشد سیوم اگر مسح گوش
گردن را بسر پای انگشت آورده باشد و بر کفها دست تری باقی است از آن مسح سر آورد روا بود اما اگر بر کف دست تری
باقی نیست روا نبود اما اگر نخست مسح سر آورده و بهمان دست استعمال کرده مسح گوش و گردن آورد روا بود که از فریضه
بسنت و مستحب رود اما از سنت و مستحب بفریضه نرود مسئله در باب مسح سر از ابو حنیفه رحمة الله علیه سه روایت
است یک روایه یکی آب و بهمین سر و این قول امام مالک رحمة الله علیه گرفته است و یکی روایه آب و سه بار و این قول را شافعی
رحمة الله علیه گرفته است و یکی روایه یکی آب و بهمین مسح و این قول را علما رحمهم الله گرفته اند و ترتیب مسح سر ابو حنیفه
رحمة الله علیه آنست که سر دو دستها را تر کردی و از سر دو دستی سه انگشت جدا کردی و بر پیش سر نهادی و پس بردی باز
کفها و دست بر بعض سر آوردی و مسبحه را در پیش گوش آوردی و ابهام را به پشت گوش مسح آوردی و سری که به پشت تا
باقی بودی بر گردن مسح آوردی تا هم فریضه هم سنت عمل کرده بود این بود ترتیب مسح ابو حنیفه رحمة الله علیه محمد رحمة الله
علیه گفته است دستها را تر کند و میانه سر نهد و پیش آرد و باز پس برد در صلوة خواجه امام منهاج رحمة الله علیه از ابو هریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که پیغامبر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کبیره را در باطن گوش کردی و بجنبانیدی
چنانکه کسی که گوش خارد و خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه این قول گرفته اند و میگویند که این قول
احسن است اگر از آب پاک مسح کند روا بود یا نی در جامع الجوامع از ابو یوسف روایت است که آب پاک مسح را نشاید مطلق
است مسئله اگر مسلمانی بر کلاه یا بر دستار مسح می آرد به نیت مسح سر روا بود یا نی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
که روا بود قیاس مسح بر موزه و وجه قول ایشان آنست که روایت میکند بلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام
که رسول صلی الله علیه وسلم طهارت ساخت و بر عمامه مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاهر روایة آنست که روا نبود
برای آنکه آنجا مسح بر پشت پای موزه می باید و اینجا بر عین سر قوله تعالی وامسحوا برءوسکم و آنچه بلال میگوید رضی الله عنه
روایت میکند مغیره بن شعبه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من میدیدم چون قدمها را بشست دیدار است کرد یاد
آمدش که مسح سر نیاورده ام یک دست تر کرد و بیک دست عمامه را در هوا کرد و در زیر عمامه بر سر مسح آورد و صحابه بسیار بودند پیش رسول
علیه الصلوة والسلام استاده و بلال موذن بعد و وی دورتر بود استاده می دید چنانچه گمان برد که دست عالی آنست که بر عمامه اما ظاهر
روایة آنست که دست عالی آن بود که در زیر عمامه بر سر مسح آورد مسئله اگر زنی به حجر مسح می آرد روا بود یا نی اگر حجر
تنگ است و سپید چنانکه چهار یکی از سر پوشیده شود و از مسح نیابت دارد اما اگر بسیط است چنانکه تری به سر رسد روا بود
چنانکه رنگ آب بیرون آید روا نبود که حکم آب مقید دارد و با آب مقید مسح روا نبود مسئله رنگ چند بین باید تا حکم
آب مقید دارد بر قول محمد رحمة الله علیه هر چه اندک آب متغیر شود و حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمة الله
علیه تا رنگ به غالب نباید حکم آب مقید ندارد و فایده این اختلاف جای پدید آید اگر بیرانی که نخست اندک سیرک و زعفران

حکایت خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که اگر مسح را یکپای موزه از پای
بیفتد مسح باطل نشود اما ظاهر روایة آنست که در سر همچنانست که در پای خواجه حسن بصری رحمة الله میگوید و در پای
همچنانست که ابراهیم نخعی در سر میگوید مسئله اگر مسلمانی طهارت ساخت و مسح سر فراموش کرد یا خود ندانسته
است که مسح سر فریضه است و نماز گذارد حکم نماز گذاردن وی چه شود اگر روی مذهب سنت جماعت نشسته باشد نمازش روا نبود
و اگر به بدعت نشسته باشد نمازش روا بود و چون جایی یکی از سر موش تر شده باشد حکایت روزی مر خواجه ابو حفص
رحمة الله نوبت مذکیر بود و آن روز باران بود و تری و بشریت خواجه را باران داشت که مذکیر نرود باز گفت که نرم
و این خبر را شکنیم چون خواجه به منبر آمد باب طهارت آغاز کرد چون به مسح سر رسید گفت که مسح سر فریضه است پیر
روستایی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من هرگز فریضه ندانسته ام و بیاورده ام حکم نماز گذاردن من
چه بود خواجه گفت روا نبود پیر گفت من این مسئله را از امام دیه خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود که شما فرمودید
پس چه فرق باشد میان شما و امام دیه من خواجه گفت که پیش من طهارت ساز تا ببینم پیر پیش خواجه طهارت ساخت و روی را
به علت نشست همچنانکه جایی یکی از سرش تر شد خواجه گفت که اگر همه طهارت را همچنان ساخته همه نمازها تو روا بود ولیکن
بعد ازین بکوش و اندر مسح سر بیار تا بآیة عمل کرده باشی که مسح سر فریضه است خواجه امام ادیب مرغینانی رحمة الله را روزی
که نوبت مذکیر بود باب غسل میگفت و آن مشایخ به مسائل فقه گفتند چون این مسئله گفت که اگر زنی از حیض و یا از نفاس
پاک شود و یا در جنابت باشد غسل آرد سر و تن بروی شستن بروی فریضه بود و اگر بن موی به اعضای وی خشک ماند غسل
نشود چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من هرگز نشنیده ام که زن از حیض و نفاس
پاک شود و به بن موی آب رسانیدن فریضه بود من همین سر از تن می شستم و بن آب نرسانیده ام حکم کار من چگونه بود
خواجه گفت الحمد لله اگر دیگر هیچ از این فائده بجا حاصل آمد که جاهلی را از جهل رهانیدم مرا بسنده بود گفت ای زن همه نمازها
جاهلیت که رانده تو بکن همچنین عمل کن که من فرموده ام تا خداوند عز و جل از تو گذراند مسئله پای بشستن فریضه
است تا کعب و کعب را در کدامی گفته در علما اختلاف است به قول امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف کعب آن
استخوان که برون آمده است و به قول امام محمد رحمه الله در زیر ساق استخوان یک استخوان پهن است کعب آنست و در فقه گفته است
که کعب همانست که امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند اما آب رسانیدن بانجا فریضه است که محمد رحمه الله گفته است

باب ششم در بیان استنجا و آداب استنجا چون خواهی که استنجا کنی به جای استنجا اندر آیی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم قال علیه الصلوة والسلام خمسة یورث النسیان الاکل من سورة الفارة والبول من مستقبل القبلة والبول فی الماء
الراکد والبول علی الرماد و المشی بین المرام رسول علیه السلام فرموده است که پنج چیز سبب فراموشی است پس خورده موش خوردن
و روی سوی قبله بول انداختن و در آب ایستاده بول انداختن و بر خاکستر بول کردن و در میان مقبره گذشتن مسئله

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول بقبه موضعی می انداز د چون یاد بش آمد باید که روی بگرداند که وی در بول انداختن بود
خداوند عزوجل گناهان ویرا آمرزیده کرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که توانگری بی مال است و کشتن بیکار و
آمرزش بی توبه و پاکی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که توانگری بی مال آن بود
که مسلمانی بود که ویرا اندیشه شود چیزی چون یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از عرش تا ثری از نیکیها این بنده پر کرداند این است توانگری بی مال و کشتن بیکار
آن بود که اگر شیطان مومنی را در دل وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول نشود و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منع کردم شما چون کلمه لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید همچنان بود که ویرا کشته باشی بی کارد و بزرگان دین چنین گویند که هر باری که بنده مومن لا حول
را تا آخر بر زبان راند سخنا دیو بچه را سر تن جدا شود و کشتن بی کارد اینست و آمرزش بی توبه آن بود که بنده مومن
روی سوی قبله نشیند به بول انداختن بقبه موضعی یاد آیدش بروی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل
ویرا بیامرزد بی توبه آمرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از آنکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل هفت اندام ویرا از گناهان پاک کرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن بروی سوی آفتاب برآمدن نشاید یا نی از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه درین صورت
دو روایت است بیک روایت شاید و بیک روایت نشاید که بزرگان گفته اند و این قول درست تر است مسئله در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد از برای آنکه چون براه بول
اندازد گل شود و براه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای آنجا زند پایش بیالاید
و یا جامه اش بیالاید وی انرا بر گل پاک حمل کند و همچنان نماز گذارد و نمازش روا نشود بقیامت عهده در گردن آنکس
بود که براه بول انداخته باشد قال علیه الصلوة والسلام اتقوا الملاعن ثلاثة و المدر رسول علیه السلام فرموده
است که از جای لعنت بپرهیزید و کلوخ استنجا آماده دارید مسئله به وی باد فتاید بول انداختن که قطره ها
بجو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که قطرها بجو باز آید و بزرگان عصا یا سنان از برای آن با خود داشته اند تا آنجای را
نرم کنند و اگر سگی یا جانوری ظالمی قصد ایشان کند و برو دفع کنند و اگر توانند بکشند و بر جای بالا نشاید بول انداختن و بول
باز آید مسئله در تابستان در سایه بول نشاید انداختن که مسلمانان را بدان حاجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان را بدان حاجت آید بر زمین نرم و نشیب باید تا آنجا در بول اندازد و از راه بدر باید که قطره باز نیاید و کلوخ استنجا آماده باید
داشتن حکایت آورده اند که خواجه ابوالحسن سقطی رحمة الله علیه پیش قبله میرفت کلوخ استنجا آنجا با خود برده اند
سوال کردند که این چیست گفت کلوخ است با خود می برد گفت بدو وقتی که چون با طهارت احتیاج آید

فردا قیامت آمنا و صدقنا شیئی عظیم بود که من سر از خاک تیره برآرم و خصم کلوخ استنجا خیک در دامن
من زند گفته خواجه را حج را بطاعت میگذاری خواجه گفت زمین ماوراء النهر را بمعصیت با خود گواه کرده ام
و زمینهای عراق را بر خود بطاعت با گواه کنم چون بفراغت جای خواهد اندر آمدن باید که آنجای این دعا
بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای در نهد
بعد از آن پای راست را و ازار بند را بدست چپ گشاید و بر پای چپ گراید تا سبک فارغ شود و چنان نشیند
که پهلوی چپ وی سوی قبله بود و آب دهان و بینی در آنجا نیندازد که سبب بوی دهان فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را همچنین وصیت کرده است مسئله در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باندر آمدن حاجت
آید آورده اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه هر گاه به الفراغت جای حاجت آمدی دو کرسی ساخته بود
یکی از زر یکی از نقره به زیر منبر نهاده وقتی که بفراغت جای اندر آمدن فرمودی تا آن هر دو کرسی را بنهادندی
گفتی گواهی مقربان حضرت الهی همانجا باشید که من قبول کردم که تا از اینجا بیرون نیایم هیچ سخن نگویم تا شما را باندر آمدن
حاجت نیاید و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی مسئله در اندام نهانی خود بی عذر نگاه نشاید
کردن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بی عذری نگاه نکردم
مسئله استنجا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده ام هیچ دست راست من بر اندام نهانی نیامده که دست راست من بدست رسول علیه السلام
در آمده بود که بیعت و ما هم امید میداریم که دست راست ما بدست رسول علیه السلام در آید بحکم شفاعت
و دیگر سنت آنست که استنجا به طاق مستحب دارد مسئله استنجا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
همچنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین مالد و برابر نهد و بیارد تا میانه و باز
به زمین مالد و بر آن نهد و بیارد تا میانه باز بر زمین مالد باز بکرانه نهد و بیارد تا میانه و باز بر زمین مالد و باز بکرانه نهد
نهد و بیارد تا میانه یاد دارم که هر کلوخ تری می بیند در زمین مالد و خود را خشک میکند و دیگر یاد دارم که در دل قصد معصیت
میدارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ وی را پاک کردی وی نیز کلوخ را پاک کرده بعد تا اگر مسلمان
دیگر را بدان کلوخ حاجت آید وی را در دل گرانی نیاید و کلوخ در چاه نشاید انداختن که چاه سنگسار شود مسئله استنجا که
بچها باید داشتن علما رحمهم الله گفته اند که جز سنگ و کلوخ نرم و چیزی دیگر نشاید استنجا داشتن بگیاه نشاید که علف ستور است و با نان
خشک نشاید داشتن که غذای ستوران بر یافت است و بپنبه نشاید که ... نشاید و بخرقه نشاید که سوختن را نشاید و به پشم نشاید
که ریستن را نشاید و بچوب نشاید که سوختن را نشاید و بانگشت نشاید که سیاهی اندام را ... و بخشک نشاید یا نی بر قول علما رحمهم الله
نشاید و بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید و وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد وی ازالت نجاست است و آن بوی

حاصل می آید علما رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که از حیض بجامه ستر نشاید با جامه
نجاست ناشسته بر قول علما رحمهم الله نشاید و از شافعی رحمة الله دو روایت است یکی آنکه شاید و یکی روایت نشاید و هر
روایتها در صدر الصلوة مذکور است نخست بخته و سنگ نیز اجماع نشاید که حرمت افزاید مسئله عدد در کلوخ
استنجا شرط نیست یانی بر قول شافعی رحمة الله شرط است بسه کلوخ باید و یا یکی کلوخ بسه پهلوی و بر قول علما رحمهم الله
عدد کلوخ استنجا شرط نیست اما پاکی شرط است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام شب دعوت جن
سه تن جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در سر وی مقدار سپیده دانه کبر نبود و بچیزی سه بار رسول علیه السلام اگر گفت
که مجلس سر بنا در دما بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که چیزهای پسر مسعود عبدالله مسعود رضی الله عنه برخاست بنا بر آن
که در آن جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نیز همچنان بودی که در هر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
کبر بودی اما هر کس خود را استحقاق آن نبیند و رسول علیه السلام سه بار این چیز بی گفته شود بود و عبدالله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که چیزی پسر مسعود عبدالله مسعود را با خود برد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود چیزی بیار تا بادی استنجا کنم عبدالله مسعود رفت و دو کلوخ یک
روث و یک استخوان و سنگ و یا دو سنگ و یک روث یا دو کلوخ و یک روث آورد و بر روایت دیگر آنست که دو
روث با یکی کلوخ آورد و آن روث باری آورد و شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبدالله مسعود فقیه است بود و اگر عدد
شرط بودی وی آن سه چیز را بیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علما رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو چیز را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت این رجس دیگر بخواست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر خواستی معلوم شد که عدد شرط نیست پاکی شرط است مسئله چون شنید از نجاست حاجت بیرون آید که
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی و امسک فی ما ینفعنی سبحانک غفرانک ربنا والیک
المصیر که هر که این دعا را عادت دارد که همچنین کند که در وقت این جا نخواند خدای تعالی عز و جل وی را از بیماری کلان نگاه دارد و اگر بدین رنج
درمانده شود خدای عز و جل صحت کرامت کند مسئله مصلی پیش از آنکه دست در آوند آب آورد دست پاک شوید آنگاه دست در آب
جام در آرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده و مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان البلاد الت
التطهیر چون مسلمانی بکلوخ استنجا داشت باب استنجا کردن سنت است یانی در صلوة خواجه امام اجل حسینی رحمة الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مردان را مستحب است و زنان را سنت که ایشان را الا ... است
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استنجا داشت و بآن مقدار بسنده کرد و با آب

چهار اندام بشست و نماز گزارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بکلوخ استبرا داشتند و بآب چهار اندام بشستند و نماز گزاردند پیغمبر
علیه السلام که مرد ایشان را سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبرا بسنگ و یا بکلوخ بآب ایشان شستن ایشان عمل
کردندی ... روایت آنست که مردان را سنت است و آن آیه که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول
علیه الصلوة والسلام بمسجد قبا رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد قوله تعالی فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود تا اهل قبا را طلب کردند و از ایشان سوال کرد که در شما چه خصلت است
که در حق شما این آیه نازل شده ایشان ترسیدند و چنین گفتند که مگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که مترسید
که آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانیم مگر اینکه چون از قضای حاجت انسانی فارغ میشویم بآب استنجا میکنیم رسول
علیه السلام فرمود که شما مستحق این رحمت و ثنای خداوند عزوجل بدین باشید که خداوند عزوجل بر شما ثنا گفت مسئله
جنب را باجماع استنجا کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست هست یا نیست اگر هست
زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب را بر پوست و بن موی آب رسانیدن فریضه است قال علیه الصلوة والسلام
بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة مسئله اگر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند
زیاده از درمی بود روای نماز باز دارد و اگر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص اینها را جمع کنند یا نی بر قول
امام اعظم ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله جمع کنند و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمة الله جمع نکنند مسئله مسلمانی در میان
دو قوم ... مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نکند کانرا گوید که شما روی بگردانید که
من فریضه میگذارم ... کار خود را کنند اگر روی ایشان بگردانند بزه کار نشوند و اگر ایشان نگردند بزه کار شوند مسئله
بدانکه استنجا کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه است
آنکه بیش زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفسا را فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر درمی بود و آنچه سنت است
نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی بول انداز سر اندام را شستن مستحب بود و اگر کسی یعنی باد برآید که خطر تری میدارد استنجا
کردن احتیاط بود و هر چه بادرآید نیست چنانکه فصد و رگ و حجامت و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت مکروهی بود که
در شریعت نبوده و نو کرده باشند مسئله اگر چهار اندام بشست بعد از آن بنیت استنجا کرد شستها باطل شود یا نه
بر قول شافعی رحمة الله شستها باطل شود که وی بسودن اندام را حدث دارد و بر قول علمای ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است
اگر کسی استنجا بسنت کرده باشند از وی چیزی صادر نشود شستها باطل نشود و اگر ببدعت کرده باشند باطل شود مسئله
تسمیه گفتن در طهارت بر قول اصحاب ظاهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند قال علیه الصلوة والسلام
لا وضوء لمن لم یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مر آنرا که نام خداوند عزوجل نگوید یعنی بسم الله الرحمن
الرحیم نگوید علمای ما رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نه از برای فرضیت را دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من توضأ و سمی طهر جمیع اعضائه
ومن توضأ ولم یسم طهر اربعة اعضائه رسول علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد و بسم الله گوید جمله اعضاء وی از گناهان
پاک شوند و هر که طهارت سازد و بسم الله نگوید همان چهار عضو پاک شوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
و اثر را نفی نفرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست و لیکن باید بگوید و چون گوید چگونه گوید
پیش از استنجا کردن و یا بعد از استنجا کردن بگوید بعضی از مشایخ گفته اند که پیش از استنجا کردن گوید دلیل میکنند که استنجا
از طهارت است اما ظاهر روایت آنست که استنجا از طهارت نیست دلیل بر آنکه خداوند عز و جل آیه طهارت نازل کرد
و موضع استنجا را ذکر نفرمود و اگر استنجا از طهارت بودی خداوند عز و جل در آیه موضع استنجا را ذکر فرمودی نحو آیه
امام شمس الائمة حلوانی رحمة الله علیه گفته است که از استنجا و بعد از استنجا بگوید تا اگر استنجا از طهارت بود در ابتدای
طهارت گفته باشد و اگر از طهارت نبود ابتدای طهارت وی هم از بسم الله بود قال علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال
لم یبدأ بذکر اسم الله فهو ابتر یعنی فهو اقطع مسئله نیت در طهارت بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول
علمای ما رحمهم الله فریضه نیست و حجة قول شافعی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید انما الاعمال بالنیات و لکل
امرء ما نوی و لا عمل لمن لا نیة له علمای ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه که آن چیز بی نیت عمل نکند اتفاق است که آتش
بی نیت بسوزد و کارد بی نیت ببرد و آب بی نیت بشوید و پاک کند چون شستن باشیم نیت حاجت نباشد که خداوند عز و جل آب را
پاک کننده آفریده است و نان بنفس خود سیر کننده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی را بیماری جوع البقر پدید آید هر چند نان خورد سیر
نبود و دیگر آب بنفس خود تشنگی را شکننده نیست بر آنکه اگر کسی را بیماری استسقا بود هر چند که آب خورد تشنه بود و
خاک بنفس خود نگاهدارنده نیست خداوند عز و جل هر روزی قارون را فروتر می برد و آتش بنفس خود سوزنده نیست
که ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه نمرود علیه اللعنة در آتش انداخت آن آتش وی را ضرر نکرد خداوند عز و جل
آن آتش را بوستان گردانید و دیگر سمندر جانوریست که در آتش می باشد وی را ضرر نمی رساند از آتش و شترمرغ جانوریست
که آتش میخورد و وی را ضرر نمی رسد و آب بنفس خود غرق کننده نیست که موسی صلوات الله علی نبینا و علیه با قوم خود از رود نیل بگذشت
و دامن ایشان تر نشد فرعون و جمله قوم او در آب غرق شدند و هلاک گشتند پس بدین آیات و دلالات معلوم شد که نفع و ضرر رسانیدن از
چیزها رساننده خداوند است عز و جل مسئله استبرا نگاه باید داشت تا شایسته طهارت شوی طهارت نگاه
باید داشت تا شایسته نماز شوی و نماز نگاه باید داشت تا شایسته بهشت شوی بزرگان دین گفته اند هر که طهارت
پیش از وقت سازد نماز در وقت گذارد و هر که طهارت در وقت سازد نماز چه وقت گذارد قال علیه الصلوة والسلام عجلوا
بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة قبل الموت مراد ازین شتافتن طهارت است در حدیث آمده است هر که با
طهارت میرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدای تعالی عز و جل بود

عزوجل بود **باب** در بیان سنتهای طهارت سنتها بسم الله گفتن و نیت کردن و ترتیب نگاه داشتن فریضه نیست بقول
شافعی رحمة الله علیه **مسئله** ترتیب در طهارت بر قول علما رحمهم الله فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله علیه
فریضه است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که آیه بترتیب است که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق الآیه امام شافعی رحمة الله علیه میگوید که شستن نیز باید
که بترتیب بود که این واو واو عطف است علما رحمهم الله گفته اند که این واو واو جمع است و اگر ابتدا بر آیه عمل میکنی
خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی وایدیکم الی المرافق دستها را بشوئید تا آرنج و اتفاق است تا آنکه امام شافعی را
و اگر از آرنج فروتر شوید طهارت درست نبود و نگذارد روا بود و لیکن ترک سنت بود و آوردن بدعت دیگر آنکه رسول علیه السلام
چون تیمم کرد نخست دستها را تیمم کرد آنگاه روی مبارک او دستها را باز تیمم کرد اگر ترتیب در طهارت فریضه بودی رسول علیه السلام
دستها را باز تیمم کردی اگر کسی گوید که زید اندر آمد و عمر اندر آمد و بکر اندر آمد مراد از آن نبود که ایشان به ترتیب
اندر آمدند مراد از آن جمعیت بود که ایشان جمع اندر آمدند و دیگر آنکه خواجه غلام را میگوید که نان بخر و گوشت
بخر و حبوب و هیزم بخر مراد از آن ترتیب نبود و مراد جمعیت این اجناس بود و این نیز همچنین حکم دارد و دیگر روایت
میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من آب میریختم چون قدمهای مبارک
را بشست و بالا راست کرد و یاد آمدش که مسح سر نیاورده ام یکدست را اتر کرد و یکدست [illegible]
مسح آورد و پایها [illegible] بشست پس از فعل رسول علیه الصلوة والسلام چند مسئله [illegible] آنکه
ترتیب در طهارت فریضه نیست که اگر فریضه بودی رسول علیه الصلوة والسلام قدمها را باز بشستی و دیگر
آنکه بر کلاه و بر عمامه مسح روا نیست بعضی از اصحاب ظواهر گفته اند که روا بود و این روایت حجت نگردد
نبود که پیغامبر علیه السلام طهارت ساخت و پایهای را بشست و بالا راست کرد و یاد آمدش که
مسح سر نیاورده ام یکدست آب گرفت و یکدست عمامه بر فرق مبارک نهاد و مسح آورد و اصحاب ظواهر [illegible]
تصور کردند که بر عمامه مسح کرد [illegible] مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت میکند که ایشان [illegible] ندانستند که بر عمامه بود مسح نبود
مسح آن بود که در زیر عمامه بود و از این حدیث چند مسئله معلوم میشود یکی آنکه مسح بر عمامه نبود دوم آنکه [illegible] مسح کردن فریضه نیست چنانکه
مالک میگوید سوم آنکه ترتیب در طهارت فریضه نیست چنانکه شافعی میگوید که پیغامبر علیه الصلوة والسلام مسح سر کرد و پایها را باز
بشست معلوم آمد که در طهارت ترتیب فریضه نیست و دیگر موالات فریضه نیست بر قول مالک رحمة الله علیه موالات فریضه است
وجه قول مالک رحمة الله آنست که آیه [illegible] شستن ترتیب باید که عقب یکدیگر بود و موالات آن بود که اعضا که شستن
آن فریضه است در طهارت باید که همه در یک مکان بود و در میان تاخیر نکند و عقب یکدیگر شسته شود و اگر مسلمانی طهارت میساخت
و بعضی از اعضا را بشست و در میان تاخیر کرد آنگاه باقی را بشست بقول مالک شستنها باطل شود و باز شوید [illegible]

و دیگر آنکه مشابهت قوی تر آن حدیث است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نیز نشاید آمدن اما جنب را
قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نشاید آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و اینجا که ضعیف تر است سنت
داریم **مسئله** آب در دهان و بینی جداگانه باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه سه کف آب بستانده است هم دهان را
هم بینی را و بر قول علماء ما رحمهم سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید والله اعلم بالصواب

باب سی ام در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه یا علی
علیک بالسواک فیه اربع عشرون خصلة فی الدین والبدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی که در وی بیست و چهار خصلت است در دین و تن قال النبی علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طرق
القرآن و اکرموا ظهورکم بالسنانکم فانها مسخ الذریة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانها خود را
بمسواک که وی طریق قرآن است و پشتهای خود را اکرامی بجای آرید بنهادن بدرستی که وی جای فرزندان است
و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم و مرضات للرب و مفرحة
للملائکة و مسخط للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهانست و سبب رضاء رحمن است و شادی
فرشتگان و سخط شیطان قال النبی علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین النکاح والحیاء
والطیب والسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیا که پیش از من بوده اند
از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یزید الرجل
فصاحة قال النبی علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام السواک
شفاء لکل داء الا السام قیل ما السام یا رسول الله فقال علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
شفاء جمله بیماریهاست الا السام پرسوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
فرموده است که برادرم جبرئیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود گمان بردم که بر امتانم فریضه شد
یکی در حق نیکو داشتن اهل پرده چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که گر طلاق بر امتانم حرام شد و دیگر در حق نیکو داشتن
همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد و دیگر در حق نماز شب چندانی
مبالغت فرمود که من گمان بردم که پارسایان امتم نخسپند و دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود
که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده
بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر روایت آنست
که سنت علاحده است که روایت میکنند از مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام مسواک
مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی و هر گاه از مسواک کردن نیاسودی تا بوقت [illegible] استنجا

کردن وی اما بعد از زوال به قول مالک رحمه الله خشک شاید و تری و بر قول شافعی رحمه الله نه تر شاید و نه خشک
اما بر قول علما ما رحمهم الله هم تر شاید و هم خشک و وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست قال النبی علیه السلام خلوف
فم الصایم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار
بحضرت پروردگار قدر بیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند وان قدر نیز نماند
علما ما رحمهم الله گفته اند که خدای عز و جل منزه است از حاجت و بوی ناخوش و ما ماموریم بامر پیوسته مسواک کردن
حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها
روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اتفاق است که هر چه با دلی که نهفته
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان ندانند که وی روزه دار است تا نگوید اما فرشتگان
از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بو نماند فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار است
این پسندیده تر باشد دیگر بباید دانستن که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد
و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة وما ملکت ایمانکم نماز را بر پای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک
خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در سر دستار بسته بود
رسول علیه الصلوة والسلام دران مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بدان مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة
والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول
علیه السلام آب نمانده بود که مسواک تر شدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دهان خود تر کردم و آنگاه به پیغامبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت خرامید و جان بجانان تسلیم کرد و ازینجا است که مادر مومنان
عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی آنکه آب دهان من در دهان رسول علیه السلام اندر آمد
و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش میشدش شبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمیماند رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بجا آر اندک خور
و اندک خسپ و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بهر نمازی طهارت میساز و بهر طاعتی مسواک کن ابراهیم
نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم و این وصیت رسول علیه السلام بجا آوردم در میان اندک مدتی [illegible]

میکنید خواجه گفت گوییم که نماز را بر پای دارید و روی بنا محرم منمایید و چه باید شما را گویید تا بیاریم مجوسیان گفتند که ما را از آن دو سخن معلوم آمد اما این چه سخن است که شما را چه باید تا بیاریم چه معنی دارد خواجه گفت که چون بینیم تا آنچه ایشان بخواهند آن چیز را آریم تا ما در معنی حوایج کش و خدمت اهل و فرزندان کننده باشیم و بقیه باشید بر حوایج خدمت عیالان حساب بود آنگاه خواجه از ایشان سوال کرد که چون شما از جهان بیرون آیید اهل خود را چه وصیت کنید از آن یکی گفت که ما میگوییم تا ان و سید و سنت [illegible] با جود کرده آن دیگری گفت که ما میگوییم که بر سر کار باشید یا بر سر کار باشید اند دیگری گفت که ما میگوییم راست گو باشید تا دوست روی باشید عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه فرمود که بنویسید این هر سه سخن را از آنها نباید که ایشان بجوی نیرزند اما این هر سه سخن مجوسی بهر چه که خواهی بیرزد

مسئله سواک سنت مردان است و زنان را علک قایم مقام سواک است از برای آنکه دندان ایشان ضعیف باشد

مسئله در طهارت هر عضو را یکبار شستن فریضه است بار دوم و سیوم سنت است خواجه ابو بکر رحمه الله گفته است که هر باری که بشوید از فریضه ثابت دارد و دلیل بر آنکه امام در محراب از یکبار آید بخواند همه از فریضه ثابت دارد و این نیز همان بود و همان حکم دارد اما ظاهر روایت آنست که یکبار شستن بیش فریضه بود و علما ارحمهم الله گفته اند که ما فرضیت خواندن قرارت در قیام به این آیه قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القران دانیم اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قران خواندن فریضه نیست ترتیب طهارت را بفعل رسول علیه الصلوة والسلام و با قاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دانسته ایم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی انه توضأ مرة مرة فقال علیه السلام هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلوة الا به ثم توضأ مرتین مرتین فقال هذا وضوء من توضأ ضعف له الاجر مرتین ثم توضأ ثلث مرات فقال هذا وضوئی ووضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام طهارت بساخت هر عضو را یکبار بشست و گفت این طهارتیست که پذیرد خدای عز وجل نماز هیچ بنده را الا به این طهارت چون دو بار بشست گفت هر که دو بار بشوید چندان ثواب یابد که دو بار از اول یافته باشد چون سه بار بشست گفت این طهارت منست و طهارت انبیاء که پیش از من بوده اند هر که بیش از این کند تعدی و ظلم کرده باشد و صفت تعدی و ظلم استعمال کردن چیزی بر غیر محل وی باشد شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که تعدی و ظلم جایی بود که هر بار آن را فریضه داند یا آنکه بار سیم چهارم و پنجم را سنت داند یا آنکه هر بار را فریضه داند اما اگر کسی بار اول را فریضه اعتقاد کند و دوم و سیوم را سنت و افزاید از برای رفع شک یا از برای فتح سر آمد یا بر باری که بطریق نیت طهارت کند یا از برای تجدید کند تا آب شده ثواب یابد هیچ باک نبود و تعدی و ظلم نبود قوله علیه السلام الا من توضأ علی الوضوء فله عشر حسنات

مسئله مسح سر در وضو فریضه است یا به مقدار ربع سر بر قول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله [illegible]

و از ایشان سه روایت است بیکروایة همه فریضه است و بیکروایة سه یکی و بروایت چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
رحمة الله دو روایت است بیکروایت فریضه دارد و کل را مسح کشیدن باید و بیکروایت فریضه نیست و محمد رحمة الله
علیه گفته است که مسح با غسل جمع نباید اما در کدامی موی روی مسح کند علما را اختلاف است خواجه امام ابو فضل کرمانی
رحمة الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی زوائد است که بر زنخ
است که وی گفته است که مسح با غسل جمع نباید زیرا که تا به تیزی زنخ آب رسانیدن فریضه است پس دانستیم که مراد
ازین موی روی آن موی است که بر زنخ است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست
حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی است که بر زنخ است قال علیه الصلوة والسلام
المؤمن کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة اناخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفته است که این موی زوائد
که بر زنخ است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ
موی آب رسانیدن فریضه است مسئله خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت است که متوضی مخیر
دلیل میکند که مستحب نیست که اگر سنت بودی محمد مخیر نگفتی اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت است که سنت است وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی بیرون می‌آمد چنانکه دندانه
شانه از موی بیرون آید پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر بر آرد اندرونی آنکه انس رضی الله عنه
از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن از بر بایستی فرو آوردن انس بن مالک رضی الله عنه از پشت
دست حکایت کردی مسئله مسح گوش اتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایة مستحب است اما در مبسوط
شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمة الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت
میکند قال النبی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امنه الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام
فرموده است که هرکه بر گردن مسح آرد ایمن کرداند خدای تعالی وی را از غل روز قیامت قال النبی علیه الصلوة والسلام
من نفع مسلما بقدر خلال وجبت له الجنة پیغامبر فرموده است که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار دندان خلیل نفع رسانید او را بهشت
واجب شود و چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود و حدیث بشارت فرمود گفت شما یکروی می‌بینید من بدو روی
می‌بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسلمانی نفع رسانی بهشت واجب میشود و اگر چنانکه بمسلمانی بمقدار دندان خلیل
ضرر رسانی ترسم که دوزخ واجب شود مسئله خلال انگشتان دست و پای بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت
اما فریضه آنست که اگر انگشتان بهم چنان یکدیگر چسپیده بود آنرا خلال کردن فریضه بود و اگر سخت گرفته باشد

بعضی بیکدیگر پیچیده باشند آنرا خلال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود قال
النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است رحمت خدا بر خلیل کنندگان
باد هم در طهارت و هم در طعام قال علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها نار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است خلال کنید انگشتان را پیش از آنکه بآتش دوزخ خلال کند مسئله در طهارت ابتدا کردن
از دست راست سنت است قال النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی التمشط والتنعل و هر خدمتی که بر سوی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است
و هر خدمتی که فرو سوی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است قال علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار
للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ مر مقعد را یعنی بجهت
استنجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول ع
فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیمه ایمان را حاصل کند قال النبی علیه الصلوة
والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضوء فانه شطر الایمان واذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است
که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی قال
النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة بعد غسل القدمین یکتب
الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ
شوی بخوان سورة انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد از آن که قدمها شسته باشی خدا عزوجل بر طهارتی ترا ثواب پنجاه
ساله عبادت در دیوان تو ثبت گرداند قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ماء جدیدا و امسح
بیدک قفاک ثم قل سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک ثم انظر الی الارض
وقل اشهد ان محمدا عبدک ورسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة وکبیرة رسول علیه السلام فرمود یا علی چون از طهارت
فارغ شوی آب نو بگیر و به پشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
واستغفرک واتوب الیک و بگو اشهد ان محمدا عبدک ورسولک بدرستی که هر که همچنین کند حق سبحانه و تعالی همه گناهان خورد و بزرگ اورا
بیامرزد مسئله خرقه داشتن در طهارت سنت نیست یا خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه نسخه درس میکرد در روایت بیرون آمده
میمونه و عائشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد ما خرقه نزدیک بردیم و او تا خویشتن را خشک کند
قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطا رضی الله عنه غسل آورد و درخواست که خود را
بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود وی را منع کرد که خود را بخرقه خشک مکن بسبب آنکه ما هم [illegible]
داشتن نا ظاهر روایت نشسته کرد نشاید داشتن که سنت است و تاویل آنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است تا از [illegible]

روایت آمده است که اندیار گرم بود که اگر نهادندی تا تری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشان را از سرما ضرری رسیدی
و اگر همچنان با اعضای تر جامه پوشیدندی اگر جامه ایشان تر شدی ایشان را از سرما ضرر رسیدی اما اگر دیاری بود
که هوای سرد بود اگر بمانند تا آن تری بر اعضای ایشان خشک شود ایشان را از سرما ضرر رسید بدین معنی گفتیم که شاید
دیگر روایت میکند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحجره ما آمد و اگر خستیم که تا غسل آورده بود جامه دیگر بیاوردیم
بر تن مبارک معصفر کرد پس رسول علیه السلام و دیدیم رسول علیه السلام اثر آن جامه در شب بجود در گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر رنگ وی بجای نور داده و در رخسار شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود و پس معلوم شد که خرقه خشک کردن سنت
است و ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امید دارم از حضرت رسول که فردا قیامت
آنها و صد قضا به بود که طاعتش سبک آمده باشد و بد معصیتی بر پله طاعتش گران آمده بود و فرشتگان عذاب
خواهند که روی نهاده باشند و بر انسوی دوزخ ببرند که ناگاه از هوای چون کاغذ پاره بیرون آید و در آن پله طاعتش
نشیند پله طاعتش بر پله معصیت بچربد آید چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که الهی و پروردگارا
این چه طاعت بود که مرا از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که این آن خرقه است که در دنیا در وقت طهارت
سیدی امروز سبب نجات تو شد پس چیزی که سبب رستگاری شود بقیامت شاید و خشک آب طهارت را بدست خود او
سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام پیوسته آب طهارت بدست خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میساخت جهودان اندر آمدند و سوال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه فرصت
یافت آب جام رسول علیه السلام پر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد دست تا
جام دراز کرد تا آب جام پر کند آب جام را پر دید گفت یا انس بیا تا که آب جام را تو پر کرده گفت بلی یا رسول الله علیه السلام
وی را دعا کرد گفت که خداوند عز و جل در عمرت برکت کناد و مال تو و فرزندان تو و ترا بیامرزد و انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بیست سال بقا یافت ببرکت دعای رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه در سالی خرما ستانهای وی را
یکبار بار آوردی و خرما ستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل مر عیال انس را رضی الله عنه یکی شکم و در یکی پوست در هر یکی
بود هشتاد و سه پسر داد ایشان را در طشتی می نهادندی و شیر در دهن ایشان میچکانیدند تا ایشان میخوردند تا آنگاه که بستان
شیر شدند آنگاه مر یکان ایشان را وا خداوند عز و جل هشتاد و سه فرزند بکمال رحمت خود پروردند و بزرگ
کرد و بعد از آن یکان صد دکان شدند تا صد و بیست پسر راست شدند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
گفته است که خداوند عز و جل مر عیال انس را رضی الله عنه ده پسر داده بود از انس رضی الله عنه هر پسری را دیگر
دیگر آمده بودند بعد از این چنین یکان و دکان دیگری آمدند تا صد و بیست پسر راست شدند روزی انس رضی الله عنه

بر در خانهٔ کعبه آمد و هر صد و بیست پسر در قفای وی بودند گفت ای خانهٔ کعبه بدانکه کسی بر در تو آمده است که پیش از وی
همچون وی کسی دیگری نیامده است و بعد از وی نیز نخواهد آمد و این برکات دعای رسول علیه السلام است که مرا گفت
که خداوند عز و جل بر عمر تو برکت کناد و صد و بیست سال بقا یافتیم گفت خدای عز و جل بر مال تو برکت کناد و بسیاری
خرماستانها دیگران بار یکبار آوردندی و از آن من دو بار و گفت خداوند عز و جل بر فرزندان تو برکت کناد و اینک
صد و بیست پسر در قفای من ایستاده اند و آن دعای دیگر نمیدانم که بر اجابت مقرون شده است یا نه هاتفی آواز
داد که آن دعا نیز باجابت مقرون شده است ما ترا آمرزیدیم و فرزندان ترا آمرزیدیم از برای عزت و شرف قبر
مبارک رسول علیه السلام را والله اعلم **باب در بیان آداب استنجا** و سنت طهارة و در بیان ادعیه که
در وضو خوانند چون استبرا کرد بگوید بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و الاسلام
نورا آنگاه خود را گشاده کند بمقدار حاجت و زیادت از حاجت نشاید گشاده کردن و روی سوی قبله نشاید
نشستن اما روی سوی آفتاب برآمدن شاید یا نی در صدر صلوة از ابو حنیفه رحمة الله علیه دو روایت آمده
درست تر آنست که نشاید اما چنان نشیند که پهلوی پیش سوی قبله آید **مسئله** استنجا را چگونه کند مشایخ رحمة الله علیه
گفته اند آب اول اندک اندک ریزد و بدین انگشت که پهلوی انگشت میانه است آن موضع مخصوص را تر کند و بشوید چنانکه
سر جراحت را بشوید باز آب دیگر بیشتر ریزد و انگشت دیگر با وی یار کند باز آب دیگر بیشتر ریزد و انگشت دیگر با وی یار
کند چندانکه آنچه نجاست بود زایل شود و بعد از آن هر چگونه که بشوید روا بود **مسئله** چند آب باید شستن بعضی گفته اند
که بسه آب شوید قیاس نجاست مرئی زیرا که آنچه مرئی بوده است بعلاج زایل شده است بعضی گفته اند که به پنج آب شوید
خواجه امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که بهفت آب شوید قیاس قول شافعی رحمة الله علیه گفته است که اگر
سگ بخورد آب جام اندر آورد و هفت بار بشوید بار هشتم در خاک مالند پاک شود و این خود ولایت از آن بود
بعضی گفته اند که چندانی بشوید که مار زمین در بهشتی آید باز و در بهشتی زمین باز آید و بعضی گفته اند که چندانی بشوید که آب
اندر آنگیرد و بخار برود در دل وی کراهتی نماید این نیز بدل وسوسه باز زده آب پیش آمده است این همه جای بود که
دلش قرار گیرد و اگر الی چند این بشوید که خاطرش نخواهد در هیچ حال بنده از ذکر ممنوع نیست اما در این حالت بزبان ذکر نشاید
گفتن و لیکن بر آنکه آب بریزد باید که بدل آن دعا بخواند تا اول که بریزد باید که بدل این دعا بخواند که خدایا ملکا نگه کن
من نگهدار تا دوم که بریزد بدل بخواند که خدایا از شک و گفتن امان نگهدار است و کرد آن است سوم که بریزد بدل بخواند
که خدایا از شک تا [illegible] گفتن امان [illegible] کرد آن است چهارم که بریزد بدل بخواند که چهار یار رسول را [illegible] شفاعت [illegible]
و گناه [illegible] و آن [illegible] بریزد بدل بخواند [illegible] که بریزد بدل بخواند خدایا [illegible]
هر که [illegible] که بریزد بدل بخواند که خدایا [illegible] کرد آن [illegible] که بریزد بدل بخواند خدایا

در بهشت بر من گشاده گردان آب نهم که بریزد بدل بیندیشد که بحرمت نه رسول عیال علیه السلام که بر ما در رحم حرمت کن
که نه ماه بار من کشیده است آب دهم که بریزد باید که بدل بیندیشد که عشره مبشره را به قیامت شفیع جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیع من گردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که آنچه درین دوازده ماه که سال تمام است بحضرت ذو الجلال خود از عمل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرم درگذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از کافر مردم امان کرامت گردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از کافر دیو مرا امان کرامت گردان آب پانزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از آن هفت بران چه هشت بران
برسان و آنگاه برخیزد و جامه در پوشد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب وطهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و اجعلنی من عبادک الصالحین و اجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
آنگاه چهار رکعت نماز استقبال آغاز کند و روی سوی قبله نشیند که این شرطی است از شرایط نماز و همچنانکه در نماز سخن گفتن
حرام است در طهارت نیز سخن گفتن حرام است بسبب فقر و فاقه و درویشی است و سلف ستم آوردن و آوردن بلغم نبود و
نشاید بجانبی که استنجا کرده باید که خود را از آلایش تمام پاک کند و آنگاه طلب آب کند مسئله در طهارت باید که آب اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده است که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بفضل
پروردگار هیچ بنده از وی پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عز و جل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده است مسئله قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضوی را که میشوید دعا که در حق
آن عضو آمده است بخواند چون دستها را بشوید بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند بگوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن وارزقنی حلاوة ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم ریحنی من رایحة الجنة وارزقنی
نعیمها و لا تذقنی من النار و چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک و لا تسود وجهی بظلمات یوم
تسود وجوه اعدائک و چون دست راست بشوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا و چون دست چپ بشوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تحاسبنی حسابا شدیدا و چون مسح سر کند بگوید اللهم اغشنی برحمتک و قنی من عذابک
و انزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح گردن کند
بگوید اللهم اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار و احفظنی من السلاسل و الاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی و قدمی والدی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط و چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل
سعیی مشکورا و عملی عملا صالحا مقبولا و ذنبی ذنبا مغفورا و تجارتی تجارة لن تبور بفضلک و کرمک برحمتک یا عزیز یا غفور
خواجه چون از طهارت فارغ شود بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استغفرک
ذنبا و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته است که

که مارا شک است که این چهار با جابت مقرون شود یا نی اما اتفاق است که کلمهٔ شهادت مکفر گناهان است که کفر هفتاد
ساله را ببرد دلیل بر آنکه کافری با کفر هفتاد ساله یکبار کلمهٔ شهادت بگوید خداوند عز و جل جمله گناهان وی را در یکلحظه
بنده مومن با وردن طهارت طاعت و ترک معصیت کلمهٔ شهادت گوید اگر خداوند عز و جل گناهان وی را بردارد که از
هیچ از کرم او عجیب و غریب نبود و چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرود روی آرد
که از آن بنده صالح حضرت خضر صلوة الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند که وی همچنین روی شوید و اگر دست
بر روی سوی پیشانی برد باکی نبود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت و چون دستها شوید آب باید که از سر انگشت
دست به بن آرنج آرد و اگر از بن آرنج بسر انگشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند و آنگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و آنگاه از آن فضالهٔ آب طهارت
بخورد و ایستاده خورد یا نشسته بر روایت است که نشسته خورد اما فقیه ابو اللیث رحمه الله در **فتاوی** خود
آورده است که اگر ایستاده بخورد باک نبود که سه جای آب ایستاده خوردن باکی نبود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضالهٔ آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبهٔ مسجد آدینه کوفه طهارت ساخت
و فضالهٔ آب طهارت را ایستاده خورد و این حدیث روایت کرد که هر که فضالهٔ آب طهارت را ایستاده بخورد خدای
عز و جل از علاج بیماری کرده است که جملهٔ اطبا از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکنند که با من داشتن شتران صدقات نوبت من بود گفتم بچاه زدن بروم تا نماز دیگر در قفای رسول علیه
السلام نماز بگذارده بود و پشت مبارک بمحراب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر کرا حدث رسد و طهارت
سازد و دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل گناهان وی را آمرزیده گرداند گفتم اینست خوش حدیثی و بابشارت
آسان و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا عقبه بچاه زدن کجا بودی تا حدیث ازین آسان تر و بابشارت تر شنیدی
گفتم یا عمر چه فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد تو
بگیرد و به پشت دست بر گردن مسح آرد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک و استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عز و جل جمله گناهان خرد و بزرگ وی را بیامرزد گفتم
بچه مژده امت محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت بادم امت محمد علیه السلام را که این عالی قشر لطیف است
بگو در جائی **مسئله** چون طهارت تمام کند آب چاه را چه کرده نهد از برای آنکه ابلیس علیه اللعنة هیچ وقت چنین
تمکین نشود که بنده مومن طهارت سازد از برای زعم و آب جام را باز بر کند که این استعداد و ساختم تا چنین که هر بار
حدث رسد به سبک طهارت سازم و آب جام را سر پوشیده نهد تا دام که آن آب بجای سر پوشیده باشد از آن جام

استغفار بگوید و آن بنده را از حق عز و جل آمرزش خواهد و دیگر آنکه چون آب جام سر پوشیده بود و از جمله جانوران زیره ضرر
رسانند و در امان بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که من یکروز چند معجزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام
و آنچنان بود که روزی با رسول علیه السلام علیه الصلوة بصحرا آمدیم بیرون رفته بودیم و گرما گرمای حجاز بود و تشنگی بر من
غالب شد گفتم یا رسول الله من تشنه شده ام رسول علیه السلام فرمود که برو سلام من با آن کوه برسان و بگوی که مرا آب
دهی با یدر که با تو بخورم با رسول علیه السلام رفتم و سلام رسول علیه السلام با آن کوه گفتم از هر سنگی آواز جواب سلام
باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخورم با رسول علیه السلام آمده ام از آن کوه آواز برآمد که یا علی برو و سلام من به رسول
علیه السلام برسان و بگوی که از آن روز باز که این آیة نازل شده است **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة** چندان گریسته ام که در وجود من هیچ آب نمانده است بیامدم و این سخن با رسول علیه
السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم گریستند چون پاره بیشتر رفتیم رسول علیه السلام
بقضاء حاجت آدمیان آمد فرمود یا علی برو و سلام من بدان دو درخت برسان و بگو تا بیایند و مرا سایه داری کنند
تا من از قضاء حاجت آدمیان فارغ شوم برفتم و سلام رسول علیه السلام بدان درختان رسانیدم از هر شاخی و برگی
جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که بیائید و مرا سایه کنید
تا از قضاء حاجت آدمیان فارغ شوم درختان از بیخ بسیار بجنبیدند و در هوا شدند و بیخ و ریشه در زمین گشاده کرده
بیامدند تا نزدیک رسول علیه السلام و شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه از هر طرف کردند تا چندانی که
رسول علیه السلام از قضاء حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی
مشک از آن شدی و زمین آن را بخوردی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان باز بجای خود باز رفتند
[illegible] بجای خود بجنبیده اند آنگاه رسول علیه السلام نزد تیمم کرد چون صحرا بود و آب حاضر نبود امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه گفتم یا رسول الله اینک آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا [illegible]
[illegible] اندیشه بر سر آنکه این لحظه [illegible] تیمم نشست گفتم یا رسول الله این توقف کردن شما بی حکمت نبود رسول
علیه السلام فرمود که ثواب ختم قرآن حاصل کردم گفتم یا رسول الله درین لحظه چگونه ثواب ختم قرآن حاصل کردید رسول علیه السلام
فرمود سه بار قل هو الله احد بخواندم آنگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سوره قل هو الله احد بخواند از روی ثواب
چنان بود که گوئی دو دانگ قرآن بخوانده است و چون دو بار بخواند چنان بود که چهار دانگ قرآن خوانده است و چون سه بار
بخواند چنان بود که کل قرآن را ختم کرده است آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که با طهارت بخسبد و وی با طهارت باشد
[illegible] **قال** علیه الصلوة والسلام من اصابت بلیة و هو محدث فلا یلومن الا نفسه
[illegible] **قال** علیه الصلوة والسلام الملائکة یستغفر [illegible]

للانسان ما دام علی الوضوء ولم یحدث رسول علیه السلام فرمود که ملائکه مرآدمی را آمرزش خواهند تا ما دام که با طهارت
باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بحبشه میرفت در راه گذرش به کلیسه رهبانان
نظر افتاد گفت بنگریم که رهبانان بر چه عمل است برفت و در کلیسه را بکوفت آن رهبانان ساعتی توقف کردند آنگاه در بگشادند چون
جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلیسه اندر آمد از آن رهبانان سوال کرد که این چندین تاخیر چرا کردی بگشادن در گفت ما در کتب
خود چنین خوانده ایم که هرگاه شما را با یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر بی طهارت باشید طهارت سازید تا المی از ایشان
بشما نرسد من بی طهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم و المی بمن نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو
مردی با صلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکرده گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کار با وقت
موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم آنگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام مسلمانی باوی بیان کرد آن
رهبان در حال اسلام آورد به برکات اقامت آن سنت **مرویست** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامدادی بود
رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من آواز کفش در بهشت بدیدم یعنی
خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون مرا حدث میرسد طهارت میسازم و
دو رکعت نماز گذاردم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را درین می بینم
قال النبی علیه السلام خبراً عن الله تعالی من احدث ولم یتوضأ فقد جفانی ومن احدث وتوضأ ولم یصل رکعتین فقد
جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ولم یدع فقد جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ودعا ولم اغفر له
فقد جفوته ولست برب جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد
بدرستی بر من که خداوندم عز وجل جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز
نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا
نگوید بر من جفا کرده است و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا بگوید
اگر خداوند عز وجل دعاء ویرا اجابت نکند و ویرا نیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد
و این جایز نیست و خداوند عز وجل جفا کار نیست و درین هیچ شکی نیست و ویرا
بیامرزد و این حدیث بر طریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصلح بنده بر حق واجب نیست
و حکم حق بر بنده روا است **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آن شبی
که از دار دنیا رحلت میکرد ویرا عارضه شکم بود و هفتاد بار ویرا اقتضای حاجت افتاد هربار که حاجت افتاد هر بار
که بر وی طهارت ساختی ویرا گفتند ای بزرگوار این چه رنج است که بر خود مینهادی گفت تا اگر شب رحلت دنیا بمن در رسد
رفت با طهارت باشم تا اگر مرا اقتضای اجل در رسد بار حق با طهارت باشم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من بات علی الوضوء

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید بمیرد و دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و بی طهارت
نباشد جز منافق با امید این وعده و از بیم این وعید طهارت بسیار ساختم خواجه چون از دنیا بیرون رفت یکی از مریدان خواجه را
بخواب دید که در عرصه عرصات ایستاده بود و هفتاد براق از نور پیش وی ایستانیده اند خواجه از براقی به براقی میرود وی خواجه را
پرسید که ای ولی درگاه خدای این چیست کدام عمل شماست خواجه گفت این جمله آن طهارتهاست که در دنیا ساخته ام هر طهارتی
براقی کرامت کرده اند جزای اعمال دیگر هنوز بمن نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله علیه را ظالمی
بند کرده بود و با وزر چند فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه دران چاهی هزار تاه کاغذ از مسائل دینی املا میکرد
که هیچ حرفی خطا نبود و جز وی با وی نبود و طالب علمان آن شهر می آمدندی و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه
می نشستندی تا روزی آواز طالب علمی بسمع مبارک خواجه نرسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجاست که نیامده است
گفتند ما را که بطهارت ساختن رفته است آنکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مخدوما من اینجا حاضرم مولا سرا و است هنوز
بطهارت ساختن نرفته ام خواجه گفت عفاک الله شرم نمیداری که بدین مقدار سرما دوست از کار باز میداری من در وقت
طالب علمی در بخارا بودم مرا عارضه شکم بود شبی مرا چهل بار بتقاضا حاجت آمد هر باری برفتمی و طهارت ساختمی
و خود را از میان فروتر در رود بخارا را لشستی تا بخانه باز آمدی حجره من [illegible] بودی حجره بر سینه نهادمی تا بگدازد آنگاه
بدان چیزی تعلیق کردمی شما باینقدر سرما دوست از کار آخرت باز میدارید برکات اقامت آن سنت بود که بعد از ان
وفات ابوحنیفه رحمة الله علیه چندین کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی بود رحمة الله علیه
چون اصحاب فتوی خواجه ابوبکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابوجعفر هندوانی رحمة الله آوردند ابوجعفر
گفت وی کودک خورد سال است و لیکن حفظ ندارد از کجاست که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم روزگار
در او مطالعه کنم برخاست به بخارا آمد و آن شب بخانه خواجه ابوبکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابوبکر فضل رحمة الله علیه
بفراش نرفت و همه شب بمطالعه کتاب مشغول بود تا یکبار خواب در چشم خواجه آمدی برخاستی و بسبک طهارت ساختی
بیامدی و باز بکاری مشغول شدی و همچنین تا بامداد مطالعه میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق
ثواب آنست که خداوند تعالی عز و جل این کودک را اصحاب فتوی داده است که همه شب بفراش نرفت و چون خواب
در چشم وی اثر کردی زود برخاستی و طهارت ساختی و بتعلیق مشغول شدی **مسئله** فقه [illegible] طهارت چند
عبد الرحمن بن زید الانصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ
یکمن آب طهارت ساختی یعنی نیم من و شش سیر بیک شرع وقتی وهب بن منبه رضی الله عنه بشام رفت یکی را
دید که بکنار دریا ایستاده طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای یار سبحان
در دریا اسراف کجا گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی ندانستم که تو از جاهلان شام بوده

کلافت بدانسته که اعتبار شریعت راست نه خواست طبیعت را عبدالله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب
چندانی بودی که هر عضو را یکبار بشستی همان طهارت نماز گذاردمی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که مجموع روغن در خود می مالد اعضای وی تر می شود
و به قول ابویوسف رحمة الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و به قول ابوحنیفه و محمد رحمه الله بیرون نیاید که آب
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که تا دلیل آنکه رسول
علیه الصلوة والسلام به چهار دانگ آب یکمن آب طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره
و کبیره و از آلایش بسیار و ما را صغیره و کبیره بسیار است و آلایش بسیار است ما را یک و نیم من آب باید تا بسنده
بود به نیم من استنجا را و نیم من دست و روی و مسح سر را و نیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کند و اگر
استنجا نکند یکمن بسنده بود و نیم من دست و روی شوید و مسح سر بیارد و نیم من مر پایها را بشوید و اگر ماسح
موزه باشد نیم من بسنده بود دست و روی شوید و مسح سر بیارد و دست تر کند و بر موزه مسح کشد از عهده بیرون
آید

باب یازدهم در بیان غسل

بدانکه غسل فریضه است به آیه و اخبار و اجماع امة آیه اینست قوله تعالی
وان کنتم جنبا فاطهروا و اما خبر اینست قال النبی علیه الصلوة والسلام طهروا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعر
جنابة رسول علیه السلام فرمود که در جنابت بهر بشستنی بن هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیر هر
موی جنابت است و اجماع امة آنست که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود
و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن
و آب دیدن است یعنی احتلام و بهم گرفتن است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس
پاک شود مسئلة الکسال و آن آنکه مجامع را انزال نیفتد اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و روز احرام
و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است به قول علما رحمهم الله و به قول شافعی سنت است و آنکه
مستحب است غسل نابسنده است که به سال رسیده شود و یا کافری که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است مسئلة
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است مذی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول
غسل واجب نشود و طهارت تباه شود و ودی چیزی بود که در وقت پیش از بول و یا بعد از بول کسی را که آب از او
پدید آید تنک سپید در جنبش آن و مذی چیزی بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ
اجماع است که بدان غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسئله بازی
کردن واقعه امیرالمومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیار همی افتاد و من شرم همی داشتم تا
از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود فرمودم تا رسول علیه الصلوة

والسلام نفرستادم تا این مسئله از رسول سوال کرد رسول علیه السلام تبسم فرمود گفت ای مقداد این مسئله واقع
تو نیست تو مردی پیری و این مسئله واقع جوانان است رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که این مسئله واقع
امیرالمومنین علی است رضی الله عنه گفت آن مذی است و مذی و ودی غسل لازم نشود اما طهارت تباه شود
و مذی را از منی بچه فرق توان کردن هرگاه که مذی در وجود در آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام شکند و نیز شهوت ساکن شود و منی خاکستر رنگ باشد و سطبر که بسبب وی فرزند متولد میشود و بوقتی معلوم
و بعد از وی تمام و بقول شافعی رحمة الله بهر طریق که ظاهر شود غسل واجب آید شهوت در میان علت نی و بقول
علما رحمهم الله منی بشهوت باید تا غسل واجب شود فایده این خلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرو جهید یا کسی او را
بر پشت کوفت یا چیزی بر پشت زنند یا بسببی از اسباب آب منی بی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمة الله علیه غسل بر وی واجب شود
و بقول علما رحمهم الله غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمة الله جهنده را اعتبار دارد وی تمسک بدین آیه میکند
قوله تعالی خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون منی از محل خود
بشهوة جدا شود بعد ازین بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرده و انزال افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گزارد و بعد از آن بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن منی غسل واجب شود یا نی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و زفر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمة الله غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه انزال افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام بشکست آنگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و انزال افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بچون
ودی یا بچون مذی چیزی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن آن چیز غسل بر وی واجب شود
یا نی رحمهم و **در الصلوة** خلف ایوب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب نشود
و ابن رستم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که غسل واجب شود **تصحیح** این مسئله چنان است که امام محمد
رحمة الله علیه راوی است و از ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب نی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب نی بر قول ابو یوسف رحمة الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود و امام ابو یوسف رحمة الله
علیه میگوید که آب منی که هرگاه که علی وجه الدفق والشهوة پیدا می شود جنابت واقع میشود و غسل واجب
[illegible] نوع [illegible] است [illegible] غسل واجب [illegible]

و اگر محصن نشود صد تازیانه زنندش و بر قول علما رحمهم الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود و غسل هم واجب نشود
و اگر ماه رمضان بود و بعمدا روزه تباه شود قضا واجب شود و کفارت نی و بر قول شافعی رحمة الله علیه قضا و
کفارت لازم شود و در **مسئله** خواجه امام اجل حسن رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
باید که این چنین را بکشند و بر آتش اندازند و بسوزند تا بشومی وی در دیگران اثر نکند و اگر سفیهی این مراد حاصل
میکند و العیاذ بالله بمجرد شروع کردن و حشفه غایب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی رحمه گفته است که بر فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که التقاء ختانین نیافتیم اما نزدیک ما بهر دو آنست که بهر دو غسل واجب شود اما
در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه بر گنده ترین جایها ایشان را باز دارند
یا از بلند ترین جایها فرود اندازند تا در حال انجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نشود صد تازیانه بزنند هر یکی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشان را درین جهان عقوبت بکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دو کودک خرد اندر آمدند و یکی بنده را بنزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آوردند و خون پدر بر وی دعوی کردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وی را سوال کرد که ای غلام چرا پدر ایشان را
کشتی غلام گفت یا امیر المؤمنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی وی را
بکشد خدای تعالی هر کشنده وی را ثواب غازیان کرامت کند و بر وی قصاص نبود وی قصد لواطت من کرد من وی را
بکشتم امیر المؤمنین عمر گفت رضی الله عنه گواه داری که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المؤمنین عمر آنجا
کسی حاضر نبود وی خود قصد من کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص بود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین لحظه در قصاص وی توقف کن
تا من باز آیم انگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجا است وی را نشانی دادند در حال برفت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المؤمنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میگوئی
من چنین شنیده ام از لب مبارک رسول علیه الصلوة و السلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون وی را در خاک نهند از دست و چشم مؤمنان غایب شود وی را در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
پدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد وی را ندیدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه غلام را آزاد کرد
و انگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی **مسئله** هر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو

هر دو بیمار باشند بشهوة و هر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو و پری با او چشم خاطر بیار آیند تا خلق را
بواسطهٔ ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امرد را هفتاد دیو می آرایند و هر زنی را چهار را زیرا که در زنان
یک گروه را میل بیشتر نیست و آن گروه مردانند با زدر امردان هم زنان را میل است و هم مردان را از جهت این معنی
چهار دیو زنان را هفتاد دیو امرد را اعبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی به در حجره نشسته بود با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم اجمعین امردی با تمام روی پدید آمد عبد الله بن عمر زود برخاست و بحجره درآمد ساعتی توقف کرد بعد از آن گاه
آواز داد مر جمیع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه برگذشت ایشان گفتند ما حضری فتنه ندیده ایم گفت این امرد با همه
مر مردی که گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که آن امرد چه فتنه بود گفت من شنیدم
از پیغامبر علیه السلام هر که در امردی نگاه کند بچشم شهوة یا در کنار گیرد یا قبله دهد از وی وبال چنان باشد که گویی
هفتاد بار زنا کرده در کعبه با مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از وی وبال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا
کرده است و هر که با یک دختر خانه زنا کند از وی وبال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرده است و هر که با یک
زن شوی کرده زنا کند یکبار و بی توبه بمیرد چون وی را در خاک کنند خدای عز و جل هفتاد در از دوزخ در گور وی گشاده
گرداند ما را از همه دری عقوبت لون لون بوی میرسد نعوذ بالله منها من ذلک مسئله نطفه را فتاید ضایع کردن
بعضی گفته اند که اگر زن رضا دهد بشاید و اگر رضا ندهد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه است
که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است شاید ضایع کردن تا کنیزک ضایع نشود و اگر کنیزک او در فرزند را
اختیار وی را بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بقول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بقول
صاحبین رضا مر کنیزک را بود اگر مردی را کنیزکی است و مر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن شاید تا بقی اگر کنیزک
زاده است و در خانه باشد نشاید نفی کردن و اگر بیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند بهمان حکم بود
که مادر را مسئله اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت
و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المؤمنین عمر و کبار صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود و صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب
نشود و مهاجران گفتند که غسل واجب شود و این مسئله در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
عمر رضی الله عنه از انصار این سوال کرد که بچه دلیل میگویید که غسل واجب نشود ایشان گفتند که در وقت رسول
علیه السلام ما این فعل در وجود می آمد و ما طهارت میساختیم و در قفای رسول علیه السلام نماز میگذاردیم و رسول
علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که شما واقع خود را با رسول علیه السلام حکایت کرده بودید
یا نی ایشان گفتند نی گفت فعل صحابی فتوی صاحب شریعت نیست احکام شریعت را نشاید و مگر آنکه دلیل است

که فتوی آن شنید و بنزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستاد و در روایت آنست که ابو موسی اشعری
رضی الله عنه که از پیران صحابه بود بنزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند تا این مسئله از وی
کنند ابو موسی الاشعری در آمد و گفت یا ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت شما فرستاده
اند و من شرم میدارم از شما سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر و خواهر خود سوال کنی گفت چه گوئی در
مسئله اکسال که غسل واجب شود یا نی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
اذا التقا الختانان و توارت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ینزل یعنی آن پیچه جوان شود و ختنه یعنی ختنه مرد و ختنه زن
وغایب شود سر ذکر واجب شود غسل آب فرود آید یا نیاید ابو موسی الاشعری رضی الله عنه بیامد و این حدیث روایت کرد محمد
جعفر صادق رضی الله عنه آنجا حاضر بود برخواست و هم این حدیث همین روایت کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دره
برگرفت و گفت هر که بعد از این گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نشود من او را بدین دره ادب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نی گفت اگر این واقعه کسی را بحرام واقع شود سنگسار
یا صد تازیانه زدن لازم شود یا نی گفتند شود گفت الله اکبر چون بحرام بود سنگسار کردن و صد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا بحلال چیزی از آب ریختن میدارید از علما ما خواجه ابوبکر سعید بلخی رضی الله عنه با انصاریان است که غسل
واجب شود و محلل حلال شود یا نی ظاهر روایت آنست که محلل حلال شود و خواجه امام زاهد [illegible] رحمه الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بدون وی از برای آنکه من وجه صحبت است و من وجه صحبت نیست
من کل وجه صحبت می باید تا بر شوهر اول حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
الظاهر روایت آنست که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محلل هم حلال شود **مسئله** صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق و صحبت بعقد موقوف سبب حلال نیست
باتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلالی نیست باتفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است باتفاق و عقد صحیح
و صحبت با قصور سبب حلالی است یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و جواب قول مهاجر آنست
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی کنیزک خود را با غلام دیگری خود به زنی داد و این کنیزک بر شوی خود دو طلاقه شده
بود و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد است بخانه خواجه رفت و عدت داشت خواجه با وی دخول افتاد این صحبت وی را
حلال بود اما وی این صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی سه
طلاق شود و عدت دارد و غلام کسی با خواجه بی اجازت خواجه وی دخول افتاد این عقد موقوف بود باجازت خواجه وی اگر
خواجه اجازت کند عقد [illegible] بود که دخول افتاد بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن بدان
دخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت بعقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد آن بود که مطلقه ثلثه که در عدت شوی عقد

کنند یا بی کواه عقد کنند این عقد فاسد بود و اگر صحبت صحیح افتد بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد آن بود
که عقد صحیح افتاده باشد ولیکن در حالت حیض دخول کرد اگر چه این صحبت فاسد است ولیکن بر شوی خود حلال شود و اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه حشفه نا ختنه رسیده باشد و حشفه غایب نشده پیش از آنکه انزال افتادی ترک او کرد بر شوی خود
حلال شود یا نه این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و فتوی بر قول مهاجران است که حلال شود والله اعلم

باب دوازدهم در بیان غسل حائض زن از حیض یا از نفاس پاک شد آب غسل وی باید خریدن بهای آب بر زن بود یا بر مرد
بقول شداد بن حاکم و نصر بن یحیی رحمه الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود و قیاس بر فقهای دیگر
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمه الله میگوید که اگر حیض عادت کم ده است بر مرد بود که وی را بر مباشرت حاجت است و اگر حیض عادت ده است
بر زن بود که وی را بر عبادت حاجت است اما طهارت آب زن باتفاق بر شوهر بود که مجز نفقه بود و اما آب غسل او بعد از جنابت که
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر هر دو بود که لذت هر دو را حاصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه آب طهارت
و این قول درست تر است **مسئله** اگر حیض عادت کم ده بر سر ایام پاک شود شوی را باتفاق نشاید با وی مباشرت کردن تا غسل نکند
و یا وقت نماز کامل بر وی بگذرد **مسئله** اگر حیض عادت ده است پاک شد و روز نیست شود و پیش از غسل مباشرت شاید کردن یا نی بر قول
زفر رحمه الله نشاید و بر قول علمای ثلثه شاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صاحب عادتی که در اول ایام خود وقت نماز الا پاکی
بیند باید که نشیند تا اگر وقت نماز دیگر پاکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و آن نماز وقتی بود و وقت گذارد و
همچنین باشد تا سه بار روز هر جا که الا پیش بنشیند و اگر پاکی باید طهارت سازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
گذارد که این حیض را نمی شاید اما دم چون از سه بار روز در گذرد بعد از آن هر جا که الا پیش بنشیند و هر جا که پاکی بیند
غسل آرد و نماز گذشته را قضا نکند اما نماز وقتی را در وقت گذارد که این حیض را نشاید اگر صاحب عادة ده روز
پاک باشد اگر اول وقت نماز است بنشیند چندانی که غسل و نماز در وقت مستحب بگذرد زیرا که نماز در اول وقت
بنده دایم شود با خر وقت واجب شود و احتمال اندارد که با خر وقت در ایام باز آید اگر نشست دوم
باز بباید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دم باز آمد نشیند اگر دوم بر ده قرار گیرد هر دو حیض
بود وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نمازهای گذارده
وی روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله غسل اول
معتبر بود و نماز گذارده وی روا نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنا بر آن اصل است که
هر جا با طهر فاسد جمع شود ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض دارد و بر سر ده غسل فرماید و ختم بر طهر دارد
مسئله صاحب عادة ببین که ده روز تمام شود و هر چند اندک از وقت نماز باقی بود قضا آن

نماز بروی بود اگرچه وی در ایام حیض بود که اعتبار تمام شدن ده روز است نه الایش یا وده وی در یازده تمام شود همان
وقت که دم دیده باشد بیشک از وی موستنه بود همچنین سه در چهار تمام شود وچهار در پنج وپنج در شش وشش در هفت
وهفت در هشت وهشت در نه ونه در ده وده در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد بیشک از وی مستنه
بود **مسئله** صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک شد غسل آرد ونماز گذارد ودر عشره دم باز آید پس بیند اگر دم
از ده اندر گذرد درو کنیم بجا وقتش غسل اول وی معتبر بود ونماز گذارده روا بود واگر نماز نگذارده بود قضای بروی نبود
اما اگر دم بر ده قرار یافت موقوف بود بطهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید بر ده حیض بود وبر آن
نماز گذارده ثواب بود وبال نی واگر نماز نگذارده بود قضا بروی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز الایش دید درو کنیم بجا وقتش غسل اولش معتبر بود ونماز گذارده روا بود واگر نماز نگذارده بود قضا بروی
بود بنابران اصل است که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل الحیض ودیگی ما بعد الحیض پس صاحب
عادتی که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین یکی ازین
از سه چیز یکی حیض بود یا غسل آرد یا نماز بروی وام شود یا تیمم یا عاجز بود در جای که نا یابنده آب بود یا زبان
آب هر کجا بیش یاد کنند مراد ازان بعد بود یعنی دوری هر کجا بیشک یاد کنند مراد ازان قرب بود یعنی نزدیک
اگر مردی مرزن خود را گفت که پیش از فردا تو طلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است واگر
گوید بیشک از فردا تو طلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که متقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
که بیشک از فردا آن ساعت است واگر بنده خود را گوید که بیشک از مرگ من آزادی موقوف شود آزاد شدن وی
تا آن زمان که دم خواجه بآخر آید آنگاه آزاد شود که بیشک از مرگ آن زمان بود واگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود **مسئله** اگر صاحب عادة کم از ده بر عادت خود پیشتر از صبح
پاک شد اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل وتکبیر تحریمه بگنجد نماز خفتن بروی بود واگر ازین دو یکی نگنجد قضاء نماز خفتن بروی نبود
اگر صاحب عادة ده پیش از صبح پاک شود هر چند اندک از وقت باقی بود قضاء نماز خفتن بروی بود **مسئله** صاحب
عادة کم ده بر عادت خود پاک شد پیش از بر آمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل ونماز در وقت بگنجد
اگر غسل آرد یا نیارد چون آفتاب بر آید ور احکام پاکان ثابت شود تا اگر در عدت رجعی بود حق مراجعت باطل شود واگر منکوحه بود
صحبت حلال شود وقضاء نماز بامداد بروی بود اما قرآن نشاید خواندن ونماز نتوان گذاردن تا آنگاه که غسل نیارد اما اگر نزدیک
از برآمدن آفتاب پاک شود چنانکه ازین دو یک نگنجد غسل ونماز اگر غسل آرد ور احکام پاکان ثابت شود واگر در عدت رجعی بود حق
مراجعت باطل شود واگر منکوحه بود صحبت حلال شود وقضاء نماز بامداد بروی نبود اما اینجا قرآن نتوان خواند ونماز نتواند گذاردن
اما اگر همچنین پاک شد آفتاب بر آمد واگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود واگر غسل نیارد موقوف بود تا آنکه وقت نماز دیگر در آید

و نماز پیشین بهم وی دوام شود آنگاه وی را حکم پاکان ثابت شود و بنا بر همان اصل که گفته آمد که پاکی این ثابت است از [illegible]
بود با غسل یا وام نماز یا تیمم با عبادتی جای که نا یابنده آب بود یا زیان دارنده آب صاحب علت کم ده بر عادت خود پا
نشد نا یابنده آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده وی را حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول محمد و زفر رحمة الله حکم
پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جای که نا یابنده آب بود اما بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
تا عبادتی با وی یار نکند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز جنازه و سجده تلاوت و مانند اینها اگر اینها یار کرد
وی را حکم پاکان ثابت شود با جماع صاحب علت کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب نیست و زیان دارنده
آب نی تیمم کرد و نماز جنازه گذارد روا بود زیرا که وی را تیمم می باید کرد که تا بدان تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شد
نا یابنده آب مطلق است با آب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول مالک و شافعی رحمهم الله
حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علما ما رحمهم الله جواب آنست
است پاک است اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در عدت رجعی بود گوئیم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود
و تا حق مراجعت باطل شود اما اگر مسئله چه بود گوئیم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی
کرد فراشش نکرد و تا فرزند به فراش فاسد نیاید اما چون تیمم با وی یار کند با جماع حکم پاکان ثابت شود مسئله
صاحب عادة کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب مطلق است بنبیذ تمر غسل آورد بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه
حکم پاکان ثابت شود که نبیذ تمر همچون آب مطلق است در جای که نا یابنده آب مطلق بود و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله نبیذ تمر حکم آب مقید دارد وی را حکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم با وی یار کند بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود و بقول ابو یوسف رحمة الله موقوف است تا عبادتی را با وی یار نکند چنانکه نماز گذارد و یا
نماز جنازه و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی یار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه
و بر قول ابو یوسف رحمة الله به تیمم با عبادة و بر قول محمد رحمة الله به تیمم قاضی حاکم و خواهر امام شمس الدین حلوائی و
امام ابو علی نسفی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله می باید که وی را حکم پاکان ثابت نشود [illegible]
انگشت [illegible] بیان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی نبیذ تمر وضو ساخته بود در طهارت بود [illegible] غسل جنابت
قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه حکم پاکان ثابت شود و چه فرق بود میان
حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است
میان حدث و حدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه محدث قرآن ظاهر تواند خواندن
و در مسجد تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن نتواند خواند و در مسجد نتواند در آمدن این فرق است میان جنابت و حدث

که رسول علیه السلام فرموده هرکه در روز عاشوره غسل آرد و پیراهن نو زیستر جامه نپاید ه باشد که خدای عز و جل همه گناهان
وی را اهر زیده کرده اند و چون خود را بپوشد باید که هفت بار آب نوکیرد و دست را تر کند و در سر مالد به نیت دفع درد سر
و هر باری که دست بر سر نهد این تسبیح بگوید حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی من اعتصم بحبل الله
نجا و من توکل علیه کفی سبحان الله من لم یزل قد یما خدای تعالی آن بنده را از درد سر و شقیقه نگاهدارد و مشایخ و علما
تجربه کرده اند و یافته اند و بمراد رسیده اند و الله الهادی و غسل روز آدینه بقول مالک رحمة الله علیه واجب است
و بقول علما ما رحمهم الله سنت است و وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است
که یکی از شما چون نماز آدینه حاضر آید بر شما باید که غسل آرید و امر از رسول علیه الصلوة والسلام واجبی تقاضا کند علما ما
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام پست بود و گرما گرما حجاز بوده و در ابتدا اسلام صحابه از پوستها بره
پلپسته را جامه کردندی جامه ایشان خوی کردندی و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرموده تا غسل آرند تا
ایشان را کرمی نشود و آن بوی ناخوش روان نباید اما ظاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است یا سنت
نماز است بقول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بقول حسن زیاد رحمة الله علیه سنت روز آدینه فایده این
خلاف جائی پدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد و با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد باجماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بقول حسن زیاد رحمة الله علیه عمل کرده باشد
و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بقول
ابو یوسف رحمة الله عمل کرده بود و لیکن بقول حسن زیاد رحمة الله عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده بود و در نا در روایة از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که باید که غسل وقتی آرد که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا بیقین از عهده بیرون آید باجماع عمل
کرده باشد **مسئله** بر زن غسل روز آدینه نیست یا نی حسن زیاد میگوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و شوی نارسیده اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت
باشند مرد را طهارت تباه نشود و بهمان اندام خود را بشوید بسنده بود و زن را طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زن
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن هیچ نی و لیکن بفرماید تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن هیچ نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن هیچ نبود **مسئله** جهار غسل یک

نیز مستحب است یکی غسل شب برات دوم غسل شب قدر اگر دانسته شود سوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و حمل
احتلام و بسال و علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب بیند یا آب بیند یا کسی از وی بار گیرد و یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیز ظاهر شده است غسل ایشان فریضه است و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران پانزده سال تمام شود و در شانزده در آیند بر قول صاحبین حکم رسیدگی ثابت شود و پسران
نیز بر قول ایشان حکم همین است اما بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه دختر را هفده سال تمام شود و در هژده در آید حکم رسیدگی ثابت شود
و پسر را هژده تمام شود و در نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت شرح طحاوی نوزده سال تمام شود و در بیستم در آید حکم رسیدگی
ثابت شود کافری یا جنب مسلمان شده باشد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از آن مسلمان شد غسل بر ایشان
فریضه بود یا نی خواجه امام حسین رحمة الله علیه میگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حائض و نفسا مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بیهوش و بالغه غسل بر این زن فریضه بود و بر مرد هیچ نبود
مسئله جنب را پلید نشاید گفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بوی سلام گفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه افتاد که دست از من کشیدی گفت یا رسول الله من جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المومن لا ینجس رسول علیه السلام گفت مومن نجس نبود و سنت سلام آن بود
که کلان تر بر خورد تر سلام گوید و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده [illegible] و توانگر بر درویش
آنکه بجاه و نعمت بیشتر بود سلام بوی بیشتر بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این ادب از پروردگار
آموختم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بکلام بی زبان و بی لب [illegible] گفت که السلام علیک
یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگر باید دانستن که هیچکس در سلام گفتن بر پیغامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا که از اخلاق شریف پیغامبر عالم صلی الله علیه السلام این اقتضا میکرد [illegible] روایت دیگر همچنین مذکور است
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا بیرون آمده بود حذیفه رضی الله عنه تکیه کرده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت [illegible] گفت یا رسول الله من جنب بودم [illegible]
گفت رسول علیه الصلوة والسلام سبحان الله المومن لا ینجس خدا را [illegible] گفته ام که مومن نجس نبود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب را چیزی شاید خوردن یا نی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را چیزی خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود قال
النبی علیه الصلوة والسلام [illegible] مراد از آن طهارت [illegible]

دهان شستن نیست تا جنابت از این هر دو ساقط شود اما در **صلوة** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است
که سبب درویشی در دنیا چند چیز است بگاه خفتن و بیگاه خواستن و شب جاروب رفتن و با خرقه جای روفتن و خاک
روبه و خاکستر در پیش در خانه توده کردن و نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن **قال** علیه الصلوة
والسلام اکرموا الخبز فانه برکت السماء والارض هر که نان ریزه را بر دارد و بسم الله گوید و بخورد خدای عز و جل او را از
آتش دوزخ آزاد کند **قال** علیه السلام من اکل من الکسر کان له قصران فی الجنة و نماز از وقت بردن و مادر و پدر بنام
خواندن و دستار بستن نشسته و ازار پای ایستاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد آنجا بول انداختن و دست
در و دیوار و جامه خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه بر خواستن و بر آستانه نشستن **قال** النبی علیه
الصلوة والسلام من جلس علی اسکفة باب فلینتظر البلاء الی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هر که بر آستانه
بنشیند گویا منتظر مرضی را تا هفت روز یعنی بلا را **مسئله** شب برهنه نشاید بر خاستن خاصه بشب چهار
شنبه که رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه چنین فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه و آله
وسلم یا علی ایاک و ان تقوم لیلة الاربع عاریا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان علی ظهره
فمنه الخلل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهار شنبه برهنه برنخیزی که هر که شب چهار
شنبه برهنه برخیزد دیو زخم بر پشت آنکس زند که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ سخن
دینی فهم نکند و نیز تواند که سخن دنیا فهم کند و دیگر در جای ایستاده بول انداختن این جمله که مذکور شده درویشی آرد اما چهار
خصلت است هر که آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود و **قال** علیه الصلوة والسلام من الطب علی اربع خصال لم یفتقر
حفظ الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و ترک کلام الدنیا بعد الوتر و الدخول فی المسجد قبل الاذان و القیام قبل الصبح
مسئله مر جنب را جمله دعاها شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر گوید شان و جواب بانگ نماز همان که مؤذن
گوید جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام این همه شاید گفتن و اگر نگوید بزه کار شود و در **شرح** طحاوی
از محمد رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفساء را نشاید که اللهم انا نستعینک خواند زیرا که در وی شبهه قرآن است
و قرآن اندک و بسیار نشاید خواندن بر قول علما رحمهم الله اما بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی شاید خواندن و از مالک
رحمة الله تعالی علیه روایة آمده است قرآن نشاید خواندن که بنده در هیچ حال از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
پاکی نبود و بسم الله الرحمن الرحیم نشاید گفتن یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام دارد و بر قول علما رحمهم الله آیة
تمام نیست تا از آنجا نخوانند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که بهمه حال جنب را نشاید
که بسم الله گفتن و دلیل بر آنکه اگر کسی قرآن را ختم کند و به سر سورتها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیة از
قرآن مانده باشد این دلیل میکند که وی تا شافعی یار است که آیة تمام میدارد و بقول علما رحمهم الله ابتدا کار را

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که باغاز وی بسم الله نگوید
آن کار چیزی ناقص و ناتمام بود قال النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله تعالی فهو ابتر کرخی
رحمة الله قیاس کرده است حایض را بجنب چنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید
خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان
معلم کودکان باشند و ایشان را بتعلیم رسیدگان حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی
جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود وی را و اگر نایابنده آب بود تیمم کند حکم پاکان ثابت شود و اگر
حایض را یا نه روی زد فی عدد روز برآید تا ایام وی بسر نشود وی را حکم پاکان ثابت نشود پس فرق آمد میان
جنب و حایض پس ایشان را کم از آیتی شاید خواندن الجنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بودن
هم نشاید قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود گرفتن شاید یا نی بقول علما رحمهم الله
شاید سودن و از شافعی دو روایت است یک روایه شاید و یکروایت نشاید درست تر آنست که نشاید
و نوشتن قرآن جنب و حایض و نفسا را شاید یا نی در صدر الصلوة از ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است
که لوح را از خود جدا نهد و نکافی بدست آرد و یا خرقه بدست پیچد و کم از آیتی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمة الله نشاید
اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است باجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی
بزدوی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که شاید بسودن و اگر طومار
بود در غلاف و اگر کاواک بود و جنبان باجماع شاید داشتن و اگر نشکفت گرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله
گفته است که نشاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را اتفاق است که مصحف
نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمة الله از راه کفر و بقول محمد رحمة الله از راه جنابت وجه قول محمد آنست که امیر
المومنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود شمشیر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند در راه
گذرش در حجره خواهر افتادش و خواهرش اسلام آورده بود و سوره طه میخواندند امیر المومنین عمر درآمد تا ببیند که چه میخوانند سوال کرد
و گفت چه میخوانی گفت این کتابیست که بمحمد علیه السلام نازل شده است گفت بمن ده تا ببینم خواهرش گفت ترا نشاید گرفتن
برو نخست غسل بیار تا بتو دهم رفت و غسل آورد و بیامد آنگاه خواهرش کتاب را بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
ابو یوسف رحمة الله گفته است که غسل ایشان را اعتباری نیست دلیل بر آنکه اگر کافری جنب اسلام آورد غسل وی مستحب بود
پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اگر در کیسه سیم است اگر کاواک است و جنبان باجماع شاید بسودن و اگر نشکفت گرفته
است خواجه امام علی بزدوی رحمة الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که بسودن شاید اگر درمی بود که بر وی
آیتی نوشته اند یا کلمه شهادة نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و نفسا را نشاید گرفتن اگر آیتی نیست کلمه است شاید یا نی

بروایتی مبسوط نشاید و این اختیار خواجه امام زاهد محمد رحمه الله است و در واقعات جامع الصغیر آنست که شاید و از محمد رحمه الله
روایتست که بسته است شوید که شاید که کلیه و که جنابت اند و شستن ساقط است و دلیل آنست که اگر اعضا و دیگر را آب رسانیم
و آن دست را آب رسانید از بعد جنابت بیرون آید و بزرگان نشستن را شاید بردو کاغذها سفیدی و کاغذها نوشته بجز
و کاردها اگر ایشان را حدث رسیدی و کسی درهم آوردی ایشان آن کاغذ را در دست او نهادندی و انگاه آن درهم
گرفتندی و اگر ایشان را کسی درهم سیم بدل نان شده دادی و مکروه نبودی و کاغذ دادندی و انگاه آن درهم را با کاغذ بدندی
و در آب نهادندی تا بفراموشی بکسی دیگر ندهند و اگر کسی در آن جوی چیزی جوید بیابد و منفعت گیرد و از وی بیرون
راه خدای و علما و دین چنین علما کرده اند در رضای خدای عز و جل نا بینه را اگر آستین گیرد نشاید یا فی بعضی گفته اند که
بشاید اما ظاهر روایت آنست که نشاید که آستین جدا می است از وی اما اگر خطر هلاک میدارد چنانکه کسی دیگر نبود اورا
باور این افتد یا در آتش می افتد اکنون شاید که بگیرد **مسئله** در خانه که مصحف بود نشاید جماع باید که مصحف
در خانه دیگر نهند یا او نبرد و اگر خانه یکی از بیش نیست باری زیر سر او نبود **حکایت** آورده اند که ارسلان خان
غازی رحمه الله با حشم خود و شکار رفته بود و از حشم جدا افتاد بدیهی درآمد خواجه آن دیه وی را نشناخت بخانه خود فرود
آورد و طعام که بود پیش او نهاد چون از طعام خوردن فارغ شدند وی را در خانه جای کرد چون بدان خانه اندر آمد مصحفی دید
و نشکاه او بخته از برای تعظیم آن مصحف را کوزه آب خواست و مصلی تا در آن شب حق تعالی را عبادت کرد چون
روز شد خواجه آن دیه از وی سوال کرد که دوش هیچ نیاسودی گفت چگونه خفتمی چون در این خانه مصحف بود خواجه
مرا چرا نگفتی تا من مصحف را از این خانه بیرون بردمی گفت عظیم باکی بودی که نخانه در آییم و در آن خانه مصحف بود و من آییم
مصحف را بیرون نبرد امام اعظم رضی الله عنه هرگز در بازاری که کاغذ فروختندی نرفتی و در آن بازار نرفتی و این تعظیم
مسلمانیست در حیرت **الفقها** و جنت الفضلا است آورده خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمه الله علیه گفته است
من وقتی که محدث بودمی ببازار وراقان بنگذشتمی و فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله علیه گفته است که اگر قطار اشتران
کاغذ بود و بر آن آخرین مصحف بود و من محدث باشم مهار اشتر اول را نگیرم و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است
که اگر قطار اشتران بود یکی بیرون سر و دیگر اشتران سر و اشتر آخرین مصحف بود و من محدث باشم مهار شتر اول را نگیرم و خواجه
ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفته است وقتی که من محدث بودمی بسیار نگذشتمی که چهارپا و کاغذ انجا نهاده است **مسئله**
اگر کسی را در جیب سیم بود نشاید نگاه داشت جامی یا خود بیرون و اگر بر بند سیم بود نشاید داشتن و اگر در دست بود هم نشاید
داشتن یا اگر زر زیر بود کراهیت نبود **مسئله** اگر انگشتری بود و بر وی کلمه نوشته است نشاید در وقت استنجا در
استنجا در انگشت داشتن کراهیت بود و اگر کلمه نیست حرف است نوشته بعضی گفته اند که باکی نبود اما ظاهر روایت آنست
که نشاید و دلیل آنکه خواجه امام عمر نسفی رحمه الله علیه مستشهد از قول ابن عباس رضی الله عنهما برآمده دید که تا زبان نجاشی نهاده بود

یعنی هدف و بر آن نام ابوجهل نوشته بودند دیری اند اخسند نجم الدین عمر ایشان را منع کرد که ایشان
را چرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابوجهل است نجم الدین عمر رحمة الله گفت که اعتبار نام را نیست اعتبار این حروف
راست دلیل بر آنکه بدان نام پروردگار و نام رسول علیه السلام توان نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حروف راست علما پاکیزه روزگار
تا کجا رعایت کرده اند و کار دین شرع محمدی را بتعظیم بجا آورده اند مسئله کافر را در مسجد آمدن شاید یا نی بقول علما رحمهم الله
شاید بقول شافعی رحمه الله نشاید حجت قول شافعی رحمه الله آنست که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالی انما المشرکون
نجس اما علما ما رحمهم الله گفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان دلیل آنکه سوره
خورده ایشان پاک است و جامه ایشان پاک و با جامه ایشان نماز رواست و اگر ایشان دست در آب اندک در آرند
آن آب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نبود پس معلوم آمد که ایشان را مسجد شاید اندر آمدن
دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بودندی که جهودان آمدندی و از رسول در مسجد سوال کردندی
و رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن مسجد و از اطراف ترسایان
آمدندی و مسجد در آمدندی و با رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن مسجد
از این جاست که علمای بخاری و سمرقند روا داشتند تا عمارت مسجدها را استادان گبر و ترسایان کنند پس معلوم آمد که مراد
از آن نجاست اعتقاد ایشان است نی نجاست ظاهر ایشان مسئله جنب را در مسجد شاید در آمدن یا نی بقول
علما ما رحمه الله نشاید در آمدن از شافعی رحمه الله دو روایت است در یک روایت شاید و در یک روایت
نی و اگر در مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از یک طرف در آید و بطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر
باشد علما ما گفته اند نشاید بر قول علما ما رحمهم الله بهمه حالها نشاید از برای آنکه وی مخاطب است بدو امر یکی
آوردن غسل و دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد آب است و وی بآب حاجتمند است تا غسل آرد باید که کسی
را بفرماید تا اندر آید و آب بیرون آرد و بوی دهد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که امر کند باید که تیمم کند و آنگاه مسجد اندر
آید تا آن مقدار که به بیرون آوردن آب ... تا خبر شود و بیکار نشود و اگر در مسجد آب روان است یا حوض است
در آنجا غسل آرد و طهارت سازد پاکی بود اما بر لب حوض و جوی آنجا نشاید کردن که لب حوض و جوی که در مسجد است
حکم زمین مسجد دارد و آب استنجا باید ... و امر است از حق سبحانه و تعالی بپاک داشتن زمین مسجد قوله تعالی ان طهرا
بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و این امر در حق کعبه است اما قیاس این زمین همه مسجدها را پاک داشتن فرض
مسئله اگر کسی را در مسجد خواب آید و احتلام افتد ... علما گفته اند که اگر در مسجد ... باشد
وی بر مسجد نزدیک است باید که ... بیرون رود اگر از مسجد دور است ... باید که آنجا تیمم کند تا آن ... بیکار
نشود مسئله اگر جنب ... [illegible]

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دهان شسته بود و آب فرو گرفته و در جامه دمیده اتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دهان ناشسته باشد و آب به نیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه دمیده اتفاق آب مستعمل بود و
جامه مستعمل اگر دهان شسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورده و در جامه دمید اختلاف مشایخ است
قاضی اسبیجابی رحمه گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابوحنیفه رح که اسقاط فرض یافته اما سید امام
ابوشجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمه الله علیه از برای آنکه قربت نیت نیست
و بعضی از آدمیان را دهان آلت است چنانکه مارا دست تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنگان (?) گرمابه در آخور گرما
افتد جنبی دست در آرد و برآرد چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و گرمابه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که جنبی استنجا کرد و آب دهان و بینی کرد و بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد آب پاک
بود و مرد پاک و دلو و رسن و چاه پاک چون و برابر اندامش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابوشجاع گفت
پیش قاضی امام علی اسبیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابوشجاع فقیه تر است و شاگردان وی زیرکتر اگر این را
پلید داریم حرج شود و در حق گازران و در حق سقایان (?) و مانند اینها که در شب برخیزند و در جنابت بوند و ایشان را
با آب دمیدن حاجت بود چنانکه دیگران را دست آلت است ایشان را دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی اسبیجابی
گفته است قیاس قول ابوحنیفه رحمه الله علیه گفته است که اسقاط فرض یافتم و جوابی که ابوشجاع گفته قیاس قول محمد رحمه الله گفته که
نیت قربت نیست مسئله جنب آب در دهان آورد و بر دست ریخت و شست پاک شود یا نه در عیون از ابویوسف رحمه الله
روایت است که نجاست عینی را بردارد اما نجاست حکمی را بر ندارد که مستعمل نگوییم مقید گوییم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت نی و محمد رحمه الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود و چه فرق بود میان حدث و
جنابت فایده این خلاف جایی پدید آید که اعضای دیگر را آب رساند و این دستها را آب نرساند بقول امام محمد رحمه الله از عهده جنابت
بیرون آید و بقول ابویوسف رحمه الله بیرون نیاید مسئله جنب تا چه غسل آرد بزهکار شود یا نی اگر یک وقت نماز برگذارد
بزهکار شود و اگر یک وقت نماز نگذرد بزهکار نشود که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بودی
که رسول علیه الصلوة والسلام بغسل حاجت بودی بر فور غسل آوردی و وقتی بودی که گرد بر نه حجره برآمدی و آنگاه با آخر شب
غسل آوردی این هر دو که کرد از برای تعلیم امت کرد مسئله ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند بیبی
عایشه و ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام بغسل حاجت آمدی آب جامه بدست چپ گرفتی و بر دست راست نخست
آب ریختی و دست راست شستی و باز آن آب جامه بدست راست گرفتی و بر دست چپ ریختی و دست چپ را شستی آنگاه باز آن جامه بدست راست
گرفتی و استنجا کردی بسنت (?) وقتی که روزه دار نبودی وقتی که روزه دار بودی استنجا بسنت (?) کردی آنگاه دست را بر زمین مالیدی
تا آن بیچ (?) نماندی و خود آن بیچ نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

وز بعد آن اندام بخوردی اما از برای تعلیم امت را کردی لیکن آنگاه آب در دهان و بینی کردی و روی بشستی و دستها تا آرنج
تا آرنج بشستی و مسح سر کشیدی و قدمها را بشستی و بقیت آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از ما را بغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بروی نجاست بود و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست مالد هر دو دست پلید شوند دست پلید دسته آبجام را گیرد و دسته آبجام نیز پلید شود طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دسته آبجام گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته جام
نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است که وی بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و همانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشد پاک شود و این همه جای بود که آنجا آبخورده بود یا دسته غرابی بود که آن آب پلید را بباطن نبرد اما
اگر آبجام نو باشد یا غرابی بود تفشانی که آب پلید را بباطن برد بقول محمد رحمة الله بشستن پاک نشود و اگر خواهد
تا بدین بلا مبتلا نشود باید که آب بدهان اندر آرد و دهان را بشوید و این آب را بیرون اندازد و آب نو گیرد و بر دست ریزد
و دستها را بشوید و آنگاه استنجا کند بسنت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استنجا نکند و اگر کند روزه تباه
نشود یا نی خواجه امام شمس حلوائی رح مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطفی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسایل این مسئله را از خواجه امام احمد بزغری رحمة الله سوال کرد گفت تا بمقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که
گذشتها را جواب بر قول خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گوییم که روزه تباه نشود تا آن روزهای مومنان در قید ناروای نه افتد و
آینده ها را جواب بر قول خواجه امام شمس الائمه الحلوائی رحمة الله گوییم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روزها
پیش در قید ناروای نیافتد و یکی از بزرگان بخارا گفته است که من همه شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنت کردمی تا روزها
من در قید ناروای نیفتد اگر روزه دار بپرده نشیند یا حقنه برنهد باتفاق روزه تباه شود و قضا واجب آید کفاره نی و غسل واجب
نشود باتفاق و اگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود یا نی امام محمد رحمة الله چنین یاد کرده است که اگر محقنه تر شود طهارت تباه شود
و اگر محقنه تر نشود طهارت باقی بود و اگر مردی روزه دار در احلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود و بقول
ابو یوسف رحمة الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله مضطرب است یک روایت با ابو حنیفه است رحمة الله که روزه تباه نشود و یک روایت با ابو
یوسف است که روزه تباه شود و این مسئله از طب است نه از فقه نی و نظر ابو یوسف رحمة الله آنست که همچنانک بول بیرون می آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل اندام مرد را چم اندر رحم آفریده است بر مثال خیم و آن بول که بیرون می آید بطریق
ترشح بیرون می آید همچنانکه جوی امکان آمدن دارد اما امکان باز در آمدن ندارد این همه حکم جای بود که از در آمدن هیچ حس
نیابد اما اگر حس بیابد که اندر آمد ابو حنیفه و محمد با ابو یوسف اند که روزه تباه شود و اگر حس نیافت که در نیامد

دران مقام ابو یوسف و محمد رحمة الله با ابو حنیفه رحمة الله متفق آند که روزه تباه نشود و اگر از دهن غسته باز
آید چکیدن حسیب فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که طهارت تباه نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که چون طهارت تباه نشود ان دهن پاک بود تا هر چند بر جامه رسد روائی نماز را باز ندارد قال رابه و ملن و عنی
مبالغت باید نمودن مگر آنکه روزه نباشد بنابر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام بالغ
فی المضمضة والاستنشاق الا ان تکون صایماً پس معلوم شد که روزه دار را مبالغت کردن عبث است
و مر غیر روزه دار را سنت است و غرغره کردن بهمه حالهای فریضه نیست همین که آب بدهان گرفت سنت
بود اگر غرغره کرد و آب بحلق رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر بحلق رفت مالک محمد مقاتل رازی رحمة
الله گفته است که اگرچه بخطا و یا نسیان هم روزه تباه شود که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام
ما یدخل والوضوء مما یخرج رسول الله علیه السلام فرموده که طهارت به بیرون آمدن چیزی تباه شود و روزه و در آمدن اندرون چیزی
تباه شود بقول شافعی رحمة الله هرچه بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود و این اصل از مشایخ روایت میکنند که اگر طهارت از سر
فریضه است روزه تباه نشود اما اگر از برای سنت و تطوع ساز روزه تباه شود و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه گفته
اند که اگر آب اول است روزه تباه نشود و اگر آب دوم و سیوم است روزه تباه شود اما ظاهر روایت آن است که اگر روزه را
یاد سیدار و روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و لیکن باقی روز خاموش باشیدن لازم آید و اگر روزه را یاد
ندارد روزه تباه نشود که معنی آن خوردن بفراموشی بود و بخوردن فراموشی روزه تباه نشود لیکن بر آنکه سائل بکر
و فتوی صاحب بعث بشر علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله روزه دار بودم طعام و شراب
خوردم بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عزوجل ترا طعام داد و شراب داد [illegible] آب دهان [illegible] نیابت دارد
یا نی بنگریم که اگر آب بدعت خورده بود از دهان نیابت دارد و آب مستعمل خورده بود اگر آب سنت خورده بود آن آب نیست
نیابت ندارد و آب پاک خورده بود و علما گفته اند که آب سنت باید خوردن بدعت نی که رسول علیه السلام نهی فرموده است از
آب بدعت خوردن قال النبی علیه السلام مصوا الماء مصا و لا تعبوه عبا فان الکباد من العب فرمود رسول علیه السلام که
آب را مزه مزه خورید یکبار نخورید که بیشتر درد جگر از خوردن آب بدعت بود سنت آب خوردن رسول علیه السلام آن بوده
که کوزه بر فراخ [illegible] رسول علیه السلام برگرفتی [illegible] بسم الله کردی و بر دهان نهادی و باره بمزیدی و از
دهان برگرفتی و الحمد لله گفتی [illegible] بمزیدی همچنین تا سه بار این بود سنت آب خوردن
رسول علیه السلام اگر [illegible] روزه تباه شدن در روایت اصح است اگر [illegible]
تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی [illegible] روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه گوش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایة روزه تباه شود خواجه
امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود بر خلاف روغن که در روغن اصلاح
دماغ است وی بعمدا بود روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایة
آنست که بهر صورت یعنی عمداً و فراموشی روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن
لازم آید **مسئله** چون مسلمانی آب در دهان همی کند و روی بشوید و دستهای بشوید تا آرنج با آرنج مسح سر کشند
یا نی ظاهر روایة آنست که نکنند حسن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که
خلال انامل کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل بیده را محل بیده خلال کردن مستحب است اما بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رحمهما الله نشاید که الا ایشان زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری ایشان را اگر جنبانیدن شرط بود یا نی محمد رحمه الله
گفته است که جنبانیدن شرط نیست که آب چیزی بغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است این جای
بود که حلقه گردان بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر سفت گرفته باشد در زیر آنها جنابت بیقین بود و در آمدن
آب بشک بود در شریعت بشک حکمی ثابت نشود پس باید که بگرداند تا بیقین از عهده بیرون آید **مسئله** خواجه امام اجل
شمس حسن رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسازد
از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بر قول
علما رحمهم الله حدث در جنابت متداخل نگیرد تا اگر یکی را حدث رسد و جنابت رسد و روز آدینه باشد یا روز عرفه باشد یا روز عید
باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل آن روز بیرون آید و هم **مسئله** خواجه اجل شمس حسن رحمة الله
از بعضی مشایخ رحمة الله روایت است که موی زن و ابرو را تافتن شرط است سه بار چنانکه بجا هر اما ظاهر روایة آنست
که شرط نیست که چون آب بتحت موی رسید بسنده است دلیل بر سوال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام
که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کرد یا رسول الله موی زنان را تر کردن و تافتن شرط است یا نی رسول
علیه السلام فرمود که چون آب بن موی تو رسید بسنده باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اذا بلغ الماء اصول شعرها
راسها اجزاها این در حق زنان آید که ایشان را موی تافته باشد یا زنان نیم بود که از خویشتن مو شرم دارد و یا گیسو کن بود
که از ایشان بدبستر رسد فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتاب است گفته است باید که میخی بزند و موی زن و ابرو باید انبیخ آویزد
و آب به سر ریزد و چون آب به بن موی رسد بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنه مر اهل خود را بسبب
کردی هر موی زن و ابرو تر کردن چون این خبر با مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها رسید وی بر این منکر بود گفت عبد الله
عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موها را بسترد تا وی از این مبالغت کردن باز رهد پس معلوم شد که چون آب
به پوست رسد بسنده بود و اگر ضرورت نبود تر کنند با اجماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و ترکان

عورتی سوی دیوار گرمابه کرده بود و خود را می خارید و میر گفتند که ای یار رسول علیه السلام چرا چنین می کردی گفت کی
میزر پیچیده ام بسته ام تا عورت کسی نبینم و یکی میزر بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نه بیند سلیمان فارسی رضی الله عنه گفته است که
اگر خدای عزوجل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر بلند برند و فرود اندازند چنانکه ذره ذره شوم تا بسیار بر درجی من این معامله کنند من
دوست تر از آن دارم که عورت خود را برهنه بکسی بنمایم یا عورت کسی را برهنه ببینم گفتند ای یار پیغامبر علیه السلام از چه
معنی است اینچنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارهٔ گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود و امن شدن از لعنت خدای عزوجل و دعاء رسول علیه السلام دارم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله
الناظر و المنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر برهنه نماینده و بیننده عورت باد و از خواجه ابوالحسن رستغفنی
رحمه الله سوال کردند که ما را آداب گرمابه در آمدن در آموز خواجه گفت رحمه الله که بعد از صبح به نشاید رفتن اما این نهی
استحباب است نه نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تاخیر نشاید کردن خواجه ابوحفص کبیر
بخاری رحمه الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم و لیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم و لیکن
خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بهلاک دنیا نیز زد دیگر بعد صبح گرمابه رفتن را فتوی دهم و لیکن بر آن عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن را فتوی دهم و لیکن بدان عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابوالحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که بعد از صبح گرمابه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی سر ستردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فضیحت کرده بود بر اهل گرمابه و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی سترنده را بسبب وی تکبیر اول فوت شود آن بغایت بی برکت و نامبارک موی ستردن بود
که بسبب وی تکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبدالله کبیر خواجه ابوحفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابوحنیفه و ابوحنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبدالله مسعود رضی الله عنه و عبدالله مسعود از سید عالم صلی الله علیه وسلم هر که او در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امنا و صدقنا ویرا چندانی حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که گوئی
چهل هزار بار بداد ان حساب جان مشغول شده ستی و چهل هزار بار سوال منکر و نکیر مشغول شده ستی و چهل هزار
بار بهول و فزع قیامت مشغول شده ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از وی
فوت شود بنا بر آن اصلیست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابو القاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سه چیز را از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
در آن دیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخرم از بقال محلت خود بخرم نه از سر کوی خود چرا که ایشان پای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان مکن تا خاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
آن را با آخر شب موقوف دار تا اگر قضا را اجل در رسد ما را در جنابت در نیابد زهی خاتونان با معنی که از صد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه نوح باوی سوال کردند که از چه معنی است که مادر و پدر مصلح اند
و فرزندان کلوخ انداز می آید گفت فساد از آن خربزه سرنو است گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تنور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خربزه بیارند تا
بخورند چون این خربزه بشکنند و مرد بیگانه با زن بیگانه دست در یک کاسه خربزه آرند و نظر مرد بیگانه بر پشت دست
زن بیگانه افتد در آن وقتی که با اهل خود استمتاع کند ابلیس علیه اللعنة آن خیال را در پیش خاطر وی آرد از برای
آن معنی فرزندان کلوخ انداز آیند و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استمتاع کند خواهر زن خود را در پیش خاطر آرد
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی [illegible] احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا راکبا الا کان الشیطان ردیفه ولا جمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نسی احد
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده و ذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود بطلب حرام دیو
باوی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو مردم بود یعنی مردمانی که مومنان را در شر و فساد اندازند و از جمیع حاجات
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع کند بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو باوی قرین یعنی شریک
شود در وسوسه چنانکه خداوند عز و جل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان در گرمابه خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون گرمابه بشوید و آنگاه بگرمابه اندر آید بنابر آنکه تا نباید که پاکی را پلید کند و اگر دست نا شسته
در گرمابه در آید اگر جامه در فوطه خشک دهد پس دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهد پس بدست پلید
فوطه تر را بگیرد و تری از فوطه بدست سرایت کند پلیدی از دستش بفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
بر دستش تری چندانی بود که جامه را در پیچید جامه وی از آن تر شود و جامه نیز پلید شود باید که دست را بدست
دیگر بمالد یا اندام بمالد بحرارت الله آتش آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن اثر بود و اثر عفونت و بعضی
از مشایخ رحمهم الله گفته اند که جنب را بگرمابه نشاید رفتن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بگرمابه رود از تری قمع گرم آب اندام را افضل است

آورده‌اند که خواجه امام عمر قراریح چون در گرمابه اندر رفتی دو رکعت نماز در مسلخ گرمابه بگذاردی آنگاه بگرمابه
اندر رفتی علیه الله موقری رحمة الله چون بگرمابه اندر آمدی و بیرون آمدی آیه از قرآن خواندی آنگاه در گرمابه
فرو رفتی تا معلوم کنند که خواجه از برای چرک آمده است نه از برای غسل جنب خواجه قلانسی رحمة الله گفته است که در گرمابه
مرد گناهکار را باید رفتن تا زنگی را یعنی آن بود که گناهکار را آلوده فرو رود و پاکیزه برآید و زنگی سیاه فرو رود
و سپید برآید مراد از آن سیاه برآمدن بی توبه برآمدن است چون بگرمابه اندر آئی نخست باید اندر آمدن پای چپ که
عورت خود را پیش کسی برهنه نکنم و اگر کسی عورت خود را پیش من برهنه کند وی را امر معروف کنم و دیگر آنکه آب
اسراف نکنم و اگر کسی دیگر آب را اسراف کند وی را امر معروف کنم و دیگر آنکه چون مسلمانی بگرمابه گرم اندر آید باید که گوید
اللهم اجرنا من النار و ادخلنا دار القرار و چون بنشیند در گرمابه خانه گرم باید اندیشد که بخدای تعالی هست شش در یک شبی این
خانه را چنان سوزان کرده است که من در وی قرار نتوانم کردن خاصه که از چندین هزار سال باز میسوزد
دوزخ تفتان کرده اند من در وی چگونه قرار توانم کردن توبه کند خدای تعالی غفور است از جمیع گناهان پاک
کند و آب طهور است از حدث پاک کند و حدث شستن فرو رفته باشد و طهارت برآید چون بگرمابه اندر آید
دست شسته اندر باید که یکی کس را امر کند تا آب بر دستش ریزد و دستها را بشوید و اگر کسی نباشد بعضی علما
گفته اند که آب بدهان بیارد و بشوید و آن آب را بیرون اندازد و دوباره آب دیگر در دهان آرد و دهان را
نشوید و دست ریزد و دستها را بشوید و بعضی گفته اند که طرف نیکان را برگیرد و آب را برگیرد چنانکه تری
بانگشت وی نرسد و سرانگشت نکند و بر یکی دست ریزد و بشوید پس از آن دست شسته گیرد و بدین
دست دیگر بشوید این همه جائی بود که آب روان نبود اما اگر آب روان بود حکم آب روان دارد
اگر چه دست پلید با خورکرها در آرد آبخور پلید نشود و اگر کسی دست در آبخور گرمابه اندر زد یا در نیکان کند
در آرد درین مسئله چند وجه خالی نبود تا اگر دست را شسته باشد و آنگاه اندر آورده باجماع دست پاک
بود و آب پاک اگر بر دستش نجاست عینی بود باجماع دست پلید بود و آب پلید و اگر بر دستش نجاست حکمی بود
و بقول ابوحنیفه رحمة الله آب مستعمل بود و دست مستعمل که اسحق و فقریا گفتم بقول ابو یوسف و محمد آب پاک بود که نیت قربت
نیست و اگر نیت قربت باوی یار کرد بقول محمد رحمة الله دست مستعمل شود و آب نیز مستعمل شود و بقول ابو یوسف رحمة الله
مستعمل نشود که وی مر آب اندک بر نیکان را شرط دارد اما اگر مستعمل دست اندر آورد آب بگرفت شرط آب نیا و دست نیکان
فرو رسد و باز در دهان نیکان اندر نیارد تا آن آب مستعمل نشود زیرا که آن و چنی بر نیکان نشود و اگر مستعمل است اندر نیکان چاهی گیرد
را باز بشوید و آنگاه باز به نیکان اندر آرد و اگر مر طهارت ساختن شده رسیدن شستن را باجماع باز نشوید و اگر دست آید اندک
آورده مقدار باید که تا آن آب مستعمل شود امام ظهیر الدین رحمة الله گفته است مقدار کف تا که مقدار حاجت تمام اندر آرد و دوآید

آب مستعمل شود و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که اگر بقدر حاجت اندر آرد آب مستعمل نشود و در صدور
الصلوة آورده است که اگر کسی بر طریق امتحان دست اندر آرد تا بیند که آب گرم است یا سرد آب مستعمل نشود و دیگر
میکنند که اگر بیشتر ازان اندر آرد آب مستعمل شود و بعضی از مشایخ گفته اند که دست با آب اندک اندر آوردن آب را [illegible]
مستعمل نکند و دلیل بر فعل اصحاب صفه و فعل رسول علیه السلام دلیل است که بر در مسجد رسول علیه الصلوة والسلام یکی
و یکی بود سنگین مهر آسن نام وی پیوسته پر آب بودی اصحاب صفه بیرون آمدندی و دست در وی آوردندی و ازان آب
خوردندی و ازوی طهارت ساختندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی پس معلوم شد که آب مستعمل نشود
و دیگر روایت میکنند که مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که رسول علیه السلام را بغسل
حاجت آمدی مرا نیز بغسل حاجت آمدی . پرده برکشیدمی از برای حرمت داشت را و میزر رسول علیه السلام بمیان بستی و میزر
دیگر بمیان بستمی و یکطرف پرده رسول علیه السلام نشستی و یکطرف من نشستمی و آب جام نهادمی رسول علیه السلام دست
اندر بادرمی آب برگرفتی و خرج میکردی و من دست اندر می آوردم و آب برمیگرفتم و خرج کردم و رسول علیه السلام خبر بودی که
یا عائشه مرا آب بمان و من میگفتم یا رسول الله مرا آب بمان پس معلوم آمد که دست در آب اندک در آوردن آب اندک را مستعمل نکند اما شیخ
الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که آن آب جام فراخ سر بوده است تنگ سر بوده است رسول علیه الصلوة والسلام گفتی مسلم دو آب
میگرفت و در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها نیز مسلم دو آب
میگرفت و اگر کسی خواهد که با اتفاق از عهده بیرون آید باید که دستها را سه بار بپالاید و آنگاه در آب جام اندر آرد تا با تفاق از عهده
بیرون آید قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این
باتت یده رسول علیه السلام فرموده وقتی که بیدار شوید از خواب یکی از شما از خواب خود پس اندر نباید دست خود را در آوند تا نکه بشوید
سه بار زیرا که نمیداند که کجا مانده است دست خود را چون گرمابه اندر آید استنجا ناکرده نشاید نشستن از برای آن معنی را
که چون استنجا از نجاست اندک خالی نبود چون بنشیند بر آن موضع خوی کند و آن نجاست زیاده شود و نقط سرایت کند و نقطه
پلید شود و اندر همه بخشت گرمابه سرایت کند خشت نیز پلید شود وی از آنجا برخیزد و دیگر مسلمانی آید و بر آنجا بنشیند بیگمان نیز پلید شود
و همچنین اندر این بکار در آخور گرمابه زند پاو زیره و نازیره روان بود و آخور گرمابه پلید شود و مسلمانان دیگر ازان آب طهارت
کنند و غسل آرند غسل ایشان و طهارت ایشان درست نباید اقبات عهده و در گردن آنکس بود که در گرمابه استنجا ناکرده نشسته
چون در گرمابه اندر آید استنجا باید کردن و اگر محدث باشی طهارت باید ساختن و اگر جنب باشی غسل باید آوردن و آنگاه
بجایه گرم اندر آید و بنشیند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از نشستن
و چیزی کم کردن مسئله چون موی سر و ریش بیند روی سوی قبله باید نشستن قال علیه الصلوة
والسلام خیر المجالس ما استقبل القبلة رسول علیه السلام فرموده که بهترین مجلسها آن بود که روی سوی
قبله بنشیند و در وقت اقامت هست خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است که در گرمابه ... اخوان الشیاطین

غفلت است و روی بذکر خداوند عزوجل باید مشغول شدن تا غفلت برود و دیو گریزد و روشنائی دل بحاصل آید
قال النبی علیه الصلوة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان
چون آن مرد غازی است در میان گریزندگان مسئله در گرمابه سلام نشاید گفتن یا نی بگویم که اگر برهنه باشند

سلام نشاید گفتن واگر عورت پوشیده باشند شاید قال النبی صلی الله علیه وسلم ستتان حرمتان من الحمام السلام
والقیام چون از گرمابه بیرون آید پایها را بآب علاحده شستن شرط است بقول حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله روایة میکند
که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمة الله بدین قول اختیار کرده اند اما تاویل آنکه از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که این جای بود که غسل پاک آورده بود و پا بر خشت پاک نهاده بود و برآمده بود و اما اگر پای در آب
مستعمل نهاده بود و آب مستعمل بروایة حسن زیاد پلیدی غلیظه است پس بالش بروایت حسن زیاد پلید شده باشد
واگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای لی اگر پا را در جامه خشک کند جامه
وی از آن تر شود واگر پا را همچنین در پای افزار اندازد پای افزارش تر شود و پلید شود و این همه بروایت حسن زیاد
آید رحمة الله پس باید که از گرمابه برآید قدمها را چنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا بیقین از عهده بیرون
آید چون از گرمابه برآید شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش بسلامت برآید مرد دیگر آنکه از زیر استره بسلامت
بیرون آمدم و جامها را بسلامت یافتم در گرمابه اگر در صورت بود نشاید در آمدن که کراهیت بود و در ان گرمابه نماز گزاردن
کراهیت بود واگر بر در گرمابه صورت بود در ان گرمابه شاید در آمدن باکی نی و در روایت است یکروایة نشاید و یکروایة شاید
مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده است تری از عضوی دیگر برگیرد و آن
را تر کند از عهده بیرون آید بر خلاف طهارة که اگر تری از اعضای دیگر گیرد و در اعضای دیگر را تر کند از عهده بیرون
نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که تری بگیرد ولیکن دست را از اندام
باید که بر نگیرد و همچنان بر اندام خود بر ان جای برد و آن جای را تر کند که اگر تری را از آن عضو جدا کند مستعمل
شود و با آب مستعمل آن جا را تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایة آنست که اگر از اعضای خود جدا کند و جای دیگر
را تر کند از عهده بیرون آید اما در صدر الصلوة آورده است که اعضای طهارت آب شستن
و از ان خاک مسح برای آن معنی که شستن این دست از ان دست نیابت ندارد و شستن آن پای از این
پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از ان خاک را همین قیاس میدان مسئله اگر
مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بوشش زیر آب نرسیده است روایة کتاب آنست که انگشت بجنباند
و گوشتین اندر راه آنجا در آرد و از عهده بیرون آید اما بعضی گفته اند که چون نیت قربت اندر آرد آب مستعمل شود
روا نبود ... انگشت اندر آرد و پشت آب برگیرد و بر گوش مسح شاید و انگشت

را تباه بود و بیرون آید از عهده بیرون آید **فصل** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابو هریره رضی الله عنه
روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن گوش اندر آوردی
و جنبانیدی چنانکه کسی گوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رحم این قول را گرفته اند و میگویند که این
قول حسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و از بن دندانش چیزی بیرون آید آنرا آب رسانیدن
شرط بود یا نی شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است
که هر چه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که
خواجه امام اجل حسن رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد
این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایة آنست که هر چه کم از نخود بود عفو است اما چون نخودی برسد آنرا
آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو
دندان است هر چه از کاواکی دندان بیرون آید آنرا آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر وی
آبله بود و بکوفت و آب روان شد طهارت تباه شود ولیکن تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر آبله کفته باشد
ولیکن شکفته تحت وی را آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله کفته بود ولیکن نشکفته بود و غسل آورد
از عهده بیرون آید تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله کفته بود
و پوست از وی از او فشنده است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نکفته بود و پوست
از وی از او نشنده است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدی که از
زیر وی بیرون آید آنرا آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب افکند آن آب پلید شود یا نی فقیه ابو اللیث
رحمة الله در فتاوی خویش آورده است که اگر تنک بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر سطبر بود و چون ناخن از رطوبتی
خالی بود پلید شود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هر چه از زنده
جدا کرده شود وی مردار است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن چیند ابن
جریر رحمة الله گفته است که شستنها باطل شود اما ظاهر روایة آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از
پای او ناخن چیزی بیرون آمد آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است
و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیز بیست که آب را باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب را
باز ندارد آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه روستائی را افتد آب رسانیدن فریضه نبود که کار ایشان
چنانکه آب و گل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کار ایشان با خمیر بود خواجه ابو الفضل رحمة الله گفته است
که این اعتبار نیست که بسیار شهری بود که کار ایشان چنانکه گل بود چنانکه گل کار دارد و بسیار ایشان چون بسیار شهری بود

که کاروی با جراحت بود چنانکه قصاب و شوربا پزو مانند اینها و جواب اینست که **فقیه ابو اللیث** رحمة الله گفت که اگر چیزی
بود که آب بنا خن نرسد آب رسانیدن فریضه بود و اگر باز دارد آب نبود آب رسانیدن فریضه نبود و چیز ناکه آب بنا خن نرسد چون
حنا و خمیر و چیز چسبنده چنانکه شیری و سریشم و جز بود و مرده پیهک و مانند اینها **در بیان** ناخن چیدن ترتیب چیدن ناخن را
خواجه امام حسام الدین شهید رحمة الله در فتاوی خود آورده است که از سبابه دست راست آغاز کنند تا ابهام دست چپ بعد
بر ابهام دست راست کنند تا ابتدای اینها از دست راست کرده بود و بیشتر اینها در فتاوی بلخیانست و در ناخن چیدن تأخیر
نشاید کردن تا روز آدینه شیدا از ابو یوسف رحمة الله سؤال کردند شب ناخن چیدن روا باشد یا نی گفت روا باشد گفت بر دلیل
میگوئی گفت بحکم حدیث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که الخیر لا یؤخر در کار خیر تأخیر نشاید کردن در روز شنبه و یکشنبه تیر
نشاید کردن که آن شنبه بیکانگانست و چنین نقل کرده اند که رسول علیه الصلوة والسلام در حق هر روزی وعده کرده
است روی عن النبی علیه الصلوة والسلام من قلم اظفاره یوم السبت خرج منه الداء ودخل فیه الدواء والشفاء ومن قلم اظفاره یوم
الاحد خرج منه الفقر ودخل فیه الغناء ومن قلم اظفاره یوم الاثنین خرج منه الجنون ودخل فیه العافیة ومن قلم اظفاره یوم الثلثا
خرج منه البرص ودخل فیه الصحة ومن قلم اظفاره یوم الاربعاء خرج منه الوسواس والخوف ودخل فیه الشفاء ومن قلم اظفاره یوم الخمیس
خرج منه الجذام ودخل فیه العافیة ومن قلم اظفاره یوم الجمعة خرج منه الذنوب ودخل فیه المغفرة ابو العباس مستغفری در کتاب طب النبی
آورده است این حدیث را بباید دانستن که پدر آدم صفی است صلوات الله علی نبینا وعلیه و پدر رحمت ابراهیم خلیل الله علیه
السلام و پدر تربیت و شفاعت رسول علیه السلام و پدر شفقت خسر و خواجه بود و پدر اصل پدر بود و پدر استاد علم بود **قال النبی**
علیه الصلوة والسلام الآباء ثلثة من ولدک و ابو زوجک و ابو علمک و خیر الآباء من علمک رسول علیه السلام فرمود که پدر آن
سه اند یکی پدر یکی آنکه ترا سبب روی است دوم خسر و خواجه سوم استاد علم که بهترین پدر آنست **مسئله** ابراهیم
خلیل الله صلوات الله علیه ده سنت بود پنج در سر و پنج در تن آن پنج که در سر بود فرق راست داشتن بود و مسواک کردن و سر تراشیدن و ریش
و موی لب پست داشتن و آب در دهان و بینی کردن و آن پنج که در تن بود موی زیر کش پاک داشتن و موی زیر ناف
پاک داشتن و خلال انگشتان دست و پای کردن و ختنه کردن و ناخن چیدن **مسئله** موی لب چندان پست باید
داشتن از ابو حنیفه رحمة الله در روایت است بکرد آید چندانکه ناخن اندر سیاه آید این قوی است و همچون مثله
کرده شود و فتوی آنست که حرف یعنی کرانه لب پدید آید پسنده بود و موی زیر ناف را چند بگذارند تا کراهیت نبود و چهل
کراهیت نبود و بعد از آن کراهیت بود اما خواجه امام فخر رحمة الله گفته است این قوی نیست و فتوی آنست که هر بار یکی بگذارد
روز باید که موی زیر ناف را پاک کند تا اگر مرا قضا را اجل رسد غسال و مرده شوی نهند مشقت عظیم بود که از وی چشم پوشیده
در وجود آمده باشد والله اعلم بالصواب **باب پانزدهم** در بیان مشک در طهارت مرد و زنان خود مشک
بود و میان بود و هر که در مذهب خود بمشک بود و می ... نبود و مشک ... چیزی بود

که دل بی بر خطا قرار گیرد ولی بر صواب و هر کجا شک بیقین جمع آید شک را باید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت
بشک حکم ثابت نشود تا اگر مسلمانی را طهارت بیقین بود و حدث بشک بتواند که نماز گذارد و اگر حدث بیقین بود
و طهارت بشک نتواند که نماز گذارد مسئله اگر مسلمانی با طهارت در بستر در آید و بامداد بیرون آید ساعتی بود و بر او شک
افتاد که از من چیزی ظاهر شده است یا نی نتواند نماز گذاردن و اگر محدث شود و مشغله یعنی سقایه در آید تا طهارت سازد
و باز بیرون آمد ساعتی بود و برا شک افتد پس که من طهارت ساختم یا نی تواند که نماز گذارد و اشکال آید
که اینجا بشک حکم ثابت شود جواب آنست که درین دو مسئله اعتبار ظاهر و غالب است ظاهر و غالب موضع آن بود
که چون بستر اندر آید از وی چیزی ظاهر شود و چون در مشغله در آید طهارت سازد مسئله اگر مسلمان تر
مزاج است بیگاه نجاست و بول انداخت اگر استبرا کرد و نمازش از وقت میرود و باید که اندام خود را
بربندد و جهار اندام بشوید و نماز گذارد و بعده کشتاید اگر تری آید نمازش روا بود و طهارت نرسید اگر تری
نیاید هم نمازش روا بود و هم طهارت باقی اگر مسلمانی بعد از نماز آب و نان یا آب یعنی گرفت تا الب تر دید یا
ماسح موزه بود مسح آمد یا بر پایش جراحت بود و از پای موزه بیفتاد و بر جراحت را سیلان دید یا صاحب جبیره
جبیره بیفتاد و جراحت نیکو دید یا صاحب پرده را پرده بیفتاد و پرده را رنگین دید درین همه صورتها [illegible]
احوال چون کنیم و گوئیم نماز گذارده روا بود اما خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که در زمان ما غفلت غالب
است اولی تر آن بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و همچنین نیت کند و [illegible] دیگر [illegible] نمازی که بر دست
الله این نماز گذارده روا آمده باشد این بار و هم از قضا ناگذشته نیت دارد و اگر روا نیامده باشد این
از ادای نیت دارد و اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که مگر تری از من ظاهر شد باید که دست بر وی تجربه
کند اگر تری ظاهر شده باشد زود طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود و بر
و نماز تمام کند و اگر این شک بسیار افتد پس رسول علیه السلام فرموده است که هرگه که طهارت سازد پاره آب
بر میان ازار پاشد هر وقتی که وسواس [illegible] خاطر آید بر آن تری حمل کند [illegible] که جبرئیل علیه السلام
بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا محمد تحفه آورده ام مر امتان ترا و آن آنست که بگوی مر ایشان را
که چون طهارت کنید مشتی آب میان ازار خود زنند که دیوست که ایشان را وسوسه میکند در نماز تا [illegible] شود
وسواس دیو و در حدیث آمده است که دیو است مر آدمیان را که وسواس میکند او را ولهان گویند و دیگر
سیوم [illegible] ولهان در طهارت وسواس کند و مقتضی آنست که کسی کار چیزی کرده باشد [illegible] چون
جمع رسد تقاضا کند بگوید من چه کرده ام تا ریا بود [illegible] آنست که کسی چیزی آغاز کند [illegible] دیگر [illegible]
و این هر دو فرو ماند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که مرا [illegible] جبرئیل علیه السلام همچنین تعلیم کرده

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از من نقض طهارت شد یا نی باید که به نماز بازنگردد تا وی بوی یا آواز معلوم
نشود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیاتی احدکم فیقول احدثت فلا ینصرف حتی یسمع صوته او یجد ریحه
رسول علیه السلام فرموده است که دیو پیش کسی در میان ازار یکی از شما بدمد وسواس اندر افکند که از تو حدث ظاهر شد باز
نگردد یعنی به نماز تا آواز یا بوی بر شما معلوم نشود **باب شانزدهم** در بیان فساد طهارت هر چه از دبر است بقول مالک
رحمه الله حدث نیست چنانکه یکی را از دبر روان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا کرم افتد یا سنگ افتد یا قی افتد و فصد
و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست وجه قول مالک رحمه الله آنست که خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر
قول وی حدث بود و اینها همه نادر است و بر نادر حکم نی و بقول ما رحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخرج
معتاد با علما است و در باقیها با مالک رحمه الله اصحاب ظواهر گفته اند که هر که آتش پسوده خورد طهارت وی تباه شود
وجه قول ایشان آنست که در عرب مایده بود و بر آن مایده گوشت اشتر بسیار بود و شیر اشتر بسیار و رسول علیه السلام
با جمعی از صحابه بر آن مایده حاضر بودند و جمله یاران از آن طعام خوردند لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام
خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورده بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم آمد
که آتش پسوده خوردن طهارت را تباه کند و دیگر روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال**
النبی صلی الله علیه وسلم من اکل شیئا مما مسته النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش پسوده خورد بر وی باد که طهارت
سازد اما آنجا که ابو هریره رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود گفت یا ابا هریره
چگونه طهارت که باب گرم ساختیم این نماز را باز گذاریم ابو هریره رضی الله عنه ساکت شد اشکال آید که ابو هریره رضی الله عنه
از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نگفت از طهارت ساختن گفت جواب آنست که خوردن
فضالات طهارت در میان صحابه چنان مشروع بود که از آن سوال حاجت نیامدی احمد حنبل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
اشتر پخته نخورد طهارت تباه شود اما اگر چیزی دیگر پخته یعنی آتش پسوده بخورد طهارت تباه نشود و بقول علماء ما رحمهم الله هیچ آتش پسوده
خوردن طهارت تباه نکند دلیل بر آنکه روایت میکند ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره ما آمده بود و ما شوربا
ساخته بودیم از گوشت مرغ و رسول علیه السلام گوشت مرغ را دوست داشتی شوربا و گوشت بخوردیم و همچنان نماز
گذاردیم و رسول علیه السلام باز طهارت نساخت و ما را نفرمود تا طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش پسوده خوردن طهارت تباه نکند
و دیگر روایت میکند عبد الله زید انصاری رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه بمسجد میرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد
و خوان اشتر با گوشت پخته گرفته از پیش رسول علیه السلام داشت و رسول علیه السلام بگرفت و پاره از آن بخورد و باز بقیه تسلیم کرد صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از برای تبرک آن گرفتند و هر کسی پاره از آن بخوردند و همچنان بمسجد شدند و نماز گذاردند رسول علیه السلام باز طهارت
نساخت و یاران نیز نفرمود که طهارت باز سازید و دیگر روایت میکند عکرمه انس بن فرویت رضی الله عنه که جشن ولادتم در رسول علیه الصلوة والسلام

بچه ام سلمه ربیب مرا با خود برد چون طعام آوردند رسول علیه السلام فرمود تا دستها را بشستیم باز رسول علیه السلام
دستها را خود بشست چون ثرید آوردند من بهر جانب دست بردم رسول علیه السلام مرا ادب را آموخت گفت دست پیش خود
آر ای کودک که ثرید را تفاوت نبود چون از طعام خوردن فارغ شدیم رطب آوردند من بهر جانب دست بجای آوردم رسول
علیه السلام فرمود که ای کودک اکنون هر کدام که ترا می باید بخور که در رطب تفاوت بود چون رطب خوردیم نخست رسول
علیه السلام دستها بشست آنگاه مرا فرمود که دستها بشوی ازین فعل رسول علیه السلام معلوم شد که هر وقت که پیش از طعام خوردن
دستها بشویند نخست خوردگان شویند باز کلان دست شویند خوردان در اشتغال کلان باشند و بعد از طعام خوردن نخست
کلان دست شویند باز خوردان دست شویند آنگاه رسول علیه السلام فرمود **قال** علیه الصلوة والسلام الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم یعنی لفظ وضو است و مراد ازوی دست و دهان شستن است و آن حدیث که ابو هریره رضی
الله عنه روایت کرده است مراد از آن نیز دست و دهان شستن است و دلیل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آنرا تا لبیه فرمود تا طعام
خورند دری نخورده بنا بر این اصل بود که در میان ایشان نو عهدان بودند یکی از ایشان را حدث رسیده بود و رسول علیه
السلام را از آن حال معلوم بود که اگر وی بگفت فضیحت میشد و اگر نمیگفت خطر آن بود که چنان نماز گذارد پس رسول علیه
الصلوة والسلام را فرمود تا طهارت ساختند و وی در آن میان اهل آنرا فضیحت نشد دلیل بر آنکه حدیث مطلق است
قال النبی صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من حدث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت نیست مگر از حدث مسئله
در ترتیب بدو سخن چنین گفته اند تا دوستان را از آن سود مندی باشد مذهب سنت و جماعت آنست که حلال و حرام روزیست
بر خلاف معتزله علیهم اللعنة ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی نیست این مذهب باطل است رزق چیزی بود که
از وی حاجت دفع شود بحاصل آید نه هر ملکی رزق بود دلیل بر آنکه بسیار کس میرد و از وی ملک و اسباب بسیار ماند پس معلوم
که آن ملک وی بوده است رزق نی و رزق چیزی بود که در معده هضم شود و بگداز دو دلیل بر آنکه بسیار کس لقمه که چیزی لطیف
خورد و در دهن نهد چون بخورد پس لقمه را از دهن بیاید نخورد پس معلوم شد که آن رزق دیگری بوده است و لقمه بر سه نوع است
حلال است و شبهه و حرام او میان خبر بر سه نوع است مومنان و منافقان و کافران حلال مومنان راست و شبهه منافقان را و حرام
کافران را خوردن لقمه بر سه نوع است دین را است تن را است و شهوت را دیندار مومنان را و تن را منافقان را و شهوت را
کافران را مومنان را امر کرده بخوردن حلال و عمل صالح آوردن **قوله تعالی** کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله الآیة
و نفع و ضرر هر لقمه را رسول علیه السلام مر وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه بیان کرده است **قال** علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل من الحلال صفی دینه ورق قلبه ودمعت عیناه من خشیة الله تعالی ولم یکن لدعوته حجاب رسول علیه السلام
فرمود یا علی هرکه از لقمه حلال خورد دین وی صافی شود و دل وی روشن شود تا عالم آخرت را ببیند و کار آخرت بسته نشود
چشم وی گریان بود از خوف خدای عز و جل و هر دعا که کند اجابت شود اجابت دعا بر سه نوع است یکی آنکه هر چه

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی نهند و این سیر در اهل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابوحفص حداد رحمة الله با مریدان خود جمعیتی کرده بودند ناگاه آهو آمده سر بر کنار خواجه نهاد و خواجه گریه کرده شد و نعره زد
و بیهوش شد چون بخود باز آمد ازوی سوال کردند که این چه حالت بود گفت این جمعیت با خوشی بود و مرا اینجا خاطر
آمد اگر گوسفندی بودی بکشتمی و دستور با یاران ساختمی تا این جمعیت با همچنین بر قرار ماندی این ناگاه آهو آمد و سر بر کنار من نهاد من
ازان گریه شدم گفتند این کرامتی شما بود خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که هرچه
خواست و آنچه مقصود وی بود سبک در کنار وی نهادند وی را از حضرت راندند دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه میخواست
سبک آن مقصود وی را در کنار وی نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال دعا گفت تا اثر اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عز و جل بلا تکلف ازان بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت در بهشت اضعاف
مضاعف دهندش و درجات بسیار باید مناجات کند الهی پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده گوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزا ازان بی مرادیها است که در دنیا دعا میگفتی و مراد تو بتو نمیرسیدی این جزای آن بی مرادیها است آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی تا جزای آن اکنون بمن رسیدی که در دنیا فانی بود و بهشت باقیست
و همه عاقلان دانند که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبهه میفرماید **قال** النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبه علیه دینه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبهه خورد در دین خود بشبهه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نه بیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبهه بوده اند و بظاهر با مومنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیده اند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آمده
قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل الحرام مات قلبه و خلق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و حجب الله تعالی دعوته رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی مرده شود و دین وی کهنه شود و یقین وی ضعیف شود از ترس دنیا و از هر کس چیزی طمع کردن گیرد و عبادت
وی اندک بود و دعا وی اجابت نشود و در حق لقمه حرام میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من اکل ذرة من الحرام لم یقبل الله
من عبادة الثقلین **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به **مسئله** مس ذکر بقول شافعی حدث است و
علما رحمهم الله حدث نیست وجه قول شافعی رحمه الله آنست که روایت میکنند بسیره رضی الله عنها از رسول علیه السلام
که فرمود من مس ذکره فلیتوضا و در روایت فعلیه الوضو و علما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام در این مکیده با حسیا
که عضو اندام نهان پیش مردان نگفتی خاصه پیش زنان دلیل بر آنکه روایت میکند قیس بن طلق از علی رضی الله

شنیده بود و اعرابی درآمد که در بینائی او خللی بود در چاهی بیفتاد و آن مغاکی در آمده بود که خود را بدان سختی در آن مغاک
افتاد صحابه بعضی در نماز قهقهه خندیدند روایت میکنند عقبة بن عامر الجهنی و یازید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الا من ضحک منکم
قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعاً در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
و او از منصور زادان و آن از معمر و معمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
همین حدیث فرمود که آنهائی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند و ابو حنیفه با صحاب خویش فتوی
دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است و ابراهیم نخعی مفتی کوفه بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است
ابن سیرین که مفتی بصره بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مفتی حجاز بود با صحاب
خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمة الله که مفتیان شام بودند با صحاب خود
فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد پس نشاید در این شک شود
نه بهر نماز شود مسئله آنست چهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یکی وجه آنست که نماز تباه کند و
طهارت نی و یکی وجه آنست که نه نماز تباه کند و نه طهارت و یکی وجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز را
خون از بینی و قی و بیرون آمدن حدث هم ناگهان اینها طهارت تباه کنند نماز را نی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و چیزی
خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کنند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند و نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده بخواب رفتن
و مسئله هم فراموشی و روی برگردانیدن به پنداشت حدث تا مادام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند
که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند به پنداشت حدث تا مادام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد و معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود که در صحرا حکم
مسجد بدان مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون
معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که همین که پیش رود
نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از ستره نگذرد تواند که بنا کند که آن ستره حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت
احتلام است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میگزارند نخست امام قهقهه خندید باز
مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود یا نی طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان باقی بود و اگر نخست مقتدیان
خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از تشهد و سوره پیش از سلام نخست امام خندید و باز مقتدیان نماز همه روا بود
و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه نشود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه روا بود و طهارت
همه تباه شود اما اگر امام بعد از تشهد مسبوق را قهقهه خندید در قضای مسبوق چه حکم است و مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود

و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمهما الله نماز بهمه حال تباه شود و خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که لاحق نماز را بجا
رسانیده گر امام خندیده است بی فعل خود از نماز بیرون آمده و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمة الله گفته است که لاحق چون مسبوقست
چون بقول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود لاحق را نیز باید که تباه شود اما ظاهر روایة آنست که بقول ابو حنیفه
رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود و لاحق را روا بود و وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست که نماز مقتدیان و مسبوقان
متعلق بنماز امام است چون نماز امام تباه نمیشود از آن مسبوق نیز تباه نشود اما ابو حنیفه رحمة الله گفته است که امام چون خندیده
است که نماز وی تمام شده است و دیگر بنا حاجت نیست اما مسبوق میان نماز ویست و دیگر بنا حاجت است پس گوییم
که در اینجا نماز تباه شود امام سلام داد و مقتدی پیش از سلام خویش قهقهه خندید نماز وی روا بود و طهارتش تباه شود یا نی اگر واجبی از
واجبات نماز بر وی باقی بود باتفاق اجماع است که طهارت تباه کرده و اگر واجبی از واجبات نماز بر وی باقی نبود بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که مقتدی
بسلام خویش از نماز بیرون می آید یا بسلام امام اگر واجبی از واجبات نماز بر وی باقی بود باتفاق بسلام خویش و اگر واجبی از واجبات نماز
بر وی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خویش و بقول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام **مسئله** اگر
در نماز بخواب رود و قهقهه خندد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نماز تباه شود و نه طهارت و بعضی گفته اند هم طهارت تباه شود و هم
نماز اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و طهارت نی از برای آنکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خفته در نماز مرفوع القلم
است ای برداشته قلم است در اقوال نه در افعال و در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و این خنده وی کم از سخن گفتن نبود
گوییم که نماز تباه شود اما چون جنابت بر کمال نیست گوییم که طهارت باقی بود و اگر بعد از عمد در سجده بخواب رود و قهقهه
خندد هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود در عیون المسائل آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحدث نزدیک
تر از آنست که به بیداری و فتوی بر این قول است **مسئله** اگر مصلی را در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه
قهقهه خندید باتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گردید و در راه قهقهه خندید ظاهر روایت آنست
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحمة الله در جامع الکبیر خویش آورده است که طهارت باقی بود و نماز
از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گردید و قهقهه خندید و یادش آید که در طهارت دوم مسح سر بجا نیاورده ام در شرح ناطفی آورده است
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گردید و در مکان بگذارد آنجا قهقهه خندید و یادش آید که در طهارت
دوم مسح سر بجا نیاورده ام اتفاقست که مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد
آنگاه قهقهه خندید و یادش آمد که در طهارت دوم مسح سر بجا نیاورده ام بقول ابو یوسف رحمة الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بعضی بعکس این گفته اند که بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و نماز
از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد **مسئله** اگر در نماز جنازه قهقهه خندد طهارت باقی بود

چون بیهوده است چشمی انها معلق باشند علت فزاید ودزدان در روی خسپند تا اگر کسی اشیا نزا فرو گیرد ایشان
قوت نتوانند کردن وجهودان نیز در روی خسپند وآدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد وساعتی بستان وساعتی
بر پهلوی چپ تا بهر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که ابتدا خسپد
یک انکه بلحظه بخسپیم تا مردان از بلای من باز رسند دوم آنکه بلحظه بخسپیم تا نفس من بیاساید ومرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
بلحظه بخسپیم کراما کاتبین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای چفسید ولیکن مقعد
بر زمین استوار نهاده است **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چیز را بشکنند یا بکشند تصور آن دارد که وی افتد
طهارت تباه شود وابن شجاع از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که اگر در نماز خود را بیحولی قیام و رکوع تواند که بدارد بیرون نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تاویل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجا بود که مخرج از زمین ازاد بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هرچند نشسته بخواب رود طهارت تباه نشود ولیکن آنکه حذیفه بن الیمانی رضی الله عنه روایت میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا بیدار نکرد مگر دست لطیف وآن دست مبارک رسول علیه السلام بود چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام بدیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یانی رسول علیه السلام فرمود که لیس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هرچند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده است تا بیدار شد بجا باز آمد باتفاق طهارت تباه نشود واگر بیفتد ونگاه بیدار شد بجا باز آمد باتفاق
طهارت تباه شود واگر بیفتد و بیدار شد ولیکن بتوانست خود را شستن بر زمین آمد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه نشود وبقول محمد رحمة الله تباه شود وبعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم اگر نشست وشستن بر زمین آمده است خواب بر قول محمد
رحمة الله گوییم که طهارت او تباه شود واگر گفته شستن بر زمین آمده است خواب بر قول ایشان گوییم طهارت تباه نشود **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود و یا در قعده بخواب رفت بقول مالک وشافعی رحمهم الله اشکال نیاید که طهارت
تباه شود بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت تباه نشود ایشان بر علمای ما رحمهم الله حجت میگویند که شما اعتبار مخرج را می دارید
واینجا مخرج ازاد است وعلمای ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام

لیس الوضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا لانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود یا در رکوع و یا در سجود طهارت بر کسی است که بخواب رود
پهلوی بر زمین نهاده که همین که پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود وگشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب شد
عمدا طهارت تباه شود یانی بقول ابو یوسف رحمة الله تباه شود وبقول محمد رحمة الله تباه نشود وجه قول ابو یوسف رحمة الله
آنست که در سجده بخواب رفتن بی اختیار طهارت تباه نشود که بضرورت است اما اینجا بخواب رفتن بعمدا است طهارت تباه شود که اختیار را

ومحمد رحمة الله علیه گفته است که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة فی السجود یباهی الله تعالی

ملائکته فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسده فی خدمتی وروحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مومن
چون در سجده بخواب رود خدای عزوجل مباهات کند و خطاب فرماید بفرشتگان که بنگرید به بنده من که تنش در خدمت منست
و جانش بحضرت من محمد رحمة الله علیه گفته است که خبری که محل مباهات خداوند عزوجل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد رحمه
رحمة الله علیه گفته است که بنگریم اگر سجده بسنت آورده است چنانکه شکم از ران جدا و ران از ساق و ساق از زمین دور است
جواب بقول محمد رحمة الله گوییم که طهارت تباه نشود و اگر سجده به بدعت آورده است که شکم از ران و ران از ساق و ساق
از زمین جدا نیست جواب به قول ابو یوسف رحمة الله علیه گوییم که طهارت تباه شود که این را خفتن گویند سجده نی **مسئله** اگر
مسلمانی بر ستور نشسته است بخواب رفت و ستور میرود تا مادام که بر زمین هموار میرود یا بر بالا طهارت تباه نشود اما همین که سر سوی
نشیب شود طهارت تباه شود که مخرج از پشت ستور جدا شود و اگر مسلمانی بر دیوار یا بر بلندی نشسته بخواب رود و اگر مخرج بر آن جای
استوار بود طهارت تباه نشود و اگر استوار نبود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان قی بقول زفر رحمة الله علیه
اندک و بسیار قی حدث است و حجة قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود القلس حدث و فرق نفرمود میان اندک و بسیار
و بقول شافعی رحمة الله علیه اندک و بسیار قی حدث نیست و حجة قول وی آنست که بروایه آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام
قی آمد دهان نشست و گفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام هکذا الوضوء من القی و هو ما روی عن النبی علیه
السلام انه قاء فغسل فمه اما علما رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر پری دهان و آنچه شافعی رحمة الله گفته
است محمول است بر کم پر دهان اما چون قی دهان پر شود طهارت تباه شود و دلیل بر آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء عن کل دم سائل و عد الاحداث او دسعة تملأ الفم رسول علیه السلام
فرمود که طهارت سازید از خون روان و از قی پری دهان و حد پری دهان آنست که بتعذر دهان بگیرد و با سعدی داری که سخن
گفتن نتواند و یا نه تواند و یا نتواند داشتن اما اگر اندک اندک بر می آید و می بیرون می اندازد و چند اول با آخر جمع کنیم اگر پری دهان شود
و مجلس یکیست و سبب یکی اتفاق است که طهارت تباه شود و اگر مجلس نو است و سبب نو اتفاق است طهارت باقی بود و اگر مجلس یکی بود
و سبب نو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود و اگر مجلس نو بود و سبب یکی
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و درین دو مسئله اول اتفاقست و درین دو مسئله
آخر خلاف است بنا بر این خلاف بر آن اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس را دارد و محمد رح سبب را
اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خون فسرده فرود آید اگرچه پری دهان بود طهارت تباه نشود
و اگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی زنگی فرود آید نزدیک بعضی تباه شود و نزدیک بعضی تباه نشود و خون که
فسرده فرود آید اگر از معده بلغم بیرون آید اگر پری دهان نیست طهارت تباه نشود باتفاق و اگر پری دهان بود نزدیک ابی یوسف
طهارت تباه شود و نزد ابو حنیفه و محمد رحمة الله تباه نشود و اگرچه پری دهان بود اما اگر بادی سرخی آمیخته بود اگر غالب

سرخی بود طهارت تباه شود واگر غالب سپیدی بود طهارت تباه نشود واگر برابر است قیاس آنست که طهارت تباه
نشود و این اختیار خواجه امام زاهد صفار است رحمة الله علیه و استحسان آنست که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله است مسئله از گلو نزله برآید اگر زرد باشد بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود واگر سرخی با وی آمیخته بود هرچه اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه شود و بقول محمد رحمه الله تا آن سرخی سیلان نشود طهارت تباه نشود و این هم جایی بود که از قضا با وی چیزی بود اما اگر عمدا
با وی چیزی بود باتفاق طهارت تباه شود مسئله اگر چیزی از گلو برآید سیاه بسته بینند اگر صفراست یا خون بسته است
یا غذا سوخته است اگر کم بود یعنی کم از دهن پر بود چون شک است طهارت تباه نشود و اولی باید که در آب اندازد تا ببیند اگر سفید شود
معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر سفید نشود معلوم شود که خون نیست غذا سوخته است طهارت
تباه نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و آب بر آن گیرد و بخورد تا خدای تعالی عز وجل شفا دهد انشاء الله
تعالی این مسئله از طب است از فقه نی مسئله اگر مسلمانی را قی آید کم یعنی کم از دهن طهارت تباه نشود و جایز شود [illegible]
خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای نیاورده اند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آید کم از دهن پر باید که بجامه کم رود و بگذارد و نماز تمام
میکند که نجس نیست اما ظاهر روایت آنست که پلید است ولیکن چنانکه کثیر فاحش نباید تا روائی نماز باز دارد مسئله اگر مسلمانی
آب خورده و متغیر ناشده مانده حسن بن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس نبود اما ظاهر روایت آنست که نجس بود که معده
خانه نجس است هرچه بوی رسد نجس شود مسئله اگر از خمر قی آید کم از دهن پر خواجه امام زاهد صفار رحمة الله گفته است که در
حال طهارت حکم قی دارد ولیکن در حال نجاست حکم می دارد و چون کم از دهن پر است طهارت تباه نکند ولیکن زیادت
از درمی بر جامه رسد روائی نماز باز دارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالهای حکم قی دارد تا
پر دهان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روائی نماز را باز ندارد و در فواید و در روایت
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله همچنین آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مردار
خورد همچنین که به معده وی رفت پر دهان باز آمد گفت اگر زیادت از درمی بجامه رسد روائی نماز باز ندارد و اگر در آب
اندک افتد پلید کند و اگر کم پر دهان بود آب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد روائی نماز باز ندارد پس معلوم
آمد که در هر دو حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر آنکه هرچه حدث نیست نجس نیست مسئله اگر مسلمانی را از گلو
جشنده برآید خواجه امام زاهد صفار رحمة الله گفته است که طهارت تباه شود از برای آنکه اصل درین باب آنست که هرچه بیرون
آید سخن گفتن را باز دارد و هرچند اندک جشنده را که از گلو برآید سخن گفتن را باز دارد و هرچند اندک باشد یا بسیار اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آنچه خیو خشک باشد تا چه بر وی است نجس نیست و آن کم از پر دهان است پس طهارت تباه نشود

باب ششم در بیان بابی فی الصوم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء
رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که هر که قی آید روزه تباه نشود اما اگر قی آرد روزه تباه شود واصل ست ابو یوسف
درین باب که ابو یوسف رحمة الله اعتبار پر دهان را دارد ومحمد رحمة الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه
دار را قی آید پر دهان و اندازد باتفاق روزه تباه نشود اما اگر قی آرد پر دهان و اندازد باتفاق روزه تباه شود واگر قی
آید پر دهان وی باز بحلق فرو برد باتفاق روزه تباه شود واگر قی آید پر دهان و از ان بعضی اندازد و بعضی باز برد باتفاق
روزه تباه شود واگر قی آید پر دهان خود باز رود بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه شود و بر قول محمد رحمة الله روزه
تباه نشود والصحیح حاشیه فی هذا المسئلة قول محمد رحمة الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه لما
لایمکن الاحتراز عن خروجه لایمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان اگر قی آید کم پر دهان و انداخت اتفاق
روزه باقی بود واگر قی آید کم پر دهان خود باز رود باتفاق روزه تباه نشود واگر قی آورد کم پر دهان و اندازد بقول
ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بقول محمد رحمة الله اشکال نباید که روزه تباه شود واگر قی آورد کم پر دهان و باز
برد بر قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بر قول محمد رحمة الله اشکال نباید که روزه تباه شود واگر قی آید کم
پر دهان خود باز برد بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بر قول محمد رحمة الله روزه تباه شود و بعضی مشایخ گفته
اند که قیاس والصحیح فی هذا المسئلة قول ابو یوسف رحمة الله جامع الصغیر الحسامی لا یفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح
کما فی الخلاصة جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بخارج فلا یتصور دخاله الصحیح فی هذه
قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود اما ظاهر روایة انست که دو فصل یا هم هم بر آوردن هم فرو بردن که این
آورده و برده را یعنی پر دهان را و کم که روزه تباه شود و درین پنج مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود و
درین پنج مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه را بر همان خلاف که گفته آمد **فصل در بیان خلال** بدانکه
قال النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود که رحمت خدا
عز وجل بر خلال کنندگان باد در طهارت و در طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کرد بر سر خلال سرخی پدید یا میوه گزید و
بر ان میوه سرخی پدید یا با طهارت مسواک کرد و بر ان مسواک سرخی پدید درین همه صورتها باید که دست بر وی تجربه کند اگر
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباه شود واگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود واگر بانگشت بردن معلوم نشود
که سرخی سیلان شده است یا نی آب دهان را حاکم سازد اگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود واگر غالب سپیدی بود تباه نشود واگر
برابر است قیاس است و استحسان قیاس نیست که طهارت باقی بود این قول محمد است استحسان است که طهارت تباه شود و این قول ابو حنیفه
وابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی با طهارت است در پشت وی در جلد یا حوالی اندر ازاند و خشتی باکارد یا سوزنی یا خار اگر خون
بر آید اگر سیلان سر جراحت شود طهارت تباه شود واگر سیلان نشود طهارت باقی بود واگر خون بر آید و بر سر جراحت قرار گرفت معلوم است

پاکی نمی بینیم قال النبی علیه الصلوة والسلام لتلک المراة وهی مستحاضة حینئذ احتشی واستثفری وتوضی وصلی وان قطر
الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که ایام را بنشین و بعد ایام غسل آر و پرده بنه و بند
ولجام بربند وطهارت ساز و نماز گذار اگرچه بچکد چون بر بوریا آن زن سوال کرد که یا رسول الله آن قطرها که بر جامه
میرسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی گفت یا رسول الله من میشویم همین وی میرود ولون وی با
رسول علیه السلام فرمود که بشو و بپیچ و بمال و مبالغت کن چون همین وی برود و اگر لون ماند آن لون اثر است
واثر عفو است و ما را معلوم آمده است که صاحب جرح سایل را بهر وقت نمازی طهارت باید ساختن همچنانکه رسول
علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه قال النبی علیه السلام المستحاضة تتوضأ لکل صلوة و مراد ازین هر وقتی
نماز است همچنانکه در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام المستحاضة تتوضأ لوقت کل صلوة رسول علیه
السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد هر وقت نماز را شافعی رح حمل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت
تبع وی و علما رحمهم الله حمل کردند بیک وقت نماز از اول تا آخر ادا و قضا و سنت و تطوع هرچه گذارد روا بود چه جهت
روان چندین باید تا حکم صاحب جرح سایل کرد بقول مالک رحمة الله هیچکس صاحب جرح سایل نیست بر قول شافعی رحمة الله علیه هرچه
از دو اندام مخصوص پدید آید صاحب جرح سایل است و هرچه ورای این موضع است با مالک است علما میگویند رحمهم الله
هرچه از هر کجا که باشد که پدید آید و روان شود و یکوقت نماز بگذرد آن صاحب جرح سایل بود و مالک رحمة الله گفته است که
کسی صاحب جرح سایل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بر قول علما رحمهم الله صاحب جرح سایل
کسی بود که وی را بادر روان بود یا سلسل بول بود یا کرم افتد یا ریش روان بود چنانکه دو تاه بند را تر دارد در یکوقت نماز
مسئله هر صاحب جرح سایل و مستحاضه که به بند یا پرده آلایش خود را تواند که در محل خود دارد ظاهر روایه وی را حکم اصحا بود
امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که صاحب جرح سایل که به بند آلایش را در محل خود دارد وی را حکم اصحا بود اما مستحاضه را حکم اصحا نبود
از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود وی را مستحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین
رحمة الله گفته است که این را خاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بند بر بندی اگر وی یکتاه را
تر دارد در یکوقت نماز وی را حکم اصحا بود و اگر دو تاه بند را تر دارد در یکوقت نماز وی را حکم صاحب جرح سایل بود و صاحب پرده را
نیز همین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سایل یعنی اگر یکتاه پرده تر دارد حکم اصحا بود اگر دو تاه پرده تر دارد
در یکوقت نماز وی را حکم مستحاضه بود طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است یک فریضه تواند
گذاردن و سنت تبع وی بقول علما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و ادا و سنت و تطوع گذارد روا بود و
امامت کند همه حالات خود را روا بود **مسئله** طهارت صاحب جرح سایل باندر آمدن وقت تباه شود یا
بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمة الله باندر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله به بیرون

رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه باید آمدن وقت و هم بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف آنجا پدید آید که
که صاحب جرح سایل نماز بامداد گذارد با طهارة ناقص آفتاب برآید با همان طهارت نماز ضحی میگذارد بقول زفر نماز روا
بود و بقول علما ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز ضحی با وقت نماز پیشین در آید با همان
طهارت پیشین گذارد بقول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
را وقت نماز پیشین اندر آمد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد و بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله علیهم روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده است اما ظاهر روایة آنست که نماز روا بود از برای
آنکه حکمی که نماز ضحی راست نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز ضحی را طهارت میسازد و بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد روا بود
نماز عید نیز همین بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین چون منقطع شد باز طهارت
ساخت وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایة
آنست که روا بود و عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارة صاحب جرح سایل باز آمدن وقت تمام
میشود و باز بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایة آنست که روا بود از برای آنکه تو
نوشدن طهارتی تباه شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمة الله گفته است که وی را نماز نیست طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما ظاهر روایة آنست که سازد و نماز بنا کند
روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع است
باز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد باتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته
است که بگذارد و نماز تمام کند ظاهر روایة آنست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیشین میگذارد و یا بطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایة آنست که بطهارت نماز پیشین میگذارد از برای آنکه طهارت نماز پیشین
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است **مسئله** صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نو شد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر بر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایة آنست که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود این
طهارت کامل است اگر بگذارد و نماز بگذارد و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نوشدن نماز تباه شود و طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روایت
آنست که طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز نشستن میگذارد با طهارت ناقص هم در وقت
نماز نشستن خون منقطع شد باز طهارت نساخت و بگذشت وان نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر درآمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که برگردد و نماز تمام کند و
ظاهر روایة آنست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است طهارة از حدث جراحت
جراحت را سود ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برای جراحت را در میان نماز حدث رسیدش طهارة سازد و بر نماز بنا کند که طهارت
جراحت را سود ندارد و طهارت جراحت حدث را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد و اما روایة جامع الکبیر نیست که بر
گردد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارة سازد از برای یکی جراحت را در میان نماز جراحت دیگر سیلان شود طهارت
سازد و بر آن نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون حیض نهاده است اما اگر طهارة سازد از برای دو
جراحت را در میان نماز از یکی خون منقطع شد محمد رحمة الله گفته است که طهارة سازد و نماز از سر گیرد که این بنا بر قوی
بر ضعیف شود روا نبود اما ظاهر روایة آنست که برگردد و نماز تمام کند که بنا کرده است بطریق اولی بود که این به است
مسئله صاحب جرح سایل نماز نشستن میگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز نشستن خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بگذشت وان نماز را تمام کرد و وقت نماز دیگر درآمد طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد اگر پیش از فرو
رفتن آفتاب جراحت سیلان شود هر دو نماز وی روا بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را باز گذارد
و نماز دیگر نیز روا بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن یا بعد از فرو رفتن آفتاب
جراحت سیلان شود هر دو نماز وی روا بود اشکال اینکه در مسئله اول نماز پیشین را باز میگذارد و اینجا چرا باز نگذارد
جواب آنست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است یکوقت کامل بر وی گذشت و جراحت سیلان نشود
وی حکم اصحا گرفت از آن وقت خون منقطع شدن دریافت بعضی از نماز را بطهارة ناقص گذارده و هم پس باز گذارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
آفتاب جراحت سیلان شود هر دو نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین گذارد آن نماز وی موقوف باشد اگر
نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین روا بود و اگر نماز دیگر را جراحت سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را باز گذارد
و هرجا که چنین افتد که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود باید طهارت ساختن تا اگر وی را حدث رسید تواند که
بر آن نماز بنا کند و اگر اصحی بوی اقتدا کند اقتدا وی درست آید و اگر طهارة باز نساخت و نماز شروع کرد صحیح بوی اقتدا کرد و قد

واگر وی را در میان نماز جراحت سیلان شود نماز وی روا بود و این اصح است اما نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه نماز
جراحت سیلان شود نماز بر دو روا بود **مسئله** اگر اول وقت مسلمانی صاحب جراحت بود و نماز گذارد بطهارت ناقصه
تا آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و اگر آخر وقت صاحب جرح بود و طهارت ساخت و نماز گذارد و
وقت تو شدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمة الله گفته است که بر وی چیزی نبود که وی به فتوی عمل کرده است
شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز گذارد از برای آنکه آن نماز یکوقت کامل
باید تا وی را حکم صاحب جرح سایل شود و اینجا یکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحا دارد و نماز را با طهارة ناقص
گذارده است و آن نماز را باز گذارد **باب** است یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فریضه است و
واجب است و سنت اگر زن تر مزاج بود چنانکه بی پرده بقاء طهارة نیابد پرده نهادن بر وی فریضه بود و اگر زن چنان
بود که یکوقت نماز بی پرده بقاء طهارة یابد و یکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارة نمی یابد پرده نهادن
بر وی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقاء طهارة بیابد پرده نهادن بر وی سنت بود و این
سنت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها **مسئله** محل پرده سه است خارج است و بین الداخل والخارج
والداخل و نظیر وی چنان بود که لب و دندان و حلق و پرده کجا نهد که اولیتر آن بود خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است
که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایت نیست که اگر بخارج بقاء طهارة می یابد بین الداخل والخارج نبرد و اگر بین
الداخل والخارج بقاء طهارة می یابد بداخل نبرد و اگر بداخل بقاء طهارة یابد وی حکم صاحب جرح دارد در هر وقت
نماز طهارة سازد و نماز گذارد **مسئله** پرده نهادن خارج چون نهاد بیشتر بر و زیان ندارد و اگر پرده
یا بیفتاد و اگر خشک است طهارة باقی بود و اگر تر است طهارة تباه شود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج چون
نهاد بیشتر بر و زیان ندارد و اگر پرده بر دارد یا بیفتد بر فور بر داشت اگر تر است طهارة تباه شود و اگر خشک بود طهارة
باقی بود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج داخل تر است و خارج خشک طهارة باقی بود اما هرچند اندک تری از
داخل بخارج سرایت کند طهارة تباه شود **مسئله** پرده نهاده شد بین الداخل والخارج ساعتی بر آید پرده بیفتاد اگر
تر بود طهارة تباه شود بالاجماع و اگر خشک بود ابو جعفر رحمة الله گفته است که طهارة باقی بود اما ظاهر روایت نیست که طهارة تباه
شود از برای آنکه خرقه را خاصیت است که نم بخود گیرد و باز بحرارت اندام خشک شود بدین معنی طهارة تباه شود و پرده پلید بود که از
موضع مخصوص نجاست ظاهر شده است و اگر با طهارة است پرده نهاد طهارة تباه شود یا نه بقول شافعی رحمة الله طهارة تباه
شود که وی بسودن اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر تری با انگشت وی سرایت کند
طهارة تباه شود و اگر سرایت نکرده باشد تباه نشود **مسئله** اگر زن پرده نهاد چون بر داشت بر پرده آب منی دید
اگر از خواب برخاسته است غسل واجب آید و اگر نخفته بود غسل واجب نیاید بباید دانستن که فرج دو است

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم آنست که بوقت غسل شستن آن فریضه بود چه بیرونی گفته است
چیب رود و فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کلام نهند طهارت تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و جواب رحق پرده مردان همین است مسئله اگر بکری بی پرده بقا طهارة نمی خواهد
خواجه امام زاهد محمد رحمه الله گفته است که میان داخل و خارج نهد باید که زنان را بر حال خود گواه کند تا روزی که حاجت
آید حجت بود و پرده نهد تا به بقاء طهارة نماز گذارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نهاید که بسبب پرده
نهادن بکارت وی زایل شود و وی آن ساعت نماز نیابد که بر آن حال گواهی دهند و پیش خصم خود خجل گردد
وی را حکم صاحب جرح داریم تا هر وقت نمازی طهارة می سازد و نماز میگذارد تا آنگاه که صحت یابد چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق باری مسئله روزه دار اگر پرده نهاده
رفت روزه تباه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر رشته بر آن پرده بسته بود و آن رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد در روزه
تباه نشود و محمد حسن رحمه الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را نگیرد و آن گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون آن رشته را بکشد و آن گوشت
را برآرد روزه تباه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه گوشت را فرو خورد و باز برآرد و میان
آنکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد مسئله اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و یا حقنه بخت باجماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارة نی و باجماع غسل واجب نشود و اگر با طهارة بود طهارة تباه شود و یا نی
اگر حقنه تر بود طهارة تباه شود و اگر حقنه خشک بود طهارة باقی بود و اگر زن از کرابه برآید پرده می نهد و یا طهارة سیاه
جدا از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است باتفاق طهارة تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارة
تباه شود و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارة تباه نشود مسئله اگر مسلمانی را در خصیه سنگ بود و از آنکه باشند و بیرون
آورده بول از راه مثانه از آنجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارة تباه نشود بر خلاف آنکه مسلمانی را در اندام
نهان جراحتی بود و خون یا ریم از آن جراحت میکند بسر اندام هر چه اندک ظاهر شود طهارة تباه شود که از آن موضع
خون و ریم سرایت میکند از نجاست اندک خالی نبود یعنی از بول و از آن موضع هر چه اندک بول ظاهر شود طهارة تباه شود والله اعلم باب
بست سیوم در بیان حیض مشروع است باتفاق اخبار و اجماع امت در رسول علیه السلام فرموده است که ثلثان دین آن است که عائشه طلب کنید مراد
از آن احکام حیض است و رسول علیه الصلوة والسلام بدین جهت گفت که زنان شرم دارند از وی سوال کردن بدین سبب اشارة بجانب
عائشه صدیقه رضی الله عنها کرد تا از وی چیزی هست سوال کنند تا در دین فقیه شوند بدانکه آموختن علم حیض فریضه است هم بر مردان و هم بر زنان باجماع
زیرا که علمی بر جمیع تعلق دارد الا احکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة معنی این آیه را مفسران چنین [illegible]

ای مومنان گرویده و گرویدن واده بیگانگی خدای عز وجل و برسالت انبیا نگاه دارید تن خود را و اهل خود را از آتش
دوزخ که افروزنده او سنگ است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت امیر را سوال کنند از رعیت
وی و مرد امیر شوهر است و زن رعیت وی خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت
اول شما و صدقنا یکی زن بود و عتاب وی چهار مرد را سوال ایند چنانچه شوهر و پدر و برادر و پسر که این زن حیض
و نفاس ایشان نتوانند شستن و حیض ایشان نتوانند احکام مسلمانی آموختن باز مرد بود که وی را مادر بود و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و کنیزکان باشند چنانکه مؤنت دنیا در ذمه وی لازم بود آموختن احکام آخرت نیز بر وی
لازم بود و از برای آنکه زنی باشد که در آلایش بود و لیکن حکم پاکان ثابت شده باشد عبادت را بازدارد گناهکار شود و
بسیار زنان بوند که آن زن آلایش نبیند و لیکن حیض بود و شوهر گرد فراش گردد و فرزند بر فراش فاسد آید پس آموختن
احکام حیض فریضه است هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمه الله
گفته است که حیض در ایشان نهاده است عیب نی از برای آنکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام حیض
نبودی و هر زنی که اهل حیض بود و از اهل حمل بود و هر زنی که اهل حمل بود محل مباهات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا توالدوا تکاثروا فانی اباهی الامم یوم القیمة ولو بالسقط و بر این حجت رسول علیه السلام فرموده
که نکاح کنید تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت مباهات کنم به بسیاری امت اگرچه هم آن سقط باطل شده باشند
و خواجه ابو الحسن رستغفنی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان ضعیف باشند
ملول شوند که ایشان را از عبادت خداوند عز وجل ملالت افزاید خداوند عز وجل برحمانی روزی چند در سیلان
در ایشان نهاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را ملالت نیفزاید
و دیگر مباشرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عز وجل برحمانی روزی چند دم سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن صحبت بر ایشان حرام گردانید تا چون زن شایسته صحبت شود مشتاق آید و هر دو شایسته
فراش شوند و بفراش آیند و در میان ایشان الفتی نو پدید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و مزید نعمت آن بود که خداوند عز وجل ایشان را فرزندی دهد که خداوند عز وجل را به یگانگی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گفته است که دیگر حکمت ایشان است که تا ایشان
با آتش باشند و حرارت در ایشان غالب باشد و هر بابی ایشان را بمؤنت ای فصد و حجامت حاجت آید خداوند عز وجل بمهربانی
چند دم سیلان در ایشان نهاد و سبب آن مؤنت فصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را دست پیش نامحرمی نباید دراز کشیدن
نخستین کسی که حیض دید مادر مومنان حوا دید رضی الله عنها چون از بهشت منهی تناول کرد در دنیا این حالت پدید آمد و اثر آن در فرزندان او ماند

وی باقی ماند تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق یاد حجود و طعن کرده باشیم و دیگر آنکه خداوند عزوجل بگناه دیگری دیگری را نگیرد **قوله تعالی** ولا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدان درخت مشتهی اما ما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو النصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست در عرب جنسی نام لونی بود که از چیزی پدید آید همچنان از خار درخت مغیلان صمغ پدید آید عرب گویند حاضت الشجرة و در دیار ما از درخت توت و سیب زرد آلو و سپید بودن پدید آمدی عرب گوید حاضت الشجرة و از خرگوش لونی پدید آید چنانکه از زبان عرب گویند حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی نزدیک رسول علیه الصلوة آمد و خرگوش بریان هدیه آورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام از او قبول کرد و خواست تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی پدید می آید چنانکه از زبان رسول علیه السلام فرمود لیس بشیء یعنی الخیر نیست آنگاه رسول علیه السلام آن بنده را گفت بنشین تا بخوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه من و از روزه برادرم داؤد پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه داود علیه السلام کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داود علیه السلام این بوده است که یکروز نخوردی و یکروز روزه داشتی یا روزه خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام بیض است و یکروز النست گفت بنشین تا بخور تا ترا روزه بیاموزم که پیوسته روزه دار باشی گفت یا رسول الله آن کدام روزه است که من پیوسته روزه دار باشم رسول علیه السلام گفت آن روزه ایام بیض است و آنگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن بیاران نصیبست کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الهدایا مشترک ما را معلوم آمد که چون چیزی خوردنی در میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود و آن بنده را نیز نصیب باید کردن و از بنده اگر نخورد باکی نبود از برای آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف نکرد بگشادن روزه و در حیض شر است بار جوع نشاید کردن **قال** النبی علیه الصلوة والسلام العاید فی هبته کالعائد فی قیئه رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی بخشیده خود را رجوع کند چنان بود که قی ورده را باز خورد روزه ایام بیض است ایام معنی بود صلوة الله علیهم بینا و علیه چون پدر از بهشت بیاوردند تن وی از گرد غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی سجاوی گوید از جهت غبار گرفتن پدر جبرئیل علیه السلام آمد گفت امروز روزه دار او را روز سیزدهم ماه بود و روزه بداشت خداوند عزوجل دو دانگ اعضاء وی از گرد غبار پاک گردانید روز چهاردهم آمد گفت امروز روزه دار روزه بداشت خداوند عزوجل چهار دانگ اعضاء وی پاک کرد از غبار و زیادت آمد و آمد روز پانزدهم روزه بداشت خداوند عزوجل کل اعضاء وی از گرد غبار پاک کرد چون معلوم شد مرسل این سه روز روزه بداشت خداوند عزوجل تن وی از گرد غبار پاک گردانید

بنده مومن عاصی گنه کار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عز و جل وی را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در لغت
حیض نام خون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص بوقتی معلوم و حد وی تمام اما در اقل و اکثر وی علما اختلاف
است سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته است که هر چه اندک بیند حیض بود و وی گفته است که کسی علم حیض را از من نداند
و مالک رحمه الله گفته است که یکساعت بیند حیض بود و وی قیاس کرده است بنفاس و بقول شافعی گفته کمترش یکشبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایتست بیک روایت هفت شبانروز
و بیک روایت قیاس کرده است بخویشاوندان پدرش حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو
شب و مراد از وی سه شبانروز است و بقول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز کمترست و ده شبانروز بیشترست که
بیشتر را حکم کل است و دلیل بر آنکه اگر آب بر نجاست میگذرد آب نجس بود اگر غالب بر نجاست میگذرد اینک بیشتر وی را
حکم کلی است اعضا که پوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی گشاده شود وی رکن همچنان نماز گذارد
روا نبود نماز را باز دارد اینک بیشتر که وی را حکم کل است اگر بیشتر که از روز گذشته باشد نیت روزه کند درست
نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل است مسئله قربانی را اگر بیشتر از گوش یا بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشتر که وی را حکم کل است مسئله جزیه گذار بیشتر از سال بکار بود جزیه از ذمه وی ساقط شود اینک بیشتر وی را حکم کل
مسئله فرزند بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد اینک بیشتر وی را حکم کل است مسئله کشته با مردار آمیخته بود اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علما رحمهم الله اینک بیشتر وی را حکم کل است مسئله اگر در معرکه گاه کافران با
مومنان کشته شده اند اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان دفن کنند اینک
بیشتر وی را حکم کل است قال النبی صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و اتفاق است
که آن وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند ولیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام
ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر کاری که نزدیک بود بتمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صورتها این بیشتر
است وی را حکم کل است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
می باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقط می باید کردن و آن ترک عبادت است تا اینجا بیشتر حکم کل است
دلیل برین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیاده زیده می شود ولیکن هنوز نشده است با وی نماز
روا بود و اگر جنبی وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نیست مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد بر اعضای وی یا پای
موی خشک ماند از عهده جنابت بیرون نیاید اینک وی را حکم کل نیست مسئله اگر نجاست خفیفه نزدیک بیش از ربع شود و
لیکن هنوز نشده است با وی نماز روا بود و اگر جنبی بوی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی مسئله اعضا که شستن
وی در طهارت فریضه است اگر بر آن اعضا موی پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اینک بیشتر را حکم کل

مسئله حوض بزرگ است که ده در ده شود ولیکن پر نشده است در وی نجاست رسید و مشغول سرا شود اگر نجاست در وی
افتد نجس شود این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله درین حوض کم ده در ده قطره یا خون چکید پلید است آن حوض پلید شود
یک چند او کل بر کیسه چرا این یک بیشتر و بیرا در شریعت حکم کل نے مسئله حوضی است ده در ده در میان وی استخوانی کشید تا کم ده
ده شود در وی طهارت سازی روا نبود این یک بیشتر و بیرا حکم در شریعت کل نے مسئله اگر مسافر چهار رکعت نماز کند و در هر رکعت
نماز بجا آورد و لیکن قعده اخیر بجا نیاورد و نماز وی روا نبود این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله اگر مسافر است دینار زر بود
کم طلا شود وی زکوٰة واجب نشود و یا دویست درم نقره است کم از آن زکوٰة واجب نشود این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے
مسئله اگر نصاب تمام است ولیکن از سال تمام چیزی باقی است از آن نصاب چیزی خرج کرد نصاب تمام نماند زکوٰة از وی
ساقط شود این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله مردی سوگند خورد که امروز همه نانها را خورم بیشتر نانها خورد و برخی ماند و اندک
نان ماند سوگند بکردن آید این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله مردی سوگند خورد که امروز این نان تو بخورم بیشتر خورد و اندک
ماند روز تمام شد سوگند بکردن آید این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله مسلمی کالا خرید کیلی یا کزی یا وزنی از آن کیل و کز
و وزن چیزی کم است قاضی جبر نکند مشتری را به قبض مبیع این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله اگر از کیل و کز و وزن
رست بود ولیکن از بها چیزی باقی است قاضی جبر نکند بایع را به تسلیم مبیع این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے مسئله مردی با عیال
خود ایلا بست و ایلا بستن آن بود که سوگند خورد که تا چهار ماه با زن خود دخول نکند اگر این سوگند را وفا کند زن بر وی طلاق
شود یک طلاق باین اما اگر از این چهار ماه چیزی باقی بود که وی را با این زن دخول افتد ایلا باقی نماند این یک بیشتر و بیرا حکم کل نے
اگر سوگند بخدا خورده باشد کفارت یمین لازم شود و یمین ساقط شود و اگر سوگند با طلاق خورده باشد اگر سوگند را وفا کند یا
نکند زن را طلاق واقع شود مسئله اگر مردی بحلال خود ظهار بست و ظهار بستن آن بود که زن خود را چنین گوید که سر تو بر
من چون سر مادر من یا پشت تو بر من چون پشت مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا فرج تو بر من چون فرج مادر
من این لفظ در ابتدا اطلاق بوده است اما روزی زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر من
مرا چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من ببخشای و رحم کن
سن بزرگ کلان سال ام مرا کسی دیگر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین
صغیر یا دکه فرزندان خورد دارم رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوی خود طلاق شدی از آن زن میگفت یا رسول الله
همچنین میفرمایید جبرئیل آمد و این آیة آورد قوله تعالی والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من
قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا
فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا اگر این مظاهر را مال نیست تا بنده آزاد کند بروزه کفارت میکند یکی
کم از شصت روز روزه داشت روز شصتم برسید تا قادر شد یا وی را با این زن دخول افتاد آن یک کم

از شصت روز یا روزه قطع شود و روزها وی از سر افتد اینک بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله اگر قتل خطا افتد چنانکه یکی تیر صید
رها کرده بر مومنی آمد هلاک شد دیت بر عاقله لازم شود و بر وی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته
روزه دارد اینجا طعام دادن نیامده است و اگر ویرا قدرت آزاد کردن بنده نیست بروزه کفارت میکند یکی کم شصت روز
روزه داشت و روزه شصتم نیست از شب فراموش کرد و آن روزها قطع شود و کفارت از سر افتد اینک بیشتر ویرا حکم کل فی
مسئله اگر مسلمان یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند بمباشرت بعد از وی قضا بود و کفارت لازم شود و بنده آزاد
کند و یا شصت روز روزه دارد پیوسته و یا شصت مسکین را طعام دهد تا کفارت ساقط شود و اگر در بنده آزاد کردن عاجز آید
شصت روز پیوسته روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه داشت و در شصتم بر بنده قادر شد آن یک کم شصت
روزه قطع شود و بنده که آزاد کند اینک بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله اگر مومنی کفارت ماه رمضان داشت یکروز روزه از
ماه رمضان بر خود تباه کرده است بمباشرت عمدا مال ندارد و بر روزه کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه داشت
روز شصتم بر بنده قادر شد آن روزها قطع شود باید که بنده آزاد کند اینک بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله اگر کسی مسلمانی را گواه
داد و بر چیزی که رجم لازم آید والعیاذ بالله قاضی گواهی ایشان بشنود و بر سه تن حد زنند اینک بیشتر ویرا حکم کل فی و
ایشان را هشتاد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد ایشان تمام نزده باشد اینک بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله اگر چهار کس گواهی
دهند قاضی گواهی ایشان بشنود و اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نبود حد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد تمام نزده باشد
بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله اگر مومنی یک قطره خمر خورد ویرا حد لازم آید هشتاد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد وی نزده
باشند اینک بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله اگر زنی روزه دار است بیشتر از فرو رفتن آفتاب ویرا حیض آمد روزه وی معتبر نبود
اینک بیشتر ویرا حکم کل فی مسئله طهر زنان را پانزده شبانروز است اگر پانزده شبانروز کم از ساعتی حیض طهر درست نبود
اینک بیشتر ویرا حکم کل فی درین همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است ویرا حکم کل فی پس معلوم آمد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی دلیل بر قول راویان معتبر و کثرتش روایه میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جبل و ابو امامت
الباهلی و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد که کمترش سه شبانروز
و مهود و بیشتر روایه میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و
عبد الله عباس عثمان بن عاص الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش و چهار سر ده تن روایه میکنند این حدیث را که
رسول علیه الصلوة والسلام احکام حیض بیان کرد و از سه شبانروز آغاز کرد و بر ده ختم کرد پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم حیض النساء ثلثة ایام خیر الهن من حمی سته و حمی حبلی
خیر لهامن عبادة سنة و نفاسهم خیر لهن من اربعین غزوة و مصة مصی الصبی من ثدی امه خیر لهامن عتق رقبة و سبعة
تسبیح الولد من لبن امه خیر لهامن اربعین حجة و عمرة و ما من امراة تحیض الا کانت ایام حیضها کفارت لها مضی من ذنوبها

که لون حیض شش است سرخ است و سیاه و تیره است و تشش رنگ و سبز و تیرگی و زردی بجه صفت باید تا حیض را شاید بعضی مشایخ
گفته اند که هر رنگ خالص و بعضی گفته اند که هر رنگ کاه و بعضی گفته اند که هر رنگ بوریا و بعضی گفته اند که هر رنگ ریم زندان خواجه امام
ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که هر رنگ ابریشم و خواجه امام زاهد بخری رحمه الله گفته است که مراد از آن ابریشم خام است یا ابریشم که
رنگریزان رنگ کرده باشند شیخ علی دقاق رحمه الله گفته است اگر غالب سرخ دیده شود حیض است اگر غالب سپیدی باشد حیض نبود
خواجه ابومنصور ماتریدی رحمه الله گفته است که اگر در ایام است و در ایام طهر باز مید ارد و بعد حیض سه حیض نیست و اما اگر ما قبل ایام بود یا
ما بعد ایام بود حیض نبود اما ظاهر روایت است که این همه لون حیض بود دلیل آنکه از ابومنصور محمد بن سلام البلخی رحمه الله سوال
کردند که زنی در ایام حیض سبزی می بیند حیض بود یا نی گفت حیض است و همان که گیاهی خورده باشد تجربه کردند همچنان آمد پس معلوم
شد که بخوردن بهم آلون هم سیکرد و مسئله اگر کلان سال الوان مختلف می بیند حیض باشد یا نی خواجه امام علی بزدوی رحمه
الله گفته است که اگر پیوسته می بیند حیض بود اما اگر اندک و پیوسته بیند یا پیوسته بیند حیض نبود خواجه امام شمس رحمه الله گفته
است که اگر در ایام بود و بعد از حیض سه حیض بود اما ما قبل ایام بود یا ما بعد ایام حیض نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته
است که اگر این مسئله مرد سوال کند گوییم که حیض است تا کرد قراش نکرد که تا نباید که فرزند بر قراش آید و اگر زن سوال کند
گوییم که حیض نیست تا از عبادت باز نماند و بزه کار نشود و اگر این زن معتده بود و حیض عادت و بست سه بار همچنین بیند عدتش
گذرد از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا اصل حیض بود یا آیسه اگر اصل حیض بود سه حیض دید و اگر آیسه است سه ماه گذرد و عدت
به سه ماه گذرد اما اگر پنجاه ساله یا کم از پنجاه ساله یا زیاده از پنجاه سال الوان مختلف بیند حیض بود و چون بعد حیض سه اما اگر حکم
ایاس داوندش اکنون حیض نبود سال چند می باید تا حکم ایاس دهند بقول عبدالله زعفرانی رحمه الله چون پنجاه ساله شود وی را
حکم ایاس دهند و بروایت ابوعصمه از محمد رحمه الله از پنجاه ساله تا پنجاه و پنج ساله و بروایت حسن زیاد از ابوحنیفه رحمهم الله از پنجاه تا پنج
سال تا شصت و امروز فتوی بر پنجاه و پنج ساله است و از نصیر بن یحیی رح سوال کردند که سال چند باید تا وی را حکم ایاس دهند
گفت هم چند سال من تجربه کردند سال و برادر و سال بود مدت انقطاع در پنجاه یا در ده است اما استادان قرار داده اند که طهر
طویل از شش ماه است بعد از شش ماه سه ماه دیگر ببیند عدت وی گذرد و بعد از آن اگر الوان مختلف ببیند حیض نبود اما اگر دم خالص بیند
اگر بعد حیض سه حیض بود و اگر بعد حیض سه روایت نوادر است که هم حیض بود و این اختیار خواجه محمد مقاتل رازی است و ظاهر
روایت است که حیض نبود و این اختیار خواجه محمد ابراهیم همدانی است و در نوادر ابن سماع از محمد حسن رحمه الله روایت است که اگر نود
ساله دم خالص بیند و بعد حیض سه حیض بود و فایده این اختلاف جایی پدید آید که تا اگر در عدت رجعی بود در حق مراجعت باقی بود
بر محمد رحمه الله اشکال گفتند وی را چرا همچون تیمم نشمرد که هر گاه تیمم آب یابد تیمم وی باطل شود ولیکن نماز که گذارده بود اعاده نکند
و محمد رحمه الله گفته است که حال زن همچو طهارت همچون تیمم است که هر گاه تیمم آب یابد تیمم او باطل شود و این بیان حکم از
مسئله اعتبار لون حیض مرتری راست نی مرخشکی را فایده این اختلاف جایی پدید آید تا اگر صاحب [illegible]

سپید بود و خشک شده رنگین شد حیض نبود اما اگر تر بود و رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض بود تا اگر اول ایام محیض
دید و آخر محیضان دید و در میان هیچ ندید این همه حیض بود تا اگر درین میانه نماز گذارده بود آن هم روا نشود و قضا بر
وی نبود و اگر روزه فریضه داشته بود روا نشود و قضا بر وی بود چون روزه فریضه بود اما اگر روزه تطوع داشته بود در روز آن
و قضا بر وی نبود و همچنان که با جامه پلید شروع نماز درست نباشد شروع زن حائض در روزه نیز درست نباشد والله اعلم **فصل** در بیان
دماء فاسده اگر جامه در پلید بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود و خون فاسد بود و اگر در اول ایام مکرر
آلایش دید و دیگر روز دید بر قول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر ده روز اندر گذرد بر قول
شافعی رحمه الله علیه تا پانزده روز حیض بود و بر قول علماء ما رحمهم الله زیادت از ده خون فاسد شود و نفاس را هم از چهل در گذرد
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون از چهل زیادت فاسد بود **مسئله** اعتبار پاکی از
وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فائده این اختلاف جائی پیدا آید که زنی از حالت پاکی
کاهلی کرد و نماز خفتن بگذارد و پرده نهاده بود و بامداد پرده برگرفت رنگین بود قضاء این نماز خفتن بر وی بود که از زمان
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز خفتن پرده نهاده و نماز خفتن بگذارد و بامداد پرده برگرفت سپید بود قضاء نماز
خفتن بر وی بود که معلوم شد که نماز خفتن را پاک شده است که پرده نهاده بود است و محمد رحمه الله حس را اعتبار دارد ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمه الله ظاهر شدن را اعتبار دارند محمد رحمه الله قیاس کرده است بحس حدث تا اگر مسلمانی در نماز حس یابد که از وی ریح
ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد و این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن نادرست و نیز با در حکم نیست اما اینجا اینها تر او بر ماهی اینجا لت پدید می آید اینجا
اعتبار ظاهر شدن را بود و دلیل بر آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین پرسید که در
شب چراغ می نهند و خود را بر روشنائی چراغ تجربه میکنند مادر مومنان گفت ما در وقت رسول علیه الصلوة والسلام این
رنج بر خود نه نهادمی هرگاه که ظاهر شدی بنشستمی و هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردمی پس حجت فقه امت عائشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عائشه صدیقه و
مراد از ان احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشت نه حس را پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن راست نه حس را
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی آنکه اصل [illegible] احتلام [illegible] خلال کردن مستحب داشت دیگر آنکه
زنی خواب دید و آب بینی غسل واجب داشت و دیگر آنکه حس را اعتبار داشت فائده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
زنی در مذاکره طلاق حس یافت بعد از ان که شوی طلاق داد و ظاهر شد این حیض از عدة نیابت دارد یا نی بقول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عدة نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد و اگر کنیزک در عقد اگره
بیع حس یافت در دست مشتری ظاهر شدن حیض از استبراء نیابت دارد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حیض یافت بعد از نماز ظاهر شد بر قول
محمد رحمة الله آن نماز وی روا نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله روا بود و یا زنی روزه داشت پیش از فرو رفتن آفتاب
حیض یافت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد رح روزه تباه شود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله معتبر بود و
زنی محرمه در طواف حیض یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد طوافش معتبر نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف معتبر بود و
یا ولی بکر بالغه رسیده را بشوی بدهد وی حیض یافت اجازت وی شرط بود و یا نی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف
رحمة الله شرط نبود و درین کل مسایل محمد رحمة الله حیض را اعتبار دارد و ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله اعتبار ظاهر شدن را
دارند والله اعلم بالصواب **باب بیست و پنجم در احکام عدت** عدت حق شرع است و روی هیچ وجه بخشش نیست
وارند و دانستن احکام عدت سبب امرزش است حکایت آورده اند در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت و از وی زنی ماند زن خواست
تا بکسی شوی دیگر خواهد یکی وی را گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین آنکس گفت من نمیدانم وحی آمد به پیغامبران زمان که
بشارت ده این بنده را بامرزش که بنده از بندگان ما را از گناه باز داشت پس چون دانستن همه مسئله عدت سبب امرزش شد ما را
معلوم آمد که دانستن احکام عدت سبب امرزش است عدت بر انواع است عدتی که بماه گذرد و عدتی است که بحیض گذرد و
عدتی است که بحمل گذرد و عدتی است که بموت گذرد و عدتی که بحیض گذرد حیض و موت جمع آید عدت نارسیده و آیسه زنی
که هرگز حیض ندیده باشد عدت ایشان سه ماه گذرد چون آزاد باشند و اگر بنده باشند یکماه و نیم گذرد و عدت اهل حیض بدین
سه حیض گذرد چون آزاد باشند بدین و دو حیض گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ماه تجربه بدیده
اما حیض تجربه نه بینند سرو و ام ولد را هرگاه خواجه آزاد کند یا بمیرد خواجه آزاد شود و بر قول شافعی رحمة الله بر وی استبرا
واجب شود و بر قول علما ما رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنهادن حمل گذرد که در روی نهاده
اند و یکسان اند **مسئله** آیست که شوی به تخته تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان
بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل ببیند عدت وی گذرد و حالی که کسی دیگر را
خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت چهار ماه و ده روز گذرد وقتی که آزاد بود و اگر بنده بود دو ماه
و پنج روز گذرد و حیض در وی علت نی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی
زنی خواهد نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی سه ماه گذرد و ازین سه ماه چیزی باقی بود که اهل
حیض شود عدت وی سه حیض گذرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه
و ده روز گذرد مجموع عدت شده ماه و ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد و این جای بود که آزاد بود اما
اگر بنده بود و نارسیده و شوی در ابتدا دخول طلاق دهد عدت یکماه و نیم ماه گذرد و ازین یکماه و نیم ماه چیزی
باقی بود که اهل حیض شد پس عدت وی دو حیض باشد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواجه وی را آزاد کرد

عدة وی بسه حیض بگذرد از ین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی بچهار ماه و ده روز گذرد و یا زده
ماه کم پنج روز چیزی کم باید تا عدة وی گذرد این هم جای بود که طلاق رجعی بود اما اگر طلاق باین بود بر قول
علماء ما رحمهم الله بر همان سه حیض بگذرد و بر قول شافعی رحمه الله سه حیض بگذرد و تداخل عده ست در مسئلهٔ عدة تداخل نپذیرد
یا بی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمه الله تداخل نپذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر
رود و از وی زن ماند بعد از مدت زن وی را خبر وفات شوی آورند وی عدة وفات داشت و شوی دیگر خواست مدتی بر
آمد شوی اول بسلامت باز آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را به قضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدة
واجب شود و بر مرد کابین لازم شود و میان نام برده و سر اکابین هر کدام کمتر بود آن لازم شود و بر این دو شوی خانه و
جامه و نفقه لازم نشود از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه ست و در حق شوی دوم عقد فاسد ست عدة
آن زن از چه وقت گذرد بر قول زفر رحمه الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت متارکه اما اگر این شوی
اول اگر ابیت آید وی نیز طلاق دادش عدة این زن بچندین گذرد بقول شافعی رحمه الله عدة وی شش طهر گذرد
سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض عدة وی بگذرد از برای آنکه مراد از ین عدة
فراغ رحم ست و این بسه حیض حاصل می آید اگر یکی طهر دیده باشد و آنگاه شوی اول طلاق داده باشد بر قول شافعی رحمه الله
پنج طهر دیگر عدة اش بگذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله علیه همان سه حیض ببیند عدتش بگذرد و اگر دو طهر دیده باشد آنگاه شوی
اول طلاق داد بر قول شافعی رحمه الله چهار طهر دیگر ببیند عدتش گذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض ببیند
عدتش گذرد و اگر سه طهر دیده بود و آنگاه شوی اول طلاق داد اکنون سه حیض ببیند باتفاق عدتش گذرد و اگر در میان ایشان
فرزندان شده باشند آن فرزندان از آن که باشند اگر کم از شش ماه باشند بقول محمد رحمه الله از آن شوی اول بود
و اگر شش ماه یا بیشتر فرزند زاد فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمه الله هر چه کم دو سال ست
از آن شوی اول بود و هر چه دو سال ست یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این جایها عکس این آورده اند
یعنی بقول محمد رحمه الله دو سال و بقول ابو یوسف رحمه الله شش ماه و بر قول ابو حنیفه هیچ اگر ده سال آمده باشند
آن فرزند از آن شوی اول بوند بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الولد للفراش و
للعاهر الحجر فرزندانش از آن شوی اول بوند که فراش او ست خواجه امام شرف الدین حسام رحمه الله گفته ست که من
بسفر ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من برنجید
چون از آن سفر باز گشتم در نسخه مطالعه میکردم روایتی رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمه الله دریغ میخوردم که این روایت باری
بمن رسیده بودی تا جواب بر آن قول گفتمی تا از من نرنجیدی عبد الکریم جرجانی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که
از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزندان آن شوی دوم بوند و در تجنیس مذکور ست که فتوی بر این قول ست **مسئله**

طلاق فار است معنی فرار گریختن بود و معنی فار گریزنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را
یکی طلاق باین داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نمانده بود بقول شافعی رحمة الله آن زن از میراث محروم شود
و بقول علمای ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عدة واجب شود هر کدام که درازتر بود و یا چهار ماه و ده روز یا بد
که در وی سه حیض بود و یا سه حیض باید که در وی چهار ماه و ده روز بگذرد تا اگر سه حیض بیند لیکن چهار ماه و ده روز نشده
باشد به نشیند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز شده باشد و لیکن سه حیض ندیده بود به نشیند تا
سه حیض بود این جایی بود که عدة نگذشته باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عدة وی گذشته باشد آنگاه شوی
وفات یافته باشد بقول علمای ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمة الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث
محروم نشود و ابو عبید قاسم سلام الکوفی رحمة الله گفته است که اگرچه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود
و این جایی بود که این زن را بی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود باجماع از میراث
محروم شود و اگر طلاق وی را بچیزی تعلیق کرده باشد که ازان چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر و یا پدر سخن گویی
تو طلاق یا نماز گذاری تو طلاق یا نان خوری تو طلاق یا آب خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بوجود آمد طلاق شود و از میراث محروم
نشود اما اگر چیزی باشد که ازان چاره باشد چنانکه گفت اگر روی بنامحرم نمایی یا بمردی بیگانه سخن گویی یا
بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاق باشد اینها چون آن زن از افعال در وجود آید زن طلاق شود و
از میراث محروم شود و در عدة بیع و بخشش درست نیاید از برای آنکه عدة حق شرع است لعنت بر آن جنی باد که ایشان گویند که
درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عدة و در ربا و در زنا و در این سه چیز بیع و بخشش درست نیاید اسقاط
عدة بقول زفر رحمة الله درست آید و بقول علمای ثلثه درست نیاید و اسقاط عدة آن بود که مطلقه ثلثه عدة داشت شوی
دیگر خواست و دخول افتاد و طلاق داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داده بقول زفر رحمة الله
عدة ساقط شود در حال با شوی عقد کند روا بود اما بر قول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود تا عدة این شوی دوم
ندارد و عدة که واجب آید بعقد صحیح یا دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قایم مقام دخول است اما از
حقیقت دخول نیست تا اگر طفل گهوارگی را ولی بشوی دهد و آن شوی وفات یابد بر آن طفل چهار ماه و ده روز
عدة واجب آید که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر
خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بر آن زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود و لیکن بر شوی
اول هنوز حلال نشود که موت قایم مقام دخول است و لیکن حقیقت دخول نیست اینجا بی حقیقت دخول می باید تا
بر شوی اول حلال شود مسئله اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود و لیکن مس
بشهوت نه قبل المس این زن را طلاق داد بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از بعد طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عدة واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود و حق مراجعت باقی نبود و اگر در عدة وی را طلاق دیگر دهد آن طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود در حق دختران وی در حق مادران که بعقد دختران مادران حرام ابد شوند اما بعقد مادران دختران حرام
ابد نشوند تا نسایند و اگر این مرد را این زن چهارم بود وی را تا عدة نگذرد وی را بر آن زن دیگر خواستن روا نبود و اگر خواهر وی را
طلاق دهد او تا عدة وی نگذرد روا نبود و اگر مرد وفات یابد مر این زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود احتیاطا عقد باطل است
و عقد باطل نیست که مردی یکی از محارم خود را عقد کرد و دخول افتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود
و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقر لازم شود و بر زن عدة بود و از مرد حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر مرد حد لازم شود و اما اگر مرد زنی را که شوی هست و شوی دیگر خواسته است و دخول افتاد میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود و اگر مرد میداند این زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این همان خلاف
مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از مرد حد ساقط شود و بر این زن عدة واجب شود و بر مرد عقر و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر مرد حد لازم شود اما ظاهر روایت آنست که درین مسئله بر زن عدة واجب شود و بر مرد
عقر باتفاق از مرد حد ساقط شود و اشکال آید که این عقد همچنان باطل است که در مسئله اول بقول ایشان بر مرد
حد واجب میشود و درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد همانست و آن همان فرق نیست که در مسئله اول
محارم بهیچ سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسببی وی حلال شود و بیان آنکه آن شوی طلاق دهد عدة دار
این مرد را خواهد روا بود و این جایی بود که میداند که این محارمه وی است یا این زن را شوی دیگر هست اما اگر نمیداند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرمه است اشکال نیاید در مرد و تقریر باتفاق مجرد دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عدة واجب و بر مرد عقر و باجماع از مرد حد ساقط شود و اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاده چنانکه از عدة چیزی
باقی بود که عقد کرده باشد یا دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتاد میان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود و بر زن عدة واجب شود و بر مرد کابین میان مهر و مثل و مسمی کابین هر کدام
کمتر بود این جایی بود که حره بالغه بود اما اگر برده بود و یا نارسیده بود میان مهر و مثل کابین هر کدام بیشتر بود
آن لازم شود از برای آنکه مر مال نارسیده کسی را دست نیست و حق برده از آن خواجه است مسئله اگر عقد فاسد افتاده
است و خلوت صحیح قبل المس متارکه کردند اینجا بر زن عدة واجب نشود و بر مرد کابین نی که خلوت صحیح در عقد فاسد همچون خلوة
فاسده است در عقد صحیح مسئله اگر کافره از دار حرب بگریخت بدار الاسلام آمد و اسلام آورد بقول ابو حنیفه رحمه الله بر وی
عدة واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورد باید که شوی
وی را اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد قاضی

میان ایشان منازعه کنند اتفاق بر این که زن عده واجب شود اما اگر دعوی کرد شوی وفات یابد یا طلاق دهد بقول ابوحنیفه
رحمه الله عده واجب نشود و حالی شوی خواهد روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود مسئله صحبت نکاح
سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد فاسد سبب حلال نیست باتفاق و عقد
صحیح و صحبت فاسد سبب حلالی هست باتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلالی هست یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران
و انصاریان و جواب که قول مهاجران است که حلال شود و شرح این مسایل در باب غسل گفته آمده است والله اعلم بالصواب و الیه
المرجع والیه المآب **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از مدت میگوید که مراجعت کردم و زن
میگوید که عده من گذشته قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند بر قول ابوحنیفه رحمه الله قول
قول زن بود و بر قول صاحبین رحمه الله قول قول مرد بود و چند مدت و چه مقدار باید تا زن راست گوی دارند بر قول ابوحنیفه
رحمه الله شصت روز دو پاکی پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و بر قول ابو یوسف سی و نه روز دو پاکی که پانزده
روزی بود و سه حیض که سه گان روزی بود و اگر مرد را زن بنده است طلاق رجعی داد و بعد از مدتی میگوید که مراجعت
کردم و کنیزک میگوید که عده من گذشت قول قول که بود هر که پیشتر گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند قول
قول کنیزک بود و خواجه وی بود بر قول ابوحنیفه رحمه الله و بر قول صاحبین قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا این کنیزک را
راست گوی دارند بر قول ابوحنیفه سی و پنج روز یک پاکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود و بر قول صاحبین
بیست و یک روز پاکی پانزده روزی و دو حیض که سه گان روزی بود و اگر مردی زن حامله را گفت اگر تو بار نهی تو طلاقی پس
زن بار نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مراجعت کردم زن میگوید که عده من گذشت قول قول آنکس بود که پیشتر
گفته بود و اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله قول قول زن بود و نزدیک صاحبین قول قول مرد
بود و چه مقدار مدت می باید تا زن راست گوی دارند بر قول امام اعظم دو روایت است یکی روایت صد پانزده روز چهل روز نفاس
و سه پاکی که پانزده روزی بود و حیض که ده گان بود و بر روایت دیگر صد و بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده روزی بود و
حیض که ده روزی بود و بر قول حسن یا هشتاد و بیست و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده گان و سه حیض پنجگان
روز بود و بر قول ابو یوسف شصت و نه روز پانزده روز نفاس و سه پاکی پانزده گان سه حیض سه گان روز و بر قول محمد سی و شش
و چهار روز و یک ساعت و یک ساعت نفاس سه پاکی پانزده گان و سه حیض سه گان اگر زن بنده است و حامله شوهر گفت
اگر تو بار نهی ترا طلاق پس جوابی که در مسئله اول الحرة گفتیم اینجا نیز همان جواب مگر در آن صورت که هر دو برابر گفتند بر قول ابو
حنیفه رحمه الله قول خواجه بود و کنیزک نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا کنیزک راست گوی دارند
نزد ابوحنیفه رحمه الله دو روایت است یکی روایت هشتاد و پنج بیست و پنج روز نفاس و دو پاکی پانزده گان روز و دو حیض ده گان
و بر روایت دیگر شصت و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و دو پاکی پانزده گان و دو حیض پنجگان روز

اگر مرد اقرار کند بحرامی زن خود را و زن منکر است طلاق شود انکار زن اعتبار نیست اگر دانست که یکدیگر
حرام شده اند عدة وی بروایة کتاب الطلاق از وقت طلاق و بروایة کتاب الاقرار از وقت اقرار و اگر حرام شده
اند بر یکدیگر بشبهه حلال میشوند عدتش بگذرد تا از یکدیگر جدا نشوند هر باری که مباشرت کند عدت از سر افتد و اگر بر یکدیگر
حرام بوده اند و همچنان حرام باشند عدت وی بگذرد دیگر در گور را کابین شود دیگر در سنگ **فصل** در بیان طلاق
مردی را چهار زن هست و هر چهار حامله یک بار گفت هر گاه تو حمل بنهی با نیاعات طلاق انگاه هر چهار زن را همین گفت یا
اول بنهادن حمل طلاق نشود اما بانیاعات هر یکی یک طلاق شوند و اگر دوم حمل نهاد به نهادن حمل عدت وی بگذرد و وی
طلاق نشود و ان اول طلاق نشده بود و بیک طلاق از ین دوم بگیرد چنانکه سوم حمل نهاد به نهادن حمل عدة وی گذرد و وی
طلاق نشده است طلاق دیگر نشود و اینچهارم سه طلاق شود و ان اول یک طلاق و دیگر از سوم بگیرد وی دو طلاق شود و چهارم
حمل نهاد به نهادن حمل عدتش بگذرد و ان اول یکطلاق دیگر از چهارم نیز بگیرد حاصل اول سه طلاق شود و دوم یکطلاق
و سوم دو طلاق و چهارم سه طلاق **مسئله** مردی را چهار زن هست یکی را گفت که اگر هست یکی تو نیایم با نیاعات طلاق
حاصل انکه هر چهار زن را همین گفت اگر بر هر چهار رفت هر چهار طلاق نشود و اگر بر هر چهار نرفت هم چهار سه طلاق شوند اگر
بر یکی رفت و بر سه نه بران یکی که رفت سه طلاق شود و بران سه که نرفت بر هر یکی دو طلاق شوند و اگر بر دو رفت و بر دو نه
بران دو که رفت هر یکی دو طلاق شوند و بران دو که نرفت هر یکی یکطلاق شوند اگر بر سه رفت و بر یکی نه بران سه که رفت هر یکی یک
طلاق شوند و بران یکی که نرفت هیچ طلاق نشود **مسئله** مردی را چهار زن است که یکی را طلاق داد و زن دیگر در آمد وی پرسید
که چه میگویی این زن دیگر را گفت که ترا با وی شریک کردم زن دیگر نیز در آمد وی پرسید که چه میگوئی گفت ترا با ایشان شریک
کردم و زن چهارم در آمد و همین گفت که ترا با ایشان شریک کردم هر یکی از اینها چند طلاق شوند ان زن اول یکطلاق شود از
برای انکه با وی کسی اشتراک نکرده است و دوم نیز یکطلاق شود از برای انکه وی را به یک کس شریک کرده است و سوم دو طلاق
شود از برای او را با دو کسی شریک کرده است و چهارم سه طلاق شود از برای انکه او را با سه کس شریک کرده است **مسئله**
مردی را چهار زن است هر چهار زن را سیب نیک داد هر یکی را الحال یکان و گفت که در آب انداز یکی در آب انداختند گفت اگر هر
یکی از شما سیب خود بیارد شما از وی طلاق اکنون چه کنند باید که یکی برود و هر چهار بیارد و در آب اندازد و یکی دیگر برود
و آن سیب را همچنین بیارد حاصل انکه نوبت بیارند طلاق ایشان نفرد بیارند **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که
هر گاه طلاق من بر تو افتد تو طلاق هر گاه که طلاق مدسه طلاق شود **مسئله** مردی را پرسیدند که چه زن مطلقه داری
اگر گوید که ندارم زن وی طلاق نشود و اگر بگوید الا اگر پیش این زن طلاق بوده باشد پیش این زن وی طلاق نشود
و اگر پیش این زن دیگرش نبوده باشد این زنش طلاق شود **مسئله** مردی را چهار زن است گفت حلال خدا یا حلال اید یا حلال
اجماع مسلمانان بر وی حرام است چهار زنش با جماع حرام شوند **مسئله** اگر گفت حلال بر وی حرام چهار زنش بر وی حرام شود و فی خواجه

محمد حسن رحمة الله علیه کوید که هر چهار زن حرام شوند که یکی از یک اولیتر نیست اما شیخ الاسلام اجل برهان الدین میکوید که یکی حرام شود و ولایت
تعیین مرد راست از برای آنکه سوکند بر یکی خورده است وی یکی بیش نیست مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق رجعی داد و یا بعض
بیاد چهار صحبت کرد آن نیز مراجعت شود مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق باین داد نا معین و ولایت تعیین مرد را بود هر کدام
را که خواهد طلاق دهد پیش از آنکه تعیین کرده اکر با سه مباشرت کرد آن یکی معین شود مر حرامی را مسئله مردی را چهار زن است یکی
را طلاق باین داد معین و فراموش کرد با هر چهار زن صحبت نه شود از برای آنکه زن حرام است در میان ایشان باید که هر چهار را در عقد
آرد آنگاه با هر چهار صحبت روا بود مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد نا معین و ولایت تعیین مرد را بود اکر با سه مباشرت
کند آن یکی معین شود یا سه را طلاق دهد آن یکی معین شود مر حرامی را یا سه گذشته شود آن یکی معین شود مر حرامی را و اکر زنی چهار
یکی را سه طلاق داد معین و فراموش کرد روایت شرح نیست که آن سه دیگر بیک طلاق دست باز دارد و آنگاه یکان یکان را در
عقد آرد و آن آخرین معین شود مر سه طلاق را و اینه مبسوط نیست که یکی از اینها بر دو شوی حلاله خواهد دیکی معین شود حرامی را
با سه دیگر مباشرت کند روا بود مسئله مردی را سه زن است یکی را گفت هر گاه ترا طلاق دهم با بنا غایت طلاق آن دیگر را نیز
گفت حاصل آنکه هر سه را همین گفت هر گاه که آن زن اول را طلاق دهد هر کسی یک طلاق شوند چون دوم را طلاق دهد
اول یک طلاق شود و دوم و سیوم دو طلاق شوند اکر سیوم را طلاق دهد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود
مسئله مردی را چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد نا معین و ولایت تعیین مرد را بود و اکر سه ازو فروخت آن یکی معین شود آزادی را
و اکر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود مر آزادی را و اکر معین آزاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت نکند روا نبود که
یکی آزاد است در میان ایشان اکر هر چهار را در عقد در آرد و با هر چهار در حول آرد روا بود و اکر بفروشد روا نبود که در میان ایشان
یکی آزاد است باید که بنزدیک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را بازادی دیگر را اکر بفروشد روا بود و اکر مباشرت کند روا نبود
مسئله مردی زن خود را گفت اکر ترا امروز مباشرت نکنم از من تو بطلاق این زن را طلاق شود یا نی کفتیم اکر نخست مرد را
انزال فتاده است طلاق شود و اکر نخست زن را انزال فتاده است طلاق نشود مسئله مردی گفت که اکر امروز با زن
مباشرت نکنم زن از وی طلاق و اکر هیچ وقت نماز نگذارد زن از وی طلاق و اکر امروز غسل آرد زن از وی طلاق
باید که نماز بامداد بگذارد در وقت و نماز پیشین بگذارد در وقت و نماز دیگر بگذارد در وقت باز بعد از نماز دیگر پیش
از فرو رفتن آفتاب دخول کند و بعد از فرو رفتن آفتاب غسل آرد و نماز شام و نماز خفتن بگذارد در وقت وی طلاق
نشود مسئله مرد مر زن خود را دو طلاق داد و این زن بیرون آمد عدت داشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر بعد از
وطی طلاق داد و بعد از عدت شوی پیشین را خواست این زن بیک طلاق زن وی بود یا سه طلاق بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمه الله سه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمه الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمه الله میکوید
که حدیث در سه طلاق است در دو طلاق و یک طلاق نی ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله میکویند که آب نجاست

بسیار زایل میکند نجاست اندک طریق اولی بود مسئله زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میکند پس
زن میگوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا
بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود یعنی بقول ابو یوسف رحمه الله این
عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه همچون عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله روا بود اما مکروه
بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوی حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود محمد میگوید رحمه الله که وی شتابی کرد او را سیاستی
باشیدن تا او را کسی بخواستی اگر آن کس ها کردی آنگاه شوی پیشین را بخواستی روا بودی همچنانکه وارث قاتل مورث از
میراث محروم شود او را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میخواهد
بدل میدانند اما بر زبان نمیگویند این عقد ایشان روا بود اگر از شوی حلاله بیرون آید با شوی اول حلال شود فتوا بهما بسیار
شان بود پس اشکال آید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که لعنت بر حلاله کرده و حلاله کن باد این در حق ایشان باشد که در حق کسی است
که گوید که زن مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد گوید که من زنت ترا از برای آن میکنم تا بر تو حلال شود مسئله زنی بر شوی
سه طلاق شده است بی اجازت ولی کسی را میخواهد که هم کفویت و هم مهر او را داده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی آورده
میکند که عقد ایشان درست نبود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زنی بر شوی سه طلاق است این مرد دست از این زن باز میدارد و
و صحبت می افتد نشاید که این زن این مرد را وا دارد و بدهد تا ملک شود یعنی خواجه ابو القاسم حکیم میگوید که بشاید تا دارد و بدهد که ملک شود
و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن عطا بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع هم
اینست که دارد و بدهد تا ملک شود اما قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید که نشاید دارد و بدهد تا ملک شود و در این مسئله را
از آن مسئله دیگر گرفته است که محمد حسن مسئله گفته است در مبسوط در باب اکراه اگر پادشاهی زنی را بر زنا اکراه کرد اگر این زن
تمکین کرد به بزه کار نشود بر خلاف آنکه مرد را بر زنا اکراه کرد این مرد تمکین کرد بزه کار شود از برای آنکه تمکین بی شهوت نیست بی انتشار
آلت چون منتشر شد اکراه نماند لاجرم نشاید این نیز اینجا هم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام
شجاع بهتر که قاضی امام اسبیجابی گفته قاضی امام اسبیجابی گفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرگ است و استاذان بزرگ او و قول
وی بزرگ تر بود که بشاید که دارد و بدهد و در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمه الله علیه مبارک
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که زنی است که بر شوی سه طلاق است و آن مرد از این زن دست باز نمیدارد و صحبت می افتد نشاید که
خود را القاضی برد یا این شوی را دارد و بدهد تا ملک شود و در آخر کتاب استحسان آورده است که دو گواه عدل پیش زنی گواهی
دادند که ترا شوی سه طلاق داد این زن شوی خود را القاضی برد که این شوی مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من
نداده ام این زن را گواه خواستند زن نزدیک گواهان آمد گواهان گذشته شده بودند این زن از گواهان عاجز آمد
آن مرد را قاضی سوگند داد و آن زن را نشاید که این مرد را تمکین کند اگر چیزی بیابد و خود را از وی باز خرد

و اگر چیزی نداند باید که بگریزد و اگر ممکن گریختن نیست باید که وا دارد و اش دهد تا مردیش کم شود اگر چنین در نیابد دا برود و بند شن
تا ساکن شود اگر گریخت شوی نتواند کردن یا فی شمس الائمه حلوائی رحمه الله میگوید که حکما گفتند که بخواند یا بینه و بین الله نبیذ که
بخواهد مسئله زنی را شوی سه طلاق بست شوی حلاله میخواهد این شوی حلاله وی مجبوب یا ممسوح یا عنین است روا نبود اگر چه حمل
پذیرفته است و اگر خصی اختیار بوده روا بود مسئله اگر غلام نارسیده و شوی حلاله میکنند اگر ولی عقد را اجازت کند روا بود و اما باید
را خویشتن بود و اما خود را کردن نمی باید که بخشند یا فروشند چون همین باشد ملک عقد بر خیزد بر شوی حلال شود اما قاضی علی
سغدی را سؤال کردند که زنی را بر شوی سه طلاق است غلام نارسیده گی بخواهد روا بود یا نی گفت روا بود اما حرازی اولیتر مسئله
زنی بر شوی خود نشسته طلاق است میترسد که نباید که شوی حلاله مرا رها نکند این زن میگوید که امر من بدست من نهادی من خود را
بتو دادم عقد درست بود و امر باطل زیرا که امر پیش از عقد است و پیش از عقد امر درست نبود مسئله اگر زن میگوید که من خود را
بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود تا به یک طلاق بائن خود را گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق رجعی بود اما
چون مجلس دیگر شود امر نماند مسئله اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست من بود تا به یک طلاق رجعی یا بی خویشتن را
گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما رجعی بود باز بتواند که مراجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست
من بود تا هر وقت بخواهم یا بی خود گشاده کنم به یک طلاق بائن عقد درست بود و امر درست بود اما کابین در گردن مرد لازم شود باید که
مرد بگوید که خود را بمن دادی بدانچه امر بدست تو بود تا هر وقت که خواهی یا بی خود گشاده کنی بی بیان کسی عقد درست بود و وقت طلاق
شود بی بیان کسی مسئله مردی زن خورد ساله را طلاق داد عدت وی به سه ماه گذرد و از بیست سه ماه چیزی باقی بود و بزن حیض
آمد این حیض اینک مانده بود و بیرا شوی گذشته شد عدت وی چهار ماه و ده روز گذرد اما این که گفتم جائی بود که طلاق
رجعی بود و اگر طلاق بائن بود عدت وی بهمان سه ماه گذرد مسئله مردی سوگند خورد که بر حلالی که بخواهد بر وی حرام که
آن کار بکند انکار کرد و آنگاه زن خواست از نش طلاق نشود زیرا که یمین شکسته شد بر خلاف آنکه زن خواست و آنگاه
انکار کرد از نش طلاق شود و اگر بخفت گفت که هر گاه من انکار کنم هر زنی که بخواهد بر وی طلاق اینجا کار کرد و آنگاه زن
خواست زنش طلاق شود باید که زن بخواهد آنگاه کار بکند تا زنش طلاق نشود مسئله مردی زن خواست و بر اخفیه منها بند
زن دیگر او را با این صحبت کرد اینجا حد ساقط شود از برای آنکه شبهه یافتم بر خلاف آنکه فراش غلط کرد اینجا حد واجب شود
از برای آنکه نادر بود که اندام زن خویش از اندام دیگر نشناسد مسئله زنی و مردی هر یک دیگر را خواسته در میان ایشان
گواه نی حد ساقط شود یا نی اگر این زن را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد بقول ابو حنیفه حد ساقط
شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حد واجب شود مسئله مردی با زنی زنا میکند جماعتی ایشان را دیدند این مرد
خود را باید که مهر کابین بمن دادی این زن گفت دادم اینجا حد ساقط شود اما دو کابین واجب شد کابین حد و یکی
کابین عقد مسئله زنی را شوی غایب شد چندین باید که به نشیند ابو حنیفه رحمه الله میگوید که صد سال به نشیند

وبعضی مشایخ گفته اند که هشتاد سال بنشیند بعضی گفته اند که شصت سال بنشیند اما بعضی مشایخ گفته اند که نزدیک قاضی رود
تا حکم [illegible] قاضی کند اما امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید که چندانی بنشیند که خبر آیدش که بلائی هست که دیر باز خبر نبود
مسئله زنی را شوی غایب شد و دو کس عدل آمدند و گواهی دادند که ترا شوی گذشته شد این زن عدت داشت و شوی
خواست بعد از مدتی شوی حاضر شد پس از آنکه قاضی تفریق کند ایشان خود متفرق شدند فرزندان که از ان بوند بقول ابو حنیفه
رحمة الله از ان شوی اول بوند قال النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه کم دو ساله آمد
از ان اول بود و بیش دو ساله است و زیادت از ان شوی دوم بود و بقول محمد رحمة الله علیه کم شش ماه هست از ان شوی
اول بود و بیشتر زیادت از شش ماه بود از ان شوی دوم بود مسئله مردی اقرار کرد که از شش ماه و زن بروی حرام
هست عدت از ان شش ماه گیرند یا از اکنون که اقرار کرده است روایت کتاب طلاق آنست که از ان شش ماه گیرند و این قول
ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله روایت کتاب اقرار آنست که از ان ساعت گیرند که اقرار کرده است و این قول امام محمد رحمه الله
است مسئله مردی دو زن را یکبار در یک عقد در آورد روا بود و اگر دو زن را یکبار در عقد آورد و هر دو خواهران بیرون
آمدند این عقد درست نبود از برای آنکه دو خواهر در یک عقد روا نبود و اگر قبل از دخول است از این هر دو هر کدام را که خواهد
یکی را در عقد آرد روا بود و اگر دخول افتاده است تا عدت هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد و اگر یکی را عدت گذشت
دیگری را نی این یکی را عدت گذشته است نتواند که در عقد آرد اما آنکه در عدت وی است تواند که وی را در عقد آرد از برای آنکه
عدت وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر این را باز میدارد و همچنانکه [illegible] تا سه حیض نبیند نتواند که شوی خواهد و
و اگر خواهد در حال عقد آورد روا بود از برای آنکه عدت این عقد وی را باز نمیدارد اما عقد دیگر این را باز میدارد و همچنانکه زنی را شوی
طلاق داد و زن را [illegible] گذشت بیرون آمد و شوی خواست این عقد فاسد بود تا سه حیض نبیند نتواند
که شوی خواهد تا یک حیض دیگر [illegible] این شوی نبیند شوی دیگر نتواند که بخواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای آنکه عدت
وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر این را باز میدارد مسئله اگر مردی دو زن را در عقد آورد و متفاوت و فراموش کرد هر دو
خواهران بیرون آمدند ندانند که عقد کدام پیش است چه کند باید که بگوید که این دو هست از وی یک طلاق اگر قبل از دخول است نیمی کابین
واجب شود و [illegible] اگر دخول افتاده است کابین تمام واجب شود تا عدت
هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد مسئله مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با آن صحبت افتاده است با این
روا نبود و اگر با این صحبت افتاده است و با آن [illegible] روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون نکند
با یکی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا یکی حیض نه بیند نتواند که با دیگری صحبت کند اگر این کنیزک را
آزاد کرد یا بشوی داد یا گذشت در حال بتواند که با آن صحبت کند مسئله مردی زنی خواست خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با
صحبت افتاده است با این کنیزک روا نی و اگر همچنین هر دو در آید [illegible] روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون نکند با آن یکی صحبت روا نبود

واگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کنیزک یک حیض نه بیند با آن صحبت روا نبود و اگر آن کنیزک را آزاد کرد یا
بشوی داد تا گذشتن عدت بر حلال نتواند که با وی صحبت کند مسئله اگر دو برادر دو خواهر را بعقد آوردند چنانکه برادر کلان خواهر
کلان تر و برادر خورد تر خواهر خورد تر را بزنی بر دو عکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خورد تر افتاد و خواهر خورد تر برادر
کلانتر چون صحبت افتاد و دانستند آنوقت این مسئله از امیر المؤمنین علی رض سوال کردند فرمودند که برادر کلانتر کابین بدهد
و هم برادر خورد تر نیز بستد و برادر خورد تر نیز کابین بدهد و هم برادر کلانتر فرستد در وقتی از ابو حنیفه رحمه الله این مسئله سوال
کردند ابو حنیفه رحمه الله گفت که هر دو طلاق کنند چون قبل از دخول بعدة واجب نشود و هما نزاد بعقد آرد تا کسی در میان
ایشان باقی نماند مسئله یکی از زنان کابین چندین از شوی بستاند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود و بستانند
یک کابین یک نیمی قبل از دخول طلاق داده و دیگری کابین بعقد دوم مسئله طلاق از جانب مرد است بقول شافعی رحمه الله
بقول علماء ما رحمهم از جانب زن است اگر زن آزاد بود طلاق وی سه است شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق وی
دو بود و بقول مالک رحمه الله اگر ازین دو کس یک بنده است طلاق ایشان دو بود مسئله وی از شهر غایب است و زن وی
نفقه حرج میکند درست آید یا نی بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید که حکم بر غایب روا نی جواب بر
قول زفر است رحمه الله والله اعلم مسئله محرمات بر انواع است نسب است و برضاع و بصهریت نسب چون مادر و دختر و خواهر
و خاله و عمه و برادر زاده و خواهر زاده آنچه بصهریت است آن پسر است و زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و آنچه برضاع است
مادر شیر و دختر شیر و خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادر زاده شیر و خواهر زاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر
و دختر عروس شیر مسئله اگر عمه برادر بعقد آرد اگر مادری و پدری است یا پدری است روا نبود و اگر مادری است روا بود و اگر خاله
خاله را بعقد وی آرد اگر مادر و پدری است یا مادری بود روا نبود اگر پدری است روا بود مسئله اگر مردی دختر کسی را بعقد آورد و زن وی را
در عقد آرد روا بود که عبد الله جعفر دختر امیر المؤمنین علی را در عقد آورده بود و زن وی را صحابه منع نکردند پس اگر روا نبودی صحابه
وی را منع کردندی مسئله مس حلالی اجماع است حرمت مصاهرت ثابت شود و مس حرام بقول شافعی رحمه الله حرمت مصاهرت
ثابت نشود و بقول علماء ما رحمهما الله حرمت مصاهرت ثابت شود مسئله بسودن چندین بشناید قیاس است و استحسان قیاس
آنست که هر چند انگیخته باید حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود
مسئله اگر کسی است که وی را اندام بحرکت نمی آید چنانکه مجبوب یا ممسوح یا عنین یا زن خوشی آمدن اعتبار بود مسئله اگر بسودن
انزال افتاد حرمت مصاهرت ثابت نشود برای آنکه داعی که در وی بود آن نماند مسئله مردی زن را قبله داد و میگوید که من وی را
بشهوت نداده ام از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود یا نی در اجناس ناطفی آورده است که از وی نشنوند و حرمت مصاهرت
ثابت شود و که محمد حسن رحمه الله در جامع الکبیر آورده است حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن
چهارم نظر بشهوت در داخل فرج نگاه کند چون قبله یا مباشرت برابر یاد کرد لاجرم از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود

در عیون آورده است که مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک را قبله داد و میگوید من بی شهوت بوسه دادم آنرا از وی بشنوند
و خیار از وی باطل نشود و این نیز اینجا از وی نشنوند حرمت مصاهرة ثابت شود و در مجموع نوادر آورده است که حکم کذلک قبله داد
اگر بر سر او دید یا بر روی یا بر پیشانی انزال از وی بشنوند حرمت مصاهرة ثابت نشود و اگر بر دهان او انزال از وی نشنوند حرمت
مصاهرة ثابت شود **مسئله** اگر دختری که نارسیده است وی قابل شهوتی نیست حکم آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند هلاک شود
و همین که کردند هلاک نشد اینجا حرمت مصاهرة ثابت شود یا نی بقول ابو یوسف القاضی رحمه الله حرمت مصاهرة ثابت
شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهرة ثابت نشود فائده این مسئله اینجا پدید آید که این دختر کلان شود
شوی او ... و برادر خبر شد این دختر را این مرد میخواهد پدر و او دیانی بقول ابو یوسف روا نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود **فصل** رضاع چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علمای ما رحمهم الله هر چند اینکه بخورد حکم رضاع ثابت
شود و بقول شافعی تا پنجبار نگیرد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین می باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال
و بقول ابو حنیفه دو نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن زیاد و خصاف رحمهما الله میگویند که از شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت
نشود فائده این مسئله اینجا پدید آید که بچه دو ساله شیر خورد بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو نیم سال شیر
خورد بعد از دو نیم سال شیر زنی دیگر میخورد بقول علمای ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود و اگر سه سال خورد بعد از سه سال
شیر زنی دیگر بخورد بقول علمای ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع
ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد از آن از شیر کسی دیگر میخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیرخواره را شیر در
بینی ریختند بحلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود و اگر از شیر حقنه ریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیرخوار از مرده
شیر خورد حکم رضاع ثابت شود که پیغامبر علیه السلام فرمود که حکم رضاع از چیزی ثابت شود که گوشت برویاند و استخوان
از وی قوة گیرد و سخت کند خلاف آنکه با مرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهرة ثابت نشود که اینجا ولد را ممکن نیست
مردی را دو زن شیردار است و یکی مردی را دو زن شیرخواره این دو زن شیرداران مرد آمدند و این دو زن شیرخواره این
مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن مر یکی را و یکی زن مر یکی را مر این دو زنان شیرخواره بر شوی حرام شوند برای آنکه برادر
خواهران شوند و این زنان که شیر داده بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند برای آنکه هر یکی را فعل تمام
نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی را شیر دادی و یکی را ندادی حرام نشدندی همچنانکه مردی در مرض موت دو زن داشت
گفت که هرگاه شما هر دو وقت درین سرا آیید شما طلاق باشید هر دو درین سرای آمدند هر دو طلاق شوند اما از میراث محروم
نشوند برای آنکه هر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی در آمدی و یکی نی طلاق نشدندی همچنانکه اینجا طلاق شدند
از میراث محروم نشوند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما دو زن شیردار ضامن کابین نشوند اما چون قبل از دخول است یکی در عقد آورده

مسئله مردی برادر و زنی است زن شیردار است و زن شیرخواره این زن شیردار انبار شیرخواره خود را شیر داد پس هر دو بر او حرام
شوند اگر این شیر دهنده با وقت دیگر شوهر داده است کابین بر گردن مرد لازم شود و اگر این زن بعمد داده است این زن ضامن کابین
شود و اگر این زن از راه شفقت داده است ضامن کابین نشود **مسئله** دو بچه از یکی حیوان شیر خوردند حکم رضاع ثابت
نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است اینجا غالب و مغلوب را اعتبار است اگر غالب شیر آدمی است و داده اند حکم رضاع
ثابت شود و اگر غالب شیر حیوان است حکم رضا ثابت نشود **مسئله** اگر دو زن شیر خود را آمیخته یکی بچه را دادند اکنون
حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غالب و مغلوب را اعتبار است غالب شیر هر که بود
حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از ان هر دو **مسئله** زنی شیر خود را جوشیده و گرم کرده با خورد
طعام بپختند و یا نان بشربت کرده دیگری داد حکم رضاع ثابت شود یا نی بقول ابوحنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود **مسئله** دختر شیرخواره را بغلام خود پدر داد او ولی و وصی بود و اینها زن و مرد درست
بود این مرد را ام ولد است ام ولد این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر چیده و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر و برادر شوند
مسئله مردی ام ولد خود را بشیرخواره یکی را داد آن ولی نارسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود ولی را
حق اجازت خواستن بود اما حق رد کردن نی خواستن اجازت کرد درست بود اگر طلاق کند واقع شود تا این نارسیده
بالغ نشود نتواند که رد کند و اگر این ام ولد را خواجه آزاد کرد این ام ولد خود را اختیار کرد و خواجه نکاح میکند و پیش آید
خواجه را اگر در رفت و شوی خواست از آن شوی پسر آید بچه شیر شد و برابر شوی اول حکم رضاع باقی بود و چنان شوهر اول ایشان شیر
داد و بر شوی خود حرام ابد شود از برای آنکه بچه و نکاح زن پسران بر پدران حرام ابد شود **مسئله** زن با شیر را شوهر
طلاق داد و عدت وی گذشت و شوی خواست تا شیر آن شوی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود تا از
شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاد اجماع از شوی دوم و اگر حمل نپذیرفته است و نه نهاده اجماع از شوی اول است
اگر حمل پذیرفته اما نهاده بقول ابوحنیفه رحمة الله از شوی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابو یوسف رحمة الله
اگر شیر متغیر شده است از شوی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوی اول **مسئله** زن با شیر که شوی سه طلاق شده است
عدت گذشت و شیرخواره یکی را خواست ولی آن شیرخواره العقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود اما حق رد کردن
ولی این زن پشیمان شده گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد شان میان ایشان این زن پسر دو ماه
و شوی دیگر خواست از آن شوی پسر زن آمد این شوی اول را میخواهد و اشود بچه عقد زن پسر بر پدر حرام شود **مسئله** مردی
دو زن شیرخواره میدارد و یکی زن اجنبیه آمد و هر دو را شیر داد پس هر دو زن حرام شوند **مسئله** و سه زن شیرخواره خواست
یکی زن اجنبیه آمد و هر سه را شیر داد و حرام شوند و یکی زن ولی **مسئله** مردی چهار زن شیرخواره خواست یکی زن اجنبیه آمد و هر چهار زن را شیر داد
هر چهار حرام شوند والله اعلم

باب بیست و ششم در بیان استبراء

استبراء پاکی رحم است از حیض

و بهمه اعضا و بزرگان چنان گفته اند که هرگاه با عضو خویش بیرون آید پاداش خویش بس بزودی ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته
که طاعت کاری است و معصیت باری بار گران کار دشوار است و با آوردن طاعت مرد شکیبا شود و بترک معصیت
شکیبا شود و بهمه حالها نیکمردی [illegible] اکنون واجب شود و در کنیزک واجب شود و دلیل بر غزو اوطاس چنین آورده اند که
رسول علیه السلام از غزوه باز گشته که آن غزو اوطاس گفتندی با فتح و نصرت و غنیمت بسیار فرمود تا میان صحابه
ندا کردند که اینهایی که کنیزکان گرفته اید گرد ایشان مگردید تا آنها که اهل حیض باشند یکی حیض ببینند و آنها که اهل حمل باشند حمل
بنهند و اینها که اهل حیض و حمل نیستند یکماه بر ایشان بگذرد و اصل این است که ابو یوسف رحمة الله فراغ رحم را اعتبار
دارد و ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حدوث ملک را اعتبار دارند فایده این خلاف جایی پدید آید که مسلمان کنیزک خرید از صبی
یا از عنین یا از مجبوب یا از پیری بس برید یا از صبیه یا خود کنیزک بکر بود یا از زنی خرید که وطی متصور نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله
استبراء واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی استبراء واجب شود **مسئله** اسقاط استبراء روا است و اسقاط شفعه
و اسقاط زکوة اگر زکوة واجب آمده است اجماع است که نشاید و اگر واجب نیامده است بقول ابو یوسف رحمة الله شاید و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید اسقاط شفعه آن بود که مردی ملکی بخرد و همسایه این فروشنده را حق شفعه بود و اگر بخواهد
که بکسی دیگر فروشد و شفعه ساقط کند باید که یک گز معین از آن ملک خود بخرد یا بخشد یا یکی گز زمین ببخشد و بی با فروشنده
در آن ملک شریک شود و شفعه ساقط شود و اسقاط زکوة آن بود که مسلمان را نصاب تمام است و از سال چیزی باقیست از آن مال
اندکی بر گیرد و خرج کند نصاب تمام نماند زکوة از گردن ساقط شود و اسقاط استبراء آن بود که مردی کنیزک بخرد و بخواهد که با او
برفور دخول کند اگر عزب است باید که نخست در باره ورا عقد آرد از آنچه بهای وی بود و کنیزک بیاری کابین کند آنگاه بخرد چون
ملک یمین آید عقد بر افتد و استبراء ساقط شود اما اگر زن آزاد دارد عقد بستن کابین بر سر آزاد روا نبود باید که خواجه کنیزک
را بعزبی دهد که بدان عزب را اعتماد بود و که هرگاه که گوید این کنیزک را طلاق بده آن عزب بی‌آسیب طلاق دهد آنگاه
کنیزک را بدین خواجه بفروشد آنکس طلاق دهد استبراء ساقط شود و یا آنکه چون طلاق قبل از دخول بود عدت واجب نیاید
و استبراء نیز ساقط شود و اگر خواجه را بر آن عزب اعتماد نبود باید که چنین گوید این کنیزک را بتو دادم بشرط آنکه امر وی بدست من بود
هرگاه که خواهم پای وی گشاده کنم بیک طلاق بائن چون عقد درست آید آنگاه بدان خواجه فروشد و پای کنیزک گشاده کند استبراء
ساقط شود **مسئله** مطلقه ثلثه بعدت گذشته شوی حلاله خواهد که بدی نرسد که نباید که این شوی دست از وی ندارد و او را
مرد وی را گفت که امر تو بدست تو نهادم هرگاه [illegible] گفته ادم عقد درست بود و امر باطل بود که امر پیش از عقد
درست نبود و اما اگر زن گفت که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود که پای خود را گشایم عقد درست بود و امر بدست [illegible]
موقوف بر مجلس [illegible] شود و امر باطل شود [illegible] اند که پای خود گشاده کند و اگر گوید که خود را بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من
که هرگاه که خواهم پای خود را گشاده [illegible] بود و امر بدست وی هرگاه که خواهد پای خود را گشاده کند عقد درست آید اما این طلاق رجعی بود

و در روایت است سطر دایه با این حدیث که را تبه رجعی بود و در روایت تو گشت که رجعی بود و اگر شوی مراجعت کند باز در عقد وی
درآید باید که چنین گوید که خود را به تو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود هرگاه که بخواهم پای خود را گشاده کنم به یک طلاق
بائن پس ... درست بود و امر بدست وی بود هر وقت که خواهد تواند که پای خود گشاده کند روا بود و حق مراجعت باقی نبود ولیکن
گاهی ... هرگاه که بخواهد زن از وی مطالبه کند باید که همچنین گوید که خود را به تو دادم بشرط آنکه امر بدست من بود
هر وقت که بخواهم پای خود را گشاده کنم به یک طلاق بائن آنکه مراد کردن تو حقی بود این عقد درست و این امر درست بود در هر
وقت که خواهد تواند پای خود گشاده کند و برادر کردن مرد چیزی نبود و این واقع پیش ازین نکرده شد تا که بنده خروج نشود و
شنیده ... که بزرگان چنین گفته اند که کسل را نصیب نیست و متاسر را ثواب نی و لجوج را اجمال نی و ملول را وفا نی و
حاقن را رای نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است مسئله با لطیفه باید که مسئله همچون میوه است و لطیفه
همچون برگ اگر همه برگ بود دهقان بی برگ ماند و اگر همه میوه بود هیچ برگ نه میوه را آفتاب سوزد و مسئله جان که دوا و لطیفه
هوا چون جان با هوا ... نزدیک بود که مرده دل آید والله اعلم بالصواب **باب بیست و ششم در بیان استمتاع در حالت حیض**

صحبت حرام است با آیه و اخبار و اجماع امت آیه اینست قوله تعالی ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله اما خبر اینست قال النبی علیه السلام من اتی امرأة
فی حالة الحیض او اتیها من غیر ماتیها او اتی کاهنا فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد علیه السلام چنین آمده است از رسول
علیه السلام که هر که در حالت حیض از عیال حلال خود استمتاع گیرد یا از موضع که نشاید آمدن بیاید و حلال دارد یا گفته کاهن
را درست داند وی کافر است بدانچه خدای عز و جل بر محمد علیه السلام فرستاده است کاهن منجم را گویند بنده وی بهشت و چوک
است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که حرامی صحبت در حالت حیض همچون حرامی در حرمت و بهای وی همچو
گوشت خوک است و بهای وی همچون می است و این جای بود که حیض اتفاقی بود و نادانی در وی علت بی خون که از فرج
آید سه قسم است خون نفاس و خون استحاضه و خون حیض مسئله اگر مسلمانی بغلبه شهوت در افتاد چه واجب شود در صلوة
خواجه امام سرخسی ... آورده است از دو دینار تا یک دینار صدقه دهد بعضی گفته اند که از یک دینار تا نیم دینار صدقه دهد و دین
قول شافعی رحمه الله گزشته است عبدالله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر اول حیض بود چهار من خرما واجب شود که
صدقه کند و اگر آخر حیض بود دو من خرما صدقه بود و خواجه حسن بصری رحمه الله گفته است که بدنه قربانی کنند چنانکه گاوی
یا اشتری یا گوسفندی ... در حدود از محمد روایه است که مستحق تعذیر شود در تبلیغ قاضی امام حسن گفته است بی وضو نماز
بزند ... چنانکه ... شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله استحسان در سر میکرد ... آمده که
نزدیک بتوبه و استغفار ... اعرابی از ابی بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که من خوابی دیده ام که بول من خون
شده است صدیق رضی الله عنه گفت خواب تعبیر کنم اگر توبه کنی گفت بلی گفت تو آنکه در حالت حیض صحبت کرده ای با حلال خود گفت

یا لهفتا توبه کن گفت لبیک کردم پس معلوم شد که توبه و استغفار نیز بر چیز که از مادون فرجین استمنا میکرد و استغفار میکرد و اگر خطرات
میدارد که در زنا افتد محمد رحمه الله گفته است که شاید تا در زنا نه افتد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که نشاید که نعوذ بالله افتنده
بود زنی از پاکی خود خبر میدهد قول وی مصدق بود یا نی اگر متدینه و مصلحه بود قول وی مصدق بود و اگر متدینه و مصلحه نبود قول
وی مصدق نبود و ما متدینه و مصلحه را انچه دانیم اگر دنیا باوی ایمن بود و گر متدینه و مصلحه بود و اگر دنیا وی ایمن نبود متدینه
نیست قول وی مصدق نیست در حالت حیض فراش جدا نشاید کردن که تشبیه با اهل کتاب شود آورده اند که مادر مومنان عایشه
صدیقه رضی الله عنها با رسول علیه السلام آسوده بود در شب تا گاه مادر مومنان پایان فراش رفت رسول علیه السلام فرمود
یا عایشه همانا که ترا حیض آمد گفت بلی یا رسول الله گفت ازار خود بگیر و باز آی مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها ازار
بخود گرفت و باز بر رسول علیه السلام رفت پس معلوم آمد که فراش جدا نشاید کردن و برهنه نشاید بودن که رسول علیه السلام
با کمال نبوت و اثر عصمت برهنه نبود ما را طریق اولی بود که برهنه نشاید بودن چون از حیض پاک شود روزها قضا بر وی
لازم آید اما نمازها قضا لازم نیاید زنی نزدیک مادر مومنان آمد و این سوال کرد که یا ام المومنین این چه معنی است که چون از حیض
پاک میشویم نمازها را قضا نمیفرمایند و روزها را قضا میفرمایند مادر مومنان عایشه رضی الله عنها گفت انت حروریة همانا که تو از
حروریه گفت بلی و این حروریه قبیله بود از قبایل عرب که زنان از انجا آمدندی و سوالها کردندی سوالها درشت مادر مومنان
عایشه رضی الله عنها گفت ما را رسول علیه السلام همچنین تعلیم کرد اما در وی دو نقطه است یکی آنکه چون مادر مومنان حوا رضی الله عنها
را این عارضه پدید آمد نزدیک آدم علیه السلام آمد با وی مشورت کرد که ما را همچنین حالتی پدید آمد نماز را بگذارم یا نی آدم علیه السلام گفت
صبر کن تا جبرئیل علیه السلام بیاید از وی سوال کنم جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کرد گفت نماز بگذارد چون بار دیگر وی را آنچنان
پدید آمد ایام روزه بود حوا رضی الله عنها قیاس کرد برآنکه نماز فریضه است و روزه فریضه چون نماز روا نیست روزه نیز نباید که روا بود
وی آنکه با آدم علیه السلام مشورت کردی بخورد انگاه با آدم حکایت کرد آدم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بیاید با وی
مشورت کنم جبرئیل آمد با وی مشورت کرد گفت روزه نیز روا نبود لیکن از آن مشورت باز داشت قضا بر وی نی و این که بی مشورت
بخورد قضا بر وی بود دیگر وجه آنست که اگر صاحب عادت ده روز پست شود آن ده روز پنجاه نماز از وی فوت شود در
این پست روز که پاک بود صد نماز وقتی باید پیش کردن اگر این پنجاه نماز دیگر به اقتضا گزاریم حرج شود و در دین حرج نیست
اما ده ساله سهل بود و در روزه قضا کردن والله اعلم **فصل** در بیان مسایل حیض هر که خواهد تا آموختن احکام حیض بر وی آسان
شود باید که سنت سخاوت را اقامت کند که محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را تصنیف کرد و کنیزکان خرید بعضی ترکی و بعضی رومی و بعضی هندی
و بعضی حبشی و عربی و تازی و ختایی و مزاج هر دیاری را معلوم کرد انگاه کتاب حیض را تصنیف کرد و آن کنیزکان را آزاد کرد خواجه امام
اجل سرخسی رحمه الله تعالی گفته است که این همه کرد تا اختلاف مشایخ با وی یار نشد کتاب حیض تمام نشد چون محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را
تصنیف کرد و اگر فقیه خواهد تا خدای عز و جل آموختن احکام حیض بر وی آسان گرداند سنت سخاوت را باید که اقامت کند تا خداوند

عزوجل آموختن احکام حیض بروی آسان کرداند شیخ ابو القاسم صفار گفته است هرگاه که مارا مهمی پیش آمدی این دعا بسیار خواندمی خداوند عزوجل
آن علم را کفایت کردی و فقیه را هیچ مهمی چون آموختن احکام حیض نیست باید که این دعا بسیار بخواند تا خداوند عزوجل احکام آموختن حیض
و نفاس آسان کرداند و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین **مسئله**
سبب مستحاضگی زنان چند چیز است یکی آنکه وقتی که نشاید رضا دهند و وقتیکه بشاید رضا ندهند و وقتیکه رضا دهند ایشان را الم تا
خداوند عزوجل فرشتگان را امر فرماید تا بروی لعنت کنند تا آن وقت که شوی از وی خشنود نشود و دیگر آنکه در آوردن غسل تاخیر کنند
غسل جایی آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد و غساله جای بریزند که آب چون شسته ریخته باشند و بیوه … یا جایی نهند که
چشم نامحرم بر آنجا افتد اینست سبب مستحاضگی زنان و مستحاضه کسی بود که وی عالمه بود و یا شوی عالم بود اما اگر وی عالمه نبود
و یا شوی عالم شود وی مستحاضه شود ضاله بود و فصل ضاله و احکام ضاله آخر کتاب حیض گفته شود ان شاء الله تعالی **مسئله**
حیض که تمام شود در ساعت تمام شود و در شبانروزی بیست و چهار ساعت است یکساعت از دمیدن صبح سپید است تا وقت
بر آمدن آفتاب یکساعت از فرو رفتن آفتاب است تا فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا شب اگر فقیه خواهد تا آن
ساعتها را معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین تکرار کرده شود و چندین قرآن خوانده شود و یا چندین
تکبیر و تسبیح گفته میشود و یا چندین کسب کرده میشود و ساعتها دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد اگر زن خواهد تا دیگر از این ساعتها
معلوم کرد و باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین نماز گذارده شود و یا چندین ذکر گفته شود و یا چندین دوک رشته
شود و ساعتهای دیگر را بر همین تجربه بیرون آرد و ده وی در یازده تمام شود بهان وقت که دیده باشد یکشک از وی بسته
بود همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و
ده در یازده تمام شود بهان وقت که دیده شود یکشک از وی بسته بود فایده این خلاف جای پدید آید که زنی را در وقت
زوال حیض آمد و وی صاحب عادت ده و بیست است روز یازدهم یکساعت از وقت زوال وی را حکم پاکان ثابت شود که اگر
زوال دیگر را ایام و زوال دیگر در گذشته باشیم و این تصور ندارد و صاحب عادت ده کم از ده را بهمین تجربه بیرون آرند وقت نماز
اندر آمد زنی را حیض آمد قضاء آن نماز بروی بود یا نی روایت کند ابن شجاع و دیگر روایت کرخی رحمة الله است که بروی
بود از برای آنکه وجوب را اهل بود اگرچه گذاردن را اهل نماند و بقول شافعی رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است
که آن نماز را توانستی گذاردن گذارده است قضا بروی واجب و اگر از وقت چندانی نگذشته است که تواند آن نماز را گذاردن
قضا بروی واجب نبود و بر قول زفر رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که آن نماز را در وقت
تواند گذاردن قضای آن نماز بروی بود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی ادا میشود و بعضی
قضا پس قضاء آن نماز بروی بود و بر قول علماء ثلثه هرچه اندک از وقت نماز باقی است قضا بروی بود که نماز که
در کردن بسته و ام شود تا آخر وقت شود تا اگر در آن وقت زنی با بار بود بار بنهد و بر انفاس آمد یا حیض آمد یا

وی را نفاس آید یا حیض آید یا گذشته شود یا دیوانه شود قضاء آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت دیوانه بهوش آید یا نارسید
رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت مقیم مسافر شود آن نماز دو گذارد و اگر
مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و حیض صاحب عادت ده بود و در نفاس صاحب
عادت چهل بود قضا نماز بر وی بود اما اگر صاحب عادت کم از ده بود یا صاحب عادت کم از چهل بود قضا آن بر وی نبود تا
غسل نکند و نماز نکند **مسئله** اگر زنی بعد از طهر درست پیش از تمامت پاکی الایش بیند بروایت کتاب الصلوة نه نشیند و بروایت
نوادر نشیند حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر نفاس بیشتر بیند نه نشیند و اگر نفاس کمتر بیند نشیند خواه اما
امام محمد بن حسن رحمة الله گفته است که آنچه با قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دم برده قرار گیرد نشیند و اگر دم از ده افزون گردد نه
نشیند **قال** النبي عليه السلام من ترك الطيب على اربع خصال لم يقنط الوضوء قبل دخول وقت الصلوة والدخول في المسجد
قبل الاذان وترك كلام الدنيا بعد الوتر والقيام قبل الصبح رسول عليه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید بر چهار
خصلت خداوند عز و جل وی را از عذاب دوزخ نگاه دارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد و دوم آنکه پیش از بانگ نماز در
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز وتر سخن دنیاوی نگوید چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبران مرسل چهار سخن گفته اند
که هر یکی به اندازه دنیاست و آنچه در دنیاست رسول عليه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناگفتن نگاه دارد از وی
ثواب چنان بود که گوئی همه قرآن را خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی عليه السلام گفته است هر که از
یاری بدی برود از وی ثواب چنان بود که گوئی همه توریت خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی عليه السلام
گفته است هر که مالک نفس خود شود از وی ثواب چنان بود که گوئی همه انجیل خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده
و داود عليه السلام گفته است هر که بادای خداوند عز و جل قناعت کند از وی ثواب چنان بود که گوئی همه زبور خوانده است
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که بادای خداوند عز و جل قناعت کند و در جواب مسئله چیزی طمع ندارد
و نگیرد که آن حرام بود و قتیکه زنی از وی سوال کند السوال وی را نیکو بشنود و جواب نیکو دهد چنانکه ایشان را فهم شود که
رسول عليه السلام فرموده انهن ناقصات العقل والدين ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آن وقت که جواب مسئله گوید
تواضع بجا آرد و تکبر نکند که رسول عليه السلام فرموده است **قال** النبي عليه السلام من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر
وضعه الله رسول عليه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عز و جل وی را بلند گرداند و هر که تکبر کند خداوند
عز و جل وی را پست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آرد و چشم نگاه دارد که والنظر الى المراة الاجنبية سهم من
سهام ابليس ترجمه در روی زن بیگانه نگریستن تیری است از تیرهای ابلیس **قال** عليه الصلوة والسلام من نظر الى
امراة اجنبية بشهوة صب في عينيه الآنك يوم القيمة ترجمه هر که بنگرد در روی زن بیگانه بشهوت ریخته شود در چشمهای او سرب
گداخته در قیامت پس با زن بیگانه نشیند که معصیت است مصطفی عليه السلام میفرماید من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يجلس

با مرداه لیس علیها سبیل ترجمه پیغمبر علیه السلام فرموده هر که ایمان آرد بخدای تعالی و بقیامت خلوة نکند با زنی که این زن حلال

نیست رسالة النکاح تصنیف قاضی ضیاء الدین سنامی رحمه الله تعالی قال النبی علیه الصلوة والسلام النساء حبائل

الشیطان رسول علیه السلام فرموده است که زنان دام دیواند پس فقیه باید که تقوی بجا آرد تا بر خاطر وی خبری نکند که بباید

از راه برد و از خوف خدا اجتناب نشد مسئله الست در حیض چهار وجهی که وی را ام المسائل گویند فقیه باید که نیکو تامل کند تا مسئله نیکو

معلوم آید و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادتی ما قبل ایام حیض دانی دید که نشاید و در ایام حیض دانی دید که نشاید یا ما قبل ایام حیض دانی دید که

نشاید و در ایام حیض دانی دید که بشاید یا ما قبل ایام حیض دانی دید که نشاید و در ایام حیض دانی دید که نشاید یا ما قبل ایام حیض دانی دید

که بشاید و در ایام حیض دانی دید که بشاید انجا که ما قبل ایام حیض دانی دید که بشاید و در ایام حیض دانی دید که نشاید و یا قبل ایام حیض دانی

دید که نشاید و در ایام حیض دانی دید که نشاید و در تصور برد و بقول ابو حنیفه رح حیض بود و انجا که ما قبل ایام حیض حیض دانی دید که نشاید

و در ایام حیض دانی دید که بشاید بقول ابو حنیفه رحمه الله ایام حیض بود و انجا که ما قبل ایام حیض دانی دید که بشاید و در ایام حیض دانی

دید که بشاید اینجا باجماع حیض بود و این همه بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود بعادة و بر قول محمد رحمه الله همه حیض بود و انچه ما

قبل دیده است در حق عادتی موقوف بیار دیگر و بر قول ابو حنیفه رحمه الله در حق حیض موقوف بود بیار دیگر و این همه جائی بود

که بعد از طهر درست بیند و دم برده قرار گیرد اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ترکنیم تعادل منتشر

و چون طهر ما قبل درست دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله طهرش همین که دیده است و دم همان که بوده است عادة نشود

و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل عادة وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق دید بر خلاف اصل

عادة وی منتقل شود بار سوم موافق اصل بیند با اصل باز رود و یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که با اصل باز رود و انیرای انکه دو بار

بدل بود چون اصل فاسد شود بدل نماند اما صحیح آنست که همچنانکه دو بار موافق دیده است بر خلاف عادة منتقل شده است تا بار

دوم بار موافق اصل نه بیند عادتش منتقل نشود و با اصل باز نرود و فائده این خلاف جائی پدید آید که صاحب عادة و بیست و بار

ده و پانزده دید بار سیوم بیست طهر دید و استمرار افتاد بقول انهائی که با اصل باز نرند این زن صاحب عادة بود و در همان ده و بیست

اما ظاهر روایة آنست که اول استمرار بنجروز حیض بود بعد از آن صاحب عادة شود در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عادة ده

و پانزده دو بار ده و بیست دید بار سوم بیست و پانزده طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهائی که با اصل باز نرند صاحب عادة شود در همان ده و پانزده

اما ظاهر روایة آنست که اول استمرار همچنان پانزده یا دهم نخروز نماز گذارد بعد از ان صاحب عادة شود در همان ده و بیست صاحب عادة

هشت یا قبل ایام دو دم دید و ما بعد دو یا قبل سه دم دید و ما بعد سه یا قبل دو دم دید و ما بعد سه یا قبل سه دم دید ما بعد دو

در مسئله ها از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایة نیامده است در دو مسئله دو روایة است یکی آنکه روایة که دم از ده اندر

حیض نشود و دیگر روایة که دم از ده اندر نگذرد حیض بود اگر جواب بدان روایة گویم که هر نا قصی را تبع کامل کرد حیض بود و بدان

روایة که نا قصی را تبع کامل نکرد از حیض نشود صاحب عادة ده یکی دم و هشت طهر دید امام محمد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایة

میکنند که برده حیض بود و اگر در بیشتر ایام حیض دید که کمترین حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی اول
ایام و یکی میانه و یکی آخر و یا دو در اول و یکی در آخر یا یکی در اول و دو آخر عبد الله مبارک مروزی و زفر رحمهم الله تعالی از
ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که برده حیض بود و اصلی است ابو یوسف را رحمه الله تعالی که هر که تیرگی بیش از ایام حیض بیند آن را
میگوید که آن دم عرق است اما بسبب وی ایام را حیض دارد و وجه قول وی آنست که اصل وی صافی است و تیرگی فرع و اصل بود
فرع نبود و دلیل آنکه اگر وعا را تهی کنی نخست صافی وی پدید آید و باز تیرگی اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که هرچه
وعا را از سر تهی کنی همچنان بود که تو میگوئی که نخست صافی پدید آید انگاه تیرگی اما اگر وعا را از پایان تهی کنی نخست تیرگی
پدید آید انگاه صافی وی و خداوند عز و جل منفذ قعر آدمی را از پایان آفریده است و روایت میکنند ام عطیه رضی الله تعالی عنها
که بعد زرده و تیرگی بار رسول علیه الصلوة والسلام بود دم همه تیرگی مرا حیض داشت و فرق نکرد میان صافی و تیرگی صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی چهار ده طهر دید و سه تیرگی و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام سه تیرگی دید بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله اند و روز نماز نکند اردو بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صاحب عادتی بعد از طهر درست پیش از
ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام سه تیرگی دید بقول ابو حنیفه رحمه الله روز تا نماز نکند اردو بقول
ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر است مر ابو یوسف را که ابتدا و انتها
بر طهر روا دارد بشرط آنکه یا قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر جائی که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی فاصل
نکند و ایام را حیض دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال گفته اند که این زن دوازده و سیزده که الایش می بیند چرا از انجمله
خون نمی بیند اری وی گفت اگر صاحب عادة پنج این بار شش دم بیند شش حیض بود و اگر چهار ده طهر دید و دم باز آمد حیض
همان پنج بیش شود پس معلوم شد که همچون خون نمی نیست که اگر همچون خون نمی بودی حیض وی همان شش بودی اصلی
دیگر است ابو یوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادة بیند عادة شود و اصل است محمد را رحمه الله که هرچه در ایام عادة
آید از اعتبار دارد و اگر منتها وی آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده روز دم دید و شش طهر و دو دم
دید هیچ حیض نبود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم برده حیض بود و اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم
اگر چه در ده سه است برده حیض بود از برای آنکه یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود و چون پنج طهر دید و با آخر
یکی دم دید این منتها وی آمد برده حیض بود و اصلی دیگر است محمد را رحمه الله کم از عدد و وز زیادت از عدد روا دارد بطریق بدل
و هر کجا که بدل نهد از انجا که بدل نهد تا انجا که خانه حیض بود نصاب طهر پیش از اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض اعتبار
دارد و صورت مسئله چنان بود که عادة صاحب پنج و بیست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد
و بقول ابو حنیفه رحمه الله آن ده روز گذرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آن ده روز حیض بود و عادت منتقل شود و بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بیست پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بیست شود و اگر آن بیست طهر آخر را چهار دید بقول محمد رحمه الله پنج و حیض بود

و اگر بیست و شش روز طهر دید و استمرار افتاد چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حفص
اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان پنج و بیست
بقول محمد رحمة الله اول استمرار چهار روز حیض بود و پانزده روز پاکی و حیض دوم چهار و بقول
خواجه ابو حفص کبیر بخاری خواجه محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة
بود در همان بیست و پنج و اگر بیست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمة الله پنج حیض بود
و پاکی پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة بود
در همان پنج و بیست و اگر بیست و هشت طهر دید و استمرار افتاد اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را
نشاید اتفاق است که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در همان پنج و بیست
اصل است حسن زیاد رحمة الله را که هرکجا سه شبانروز پاکی یابد میان دو دم وی فاصل کند و یک طرف
را حیض دارد و لیکن فاصل نه که همچنین پانزده شبانروز بود که بعد از وی حیض دارد صورت مسئله
چنان بود دوازده و بیست صاحب عادتی دو دم دید و سه طهر و دو دم و این پنج حیض نبود و اگر سه دم
دید و سه طهر و دو دم سه اول حیض بود و اگر دو دم دید و سه طهر و سه دم سه آخر حیض بود و اگر سه دم دید
و سه طهر و سه دم بقول حسن زیاد رحمة الله سه اول حیض بود و ظاهر روایة آنست که همه حیض بود و اختلاف
مشایخ است که هرکجا که دو طرف دم بیند که یکطرف حیض را شاید و یکطرف دیگر حیض را نشاید ابو زید کبیر
تعدی کند و همه را حیض دارد بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و ابو سهل غزالی رحمة الله تعدی نکند صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی یکی دم دید و سه طهر دید و دو دم و سه طهر و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله
هم از ابتداء ده روز حیض دارد و یک روز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد از برای آنکه یکی دم
است و سه طهر و طهر غالب است این زمان یازده و دم است و سه طهارت هم طهر غالب است اما روز دهم دم است
این شش روز حیض بود و وی تعدی کند و این چهار دیگر را با این شش همه را حیض دارد و ابو سهل
غزالی رحمة الله یکی دم و سه طهر اول را طرح کند و دو دم و سه طهر آخر را این پنج روز را یکی و پنج روز
دیگر را از آغاز استمرار همه را حیض دارد و اگر دو دم دید و سه طهر یکی دم و طهر استمرار افتاد ابو زید کبیر همان اصل
خود راست میرود و ده روز حیض دارد و این نه یکروز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمة الله دو دم و سه
طهر و یکی دم این شش روز را حیض دارد و در ماه که حیض شش و پاکی بیست و چهار و دیگر
صاحب عادت کند در ده و بیست مبتدیه دو دم دید و پانزده طهر و یکی دم و سه طهر و استمرار افتاد
ابو زید کبیر رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمة الله ده و بیست شود اما این بار

هفت روز حیض بود از برای آنکه هیچ دم بست و ابتدا ایام سه روز طهر ابتدا بر طهر روا ندارد و در این
بار هفت روز حیض دارد و بعد از آن صاحب عادت شود در ده و بیست تا و چهل اصلی را برگیرد یا نی
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله بگیرد و بقول مشایخ سمرقند بگیرد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت سه
دمها و طهرها مختلف دید ولیکن همه درست و بار آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد و بر قول مشایخ
بلخ رحمهم الله عادت دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کند و بقول مشایخ سمرقندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کند و ابو عثمان رحمة الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمة الله اوسط
را عدد را اعتبار دارد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
و هفده طهر چون دو بار شش دم دید حیض وی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله
شش و هفده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله شش و پانزده شود که این اوسط است
اما اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و هفده طهر و استمرار افتاد باتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر پنج دم دید و هفده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کار است مبتدیه ده دم دید و چهارده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
واگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق صاحب عادة ده و پانزده شود واگر بچهل شد بالغه
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد صاحب عادة شود در نفاس چهل و ده و پانزده
واگر شانزده طهر دید ده و شانزده شود واگر هفده طهر دید ده و هفده شود واگر هژده طهر دید ده و هژده شود
واگر نوزده طهر دید ده و نوزده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله نه و بیست و یک
شود واگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که هم می تواند و بر دوره میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر شد

باتفاق ده و بیست و هشت شود چنانچه یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد ابو علی دقاق
رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایة ده و بیست شود والله اعلم بالصواب

باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة

انتقال عادت آن بود که صاحب
عادتی دمها و طهرها مختلف دید و لیکن هم درست و راست و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله
تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمه الله مسئله تخریج کرده
اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند
باز سه دم و طهر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل
نشده است بطریق بنا فرو آید و آنچه در ایام یابد حیض دارد و در استمرار عادتش همان که
بوده است و اگر در ایام حیض چیزی نیابد اول استمرار حیض دارد بر همان عدد و لیکن طهرش
بود نه بران عدد و اگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جعلی بود تا دو بار موافق نبیند بر خلاف اصل
عادت منتقل نشود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست این بار سی طهر دید و ده دم
و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست اوسط است و موافق اصل
این را بمان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیرد چنانکه پانزده طهر دید و ده دم و سی طهر و ده دم
و بیست طهر و استمرار افتاده این بیست نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل
نشده است پس بطریق بنا فرو دائیم و چون سی روز طهر دید آن دهگانه دم را طهر دیده است
و این دهگانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر وی است و طهر وی ده پیش نماند و وی پانزده
دید پنج از خانه حیض طهر دیده حیض وی از پنج پیش نماند و وی ده دم دید پنج از خانه طهر
دم دیده بود و طهر وی پانزده ماند وی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد
حیض وی پنج ماند اول استمرار پنج روز حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود
در همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست پنج دید اول استمرار باجماع ده روز
حیض بود و طهرش چه بود بقول ابو عثمان رحمه الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمه الله بیست و پنج که این بیست و پنج اوسط است که فرو شود می سی است
و بر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده طهر
و ده دم و چهل طهر و استمرار افتاد اول استمرار ده روز حیض بود باجماع عادتش چه شود بقول ابو عثمان رحمه الله
ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله ده و سی شود و این سی اوسط است بر … پانزده و فرود

سومی چهل اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد
بالاتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابو عثمان
رحمه الله سه و پانزده شود و بقول خواجه محمد همدانی رحمه الله چهار و شانزده شود اما مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله از اول استمرار
شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از جهة معنی نیست که ابو حنیفه رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصلی است که هرچه مبتدیه ببیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر عادة وی سه و پانزده
شود و این بار چهار دم دید یکی از خانه طهر را دم دیده باشد طهر وی چهارده ماند وی شانزده دید دوره از خانه حیض یک طهر دیده باشد
پس انجا یکروز ماند دیگر در حیض رانتیا پس اول استمرار از شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
همچنین بدل نبود از برای آنکه از انجا که بدل شد تا انجا که خانه حیض شد نصاب طهرش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیضش را
اعتبار دارد و اینجا هر دو نیست و ابو عثمان اینجا استیناف کند سه و پانزده کند **فصل** در بیان عادة حیض عادة حیض که
پنج نوع است چنانکه مبتدیه دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید یکی مخالف و استمرار افتاد و یا بر سه مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنان باشد که مبتدیه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد و باتفاق سه و پانزده بود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
از اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده طهر و
چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و باتفاق سه و پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سوم چهار دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه
و محمد از اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در سه و پانزده اگر سه دم دید و پانزده
طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابو عثمان رحمه الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی چهار و شانزده شود و اگر مبتدیه سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و یکی دم دیگر طهر و استمرار
افتاد و اتفاق سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و دو دم دید و یکی طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه و پانزده شود
که وی ختم بر طهر روا دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله سه و بیست و هفت شود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند اگر مبتدیه چهار دم
دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهار دم دید و شانزده طهر و یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد و اتفاق همان

وشانزده شود اگر چهار دم دید و شانزده طهر و دو دم و دو طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود
که وی ختم بر طهر روا دارد و از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارد حیضش عادة
سه و بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ ندید و دو دم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ
ندید بعد از ان دم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین دوازده روز سه روز اول بگیرد و حیض داد و سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را بدل نهد و حیض داد سه و پانزده کند ولیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه
یار شود و دو دور در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه هژده روز طهر
هست و وی یکبار دیدن عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این هژده روز طهر درست است ولیکن با دم استحاضه صحیح
است در معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصب عادة نشاید طهر فاسد نیز نصب عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شفع و وتر شفع جفت بود و وتر طاق بود هر کجا پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض داد بهمان عادة ولیکن طهر پیش ترازان عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل نهد ولیکن چون
در ایام نیاید امر اکه بدل داده باشد نماز با قضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه و بست هفت پانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل نهد این سه روز را حیض داد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید ز والد دوازده است دم و طهر و دو دو
در شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض نشود و محمد رحمه الله تعالی انرا که بدل داده بود نماز قضا فرماید اگر خواهی تا
دو دو دم معلوم شود ز والد دوازده است و دو در سی چهل و دو شود دو دم و طهر و دو است در او ز هفت یکضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب طهر آید ایام حیض نشود اگر پانزده طهر دید و دو دم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبد الله زعفرانی رح سه و نه ساعتی حیض بود و بست هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بست پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید ز والد دوازده است دو دم و یکی طهر است سه را
در چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب طهر آید و ابتدا از ایام دم است ولیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دو ایام
دو دم معلوم آید ز والد دوازده است و در سی چهل و دو شود دو دم و یکی طهر سه است سه را در چهارده ضرب کنی چهل و دو شود ختم
مضروب هم طهر آید و ابتدا از ایام دم است لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام نشد محمد رحمه الله انرا که بدل داده
باشد اصالت کند و دو دور در ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض هر دو بست و پنج و پاکی بست و پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بست و شش شود و بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نه ساعتی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی پاکی بود
و اگر همین صاحب عادة شانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله ان
سه روز را بطریق بدل حیض داد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تا مدت پاکی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید دید یازده است دم و طهر و دو دو

هرکجا که فساد طهرش از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بنشاید باتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر بیش بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست یازده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد و اول استمرار چهار روز نماز گذارد و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر هژده دید یکروز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک پاکی نوزده و بیست شود و دم در محل بیست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بیست دید نه روز حیض بود و اگر بیست و یک دید هشت روز حیض بود و اگر بیست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هفت دید این بیست و هفت با این یک بیست و هشت شود و اینجا دو روز مانده و دو روز حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر بیش بنا کند و محمد رحمة الله طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر و استمرار افتاد از این دوازده پنج طهرش و هم تا طهرش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از ان طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله و بر قول ابو یوسف رحمة الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهرش هم ایام هشت روز ماند که از ان طهر دیده است اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید بقول ابو یوسف رحمة الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ تمامت این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و پانزده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد از این پانزده شش بطهر دهیم تا طهرش تمام شود و در ایام نه روز ماند این نه روز باتفاق حیض بود و بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی ده پانزده شود و این ده را که ابو یوسف حیض آرد ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند ده و بیست کند چون ابو یوسف رحمة الله تعالی ایام نه روز آخر را حیض میدارد از چه معنی است که ده و پانزده میکند ان پنج دم است با دم استحاضه صحیحه است و همچنانکه طهرش فاسد نصب عادة را نشاید دم فاسد نیز نصب عادة را نشاید صاحب عادة ده و بیست یازده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در روایة کتاب نیست که نه و نوزده شود بر خلاف آنکه هست چهارده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا بحیل بالغه شد چهل و یک دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت نیست که ده و بیست شود اما اینجا نه و نوزده میشود از برای آنکه این نه دم است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عادت را نشاید که هژده با دم استحاضه نماز گذارد است اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادة شود و در ده و بیست و بر قول ابو یوسف رحمة الله نه و نوزده شود و اگر ان نوزده طهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که ما قبل مانده است باتفاق قضا کند و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود و ان پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمة الله ایام حیض شود و اگر ان غسل [illegible] بیا ورده بود ابو یوسف رحمة الله بر سر چهار روز

غسل فرماید و ازین چهارده پنج روز یا شش روز دیگر نماز قضا فرماید و اول استمرار پانزده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بیست باتفاق صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید
و بیست دم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین بیست دم شش طهرش و هیجم تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند و دو روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و تمامت پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بیست و ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض ارد و اگر ان احتیاطی
نیاورده باشد بر سر چهارده غسل فرماید و ازین چهارده هشت یا شش دیده شش روز نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بیست باتفاق صاحب عادة ده و بیست
چهارده طهر دید و بیست دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بیست و ابو یوسف رحمة الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بیست صاحب عادة ده و بیست پانزده طهر دید و دو دم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمة الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمة الله تعالی علیه وجه کند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اگر ان سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمة الله تعالی استیناف کند و بران هم طهر متین بنا کند
بر ده و بیست و محمد رحمة الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ تمامت پاکی نماز فرماید اشکال آید که ابو یوسف رحمة الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة می بیند عادة کند و پانزده طهر درست هست از چه معنی هست که ده و بیست میکند این پانزده
طهر درست هست ولیکن با دم استحاضه آمیخته هست که درمیان دو روز دم فاسد نماز گذارده هست پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض هست ولیکن درمیان دو
روز باده فاسد نماز گذارده هست لاجرم ان طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیگر هژده روز
باقی مانده بود و اگر ان هژده را ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
از هژده ده بر وی هشت ماند چون پانزده طهر دید هفت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماند ان سه
روز باتفاق حیض بود و عادة وی چه شود بقول ابو یوسف رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
ده و بیست شود اگر پانزده آخر را شانزده دید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمت الله از اکه بدل داده
بود اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده و بیست شود و بقول ابو یوسف هیچ ده و شانزده
شود اما اگر ان شانزده آخر را بیست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بیست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمة الله این بیست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله ان بیست اول را

که اکر این بست اخیر را اعتبار داریم بقول ایشان بیکبار دیدن عادة میکردد باشد و بقول ایشان بیکبار که بر
خلاف عادة شد عادة منتقل نشود صاحب عادة ده و بست دوازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اول شهر
سه روز نماز کذارد و اکر دوازده دم دید و سیزده طهر و استمرار افتاد ان دو باین سیزده بست شود دم در محل بست
اول استمرار ده روز حیض بود و اکر سیزده دم دید و بست و سه طهر و استمرار افتاد و سیزده و بست سه سی و شش شود
اول استمرار چهار روز حیض بود و اکر سیزده دم دید و بست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز
حیض شود و اکر چهارده دم دید و بست و چهار طهر سی و هشت شود و دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید ابو یوسف
رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دو طهر پیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طریق جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی
تمامت پاکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر دو
بست و دو را در پنج ضرب یکی ده شود ختم مضروب بر طهر آمد نه روز حیض بود اشکال آید که یکروز پیش از ایام است
چرا نه روز حیض میشود زبرای انکه انچه پیش از ایام دیده است ناقص است و انچه در ایام دیده است کامل که کامل
ناقص را تبع خویش کند و انچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جایی بود که دم برده قرار کیرد و طهر درست
بیند اما اگر دم از ده اندر کذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی هم از ابتدا از پنج نه شود و به
قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود و بدان سبب که ابتدا و انتها بر طهر رود اند از بعد آن
صاحب عادة کنند و در بیان بست و پنج والله اعلم **فصل** در بیان واقعات صاحب عادة نه روز
پیش از ایام یکروز دم دید نه نشیند اگر دم برده قرار کیرد و طهری درست بیند همه حیض بود و اگر دم از ده اندر
کذرد و یا بعد از ان طهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله ایام حیض بود و صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید نه نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش
از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما انچه ما قبل
دیده است اگر ما بعد بیند اجماع نه نشیند بشرط انکه دم از ده اندر نکذرد و طهر درست بیند اما اگر دم از ده
اندر کذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بعاد تش که اصل درین باب انست که بر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل
دیگر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیرگی دید بقول ابو یوسف رحمة الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله نه نشیند اگر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیرگی دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمه الله نشیند اگر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیرگی دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نه نشیند و
بقول محمد رحمة الله نه نشیند انچه ما قبل دیده است اگر ما بعد بیند اتفاق نشیند انجایی بود که دم برده قرار کیرد و طهری بیند
اما اگر دم از ده اندر کذرد یا طهر فاسد شود رد کنیم بعادتش که بر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل و یکی ما بعد اگر حیض

ده و بست پانزده طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دو بار
برخلاف عادة بیند عادة منتقل شود و چون طهر را دو بار برخلاف عادة بیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته
اند که این سخن بعادة مخالفست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است و یکبار برخلاف عادة بیند عادة منتقل
نشود اما صحیح آنست که صاحب عادة ده و پانزده شود و قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج و بست پانزده طهر
دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده
روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست
شود و اگر سفده طهر دید و هشت دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج روز ایام حیض بود و بقول ابو
یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود عادتش چه شود بر قول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بر قول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود اما اگر سیزده طهر دید و هفت دم و بست طهر استمرار افتاد هفت روز حیض بود
باتفاق عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست
و اگر بست طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار
افتاد این ده روز باتفاق حیض بود عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طرح و جبر کند
و ابو حنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید والله اعلم **باب سی ام در بیان نقصان دم و طهر و این بساعت معلوم آید**
و هر شبانروز بست و چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر
آمدن افتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن افتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این
ابتدا شب چنانکه یاد کردیم و تجربه کنند بر کسی بدان چیز که وی را میسر شود و اگر فقیه خواهد تا ساعتها دیگر را تجربه معلوم
کند باید که تجربه کند که در پیش و در ساعت معین چندین قرآن خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین
تکرار کرده میشود ساعتها دیگر را همین تجربه بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت بر آمدن افتاب است
اما این قول ماخوذ نیست و صحیح نیست که گفته شده است اول وقتی که روز پانزده ساعت است و شبها نه ساعت
زنی را مقارن سپیده دم دم پیدا آمد و نیز هم مقارن بر آمدن افتاب دم منقطع شد حیض وی ده شبانروز بود و
یکساعت و اگر روز بست کم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانروز باشد کم یکساعت و اگر در شب اینگاهی
که بست کم بود مقارن فرو رفتن افتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی شبانروز
و یکساعت کم [illegible] پانزده ساعت و این ساعت بود انچه که گفته اند تا اگر
صاحب واقعه را دم مستمر شود [illegible] اصل بنا کند اگر در وقتی که روزها پانزده ساعت بود و شبها نه

ساعت زنی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد روز دوم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض
وی نه شبانه روز بود و ده ساعت روز نهم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز
بود واگر مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز کم ساعتی بود واگر شبانگاه هفدهم مقارن فرو رفتن
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز بود و ده ساعت
و در شش در بیست و شش شبانروز بود والله اعلم **باب سی یکم در بیان نو رسی** اگر پنج ساله
دم بیند باتفاق حیض نبود واگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود و ابو نصیر محمد بن سلام البلخی رح
گفته است که چون بلی سببی وی علتی بود حیض بود و چون بعد حیض برسد اگر هفت ساله دم بیند بعضی مشایخ
گفته اند که حیض بود که چون بعد حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایید چون
هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ واگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود واگر نه ساله دم بیند بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمة الله [illegible] اصول نقل میکند
که نشنید از برای آنکه پاکی بیقین است و حیض بشک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص
و محمد سلام البلخی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که بشنید که اگر بعد حیض رسید حیض بود و بر وی فرض نماز نیست
واگر بعد حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست و وی بهر دو حال یابنده نماز نیست حکایت
خواجه ابو مطیع البلخی رحمه الله تعالی را یکی دختر بود در نه سالگی بالغه شد و پر آبستنی و او زاد وی شش ماه را دختری آورد
و این دختر نیز در نه سالگی بالغه شده و پر آبستنی و او زاد وی نیز شش ماه را فرزند آورد [illegible] ده ساله بود و گردیده
شده نبیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه ما را فضیحت کردی که تو در ده سالگی [illegible] شدی اگر نو رسی ساعتی
دم دید و سه شبانروز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانروز و ساعتی حیض بود و اشکال آید بر
قول محمد رح که آنچه در ایام غالب آید آنرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد جواب آنست
که همچنانکه سه شبانروز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانروز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید واگر ساعتی دم
دید و سه شبانروز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود واگر ساعتی دم دید و سه شبانروز طهر و ساعتی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود واگر ربعی دم دید و سه شبانروز
کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود واگر ربعی دم دید و ده و نیم شبانروز طهر و ربع دیگر دم بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود واگر ربعی دم دید و سه شبانروز طهر و ربعی دم
بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نو رسی روز نخست وقت برآمدن
آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و سوم

بعد از برآمدن آفتاب دم دید حیض وی شمار شود روز بود و آن با نیها که در روز دیده است **فصل** در
بیان ضرب ابو یوسف رحمة الله ده و بیست یکی شد و محمد رحمة الله علیه و ابو حنیفه رحمة الله از قرینه
صورت مسئله چنان بود که ابتدا یکی دم و یکی طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دو بیست دو را در پنج ضرب
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر
دو بیست دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن
صاحب عادت شود و بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و یک و بیست و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست شود
و اگر دو دم دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر سه بیست سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر
آمد و عشره بر دم بیست ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه بیست سه را
در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده
و بیست باتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار بیست چهار را در دو ضرب
کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم بیست ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور
دوم معلوم آید دم و طهر چهار بیست چهار را در هشت ضرب کنی دو دم سی و دو شود ابتدای ایام دور دوم طهر آمد
و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر
چهار بیست چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت
شود یک دور حیض وی ده و یک دور شش و هر دو حال یکی بیست و دو و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم
و سه طهر و همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج
ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود و بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر
و سه دم و چهار طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
هفت بیست هفت را در چهار ضرب کنی و بیست و هشت شود آمد باز سه گانه دم از سه دو بر ورش دیم تا دور دوم
تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت بیست هفت در نه ضرب
کن شصت و سه شود و ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت بیست
هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود و ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم
و طهر هفت بیست هفت را در هفده ضرب کنی صد و نوزده شود و ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت بیست هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

دلیل بر قول مالک رحمه الله تعالی آنست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله تعالی کمترش یک
شبانروز است و بیشترش شصت شبانروز و بقول علمای ما رحمهم الله بیشترش چهل روز است بنابران اصل است
که نفاس قایم مقام چهار حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانروز است پس بیشتر
نفاس شصت شبانروز بود و بیشتر حیض بقول علمای ما رحمهم الله ده شبانروز است و بیشتر نفاس چهل شبانروز
بود و کمترش آنچه بیند و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
نفسا بنشیند تا چهل سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابا بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است
که نفسا نماز نگذارد در چهل سپیده و مراد از این چهل شبانروز است و از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است
که کمترش نفاس پانزده شبانروز است اشکال آید که نفاس قایم مقام چهار حیض است و کمترین حیض بقول علمای
ما رحمهم الله سه شبانروز است پس کمترین نفاس بایستی که دوازده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمة الله دو
وجه است یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علماء رحمهم الله ده شبانروز است وی کمترین نفاس را پانزده
شبانروز دارد تا فاصل شود و فرق بود در میان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف
رحمة الله سه شبانروز است کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس پانزده شبانروز است و اگر حامله در
ایام آلایش دید بقول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علمای ما رحمهم الله حیض نبود دم فاسد بود اما اگر حمل الشک
هست اکنون بنشیند اگر آن شک یقین شود طهارت سازد و آن نمازها را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت
پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض
بود حیض بود اگر بعد از ده ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
ابو یوسف رحمة الله دو حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیر و یعنی پیش از حمل و هم از اینجا
استیناف کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عادة کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را
نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه رح را که در هر نفاس که در هر جای که کم چهل شبانروز پاکی ببیند وی
فاصل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز پاکی ببیند فاصل کند و اول را
نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد و دوم مستمر شد بقول شافعی رحمة الله یک شبانروز نفاس بود
و پانزده پاکی و پانزده حیض وجه قول شافعی رحمة الله آنست که در کمترش نفاس را یقین نیست و در بیشتر شک
و هر کجا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را بباید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت با
شک حکم ثابت نشود اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که چون دم از چهل درگذشت آن شک نماند یقین شد که چهل نفاس
بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود و در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد

و پنج دم دید و چهارده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد و پنج دم دید و پانزده طهر و دم مستمر
شد بقول ابوحنیفه چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله پنج اول نفاس
بود و پانزده طهر و ده حیض و اگر فرزند آورد و پنج دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمة الله
بیست و پنج نفاس بود و پانزده طهر و ده حیض بقول ابویوسف و محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر
و پنج حیض تا اگر پانزده آخر را چهارده دید بقول ابوحنیفه رحمه الله چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض
و بقول ابویوسف ره پنج اول نفاس بود و پانزده پاکی و ازین چهارده طهر پنج را با آن پنج دم ده روز حیض
داند و اگر ان غسل احتیاط نیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد و ازین چهارده پنج با ماسبق ده هم
و نه روز نماز قضا فرمائیم دور اول تا استمرار شش روز نماز فرمائیم بعد از ان صاحب عادت شود در ده
و پانزده و بقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود و پانزده طهر و پنج حیض و اول استمرار آن یکروز نماز
گزارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده مبتدیه فرزند آورد و ساعتی دم دید و چهل کم دو ساعتی
طهر و ساعتی دم بقول ابوحنیفه رحمة الله هر چهل نفاس بود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله آن یک ساعت
نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید
و ده طهر و ده دم دید هر چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل درگذشت یا بعد از ان سوی طهر فاسد شود
از ابوحنیفه رحمة الله دو روایت است یک روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمة الله گرفته است
که وی ختم بطهر روا ندارد و دیگر روایة آنست که سی نفاس بود و این قول ابویوسف رحمة الله گرفته است
که وی ختم بر طهر روا دارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابوحنیفه رحمة الله و ابویوسف رحمهما الله نفاس از وقت
آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عدتش از وقت آمدن فرزند
دوم گذرد باتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد و پاره
پاره می آید بیشتر نیاید حکم نفاس ندارد و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد و از رحم آلایش می بیند نفاس
بود اما اگر از راه دبر آلایش بیند نفاس نبود و لیکن شوی پرهیز کند و گرد فراشش نگردد و وقت
نماز با خر آمد و زنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابوبکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از
محمد رحمة الله که مغاکی کنند و دیگچه در ان مغاک نهند و سر آن فرزند در ان دیگچه
نهند و برا طهارت دهند و اگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت
آن نماز بگذارد و با ایماء و اگر دران حالت نماز را ترک کند و بر خود نه بیند بعضی گفته
اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و فتوی برین است و اگر بر خود دیده

و نگذارد موسنه بود عاصیه پس معلوم شد که بمجرد پدید آمدن سر حکم نفاس ندارد و نماز را ماندن امکان
نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزندی آورد و بعد از آن پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد ما را
معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
اندکی پاکی دید و غسل آورد و نمازها بگزارد و روزها داشت پانزده اول را قضاء روزها بروی بود و پانزده
آخر را قضاء نمازها بروی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را بسببی از اسباب غسل آورده پانزده اول را
قضاء روزها بروی بود اما نمازها نی و پانزده آخر را روزها و نمازها روا بود و اگر غسل نیاورد و نمازها نگزارد
و روزها نداشت کل ماه رمضان را روزها بروی بود و پانزده آخر را نمازها بود والله اعلم

فصل در بیان اخبار

زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده ده و پانزده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش ازین حیضها و طهرها مختلف دیدم ولیکن هم درست دیده ام صاحب عادة شود در ده
و پانزده باتفاق و اگر خبر داد که پیش ازین با دم استحاضه نماز گزارده ام خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته که در بعض خواجه امام علی بزدوی رحمه الله همچنین آورده است که اگر همچنین ده و پانزده دم دیده باشند
دوری در بیست و پنج شود حکما گوییم که سی و سه روز با دم استحاضه نماز گزارده بود چون از سی و سه روز
یک دور بروی هشت روز ماند از پانزده طهر هفت بدان هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روز ماند از ده
دم هفت بدان هشت نهی باز پانزده شود آنجا از حیض وی سه روز ماند از پانزده طهر هفت بدان سه نهی
ده شود و طهر وی هفت روز ماند از ده دم هفت بدان هشت نهی پانزده شود و نیز از حیض وی سه باز روز ماند
از طهر آخرین هفت بدان سه نهی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گزارد
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که بعد از آن ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر همچنین
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش دهیم سه روز ماند و سه روز حیض را میشاید و اصلی است
که هر کجا ضاله در مدت اضلال دمی بیند در میان دو طهر درست دم و طهر آخر نصب عادت را بشاید طهر اول
شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از دم استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را شاید اما طهر آخر باتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت
را شاید و این مسئله مشکل است

مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را
روز نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم مستمر شد و وی صاحب عادة ده و بیست
است سال پانصد و هشتاد و یک و روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزد یک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیضم یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را جواب

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ثانیها را مدور کند و روزها را هفته کند و نقصان برد و کامل
کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود و از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه است
سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و یکروز ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان
ماهها برود و نهصد و شانزده روز بماند هفتها می باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است نهصد و ده روز هفتها راست
میرود و آن شش روز چه پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن زن روز دوشنبه و
همقدار شش روز است نهصد و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز کم مدت است
نهصد روز دور هفتهایش راست میرود و ده روز ششصد نهصد و ده روز شود امروز که خبر داده است
شش ساعت ناپاکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر دهد که من درین میان مدت بیست روز طهر
دیده ام و ندانم که چه وقت دیده ام ولیکن ندانم که صحیح است یا فاسد سال بر پانصد و هشتاد و
سه بود اندر نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است
و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفتصد و بیست شود ماه را هفتها می باید و سه روز چه پدید آمدن دم روز
چهارشنبه بود است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز است هفتصد و هفت روز هفتها
راست میرود و آن سه روز هفتصد و ده روز شود پس معلوم آمد که ده روز کم مدت است ششصد
و نود روز دور هفتها راست میرود و ده حیض بود و هفتصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون بیست
دیده است و یگانه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمرار ده روز
حیض دارد و بر دوم و طهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار بیست روز نماز فرماید
و صاحب عادت کند در همان ده و بیست نبی است حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی
پانزده شبانروز و ده ساعت و دو روز و طهر وی در بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت
به سال پانصد و هشتاد و روز نخستین ماه رمضان روز آدینه دیدم پدید آمد و مستمر شد سال
بر پانصد و هشتاد و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در
حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دویست
و ده شود و یکروز ماه ربیع الآخر دویست و یازده شود ماه را هفتها می باید و چهار روز چه پدید
آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است دویست
و چهار روز هفتها راست میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز دوشنبه واین مقدار روز هست و بیست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است از دو بیست و دو روز و هشت ساعت دور پاکیش راست میرود چهار شبانروز
و شانزده ساعت ماند از حیض وی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد وقت
غسل وی آید واین بجای بود که حیض و پاکی را یاد دارد اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ نداند و
فساد بود و فساد را عبادت نشاید ولیکن نشاید قربان کرد درین میان ده روز پاکی باید بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهم الله قربان نشاید و بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید که وی ختم بر طهر روا دارد و لیکن ایشان ختم
بر طهر روا ندارد و اگر پانزده روز طهر دید اجماع قربان نشاید کردن و این از سه وجه خالی نیست یا میداند که در
شبانروزی چه وقت غسل آورده است یا شک درمیان آن دو نماز هست یا هیچ نمیداند انجا که میداند که در شبانروز
چه وقت غسل آورده است هر روز بهمان وقت غسل آرد و از عهده بیرون آید و در شبانروزی یکی غسل بیارد
واین لطیفه از قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته است و اگر شک درمیان دو نماز است چنانچه نماز پیشین و نماز دیگر
نماز پیشین را تاخیر کند چندانی که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت مستحب بکند غسل آرد و نماز پیشین گذارد
و نماز دیگر را برهمین قیاس کند و در شبانروزی دو غسل بیارد بسنده بود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل خسیسی رحمة الله
گفته است که در شبانروزی پنج غسل آرد و هر وقت نمازی یک غسل آرد و از عهده بیرون آید و در حیض خواجه امام علی
بزدوی از ابو یوسف و از سهل غزالی رحمة الله روایت است که بر پنج نماز را غسل آرد و لیکن وران بغسل دوم
نماز اول را گذارده است باز گذارد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل در حیض
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارده روا نبود پس آن نماز را باز قضا کند و نماز ناقص را بیک غسل هرچند که گذارد
روا بود و لیکن چون ده روز نمازها را قضا کند دران ده روز دیگر این نماز تمام را باز قضا کند و هر سجده
تلاوت که دران ده آن آورده بود همه را باز آرد که اندرین ده روز یکی ده پاکی وی بود و از برای آنکه
نماز ما بیقین بر وی هست و شک هست که وی در پاکی هست یا نی و هر طواف کعبه که دران ده آورده است
درین و هم باز آرد اما فریضها وقتی باز نگذارد و از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود و یا در
پاکی اگر در پاکی بود خود نمازش روا بود و اگر در حیض بود بر حایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و سنتی
و قراءة چند خواند بقول ابوحنیفه رحمة الله یک آیة خواند بسنده بود خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله یک آیة دراز خواند یا سه آیة کوتاه بسنده بود و اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که فاتحه خواند
تا نمازش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حایض دارد **فصل سی سیوم در بیان**
ضاله ضاله آنست که حیض وی شبانروز بود و ماه رمضان آمد وی میداند که در روزی در پاکی است

و لیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه یا آخر و ده مستمر شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض وی
شش شبانروز بود و اگر چهار شبانروز بود هشت روز روزه دارد و اگر پنج شبانروز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شبانروز بود بیست روز روزه دارد و از عهده بیرون آید فقیه ابو جعفر گفته است
که اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
بیست و دو روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر شش بود در چهار تمام شود پس هشت روز پیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار روی در پنج تمام شود پس ده روز پیوسته روزه دارد و
و اگر صاحب عادت ده بود ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر هیچ نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز اکنون گوییم اول ماه ده روز نا روا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بر وی آمد محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید اینجا
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج نا روا آمد پانزده که نا روا کل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بر وی بود ابتدا ماه شوال طهر وی است پانزده روز ماه شوال روزه
داشت چهار ده روا آمد و یکی نا روا از برای آنکه روز عید روزه روا نبود و باز آمد ده که نا روا است
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یکروز بر وی [illegible] یکروز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوییم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه نا روا آمد و چهارده روا آمد یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روزه بر وی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده روا آمد و شش نا روا
آمد باز آمد یازده نا روا است روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بر وی بود تا سی و دو روزه
شود تا بیقین از عهده بیرون آید اینجای بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده
روا آمد و شش نا روا آمد و یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بر وی
بود از ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهارده روا آمد یکی نا روا باز آمد یازده نا روا و از بیست

وشش شود دو روز باز بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود
و روز دیگر روزه دارد تا بیست و هشت روز شود و از عهده بیرون آید اینجا بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دارد اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد و سی و بیست روز روزه دارد از عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نا روا آید باز چهارده روا آید باز یازده نا روا سی و شش روز
روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود دو روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر این
قضا وی در ماه ذوالحجه افتد پس آن چهار روز از ایام تشریق نا روا آید چهل و دو روز روزه دارد از عهده
بیرون آید **باب سی چهارم در اضلال حیض** هرکجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد و هرکجا بیقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
و اگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که با ماقبل کرده است با مابعد همان کنند و اگر برابر
بود یکی از یکی اولیتر بود صاحب عادتی طهر طویل دید و دم پدید آمد بنشیند اگر همه دوره قرار گیرد و طهری
درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و ندانند که دوره وی در ماه
هست و لیکن ندانند که حیض من سه است یا چهار غسل آرد و هفت شبانروز نماز قضا کند و بیست و [illegible]
روز بیقین نماز گذارد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و یک روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اینجا بود که حیض وی از شب بود و اما اگر از روز بود
دوره وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود و چون این کل کرده شد روز
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد و یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از فرو رفتن
آفتاب یکی از برای نماز شام فایده این خلاف جایی پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد و حدث
رسید پس بطهارت نماز شام گذارد روا بود و اگر سه را در پنج گم کرد شک در دو روز هست دو
روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر سه را در شش گم کرد این مساوی هست و یکی از یکی اولیتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر سه
را در ده گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا متفرق هست یا شک در هر سه هست یا شک در اول
هست یا میانه یا آخر و اگر متفرق هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بغسل
و اگر شک در هر سه هست هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بهر دو باز غسل آرد
و اگر شک در اول هست و آخر باری سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار بیقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میانه است سه روز میانه را بیقین
نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز بیقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در پنج گم کرد
شک در یکروز است یکروز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش گم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر
چهار را در هفت گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز
بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز بیقین نشیند
و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت گم کرد این متساوی
است و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش گم کرد شک در یکروز است و یک روز بطهارت شک
نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج
را در هفت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و
غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت گم کرد شک
در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه گم کرد شک در چهار روز است چهار روز
بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین نشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و
غسل آرد و اگر پنج را در ده گم کرد و این متساوی است و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت
گم کرد شک در یکروز است یکروز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و نشیند
غسل آرد و اگر شش را در نه گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در ده گم کرد و شک در چهار
روز است چهار بطهارت شک نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در یازده گم کرده شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
را در دوازده گم کرد این جا برعکس است و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در هشت گم کرد شک
در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در نه گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و پنج روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هفت را در ده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در یازده
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت در دوازده گم کرد شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هفت را در سیزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در
چهارده گم کرد این جا برعکس است و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در نه گم کرد شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در ده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک
نماز گذارد و شش روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هشت را در یازده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در سیزده گم کرد شک در پنج روز است

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هشت را در چهارده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک
نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و اگر هشت را در پانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز
بیقین نشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده
گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده گم کرد شک در یک روز است یک روز
بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز بیقین نشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر نه را در یازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد
و هفت روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر نه را در دوازده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز
بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین نشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده گم کرد شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و اگر نه را در پانزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و سه روز بیقین نشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
در شانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین
نشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
گم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین نشیند و غسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هژده گم کرد این
متساوی است و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در یازده گم کرد شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز بیقین نشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر ده را در دوازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده گم کرد
شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده گم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده گم کرد شک
در نه روز است نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست گم کرد این متساوی است و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا مستغرق است یا شک
در هر دهی است یا شک در دهٔ میانه است یا شک در دهٔ اول است یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستغرق است ده روز بطهارت شک نماز گذارد و بغسل و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دهی است هر ده روزی بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر دهی غسل
آرد و اگر شک در دهٔ اولی است یا میانه است دهٔ اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهٔ
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهٔ آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در دهٔ
میانه است یا دهٔ آخر اول را بیقین نماز گذارد و دهٔ میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و دهٔ آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در دهٔ میانه است دهٔ اول را
بیقین نماز گذارد و دهٔ میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهٔ آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر ضابطه را اتفاق دکه حیض من پنج است و پاکی من پانزده یا حیض من ده است و پاکی بیست یا پانزده

یا حیض من وی است و پاکی بیست باری پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و سی و پنج روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و ده
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین
نماز گذارد چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست و پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بصد برسد بدور اول
باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود دوره وی در سی شود چون
بسیصد برسد بدور اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت بعشر است
عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدور اول باز رود و فتاوی میداند که دهم
هر ماهی با دم بوده ام و پانزدهم هر ماهی با دم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی با دم بوده ام
و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و نه روز بغسل
نماز گذارد و در صورت دوم پنج روز بیقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
و یک روز بیقین بنشیند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز بیقین
نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و اگر میداند که دور
در ماه است پنج روز دیگر بغسل نماز گذارد و فتاوی میداند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنجم هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده است بیقین نماز گذارد و آن پاکی ها را بغسل نماز گذارد و صاحب عادتی طهر طویل دید و دم
جدید بنشیند اگر دم جدید قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد میداند که حیض وی سه است و لیکن نمیداند که طهر وی پانزده یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانروز نماز قضا کند و هشت روز بیقین نماز گذارد و یک روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد

وغسل آرد و در روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر
بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین نشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی و در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یک روز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و
در هفدهم دو روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت شک نماز

گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و دو روز دیگر هم یکروز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد چون بنوزده برسد بدور اول باز رود و پانزده روز بیقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد عدد
یاد میدارد و لیکن مکان یاد نمیدارد ضاله شد از روی مکان اگر آن طهر که دیده است بیست و شش
سی بود یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد از آن استمرار افتاد
اول استمرار ده روز حیض بود بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف
رحمة الله ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد بعد از آن ضاله شود بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله
چون دو روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دم مستمر شد نشناسد اگر دم بر چهل قرار گیرد و از آن سیوم طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دم از چهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از چهل است و لیکن نمیداند
که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و چهل شبانروز نماز قضا کند و فریضه وقتی را غسل
کرده و نماز قضا را یک غسل هرچند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
هر نماز ده دیگر این نماز ها را باز قضا گذارد که از این ده هیچ یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که در آن ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضه وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود
و اگر زنی حامله صاحب عادت است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط غائب شد
و دم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد از آن بیست روز بیقین نماز گذارد و ده روز می نشیند تا آنگاه که صحت یابد
اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی
و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز بیقین نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و پنج دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیابد همچنین
میکند صاحب عادت ده و بیست ده دم دید و سقط نایب شد و ندیدانند که صورت پدید آمده
است یا نی و دم مستمر شد باری غسل بیارد در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد
ازان از بهر سی ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر دهی غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی است حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی بیست
و سه شبانروز سقط نایب شد و ندیدانند که صورت پدید آمده است یا نی و دم مستمر شد
هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و برهمین ترتیب و قیاس میرود تا آنگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس داشت بنشیند و غسل آرد
و پاکی را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر هیچ نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بران ضعیفه
دشوار بود زیرا که هر وقت نمازی غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را
یاد نمیدارد هم فائده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد و نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین
نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود و اگر نفاس
را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بوده است نفاس را بنشیند و غسل آرد و
پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و
بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار ده روز بغسل نماز
گذارد و یک شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود زنی کفارت یمین است و وی
ضاله است و نفقه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روزه روزه
دارد پیوسته و ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد و از عهده بیرون
آید زنی ضاله است و صاحب عادة ده و بیست و بر وی کفارت ماه رمضان است
و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند دو روز

روزه دارد و کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بوده وی در
پانزده تمام شود لیکن از بود روز سه روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا سه و پانزده چهارده شود صد و چهارده روز روزه
دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که دم و طهر را یاد میدارد اما اگر هیچ یاد نمیدارد حاکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض
اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز در روزی در بیست و پنج شبانروز تمام شود صد روز روزه دارد
از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بوده وی در پانزده تمام شود و از صد روز چهارده
روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا صد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مستبده سه دم دید و سه سال طهر
و استمرار افتاد و بر عادت شود تا اگر مطلقه شود نه سال و نه روز باید تا عدتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید که طهر
طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم مستمر شده شوی وی را طلاق داد وی حیض و پاکی خود را هیچ
نمیداند عدت وی بچند گذرد و چه مدت باید بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا
عدت وی بگذرد و بروایت حاکم جلیل از محمد رحمهم الله هفت ماه و ده روز کم یک ساعت باید که تا عدت وی بگذرد و
ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز
کم چهار ساعت باید تا عدت وی بگذرد و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت
و این اختیار شیخ الاسلام برهان است و بر قول ابو عصمت سعد بن معاذ مروزی رحمه هرگز عدت وی نگذرد زنی را دم پدید آمده و مستمر
شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده
است شک است که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می‌نشیند و
غسل آرد و بیست روز دیگر نماز گذارد همچنانکه صاحب عادت بوده است والله اعلم **فصل** در استمتاع استمتاع جائی بود
که در منکوحه و مملوکه صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت
و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود
اما استخدام حلال بود و اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده با این کنیزک
صحبت و دواعی حرام بود و پیدا اما استخدام را شاید و اگر مادر کنیزک وی پدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم
همچنین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابو حنیفه رحمه الله حکم کتابیه دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد
و اگر مردی کنیزک خرید مع استخدام را شاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و
دواعی شاید و اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول
دخول کرده است با این دوم صحبت و دواعی نشاید و اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرد لیکن

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگراند با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زائل نکرداند اگر
یکی را آزاد کند یا گذاشته شد یا شوهر داد در حال با این کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا استبرا
کنیزک نکند وی را با این کنیزک دخول نشاید کردن اگر مردی را زنی است کنیزک خرید معلوم شد که خواهر زن وی است با زن
صحبت و دواعی شاید کردن ولیکن با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن وی را مردی را کنیزک است زنی خواست
معلوم شد که خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک دخول کرده است وی را با هر دو صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود زائل نکند با آن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زائل بکند با آن دیگر وی را صحبت و دواعی
حلال بود مردی کنیزک خود را بشوهر داد و بر شوهر خود و طلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود
بجا خواجه آمد تا عدت شوهر دارد وی را با آن کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوهر نگذرد و چون عدت شوهر گذشت
خواجه با وی دخول کرد شوهر این کنیزک کنیزک را خرید وی را با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را
افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست بالاتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود و باید که کنیزک
را بشوهر دهد و آن شوهر با وی دخول افتد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه وی را با وی دخول شاید کردن
مردی را زنی است و زنی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی است میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده
و مهر ای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد وی را با زن خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
بیامد زن وی را خبر وفات شوهر داد و بعد زن عدت داشت و شوهر دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی شوهر اول
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان نام برده و سزای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوهر اول را با وی دخول و دواعی نشاید
کردن مظاهر و معتکف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی شاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کرده‌اند بمظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی‌تر است
از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظاهر ده سال
صحبت نکند زن بر وی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده‌اند بحایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت حرام
بود و دواعی حلال بود و مولی را نیز همان حکم بود و مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت یمین کند تا زن بر وی حرام نشود روزه
دار را صحبت نشاید کردن اما دواعی شاید یا نی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه کسی از ابن عباس
رضی الله عنه سوال کرد که روزه دار را دواعی شاید یا نی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من همان است
که دین وی از چه معنی مرا میفرمائی که نشاید و وی را میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

داما تو جوانی شهوت تو قوی باشد تر انشاید که در فتنه فتی والله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید نماز نتواند گذاردن ولیکن ازو ذکر
ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عز و جل امر فرماید تا
برای نویسندش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن گردانند و از صراط بش بگذرانند و به بهشت رسانند رسول علیه الصلوة
فرموده است هر آن زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عز و جل ثواب هزار رکعت نماز بنویسند
در دیوان وی ثبت گردانند و هفتاد گناه کبیره وی را بیامرزد و هفتاد درجه در بهشت وی را کرامت کند و بعدد هر موی که بر اعضای
این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کنند و بعدد هر حرفی که در استغفار هست بقیامت خدای عز و جل
وی را نوری عطا کند و بعدد هر رگی و بر اعضای وی ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت گردانند و چون از حیض پاک شود
و غسل آرد دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عز و جل وی را از جمله گناهان
کبیره و صغیره پاک گرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در
دیوان وی ثبت کرده اند و بعدد هر مویی که بر اندام وی بود خداوند عز و جل وی را از نوری کرامت کند و اگر پیش از
انکه وی را حیض آید شهید میرد تا بدانی که رنج هیچ نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین صاعدی روایت کرده است
باسناد درست تا بمهتر عالم علیه الصلوة والسلام هر آن زن بگریزد از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم وی را ندیده باشد وی شهید
بود تم کتاب الحیض والله اعلم

باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست

بدانکه تن و جامه
پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امت **مسئله** نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد در قول
شافعی رحمة الله هر چه اندک نجاست وی یا بر تن و یا بر جامه رسیده الی که وی را چشم در یابد روای نماز باز دارد و دلیل
وی آنست که نص مطلق است **قوله تعالی** و ثیابک فطهر و علمای ما رحمهم الله گفته اند که نص مطلق هست ولیکن نجاست
اندک عفو است و عفو اندک را هم بآیه دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم بفتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه
آیه آنست که خداوند عز و جل آیه طهارت فرستاد و موضع استنجا را ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست اندکی
خالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عز و جل موضع استنجا را ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة والسلام
آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از نعلین ها بیرون آورد صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة والسلام
از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت برین که نماز نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون
آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردم در نماز
برادرم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو گنده سپرده شده من بدین معنی قدمهای از نعلینها بیرون
آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست اندک نماز رواست

که اگر روا نبودی رسول علیه السلام این نماز را از سر گرفتی پس وی سزاوارتر اولی است که اگر پای وی طریق اولی نبودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلین با آن قدم بیرون ننهادی و بروی عمل آن اندک مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک فضل نبود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سؤال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من و ناخن وی همچند درم شهلیلی بود
و درم شهلیلی همچند کف دست است و نزدیک شافعی رحمة الله نجاست اندک نیز و یک تو عفو است دلیل
بر آنکه نزدیک شافعی رحمة الله آب منی را پاک میداری و از آن موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی نبود
پس معلوم شد که نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو است و قدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چنان بود که در فتح تستر آن
صدقات را بمعالجت حاجت آمدی قدم مبارک خود را شکم فرادی و آب نان خود بر پشت ایشان کردی گاه
که قد ایشان آن قدر بود ناخن کم از آن نبود و کیفیت کف دست را خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در کتاب بیت
بیان کرده است تا اگر یکی را کف دست بیرون کند پلی بنهایی چهار نقره واجب شود و هر انگشتی را اندر یک نقره لازم
شود و هر پیچی را سه و دو دانگ نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که وی را دو پیچ است هر پیچی را
پانصد نقره واجب شود پس معلوم شد که پیچها از کف دست بیست هشت را فراز کند و پیچها فراز کند و پیچها
بر دو دست و پشت چندین باشد کف دست آن مقدار بود که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که علما
کلان تمیز درم هر زمانه راست ابراهیم نخعی رحمة الله گفته است که چون بدرمی برسد روای نماز را باز دارد
و شعبی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و فتوی بر این قول است نجاست بعضی
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص است
و بعضی باشد روای آن جمع کنند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم جمع نکنند و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظه است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظه بود خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظه تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که قوت غلیظه زیادت است
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که غلیظه را اگر بخفیفه منسوب خفیفه شود
هم ابتدای همه را خفیفه دارم آنچه گفتیم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست سطبر بود و از ابتدا غلیظه دارم
چون بدرم سنگی برسد روای نماز باز دارد اگرچه در پیمانگی کم از درمی شود که در حق نجاست تنک طول
عرض وی را اعتبار است و در حق نجاست سطبر اعتبار وزن وی راست آنچه حکم نجاست غلیظه بود گفته آمد خفیفه را
حکم چیست یعنی خفیفه سبکتر بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سؤال کردند جواب نگفت بار دوم سؤال کردند
جواب نگفت بار سیوم سؤال کردند گفت کثیر فاحش پس روای نماز باز دارد گفتند کثیر فاحش چند بود

گفت مقدار ربعی و مراد از آن ربع چهار یکی جامه عربی است اما در **فتاوی** عراقیان آورده است که
مراد از آن چهار یک جامه حضوری است یعنی ازار ابو یوسف رحمة الله دو روایت است یکروایت گز در گز و یکروایت
بدست در بدست و از محمد رحمة الله دو روایت است یکروایت قدم در قدم و یکروایت چهار یک موضع آن که برهنه پوشیده
باشد **مسئله** موی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمة الله علیه تا موی از آدمی که جدا شود با وی نماز گذارده نشود
روای نماز را باز دارد و حجت قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هر چه از زنده
جدا کنی وی مرده است امام محمد گفته است که سنت ازو احتیاج نیست اما چون بدرم سنگی برسد روای نماز را باز دارد و فتوی
امام منصور ماتریدی رحمة الله فتوی بر قول امام محمد رحمة الله داده که نماز را با موی در دست نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بعضی حکم شود باتفاق اگر مسلمانی را گوشت از وی جدا
شده باشد و با وی است همچنان نماز بسکذارد روا بود و یا نی در **عیون** ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز
رواست و اگر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز بسکذارد محمد رحمة الله گفته است که چون بدرم سنگ برسد
روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر دندان وی است هر چند که بود نماز با وی روا بود و اگر دندان کسی
دیگر است چون بدرم سنگ برسد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق را معلوم
نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة شیخ الاسلام علی اسبیجابی از سلیمان فارسی رضی الله
عنه روایت است که نجس است اما ظاهر روایة آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را پرسیدند
که جامه را نمازی میکرد رسول علیه الصلوة والسلام گفت یا عمار جامه را از چه نمازی میکنی گفت از آب دهان و بینی
گفت تو ندانسته که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا شما است
چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم شد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که
صحابه در نماز آب دهان و بینی را بجامه کرفتندی و برکنه نشستندی و نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا
منع نکردی پس معلوم شدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس صفانی از ابو نصر محمد بن
محمد سلام البلخی رحمة الله روایت است که اگر خشک شود لون و بوی بگرداند نجس بود که از لعاب کرم است اما ظاهر روایة
آنست که پاک بود و اختیار فقیه ابو اللیث رحمة الله بر آنست که پاک است که در **تحفة الملوک** همچنین آورده است که آب دهان خفته
و آب کرم پیله و بول چغز و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است از آن جنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام
نجاست حقیقی نبود و دلیل بر آنکه بسیار وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محدث بودی و گرمای گرمای حجاز بودی و اندام
ایشان از گرمای خوی کردی و بجامهای ایشان رسیدی و ایشان جامه را نمازی نکردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشانرا
که جامهها را نمازی کنید پس معلوم شد که پاک است و دیگر آنکه روایت میکنند از ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت

وصف وی دیگر میشود حکم وی نیز دیگر میشود اگر بجامه و تابه با آب منی پلید و هر دو تا تر شد چون خشک شد خواجه امام
زاهد فخر رحمه الله گفته است که چون خشک شود تابه اول بمالیدن پاک شود اما تابه دوم تا نشوید پاک نشود که آن حکم بول دارد و
محمد رحمه الله گفته است که آب منی بمالیدن وقتی پاک شود که سطبری بود اما اگر تنک بود بمالیدن پاک نشود اما اگر سطبر بود و خشک
شود چون بمالی پاک گردد و اگر تر شود آن پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است درست تر آنست که
باز نیاید بر خلاف آنکه زمین پلید شود و چون خشک شود پاک شود و چون باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمه الله
دو روایت است یک روایت آنست که باز نیاید و دیگر روایت آنست که باز آید اختیار خواجه امام شهید خواجه امام اجل شمس رحمه الله
آنست که باز آید اما فتوی بر آنست که باز نیاید و آب منی حیوانات بر قول شافعی رحمه الله تر و خشک پاک است مگر از آن سگ و
بقول علما رحمهم الله پلید است تر و خشک همچون خشک شود بمالیدن پاک نشود مسلمانی را اندام آب منی رسید و خشک شد
بمالیدن پاک شود یا نی بعضی مشایخ رحمه الله گفته اند که قیاس بر جامه پاک شود اما ظاهر روایت آنست که پاک نشود تا نشوی از بهر
آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بحرارت آن تری را بخود گیرد تا نشوی پاک نشود و اگر در جامه بروایت عایشه
رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشدی اما بروایت عایشه رضی الله عنها گویم که بمالیدن
پاک شود اما اندام تا نشوی پاک نشود زنی فرزند آورد مرده وی را نام کنند و بشویند لیکن بسنت نی و کفن کنند و لیکن
بسنت نی و دفن کنند لیکن بسنت نی و بر وی نماز روا نبود و با وی نماز روا نبود وی از کسی میراث نبرد و کسی از وی میراث نبرد
اما اگر یکی دم زد و آنگاه گذشته شد کل احکام بر وی ثابت شد و ویرا نام کنند و بشویند و لیکن بسنت و کفن بسنت کنند و
دفن بسنت کنند و بر وی نماز روا بود و با وی نماز روا بود وی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث برد مسلمانی را
بر اندام جراحت است اندک اندک تری بر می آید لیکن قوت رفتن ندارد و بجامه می رسد این را حکم چیست بقول زفر رحمه الله
هم حدث است و هم نجس بقول شافعی رحمه الله حدث نیست و لیکن نجس است در صلوة خواجه امام [illegible]
[illegible] از عبدالله عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمه الله که حدث نیست و نجس [illegible]
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله از محمد رحمه الله روایت است که حدث نیست لیکن نجس است و خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که همان خلافی که در قی چهار وجهی است میان ابو یوسف و محمد رحمهما الله این
همان خلاف است فقیه ابو جعفر و امام بکر اسکاف رحمهم الله گفته اند که حدث نیست و لیکن نجس است شیخ ابو القاسم
صفار رحمه الله گفته است که چون حدث نیست نجس نیز نبود و چون جواب چنین [illegible] خواجه [illegible] بلخی گفتند زلت العالم
زلت العالمی لغیر هذین عالم المتغیر هذین عامی ابو [illegible] دلیل کند که هم حدث باید یا نجس کند دلیل بر آنکه صاحب جرح سایل و مستحاضه که از
ایشان قطره در وجود می آید و آن اندک است در حق ایشان عفو است و اگر از آن قطره [illegible] آب اندک [illegible] آب را نجس کند
و اگر از آن زیادت از درهمی بجامه رسد روا نی نماز با آن روا نبود حدث نی و لیکن نجس است

واگر خود نجس است غلیظ است یا خفیفه است خواجه امام ابو بکر رحمه الله در صلوة خواجه امام اجل حسن رحمه الله درس میکرد روایت
بیرون آمد که اگر بیشتر بود در نماز باز زیاده از درمی شود خفیفه داریم که اگر غلیظه داریم نمازش روا نبود واگر یکوقت نماز میکند از
وانگاه زیادت از درمی شود غلیظه داریم شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله در نوادر در صلوة خواجه امام اجل حسن رحمه الله
درس میکرد روایت بیرون آمد در باب مستحاضه که اگر مستحاضه بیشتر اند که با جامه پاک نماز گذارد و یا با جامه پلید نماز روا بود
پس معلوم آید که آن قطره پاک که بجامه رسد عفو نیست خواجه امام ابو بکر اسکاف و فقیه ابو جعفر و خواجه امام سلمه بلخی رحمهم الله اینان
تقوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد رحمه الله گفتند که حدث نیست ولیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
رخصت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمه الله گفتند که حدث نیست و نجس نی و این همه که گفتم روایت است
و فتوی بر این قول است که حدث نی و نجس نی اگر مسلمانی را اندام جراحت است که ریم می افتد و گوشت پوسیده می افتد تنها
تباه نشود بر خلاف موضع مخصوص که از آن موضع هرچه اندک چیزی افتد طهارت تباه شود که آن جای نجاست اندک
خالی نبود از موضع هرچه اندک نجاست ظاهر شود طهارت تباه شود **فصل** در بیان آنچه مسئله از گوسفند چه طیب است
و مباح است و مکروه است و حرام است آنچه طیب است گوشت است و چربی و سر و پاچه و مانند اینها و آنچه مباح است
جگر است و سپرز که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند عزوجل دو میته و دو خون برای شما حلال
گردانیده است آن دو میته ماهی و ملخ و آن دو خون جگر است و سپرز و خون گوشت پاک است و مباح است و دلیل
بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که شوربا ما از خون گوشت متغیر شده بودی
و ما آنرا بخوردمی و رسول علیه الصلوة والسلام ما را منع نکردی پس معلوم آمد که پاک است آنچه مکروه است غدود است
و مثانه و خصیه و نره و دره و مانند اینها و پیغامبر هیچ نخورده است از برای آنکه وی محل نجاست است
اما چون بشوی پاک شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که در صید و صلوة از ابو یوسف رحمه الله
روایت است که اگر زهره با ماهی کنی و بجنبانی تا سخت خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود و اگر آن زهره
تر شود پلیدی باز آید باقی از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است اختیار خواجه حسام شهید و خواجه امام اجل حسن
رحمهم الله بر آنست که باز نیاید فتوی بر آنست که باز نیاید و آنچه حرام است خون سایل است و خون دل است
و زهره و آبدان زهره آتش پلید است و پوستش پاک است و دلیل بر آنکه انگشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه مجروح
زهره را بهی کرد و بشست و در انگشت مبارک کشید و بر آنجا مسح کشید و نماز میکزارد پس معلوم آمد که پوستش پلید نیست
آتش پلید است و در صید و صلوة از محمد رحمه الله روایت است که زهره هر حیوانی حکم بول وی دارد تا اگر کسی را انگشت
مجروح شود و زهره گوسفند را بهی کند و در انگشت کشد و بر آنجا مسح کند نماز گزاردن روا بود و فتوی فقیه ابو اللیث است
که گوسفند را بسمل کردند از شکم وی بره بیرون آمد آن بره را شاید خوردن یا نی اگر زنده بود و بسمل کنند مباح

شاید خوردن واگر بچه مادر خفته است بقول ابوحنیفه رحمه الله نشاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمه الله شاید خوردن
در **عیون** از محمد رحمه الله روایت است یکی آنست که اگر موی است کرده است جواب بقول ابو یوسف رحمه الله
گویم که شاید خوردن واگر موی رسته نکرده است جواب بقول ابوحنیفه رحمه الله گویم که نشاید خوردن و در بعضی نسخها بعکس
بعکس گفته اند که اگر از گوسفند بره پدید آید یا از ماده گاو گوساله پدید آید یا از مرغ بیضه پدید آید آن تنها که بر نهاست نصیر
بن یحیی الله ابوحنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود بر وی فقیه ابو اللیث رحمه الله
میگوید که پلید بود که اندراه گذر نجاست می آید از گوسفند مرده شیر یا پنیر میگیرند و یا از مرغ مرده بیضه میگیرند یا از گاو مرده
شیر میگیرند بقول شافعی رحمه الله این همه مردار بود و بقول ابوحنیفه همه پاک بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پلید بود اگر
چیزی بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابو یوسف و محمد رحمهم الله با ابوحنیفه اند که پاک بود اگر در شیر لشک افتد خلف
ایوب رحمه الله گفته است که اگر سبک بر گیرند چنانکه آن لشک در شیر سرایت نکند پاک بود شاید خوردن و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفته است که اینجا بود که لشک درست بود که وی پرده است مانع نجاست شود که این نجاست بشیر
سرایت نکند اما اگر لشک شیر شود و شیر پلید شود از گوسفند مرده چیها شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمه الله تعالی از هیچ چیز وی
نشاید منفعت گرفتن وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت نگیرید از مردار از هیچ چیز **قال النبی**
صلی الله علیه وسلم لاینتفع من المیت بشیء و بقول علما رحمهم الله از پشم و تنک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و دیگر
روایت است از پیها شاید منفعت گرفتن وجه قول علما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام از حجره بیرون آمد
گوسفندی دید مرده انداخته رسول پرسید که این گوسفند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرند از
پشم و تنک و پوست و شاخ و سم وی و دیگر روایت است که فرمود پای اما از پیه مردار اجماع است که منفعت نشاید
گرفتن که محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر پیه مردار در زیر کشتی مالند ترسم که بشوی استعمال آن حرام کشتی غرق شود
و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت دو جهان
و بر این است **قال** النبی علیه السلام ترک ذرة من الحرام خیر من عبادة الثقلین مالک رحمه الله تعالی گفته است در پشم
و تنک شاید و از باقیها نشاید حاصل الامر در پشم و تنک با علما ماست رحمهم الله تعالی و در باقیها با شافعی رحمه الله
تعالی است در وقت بسمل کردن حیوان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکنند روا باشد اما ترک
استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمه الله شرط نیست و بر قول علما ما رحمهم الله شرط است فایده این خلاف
جایی پدید آید که مسلمانی حیوانات را بسمل کرد و بعمد تسمیه نگوید بقول شافعی رحمه الله شاید خوردن و بقول علما ما رحمهم الله
نشاید خوردن اما اگر تسمیه را فراموش کرد بقول علما ما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمه الله نشاید خوردن
علما ما رحمهم الله مسایل گفته که بفراموشی مسلمان نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ذبح حیوان را حرام کنند و بقول مالک رحمه الله بغیر فراموشی نماز را تباه کند و خوردن فراموشی روزه را تباه کند و تسمیه بر فراموشی حیوان را
حرام کند از حلقوم حیوان را چندین بریدن فریضه است بقول ابوحنیفه رحمه الله حلقوم و یک رگ خون بریدن فریضه است و
بر قول ابو یوسف رحمه الله یک بریدن بالتعیین فریضه است و بقول محمد رحمه الله هر چهار رگ را بیشتر بریدن فریضه است و بر قول
مالک رحمه الله هر چهار رگ را تمام بریدن فریضه است اگر حیوانی بیمار است وی را بسمل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابوحنیفه
رحمه الله اگر وی زیستی شاید خوردن و بقول رحمه الله اگر بیشتر بروی زیستی شاید خوردن و بقول محمد رحمه الله از زمان که بسمل
کنند حیات با وی بود بسمل کنند شاید خوردن و مختار این است اگر حیوانی تازه را بسمل کردند طپید و لیکن خون نرفت شاید خوردن
که عهد ابوحنیفه رحمه الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن همانا که برگ جیلان خورده باشد و خون در تن
فسرده بجهت کرده ند همچنان آن حیوانی است در زندگی وی شک است وی را بسمل کردند خون نرفت لیکن طپید ظاهر روایت
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی مشایخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فراز کند شاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پای را گرد کرد شاید خوردن و اگر دراز کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی درشت کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم بر آید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن اما جواب این
مسئله این است که اگر فرو نشیند شاید خوردن ظاهر روایت این است که اگر خون بشتاب رفته است شاید خوردن و اگر خون نشتاب
رفته نشاید خوردن حیوانی را بسمل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی را آن طپیدن
مذبوحی است اما اگر جراحت کردند حیوان را می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه و سلم
ما ابین من الحی فهو المیت هر چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را نخچیر حلقوم وی را خائیده است چنانکه محل
ذبح نمانده است اگرچه حیات با وی بود بسمل کنند نشاید خوردن چون محل ذبح بر قرار نمانده باشد اما اگر پایان وی را نخچیر خائیده
باشد و حیات با وی بود بسمل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر بسته است بسم الله گفت و بیکبار کارد کشید اگر
هر دو را بسمل کرده شوند هر دو را شاید خوردن و اگر بتقدیم و تاخیر افتاد آنکه نخست بسمل کرده باشد آن را شاید خوردن و
آنکه بتاخیر بسمل کرده باشد نشاید خوردن و اگر دو حیوان بسته است جدا بر یکی تسمیه گفت تا بسمل کند دل افتاد بر این را
ماند و آن دیگر را بسمل کرد و تسمیه گفت آن را نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را بسمل و چنین این است که آن تسمیه
باطل نشده است دیگر را نیز تسمیه گفت این دیگر را نیز نشاید خوردن که محل متبدل شده است و تسمیه نمانده است و تسمیه
همین که بسم الله گوید بسنده بود اگر حیوانی را بر بست تا بسمل تسمیه گفت از آن کارد جدا برافتاد دست آن کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را بسمل کرد شاید خوردن که تسمیه حیوان افتاده است نی
کارد بر خلاف تیر اگر بر تیر تسمیه گفت تا صید زند از آن تیر افتاد دست آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت
و تسمیه گفت بر صید زد و صید بهمان زخم هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر تیر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از پهنا یا از درازا دو نیم زد و تسمیه گفت نشاید خوردن هیچ در بی ضرورت شده بود اما اگر ضرورت زده باشد ذبح ممکن نی
ضرورت شاید خوردن اما اگر بی ضرورت است و تسمیه گفت و دو نیم زد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر نیم پس سر بیشتر
بود و حیات با وی بود و بسمل کند آن نیم پیش شاید خوردن و اگر نیمه پیش زیاده بود هر دو نیمه را نشاید خوردن و اگر برابر است
قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بی ضرورت زده
باشد بهمه حالها نشاید خوردن اگر گوسپندی در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن
که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد بر تیر تسمیه گوید و بزند بدان زخم هلاک شود شاید خوردن که
گرفتن وی در صحرا بضرورت متعذر است اما اگر گاو و اشتر در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گوید و بزند و بدان زخم
هلاک شود شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارتها ضرورت متعذر است از برای آنکه اشتر بگزد و گاو بزند اگر حیوانی در چاهی
افتد یا در جوی افتاد که امکان بسمل کردن نبود بر تیر تسمیه گوید و بزند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم
در سلاح آید یا در سم یا در دم اگر از آن جراحت خون سیلان شود شاید خوردن این همه جاییست که تسمیه زده باشد اگر تعمداً تسمیه
نگفت و زد و هلاک شد بقول شافعی رحمه الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه نگفت
بقول همه شاید خوردن بخلاف مالک رحمة الله علیه کشته محدث و جنب و نفسا و حائض و جهود و ترسا شاید خوردن لیکن چون
تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله باسم عیسی نشاید خوردن و اگر جهود گوید بسم الله باسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله
باسم محمد صلی الله علیه وسلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلوة والسلام در دو جای نهی کرده است نام مخلوق با نام خالق
جمع کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان دوم در وقت که جواب عطسه گوید کشته ختنه ناکرده شاید خوردن اما از عبد الله بن عباس
رضی الله عنه روایت آمده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که شاید خوردن کشته محرم مر آنکه صید کرده باشد
نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و کشته مست بیخبر نشاید خوردن که عقل وی زایل شده باشد
و کشته دیوانه را نشاید خوردن و کشته صبی شاید خوردن اما بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه شاید خوردن و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله نشاید و کشته مرتد و ملحد و کافر حربی را و اباحتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان جلاله گرد نجاست میگردد
و گوشت وی و شیر وی می باید خوردن ولی مکروه بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر پشت وی بار بردن هم کراهیت بود در
امام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود و از بعضی بر پشت وی بار کردن کراهیت بود اما اگر مسلمانی حیوانی
را بمانند حیوان گرد نجاست میگردد و نجاست میخورد و حق بد بود و اگر بوی الشبه سگ یا مچی بر وی گند گوشت و شیر
وی مکروه بود و مرغ خانگی که غالب گرد نجاست گردد و بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این مسئله علف کسی
و [illegible] پاک شود [illegible] انگاه [illegible] روز گوسپند ده روز و مرغ را سه روز [illegible]
آنست که [illegible] را [illegible] روز گوسپند را [illegible] روز و مرغ را [illegible]

واگر سگی با بزی گشنی داد و بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یا نی بنگرند اگر بز را ماند شاید خوردن و اگر سگ را ماند
نشاید خوردن و اگر بهر دو راهی ماند در میه کنند اگر با بزان آمیزد شاید خوردن و اگر با سگان آمیزد نشاید خوردن
و اگر با هر دو می آمیزد علف دهند پیش او اگر رغبتش بگیاه باشد بز باشد و اگر رغبتش بنان و استخوان باشد سگ شود و اگر بهر دو
رغبت باشد آب دهند پیش اگر آب بلب خورد بز باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بیخورد نزدش اگر
بانگ بز کند بز باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر بهر دو بانگ کند بکشند اگر روده پدید آید شاید خوردن که بز باشد
و اگر روده پدید آید گوشتش را در آب نهند اگر تنک نشیند گوشت بز باشد و اگر بر روی آب بر آید گوشت سگ بود و اصلیت
که ابهر دلد را بنگ نیز و الله اعلم

باب سی ام

در بیان صید صید کردن مشروع است بآیه و اخبار و اجماع
امت و مباح است آیه اینست **قوله تعالی** واذا حللتم فاصطادوا و خبر آنست که رسول علیه السلام مر عدی
حاتم را علم صید تعلیم میکرد گفت چون تیر رها کنی بگو بسم الله چون سگ رها کنی بگو بسم الله اصلیت مر زفر را رحمة الله
علیه وی رسیدن را اعتبار دارد و علماء ثلثه گشادن را اعتبار دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانی
بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد و پیش از انکه تیر بصید رسیدی مرتد شد و العیاذ بالله تیر بر صید آمد و بدان زخم خفت
بقول زفر رحمة الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد
پیش از انکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید خفت بقول زفر رحمة الله شاید خوردن
و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن محرم بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از انکه تیر بر صید آمد حلال شد انگاه تیر بر صید آمد
و افتاد و هلاک شد بقول زفر نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن و اگر حلال بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش
از انکه تیر بصید رسیدی محرم شد انگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت
کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زند از ان تیر بیفتاد پس آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه نگفت و بر صید زد
صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا بر صید
رسید تیر بر جایی دیگر آمد و از انجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جایی دیگر
آمد آن تسمیه نماند همچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد
بر شخصی و یا بر شاخ یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا کسی آنجا خفته بود آنجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که ما را نشناسیم
که بزخم وی خفته است یا بدان مسایل که گفتیم و آن خفته را حکم بیداری است نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله تا اگر کسی
آنجا بیدار بودی و آن صید را بسمل نکردی نبایستی خوردن این نیز بیان حکم دارد اما شیخ الاسلام علاء الدین
رحمة الله گفته است که اینجایی بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا نی و اگر زخم درشت زده با

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمانی به تیر تسمیه گفت و بر صید زد و تیر از آن صید
گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند هر دو را شاید خوردن بر خلاف آنکه بر جراحتی بد از وی گذشت
و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بر خوک آمد و از خوک گذشت و بر صید آمد و صید
هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی به تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد و باد
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی به تیر تسمیه گفت و بر صید زد و صید را
از وحشی بیرون آورد و دیگری به تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید هلاک شد این بالاتفاق نشاید خوردن حسن بن زیاد
از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس تیر برابر بر صید رها کردند به تسمیه لیکن تیر
یکی پیشتر به صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر به همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را
حکم چه شود شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمه الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی
حرمت و هر کجا که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علمای ثلثه رحمهم الله شاید خوردن به خلاف مسئله
اول که حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زننده تیر دوم مخاطب است
صید اند که خود از وحشی بیرون آمد و برای همین شاید زدن چون زد و هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را
دلیل بر آنکه پیش تیر اول وی را از وحشی بیرون آورد و تیر دوم در معنی زکوة میشود نشاید خوردن ظاهر الروایة آنست که
صید از آن زننده تیر دوم بود و ملک زننده تیر اول بود و مختار اینست و فتوی بر اینست که نشاید خوردن اگر به تیر تسمیه
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری به تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید بزخم وی
هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر تسمیه گفتند و بر صید رها کردند و هر دو تیر
برابر به یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود

فصل

سگ صیدی چندی باید تا معلم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابوحنیفه رحمه الله دو کس از استادان
آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد معلم شود کشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد بن سماعة
رحمه الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی به سگ تسمیه گوید و بر صید گسیل کند
تا مادام که سگ در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگیرد و بکشد و بزخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را
گم کند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را بیند باز گردد و آن صید را بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن
اما اگر سگی دیگر با تسمیه با وی یار شود و هر دو بگیرند و بکشند از ایشان هلاک شود هم شاید خوردن یا کسی مسلمان به تسمیه
مدد دهد یا جهودی یا ترسایی به تسمیه مدد دهد و بکشند شاید خوردن اما اگر سگ جاهل با وی یار شود و یا مجوسی

و یا هر بی مرده بدست به تسمیه بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان به تسمیه
مرده هند و بگیرد و بزخم وی هلاک شود بشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و این سگ می شنید
و باز میرود و چون بگیرد و هلاک کند نشاید خوردن با بی تکبیر هم اگر این سگ یا یوز بسته اند و این تعلیم از یوز
گرفته است نشاید خوردن که علم یوز بکسی گرفتن است اما اگر از صید نا امید می شود و می شنید یا ماندگی افکند چون
بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و این سگ صید گرفت دیگری بر سگ تسمیه گفت
و رها کرد این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بزخم ایشان نشاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زننده تیر دوم مخاطب
است میداند که یکی زده است و برانی نشاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که یکی گرفته است و برانی نشاید گرفتن اگر
مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و سگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد آنگاه پاره از آن
صید بر کند و خورد و صید را نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند ولیکن نخورد و نگاه داشت تا خصم
چون صید را بخصم سپرد آنگاه آن پاره را بخورد و هم نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد
و آنگاه باقی را بخصم سپرد نشاید خوردن بر خلاف باز و باشه که صید را بگیرند و میخورند و آنچه بخصم سپارند شاید
خوردن که علم باز و باشه رفتن و باز آمدن است و علم سگ گرفتن و ناخوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد و لیکن
باز و باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید ناکرده است و آخرین صید را خورد بقول ابو حنیفه رحمة الله این صید را
و آنچه بزخم وی هلاک شده است همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله این صید را نشاید خوردن اما باقیها
را که پیش از این صید کرده شاید خوردن ابو حنیفه رحمه الله گفته است که ما را معلوم شد که وی به تمیز خود گرفته است
بعلم خود و امر صیاد و دلیل نشاید خوردن و اگر شکار را زهر دار آمیخته است اگر غالب شکار بود بقول علما رحمهم الله تحری
کند جایز بود و بر قول شافعی رحمة الله تحری جایز نبود و اگر صیاد دام زد و جانوران گرفت جانوران دام را در هوا
و برد و بند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را بگیرد حرام نبود وی را اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکند
و بر هر یکی تسمیه علاحده گفتن شرط است تا اگر یکی را بعد از تسمیه بگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر اندازد همه را نشاید خوردن
و چون تحری کند و یکی را بر گیرد بیرون اندازد که مردار نیست و باقیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله
اگر تحری کند همه را شاید خوردن که نزدیک وی اگر تسمیه عمدا نگوید هم روا است و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن
چون تحری کند و یکی بر گیرد و بیرون اندازد که مردار نیست باقیها را شاید خوردن و اگر صیاد دام زد و جانوران را گرفت
چند صید از دست وی جستند و رفتند آنها که رفتند هیچ از ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را باز گیرد وی را حرام بود
در جائی که وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد وی را حلال بود و اگر مسلمانی جانوران میخرد و آزاد میکند جانوران از
آزاد کننده بیرون نروند که آزادی در جانوران و دیگر حیوانات که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنان در ملک وی

باشند اما اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد در احرام بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته‌اند هر دام که کسی نهاده‌اند چون
خورند با بقیاست عهده در کردن آزاد کننده بود و باید که چون آزاد کند مباح کند تا عهده در کردن وی نبود و اگر کسی
دیگر بگیرد حرام نبود و کبوتر بیابان را گرفتن کراهیت نبود و کبوتر مسجد را گرفتن کراهیت بود و کبوتر خانه دیگران را گرفتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوتر خانه دیگری بیضه نهاد و بچه بیرون آورد و اگر در کبوتر خانه بر بیضه بود آن کبوتر در خانه ملک
وی شود اما تا ماه و لم که سر کبوتر خانه باز باشد که بیرون می‌رود و می‌آید ملک کس نبود اگر از کبوتر خانه دیگران آید و در کبوتر خانه دیگری بیضه نهد و بچه
آرد و آن کبوتر و بچه ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوتر خانه اول بود و هر چند که وی علف خورد و باشد ملک وی نشود و نشاید و دلیل
بدان علف دادن چیزی واجب نشود و اگر کبوتر خانه با کبوتران بفروشد اگر کبوتر خانه باز بود که کبوتران بیرون روند
چنانچه وی از تسلیم کبوتران عاجز باشد بیع در کبوتر خانه درست آید در کبوتران نه از برای آنکه بیع در چیزی درست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتران آمده در کبوتر خانه کنند و در بندند بیع در همه درست آید هم در کبوتران و هم
در کبوتر خانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا نشمرد بقول ابوحنیفه مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی بخرد که عدد و متقارب است چنانچه جوز و جوال و چهار مغز یا گوز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و عدد
این جمله ذکر کرد بقول ابوحنیفه رحمه الله نشاید که مشتری تصرف کند تا بشمرد و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله شاید اما اگر بیع مجازفه بود
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار کرباس خرید بر آنکه این کرباس ده گز است ولیکن گز نکرد و بخانه آمد گز کرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن خرنده بود که بیع بر کرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته‌اند که این در حق دستار آید که آن
یک گز را بیرون کنی علم و ریشه وی باطل شود و در کرباس این نباید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیزها روا آید و اگر ده گز کرباس
خرید و گز کرد از ده گز چیزی کم آمد مشتری می‌تواند که آنرا طلب کند اما مخیر بود خواهد همچنان برضا بدهد خواهد بیع را رد کند و نقد خود
باز بگیرد و اگر کالا خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیلی را کیل نکند و وزنی را وزن نکند بیع روا نبود اما اگر بیع مجازفه گفته بود
بود باجماع آنچه حکم حیوان بود گفته آمد

باب سی و هشتم در بول و روث حیوان

روث حیوان را حکم چیست بقول
ابوحنیفه پلیدی غلیظه است و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمه الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث غیر ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمه الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند روث وی پاک
است و در تجرید خواجه ابوالفضل کرمانی این قول را از زفر رحمه الله گرفته است و وجه قول ابوحنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پریان عبدالله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنیم عبدالله مسعود یک سنگ آورد و دو کلوخ و یک روث
[illegible] و کلوخ و یک روث آورد بار دیگر آورد رسول صلعم آن روث را رد کرد و گفت انه رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است
[illegible] غلیظه و خفیفه نیست غلیظه بود ابویوسف و محمد گفته‌اند که همچنان است اما آدمی [illegible] گفته‌اند [illegible]
[illegible] سعادتمندان [illegible] پلیدی غلیظه داریم چون زیادت از درمی شود [illegible] جرح شود [illegible]

پس چون خون و ادیم با جمع نشود که بول پاک رود و نه حرام است اگر غلیظ در یک درم جمع شود و نزد زفر رحمه الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابو حنیفه رحمه الله علیه
گفته است وجه قول مالک رحمه الله آنست که اهل مدینه افکنده اشتر آنست و دیگر آنکه جوانان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بیکدیگر میزدند رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد پس معلوم آمد که پاک است و علما ما رحمهم
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و رسول علیه الصلوة والسلام رحمت
عالمیان بود چون ایشان آن را بشوخی بر یکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجامه ایشان ضرری نرسید
نمیکرد پس بدین سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را منع نمیکرد و در مجمع شیخ خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمه الله
آورده که زفر با مالک است رحمه الله و اگر سرگین ستوران را بیع میکنند روا بود یا نی بقول شافعی رحمه الله روا نبود و
بقول علما ما رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بیع میکنند باجماع روا نبود اما اگر پاره خاک بروی افکنند و بر آن
خاک بیع کنند باتفاق روا بود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت وی را نخورند بقول محمد رحمه الله پاک است
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلیدی خفیفه است وجه قول محمد رحمه الله علیه آنست که صحابه عرینه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام ابتدا اسلام آوردند و عرینه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشان را ناساز
وار آمد بیماری اماس ایشان را پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان را بنزدیک اشتران صدقات برید
و شیر اشتر با بول اشتر بدهید تا صحت یابند محمد رحمه الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشان را بول اشتران دادندی اما ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که ابو هریره رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر اشتر فرمود اوی غلط کرد بول بوی یاد کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت دیده آنست که چون ایشان صحت یابند باز ردت آرند و برود اگر رسول علیه
الصلوة والسلام پلید را در پلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز ردت آوردند و پاسبان
اشتران صدقات را کشتند و اشتران را گرفته بگریختند چون خبر به رسول علیه الصلوة والسلام رسید بیک روایت آنست که سعد وقاص را رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و بیک روایت آنست که امیر المومنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشان را گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشان را مثله کردند دستها و پایها و گوش و بینی ایشان را ببریدند و جمله اعضای
ایشان را بیرون کردند آنگاه ایشان را در یک در جای سوزان انداختند و سوختند تا در همان رنج هلاک شدند و
آن وقت مثله کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن و هیچ خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که در آن خطبه مثله کردن را نهی نکردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد بن معاذ رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه السلام

به نماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندین فرشته بنماز جنازه سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در
پیش آفتاب غباری بودی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازه سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را
بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوید و خاک را راست کردند یکی از یاران دید اثر تغیر در رخساره مبارک رسول
علیه الصلوة والسلام ظاهر شده آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین سوال کردند که این چه حال هست یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی مال
دار بود و اشتران بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون وی را بخاک دفن کردیم خاک
وی را بخود گرفت و چنان فشاردش که استخوان پهلو راستش بچپ آمد و استخوان پهلو چپش براست رفت
پس معلوم شد که پلید هست اما بقول محمد رحمة الله پاک هست بضرورت و بیضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف
رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بیضرورت نشاید خوردن دلیل برانکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه عرینه
را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بیضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق
هست قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای
عز و جل نا آفریده هست شفا در آنچه حرام کرده هست بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود و شیر حیوان را حکم چیست
شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پاک هست شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت هست
بیک روایت مکروه هست نشاید خوردن و بیک روایة شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک هست شاید خوردن
و بقول علماء ما رحمهم الله پاک هست اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک هست خوردن آن نشاید اما هر جنس که بر جامه
رسد روا می نماز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را ناخوردنی چیزی دلیل آورده
نیست دلیل برانکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک هست و لیکن خوردن حرام هست حزاء ها بو اندک اینها
ریزه هوای که گوشت ایشانرا خورند پاک هست و لیکن نشاید خوردن و شیر خر نیز همین حکم دارد پاک هست
و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر
سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده هست که در نوادرات از محمد رحمة
الله روایت هست که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید هست همچون شیر سگ اینها را بشیر اضافت از
برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نباید اگر سرگین لاشه یا مردار در نمکستان نمک شود بر قول ابو یوسف
رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را گل کنند از محمد رحمة الله روایت
هست که آن گل پاک هست و جه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود و حکم وی نیز دیگر شود و چنانکه انگور

محمد رحمه الله تعالی پلید است نمیدانند در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه حلوانی رحمة الله و کرخی و طحاوی از ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هرچند بر جامه بسیار روای نماز باشد ندارد و دلیل میکنند که در کتاب است مسئله
بول شبرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال حسن شئی گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند که وی جانوری است همچنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
ویرا در کتاب خر و نگفته است بول او پلید است جواب وی آنست که در وی چند خصلت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خندد چنانکه آدمی دیگر بیند چنانکه آدمی و ویرا حیض آید چنانچه زنانرا و ویرا مدت ولادت بود چنانچه آدمی
و ویرا نفاس آید چنانچه آدمی را و وی فرزند خود را شیر دهد چنانچه آدمی و ویرا در زیر یکی بال پستان پرشیر است و
و در زیر یکی بال پستان پر آب تا هر گاه که ویرا آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هر جای که رود فرزند خود را
با خود برد هر جای که نشیند پیش نتواند برداشتن از این سبب بول پاک کرد و خرو نی. مسئله مسلمانی نماز ها گذارده
است بر جامه خود نجاست دید زیاده از درمی نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز ها گذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که اگر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر برابر است یکروزه نماز قضا کند و اگر برابر است سه روزه نماز قضا کند اما
صحیح آنست که معلی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر تر است و تابستان یکنماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه اگر موش در چاه یابند مرده و نا رسیده آن موش را که
کشند و کل آب را بر کشند بقول ابو حنیفه رحمة الله هر که از آن آب طهارت ساخته است جامها نمازی کند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر نا رسیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابو حنیفه رحمة الله از آن
قول رجوع کرده است و گفته است که در چاه غیب است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا یقین نشود هیچ نماز را قضا
نکند و این قول ابو یوسف و محمد رحمة الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که چه نجاست است خون است یا
یا منی اگر خون است بنگریم که ویرا با خون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز ها قضا کند و اگر بول است
بنگریم که ویرا بقضاء حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز ها قضا کند و اگر منی است بنگریم
ویرا صحبت در چه وقت افتاده است از آن وقت نماز ها قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز ها قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال دارد که خواب دیده باشد و وی را
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش وقت خشک شده حکم نماز ها گذارده چه
شود و نماز ها از چه وقت قضا کند ظاهر روایت است که اگر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز ها قضا

واگر بر جامه سوراخ نیست از وقت پخته نهادن نماز را قضا کند اما در ذخیرة الفقها آورده است که موش
را نگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نماز گذارده روا بود که با موش
زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد واکنون نماز را قضا کند تا چندانی که موش خشک شود و چون خشک
شود در معنی دباغت شود و پیش بروی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت نپذیرد
جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز را قضا کند واگر بر جامه سوراخ نبود
از وقت پخته نهادن قضا کند اگنده موش در گندم آرد شد یا در جو بها د پخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که تا از نجاست طول وی نخیزد نکرد اند نجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست
که نجس شود اما اگر در شیرینی یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث
اینجا نباید که در شیرینی و در روغن این ضرورت نیست تا هر چه اندک اندر افتد نجس شود با نافه مشک تو نماز
روا نبود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو المیت رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هر چه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن رستغفنی سوال کردند که با نافه
مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود واگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند
که دباغت وی چیست گفت از جرم گران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه
امام اجل شمس رحمهم الله آنست که باز آید شیشه پلیدست و روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از درمی است
اگرچه سر او را بموم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه نماز روا نبود اما اگر سر شیشه
کم از درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد
رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر درمی بود دیگر روی وی پاک و دیگر روی پلید با آن درم نماز
روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هر چه اندک که بر روی دیگر سرایت کند با وی نماز روا نبود
بالاتفاق مگر آنکه زیاده از درمی بود اگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجا بود که از نجاست
چیزی بروی نبود و خشک شود اگر از نجاست چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ بلغنده نماز روا بود
که نجاست در محل است اگر تخم مرغ چوچه شود با وی نماز روا بود که با مرغ زنده نماز روا بود اگر چوچه درون
تخم مرغ بمیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گذارد و شیخ الاسلام رحمه

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد روا بود و اگر آن
مرغ در بغل وی بمیرد در رکنی همچنان گذارد نمازش با آن مرغ مرده روا نبود و اگر در کم رکنی از خود جدا
کرده روا بود و اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش
تباه شود که وی تاخیر را همچون گذارده دارد و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تواند که از خود جدا کند و باقی
نماز تمام کند و در بعضی نسخهای بر عکس این گفته اند در صدد و در صلوة آورده است که با مرغی که حلق
وی از خون بسمل آلوده بود و یا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با بچه که فرق
نداند میان پاکی و پلیدی اینها اگر با اینها نماز گذارده بود نداز ابو یوسف رحمه الله روایة آمده است که نماز
روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمه الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشسته
یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده نشیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد صحیح
نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام را نبیره بود از امامة بنت
ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در حجره نماز شروع کردی چون بسجده رفتی
بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه
الصلوة والسلام نشستی و وی را جدا نکردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود و اتفاق است که جامه بچه ریزه از
نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام وی را از خود جدا کردی و این جائی بود که بچه کلان
بود که خود در رود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه وی را اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن
تا با زمین نگیرندش در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر کم رکنی از خود جدا
کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود و
بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند اگر دندان
آدمی در گندم آرد شد آن آرد را نشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده شود
شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که در شریعت تحری جائز است تحری کند و دلش بر هر کجا که قرار گیرد و
وا ز انجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمه حلوای رحمه الله گفته است
که بجز خرمن کوفتند و خر در آن خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحری کند و پاره
از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غزاة بر قلعه قادر شدند و در آن قلعه یکی مومن است و یا یکی ذمی
است جزیه گذار شریعت دستوری نداد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته
شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود و گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

از آن قلعه در فرو انداخت و گر بحجت شریعت حکم کند بر آنکه آن اعانتی وی بود و یا فقیها حکم کند به
کشتن مسئله اگر گشته های با مردار آمیخته است و غالب کشتها است بر قول علمای ما رحمهم الله
تحری جایز است مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است با هر چهار زن ول خویش نشاید کردن شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که هر چهار
را یکی طلاق دست باز دارد و باز ماند تا عدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد آرد چون سه زن اندر
عقد آرد چهارمی را حکم شود به سه طلاق مسئله اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند در روی بهر کدام طرف
که آرد و نماز گذارد روا بود و اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده از درم ولیکن ندانند که کدام جائی است
تحری کند و یکی جائی را از زیادت از درم بشوید از عهده بیرون آید چون در این صورت تحری جایز است این
جائی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره از آن ادر برگیرد و یا فقیها را شاید خورد و اگر آب پلید بخمیر شد
و نان اندر بستند حکم آن تا هر چه شود و اگر بر سفال تری باقی بود تا آن پلید شود و اگر تری بر سفال باقی نبود
پلید نشود و اگر شیر بلی بسته یا در روغن فسرده نجاست افتاد همان را است که نجاست افتاده باشد برگیرند
و یا فقیها را شاید خوردن و حد بستگی و فسردگی آن مقدار است که از آن شیر بلی یا از آن روغن پاره برگیرد بلحظه
باید تا آن مغاکی هموار شود اما اگر روغن مایع بود و پلید شود حکم آن چیست در صد و در صلوة از ابو یوسف رحمه
الله روایت است که بشستن پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چگونه شوید
باید که آن روغن را بعد انجی کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا آبها تک نشیند و روغن بر سر
آب آید و تا بیزه بود بعد انجیره را نگاه تا بیزه بعد انجیره را بکشایند تا آبها بیرون رود و چون بر روغن رسد تا بیزه
را استوار کنند سه بار همچنین کنند بقول ابو یوسف پاک شود مسئله اگر موش بشیر بلی یا بر روغن یا بشیر
در آید و زنده بیرون رود آنها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق را که مستحق را مکروه نشاید خوردن و اگر
وی مستحق بود وی را نیز باید خوردن خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که وی را خاصیتی
است که چون بشیر گرم اندر آید بول اندازد پس پلید شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که پاکی اینها به یقین است و بول انداختن بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در جغرات یا سر
نجاست افتد همان نجاست را برگیرد و یا فقیها را شاید خوردن و اگر جغرات بی سر است بر فور همان جا را
برگیرند یا فقیها را شاید خوردن و اگر بلحظه توقف شد نشاید خوردن که جغرات را خاصیتی است که آب
از زیر بر می آرد همچنانکه از زیر بر بر آرد از زیر نجاست را بر زبر برد پس پلید شود نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق جغرات گاوی آید که آب از زیر بر زبر آرد اما اگر جغرات گوسفندی بود این نشاید

هما نجا ئی که چی بست افتاده باشد بر گیرند باقیها را شاید خوردن والله اعلم باب سی و نهم در بیان اشربت
می و مویز و می منصف و نبید تمر مست کننده پلیدست غلیظه تا اگر زیادت از درمی بر جامه رسید روا ی نما
باز دارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوش بود بقول ابو حنیفه رحمة الله و بیکروایته
از ابو یوسف رحمة الله پاک بود و بقول محمد رحمة الله و بیکروایته از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمهم الله
پلید بود و اگر جوش استاده بود و لیکن کفک نه نشانده بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله پاک بود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلید بود و چون کفک نشانده اجماع پلید بود و هر سرکا ی که مزه تلخ دارد بقول
ابو حنیفه رحمة الله حکم می دارد در پلیدی بر نبیذی که از حبوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمة الله و بیکروایته از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود بشرط آنکه سر کاشی پاک دارند و بقول محمد و بیکروایته از ابو یوسف رحمهم الله پلیدست
در هر چیزی که بلهو و طرب خورند حرام بود خم می نیکی بود سرکه شود آنچه تهی ست پلید بود یا پاک فقیه ابو اللیث
رحمة الله گفته است که اگر سر خم بسته است آنچه تهی بود پاک شود برای آنکه بخار پلید پلیدست و بخار پاک
پاک بود و این مسئله در زواید محمد ست رحمة الله اما اگر سر خم گشاده بود آنچه تهی بود پلید بود و چون سرکه بر گیرند
روایته کتاب مبسوط آنست که از سر خم بر نگیرند که از پایان خم را تا بزه نهند و سرکه از آنجا گیرند که اگر از سر خم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه ست تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی و بران جامه خمر رسید اگر بشوید پلاک شود باید که پاره سرکه بر آنجا کند چون آن ترش شود پاک
شود و اگر در خانه دیگ بقدری پزند کز با لون سند انشت سرکه خمر فرو ریخت دیگ و حبوب و چوب پلید شود
بعد از آن معلوم شد که خمر است پاره سرکه فرو ریزند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
دارد چون سرکه بخم سرایت کند خم نیز بتبع سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود بقول علما ما رحمهم الله سرکه پاک
شود و اگر می سرکه شود بقول علما ما رحمهم الله پاک شود و از شافعی رحمة الله دو روایته ست بیکروایته پاک شود
و بیکروایته نی اگر می را سرکه کردند بقول علما ما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود مسئله
جامه مایع پاک از دیگ پلید باید بردن پلید را از دیگ پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود همچنانکه
موش را نزدیک گربه نشاید بردن گربه را نزدیک موش نشاید بردن مردار را نزدیک سگ نشاید
بردن اما سگ را نزدیک مردار نشاید بردن اگر مومن را پدر ترسا ست و برا کلیسا نشاید بردن اما از
کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و مرده موش را کشیدند آن می سرکه شد در پاک شدن می
دو روایته ست بیکروایته پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که پلیدی قوی تر از پلیدی موش ست دلیل
بر آنکه اگر موش بچاه اندر افتد و بمیرد موش را بر کشند بیست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه حکم

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود پس پلیدی های قوی تر از پلیدی موش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی موش
بطریق اولی پاک شود اما اگر شیره موش افتاده و مرد آن موش را بر کشیدند آن شیره می شد و آن می سرکه شد
همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط آنکه عیب
وی را ظاهر کنند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را بر کشند آن می سرکه شود همچنین پلید بود اما بیع
وی روا بود بشرط آنکه عیب وی را ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از
جنس می بود پاک شود و اگر از جنس نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته سرکه می شود
خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار را
در سرکه ریزند در حال ترش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکد امام ابوالحسن رستغفنی
گفته است که تا شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و ما را شک است
که آن قطره می سرکه شده است یا نی اما این تفاصیل خواجه ابوالحسن رستغفنی کرده است در جامع از ابو یوسف
رحمة الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غژم انگور انداختند
آن غژم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در محلی است اما اگر دست اندر آورد و آن غژم را فشارد
دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود و بعد از آن دست به خنور سرکه دیگر اندر آورد
و بر آورد و از خنور سرکه سیوم بر قول ابوحنیفه رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک بر آید
و بر قول محمد رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف هم پلید بر آید بدان روایت که بقول ابو یوسف هم پاک بر آید آب مقید
را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن
سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک آب جام اندر آورد و بر آورد و بیکی از آن جام دیگر اندر
آورد و بر آورد و سیوم اندر آورد و بر آورد از آب جام سیوم بر قول ابوحنیفه و محمد هم دست پاک بر آید
و بر قول ابو یوسف هم پاک نیاید مسئله اگر ماهی را در می قدید کردند ترش شد اگر غالب می بوده باشد شاید
خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غالب ماهی است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب است هرگاه که انگور درو ند باید که خورده سعک و شکال را بر توده
انگور نهند از زندگی پلید بود و اگر توده انگور نهاده باشند سگ آید و پاره از آن خورد و یا شکال آید و پاره از آن
خورد باید که آن باقی پس خورده ایشان را بردارد آنگاه باقی انگور را بکوبند اگر بر توده انگور غدر پلید انداختند باران
آمد و غدر شسته شد و از غدر تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در
چرخشت انگور میکوبند ایشان را خمر دادند و قطره ای از آن خمر ... بچکید پلید شود و کل آن شیره را

اگر حاجتی در چیز خشت الگور میگویند اگر کسی بحاجتی بیرون آید باید که پای را بر زمین پاک نهند تا شیرها پلید
نکند هر وقتی که بول انداز و هوش دارد تا قطره پاشش بر پا نچکد و اگر پاشش بپالاید نشوید و انگاه بچرخ اندر
آید و اگر یکی را بر پای جراحت بود الگور میگوید بقوت وی اندک اندک از ان جراحت وی چیزی سرایت کند
شیره پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم نهد ان ریش وی کفد خون روان شود در ریش یکی استد چون
دران شیره از ان جراحت چیزی سرایت کند شیرها پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بوده تدارک انست
که حوض کنند وه در ده و یخ افسرده کنند و شیرها پاک اندر ریزند چندانی که اختلاف مشایخ برخیزد و انگاه
آن شیرهای پلید را اندران آب رها ی وی ریزند چون بدان حوض اندر آید و بان شیرها پاک بیامیزد هم پاک
شود و اگر شیره اندک بود باید که بر ملود ان چیز خشت نشنید و اندکی اندکی از ان شیره پلید میریزند چنانکه
غالب از ان شیره پاک بود پاک شود سگ را بسمل کنند بر پوست تر وی نماز روا بود و گوشت ویرا در بغل
آرد و بان نماز گذارد روا بود و اگر ان گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا نی ظاهر روایة انست که پلید
نشود و نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در
آب قلیل افتد آب اندک پلید شود و چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط است یا نی جواب امام زاهد
فخر رحمة الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیز یرا گویند که بسبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
نشود اما شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته است که تسمیه گفتن شرط است که هر حیوانی که گوشت ویرا خورند
تسمیه گفتن حلالی ویست و هر حیوانی که گوشت ویرا نخورند تسمیه گفتن سبب و باعث وی است اگر مسلمانی
سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و دهن وی کم
از درمی بود روا بود و اگر چشم گفته بود و دهن وی زیادت از درمی بود روا نبود اما در صلوة در
صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هرچه پس خورده وی پاک است با وی
نماز روا بود بی کراهیت و هرچه پس خورده وی مکروه بود با وی نماز روا بود با کراهیت و هرچه پس خورده وی
پلید است با وی نماز روا نبود و سگ همان بود و سگ بچه همان خوان همان و خوان بچه همان مسلمان سگ
در گردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز میگذارد نماز روا بود یا نی اگر ان رسن که بر گردن سگ
است می جنبد نماز روا نبود و اگر نمی جنبد روا بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و ان سر
بر سر بسته است و ان سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یا نی اگر ان سر پلید جنبد نماز روا نبود
و اگر نجنبد روا بود و مسئله الگر کاز است که ویرا اگر پاسی بود یکسر پاک و یکسر پلید ان سر پاک را بگرد سر
پیچیده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد

روا نبود واگر بخسبند روا بود واگر سگ جامهٔ مصلی را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
مشایخ گفته اند که اگر بخشم گرفته باشد پلید نشود که وقتی که بخشم گیرد در دهان وی آب نماند واگر
ببازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه ببازی گیرد دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
ظاهرست اگر جامه تر شده باشد پلید شود واگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سگ برکنده
باجماع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از درم سگ بود روای نماز نه
دارد واگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سگ ذبح کرده پاک شده است تا اگر از وی
مصلی سازد و بروی نماز گذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود واگر سگ تر خود را افشاند
ازان تری بر جامهٔ مصلی رسد حکم آنجامه چه شود بظاهر روایة جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند
که بنگریم که آن سگ از چه تر شده است اگر از باران زاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته
باشد واگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود واگر در آب روان
رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر رویه آب رفته باشد پاک بود که آب موی ویرا فرو خوابانیده باشد بر روی
موی وی گذشته باشد واگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول
حسن بن زیاد است که وی سگ را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر
رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمه الله داده اند که سگ پلید بعینه است اما ظاهر روایة آنست که سگ
پلید بغیره است دلیل بر آنکه اگر سگ باب اندک اندر رفت و بر بساطی دویده اگر بر دهان وی ازان آب
اندر نمانده باشد آن بساط پلید نشود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمه الله
بیع سگ بچه را روا داشته اند بروی اشکال گفتند که وی منتفع نیست چرا بیع او را روا دید اری
گفت اعتبار زمانه ثانی راست که چون وی کلان شود معلم شود و کشتار وی حلال شود بدین معنی بیع
وی روا بود پس معلوم آمد که پلید بغیره است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سگ را بسمل کنند بر
پوست وی نماز روا بود و با گوشت وی نماز روا بود واگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
روا نبود گوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سگ پلید بغیره است و خوک پلید
بعینه است بر نخجیری که گوشت ویرا نخورند ویرا بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و چنین ویرا چند روز
رنجوری مالند بان نماز روا بود اما اگر خود بمیرد بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود واگر از پیشان
پیه وی در رنجوری مالند زیادت از درمی بود روای نماز بار دارد تا مادام که پوست وی تر بود پس
وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود خرس را همین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک ست بشرط آنکه بروی گوشت مردار و رطوبتی نبود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنة بر پیشانی مبارک رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بیختند و پیشانی مبارک رسول علیه السلام کردند و چیزی بربست و مسح میکشید و نماز میکذارد پس معلوم آمد که پاک ست **مسئله** استخوان پیل بر قول محمد رحمة الله چون استخوان خوک ست چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک ست در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه عاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی رسول علیه السلام نخریدی استخوان سگ بر قول حسن زیاد رحمة الله چون استخوان خوک ست و استخوان خوک چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد موئی خوک را حکم چیست بروایة شرح قول محمد پاک ست و بر قول ابو یوسف رحمة الله پلید ست و بروایة جامع بر قول ابو یوسف رحمة الله پاک ست و بر قول محمد پلید ست در صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله از هر دو روایة که پاک ست و از ابو حنیفه رحمة الله دو روایة ست بیکروایة پاک و بیکروایة پلید و در بعض نیز دو روایة ست بیکروایة روا بود و بیکروایة روا نبود و اما استعمالش باتفاق بیکروایة شاید از راه ضرورت نه از راه حلال **باب چهلم در بیان دباغت** پوست آدمی دباغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نه پذیرد از راه نجاست در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایة ست که پوست خوک بدباغت پاک شود اما ظاهر روایة آنست که پوست خوک پاک نشود و پوست مار دباغت نپذیرد از راه تنگی پوست پیل بدباغت پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف بدباغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاد رحمة الله بدباغت پاک نشود و اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که هر دو بدباغت پاک شوند هر حیوانی که گوشت وی را خورند وی مردار شود بقول مالک رحمة الله پوست وی بدباغت پاک نشود و حجة قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا ینتفع من المیتة بشی یعنی منفعت مگیرید از مرده بچیزی و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند اگرچه وی را بسمل کنند بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بدباغت پاک نشود و بر قول علما ما رحمهم الله هر خامی که از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع ست کسبی است و خشکی ست کسبی خود معلوم ست و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود و پاک بود چنانکه می سرکه شود پاک شود بروی نماز روا بود و بشرط آنکه بروی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار بخشک شدن پاک نشود و اگر آن خام تر شود پلیدی باز آید یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله دو روایة ست اما اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمهما الله آنست که باز آید اما بعضی روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت ویرا
خورند وی مردار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا انگاه که ویرا خورس
ندهند و بقول علماء ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود بیعش روا بود مسئله مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بگیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تر همچنان میفروشد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بندد و بدان چیز بیع کند وانگاه ان پوست آن حیوانرا تبع انچیز بوی دهد
روا بود و اگر هر دو را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر هر یکی را بها تعین کند ولیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله انچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی ازاد بیرون آمد یا دو مسلوخ خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر هر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد اتفاق بیع باطل بود و بها حرام و اگر هر یکی را بها تعین کرد ولیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع انچه محل بیع بود حلال
بود و انچه محل بیع نبود حرام اما اگر هر یکی را بها تعین کرد و جدا بیع کرد انچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
وانچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود و اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نبود
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نشود و نتواند بقصاب رد
کردن که قصاب مردار ویرا منکر است باید که بسگ دهند مسئله اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گویند بیا طعام خوری دیگری ویرا گفت مرو ازان طعام مخور که دران طعام ایشان مردار است یا ذبیحه
ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود و نشاید ازان طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که درین
طعام مردار است و دران شربت می است و یکی میگوید که نیست با دل خود تحری کند دلش بر هر چه قرار
گیرد ان کند اگر یکی بنده و یکی ازاد یک طرف است و یکی بنده و یکی ازاد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو ازاد از یک طرف آن کند که ازادان گویند که گواهی بندگان
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری اب خرید یا بخشیدش یا برای مباح کرد یا میراث ویرا رسید
بیع در طعام و کنیزک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک انکس نبوده است که بتو داده است و ویرا

شاید که تصرف کند برخلاف مسئله اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین مسئله سبب حرامی دلیل
برانکه اگر همچنان بود که وی میگوید وان خصمش بهر وی حلال کند حلال شود و اینجا بهیچ سببی بر وی
حلال نشود چون در نفس حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
مقبول بود باب چهل یکم در بیان شستن نجاست بنابر فتوی صاحب شریعت است زنی
بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بلایام من گذشته است و
پیش پاکی نمی پایم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام

لتلک المراة وهی مستحاضة احتشی والجمی واستثفری وتوضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایام عادت را به نشین و بر سر ایام غسل کن و پرده بنه و بند
بر بند و لگام بر نه و اید ست کن و نماز گذار اگرچه قطرها از دم بر بوریا می چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفو است یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا
رسول الله چه شویم عین وی میرود و لون وی می ماند فرمود بشوی و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین
وی برود و لون وی ماند ان لون اثر است و اثر عفو است و محمد حسن رحمة الله به فتوی صاحب شریعت مسئله
ها بنا کرده است یکی الست که حنا را باب پلید تر کنند و در دست بندد تا مادام که حنا بر دست بود پلید بود
و چون حنا را از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود ان رنگ که در دست
است اثر است و اثر عفو است و دیگر انکه باب پلید جامه را رنگ کنند آن جامه را نی زری کنند تا مادام که رنگ آب میرود
آید پلید بود چون پیش رنگ آب بیرون نیاید جامه پاک شود وان اثری که بر جامه ماند عفو است مسئله اگر مسلمانی
را در بهاران روث حیوان بر جامه رسید اثر اشست عین وی رفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر است
و اثر عفو است دیگر مسلمانی پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش از ان نم گرفت یا در بر وی در زمین خشک
شد آن جامه پاک شود که ان نم اثر است و اثر عفو است دیگر مسلمانی را بر جامه روغن پلید رسید کم از درمی از
شست سرایت کرد و زیاده از درمی شد ان پاک بود که اثر است و اثر عفو است دیگر مسلمانی استنجا کرد از
دستش بوی می آید دست پاک بود که آن اثر است و اثر عفو است مسئله اگرچه باشد همچنانکه مسلمانی را جامه
دیگر با بروی کرده شد ان اثر آفتاب است عین آفتاب نی و جامه بر مسلمانی سه روز ... در زمستان
اثر یخ و برف است عین یخ و برف نی اینها نیز اثر است و اثر عفو است به قول شافعی رحمة الله لون نجاست
است همچون عین نجاست تا اگر مسلمانی را بر جامه نجاست رسید شست عین وی برفت ولیکن لون
ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون نبرد بان جامه در وی نماز روا نبود و بقول علمای ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر ہست و اثر عفونت اگرچہ آن لون بہ تیزی میرود نجاست برود نوع ہست مرئی و
نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایت ہست یکی روایت چندانی بشوید کہ دلش قرار گیرد و
روایت دیگر آنست کہ یک آب بشوید بسندہ بود و پاک شود دلیل بر آنکہ نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی
ہست از برای آن معنی کہ شما با نجاست کم از درمی نماز روا میدارید و برین اعضا کہ شستن ایشان اندر
طہارۃ فریضہ ہست اگر بن موی خشک ماند طہارۃ درست نبود و نماز روا نبود پس معلوم آمد کہ نجاست حکمی
قوی تر از نجاست حقیقی ہست این را یک آب بشوید بسندہ بود و از یک آب بشوید نیز از عہدہ بیرون آید و
علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ تو بقیاس میگوئی و ما بحدیث رسول علیہ السلام عمل میکنیم کہ در طہارت ہر عضو را یکبار
شستن فریضہ ہست عن ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ الصلوۃ والسلام انہ توضا مرۃ فقال ہذا وضوء لا یقبل اللہ
تعالی الصلوۃ الا بہ ثم توضا مرتین وقال ہذا وضوء من یضاعف لہ الاجر مرتین ثم توضا ثلث مراۃ فقال ہذا وضوئی
و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی ہذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم رسول علیہ الصلوۃ والسلام طہارت ساخت و ہر عضو را یکبار شست و فرمود کہ این طہارتی
ہست کہ خدای تعالی ہیچ نماز را بی این طہارہ نپذیرد و چون دو بار شست فرمود ہر کہ دو بار بشوید ہر عضو را
دو چندان ثواب دہندش کہ بار اول را چون سہ بار شست فرمود کہ این طہارۃ من و طہارۃ انبیا کہ پیش از
من بودہ اند پس ہر کہ زیادہ کند برین یا کم کند پس ہر آئینہ وی تعدی و ظلم کردہ باشد و دیگر آنکہ تو کہ شافعی
میگوئی کہ اگر سگ بتفوز در آب جامہ اندر آرد و آن جامہ را ہفت آب باید شست و بار ہشتم در خاک بالیدن
پاک شود و بتفوز سگ نامرئی ہست و نامرئی را ہفت آب شستن فریضہ میفرمائی پس شافعی گفت کہ من
بحدیث رسول علیہ السلام عمل میکنم کہ رسول علیہ السلام فرمودہ ہست کہ سگ بتفوز آب جامہ یکی از شما آرد
ہفت بار شوئید و بار ہشتم در خاک مالید و علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ آن در ابتداء اسلام بودہ ہست
کہ اعراب با سگان موانست مید اشتند و سگان را در خانہ راہ میدادند و آن سگان بتفوز آب جامہای ایشان
می آوردند و آب جامہای ایشان را پلید میکردند رسول علیہ السلام این حدیث فرمود از برای زجر
ایشان را تا سگان را از خانہا بیرون کردند روایت میکند عقبہ بن عامر الجہنی رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ
الصلوۃ والسلام فرمودہ ہست کہ سگ بتفوز آب جامہ شما آرد سہ بار شوئید پاک شود کہ اگر بہ بتفوز
آرد یکبار شوئید پاک شود این حدیث کہ تو روایت میکنی مقدم ہست و این حدیث کہ ما روایت میکنیم موخر
ہست موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علماء ما رحمہم اللہ نجاست نامرئی را سہ آب شستن فریضہ
آنچہ حکم نجاست نامرئی بود گفتہ آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست کہ عین وی برود

اگرچه لون وی ماند آن لون اثر است و اثر عفو است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین وی [illegible]
تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سه آب عین وی رفت باید که سیوم آب برساند که این کم
از نجاست نامرئی نبود و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که بعد از آن که عین وی برود باید که سه آب
دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود و اگر از آن آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا
روای نماز باز دارد بنگرم اگر نجاست غلیظه است زیاده از درمی و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد و اگر آن جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول
رسیده است سه آب شوئید و اگر آب دوم رسیده است دو آب شوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده
است یک آب بشوید پاک شود این روایة در شرح است روایة جامع صغیر آنست که تا باید بسنده
بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آنست که بر آبی که رسیده بود سه آب شوید تا بیقین از عهده
بیرون آید مسئله تافتن شرط است یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد نجم رحمة الله آنست که اگر حوض کلان بود یا جوی
روان بود هر باری که در آن نهای آن جامه را امالد قایم مقام تافتن بود تا بار آخر جامه را برآورد و
بتابد از عهده بیرون آید و این روایة شرح است اگر جامه را تافتند و در روی آب ماند بر انداختن
خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد انجامه را باز تافت الی که از آن جامه بیرون آید ظاهر روایة آنست که آن آب
پلید بود و در روایة جامع الکبیر آنست که پاک بود و فتوی بر آنست و این هم جائی بود که جامه را از نجاست شوئید
اما اگر جامه را از ریم شوئید آن آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق و اگر جامه را در خنور تنگ نمازی میکنید
قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علمای ما است
رحمهم الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندر آری آب اندک نجس شود و از آن آب نجس
جامه چگونه پاک بر آید و وجه استحسان آنست که پاک بر آید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم به فعل رسول علیه
السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سه آب شوئید پاک شود
و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دهان شست و گفت اینست طهارت از
قی چه فرق بود میان آنکه نجاست اندک را در آب اندک آری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم
ظاهر اینست که نجاست عینی را بشوئی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک نمازی
نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو فشاند و در طشت بنهد و آب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود
خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که تافتن مستغرق کار روا را باید که این اولیتر است و کار روا را تافتن

آن بود که جامها یکدیگر در پیچید و بیرون آرد از طشت و یکبار بتابد و فقه دردی است که اگر یکان یکان برآرد و بیرون
سوی طشت نباید تا بدان آبی که از آن جامه فرو دوید وان آب مستعمل شود از آن آب مستعمل جامه پاک برنیاید
اما ظاهر روایت آنست که همچنان یکان یکان از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام تافته شود باقی آبی
که در میان طشت مانده باشد بیرون بریزد و طشت را باز نمازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرو فشاند
در طشت بنهد و باز آب اندر ریزد و چندانی بریزد که آب مستغرق شود و یکان یکان باز بتابد چون سه بار
همچنین کرد بار سیوم آنجا جامها پاک برآید و طشت را و دست را نمازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آرد و برآورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آورد و برآورد
و بتابد و باز در آب جامه سیوم اندر آورد و برآورد و بتابد از آن جامه سیوم دست و جامه پاک برآید ولیکن
آب پلید بود آب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید آب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را بریزد و یک آب شوید بسنده بود ولیکن قیاس آنست که بشستن حاجت نیاید دلیل بر این مسئله چاه
اگر موش در چاه افتد و مرده آن موش را از آن چاه برکشند و بیست دلو آب برکشیدن لازم شود چون نوزده دلو
برکشند چاه همچنان پلید بود و دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو برکشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه راست یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک در پیچد جامه خشک از آن جامه نم کشیده پلید شود یا نی فقیه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
را فشارد یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود که آن اثر است و اثر معفو است و اگر بر موزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد اثر او در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطبر رسید و خشک شد
اثر او در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است
که پاک شود ظاهر روایت نیست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک آب پلید رسد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله گفته است که پاره خاک باید یکبار بر آنجا بریزد تا گل شود در معنی نجاست سطبر شود خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کسی استنجا میکند از آن آب بر موزه وی رسید
پلید شود اما اگر بر موزه میزند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجا پاک شود و [illegible]
وی موزه نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که آب اول استنجا پلید است و آب
آخرش مستعمل است مستعمل پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که چرا مستعمل پلید

پاک نکند امینم جائی بود که اب بر موزه میزند و میکند روا اما اگر آب در زیر پای موزه قرار گیرد آب اول استنجی
پلید است پس چون آب اول قرار گرفت برای که بر انجا رسد هم پلید شود تیج ان اب پلید چون موزه پلید
شود تا نشویند پاک نشود و چون شویند چگونه شویند اگر این موزه سخت آب تا پاک بباطن نبرده است سه بار
اب بریزد و دست بمالد پاک شود و اما اگر اب پلید بباطن برده است سه بار شستن با خشک کردن باید تا پاک
شود و حد خشک شدن ان بود که هر بار که بشویند اثر ابجا لد حید انگشت چیزی نچکد سه بار همچنین کنند تا پاک
شود و اصلی است محمد رحمة الله را که هرچه تصور تا فتن ندارد بشستن پاک نشود اما در صدر و صلوة از
محمد رحمة الله روایت امده است که در پای افزار ضرورت است گویم که پاک شود بشستن مسئله در
سبوی نو اب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که باب پاک بشویند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه الله
پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی
و مزه باقی بود اجماع آن خم پلید بود چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشویند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی اب خورده خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که
لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود و چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشویند باتفاق پاک شود
و اگر خشت پخته آب نارسیده را نجاست رسید انروی را شستند آنروی که شسته اند نماز میکنند
بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که باری باجماع نماز روا نبود
که وی در معنی نجاست سطح شود باطن وی از نجاست خالی نبود و اگر بوریا از خنین پلید شود سه آب بشویند به
قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام [illegible] رحمة الله
و امام برهان الدین رحمة الله در تجرید آورده است که هر باری که بشویند سنگی گران بر آن بوریا نهند تا در تهی
تا فتن شود سه بار همچنین کنند پاک شود باتفاق اگر بوریا نوین پلید شود سه بار بشویند باتفاق پاک شود
از برای آن معنی که ذکر اصطلاحی است که نجاست را به باطن نبرد و مسلمانی حجامت کرد جائی که نشیند بشانه
از ان خون پلید شود و باید که سه بار خرقه نمازی بر اثر کنند و در انجا مالد و باز نمازی کند سه بار همچنین کند پاک
شود باجماع که در وی ضرورت است مسلمانی را از دهان خون آید یا قی آید دهان را سه بار بکند و اب دهان
بیرون اندازد پاک شود بر قول ابوحنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیرخوار
و پستان مادر را در دهان گرفت پستان پلید شود و سه بار بلیسد ابا بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله پستان ماده گاو از روث وی پلید شد گوساله سه بار
بلیسد بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول گاو

پلید شد سه بار که سه ساله بکشید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمة الله بول کاو پاک است و بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رحمهم الله چون سه بار بکشید پاک شود مسئله حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف رحمهم الله چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد که گوشت وی را خورند سه بار بشویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در آب پلید اما سید اکنون
هر چند که شویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما از سید امام ناصر الدین رحمة الله دیگر روایة آمده است
در ملتقط که سه بار خشک کند و در آب پاک نهند تا همچنان آب پلید بباطن برده است سه بار آب پاک به
باطن برد پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان اما سید که گوشت وی بخورند بر قول محمد رحمة الله پلید نشود
بی آنکه بشویند پاک بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله پلید شود و بشستن پاک نشود مسئله
اگر گندم را نشاسته نهادند آن آب که در وی ریختند نجس بود و بباطن برد تدارک وی آنست که آن آبها
را بیرون ریزند و آب پاک در ریزند و بجنبانند نشاسته را و نشاسته را بکوبند و بمالند تا ته نشیند آنگاه آن آبها
پلید را بیرون ریزند و باز آب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا ته نشیند باز آن آبها پلید را بیرون ریزند
و باز آب پاک در ریزند و جنبانند و مانند تا ته نشیند آنگاه آبها را بیرون ریزند سه بار همچنین کنند پاک شود
که در وی ضرورت است مسئله اگر ستوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود اما بکار آید
پاک برآید مسئله روغن فسرده پلید شد آن روغن را با آب گرم سه بار شوید بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم
الله پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود و روغن مایع را پیش ازین گفته شد که چگونه شویند تا پاک شود
اگر روغن مردار در چرم مالیدند و آن چرم اثر را بباطن برد اجماع است که بشستن پاک نشود اما اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن برد باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که همچنین که روغن
پلید بباطن برده است روغن پاک بباطن برد و چون سه بار همچنان کنند و هر باری که از آب برکشند بتابند باجماع
پاک شود مسئله اگر روئینه جام یا آهن جام پلید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
خرقه خشک تازی سه بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در آب پلید داده‌اند با وی نماز روا نبود
باجماع که در معنی نجاست مظهر شود و چون بدرم سنگ رسد روا می نماز باز دارد و استعمال شاید کردن
یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که استعمال نشاید کردن و شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته
است که شاید از برای آنکه وی را اصلاحی است که در جایی مالی آن پلیدی که بر وی باشد بیرون رود و پاک
شود آن نجاست در باطن وی است بر روی بیرون نیارد و اگر با وی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را باطل
نیز و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که از ابویوسف رحمة الله روایة است که همچنانکه آب پلید داده‌اند

ووی به باطن برده است سه بار بالش اندر ریختن آب پاک چندانش پاک شود و اگر دستهٔ کارد پلید شود
تا نشویند پاک نشود مسئله اگر سر گوسفند را روغن در آتش درآورد خونها بسوخت پاک شود پاکی چهار
چیز است آب و آتش و خاک و کارد پاک شود اما چیز نیست و استادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت
نیست یکبار بتابند آن آب پلید را از باطن بیرون آرد بسنده بود والله اعلم باب چهل و دوم در
بیان پس خورده پس خورده بر پنج نوع است یکی پاک است باتفاق و یکی پلید است باتفاق مکروه است
و مشکوک است و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و محدث و جنب
و حایض و نفسا دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که
من در حیض بودمی و از آن آب جامه آب خوردمی رسول علیه الصلوة والسلام از آن آب جامه هم از آنجا
که من خورده بودمی آب خوردی از برای تواضع ما را قال النبی علیه الصلوة والسلام من شرب من
سور اخیه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز وجل فرموده است
در قران مجید انما المشرکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرطا آنکه در دهن ایشان نشخار نبود پس خورده جانوران ریزه هوایی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرطا آنکه نفوز ایشان پاک بود و پس خورده خوک پلید است باتفاق پس خورده
حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و گربه و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خانگی که گرد
نجاست گردد مکروه است بشرطا آنکه بر نفوز ایشان نجاست نبود و پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی
دست در آب اندک آرد آن مکروه است مسئله پس خورده گربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و
ابو یوسف رحمه الله پاک است وجه قول وی آنست قال النبی علیه الصلوة والسلام الهرة لیس بنجس
رسول علیه السلام فرموده است که گربه نجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست و خانهای شما و دیگر
روایت میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارة میساخت گربه بیامد و گربه را با آب
رغبتی بود رسول علیه السلام آب جامه را گرد تا گربه از آن آب جامه آب خورد و رسول علیه السلام از آن آب
طهارت ساخت و دیگر آنکه ما در پیش مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریصه بود و گربه بیامد و لقمه
در آن کاسه آورد و پاره از آن حریصه خورد مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها باقی را خورد پس معلوم
آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است الهرة سبع رسول
علیه السلام گفت که گربه درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما
ما را بحدیث عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایت میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ بتفوزد در آب جامه شما آن را سه بار بشوئید و اگر گربه در آرد یک آب بشوئید
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن نفرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جائی بود که بتفوزد وی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان نالیسیده و بتفوزد در آب جامه آورد بإجماع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهان
لیسیده بر قول ابوحنیفه رحمة الله مکروه بود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است به یک روایت پاک بود
و بدیگر روایت پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پلید بود و پس خورده جانوران پرنده هوائی که گوشت ایشان را
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند ایشان بإجماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشان است مسئله پس خورده اسپ
بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله پاک است اما ابوحنیفه رحمة الله دو روایت است بیک روایت پاک است و بدیگر روایت
مکروه پس خورده اشتر پاک است بشرط آنکه در دهان وی نشخوار نبود و اگر در دهان نشخوار بود پلید بود حکم سرگین
وی دارد مکروه چیست ابوحنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روائی و دوم در ناروائی مکروه
بود و محمد رحمه الله گفته است که هر کجا ده خبر روائی آید و یک خبر ناروائی آن یک خبر ناروائی ترجیح دارد بران ده
خبر روائی این مکروه بود و شیخ ابوالقاسم صفار رحمة الله گفته است هر کجا غالب پاکی بود آن مکروه بود
مسئله با یافت آب مطلق با آب مکروه طهارت روا بود اما با آب مطلق طریق اولی بود پس خورده سگ بر قول
مالک رحمة الله پاک است و بر قول علمای ما رحمهم الله پلید است وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی و در وی ضرورت است همچنانکه در گربه علمای ما رحمهم الله گفته اند آن
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای آنکه گربه زیر خوان بر آید و از سوراخ کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبة بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتفوزد در انجامه آرد آن جامه را سه بار بشوئید تا پاک شود رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتفوزد در آب جامه شما آن را سه آب بشوئید آن آب جامه و بار هشتم در خاک مالید باز با آخر فرمود که
چون سگ بتفوزد در آب جامه شما آن را سه آب بشوئید پاک شود و چون گربه بتفوزد در آب جامه شما آن را یک
آب بشوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از آن گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نخجیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بر قول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علمای ما رحمهم الله پلید وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانها می باشیم و مارا ابدا آنجا باشند

نخجیرات می آیند و از آن آب میخورند ما چه کنیم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورند ایشانرا و آنچه ماند
شمارا پس معلوم آمد که پاک است علما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از زاهدان حکایت کرده است ربادیه
اعدان باشد که جمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده در ده زیادت باشد و اگر سگ بتفوزد در آنجا
اندر آرد پلید نشود اما اگر سگ بتفوزد در آب اندک آرد پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و
وحشی آب دهان خر و استر بروایت حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله پلیدی غلیظه است زیادت از درمی
بر جامه رسد روای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دهان وی از
سرگین خالی نبود و ابو یوسف رحمة الله از ابوحنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمة الله آنست که هر چند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد
و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خر و استر بقول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
و پاک کننده است و بقول علما رحمهم الله پاک است و لیکن شک در پاک کنندگی است و حجت قول شافعی
آنست که روایت میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پس
خورده خر و استر پاک و پاک کننده است و حجت قول مالک رحمة الله آنست که روایت میکند الحجر بن غالب
یا غالب ابن الحجر رضی الله عنه که پدر من درگذشت و از وی خران ماندند از رسول علیه الصلوة والسلام
سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه وسلم واله کل من سمین
مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در ابتدا حلال بوده و اکنون
علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة والسلام
عین وی را نفرموده است خوردن بهای وی را فرموده است همچنانکه گویند که فلان زر خورد و یا خانه خورد و
یا ملک خورد عین آنچیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهای وی را خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
ثابت شود که رسول علیه السلام عین وی را فرموده است بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایت
میکند آن منسوخ شده است عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر بگرفتند
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگها بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه
السلام فرمود گوشتهای بسگان دهید و آن دیگها بشوئید چنانکه از پس خورده سگ شوئید و علما
رحمهم الله گفته اند که تعارض در حدیث افتاد و دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنهما میگویند که پلید است
پس همچنان مشکوک ماند ولیکن شک در پاک کنندگی وی است ابو طاهر دباس گفته است که مرا معلوم نیاید

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فائده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود
و با وی آب مشکوک بود و وی محدث و بر جامه وی نجاست زیاده از درمی است باید که باب مشکوک
طهارت سازد و باقی تیمم با وی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک شوید و نماز گذارد و بعد از آن چون
باب مطلق رسد نماز گذارده باجماع روا بود و جامه را باز شوید یانی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
باز نشوید و بقول علمای ما رحمهم الله باز شوید اگر مسلمانی را آب مطلق است چندانی که طهارت را بس کند
پاره آب مقید با وی آمیخت و طهارت ساخت روا بود و اگر آب چندانی نبود که طهارت را بس آید با وی آب
مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت روا نبود که در مسئله اول آب مطلق چندانی است که طهارت را بس می آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما در مسئله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را
بس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که گوئی یک عضو را باب مقید شست و آب مقید در حق طهارت
عامل نیست اگر در سفر است و با وی آب مقید است و وی محدث و بر جامه اش نجاست زیاده از درم
بدان آب مقید طهارت نسازد و تیمم کند اما جامه را بدان آب شوید و نماز گذارد چون باب مطلق رسد
نماز گذارده روا بود جامه را باز شوید یانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله باز نشوید و بقول محمد و
زفر و شافعی رحمهم الله باز شوید بنا بر آن اصل است که آب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
عامل است در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله عامل نیست هم
در طهارت و هم در نجاست اوزاعی رحمة الله گفته است که آب مقید در همه چیزها عامل است تا که برچند
و از وی آب پدید آید در جوامع از ابو یوسف رحمة الله روایت است که حکم جوی روان دارد از آن آب
طهارت روا بود و آب مقید بر دو نوع است یکی به فعل بنده مقید شود و یکی به نفس خویش مقید است
آنچه بنفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقید اند
و آنچه به فعل بنده مقید میشود شوربا و گلاب و جلاب و آب باقلا و آب کامه و زنجاب و زردکاب و آب
باقلی و مانند اینها بفعل بنده مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمة الله تا رنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمة الله هر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب از خاک
خشناک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علمای ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
مسئله اگر باشیر یا شیر طبخی یا روغن و عسل نجاست شوید در پاک شدن وی دو روایت است صحیح آنست
که پاک نشود و نبیذ خمر بقول ابو حنیفه رحمة الله همچو آب مطلق است جائی که نایابنده آب مطلق بود و به

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید با وی طهارة
سازد و تیمم با وی یار کند از عهده بیرون آید وجه قول ابو حنیفه رح آنست که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را قضاء حاجت آدمیان
حاجت آمد چون از آن فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای ابن مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازم گفت نی مگر نبیذ تمر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نبیذ طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق
است جایی که نیابند آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوة پریان پیش از نازل شدن آیة تیمم
بود و بنازل شدن آیة تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوة پریان دو بار بوده
است یکی پیش از نازل شدن آیة تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن آیة تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیة تیمم باید که از وی طهارة سازد و تیمم
با وی یار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر نبیذ تمر را جوشانیده باشند و سطبر شده بر قول ابو حنیفه رحمه الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله
هیچ چیز را نشاید در جمع الجوامع ابو العباس معافی از ابو حنیفه رحمه الله سه روایة است در نبیذ تمر و این اختلاف
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که نبیذ تمر داریم ولیکن غالب آب است
گفت بدان طهارة سازد و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبیذ تمر دارم ولیکن با آب شیرین برابر است گفت با
وی طهارة سازد و تیمم با وی یار کن و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبیذی دارم که ولیکن غالب در وی شیرینی است
گفت از آنجا بدارد و تیمم کن و نماز گذارد نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که از آن قول
رجوع کرده است و گفته که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است و این همه جایی
بود که مسکار نشده باشد اما اگر مسکار شده باجماع حرام بود والله اعلم

باب چهل و سوم

در بیان آب مستعمل

آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است باتفاق و یک پلید است
باتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده باتفاق آنست که میوه را از گرد شویند یا جامه را از ریم شسته
و یا خوردنی را از طعام شویند یا ناودیل و یا کلندر را از گل شویند این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است
باتفاق و آنچه پلید است باتفاق آبی که با وی استنجا کرده شود یا نجاست شسته شود آن آب پلید بود باتفاق
و آنچه علما را در وی اختلاف است که آبی که چهار اندام شویند یا اندام که بر اعضاء آدمی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از آن عضوی او جدا شود از احکم حیض روایة جامع الصغیر آنست که تا جایی

قرار نگیرد و مستعمل نشود و این اختیار مفتیان توری ست اما ظاهر روایة آنست که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود و اما حکم حیثیت حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمهم الله روایة میکند که پلیدی غلیظ است زیاده از درمی بر
جامه رسد روای نماز باز دارد و عافی قاضی از ابوحنیفه رحمة الله روایة میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد و این قول را ابویوسف گرفته است و زفر از ابوحنیفه رحمة الله روایة میکند که پاک است ولیکن
پاک کننده نی و این قول را محمد رحمة الله گرفته است و شافعی را درین باب دو روایة ست بیک روایة پاک است و پاک
کننده و بیک روایة با محمد رحمة الله است پاک است و پاک کننده نی اصحاب املای از ابویوسف رحمة الله روایة کردند
که ابویوسف رحمة الله ازان قول رجوع کرد و گفت که آن آب هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و این هم جائی
بود که طهارة از حدث ساخته اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علماء ثلثه بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود از برای آنکه آب مستعمل شود با سقاط فرض شود و به نیت قربت شود و اگر
اسقاط فرض نیست قربت هست و دلیل بر آنکه هر بار که میشوید یابنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که طهارة بر طهارة نور
بر نور است در روز قیامت مسئله چیزی را که زادوی در آب است در آب اندک بهلاک شود چنانچه مار ماهی
و چغز و پشت پایه و مانند اینها آن آب نجس شود و از ابویوسف رحمة الله روایة آمده است که بنگریم اگر مار را
یا چغز را بیده و بی جراحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی
ظاهر نشود و پلید نشود که مار و چغز آبی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایة آنست که این تفاصیل که کرده است
ابویوسف کرده است و حاجت نیست هرچه زاد و بود در آب است در آب اندک بهلاک شود آن آب را نجس نکند
اگر ماهی در آب اندک بهلاک شود شاید خوردن یا نی بنگریم اگر سرش در آب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
عکس است شاید خوردن اگر ماهی در آب اندک مرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمة الله آب پاک بود
و ماهی حلال و بر قول علماء ما آب نجس و ماهی مردار ظاهر روایة آنست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اگر ماهی در آنجا پوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید لیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزای مردار خورده شود اگر ماهی در آب یافت یکی نیم در آب و یک نیم در خشکی
مرده اگر با آفتی مرده است باتفاق شاید خوردن و اگر بی آفتی مرده است بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت را
شاید و خوردن را نی اگر از ماهی زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ماهی با آفتی مرده است نیم در آب است
و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش در خشکی بر قول علماء ما رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمة الله نی و اگر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن در ولایت گیلان ماهی است که می اندازند

که از موت ماهی گویند اگر در ماهی سلم می بندد بعد درست نباید بوزن و درست آید بهتر آنکه صفتش بیان
کند در ماهی خشک سلم بندد همین حکم دارد بعد در روا نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کنند اگر ماهی را
در آب بسببی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن
اگر ماهی را از آب بر انداختند و می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجاز نیست
و برا ذبح حاجت نیست اگر ماهی در حوض مسفر و شد یا در آب روان فروخته شد درست نباید که بیع کردن در
چیزی درست آید که وی به تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز نیست اما اگر در حوضچه در آورده است
یا در خم ابی در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفروشد روا بود در شرط آنکه چون ملک وی شده
باشد اگر صیاد شست انداخت و ماهی گرفت و همچنان در آب است به یکی دیگری و ماهی دیگر آمد و می این ماهی را
فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فروشنده بود یا از آن خریدنده بنگریم که اگر رشته شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فروشنده
بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا نی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن انداخته
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا نی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر در ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنور می نهاد و زنبور در آن خنور
عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود و از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و ماهی نهاد
خداوند ملک را نشاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن
یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم را از دامن وی بر گرفت وی را حق طلب بود یا نی اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است وی را حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر وی را قصد آن نبوده
که بر چینید آنچه در دامن وی افتد وی را حق طلب نبود اگر یکی دیگری را سیم داد که بر سر فلان بپاشش و وی بعضی
از آن سیمها را بر سر آن فلان بپاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
آنچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف آنکه اگر یک را لوزینه یا دام یا موزه داد تا بر سر فلان بپاشش

وهی بر سر فلان بعضی را پاشید و بعضی را خورد آنچه خورده باشد احتراز طلب نبود و هرچه زادوی در آب است در غیر
آب هلاک شود چنانکه در شیر یا روغن و مانند این آنچیز پلید شود یا نی در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة
الله آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد
مشایخ خراسان گفتند که آنچیز پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه ایشان
بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طرفی استاده بود و نماز میگذارد گفتند مصنف کتاب درینجا حاضر است لحظه توقف
کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنیم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در
غیر آب هلاک شد آنچیز پلید شود یا نی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
چرا پلید نشود محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک بمیرند آب اندک پلید شود یا نی گفتند نی
گفت اگر آن آب را در شیر یا روغن ریزید پلید شود یا نی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان آنکه
وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در آنجا بریزی یا وی خود آنجا بمیرد اصل درین مسئله
آنست که هرچه زادوی در آب است و ویرا خون روان نیست پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بلخی
و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس نبود مسئله هرچه را زادوی در در خاک
است که خون روان نیست چنانکه کژدم و خبزدوک و مانند اینها اگر در آب اندک بمیرند نجس نشود بر قول
علمای ما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر یا در روغن و مانند اینها بمیرند آن چیز مکروه بود اگر مستحق نیست
صدقه دهد و اگر مستحق است خود خورد که مستحق را مکروه نشاید خوردن و بر قول شافعی رحمة الله پلید شود
اگر مگس یا زنبور زرد در آب اندک افتد یا در طعام هلاک شود بر قول شافعی رحمة الله نجس شود و بر قول
علمای ما رحمهم الله نجس نشود وجه قول شافعی رحمة الله آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه
جانوران دیگر علمای ما رحمهم الله گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة
والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام
احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه یقدم الداء علی الدواء
و اگر در طعام سوزان افتد ویرا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بودی رسول علیه الصلوة
والسلام نفرمودی تا ویرا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود و هرچه در محل خویش بمیرد پاک بود چنانچه
کرم سرکه در سرکه بمیرد و کرم گوشت در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها والله اعلم فصل
در بیان حوض و مسائل آن آب چندین باید تا وی طهارت روا بود بر قول مالک رحمهما

الله هرچه اندک آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر طعمه او لونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
عز وجل آب را پاک و پاک کننده آفریده است وی نجس نشود بچیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی و یا بوی وی
بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلتین برسد پلیدی نجاست برندارد یعنی دویست و پنجاه
من و حجة قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا
بلغ الماء قلتین لا یحتمل خبثا رسول علیه السلام فرمود چون آب به دویست و پنجاه من برسد پلیدی نجاست
برنگیرد و علمای ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف وی را صفت فرموده است نه
قوت وی را چنانکه گویند این بنا ضعیف است بنا دیگر برندارد و یا این ستون ضعیف است این بار را برندارد
و یا مال فلان کس اندک است اسراف وی را برندارد که اگر رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرمود که دویست
پنجاه من آب اندک است پلیدی برندارد دلیل بر آنکه در سفری از امیر المومنین علی و عبد الله مسعود رضی
الله عنهما سوال کردند که میدانیم چندانی که طهارت را بس آید ولیکن خوردن ما را نشاید ایشان
گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارت روا بودی ایشان را
فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما
سوال کردند که غسل می آریم و آن غسالها در آن جامهها می چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و در ما عفو
است و قطرها همچو باران ژاله بود که در آب استاده بر قید آید چنانکه در حوض و در بارکین و مانند اینها و
غبها بر آرد و ذره همچو باران ریزها بود که در این جامهها اید و قیمه برنیارد و از خواجه حسن بصری رحمة الله
سوال کردند که ما غسل می آریم و از آن غسالها قطرها در آب جامهها می چکد گفت که من امید بپروردگار
امید بیش از آن میداریم که آن قطرها را از ما درگذارد که در وی ضرورت است اما علمای ما رحمهم الله گفته
اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل روا نبودی بحکم حدیث رسول علیه السلام قال
النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد ولا یغتسلن فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است
که در آب استاده بول میندازید و غسل میارید چون رسول علیه السلام غساله را با بول برابر فرمود ازینجا است
که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظ است زیاده از درمی بر جامه
رسد روا نبود نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک و شافعی اما علمای ما رحمهم الله از برای
تخفیف نماز را کسی چیزی اختیار کرده اند مسئله دو قلتین آب است سگی آمد و از یکی خورد و دیگری بول
انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت روا نبود که کم شده است که وی در آنجا که بول انداخته است طهارت را

روا بود که زیاده شده است بقول علمای ما رحمهم الله از برو و طهارت روا نبود مسئله حوض چندین باید که تا در وی
طهارت روا بود در روایة میکند خواجه ابوحفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب
ریزند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد آن آب بسیار
بود و در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که این نیمه غسل کرد و آن
نیمه نجنبد این آب بسیار بود و در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است در شرح
طحاوی ابوالحسن کرخی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بحرکت جنبانند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجاستی
ریزد و آن نیمه را سرایة نکند این آب بسیار بود و طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایة
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح
اسبیجابی رحمة الله آورده است که اعتبار جنبیدن برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن راکه ان نیمه آب بلند
تر برآید ای جنبیدن نه زا اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض هشت
در هشت ای شصت و چهار گز بود در وی طهارت روا بود یا نی این گفت من باری نسازم اگر شما سازید
شمارا منع نکنم خواجه ابوالفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایة میکند که اگر حوض شش در شش ای
سی و شش گز باشد بالای آن آب دو گز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته
اند در وی شش هزار من آب است خواجه ابو مطیع بلخی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در وی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صد می باشد من در دل خود
کراهیت نیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود گفت من
این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود گفت حوض باید بچند مسجد
من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهل چهار میباشد مارا معلوم نباید که اندرون مسجد فرمود یا بیرون ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله گفته
است که من این مسئله را از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که بچند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمة الله هشت در هشت بود و بیرون مسجد دوازده در دوازده مارا معلوم نشد که اندرون مسجد
فرمود یا بیرون مسجد علمای ما برتنه مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنا بر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوسطها این همه جایی بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
مدور بود و سید امام ابوالقاسم شهید رحمة الله گفته است که سی و شش و نیم گز میباشد در وی طهارة
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بست و هفت گز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت وغسل روا بود ویکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند ودوازده گز رسن را دو تاه کنند ودو
سر آن میخ افکنند وپرکار کرد بر گرد دیگر دانند که مقدار ده در ده شود اما کدام گز را اعتبار است بر چه حوض
قدیم است بگز قدیم وبرچه نو شود بگز بهمان عهد اما ظاهر روایت آنست که رسن گرد بر گرد وی بکشند
وبر صحرا ز هموار چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی روا بود اینها که گفته شد طول وعرض آن بود
خواجه امام حسام شهید رحمه گفته وچهل وهشت گز باید تا در وی طهارت باجماع روا بود ومسئله
بالای آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در می را بر تیغ آب
بر وشد بسنده بود وبعضی گفته اند که هشت آب بر گیرد پشت دستش بالا تر شد بسنده بود فقیه ابوجعفر
رحمه الله گفته است که سبوی بی تکلف پر شود آن آب بسیار بود جواب ظاهر اینست در حوض نجاست عین است
از وی طهارت سازند از نجاست چندین مسافت باید تا طهارت روا بود ومختار شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله آنست که ده گز مسافت باید تا طهارت روا بود واختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمه
الله بر اینست که هشت گز بسنده است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمه الله از مشایخ ماوراء
النهر روایت میکنند که یک گز مسافت بسنده بود ویک بدست ای یک بلشت نیز روایة آمده است
از خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله سوال کردند گفت این طرف حوض را ماند وآن طرف دیگر طهارت سازد
اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمه الله آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون
وبوی ومزه نگردد در وی هر کجا طهارت سازد روا بود وست جنبانیدن شرط نیست یا نی از قول
مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است واین اختیار خواجه امام اجل سرخسی است وبر قول مشایخ
خراسان دست جنبانیدن شرط نیست واین اختیار قاضی امام صدر است رحمه الله اگر حوض
پست بالائی دارد اما پهنا ندارد حکم پلید شد آب اندر آمد وگسترده شد ده در ده شد ابو القاسم احمد رحمه
الله گفته است که تا آب بیرون نرود پاک نشود وفتوی بر اینست اگر بارگین ای مغاک است در وی پاره آب
نجس یا در وی نجاست است آب اندر آمد وپر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که هر جزوی
از آن آب پاک چون بآن آب پلید می رسد پلید میشود تبع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود واگر خواهند
تا بیرون نا رفته پاک شود باید که جائی اندر آمدن آب را ده در ده تهی گذاشته شد ودیوارچه بر آرند تا آنجائی که دیوارچه
نهاده باشند از آن آب پاک آید وقرار گیرد ده در ده شود بعد از آن اگر بآن آب نجس آمیزد همه پاک بود اگر
حوض بود ده در ده در وی آب پاک است هر چند آب پلید اندر آید تبع آن آب پاک پاک شود مگر از نجاست
لون وبوی ومزه گرداند پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود هر چند آب پاک اندر آید به تبع آن آب

پلید شود تا بیرون نرود پاک نشود حوض است ده در ده آب وی کم ده در ده شد نجاست عینی اندر افتاد و بر
شد هر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود چون عین نجاست
را برگیرند و پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکید و زیره
دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من دران دریا طهارة نسازم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکید و آن دریا موج برآرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و از آن گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند را نخورم اگر حوض ده در ده کمی کمی شد ای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آید
و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی است بیرون رود پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بمجرد آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی برینست
و آن آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر بر گشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود و اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود و اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین بدین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که آنجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که کلندی زنند تا مغاکی شود و آب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر آن ابهای حوض باز اندر آید پلیدی باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوض بود با مشرعه آب بر آمده باشد و بیشتر مشرعه ها را گرفته چنانکه آب استعمال کرده
بیرون نمیرود دران مشرعه طهارت میساز در روا بود یا نی از نصیر یحیی سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر کجا که
که این لفظ آید دلیل آن کند که روا بود اما ناساختن اولیتر بود که نشاید طهارت ساختن و اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر ورای مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر ورا مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود و ظاهر روایة آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون برد
دران مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض بود ده در ده ولیکن سر
حوض را عرق در افکنده اند ای بآن حوض نی یا کاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو نشیند و ده در ده شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله آنست که پاک شود مسئله اگر حوض است ده در ده در پهلوی

وی حوض دیگر است هم ده در ده و هر دو یکجی گشتند و کم ده در ده شدند و حکما پلید شدند آب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و دران حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت هر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و ان حوض دوم پر شد و آن
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت یا از همین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود اگر حوض است سر وی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا ما دام که این آب کم ده در ده
است در وی طهارت سازی روا بود و از وی نیز روا بود اگر در وی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
کم ده در ده رسید از وی طهارت روا بود اما در وی روا نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
پلید شود مسئله حوض است سر وی کم ده در ده پایان وی ده در ده تا ما دام که آب کم ده در ده است
از وی طهارت روا بود اما در وی طهارت روا نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
ده در ده راست ستونی فرو بردند تا مشرعه سازند دران حوض طهارت روا نبود اگر نجاست اندک
اندر افتد نجس شود از برای آنکه چون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد آن آدمی جای گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایة آنست که روا بود از برای آنکه آدمی متحرک است وی جای
نگیرد اما ستون متحرک نیست وی جای گیرد اگر حوض است ده در ده راست در وی گیاه بر آید یا جغزواره
گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبد در وی طهارت روا نبود اما اگر جغزواره است که دست
می جنبانند آب زیر وی می جنبد اکنون طهارت روا بود و اگر حوض بود چهار در چهار آب اندر می آید
و بیرون میرود در وی طهارت روا نبود اما سید امام ناصر الدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جای آب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد با جماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
وی طهارت روا بود بشرط آنکه آب مستعمل کرده و یرا بیرون برد و اگر پنج در پنج بود باتفاق در وی طهارت
روا نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که بیرون میرود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل روا نبود مگر آنجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوض است روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب رامی جنبانند که ان یخ میجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر ست ولیکن یخ از روی آب ازا
ست در وی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر یخ در زیر آب ست در وی اب ده در
ده گشاده بود روا بود اما اگر یخ بر آب چفسیده ست و ویرا سوراخ کردند در آن یخ روشنه بود طهارت روا بود
یا نی ظاهر روایة طهارت روا نبود اما خواجه ابو حفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته ست
که روا بود که یخ از آب ست و آب از یخ در اینجا طهارت روا بود خواجه ابو الحسن رستغنی گفته ست که ما در ان
یخ روشنه رنگ آب بخشیم و مبالغت کردیم آن رنگ آب ناپیدا شد اگر کسی همچنین طهارت با مبالغت سازد
روا بود اما ظاهر روایة آنست که روا نبود که همچون گرداب رود ولیکن باز آید اگر یخ را بر روی آب شکسته اند
اگر روی آب بمقدار ده در ده گشاده بود طهارت روا بود اگر کوفته ست روا نبود و اگر یخ را سوراخ کردند
روشنه پدید شد پلید شود و اگر سوراخ روشنه پلید شود جای دیگر سوراخ کنند ان آب پاک بود و اگر آن
سوراخ نیز پلید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند و همه پلید شود
یکبار اگر بشکنند آب پاک بود و اگر یخ را بشکنند و در روی حوض پاره یخ ماند یا تخته در روی حوض اندازند و روی
اب کم ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا نی اختلاف مشایخ ست اما ظاهر روایة آنست که چون اب را
بجنبانی آن یخ یا تخته را بجنباند در وی طهارت روا بود اما اگر کرانها یخ را بشکنند و میانه برقرار ست در
وی طهارت روا بود یا نی اگر گشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود و اگر ده در ده نبود در وی طهارت
روا نبود این قول بعضی مشایخ ست بعضی دیگر گرفته اند که روا بود اما اختیار مفتی را بود و اگر مسلمانی بر
برف استنجی میکند یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد همچون بروغن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قوی تر از حدث
ست دلیل آنکه محدث را قرآن ظاهر شاید خواندن و مسجد شاید اندر آمدن پس این قوی تر آمد جایی که
ضعیف تر ست تا آب سیلان نشود روا نمی آید اینجا که قوی تر بود طریق اولیتر بود و ابو یوسف رحمه الله گفته
ست که خداوند عز و جل در طهارت غسل فرموده ست **قوله تعالی** فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب
سیلان باید و در جنابت طهر فرموده ست **قوله تعالی** وان کنتم جنبا فاطهروا و طهر را آب رسیده بسنده
بود اگر گشادگی جوی که بیرون حوض بود یک گز پهنا و صد گز درازی یا دو گز پهنا و پنجاه گز درازی در وی
طهارت روا بود یا نی بظاهر روایت روا نبود ابو نصر محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته ست که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جورجانی رحمة الله گفته ست که هر جا که یک عضو را شوید ده گز این طرف و ده گز از طرف

آب مستعمل نشود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح و عبد الله مبارک رح گفته است که هرچه روی آب را در یک
دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام بکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر
گشادگی بود از شرقند تا بخارا در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود استاده در وی طهارت
روا نبود اما از وی طهارة روا بود و بر قول مالک رحمة الله در وی طهارت روا بود اما اگر نقوزان وار
که روان کنند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جایی دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی
بر ندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا
بود و بعضی گفته اند که کاه و برگی را ببرد اما ظاهر روایة آنست که آب استعمال کرده وی را ببرد در وی طهارت
روا بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا
بعضی گفته اند تیرگی آب ان به این نرسد طهارت روا بود ظاهر روایة نیست که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل
آن بابین نه رسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود در وی آب نمیرود و طهارت در وی روا نبود و مسافت
چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد وی را نیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو زید اورده است
که اینجا رنگ آب ریزد بدانجا سرایة نکند آن دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایة آنست که اینجا نجاست
شود بدان دیگر سرایة نکند وی را طهارت روا بود **مسئله** حوض است یا مشعرگان آب برآمد و سنگ
گرفته نصیر یحیی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این که گفتم جای
بود که فسرو رحیه باجماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشعرگان طهارت میسازد اگر ده در ده
است روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در گرداب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کردند
گفت لا خیر فیه و هر کجا این لفظ لا خیر فیه آید دلیل کند که ناساختن اولیتر بود و بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرداب
کلان بود که آب استعمال کرده وی را بیرون برد روا بود اما ظاهر روایة آنست که اگرچه گرداب کلان بود در وی
طهارت نسازد تا اختلاف مشایخ نیاید و اگر آب غالب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب به
پاکی میگذرد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه
نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لاهی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
بر نجاستی نی اگرچه آن لاهی تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بر وی میگذرد اگر بر وی رطوبتی
نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود و یک انگشت
بر مردار میگذرد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میگذرد پاک بود و اگر
بامی است کل بام پاکی است و پیش ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام پلید است

وپیشین ناودان پاک ظاهر روایة آنست که آب ناودان پلید بود خواجه امام بکر اسکاف گفته است که پاک بود بشرط آنکه از نجاست لون وبوی ومزه نیاید واگر یک نیمه بام پلید است ویک نیمه پاک وپیشین ناودان پلید آب ناودان پلید بود واگر پیش ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچه خانه آب ریختند وبر جامه مسلمانی رسید باید که سوال کند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پاکی حمل کند واگر گویند پلید است بر پلیدی حمل کند واگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوای رحمة الله گفته است که اگر این واقعه در بخارا می بود جواب گوئیم که پلید بود از برای آنکه در بخاری خانها تنگ است آن آب پلید را از دریچه ها بیرون اندازند واگر در شهر قند است جواب گوئیم که پاک بود که در سمرقند خانها فراخ است آب پلید را از دریچه ها بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه مر جامه خویش را نگاه دارد واگر لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید که بشوید خواجه منهاج رحمة الله بکوی بر میگذشت از طاقچه آب انداختند در جامه وی رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن آواز داد که پلید است ای جانم ای جان من خواجه منهاج گفت تنها جامه من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامه کس آب پلید انداختند نقصان جامه تاوان دار شود یا نی اگر بشستن نقصان پذیرد تاوان دار شود واگر نی نی والله اعلم بالصواب

باب سی ودویم فی الشرب

بنا بر حدیث رسول قال النبی علیه السلام افضل الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقها سه چیز است آب وآتش ونمک قال النبی علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیه السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب وآتش وگیاه قال النبی علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کاروان

حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمة الله با هارون رشید رحمة الله روزی بجایی میرفتند ابو یوسف رحمة الله بر دراز گوش سوار بود وهارون رشید رحمة الله بر اشتر قوی نشسته بود مر هارون رشید رحمة الله را توقف میبایستی کردن تا ابو یوسف رحمة الله وی را می یافت هارون رشید گفت ای امام مسلمانان خر را تیز تر نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که نارانده میرود ومن بر ستوری نشسته ام که رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرم هارون رشید گفت بچه دلیل گفت بحدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب هارون رشید از آن مرکب خود فرود آمد گفت که نیکو شود که امیر بر ستور ضعیف بود ورعیت بر ستور قوی آن مرکب خود را با ابو یوسف رحمة الله داد وعبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است اهل النهر الاسفل امیر علی اهل النهر الاعلی

عالم پیرو و ابعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان ابکیان امیر اند بر سر ابکان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود
واگر حوض هست و کوزه آب و جوی روان از کدام طهارت ساختن اولیتر بود اگر عالم است از حوض طهارت
سازد و ویرا اولیتر باشد و اگر عامیست از جوی روان و ویرا اولیتر باشد و اگر زاهدست از کوزه طهارت
سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند و اگر مسلمانی در ملک
خود حوض کند و آب اندر او روان اب ملک وی نشود نتواند عام را باز داشتن که ازین حوض آب مبرید اما
بتواند گفتن که ملک اندر میایید اگر جائی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام بتوانند که ویرا جبر کنند که
آب جامهای مارا پر کن یا بما ده یا مارا اجازت ده تا در ملک تو درآئیم و آب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض
ایشانرا جای دیگر نشان میدهد اگر آنجا میروند ضرر نمیرسد باید که آنجا روند و آب پر کنند تا خصومت نشود
اگر برفتن آنجا ضرر میرسد ویرا جبر کنند تا آب جامهای ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خنوری
کرد چنانکه در خمی یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملک های دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن
کس را حرام بود و اگر این اب بفروشد روا بود که ملک وی شده است از دست نارسیده و بنده
مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود اگر
بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن روا بود چنانکه
سقایه و مانند آن در وی طهارت روا شود یا یافت آن آب ویرا تیمم نماز روا بود اما اگر ابدائی بود یا
ده در ده در وی طهارت روا بود مسئله اگر پدر است و پسر در سفر و پدر و در مخمصه افتاده اند از تشنگی آب
یافتند چندانی که یک کس را بس بود یا گرسنه بودند غذا را یافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا غذا را آنهم
خورد در استحسان آورده است که پسر خورد که خدمت پدر بر پسر لازم است پس وی اخورد تا قوت آید
پدر را بر گردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد چون خود
سعی کرده باشد و نشاید چون خود سعی کردن قوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة قال
النبی علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن تعول رسول علیه السلام فرموده است که نخست از خود آغاز کن
آنگاه از کسی دیگر که در عیال تست و اگر در سفر آب مباح یافتند تکی ایشانرا کشید نشاید که باوی جنگ
کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک ویست و خطر هلاک شدن دارد و روا خرب به وجه دیگر که نتوانند
باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود یا بقیمت قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند و اگر مسلمانی
در مخمصه افتاده است از گرسنگی گوشت خوک یا مرداری که باید نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد وآن وی را مباح بود حلال نی واگر دو کس در مخمصه افتاده اند از گرسنگی میگوید مر آن دیگر را که پاره گوشت
از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که همچنان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتند
که سبب هلاک در حق دیگر بشتبه شود واگر مسلمانی در مخمصه افتاده است در تشنگی و با وی می است بخورد
یا شهادت اختیار کند و می نخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند و می نخورد و بر قول
علمای ما رحمة الله شاید که بخورد و آن وی را مباح بود حلال نی مسئله در زمین مباح جوی میبرد بر قول ابو
حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
جوی را حریم نبود و این اختیار خواجه ابو سلیمان جورجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حریم بود
و این اختیار طحاوی است رحمة الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله دو چندان جوی همچند نیمه جوی و
بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی همچند جوی فائده این خلاف جائی پدید آید جوی می کند و لای از لب
جوی می نهد یا بر لب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میرود شاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة
الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون بعمارت اندر
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کس تا ملک خویش و بروایة کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود و کوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک وی رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکا و تا پایان جوی عمارت کنند که همچنانکه
آب را اندر آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بر برد نشست
یا زبر دست می نهد بروایة کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که همچنانکه در
ملک خود درخانه را بر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همچنان بود و اگر بلندتر و یا پست تر میکند روایة کتاب
شرب است که نشاید و این اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لباد ماند و آب در ملک وی نبرد
و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک وی در نیاید پس بهمه حالهای وی را بلند کردن و پست
کردن حاجت آید و شرکا را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را پیشتر میبرد یا پس تر میبرد اجماع
است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پیشتر برد جوی تنگ شود و آب در کوچه ها شرکا را ضرر شود و اگر پستتر
آرد گرداب شود آب در ملک وی بیشتر رود و شرکا را ضرر شود نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ هم
نشاید و اگر سوراخ کوه یکی است و دو میکند بی شرکا یا دو است یکی میکند اجماع نشاید و اگر از
شرکا و یک کس جوی را بند میکند بی اجازت شرکای دیگر نشاید و اگر شرکای دیگر اجازت کردند به بند

از وی گرداب شود در ملک وی پیشتر بکوبیم و لا نشاید زد و شرکا را ضرر شود و نشاید که جوی انباشته
بخشت پخته یا چوب بستاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا بر روی جوی پل بسازد بی اجازت
امام و شرکاء دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای آنکه این پل بر دست
کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب کاران آید آب در کوچه افتد بسبب
آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود و چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه ها افتد در ملک وی آب
بیشتر اندر آید شرکا را ضرر رسد پس همه جا لها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب صاف
یعنی خاص صاف کرده نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود مسئله اگر آب
مباح را در جوی غصبی برد آب نشاید خوردن از آن جوی برداری و بخوری روا بود مسئله اگر آب غصبی را
در جوی مباح میبرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن مسئله اگر آب غصبی را در جوی شرکا و ملک
خود میبرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا نهاد و در آن آسیا آرد نشاید
کردن که آب آن آسیا غصبی است مسئله اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خراجی بود عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد آن عشری بود خراجی نی و اصل است که عشری بر غله واجب شود و خراجی
بر ذمه مسئله اگر مسلمانی را از زکوة مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی و حج بالهلاک شد زکوة
از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بر وی بود زیرا که صدقه فطر و حج و قربانی بر ذمه واجب شود
زکوة بر مال مسئله اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است هیچ چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر هیچ نکاشته همان یکی واجب شود مسئله اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد و غله کاشت آنجا هیچ واجب نشود که همه را نشاید که همه را بخورد و رنج تخم بر دارد و باقیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است آب رود دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی [illegible]
بود که مدعی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملک وی گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند که
در آب و یکی در ملک باجماع گواهی رد و نشنوند اگر یکی در یک روزه آب گواهی دهد و یکی در دو روزه [illegible]
ابو حنیفه رحمة الله گواهی مرد و نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی آنکه در یک روزه گواهی [illegible]
بشنوند که از دو یکی بیرون نمی آید و اگر مدعی دو روزه آب دعوی میکند و شرکا یک روزه [illegible]
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شرب اندر آید و اگر شرب دعوی میکند ملک [illegible] نشاید [illegible]

سکنی دعوی میکند ملک اندر نیاید واگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید واگر مسیل آبی را ملکی هست در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که آن ملک را ازین جوی حق آب خود نیست آب ازین ملک خود بدان ملک میبرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که شاید که بعد از وفات وی ورثه وی آنرا ملک کنند از جوی شرکا همه را
حق انجویر بود دیگر که پاره موشی بود انبوه و آب باریک که اگر آن پاره انجویر د و آب انقطاع پذیرد
و پاره گاو و کله را گویند اکنون نشاید واگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که آن ملک را ازین آب جوی شرکا
حق انجویر نیست نشاید که دلو آب نهد اگرچه شرکا اجازت کنند که شاید که بعد از وفات وی ورثه وی آنرا
ملک کنند برابی که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب آسیای نهد شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکند نشاید واگر گذر کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید واگر سازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب در آن مشرعه در آورده ملک وی نشود و میقر شد حرام بود و اگر ازین آب
خرابی پدید آید عمارت وی بر عامه خلق بود بر بیت المال بود و اگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود و اگر ازین آب
در پهلوی ملک یکی لاد نهد و بطرف دیگر رود و آن خداوند ملک را شاید که آنرا تصرف کند یا نی بر قول ابو حنیفه
رحمة الله بی اجازت امام در آن لاد تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید واگر در زمین
مباح جوی نو میبرد شاید یا نی اگر پایان آنجا ضرر میرسد با جماع نشاید و اگر پایان آنجا ضرر نمیرسد بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید واگر شرب بعاریت
میدهد یا بعاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باشند یکی بعاریت رضا میدهد و یکی نی نشاید بعاریت
گرفتن اما اگر هر دو رضا دادند یکی باز رجوع کرد رجوع آن در حق هر دو عمل کند واگر شرب بیخرد یا میفروشد
تا جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جایی است که بیعش روا دارند خلع درست
و بیمان واجب آید و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید و اگر شرب را
بدل خلع کند اگر جایی بود که بیعش روا دارند خلع درست آید با جماع و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند
خلع درست آید اما آنچه دستی گرفته باشد باز دهد و اگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جایی بود که
بیعش روا دارند درست آید و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند درست نیاید و دیت لازم خطا را اگر شرب
صلح میکند اگر جایی بود که بیعش روا دارند درست آید و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند درست نیاید
دیت لازم آید و اگر قتل عمد الشرب صلح میکند یکی از وارثان اگر جایی بود که بیعش روا دارند درست
آید و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای آنکه شبهت هست

واصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود از برای آنکه جنایت
تجزیه نپذیرفته است **مسئله** اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر
یکی مسکین نامعین وصیت کرد هم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید
بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون **مسئله** اگر بیمار کشته شد ویرا وام است و از وی ترکه شرب ماند
اگر جایی بود که بیعش روا بود فروشند و وام وی بگذارند و اگر جایی بود که بیعش روا ندارند خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق آنجو نبود و نصور آن دارد که آن آب را آنجا
برند آنگاه آن ملک را خرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت گیرد آنگاه آن ملک را باز فروشند آنچه
قیمت آن بود بدین بشد و آنچه باقی ماند وام ویرا بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود و بعضی همچنین کنند
و اگر جوی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکا حاضر عمارت کردند بر وقت که آن شریک
حاضر آید آنچه نصیب وی میرسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و بیارمندی نکرد هم حق طلب بود
که بستانند و اگر یکی بیشتر داده و وی آنچه ویرا میرسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**
در زمین مباح چشمه میرد بر قول ابوحنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابویوسف و محمد
رحمة الله شاید و آنچشمه را بانصد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند
عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و بمرغزاری بیرون آوردند
تا زراعت کنند اهل مرغزار نتوانند که ایشانرا منع کنند که این مرغزار مباح است و ایشان نیز
نتوانند که آب ایشانرا ندهند که آن آب نیز مباح است اما در ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون
آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف مکنید و ایشانرا مخیر باشند خواه
املاک بخرند خواه همچنان کاریز را بمانند و ایشانرا مکنید آن کاریز بر خداوند ملک چیزی
واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکند بر قول ابوحنیفه
رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابویوسف و محمد رحمة الله شاید که اگر این زمین مباح
در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت باید تا ویرا عمارت شاید کردن میانه او از بیرا الفقها منقد
تا بر کرانه ملک وی ایستد و آواز دهد تا آنجا که آواز وی برود نشاید ویرا عمارت کردن که همچنانکه ویرا
بعمارت و زراعت کردن حاجت است ستوران ویرا هم بچرا حاجت است **مسئله** اگر بنزدیک شهر
بادیه زمینها مباح است نشاید که زراعت کنند که کاروانرا فرو آمدن جا حاجت بود و در ستوران ایشانرا علف
حاجت بود اگر زمین مباح است چند ماشند که دیگرانرا از زراعت کنند باید که میانه آواز را بفرمایند تا آواز و بدهند همچنانکه

بشوند بمانند یا فیها زراعت کنند و اگر در زمین مباح یکی نشانی کرد یا عمارت کند و انکس غائب شد کسی دیگر را نشاید که عمارت
کند یا فی بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه تا سه سال بر نیاید کسی دیگر را نشاید که انجا عمارت کند باید که سه سال بمانند
اگر انکس حق بیاید اکنون کسی دیگر را نشاید که عمارت کند اما ظاهر روایة انست که همین که وی غایب شد کسی دیگر را نشاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند اگر دیوار چه بر زده باشد یا خشت اشی کرده باشد بر قول امیر المومنین عمر رضی الله عنه
عمل بکنند تا سه سال بماند اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر روایة عمل کنند و اگر مسلمانی در زمین غیر زراعت کرد و پنداشت که این زمین
مباح است و غله رسید و برگرفت ان زمین را خصم پدید آمد نتواند که بهتر از غله از وی مطالبه کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد
اکنون بها آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد ولیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و بهتر از غله لازم نشود و اگر غله
کشت ولیکن هنوز نیامده باشد یا بر آمده است ولیکن هنوز بزرگ نشده است خصم پدید آمد تخم وی بدهد و زمین بگیرد و اگر
و اگر غله بزرگ شده است ولیکن نرسیده است خصم زمین نتواند که تخم وی بوی دهد و زمین بگیرد اما تواند که وی را جبر
کند زمین بر او در حال خالی کن تا وی آن زمین را از وی با اجارت بگیرد تا انکه غله برسد وی غله خود بگیرد انگاه زمین را بخصم تسلیم کنند
و اگر در زمین مباح نهالی نشانند یا تلخ یا فی یا کلک و مانند آن مالک نشانده را بود که کسی دیگر بی اجازت وی در ان نهال تصرف
نکند که وی را حرام بود بر خلاف انکه یکی در ملک گیاه بر آید این خداوند ملک چند این گیاه را تیماری کند و ان آب دهد ملک وی نشود و
بهر او ان گیاه شرکت بود و وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که ازین گیاه بدرو ببرد ولیکن تواند منع کردن که در ملک زمین
اندر میاید ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که گیاه بدرو تا می ما را ده تا در ملک بود بنیاید اما گیاه را کشته باشد
اکنون ملک کارنده بود بی اجارت وی نشاید درودن که حرام بود و اگر آن گیاه را فروشد وی را حلال بود و اگر یکی با این خصم
گیاه اجارت بست برانکه یکماه ستور من ازین گیاه تو خورد و غلام من یکماه کار تو کنند یکماه ستوران او گیاه خوردند و غلام
یکماه کار وی کرد بعد از ان خصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبه کند و خصم گیاه تواند که قیمت گیاه از وی نستاند
که اجارت در استهلاک بسته اند و اجارت در استهلاک درست نیاید و اگر زمین است مشترکه میان چند کس غله کشتند و بر گرفتند و دو
شریک قسم خود را نیز نزد یک شریک دیگر امانت بنهادند و برفتند بعد از آن [illegible] آن شریکان آمدند و ازین شریک خود قسمت خود
طلب میکردند وی میگوید یکی از این دو شریک را که من قسم تو دادم و قسم ازان دیگر نیز با جارت وی بتو دادم و ایشان منکر
قول وی مصدق بود و ایشان نتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه
بی اجارت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله نشاید و این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله اگر
آب بستور میکشند یا بشتر میکشند چهل گز بود و بقول صاحبیه اگر آب بدست برکشند چهل گز بود و اگر بستور برکشند
شصت گز بود اصح انست اما از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که حریم چاه بر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حریم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حریم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حریم وی

نیز حیل کم بود و باید این خلاف جامع پدید آید که کسی دیگر درین حریم وی چاهی کند وی را حق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد و در حریم وی چاهی کند وی مخیر بود خواهد آنچاه را بینبارد و خواهد همچنان کنده ماند مخیر او بود چاه اول
چاه کنده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدهد و اگر کسی آمد و در آن چاه افتاد و مرد و اگر در چاه اول افتاده بود بر
وی چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود کل دیت بر کننده چاه دوم لازم آید و اگر کسی از بیرون حریم وی چاه
کند وی را حق منع نبود و اگر چه آب چاه وی بدان چاه سرایت کند و اگر مسلمانی چاهی خرید عیبی پدید آمد تواند که رد کند
اما اگر بعد از آنکه عیب پدید آید در وی آب بر گرفته باشد و خرج کرده نتواند که رد کند اما اگر دلوی بر کشید آنگاه عیبی
آمد تواند رد کردن و اگر چاهی خرید عیبی پدید آمد چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاهی خرید بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز آن آب پدید آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه همچنانکه می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است چنین باز نتواند تسلیم کردن از برای آنکه آب زیادت بر آمده است یا کم و اگر چاهی خرید بخیار سه روز درین مدت
خیار موشی درین چاه اندر افتاد و بمرد و موش را بر کشیدند و بیست دلو نیز بر کشیدند و بیرون ریختند بعد از آن عیب
ره میکند که عیب ظاهر شد تواند که رد کند همچنانکه مسلمانی بنده خرید بخیار سه روز درین مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاهی خرید بخیار سه روز درین مدت خیار از چاه
آب بر کشید و خرج کرد بعد از آن عیب پدید آمد تواند که رد کند یا نی بنگریم اگر از برای طهارت ساختن یا از برای
خوردن بر کشیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت یا بر کشیده است نتواند که رد کند و اگر چاهی است میان
دو کس مشترک یک شریک قسم خود را فروخت چاه را نا امید و لیکن مدخل یا نا امید آن مشتری در چاه شریک شود اما در مدخل
شریک نشود اما اگر مدخل نا امیدی همچو شریک اول شود و الله اعلم باب ۳۳ فی المسائل البئر و در
استنجا و ابارای جمیع بیر درین دو فصل بعقل و رای خویشتن کار نشاید کردن خواجه امام زاهد محمد رحمة الله علیه حدیثی روا
کرده است با اسناد درست تا به رسول علیه السلام که برتر در نجمله تا رنا اقتد العقل کند ضلالة ای گمراه گردد و بر بیرون رفت از
خلق پلید جواز کرد و محمد حسن رحمة الله گفته است که از اول می ما یا بویوسف رحمه الله آن بود که چاه یا اندر افتادن
نجاست پلید نشود قیاس آخور گرمابه که آخور گرمابه را نا پزده روان بوده است و دست پلید در می آرند و آب بر میدارند
آن آب پلید نشود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بکار رسید ما رای خود را ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاه به اندر افتادن نجاست نجس شود اما بتهی کردن پاک شود و
معتزله علیهم اللعنت گویند که چاه به اندر افتادن نجاست پلید شود و لیکن بتهی کردن پاک نشود آنچاه را باید انباشت
و چاه دیگر کنند و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب بده و نیست آنچاه من بر سد ای پلید تا پر ندارد و یکصد سبو

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان نیزه را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است برده دلو [illegible]
باز نیزه را فرو برند و بنگرند که چند کم شده است برده دلو که بر میکشند بنگرند که چندین کم شده [illegible] همان
نیزه می برند چون نیزه نماند چاه را حکم شود بپاکی و بروایتی دیگر نیست که رنگ آب بر نگیرد [illegible] آب بر میکشند
چندانکه اثر رنگ در چاه نماند پس چاه را حکم شود بپاکی و شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که این روایت از
ابو یوسف است رحمة الله و بر قول محمد رحمة الله از دویست دلو تا سیصد دلو بر کشند تا پاک شود و آنچه حکم نجاست
نامرئی بود گفته آمد اما نجاست مرئی را حکم چیست گفت ملت [?] از مرئی نجاست [illegible] دان که حکم
کیم محکم بدان از کاف اول مراد کبه است مانند وی و از کاف ثانی کنجشک مانند وی [illegible]
مرغ است و بط و مانند وی آدمی است و سگ و گوسپند و مانند وی پس یکی را قدر [illegible] شود [illegible] اصل [illegible]
که خورد و تر در کلان تر بود [illegible] تا اگر کبه در چاه افتد و بمیرد آن کبه را بر کشند [illegible] دلو بر کشند پاک شود و اگر
کبه در چاه افتد بمیرد و برده را بر کشند و بیست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر کبه یا موش بچه در چاه افتند و بمیرند ایشان را
بر کشند و همان بیست دلو آب بر کشند و اگر کبه یا موش کلان باد و موش در چاه افتد همین حکم [illegible] و ایشان را بر کشند و
همین بیست دلو آب بر کشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشان را بر کشند بروایت شرح طحاوی همان
بیست دلو آب بر کشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله [illegible] دلو آب بر کشند پاک شود و چهار
موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتند و بمیرند موشان را بر کشند باتفاق چهل دلو آب بر کشند پاک شود
و اگر شش موش شود بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کل آب چاه بر کشیدن لازم شود تا پاک شود
و بروایت شرح طحاوی همان چهل دلو آب بر کشیدن پاک شود تا نه همین خلاف [illegible] و اگر ده موش در چاه افتند
بمیرند موشان را بر کشند و کل آب را بر کشند باتفاق پاک شود بنابر آن اصل [illegible] خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
سه موش را همچون گربه دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش در دو چاه افتادند و مردند و
موشان را بر کشند و بیست دلو از ان یکی چاه بر کشیدند و در آن چاه دیگر ریختند ازین چاه دوم همین بیست دلو
بر کشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشان را بر کشیدند و آب آن دو چاه دیگر را بر کشیدند
و در آن یک چاه دیگر ریختند ازین چاه بروایت در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب بر کشند تا پاک
شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله همان بیست دلو آب بر کشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف است
اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و مردند موشان را بر کشیدند و آب آن سه چاه را در یک ریختند [illegible]
بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشان را بر کشیدند و آب آن چهار چاه در یک ریختند در چاه
پنجم ریختند ازین چاه پنجم چهل دلو آب بر کشند باتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند [illegible]

موشان را برکشیدند و آب آن هیچ چاه برکشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه ششم بروایت شرح طحاوی
رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه ششم را برکشند پاک شود
تا نه همین خلاف است اما اگر ده موش در ده چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند آب ان نه چاه دیگر را برکشیدند و درین
چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل باید کشیدن بالاتفاق تا پاک شود مسئله اگر دو موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند
آن دو موش را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اگر موش یا گربه در چاهی یافتند مرده هر دو را برکشند و چهل دلو
اب برکشند تا پاک شود از برای آنکه خورد و ترد که تداخل است اما اگر یکی ازین دو را جراحت بود کل آب باید
کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند اما سپیده آن موش را برکشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا
پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها را اگر ازان آب شسته باشند نمازی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و هر
طعامی که ازان آب انجخته باشند اثر السگان دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ازینها حاجت نیست تا یقین نشود
که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است ازان ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و
ابو یوسف رحمة الله گفته است که از اول با امام همین بیگمان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده است اما روزی
بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد فرمودم تا برکشیدند موش دیدم اما سپیده
ازان قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده است و اما سپیده است اگر من هم موشان را بقیاس گیریم که سه روزه نماز
قضا کنید و طعامی که ازان آب پخته باشند بسگان دهید این حرج شود و در دین ما حرج نیست قوله تعالی
وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این چاهی بود که چاهی بود سر گشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند
در چاه مرده و لیکن نه اما سپیده این موش را برکشند و بیست دلو برکشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها
نمازی کنند و یک روزه نماز قضا کنند و طعامی که ازان آب پخته باشند بسگان دهند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله ازینها حاجت نیست ازان زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی مسئله اگر دو گربه در چاه افتادند
و مردند ایشان را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب برکشیدن
واجب شود چون دو شوند کل آب برکشیدن لازم آید مسئله چاهی که وی را بیست دلو کشیدن لازم آمده باشد چگونه
دلو باید همان چاه و اگر آن چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و آن چهار من بود یا دو صد و شصت مثقال
شود و اگر دلوی ساختند که هشتاد من می بود ای چهار هزار و سه صد و شصت مثقالی چنانچه یکی دلو به
کشند ظاهر روایت پاک شود امام زفر گفته است که بیست دلو برکشند پاک شود که نص بعدد ثابت شده است در
نافع از حسن بن زیاد رحمة الله همین روایت است که بیست دلو برکشند تا پاک شود که عدد شرط است که نص بعدد
ثابت شده است مسئله چاهی را که بیست دلو برکشیدن لازم شده باشد بو زده برکشیدند و ششم را

از روی آب ازاد کردند لیکن هنوز درکاواکی چاه است یکی آمد و تعجیل کرد و ازانجا آب برکشید بر قول محمد رحمة الله
آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله علیه بود و اگر کبوتر کلان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند
بروایت صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت شرح طحاوی رحمه الله شصت دلو برکشند
پاک شود مسئله چاهی که در برابست دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چاهی پاک است یکی دلو از
چاه پلید برکشیدند و دران چاه پاک ریختند ازان چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو بر
کشند پاک شود و اگر یکی دلو برکشید و بیرون ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول هژده دلو برکشند
پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دو دلو از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه
پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر برکشند و پاک شود و از چاه دوم هژده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
برکشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه
دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر
کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بیرون ریختند و دهم را در چاه
پاک ریختند بروایت خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود از چاه دوم همان ده
دلو برکشند پاک شود و بروایت خواجه سلیمان جوزجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم
یازده دلو برکشند پاک شود و بنا بران اصلی است که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو بی آن یکی ریخته فرموده و خواجه
سلیمان جوزجانی یازده با آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب اینست که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
اگر از چاه پلید نوزده دلو برکشیدند و بیرون ریختند و بستم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی
دلو برکشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة
الله گفته است که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته است که پنج گز مسافت بسنده بود و این
اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینهای ایشان باغار است و بانم بدان معنی هفت گز فرموده و در سمرقند
زمینها سخت است بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست تا چاه پاک میکنند چون طول و عرض و برابر کنند سرایت از نجاست
لون و بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آبی که برآید و پاک بود و اگر آب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز برآید اگر چاه تر بود
که آب برآید باتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب برآید ظاهر روایت اینست که آن آب پاک بود
نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و لازم شد بعد ازان آب انجا فرو خورد و باز برآید اگر
چاه تر بود باجماع آن آب که برآید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر روایت آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود مسئله چاهی است که در وی کل آب برکشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیده شد در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر جایی بود که از وی بیست دلو آب برکشیدن لازم آمده باشد
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که آنجا که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب بست
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند اینجا طریق اولی بود اما ظاهر روایت نیست که چون آب برآید چندانی برکشند که بیست
دلو تمام شود که نص بعدد ثابت شده است پس عدد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برکشند
چیزی نمی ماند چون آب برآید پاک میشود از برای این معنی است که نص کل ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی نماند بحکم
نص چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم بپاکی و اینجا عدد بنص منصوص ثابت شده است عدد دریابیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر کاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون بیشتر شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود بعضی
مشایخ رحمهم الله گفته اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که هیچ دلوی بی پشک بر نیاید و این روایت
از ابو حنیفه رحمه الله است و خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که تا چهار یک روی آب چاه نگیرد آب نجس نشود
و این هم جایی بود که پشک خشک بود و درست اما اگر تر بود یا شکسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن اسپ بالاتفاق
پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود و اگر بول ستوری
که گوشت وی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد
رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو و رسن برآرد و بر اندامش نجاست
حقیقی نیست و آب در دهان و بینی نکرده است غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه الله آب چاه
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمه الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمه الله مرد پاک
بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله مرد را پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند که پلیدی
جنابت است آنها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجد نتواند درآمدن
اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی بخوی اگر دران
جامه وی پلید نشدی و اگر آن وقت ای در وقت جنابت هر عضو را یکبار شستی از عهده بیرون آمدی اکنون
هر عضو را باید که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و آنهایی که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتوانند خواندن
و در مسجد نتواند درآمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل آرد و هر عضو را یکبار بشوید از عهده بیرون
آید و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و مرد پاک از آنکه آب تا بر اعضای آدمی
باشد پاک کننده بود و در حق همان عضو و در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که در
چاه است همچنان بود که آب بر اعضای وی چون از چاه برآید آب از اعضای وی جدا شود مرد پاک بود و آب پلید

وجه قول ابو یوسف رحمه الله اینست که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهده جنابت بیرون نیاید
پس آب پلید نشود و محمد رحمه الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک و اگر بر اندام فرو
رونده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن و برآمد در چاه دوم رفت و غوطه خورد و برآمد
و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و برآید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله مرد پاک برآید و آبها پلید و بر قول
ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر بیان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد **مسئله** اگر جنبی
جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رود آید و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک
بود از برای آنکه نیت قربت از وی درست نیست و ایشان محتاج طلب نیند با وردن غسل **مسئله** اگر مسلمانی با طهارة
بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد ظاهر روایت آب پاک بود و طحاوی رحمه الله گفته است که
آب مستعمل شود و اگر آب مستعمل در چاه رفت در منتقی از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که اگر آب غسل است صد دلو برکشند تا پاک
شود و اگر آب طهارت یعنی اگر چهار اندام شسته بود چهل دلو برکشند تا پاک شود و از محمد رحمه الله روایت است که اگر چهار اندام
شسته نیست بیست دلو برکشند پاک بود و اگر غساله است چهل دلو برکشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن بن زیاد از ابو حنیفه
رحمه الله روایت کرده است که دلو چند برکشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله اینست که ده دلو برکشند
پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که دلوی چند برکشند پاک شود و مختار
خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله آنست که بیست دلو برکشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمه الله روایت است که کل آب چاه را
برکشند نه از روی که پلید شده است از برای آنکه تا پاک و پاک کننده شود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین والانصار والتابعین الابرار والاولیاء
والاخیار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال ولا بنون تمت هذا الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین بکرمه ومنه وفتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته
والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین ونصرته وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان
مسح موزه ودر بیان چیزهای که بروی مسح روا بود ودر مسح صاحب جرح سایل ودر بیان جبیره
وآن باب مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** در خبر آمده است از مصطفی
صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سیم سید ایم از سلاحهای خریم
گفت موزه خر بار دوم وسیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب او را میگفت
که موزه خر پس معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاحهای دیگر موزه نیز سه نوع است سیاه است
وسفید است وسرخ است سیاه داشتن سنت است وسرخ داشتن رخصت است وسفید داشتن بدعت
است بدانکه مسح بر موزه سنت است وقائم مقام فریضه است امام کرخی رحمة الله گوید هر که منکر شود ترسم
که کافر شود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع گردد بدانکه مسح جائز است بامر رسول وبفعل رسول
علیه الصلوة والسلام وراوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایة میکند که رسول علیه السلام
جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنگ آستین دستهای مبارک را در آستین آورده بود وزیر
دامن بیرون آورده وطهارت میساخت ومن آب می ریختم چون بقدمهای مبارک
رسید بر پشت پای موزه مسح آورد ومن سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم قدمهای مبارک نمیشوئید رسول علیه السلام فرمود هکذا امرنی ربی

چنین [illegible] مرا دیگار من مراد جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را نسخ میداد و صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین سوال کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش کردند مراد رضوان الله علیهم آن بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی بنازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون وی می گفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند و بعضی از ایشان
این روایت از جابر بن عبد الله البجلی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سوال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را بریده دوستر از آن دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن سائل در سوال مناقشت کرد مادر مومنان اشارت کرد به امیر المومنین علی گفت از امیر المومنین
علی رضی الله عنه سوال کن که در سفرها با رسول بیشتر بوده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کرد گفت من
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعادة از خیمه بیرون آمد بر پشتهای پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون
این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند شریح بن هانی رضی الله عنه که عائشه از آن
قول رجوع کرد و فتوی داد بروائی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کره روا دارم نه بر پشت پای موزه بنا بر آن بود که وی از فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود چون وی را خبر شد روایت میکند عطا بن ابی رباح که وی از آن قول رجوع کرد
و فتوی داد بروائی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سعد را دید روزی که طهارت می ساخت چون بقدمها
رسید بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را نمیشوئی گفت برادر پدر خود سوال کن عبد الله از پدر
خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قدمها را نشوید و بر پشت پای موزه مسح کند گفت
روا بود وی گفت سعد را دیدم گفت عم تو از تو فقیه تر است اشکال آید که سعد برادر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
نبود از چه معنی است که گفت عم تو از تو فقیه تر است در دو معنی و رفته بود یکی آنکه خدا عز و جل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیامد گفت یا رسول الله خداوند عز و جل فرشتگان آسمانها را با یکدیگر
برادری داده است تو هم صحابه رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد و سعد را با امیر المومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بدین معنی گفت که
عم تو از تو فقیه تر است روایان مسح موزه امیر المومنین عمر و عثمان و امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و

سعد و مغیرة بن شعبه و حزیمه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و بفعل
رسول مقیم را یکشبانروز و مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که وی را
حدث رسیده باشد و در یک امام مالک آنست که مقیم را مسح روا نیست که وی را ضرورت نیست و مسافر
را حد پیدا نیست دلیل بر آن حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه که او از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که
بخواب یا بحدث موزه از پای بیرون آرم یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی مگر از جنابت پس معلوم آمد
که مسافر را تا جنابت نرسد وی را هیچ مسح روا بود و خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم مسافر را
تا جنابت نرسد حد پیدا نیست دلیل بر آنکه معاذ جبل رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که بر
موزه یکشبانروز مسح کنم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کنم رسول علیه السلام
فرمود بلی گفت سه شبانروز کنم رسول علیه السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی الله عنه خاموش گشت خواجه حسن
بصری رحمة الله علیه گفته است دلیل میکند که هرچند معاذ جبل رضی الله عنه سوال کردی رسول علیه الصلوة
والسلام فرمودی که بلی پس معلوم آمد که مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست هرچند بر موزه مسح کند روا بود
علما گفته اند که معاذ جبل از علماء صحابه بود رضی الله عنه پیدا نیست که مسافر را زیاده از سه شبانروز
مسح روا نیست تا سه شبانروز رسانیدی و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیاده ازان نفرمود دیگر آنکه
چندین کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و بفعل رسول
علیه السلام مقیم را یکشبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر همین وقت که حدث رسیده باشد
مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد بقوله
علیه السلام یمسح المقیم یوما و لیلة والمسافر ثلثة ایام و لیالیها ذکر فی الحصائد خواجه حسن بصری رضی الله عنه
گفته است که من سه هزار کس را از صحابه دریافتم هفتاد کس از بدریان را دریافتم و دیدم که ایشان
در مسح موزه چندان مبالغت میکردند گمان می بردم که بر پشت پای برهنه روا بود اما این جا خود
نیست در روافض علیهم اللعنة آنند که بر پشت پای برهنه مسح روا بود اما ظاهر روایت است
که روا نبود ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است هر که موزه را منکر شود خطر کفر دارد و در روافض منکر اند ابو
حنیفه رضی الله عنه گفته است که از اول بر من روشن نبود مسح موزه از پیش آثار و قول صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بر من رسید مسح موزه بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال شانزدهم بودم و سال
نود و شش از هجرت رسول علیه الصلوة والسلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روزگار رفتاده
را رضی الله عنه دریافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جای گفتم از جای

عراق گفت از جای که دین متفرقه شدند و هوا و بدعت گرفتند گفتم کلا و حاشا از ایشان نیم اعتقاد من آنست که
از وفات ختم انبیا علیه السلام این دو شیخ را بر همه فاضل دانم چنانکه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو داماد را
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان و علی رضی الله عنه و در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین لعنت نکنم و نبیذ خمر را
حلال ندارم و لیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگویم و بنده را بگناه کافر نگویم و مسح موزه را جایز دانم گفت ای کودک
احسن الله که بر همین باش که راه راست گرفته تا بقیامت نجات یابی باب دویم در بیان چیزهای که مسح
روا نبود بدانکه موزه کرباس خواجه احمد ملغزی رحمة الله فتوی داده بود در موزه کرباس مسح روا نبود و [illegible]
روا نبود و بچارق و پاتابه [illegible] مسح روا نبود بعضی به اختیار خود جواب گوید که روا نبود معهد کردن وی بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق گفتن که روا یا نا روا یکی در [illegible] گفتن
و دیگر بر چارق و پاتابه مسح کشیدن که در وی اختلاف مشایخان بسیار است و بر لالک پای پیش بند [illegible]
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که روا نبود که [illegible]
دوخته تا روا بود بر وی مسح کشیدن بر موزه نمدی ترکی مسح روا بود باتفاق بر موزه نمدی [illegible]
مسح روا نبود باتفاق و بر جورب بی نعل زندی مسح روا باتفاق و در معنی موزه کرباسی شود و بر جورب تنک بخیه
بی نعل مسح روا بود یا نه بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود دلیل آنکه ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح روا
نبود که با وی سفر نتوان کرد چون پاتابه شود و آنچه ایشان روایت کرده محمول است بر آنکه جوراب بخیه طبری با نعل
بوده است [illegible] بر جورب بخیته بی نعل روا بود یا نه خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که من بسفر
رفتم و در یافتم روزگار ابو حنیفه وی بیمار بود آخر بیماری این مسئله از وی سوال کردم گفت از اول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود این روایت قول امیر المؤمنین عمر است و امیر المؤمنین علی و عبد الله
مسعود و مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین موزه بچه صفت باید داشتن تا بر وی مسح روا بود موزه باید درست و
پاک چندانکه کعب [illegible] پوشیده تا بر وی مسح روا بود و دریدگی بچه صفت باید تا روا بود مسح را باز ندارد و مجرد از
مالک رحمة الله روایت است که هر چند دریدگی بود روا بود مسح را باز ندارد و در تشریح از سفیان ثوری روایت است
که هر چند دریدگی بود روا است مسح باز ندارد و در مبسوط از عطا رحمة الله همین روایت است که هر چند دریدگی بود روا است مسح باز ندارد از
شافعی رحمة الله روایت است که هر چند اندک دریدگی بود روا نبود مسح باز دارد از برای آنکه آنچه گشاده شده است شستن
آن فریضه شود و بعضی شستن و بعضی مسح کشیدن روا نبود اما علما ما رحمهم الله گفته اند چنان نگویم که مالک و سفیان
ثوری و عطا رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه داشته باشیم و چنان نگویم که شافعی رحمة الله

گفته است که موزه موسمانان از دریدگی اندک خالی نبود و گوئیم که سه انگشت بریکی پای دریدگی بود فروسوی
کعب روای مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بریکی پای دریده بود و یکی
انگشت بریکی پای روای مسح باز ندارد و سه انگشت بیکی پای فروسوی کعب دریده بود تا روای مسح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست باید یا سه انگشت پای بروایت زیادات سه انگشت پای بروایت مبسوط
سه انگشت دست در جواز مسح موزه اعتبار آنست است یا محل ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابوالحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست وی قیاس میکند
بروایت مبسوط در جواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدث را ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابوالحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فائده این خلاف جای پدید آید که اول
قدمهارا بشوید و موزه پوشد وانگاه باقی اعضا دیگر شوید برین طهارت بر قول علمای ما رحمهم الله نماز
گزاردن روا بود بر قول شافعی رحمة الله روا نبود واگر بعد از ان وی را حدث رسید برین موزه مسح روا بود
یا نی ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که آن وقت که موزه پوشیده است طهارة وی کامل نبوده است
ابوالحسن قدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که آن وقت حدث رسیده است وی را طهارت کامل بوده و فتوی برین
قولست که روا بود واگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسح تمام کند واگر مقیمانه کشیده
وانگاه مسافر شود موزه بیرون آرد و پایها شوید واگر بعضی مقیمانه کشید وانگاه مسافر شود بر قول شافعی رحمه
مقیمانه تمام کند و بر قول علمای ما رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم شود
و مقیمانه تمام کند واگر یک شبانروز کشیده وانگاه مقیم شد و موزه بیرون آرد و قدمها بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشید و مقیم شد و هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد واگر در حضر حدث رسید لیکن
مسافر شد انگاه طهارة سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند واگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی رحمه در پوشیدن موزه ترتیب شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علمای ما رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که طهارت ساخت و پای راست را شست و موزه پوشید وانگاه
پای چپ شست و موزه پوشید برین طهارت نماز گزارد بر قول علمای ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید شد و بر قول علمای ما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول شافعی رحمه الله بر موزه
مسح روا نبود واگر خواهد تا باتفاق بر آن موزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند وانگاه پوشد تا باتفاق بر آن موزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز
است بر قول علمای ما رحمهم الله بر کف پای موزه مسح جایز نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که سنت هوا

میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخف و بعضی علما رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روایت کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن سوی ساق زیر بل موزه با برود و روایت علی کرم الله وجهه
باشد بدین وجه قول علما رحمهم الله گفته اند که بر کف پای جایز نیست است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین برای
ما بودی قیاس آن بودی که بر کف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما رای خود را ماندیم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کردیم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه و علما گفته است که مسح سه بار می باید کشید چنانکه غسل اما ظاهر روایت
اینست که یکبار بسنده است که بنای مسح بر تخفیف است و دلالی قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه سه بار بایستی بر پشتهای پای مبارک رسول
نشان انگشتان مبارکش باقی نمانده بودی اگر مسلمانی بر سر پای یا بر پای موزه یا بر بند چیزی مسح میکند بسر انگشتان اگر در پای آب و بسیلان
نرسد بتفاق روا نبود و اگر در پای آب بسیلان رسد بعضی گفته اند روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوسی گفته است که اگرچه در پای آب بسیلان
رسیده روا نبود و در بعضی نسخها آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود تا شکم انگشتان ننهند اما اگر سه انگشت تر کرده نهادنها
یا دراز نهاد مسح روا شود و کشیدن مستحب است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان تهی مسح کشیدن روا نبود اما اگر پای را آنجا برده
مسح کشند روا بود اما اگر پای بجای خود باز دارد مسحش باطل شود اگر نخست پایها شسته و موزه پوشید و استنجا کرد نشست که از وی حدث
ظاهر شود در این اتفاق است که موزه بیرون آرد و قدمها را باز شوید اگر قدمها را شست و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد آنگاه
استنجا کرد و بعضی شستها را باطل شود و طهارة سازد بران موزه مسح کشد روا بود و ابتدا مسحش از زمان استنجا را نشست کرده است بر قول علما
رحمهم الله شستها باطل نشود و ابتدا مسحش از زمان حدث رسیدن بود و اگر موزه او بپهنا یا بدراز دریده است چون پای می نهند در
فراز میشود و بر میگیرد فراز میشود و بجز دو پای نهادن که در باز میشود مسح باطل شود و اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که در باز
نمیشود ظاهر روایت برای مسح روا بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که مسح باطل شود که این بربسته است و دوخته نیست
تا بر وی مسح روا بود و اگر ابره موزه درشت بود و آستر نیز درشت اکنون مسح روا بود و اگر ابره درشت بود و آستر تا درشت
بسر آن موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و آستر درشت اگر آستر دوختنی بود باستحسان مسح روا بود و اگر آستر کرباسین بود
روا نبود و اگر از دریده موزه آب اندر می آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در خصایل آورده است که هرچند اندک اندر آید مسح باطل
شود اما در واقعات فقیه ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام بکر فضل بخاری رحمه الله آورده است هرچند آب اندر آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که اگر از این پای چندانی اندر آید که کل آن پا بیش تر شود و پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یک پای
مسح و یکپای غسل و مسح با غسل جمع نیاید و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اگر یکپای بی چندانی اندر آید که بیشتر از پا بیشتر
تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود که در زیادات روایتست که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بر وی اشکال گفتند که چون روایت زیادات اینست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس تو چرا بیشتر را اعتبار میکنی گفت از برای
دفع حرج که اگر آن اندک را اعتبار داریم و آن حرج شود و در دین ما حرج نیست اما مسح موزه را از پای بیرون آورده باز سر افتاد

قدم بر افتادش چه مقدار باید تا مسحش باطل شود و بر قول ابو حنیفه تا باشد مجمل گفت نرسد مسح باطل نشود و بر قول ابو یوسف تا بیشتر
از نشست پا بیش در پشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول محمد تا پا بیش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و بر قول
شافعی تا پا بیش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول عطا و خواجه حسن بصری رحمهما الله اما اگر پا سخ را یکبار پای موزه را
از پا بیش بیفکند مسحش باطل نشود و بر قول علما رحمهم الله باطل شود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و بر دو
قدم را بشوید و آنگاه موزه پوشد و از ابراهیم نخعی رحمة الله در این مسئله سه روایت است یکی روایت آنست که چنانکه از نخعی رحمهما الله روایت
میکنند همچنانکه بعضی که علما رحمهم الله گفته اند و یکی روایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکنند که همچنان
کند که عطا و خواجه حسن بصری رح گفته اند و یکی روایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارة تمام سازد و آنگاه موزه پوشد تا بیقین از عهده بیرون آید نزدیک ایشان به موزه بیرون آمدن
طهارة تباه شود مسئله اگر از جنابت رسید غسل آورد و موزه پوشید یا و آمدش که آب در دهن و بینی نکرده ام اگر پیش از آنکه حدث شد رسیدش
آب در دهن و بینی کرد و آنگاه حدث رسیدش طهارت سازد و اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و آنگاه آب
در دهن و بینی کرد بر قول علما رحمهم الله برین موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود و اگر از جنابت غسل آورده
و موزه پوشید بعده معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش آنگاه آن لمعه را تر کرد به اجماع بران موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از آنکه حدث رسیدش آن لمعه را تر کرد و آنگاه حدث رسیدش بر قول علما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رحمه الله روا نبود و اگر کسی را مدت مسح باقی است و وی را جنابت رسیدش و نایابنده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را بس آید وی را بران موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله از رسول صلی الله علیه وآله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجواب و بحدث موزه پای بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که [illegible] الا از جنابت
معلوم شد چون برسیدن جنابت قدمها شستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و نایابنده است تیمم کرد و موزه پوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را بس آید بران موزه مسح روا نبود اگر جنابت رسیدش با وی آب است چندانی که طهارة
را بس آید طهارت ساخت و قدمها شست و موزه پوشید آنگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را بس آید بعضی گفته اند که وی را بران موزه مسح روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
پوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها شست و تیمم کرد از برای باقی جنابت آنگاه
موزه پوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارة را بس آید اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود که آن وقت که
موزه پوشیده است وی را از جنابت چیزی باقی نمانده بود و طهارة وی کامل بود و اگر آب یافت چندانی که غسل را بس آید
و بعکس غسل بجا آورد و باز [illegible] آب تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارة را بس آید وی را بران موزه مسح روا نبود
که بیافتن آن آب که غسل را بس آید وی را قدمها شستن فریضه شود و اگر طهارة ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش طهارة ساخت برین موزه مسح کند آنگاه

سر موزه پوشیده حدث رسیدش طهارة ساخت پس آن سر موزه میکشد روا نبود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
نی بر سر موزه اما اگر سر موزه را بر طهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام شافعی بر سر موزه مسح روا نبود که موزه بدل
است از پای و سر موزه بدل است از موزه بدل بر بدل شود روا نبود اما بر قول علما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دو تا باشد و دلیل بر آنکه عبد الرحمن بن لیلی روایت میکند که با عمر رضی الله عنه بسفر رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارة ساخت
و بر سر موزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست که با
قدرت پای شستن مسح روا است و بدل با حال توانائی بر اصل روا نبود و معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر یکی
سر موزه از پای بیفتاد و بر قول زفر رحمه الله بران یکپای سر موزه دیگر مسح باقی بود اگر بر پشت پای این موزه کشد روا بود از علما
ثلثه رحمهم الله دو روایت یکی روایت است که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سر موزه مسح کشد باز و این قول اختیار ابو یوسف
است و یک روایت دیگر آنست که از پای سر موزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است رح
اگر موزه دریده است و سر موزه درست بر سر موزه روا بود و بر موزه بود و اگر سر موزه دریده و موزه درست بر سر موزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه با چیدان پوشیده است بر چیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
است نه آنجا که چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای موزه چو مقدار سه انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود
چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت چیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر کشید
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز روا نبود اگر چارق بموزه نزدیک بر دوخته اند برای مسح کشد
روا بود اگر بر دوخته نیست بر چارق مسح روا نبود باید که دست بزیر چارق اندازد و بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود و باتفاق اگر موزه و سر موزه بر طهارة کامل پوشیده است حدث رسیدش طهارة ساخت و دست [illegible]
سر موزه فرو میکشد تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سر موزه مسح کشد یا سر موزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا از عهده بیرون آید **باب دوم در بیان** مسح صاحب جرح سایل همه از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارة
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود در وقت طهارة ساختن نمیرود
و یا دو وقت نمیرود و یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در همه حالها حکم اصحا دارد و بر قول شافعی رح همه حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله جر سلس را حدث ندارد بر قول علما اما اگر بر طهارة کامل پوشیده است حکم اصحا دارد و اگر بر طهارة
ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد و فایده این خلاف جائی پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده است و بر طهارة
ناقص و در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و بدین موزه مسح کشد و بدین نماز ... کند اما اگر در میان نماز وقت شود
موزه بیرون آرد و باتفاق طهارة سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت نمیرود

و در میان نماز وقت تو شد وی بر همان طهارت کامل است و برگذارد و نماز تمام کند و اگر وقت تو شد و جراحت سیلان شد طهارة
سازد و بالاتفاق برین موزه مسح کشیده نشد و در بین نماز بنا کند عیسی بن ابان رحمة الله علیه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بران نماز بنا کند مسافر در بر دست جراحت است طهارت ساخت و جبیره بربست و مسح کشید و موزه پوشید تا او جیر بر وی
جراحت باقی است مدت مسح موزه باقیست برو و مسح روا بود اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه و آید جراحت نیکو شد حکمش چیست خواجه
زاهد فخرالدین رحمة الله گفته است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته
که این جای بود که وی را درین میان حدث رسیده باشد و وقتی برین موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر همین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان لمعه را تر کند بسنده بود و اگر جراحت بر پاست طهارة ساخت و جبیره بر پشت پای مسح کشید و پای نیکو را شست و موزه
پوشید تا مادام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست و وی را بران موزه مسح روا بود پیش از آنکه مدت مسح آخر شد جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنان شستن آن لمعه فریضه است شستن قدمها نیز فریضه شود و اگر بر پای جراحت است و طهارة ساخت و جبیره بر پشت و مسح کشید و آن
پای نیکو را شست و آن پای نیکو را موزه پوشید حدث رسید وی را بران موزه مسح روا نبود از برای آنکه مسح جبیره قائم مقام شستن یک پا
غسل شود و یک پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اما اگر طهارت ساخت و جبیره بر پشت اگر مسح جبیره فراموش کرد و هر دو پای موزه پوشید بعد
ازان حدث رسیدش طهارت ساخت و بران موزه مسح روا بود و یابی از ابوحنیفه رضی الله عنه دو روایت است در بران روایت که مسح جبیره را فریضه
دارد روا نبود اما بدان روایت که مسح جبیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که روا نبود و اگر یکی
را انگشتان پای نیست ولیکن پشتهای پای برقرار است بران موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی
را پای کامل نیست بران پای دیگر مسح روا بود و غسل نیز اما اگر قدر سوی کعب هر چند اندک باقی بود از شستن فریضه بود با
پای دیگر مسح روا نبود از برای آنکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اگر طهارت ساخت باب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیدش جراحی که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت باب کدر و موزه پوشید چون حدث رسیدش
جراحی که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت باب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
مشکوک یافت اتفاق و یرا بران موزه مسح روا بود اما اگر باب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش نبید تمر یافت بر
قول ابوحنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا نبود و بر قول ابویوسف به نبیذ بدان آب تمر عمل نکند و تیمم کند و بر قول محمد رحمه الله آن
موزه را بیرون کند به نبیذ تمر طهارت سازد و تیمم با هم باکند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخت به نبیذ تمر و موزه پوشید و یرا حدث
رسید آب مشکوک یافت بقول ابوحنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله باید بیرون کند از موزه که
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر به نبیذ تمر طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسیدش طرح بعد مرغوب قاضی حکیم و خواجه امام
ابوعلی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابوحنیفه رضی الله عنه برین موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و نبیذ تمر بدل
است از آب پس بدل بر بدل روا نبود قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که روا بود قیاس قول ابوحنیفه

هار جزو اسما اهل صدیق با من بود فراموش کرده ام رسول صلعم تا آنجا فرود آمد وکسی را بطلب آن
سفته فرستاد و ایشان را پیدا نشد چون صبح دمید حیران و دشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دل مبارک
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز باشد و ما را از وقت برود و ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه مادر مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت رود تو بقیامت چه جواب گویی مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سببی
بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نمانم در حال جبرئیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و بر رسول علیه السلام
برخواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین برخواند همه شاد شدند آنگاه
تیمم کردند و نماز گزاردند بعد از آن یاری بود که ویرا اسعد بن حضیر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر در خیمه مادر مومنان آمده رضوان الله
عنها اتفاقا خیمه فرود انداخته بود و بعبادت مشغول شده بود و شکرانه آن حالت را که خداوند عز و جل
ویرا چنین لطیفی فرموده بود و مدح گفت خانواده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده است این خانواده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده است سبب تخفیف امت بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفرها نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم تعلیم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مر روی را و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربة للوجه و ضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هر دو طهارت نیت شرط است
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هر دو نیت طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک و بر قول علمای
ثلثه رحمهم الله در آب نیت نیست و در خاک نیت شرط است بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نیت نماز می باید و بر قول ابو یوسف رحمه الله
نیت عبادت کردنی بسنده است و ابو الحسن کرخی رحمه الله میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا بود و از
گفته است که به تیمم تطوع روا نبود اما اظهر روایت آنست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجده تلاوت روا نبود اما اظهر روایت آنست که روا بود و مالک رحمهم الله گفته است که نا یابنده آب را
استمتاع نشاید کردن اما اظهر روایت آنست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که نا یابنده آب را

استمتاع شاید گرفتن یا نی گفت من نمیکیرم و اگر شما بگیرید شما را منع نکنم که پاکی نبود مسلمانی را حتی
رسید وی نا یابنده آبست چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول امیر المومنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و وجه قول ایشان انست که آیه در حق طهارت نازل شده است
نی در حق جنابت اما ظاهر روایت انست که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت دلیل بر حکم
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشیم که یکماه و دو ماه برآید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد و زن
از نفاس پاک شود چه کنیم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بالارض یعنی بر شما باد از زمینیان مراد از ان تیمم
است حدیث دیگر فرمود که التیمم وضوء المسلم و لو الی عشر حجج ما لم یجد الماء گفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اگرچه ده سال آب نیابد و انچه گفتم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را دید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربة للوجه و ضربة للذراعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون از غزوی باز گشتند رسول علیه السلام ازان سوال کرد که ای امیر شما
چگونه بوده است با شما و چگونه معاملت کرد گفتند یا رسول الله نیکو امیر بود اما روزی ما را در جنابت امامت
کرد رسول علیه السلام فرمود تا وی را طلب کردند گفت ای پسر عاص ترا چه داشت برین صحابه را در جنابت امامت
کردی گفت یا رسول الله هوا سرد بود مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی
به آیه عمل کردم قوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تیمم کردم و نماز گذاردم رسول علیه السلام
سلوهان و شادمان شدند و گفت ای پسر عاص فقیه شده و ان نماز را نفرموده که گردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارة و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتر ازانکه از برای
صدقه بودند به ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام بامداد پگاه بمطالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر ترا چه داشت
بدین گفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه با وی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که آن آب را با بو ذر ده با بو ذر داد در پس شتری در آمد و غسل در آورد و انگاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر اگر بار دیگر همچنین افتد ترا و تا یابنده آب باشی
تیمم کن و نماز گذار در پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت گردن اگر در جنابت است

یکی در خاک طپیده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر بر دو دست و رویش غباری نشسته است و نیت
کند و دست در دست مالد بر دو دست و بر روی مالد از عهده جنابت بیرون آید مسئله متیمم آب
یافت سلیم بن عبدالرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای آنکه تیمم طهارة کامل است و یرا حدث باید
تا باطل شود و یافتن آب حدث نبود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تباه نشود
این نماز را اتمام کند و طهارة سازد و نماز را باز گذارد و در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایة این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون آب یافت نمازش تباه
شود و تیمم باطل قوله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بر چه تیمم روا بود بر قول شافعی رحمه الله خاک
پاک او رویاننده باید تا بر وی تیمم روا بود وجه قول وی آنست که خدای عز و جل صعیدا طیبا طلب فرموده
است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک و بر ریگ روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوة خواجه امام
اجل سرخسی آورده است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریگ رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا
بود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله از ابو یوسف روایت است که بر دیوار تیمم روا نبود و از محمد
رحمه الله روایتست که جایی بود که دیوار گچ بود و بر وی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
ازان غبار تیمم کنند روا بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که اجزاء زمین بود چنانکه گچ و آهک و ازه
و سنگ و زرنیخ و سنگ سرمه سفال جامها و مانند اینها بر این همه تیمم روا بود و در شرح طحاوی [illegible]
که در سفال جامها ابو حنیفه رحمه الله روایتست که روا بود و این جایی بود که سفال جامه درست بود اما اگر
سفال جامه را شکسته کوبند و از وی غباری خیزد و ازان غبار تیمم کنند روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله
صحیح گفته اند که نمک کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود و در فتاوی خواجه امام ظهیرالدین
آورده است که بر نمک کانی تیمم روا نبود و بر نمک کوهی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر
نمک روا نبود از برای آنکه اصل در این باب این است که هر چه را در آب اندازی تا چیز شود بر وی تیمم روا نبود و اشکال
آنکه خاک در آب نا چیز نشود اما لائی شود و نمک نا چیز شود اما نمک لائی نمیشود خاک در آب نا چیز نشود و نیز بر
جنس کانی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها نیز نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در
زمین امانت است دلیل آنکه از وی عمارتی نمی آید اما این جایی بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
غباری بود و ازان غبار تیمم کنند نماز گذارند روا بود و بر نمک شوره تیمم روا نبود ای که از وی بیرون آید و ازان غباری
طنازه روا نبود و بر چوبها و بر چوب و خاکستر تیمم روا نبود و این جایی بود که بر اینها هیچ غباری نبود اما اگر غباری
بود و ازان غبار تیمم کنند روا بود دلیل آنکه امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه جماعتی از اصحاب را بغزوی فرستاد

بود وصیت میکرد ایشان را که نماز ها را در راه از وقت نبرند و اگر آب نیابید تیمم کنید و اگر خاک نیابید
دست ها بر جامه ها زنید یا بر جامه های ستوران زنید غباری که خیزد از آن غبار تیمم کنید و نماز گذارید اما اگر آب
و خاک نیابید گل بود از آن گل تیمم کنید و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که از آن
گل تیمم کنید اما اصح آنست که از آن گل تیمم نکنید که بچون مثله کرده شود و ابو یوسف و محمد میگویند باید که پاره از آن
گل بعضوی خود مالد تا خشک شود و تا خشک شد از دست مالد غباری که خیزد از آن غبار تیمم کنند و نماز گذارد
و اگر برف استنجا میکند و یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود و اگر از جنابت
غسل می آرد اگر سیلان شود روا بود باتفاق از عهده جنابت بیرون آید و اگر سیلان نشود ولیکن بچون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برائی آنکه جنابت قوی تر از حدث است دلیل آنکه محدث را قرآن ظاهر شاید
خواندن و مسجد شاید اندر آمدن اما جنب قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید اندر آمدن اینجا که ضعیف
تر است آب سیلان میباید اینجا که قوی تر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت خداوند
عز و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق غسل آب سیلان باید و در جنابت طهر
فرموده قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا آب پاک کننده است چون رسیده بسنده بود که طهر باشد تیمم تا کجا باید
کنانیدن بر قول اوزاعی و مالک و اعمش و شافعی رحمه الله تا ساعد دست وجه قول ایشان اینست که
خداوند عز و جل در آیت سرقه میفرماید قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و اتفاق است که دزد
راست را از ساعد دست بیرون کند دست را تا آنجا نیز تیمم کند روا بود و بقول زهری رحمه الله تا بکتف
میباید وجه قول وی اینست که خداوند عز و جل در آیت طهارت شستن دست ها حدی پیدا کرده تا کجا شوید
اما در تیمم ذکر دست کرد ولیکن حد پیدا نکرد تا به کتف دست است پس تیمم تا کتف باید کردن علما را
رحمهم الله گفته اند که خاک قایم مقام آب است چون در طهارت آب تا آرنج میباید شستن تیمم که طهارت خاک است
نیز تا آنجا باید کردن تیمم چگونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میکرد ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار ما را بقول معلوم نمی آید بفعل بنماید ابو حنیفه رضی الله عنه دستها
مبارک را از آستین بیرون آورد بر زمین زد و بیفشاند و دو بار پس آورد و ظاهر روایت یکبار فشاندن باید اما
از اصحاب امالی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار فشاند تا دلیل آن بود که خاک بیشتر
بوده باشد و روی را تیمم کرد و بار ضربت زد و از بر دو دستی سه انگشت چپ را گرد و بگشت دست
چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد و تا آرنج آورد و باز بکف دست را انگشت دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتم تیمم کرد واین بود ترتیب ابوحنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسنده است اندر
مالیدن از عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعاب
شرط است یا نی حسن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند که مستحب است واین اختیار قاضی امام صدر
و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است و فقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند و انگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد و آنجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است در جمله استیعاب بجا آرد که بروی نبود فاضلتر از آن بود
که استیعاب بروی بود و روی بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گذاردن و سنت تبع وی بعد از آن تیممش باطل شود و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آن وقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود صحت نیابد هر چند نماز گذارد روا بود قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مالم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگرچه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست بخائت سانیدن
شرط است و بر قول علماء ما رحمهم الله دست رسیده بسنده است با یافت آب تیمم طاعت بی بدل میگذارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علماء ما رحمهم الله هم از اینده با یافت آب با تیمم نماز عید گذارد روا
بود خواجه امام بکر خواهرزاده رح گفته است که جنازه بر قول علماء ما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا روا بود
و اگر بطهارة سازد و آنچه با امام باید بگذارد و آنچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد و اگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است حدث رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاقا روا بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است و پس حدث
رسید باز با آب بنا کند اتفاق روا بود و اگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابوحنیفه روا و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله روا نبود از برای آنکه شروعش درست آمده است برود طهارة سازد و باقی نماز را از حقا به تمام
کند ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا سه ضرورت است خطر جان است
و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز رفته است اما اگر بطهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش با آب بنا کند ظاهر روایت روا نبود امام صدر در صلوة قاضی امام ابوالحسن مروزی رحمه
الله است که قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بنا همچون ابتدا چنانکه هم از ابتدا بر قول
ایشان اقتدا متوضی به تیمم روا می آید و بنا نیز روا بود و متیمم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت کند و
متوضیان اقتدا بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمه الله روا نبود و مسلمانان در نماز

جنابت رسیده و هوا سرد است وی سیم گرمابه ندارد و هیزم ندارد تا آب گرم کند و اگر بآب سرد
غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه رضه به تیمم نماز گذارد روا بود و بر قول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله روا نبود و خواجه ابو الحسن رستغفنی گفته است که اگر در دیاری است که نخست سیم گرمابه می
ستانند و آنگاه می مانند تا فرو درود جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیمم نماز روا بود و اگر در دیاریست که
نخست سیم نستانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر وی بگرمابه فرو درود و برآید
وی را از برای سیم گرمابه باز ندارد و نفقه آنروز بر گرمابه بان واجب آید و اگر مسلمانی را در غار تنها
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جای پاک و خاک پاک است و تیمم کند و نماز ها
گذارد و اگر هم در آنجا وفات یابد اتفاق بروی چیزی نبود و اگر خلاصی یابد قیاس این است که آن نمازها
که به تیمم در آنجا گذارده است قضا نکند استحسان است که قضا کند اما اگر آب ندهندش و طهارت سازد
ولیکن بندی دارد که ایستاده نتواند گذاردن نشسته بگذارد و اگر در آنجا وفات یابد بروی چیزی
نبود باتفاق و اگر خلاصی یابد باتفاق آن نماز را قضا کند و اگر جایی باز داشته اندش که جای پاک نیست
و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز درآید بر قول ابو یوسف تشبه کند بر قول ابو حنیفه
توقف کند و بروایت خواجه ابو حفص بخاری رحمه الله محمد حسن با ابو حنیفه است که توقف کند بروایت
ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با ابو یوسف است هیچ که تشبه کند و بیماری است که وی را آب برپا
ندارد و لیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد وی را به تیمم نماز روا نبود باید که کسی را بمزد گیرد
تا وی را طهارت دهد اگر چیزی ندارد مسئله یکی بنده دارد اگر بیمار زنست و بنده غلام باید که غلام
را بفروشد و کنیزک بخرد تا مال وی برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کنیزک چون وی را
طهارة دهد همین چهار اندام دهد و استنجا نکند از آنکه زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بسود و
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و بی بی را از کنیزک و کنیزک را از بی بی و اگر بیمار مرد است طهارة
دهنده وی غلام وی را همین چهار اندام دهد استنجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن و
نشاید بسودن اگر بیمار زنست و طهارة دهنده وی مرد بیگانه شوی وی را از فرق سر تا بقدم نشاید دید و
دیدن شاید که وی را استنجا کند و اگر بیمار مرد است طهارة دهنده زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا
بقدم شاید وی را دیدن و بسودن و استنجا دهندش و اگر بنده نیز ندارد کسی که داشته وی بر وی

بود طهارة دادن نیز بروی بود اگر همچنان کسی نیز ندارد ولیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله وی را
با یافت متبرع تیمم روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارو خورده است
وی را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند وی را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد ولیکن حرکت
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند وی را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة است اگر آب گرم
زیان دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد باب گرم عمل کند و اگر بنفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر چه بیماری وی را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح خطر
جان باید که با خطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید وی را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز گذارد و اگر حدث رسید پس طهارة سازد و نماز گذارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کاو آب
همه زیان دارد اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمان گوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تیمم دهنده را تا
که سه ضربت زند یکی مردی را و مر دو دستها را چون از بیماری صحت یابد جنابت باید لیکن نمازها که گذارده
روا بود و مسئله اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است آب زیان میدارد وی را به تیمم نماز روا بود و دلیل بر قوی
صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یکی
بیماری آبله کرده بود وی را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد گفتش که غسل آر وی غسل آورد هلاک شد
چون خبر به رسول علیه السلام رسید گفت بکشتید شما را خدای عز و جل بکشد همچنانکه آن مومن را کشتید
چرا نفرمودید که تیمم کردی و اگر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که درد جهل را شفا سوال است
آن قرحه را اگر نیکو بود آب رسانیدن شرط است باقی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب راست اگر غالب جراحت است چون تیمم کرد از برای جراحت انچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اگر غالب نیکو بود آنرا بشوید انچه مجروح بود ساقط شود و اگر هر دو برابر است بر قول شافعی
رحمه الله انچه نیکو بود بشوید و تیمم کند از برای باقی جراحت و از علماء ما رحمهم الله دو روایة است
یکی روایة اینست که خاک به آب جمع نباید درست تر از آن اینست که چنان کند که امام شافعی میگوید تا به یقین
از عهده بیرون آید این جنابتی بود که وی را جنابت رسیده بود اما اگر محدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
وی را زیان میدارد تیمم کند و اگر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمه الله گفته است که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز گذارد ظاهر روایة اینست که تاخیر کند هرگاه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر یکی را

اندام مجروح است سه نیکو شافعی رحمه الله گفته است که آن سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود و اگر نیمه اندام مجروح است
و یکی نیکو شافعی رحمه الله گفته است که آن نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چنین تیمم
کردن باید برای آن سه مجروح شستن آن نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافعی رح آن دو نیکو را
شوید و تیمم کند از برای آن دو مجروح از علماء ما رحمهم الله دو روایت است یک روایت اینست که خاک با آب جمع نباید
اصح این است که چنان کنند که شافعی رحمه الله گفته است تا بیقین از عهده بیرون آید این جایی بود که یابنده آب بود
و اگر نایابنده آب بود و جراحت بر سر یا پای او تیمم کند که تیمم را در سر و پای محلی نیست اگر رو مجروح است و دستها را تیمم
کند و اگر دستها مجروح است رو را تیمم کند و اگر رو و دو مجروح است کرخی رح گفته است که طهارت از وی ساقط شود
همچنان نماز بگذارد اما ظاهر روایت اینست که توقف کند تا وقتی که صحت یابد آن نمازها را قضا کند اما در حق تیمم سه اندام
پیش محل تیمم نیست دو دست و یکی رو و اگر دو دست نیکو است و رو دردمند آن دو نیکو را تیمم کند و یکی عضو بود و اگر
دو و دردمند است و یکی نیکو نیکو را تیمم کند و یا هر سه دردمند است تیمم نکند و تشبه نماز کند از ندکان کند یا نی کرخی
رحمه الله میگوید تشبه کند اما ظاهر روایت اینست که تشبه نکند و تاخیر کند تا چون یاب رسد مسح سر کند و پایها
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را اگر یک پای مجروح است و آب زیان میدارد شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است همچنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن آن سه عضو دیگر ساقط شود و بی تیمم نماز
گذارد روا بود و اگر مسلمانی ضربتی زد و تیمم کرد دیگر بار بجای ضربت میزند تا تیمم کند ظاهر روایت اینست که
روا بود اما در صدر الصلوة امام شافعی رحمه الله روایتست که روا نبود و اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال اندرو کردی
وی را حدث رسید آن ضربت باطل شود یا نی قاضی امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل شود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده است چنانکه مومنی طهارت بسیار و بعضی اعضا را شسته و وی را حدث رسید
آن شستها باطل شد این جا آن حکم دارد اما سید ابو شجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل نشود چنان بود که دستها
شسته و آب بگرفت پیش از آنکه آب را استعمال کردی وی را حدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر بدان آب دستها شوید روا بود و اگر مومنی را در صحرا باز داشته اند و آب نمیدهندش لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز گذارد و اگر در جایگاه گذشته شود و بروی هیچ چیزی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس اینست که نمازها را باز قضا کند این قول ابو حنیفه رض است و استحسان اینست که قضا نکند این
قول ابو یوسف و محمد است اما ابو حنیفه رضی الله عنه از آن قول رجوع کرده است و گفته که باز داشته همچون
نایابنده آب است پس نماز گذارد [illegible] بود [illegible] باید تحقیق تا به تیمم نماز روا بود چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر آنجا میرود که آبست یا زکانست کالای ویرا دزد میبرد یا باره یا لنت کالا ویرا دزد میبرد یا
شبانست گوسپند ویرا دزد میبرد یا بر آب نخجیرست که اگر (وی) آنجا میرود ویرا زخمی زند اکنون ویرا
بتیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرطست یمین و یسار بالا و پستی و نشیب نگاه
کند اگر آب نبود آنگاه تیمم کند نماز گذارد و بر قول علما ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی بیند
یا درختی بیند غالب گمانش آن بود که آنجا آبست باید که برود و اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
تیمم کند نماز گذارد و اگر با یارش آب هست ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تیمم نماز روا بود و اگر آب بفروشد
ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا به تیمم نماز روا بود اگر سیم دارد بچندی بخرد خواجه حسن بصری رح گفته
است که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم
و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت هست چنانکه خون
ویرا قال النبي عليه السلام مثل مال المومن كمثل دمه اگر بیکدرم ارزد به یک و نیم فروشند باید که بخرد و
طهارة سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیکدرم ارزد و دو درم بخواهد نشاید خریدن تیمم کند و نماز
گذارده روا بود در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن بر مرد
بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد اوحاکم و نصیر یحیی رحمه الله گفته است که بر زن بود ویرا بعبادت
حاجت است فقیه ابو اللیث رح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه نفقها و دیگر امام خواجه ابو الحسن
رستغفنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عادة ده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عادة
چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بعبادة حاجت است و اگر در حیض صاحب عادة کم از ده است یا در نفاس
صاحب عادة کم از چهل آب خریدن بر مرد بود که بدخول ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که
ویرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیم باشد دو میل اگر مسافر باشد یک میل حسن زیاد رح گفته است
که آب در پیش است وی آنجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین است یا بر یسار است یا بر قفا یک میل اما
ظاهر روایة اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار
قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز گذارده روا بود و اگر اول وقت نیابنده است
تیمم کند نماز گذارد و آخر وقت یابنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند و آن نماز را باز گذارد
بر قول علما ما رحمهم الله باز نگذارد که بفتوی عمل کرده است اما تیممش باطل شود و اگر کم میل آبست
ولیکن اگر آنجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله ویرا به تیمم نماز روا
بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علما ثلثه رحمهم الله و انبو بعضی گفته اند که آنجا تیمم کند نماز گذارد چون آب یابد

رسد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد تا بهره و قول غسل کرده باشد متیمم امامت می کند صحیح را
بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در قفای امام آب دید بر
قول ابوحنیفه و ابویوسف رح نمازش تباه شود و بر قول رحمه الله نمازش تباه نشود و محمد میگوید که وی
نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نجاست از درمی آب زیاد و یافت چندانیکه ازین دو یکی را
بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را بنجاست صرف کند یا بطهارت جواب حماد
استاد ابوحنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز بجامه
نجاست روا بود و ابوحنیفه آنجا حاضر بود گفت ای اوستاد بزرگوار دستوری هست تا این مسئله را جواب
دیگر گوییم حماد رحمه الله گفته که بگو ابوحنیفه گفت آن آب را بنجاست باید که صرف کند چون آب را بنجاست
صرف کند نجاست را زایل کرد تا یابنده آب شد تیمم کند نماز گذارد تا با دو طهارت نماز گذارده باشد حماد گفت
که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که نخستین مسئله که اوستاد را خلاف کرد همین مسئله بود و اگر در سفر است و
متیمم بر جامه اش نجاست زیاده از درمی است آب یافت چندانی که ازین دو یکی را بس آید آب را بنجاست صرف
کند تیمم وی باطل شود یا نی از ابوحنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت اینست باطل شود دیگر
روایت اینست که باطل نشود جماعتی از مسلمانان بر سر چاهی رسیدند و بود رسن نیافتند دیگری گفت اگر ایشان
می پایند تا ایشان آب بر کشند آنگاه دلو و رسن از ایشان بخواهند آب بر کنند و طهارت سازند وقت نماز نه
نمی پایند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را به تیمم نماز روا بود بر قول ابوحنیفه رح و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا نبود و اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا ما آب بر کشیم و دلو و رسن بدهیم تا شما نیز آب بر کشید اکنون باتفاق ایشان
ترا به تیمم نماز روا بود بر قول ابوحنیفه اگر جماعتی برهنه باشند و جماعتی با جامه نماز می گذارند و اگر ایشان می پایند تا ایشان
نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود و ایشان را همچنان عریان نماز روا بود
بقول ابوحنیفه رض بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید تا ما نماز گذاریم و شما را
جامه دهیم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا بود و اگر مسلمانی طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد
و سه شبانه روز نایابنده آب بود و تیمم میکرد و نماز می گذارد بعد از آن آب یافت چندانی که طهارت را
بس بود و برابر آن موزه مسح روا نبود از برای آن که مدت مسح مسافر سه شبانه روز است و آن مدت از
گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و بر آن موزه مسح کرد و نماز شروع کرد و در میان
نماز مدت مسحش بسر آمد و نایابنده آب است آن نمازش تباه شود و تیمم کند نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در نماز آمده
است در میان نماز مدت مسحش بسر آمد و نایابنده آبست نمازش تباه نشود و بر گذرد و نماز را تمام کند

کند که تیمم را در سر و پای محل نیست این مسئله در تجنیس اسماعیل زاهد حسن نهند و نیستی هست رحمه الله مسئله اگر مسلما
تیمم کرد و نماز گذارد و یاد آمدش که در بار وی آب هست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب را در
بار وی دیگر کسی نهاده است وی را اکنون معلوم شد باجماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده
است و لیکن شک است که آب مانده است یا نی باجماع از سر باز گذارد که نهادن به یقین و نا ماندن
آب جنگ در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است و لیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمه الله طهارة سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر است نادر بود که وی را کسی
فراموش کند پس نادر در حکم نیست چنانکه آب در پیش ستور آویخته و وی در قفای ستور بیم و این نماز را باتفاق باز
باید گذارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که نسیان
در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از اخذ ابتعالی
مرفوع گشته است قوله تعالی ان نسینا او اخطانا بدین معنی گوییم که نماز گذارده روا بود چنانکه آب آویخته
در پیش ستور بود و وی بر ستور نشسته نمی بیند همین جای فراموش است جایز بود آنجا نیز جایز بود و بدین
مسئله دلیل میکنند که ابو یوسف هیچ آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد و یاد آمدش که وی را در بار
جامه است این نماز باتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعه آورده است که اصح روایت آنست
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر سو می کفارت یمین است و وی را بنده بود
فراموش کرد به روزه کفارت کرد یاد آمدش که وی را بنده بود باتفاق بنده باید آزاد کردن که آن
روزه تطوع شود و اگر متیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت آنگاه وی را خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف هیچ تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود
اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده را آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن را طلاق
نشود و بنده آزاد نشود و گوینده کفر کافر نشود اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی
بان قرآن خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار است تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را بشکست
تاوان وار شود و اگر برگشت و در زیر پهلوی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خوا
بخانه در آمد و در آن خانه یکی خفته بود و شب رون آمدند و این مرد زن را طلاق داد و بر زن عدت واجب
نشود و به مرد نیمه کابین واجب شود از بهر آنکه بوجود خفته خلوت صحیح نبود و اگر مردی صید را زد و آن صید
در پهلوی خفته افتاد آن صید حلال شود پس دانستیم که افعال خفته را اعتبار است اگر کافری تیمم
کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رحمه الله بدان تیمم نماز گذارد روا بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا نبود و مسئله اگر مومنی تیمم کرد و ردت آورد والعیاذ بالله باز اسلام آورد
و این تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود و بقول علماء ثلثه رحمه باطل نه شود و وجه قول زفر رحمه آنست که ایمان
طهارة اصل است و تیمم فرع چون به آوردن ردت طهارة اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود و وی گفته است و اعمال وی حبط میشود و علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به آوردن ردت عین عمل باطل
نمیشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکه کسی جماعتی را امامت میکرد و نماز میگذارد امام را
ردت آورد والعیاذ بالله وقت باقیست باز اسلام آورد وی آن نماز را باز گذارد و لیکن قوم باز نگذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طهارة بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارة باطل نه شدی و این نیز همچنان بود مسئله اگر متیمم نماز میگذارد و کافری گفته است
و از آب یعنی آب بگیر باید که این نماز را تمام کند و آنگاه آب خواهد اگر آب دهندش طهارة سازد
و این نماز باز گذارد و اگر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت و از آب نمازش تباه شود و آب
خواهد و اگر دهندش طهارة سازد و نماز گذارد و اگر نه دهندش باز تیمم کنند و نماز گذارد که در آب گفتن مومن
همچون یافت آبست و ندادنش همچون ریخت آب هرگاه متیمم آب یابد تیممش باطل شود و هرگاه آبش ریزد تیمم
کند و نماز گذارد و اگر متیمم میان نماز سراب دید و آنجا رفت معلوم شد که سراب است نمازش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی بر گردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است نی بنا همچنین نماز میگذارد
و روی گردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده است یادش آمد که آورده است یا روی گردانیده به پنداشت
آنکه بدو حدثش بیرون آمده معلوم شد که بیرون نیامده است یا زن نماز میگذارد و روی گردانید به پنداشت آنکه
وی را حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از درمی لون دیده چنین پنداشت که نجاست
است معلوم شد که نیست یا روی بگردانید به پنداشت آنکه فاتحه بر من است یا دادش که نیست در این همه
صورتها نماز روا نبود که روی بر گردانیدن بقصد بر انداختن نماز است نی بقصد بنا و اگر متیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام گذارد و آنجا رفت سراب بود و نماز گذارده روا بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام است
یکی پاک و یکی پلید و لیکن ندانند که پاک کدام است و پلید کدام وی را بدین بر دو جام طهارة روا نبود و با یافت
این بر دو آب جام تیمم روا بود و در بر دو آب جام تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند بهر دو آب جام
طهارة کند و مسح آرد اما اصح آنست که بر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد اما این وجه ماخوذ نیست که احتمال آن
دارد که نخست باب پاک طهارة سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود و عبدالله مبارک و محی
شافعی رحمهما الله گفته اند که بهر آب جام طهارة میسازند و نماز میگذارند روا بود و قاضی خان در فتاوی

آورده است که هر دو آب جام را و پلید گیرا آمیزد و یقین شود که هر دو آب پلید شد وی تیمم کند نماز بگذارد
روا بود اما اگر سه آب جام بود یکی پلید و دو پاک اکنون تحری جایز بود و تحری کند و یکی آب جام را حکم کند
به پلیدی از این دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود و اگر حاجی آب بیرگی می آرد و بایافت آن آب
تیمم روا نبود و بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب بدیگری فروشد وی تیمم کند نماز
گذارد آن کس باز آن بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز گذارد روا بود و بعضی گفته اند که آن را ایگیر
کند به دیگری هر دو را بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکنند و نماز می گذارد و اما اصح آنست که آن آب را الشکر
یا زعفران مصد کند تا آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد روا بود و اگر آب بسیار است
ولیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد روا بود اما خواجه ابوالحسن رستغنی رحمه الله گفته است که جوبچه
کند و در آخر جوبچه مغاکی کند مشک را در آن جوبچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد
آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب ها را خاک
بخود گیرد و آب وی ضایع شود و اگر بعضی بود این را باید که جوبچه روان کند و از آن آب روان طهارت
سازد و آن آب ها که از طشت جمع آید بر گیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است مسئله متیمم آب یافت و
طهارت ساخت لمعه خشک ماند و آب تیممش باطل شود یا نه اگر آب را بسنت خرج کرده است چنانکه آب در
دهان و بینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است تیممش باطل نشود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را
بفریضه خرج کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم
باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بس بود و بیافتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد
ولیکن خوردن ستوران میباید و چو و آن آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رح روایت آمده است که با آن
آب طهارت سازد در جای و آن آب مستعمل را بگیرد و ستوران را آب مستعمل شاید دادن و اگر وی محتاج شود
و برا نیز شاید خوردن جماعتی از متیممان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را
از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باقی بود
و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آن ها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنهائی که از
جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جای بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی
که یکس را طهارة بس آید و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود اگر همه تیمم
از جنابت کرده نماز همه روا بود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم و
تیمم که از حدث کرده است باقی بود نماز امام و آنهائی که از حدث کرده اند روا نبود و تیمم ایشان باقی بود و نماز و تیمم

اینهائی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را به یک کس بهند تا وی طهارت سازد و دیگران
تیمم کنند و نماز کنند روا بود و اگر جماعتی از تیمم‌کنندگان آب بخشید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست
نیاید بر سبیل مشاعی که تجزیه نپذیرد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست نیاید و بقول ابویوسف
و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارت بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارت
بسنده نیاید تیمم همه باقی بود و اگر اینها همه آب را قبول کردند یک کس بخشند بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
اشکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود و از ابوحنیفه رح دو روایت به یکی روایت باطل شود قیاس بیع فاسد
افتاد قبض و تسلیم افتاد ملک ثابت شود تا اگر به دیگری بفروشد درست آید اما ابوالعباس ناطفی که در قبه سر
با محمد حسن رح آسوده است از ابوحنیفه رحمه روایت کرده که تیمم آن کس باطل نشود که این بخشش بقول ابوحنیفه
رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط است یا نی
بقول عمرو بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنا بر آن بود که
وقتی در صحرا آب یافتند عمرو عاص رض گفت یا صاحب الحوض اخبرنا و امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت یا
صاحب الحوض لا تخبرنا بنا بر آن بود که آن آب بخشم عمرو عاص رضی الله عنه اندک میشود و لی نخیران میدید و آن آب
بخشم امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بسیار میشود و لی نخیران میدید و در آن آب طهارت ساختند معلوم نشد
که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگرچه زن بوده باشد یا بنده قول وی
مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود
حسن بن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد و قول وی مصدق بود و اگر این جماعت
دو فریق شد بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است
تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم مر متیممانرا امامت کند و متوضی مر متوضیانرا
امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارت ساخته است امامت کند هر دو گروه بوی اقتدا کنند روا بود و اگر
امام را حدث رسید و برادر یار البته بی نمازی میرود نشاید که از این دو گروه کسی را خلیفه کند نماز
همه تباه شود باید که متوضی مر متوضیانرا پیش رود و متیمم مر متیممانرا پیش رود و اشکال آید که نماز یکی
است و امام دو چگونه بود امام حکما دو است و لیکن حقیقة یکی بیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود
و مر متیممانرا نماز روا نبود و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضیانرا نماز روا نبود و حقیقة امام یکی
بیش نیست چون امام از هر دو نباشد باید که هر دو گروه متابعت نکنند و بنشینند چندانکه ایشان نماز تمام کنند و هم آخر

و باقی نماز را الاحقانه تمام کند اگر این دو طایفه که شش نماز گذارده اند آنگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند
اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز گذارده اند و آنگاه اب مطلق دیدند طهارة
ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت آنکسانی کنند که متیمم بوده
باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نارواآمده ولیکن چون شش
نماز ایشان نارواآمد ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد پس جامها
متوضیان از ان اب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت ایشان کنند که متیمم بوده باشند اگر
متیمم درمیان نماز اب مشکوک یافت باید که برگذرد و نماز تمام کند که شک نیست در پاک کنندگی وی در
شریعت بشک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از ان اب طهارة سازد و ان نماز را باز گرداند بقول
علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگرداند اگر هم از ابتدا اب مشکوک هست بقول شافعی و
مالک رحمه بدان اب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از ان آب طهارة سازد و
تیمم با وی یار کند و بقول زفر رحمه الله پرود و باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علماء
رحمهم الله روا باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جایی پدید آید که باب
مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و ویرا حدث رسید و تیمم کرد همین نماز را باز گذارد و بقول زفر رحمه
الله روا نبود و بقول علماء ثلثه روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد
و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بقول زفر رحمه روا نبود اما اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باز نه
کرد و با وی اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود و اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم با وی باز کرد
و نماز گذارد و بعد از ان باز باب مطلق رسید طهارة باز نساخت باز نیابد آب مطلق شد باوی
اب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکند زیراکه بان قیاس که اب مشکوک پاک کننده بود بنماز
اب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس
تیمم کند و نماز گذارد روا بود مسئله اگر اب مشکوک و نبید تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول
مالک و شافعی رحمهما الله باب مشکوک و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه به نبید تمر و بقول ابو یوسف با
مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بهر سه عمل کند و متیمم درمیان نماز نبید تمر یافت بقول ابوحنیفه رحمه
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بگذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه بدان نبید تمر
طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز پاک گذ
دوروزه داشت در روز جمعه مقیم شد و معلوم شد که مرا از روز نخستین ماه رمضان جنابت رسیده بود روزه هایش همه

روا بود نماز بار دوا و اگر همه را نا یابنده آب بوده است و تیمم کرده است و نماز گذارده روا بود و اگر
همه را یابنده آب بوده است چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز با باز گذارد
و اگر بعضی را یابنده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است و بعضی را نا یابنده آب بوده است به
تیمم نماز گذارده است انچه را نا یابنده آب بود و تیمم نماز گذارده است روا بود و انچه را یابنده آب بوده است
و آب چندانکه غسل را بس بودی وی بطهارة آن نماز را تمام کرده است آن نماز با روا بود باز قضا کند
اگر یابنده آب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید و طهارت
ساخت نماز گذارد و آن نماز نیز روا بود و هر نمازی که نا روا بوده است باز قضا کند و از عهده بیرون آید و
اگر در سفر است و ورا جنابت رسیده است اندک اندک آب یافت بیاید لمعه لمعه را تر میکند چون اخرین
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید مسئله اگر جنب است با وی چندان آبست که طهارة را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان آب
طهارة سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله آب جمع کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان آب طهارة سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارة خاک
به نماز اندر امده باشد با آب بنا کردن روا نبود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت است و چهار اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارة تیممش قوی تر آمد و طهارة حدث ضعیف بود و اگر این آب چندانی
بود هر خود وی مالد اعضاء وی همچون روغن چرب میشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متیممان را امامت
میکند امام را حدث رسیدش یکی از متیممان را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله روا بود مسئله اگر متوضی نماز میگذارد و ورا حدث رسید بنا رفت آب
نیافت تیمم کرد و همانجا آب یافت طهارة ساخت و بر نماز بنا کند روا بود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارة
سازد و بنا کند روا بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجائی نماز آمد و آنگاه آب یافت
باتفاق نماز تباه شود مسئله اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید بشوانده که همانجا بدان بنا کند اگر
بدو گذراند نماز تباه شود مسئله اگر جنب است و با وی آب چندانکه غسل را بس آید طهارة ساخت
باقی آبش بریخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید آب یافت
چندانکه غسل را بس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله این شستهارا باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنابران اصل ست وی این نماز را بطهارة آب میگذارد و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارة خاک و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بهر دو طهارة شروع کرده ست چون قهقهه خندید هم تیممش باطل و هم وضوئش
مسئله یکی دیگری را تعلیم تیمم میدهد اگر هردو را نیت نمازی نیست هردو را بران تیمم نماز روا نبود و اگر
هر یکی را نیت نمازی هست هردو را بدان نماز روا هست اگر یکی را نیت نمازی بود نمازش روا بود و
انرا که نیست نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تیمم جنابت رسید غسل آورد لمعه خشک ماند پس از ان تیمم
کرد از برای جنابت باقی وی را حدث رسید و تیمم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
که هردو را بس آید هم لمعه را و هم طهارة را تیمم در حق هردو باطل شود و اگر چندانی که هردو را بس
نمی آید نی لمعه و نی طهارة را تیمم در حق هردو باقی بود لیکن این آب را بلمعه صرف کند تا جنابت سبکتر شود
اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بس آید لمعه را یا طهارت را آب را بلمعه صرف کند و تیمم در حق طهارة
باطل شود یا نی بروایة زیادات باطل شود و این قول محمد ست رحمه بروایة مبسوط باطل نشود و این
قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که تیمم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان
روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف داند مسئله اگر جنبی ست و یکی مرده و زنی از حیض
پاک شده و ایشانرا چندانی آب ست که یکی را بس ست آب را که خرج کند اگر میت را ازان حق بود اتفاق
بر میت صرف کند و اگر میت را وران آب حق نیست بعضی گفته اند بمیت صرف کند وی را بغسل پاک بعالم
آخرة فرستند که وی را غسل آخرین ست اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته ست که غسل میت واجب
است و غسل جنب فریضه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد و میت را تیمم دهند و زن تیمم کند و مرد
امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی ست
از ایشان وی اولیتر بود که غسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه
بدان زمین نه نماز روا بود نه تیمم ابن الخاس متحقق رحمه از علمای ما رحمهم الله روایت میکنند که هم نماز روا بود
و هم تیمم اما ظاهر روایة اینست که نماز روا بود و تیمم روا نبود و اشکال آید که نماز روا ست چرا تیمم روا نی
از برای آنکه تیمم را صعید طیب باید و ان زمین از نجاست اند که نماز روا ست و اگر نجاست اند که
در آب اند که افتد آب اند که را نجس کند بدین معنی تیمم روا نبود مسئله زمین پلید شود چون بشوی
پاک شود و دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی برخاست بول انداخت صحابه وی را منع کردند
رسول علیه السلام فرمود منع مکنید صحابه خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و گفت خدای مرا بیامرز
و محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ گرفتی چیزی که خدای عز و جل فراخ کرده ست چرا

آنرا نتش نجواستیا وکفت یا رسول الله شما مرا چیزی نکفتید و ایشان کفتند اشکال آید که از بهر چه پاک داشتن
زمین مسجد قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام مرا
منع نکرد درین تاویل هست یکی آنکه اکر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود در باطن وی علتی
افزودی دیکر آنکه اعرابی نو عهد بود نبایستی که بکیش خود باز رفتی دیکر از برای بیان احکام تا اکر زمین
نجس شود دانند که بشستن پاک میشود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب آوردند و آن
زمین را سه بار بشستند این جایی بود که زمین بلند بود و اکر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بریزند
همچنانند تا فرو میخورد بار آب میریزند بار سیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اکر نرم و ریک آب خوار هست
شرط پاک ریختن آب سه بار هست و اکر زمین سخت هست با همواراب در میخورد و اندک بسیار پاک شدن
و این زمین دشوار بود و اکر به تعجیل می باید زمین را بکردانند روی زیر و زبر کنند و اکر بمانند هم در
ایام خشک شود پاک شود وقال علیه السلام ذکوة الارض یبسها اکر تر شود پلیدی باز آید یا نی از
ابو حنیفه رحمه دو روایة بعضی کفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی کفته اند اصح آنست باز نیاید و اکر نجس
تا سنکر پاک شود باید که کلندی بزنند و بر کردانند و از روی زیر او را زبر کردانند و زیر را زبر کنند

فصل در بیان پاک داشتن جای فریضه است هم بآیة و هم بخبر و اجماع امت آیت اینست قوله تعالی
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدها دیکر درین فصل
در آیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و طهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت و صلیت
و اجماع امت اینست که هیچکس از فرضیت جای پاک منکر نشده است و نشود هر که منکر شود کافر کردد
و اکر بجایی پاک نماز میکذارد و کرد بر کرد وی نجاست هست نماز روا بود و با کراهیت اکر بجای هر دو
قدم کم از درمی نجاست هست بعضی از مشایخ کفته اند که نماز روا بود که قیام بیک قدم معتبر اند قدم دیکر
در معنی زواید شود و زواید را اعتباری نیست لیکن آنجایی بود که یکقدم را بر زمین نهند و یکقدم از او بلند
چون هر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود و در یک رکن جمع آید بطهارت روا نه نماز
تباه شود که مستعمل نجاست شود اما اکر قدم بر کم درمی نجاست بود یکقدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اکر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای سجده چون هر دو در یک رکن جمع آید زیادت از درمی شود نماز
تباه شود اما اکر پیش از آنکه سر بسجده نهادی و قدمهای بر آنجایی پاک نهند و سجده آورد [illegible] بر جای پاک
آورد روا بود و این جایی که نجاست غلیظ بود و اکر نجاست خفیفه بود روا بود و اکر چند جمع کنی زیاده
از درمی شود مسئله اکر کسی سجده آورد معلوم شد که جای سجده پلید بود [illegible] سجده را بر جای پاک

قضا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی است که رکن بر جای پلید آورد آن سجده را بر جای پاک قضا میکند
و لو اخذ کردن از برای انکه وی سجده را بنهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد انگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبیه رحمهما الله نمازش تباه شود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت
آمده است که نماز روا بود از برای انکه سجده بنوک بینی معتبر آمد و نوک بینی کم از درم است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاده در است باتفاق
نماز تباه شود و ابتدا ابن عمر از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که ازان قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود انجا می بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
خفیفه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و یکروایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر یکروایت محمد رحمه الله
که رحمها یکسان موضع را اعتبار دارد که بر ان جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن رواست باتفاق نماز روا بود از برای انکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که حیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است و لیکن
خفیفه کثیر فاحش باید تا روا نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان انکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا بروی برانجای سجده ارد و اگر نجاست زیر دست است نماز روا بود یا نی
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علما ثلثه رحمهما الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود یا نی بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علما ثلثه رحمهم الله روا بود و یکروایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا بود و این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا نی بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علما ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست و در زانو دو روایت است
یکروایت اینست که رکن اصلی است و یکروایت نی صحیح اینست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو بنهد و سجده
یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پلید است
آستین را و یا دامن را بجای سجده می آرد روا بود یا نی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید روا بود
که هیچ چنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها را بر زمین پلید نهد و بر پشت دست خود
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین با گیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین بخشک شدن پاک شود
گیاه و نیز سنگریزه به تبع وی پاک شود یا نی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید اگر گیاه است که در دست نمی آید

بتیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید بتیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست کیف
ما کان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر زمین پلید گیاه بروید بینه
شود گیاه را بروی همان نجاست بجوایاند بروی نماز میگذارد روا بود اگر پوستکی ست یکروی
پاک ست و یکروی پلید بر آن روی پاک نماز میگذارد روا بود یا نی در فواید خواجه امام ابو حسن
رستغنی روایت ست که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دوکنی
دو نشود و آن موئیها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
بقالی آورده ست که هر چه را دوکنی دو شود اگر یکروی پاک شود و دیگر پلید بر آن روی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته ست که روا بود قیاس
آنکه و هر چه را دوکنی دو شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته ست که پوست را دوکنی دو
نشود آن موئیها را از وی جدا کنی و نشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه ست
دو تا یک روی پاکست و یکروی پلید آن روی را از روی پلید را بر زمین مے نهد افکند و بدان روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده نا کرده آید اگر جامه نکنده کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و اما بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر نا نکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه ست دو تا بر یکروی نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده ست اتفاق
بروی نماز روا بود یا نی ظاهر روایت روا نبود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته ست که در نوادر ابو یوسف
رحمه الله روایتست که روا بود قیاس آنکه حکم یک جامه دارد اگر بر یکروی نجاست زیاده درمی رسیده ست و کم
درمی دیگر سرایت کرده ست بران روی که کم درم ست نماز گذارد بقول محمد رحمة الله روا بود و بقول
ابو یوسف رحمة الله روا نبود اما باتفاق باوی نماز روا نبود اگر نهالی ست ابره و استر پاک و آگنده پلید
بران نهالی اتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین به پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنک
ست که بر هر چه افگنی عین آنچیز از وی نماید آن جای نماز را بر زمین پلید مے افگند و بدانجای نماز
گذارد روا بود یا نی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روایتست که روا بود و مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله اینست که روا نبود دستار بر یکجای نماز سه نماز امامت کرد چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین جای سجده نجاست یافت زیاده از درمی قیاس آنست
که هر کرا متابعت کنند و میان قوم خویش نماز باز گذارد و اما خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته ست که ظاهر روایت

که امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند واین اختیار خلف ابو بست رحمه الله ابراهیم رستم رحمه الله
گفته است که امام نماز دیگر وشام با قوم خویش باز گذارد در مسجد با وی بوریا ومصلا افگندن
کراهیت بود در فتاوی کرخی است اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد ونماز بگذارد مکروه بود و
مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله مکروه داشته اند وگفته اند که بطریق بدعت عادت سجده بر
خاک آوردن فاضلتر بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی ما یلیه الارض افضل و ازینجا
است که مشایخ ماوراء النهر بر روی بوریای مسجد مصلی کراهت داشته اند مصلی افگندن
هم ازان طریق بدعت عادت میشود وسجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه
عبد الله عمر وفقیه است عبد الله مسعود رضوان الله علیهم اجمعین ایشان چون بسفر دریا رفتندی
خاک برخود برداشتندی و در کشتی ریختندی و بر خاک سجده آوردندی ایشانرا گفتندی که ای
یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایید ایشان گفتندی ما از خاکیم
و باز بخاک خواهم شد واین آیة برخواندندی قوله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها
نخرجکم تارة اخری بروایة آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول
علیه السلام بمسجد اندر آمد تا نماز گذارد باران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول
الله دستوری باشد تا آن آب وگل را پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا درمیان آب وگل سجده
آریم مر روی وکار خود را بیس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود فصل درمیان
کراهت مکان اگر بر بام کعبه نماز میگذارد بر قول شافعی رحمه اگر ستره میدارد روا بود بی کراهت
و بر قول علماء ما رحمهم الله نماز روا بود لیکن با کراهت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن
ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد گلخن یا گرمابه بود یا جای طهارة اگر دو دیوار است در
میان باتفاق کراهت نبود واگر دیوار یکی بود خواجه امام فخر میگوید که کراهت بود وشیخ الاسلام
برهان الدین میگوید که کراهت نبود که سبب کراهت قرب نجاست است چون حجاب در
میان آمد کراهت از میان برخاست اگر در گلخن نماز میگذارد باتفاق کراهت بود و در مسجدی که
پیش محراب او گلخن بود دران مسجدی نماز میگذارند کراهت بود و در گرمابه نماز گذاردن
کراهت بود یا نی اگر بیرون آید وقت وجماعت فوت شود کراهت نبود واگر بیرون آید وقت
وجماعت فوت نشود کراهت بود وخواجه امام اسماعیل زندویسی رحمه از جهة زحمت خلقان از
سیر وخانه احتراز کردی و دیگر باره در آمدی و با خادمان در گرمابه نماز گذاردی اگر در سکواره در گرمابه

نماز گذارد روا بود یا نی دو روایت هست یک روایت کراهیت بود و یک روایت کراهیت
نبود جای که در پیش نماز گذارنده آتش برافروخته بود کراهیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراهیت نبود در خانه که صورت بود در آن خانه نماز گذاردن کراهیت
بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد آواز داد که یا رسول الله رسول
علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورت هست
چگونه اندر آیم در روایت خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه اینست که نجاشی سپری هدیه فرستاده
بود از برای رسول علیه السلام بران سپر صورت اسپ و مرد بود و یکی روایت که خود پاک شد
و یک روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد و در روایت خواجه امام اجل سرخسی رحمه
اینست که نجاشی پرده و هدیه فرستاده بود بران پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
الصورت را بدرانید جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله دران در زیر قدم افگنند تا
در معنی اهانت شود آنگاه جبرائیل علیه السلام بحجره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
که صورت و سگ بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است
که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است
که کراهیت جای بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و گستاده
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اهانت شود کراهیت نبود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه گفته
است که چون صورت در خانه بود کراهیت بود صورت بچه صفت باید تا کراهیت بود صورتی باید
که اگر جان به تن وی اندر آرند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراهیت نبود
چنانچه سری بی تن و تن بی سر بود کراهیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
یا یکی چشم نبود کراهیت بود و اگر جان بتن اینها اندر آرند تصور زیستن دارد مسئله
اگر طوق بود بر گردن کراهیت بود که بعضی از جانوران را بر گردن هست بعضی از مشایخ
گفته اند اگر صورت ریزه بود کراهیت نبود که بر انگشتری دانیال پیغمبر علیه السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت مگس بود و بر انگشتری ابوهریره صورت
زنبور بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود مکروه نبود اما ظاهر روایت اینست که آن در
ابتدای اسلام بوده است اما اکنون کراهیت بود رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
ان اشد العذاب یوم القیامة للمصورین بعضی بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آلت فساد بود چنانکه نرد یا شطرنج یا درخانه وی جرس بود و در آنخانه فرشته در نیاید
و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدیثی روایت کرده است با سناد
درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که جرس بود و در آن کاروان هیچ برکت نبود و در سلاح خانه
نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور
پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگذاردند در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندگان
را ضرر شود و اگر ضرر نرسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد اولیتر بود و اگرچه در راه مشرکان را شرکتی هست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری
نرساند که عبد الله مبارک مروزی پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و ویرا اجازه
فتوی شد ابوحنیفه رحمه الله ویرا گفت که ای پسر چون بخراسان روی سه پند از من بر ایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم آنکه پای در ملک کسانی بی دستوری خداوند ملک
ننهند سیوم آنکه تخلیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکنند که هر که این گناه را خورد دارد
بترسم که بشوم آن معصیت اندکه از عبادة ها و تنهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود آنگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس
و اکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده
است که گناه بحضرت پروردگار خورد بود چون بنزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزدیک حق تعالی بزرگ
بود چون بنزدیک بنده بود خورد بود و گناه خورد همچنان خورد نماند چون بر آن اصرار کند و گناه بزرگ نماند
چون توبه استغفار کند تا چیز شود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت
فریضه است به آیت و اخبار آیة اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا
عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی و ثیابک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
همه امت را جامه پاک داشتن فریضه است حدیث اینست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض
یعنی خمار از مالک رحمه الله روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده
است که اگر هفتاد قطره خون بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که متروک تسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلافست لی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک
تسمیه بعمدا حرام است زیاده از درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه
است کرخی رحمه الله گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را دو و وی قبل

کرده است و عورة عورة غلیظ را بنجاست غلیظ عورة خفیفه را بنجاست خفیفه اما ظاهر روایة
اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم درمی
است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی
و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس باید که عورت کشاده نماز روا داشته باشیم
ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورتست چهار یکی از وی کشاده شود روای نماز
باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
جمع کنیم چون برابر چهار یکی خوردترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ چند
می باید تا روای نماز باز دارد بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله چهار یکی کشاده شود روای نماز باز
دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
کشاده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است یکروایت اینست که روای نماز باز
دارد دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله کشادگی
کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله
چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کشاده نماز روا بود
که کشادگی اندک در مدت و بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی
از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
گذارد و نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله
نماز تباه شود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این
همه بر قول علماء ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هرچه اندک از عورت کشاده شود روای
نماز باز دارد شافعی رحمة الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته بعورت است و
مانند عورت است بر قول علماء ما رحمهم الله عورت نیست اندامی علاحده برشکم است دلیل میکنند
بر آنکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله دارد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر
ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو
پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته
بران است و ران عورت است و رسول علیه السلام مرغزالی را دید که زانو کشاده بود فرمود که قدر را بود گفت غط
رکبتک و فانها عورت اگرچه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است یا تابع

ران طحاوی رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت اینست که تبع ران عورت
تا از ران چیزی گشاده نشود روای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله روایتی است که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که موی است گشاده کی موی ناف تا حدی موی عورت
نیست وجه قول وی آنست که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه ازار بند فرود سوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی ازار بند فرود سوی ناف نداشتی اما ظاهر قول علماء ما رحمهم الله این است که عورت است و علماء
ما رحمهم الله گفته اند که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود ازار بند وی از زیر سوی ناف نه باستی
فرود سوی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهن نبودی ازار زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنان را نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک **مسئله** ذکر
و خصیتین و محل شفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان را
روی و کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست تابع کف دست است و عورت در ساق از ابویوسف رحمه الله روایتی است که عورت نیست اما ظاهر
روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله دو روایت است یک روایت اینست که
عورت است و دیگر روایت اینست که عورت نیست **مسئله** زن در وقت تکبیر باید که دستها در آستین
دارد و پا در ازار پاچه تا نماز باتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است باتفاق و در
نماز و احرام عورت نیست یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خفته شده است تبع سینه است و اگر فرو افتاده
عورت است علاحده مراهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر به سال رسیده
شود در میان نماز نماز وی تباه شود و کنیزکان را مستحب نیست که سر برهنه نماز گذارند که امیرالمؤمنین عمر
رضی الله عنه کنیزکان خویش را دید که سر پوشیده نماز میگذارند فرمود تا سر برهنه نماز کنند گفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کرد شما را پس ما شنیدیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیزکان را مستحب است اگر کنیزک را
در میان نماز خواجه آزاد کرد اگر کم از ربعی است سر ناپوشیده نماز وی باتفاق روا بود و اگر ربعی سر برهنه

نماز میگذارد باتفاق نماز وی روا نبود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و انگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نماز وی تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کنیزک مشترک کی خواجه ازاد کرد
در میان نماز بر قول ابو حنیفه رحمة الله سر برهنه نماز کند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر پوشیده
نماز کند اگر مدتی نماز ها سر برهنه کرده است بعد از ان معلوم شد که وی را خواجه ازاد کرده است ان نماز ها
باز کند اردیانی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز نگذارد و هر چه زیاده ازین است باز نکند اردا اما
ظاهر روایة انست که از وقت ازادی تا زمانی که معلوم شده است همه را باز گذارد تا از عهده بیرون آید و الله اعلم

باب بیست و پنجم در بیان استحسان امر است از خدای تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم

ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن خطاب است
مر محمد علیه السلام را که بگو ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها خود را بپوشند و فرجها خود را نگاه دارند از زنان
بیگانه و بگو ای محمد مر زنان امت خود را تا چشمها خود را نگاه دارند از نگاه کردن نا محرمان و فرجها خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان و در همه اوامر و نواهی زنان تبع مردان اند مگر درین آیت چنانکه مردان را نهی کرده زنان را
نیز نهی کرد تا بدانی که پنج چیزها هم ترا از نگاه داشتن فرج و چشم نیست مسئله زنانی که حرام آمدند همچون
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند اینها مواضع زینت ایشان را نشاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا سینه که حسن و حسین رضی الله عنهما نیز خاله خود ام کلثوم رضی الله عنه در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستم مواضع زینت محارم را نشاید دیدن
هر چه را نشاید دیدن نشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و آن برادر عبادت میکرد و محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود با بسیار
شبها عبادت تو برابر نکنم از برای آنکه خدمت مادر فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است
و هیچ تطوع بکرد فریضه نرسد و خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر را شستی و آب جامه
مادر است و شستی و طعام وی بپختی پس دانستم که هر که را نشاید دیدن نشاید بسودن و مگر کنیزک را مواضع زینت چنانچه از
سر تا سینه و از دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطر شهوت نبود مادر را از دختر برهنه نشاید دیدن و دختر را
از مادر برهنه نشاید دیدن کنیزک را زنی بی بی و بی بی را از کنیزک از ناف تا بزانو باتفاق نشاید دیدن و بسودن و خود سوی
از زانو و زیر سوی ناف باتفاق نشاید دیدن و بسودن مسئله خادم کرامیه را از ناف تا زانو نشاید مالیدن از زن را
شوی و شوی را از زن نشاید دیدن کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دیدن
بانی عائشه صدیقه رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن ادب بود که هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه الصلوة

مرا ندیده است اما عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که شاید دیدن تا بمباشرت رغبت شود تا باشد که فرزند متولد
شود اگر زنی بود که عقد وی بر وی حرام آید بود و محل زینت شاید دیدن چنانکه سر تا السینه و دست تا بازو و کر
و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی دو روایت آمده است و از مادر و خواهر پشت و شکم شاید
دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن از کنیزکان محل زینت شاید دیدن از سر تا السینه و دست
تا بازو و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوة بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمه الله علیه گفته
که سوی بکلی بشهوة نگاه کند بر بکار شود و از خواجه امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که از کنیزکان
پشت و شکم شاید دید ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیگانه جها شاید دیدن بر
قول امیر المومنین علی و عبد الله عباس رضی الله عنهما محل خاتم و کحل شاید دیدن زنان را نشاید از خانه بیرون آمدن
بانی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن
نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و ویرا با موختن علم حاجت است اکنون بیرون آمده شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که زن را با موختن علم شاید بیرون آمدن یا فتوی نبشتند و نزدیک مادر
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را
یا پسر یا شوهر یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و انگاه ایشان را بیاموزانند و اگر ازینها ندارد
شاید که بیرون آید بشرط آنکه جامه خلقانی در پوشد و کلمه زیر چادر افگند و عصابه بر بندد و قدر راست
را خم دهد و لوک موزه بر بندد و چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد
باین صفت شاید بیرون آمدن عبد الله رض گفته که زن بدین صفت بیرون رود باکی نبود که در چادر و موزه وی
نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنه فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد روا نباشد
و عمر بن العاص رض گفت هر کاری که اخر آن توبه لازم آید من هم از ابتدا آن کار نکنم و با زنان نامحرم سخن نرم و گرم
نشاید کرد در حدیث آمده است هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان و دوست گوید لعنت خدای بر سر
ایشان باران شود و هر که شراب خورد و توبه ناکرده بمیرد شراب وی حمیم دوزخ شود و صفت شراب آن حمیم چنان
بود که چون بلی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در رحم اعضا باطنش بود در نظر هر
اندیر که زن نامحرم را بشاید بشهوة فردا قیامت امنا و صد عتا وار انگشت دوزخ در دست وی نهند و صفت
آن آتش بود که اگر ذره ازان آتش بر کوهها از وی زمین فتر رسد همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
کردن در زنان نامحرم تیری است بر هر نائی آلوده از تیرهای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بر جان زنند
و تیر سویه شیطانی بر ایمانی زند که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و بیرا جبار دیه پیدا زند

واگر مردی بیرون آید ویرا هفتاد دیو بیارایند زیرا که بوی هر دو فریق را نظر است بخبر آمده است که عبد الله
عمر رضی الله عنه بر در حجره ایستاده بود که امردی بر گذشت ولی بحجره اندر رفت و در بر بست در حجره و دیده و
بیهوش افتاد و چون بهوش باز آمد گفت که آن فتنه بر گذشت گفتند کدام فتنه گفت که این امردی که می گفتند
که تو ویرا فتنه میگوئی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک پیغامبر که بدین ملوک زادگان الفت ندارید
که در ایشان شهوت است چنانکه در زنان و هر که ایشان را بشهوت بساید از راه وبال چنان بود که هفتاد
بار با مادر خود زنا در خانه کعبه کرده است هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد دیگر زنان کرده است
و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن ثیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن ثیبه
زنا کند وی بی توبه از دنیا بیرون رود چون ویرا در خاک نهند شصت دریچه از دوزخ در گور وی بگشایند
و عذابهای و بیرون کارند چنانکه یکی هر یکی را ماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا
من ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوة النساء چنین گفته اند هر زنی را که در رحم و یا در مجامعه کنند و خونها بریزند
و چهار کس سر گردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و آنگاه آن زن
و بخبر آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدای تعالی شود تا آنگاه
که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشد هر دو تا آنگاه
باز در خانه خود اندر آیند مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بتیغ بکشد و بطرف دیگر
بیرون رود و در دین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی آراسته از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر
بیرون رود از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف للذنوب
وی نیز در بهشت است که توبه کند خداوند عز و جل ویرا به بهشت برد اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و
بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بنظر شهوت در روی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن
نقصان در حق دین زیاده از آن باشد و در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر چند جای که گواهی باید داد
که اگر گواهی ندهد مال مومن حبط شود و نگاه کردن روا بود اگرچه خطر شهوة بود اما هم ابتدا گواه شاید شد
اگر چه پیر کند تا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگرچه خطر شهوت بود
دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که بیند اگرچه خطر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگرچه
شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که کنیزک را شاید بسودن ظاهر روایت اینست
شاید بسودن ویرا زنان بیگانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید در
استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کند ... همی سلام دهند

دهد در اخطر مشهوة بود علیک واجب آید دلیل بر آنکه کننده پیری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کننده چه کس بود
گفت که کننده پیر در عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد ما ان حسن العهد اینجا آوردم قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان اما حاجت بیعت که دست در دست ان کننده بنهاده اگر کسی گوید که دست بر دست ان کننده هم
نهاده بود بر رسول علیه السلام افترا کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آمدند یا رسول علیه السلام و بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد چون نوبت بر زنان رسید فرمود
تا کاسه آب آوردند رسول علیه السلام دست دران کاسه اب اندر اورد و گفت از شما هر کدام دست درین کاسه
آب اندازد و همچنان باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال نبوة و اثر عصمت دست
بر دست زنی بیگانه ننهاد ما را بطریق اولی بود که ننهیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراح را بقدر
حاجت شاید که بیند تا معالجت کند و اگر جراحت است اگر تصور عقد بدارد باید که جراحت را در عقد خود آورد و اگر
تصور عقد ندارد چنانکه مجروح را چهار زن است یا جراحت را شوی بود باید که زن مجروح را تعلیم کند تا
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بیند و معالجت کند و اگر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراح شاید که وی را ببیند معالجت کند اگر جراح است اگر تصور دارد مجروحه
را در عقد خود آرد و اگر مجروحه را شوی بود یا جراح را چهار زن بود باید که شوی وی را تعلیم کند تا معالجت کند
و اگر معالجت کردن نمیتواند جراح را شاید که مجروحه را بقدر حاجت ببیند اگر بالغ را ختنه حاجت آید موی سر
را بقدر حاجت شاید که بیند تا وی را ختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت است و ستر عورة فریضه است جواب
اینست که ختنه کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را ختنه میکنند شاید که بقدر حاجت
کشاید و سنت را بجا آرد که شعار اسلام است پیر رسیده را ختنه کردن چند سال باید که ختنه شاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند گفت لا ادری و باقی مسائل در باب دیگر بجای وی گفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلاغت دیگر ایشان را با
استبراء داشتن حاجت آید و محمد رحمه الله گفته است چون ده ساله شود وقت ختنه کردن وی شود از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده ساله شوند نماز نه کنند بزنند ایشان را بسر دبه میکنند به بلاغت دیگر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرب شاید رسانیدن و اگر نه ساله را ضرب نشاید رسانیدن اگر نارسیده را
ختنه کردند و ان پوست باز فرود آمد باز ختنه کردن حاجت نباید از برای آنکه اقامت سنت یافتم اگر نارسیده در پای اجازه و

ختنه کردند و برای فرج اصل چیزی بریدند تا رسیده مرد کل دیت بر ختنه کننده لازم آید اگر باجازت وی
کرده است نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را باجازت وی ختنه کردند و از فرج از اصل چیزی بریدند
نارسیده زیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل آن بود که کسی را
غلام بود یا موی سیاه یکی موی‌ها این غلام را بر کند و این موی‌ها باز بر آید ولیکن سپید بنگرند اگر این
غلام را با موی سیاه بچند خریدندی و اگر چند نقصان میشود بسبب موی سپید آنرا حکومت عدل خوانند
همان مقدار موی بر کننده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی بچند خریدندی و بدان
نقصان بچند خریدی آن مقدار که نقصان کند از موی سترنده بستانند اگر کسی طفلی را زبان برید همین حکومت
واجب شود از برای آنکه ما را شک است که این طفل سخن گوی شدی یا نی بچگان نارسیده را برهنه شاید دیدن هر چه
دیده و سال یا سه ساله است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پسرکان را اگر با برهنه نان بردن نشاید یا نی
اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد شاید اما دخترکان را اگر با برهنه مردان نشاید بردن اگر بیماری را حقنه
حاجت آید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاده شود و بقول شافعی تا قوة
شهوة زیاده شود احمد حنبل سیحار رحمه الله که امام بغداد است گفته که دارو نشاید خوردن که بوی گل را بان دارد
و نمک است که دران دارو فائده است یا نی اما اصح نیست که نشاید خوردن که خواجه بن شاعری رحمه الله گفته
است که رسول صلی الله علیه وسلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارو فائده است از نی حقنه ریختن
اجماع است که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح نیست که حد لازم نشود از شیره خورمی سازند در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خوردن
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه می نویسند در فتاوی واقعات و بستان ابو اللیث رحمه الله
آورده است که نشاید به بیماری فصد دارو نخورد و هلاک شد بزهکار نشود که ما را شک است که دارو در وی فایده
کردی یا نی اگر مخمصه افتاده است که از گرسنگی مرده مردار یا گوشت خوک نخورد بزهکار شود آنچه او بقدر حاجت
خورد مباح بود و بیرا حلالی نی اگر کسی را اکراه کردند که بخورد و اگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و آن دو ما
مباح بود و حلال نی و اگر اکراه کردند که گوشت خوک خور و اگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه ترا بکشیم اتفاق است که شهادت را اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد و اگر اکراه کردند کلمه کفر گوی و اگر نه ترا بکشیم بقول زفر رحمه الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید و بقول علمای ثلثه رحمه الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرت کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که بگشتر از رسول علیه السلام بر گردید و اگر نه

شما را بکشیم چون کار بما در رسید پدر عمار یاسر را سید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر
بر زبان نراندند چون کار بعمار یاسر رسید رضی الله عنه وی کلمهٔ کفر گفت و نجات یافت و گریخت و بمدینه
رفت و نزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول ع
بروی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم نگذاشتند تا نگفتم کلمهٔ کفر گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و هولناک
یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر همچنین افتد سر زبان گوی تا نجات یابی پاک نبود با یکی جامه نماز گذارند
روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل می آید روا بود و اگر ستر عورت بحاصل نیاید روا نبود
اما کراهیت بود یا نی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز روا بود یا نی گفت
یا ثوبان که باید ترا شما دو جامه زیرا که ایشان فقیر بودند از عبدالله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز روا بود یا نی وی گفت شما با یکی جامه بازار روید گفتند نی گفت باید که قدر نماز بیشتر از رفتن بازار
بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود و آنچه عبدالله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام منهاج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که با یافت
دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفاست و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفاست و با سه
جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن از برای نماز باید داشتن ابن شجاع از
مشایخ ما رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگذارد و اگر گریبان سلسله یا بسته یا محاذی
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن نخورد است و اگر گریبان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد روا نبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نه افتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن **باب ششم در بیان جامهٔ پاک**
جامه پاک کردن فریضه است هم بآیه و هم بخبر اما آیه قوله تعالی و ثیابک فطهر و قوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان اینست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و همچنان ناشسته نماز گذارد بآن جامه اگر جامه رنم پاک
است نماز گذارده روا بود و اگر پلید باشد نماز ناگذارده باز گذارد معلوم شد که جامه پلید بوده است که کسی جامه
پاک را نفرماید شستن و اگر جامه خرید پرسید بآن جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بوده است هر نماز که
جامه گذارده را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد بآخرت معلوم شد خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است

که ثواب نمازگذارندگان نبودش و عقوبت بی نمازان بر وی محل کشیده است و بفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بی نمازان نبودش ولیکن از ثواب خالی نبود و از برای آنکه در نماز قرآن خوانده باشد و ذکر
و تسبیح گفته باشد اگر ثواب نمازگذارندگان نبودش ثواب قرآن خواندن و ذکر و تسبیح گفتن باشد و جامه که بروی کم درمی نجاست بود نماز روا
بود یا نی بقول علما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود اما اگر جامه را بشوید جماعت
فوت میشود باید که جامه را بشوید و نماز تنها گذارد و اگر می شود فوت میشود وقت و جماعت اکنون همچنان
نمازگذارد روا بود و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی ست اگر جامه
هست که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خود جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه بتکلف حاجت آید
بیرون کردن وی را بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نماز گذارد و آنگاه معلوم شدش که بر جامه
وی کم درمی نجاست بوده است بقول علما رحمهم الله نمازش روا بود و در سفر با جامه پلید
نماز روا بود چون ضرورت بود اما به یافت آب قدرت شستن با جامه پلید نماز روا نبود اگر گذارد
حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایة اینست که کافر نشود اما گناه کبیره
در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نمازگذارد میگوید که جامه من پلید است بار
دیگر گفت تو همچنان نماز گذار هر دو یا نی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست
از بت پرستی توبه کند وی را دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من وی را
چندین وبال بود این کس را نیز هم چنان وبال بود و اگر جامه که پلید شده است یا ده از درم
ونمیداند که کجا است و نجاست نامرئی ست تحری میکند تا وی هر جا که قرار گیرد آنجا را از یاد دست از
درمی شوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جایز است دلیل بر آنکه غازیان در حرب بر قلعه قادر
شدند در آن قلعه یکی مومن بود دیگری ذمی است جزیه گذار شریعت نفرماید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بیاید که امانتی
در آن میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان هلاک شود یا بیچاره بود گذشته تا یکی از قلعه بیرون برود
شریعت حکم کند که امانتی آن بود باقی را شاید کشتن اگر اسلام نیارند دیگر آنکه قاضی امام اسبیجابی گفته است
که مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق معین داد و بروی پوشیده شد که کدام را داده است باید
که هر چهار را بیک طلاق دست باز دارد و ماند تا عدت ایشان بگذرد بعد از آن یکان یکان را در عقد در آورد چون
سه را در عقد آرد و چهارم را حکم سه طلاق بود دیگر شمس الائمه حلوانی رحمه الله گفته است که اگر بجز خرمن گوسفند و
خوردن پول کرد و آن همه گوسفند را نشاید خوردن چون حاشا کنند تحری کنند و پاره برگیرند شوبیدان با قیهار اشاید
خوردن همچنان ناشسته ماند و اگر کشتها را با مردار آمیخته باشد ولیکن غالب کشتها بود و بقول علما رحمهم الله تحری

جایز بود و چون همه درین صور تنها تحری جایز است اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دلش بر یکجا که قرار گیرد بدان
دریی انجار اشوید جامه حکم کند بشود بپاکی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این روایة تحری
از محمد در دو جامه است در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ است
اما روایة اجل کبریم که کل جامه را شوید تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است و یکی پاک و دیگری پلید
و ندانیم که کدام پاک است و کدام پلید و تحری کرد با یکی ازین دو جامه نماز را گذارد و بعد ازان تحریش بگشت
انجامه را اماند و انجامه دیگر گرفت بدانجامه نماز گذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول است و
هر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا بود هر نمازی که با جامه دوم گذارده است تا روا بود که بیقین
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون هر نمازی که بان جامه اول گذارده است روا نبود و هر نمازی
که با جامه دوم گذارده است روا بود و اگر دو جامه هر یکی کم درمی نجاست غلیظ است و هر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایة مخیر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمة الله بان جامه که
نماز گذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه زیرای آنکه در نجاست غلیظ بقول وی درمی را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده درمی است هر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مخیر است
با هر کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهاریکی پلید بان جامه گذارد
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهاریکی پاک بان گذارد که چهاریکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهاریکی پاک ظاهر روایة مخیر بود اولیتران بود که بان جامه گذارد که کم چهاریکی پاک بود تا نجاست
سبکتر این همه جائی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از درمی نماز روا بود و اگر مومنی
در سفر و وی را یک جامه است و کل پلید است اگر خطر گرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز گذارد با قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما و گرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله با همان نماز گذارد با قیام و
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایة است بیک روایة نماز گذارد و با بجا اصح نیست که
همچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا بجامع از عهده بیرون آید تا جامه اهل فساد نماز روا
بود با کراهیت با جامه اهل ذمه با پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود و لیکن کراهیت بدین سبب اما در بارها بباید
که اهل ذمه تا محتاز اند جامه خود را از خمر نگاه دارند ما را از ایشان نماز روا بود و با کراهیت و با ازار ایشان
نماز روا بود با کراهیت بدین سبب که ایشان استبرا ندارند اما ظاهر روایة نیست که استبرا داشتن ایشان
بشک است پاکی جامه به یقین و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که بازار منع نماز روا بود و یا نی گفت روا بود سائل گفت شما بگذارید گفت من باز ارشما نمیگذارم چنین گوید سنائل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت ای استاد بزرگوار ما را انکار فرمایید که خود بکند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت من النهی علما
فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه است
بنا بر اصل است که روزی عم از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم نهاده بر یک دست زر برین حدیث
فرمودند این دو محرمان علی ذکور امتی و حل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
حلال کرده شده است بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامه ابریشم باید پوشیدن
و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بردن حرب باجماع نشاید پوشیدن این جامه که تار وی بود و پود وی ابریشم بود
تار بود ابریشم اگر پود ریسمان بود مر در پوشیدن حرام نبود و با وی مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی از بهر داشتن
حرام بود نماز گزاردن بکراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که از ریشه ابریشمی دارد بی توبه از دنیا بیرون رود
در خاک نهندش افعی بیاید در وی بپیچد وی را عقوبت میکند و همین حکم ابریشم دارد بر نهالین و
بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمه الله نشاید خفت اگر دستار را
ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فراز مدتی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله با پسران خود
درین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی
داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه سرواریدی نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله
مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در
هدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروهات است هر مردی که جامه ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نکند گناه
کبیره در دیوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوگند بسه طلاق
خورد که بیش ازین هرگز جامه نپوشم سبک باید که آن جامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار آن
جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم ابتدا
دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
بیرون آید اگر مردی درخانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز در آن خانه باشد
زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر در آن چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون
آمدن و توانستی اندر آمدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی
بر ستوری نشسته است سوگند خورد بسه طلاق که بیش ازین هرگز برین ستور نه نشینم سبک فرود
آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که از آن ستور فرود آید باز در نشستی زن بر وی

سنة طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدای دارد در جام زرین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه
وسلم من شرب فی اناء الفضة فکانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت پرورده را چون سفال
و تمام شود در کوزه بدید و اگر کاسه آب هست و بر انقره کوفته اند از آن آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی
بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری یشم و بلور کردن
و گوگرد و آهن و ترنج و زیر نشاید داشتن که کراهیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل
نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم العقیق
اما شیخ الاسلام برهان الدین هم گفته است که نشاید داشتن که بر رسول علیه السلام چنین فرموده است تختموا بالعقیق
یعنی این خاتم را بران سنگ سرخ پیوسته ظاهر جواب نیست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود
و اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از آن مثقال یکدرم سنگ است روزی نعمان بن بشیر رضی الله عنه
نزدیک رسول علیه السلام رفت و انگشتری آهن در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی
دوزخیان می آید بیرون رفت و انگشتری را بیرون کرد و انگشتری برنج در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید باز بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان بهشت نارسیده انگشت بهشتیان گرفتی با نعمان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چه انگشتری
دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره کن بمقداری مثقال یکدرم سنگ است و این بزرگی برای اقامت سنت راست
و باید داشتن یا از برای حاجت همانکه خلیفه را و قاضی را ایشانرا بمهر حاجت آید برای زینت ایشانرا نشاید داشتن
و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری نزدیک دیگر امانت
نهاد انگشتری باستعمال این کس ضامن شود یا بلی اگر در انگشت لبیکرده است ضامن شود از برای زینت کرده است
و اگر در انگشت دیگر کرده است ضامن نشود اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که اینجا بود و اما الامین
زن بود در هر کدام انگشت که باشد چون هلاک شود ضامن شود که ایشانرا از انگشتری در آوردن ابلی در همه انگشت
زینت است و اگر انگشتری نزدیکی گرو نهاد و انگشتری هلاک شد بمقدار مال که انگشتری را گرو کرده است ساقط شود
بدان بر وی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای او ده درم است بیکدرم گرو نهاد و از بهای انگشتری
بدان یکدرم مقاصد شود آن نه درم دیگر گرو گیرنده ساقط شود از برای آنکه آن نه درم دیگر نزدیک وی امانت
است و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده است اگر انگشتری یکدرم از سوی او در وی گرو نهاده بده
درم و انگشتری هلاک شد وی یکدرم از آن ده که گرو نهاده است باید که بهای انگشتری مقاصه شود آن نه درم
دیگر حق طلب آید تا از خصم انگشتری بستاند اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و بر آن اگر چیزی دیگر نباید انگشتری بجان

دین اولی تر بود تا اگر هلاک شود همان مقدار که دین گرفته است المقدار شود و آنچه باز دوم سنده است گرو گیرنده
حق طلب بود و اگر خواهد تا گرو شود و باید که انگشتری را از گرو گیرنده باز گیرد و آنگاه آنچه خواهد بستاند و آنگاه
انگشتری نزدیک وی گرو نهد تا کل گرو شود و اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و آنکس گفت که اگر فردا این مال من
نیاری انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هر گاه که آن مقدار وام وی را بوی تسلیم کند تا انگشتری
خود را طلب کند باید که همچنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بگیرم خداوند انگشتری
وی را وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال وی را نیارد تا انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خرید یا رسید
خود فروشد یا به بنده فروشد روا نبود باتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی وی در حق او بشنوند قول ابوحنیفه رح
روا نبود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر با اجنبیه ای فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از آنکه بازستاند
خرید اگر بهمان بازخرید یا زیادت روا بود باتفاق و اگر بکم از آن بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علماء ما رحمهم الله روا نبود و دلیل بر آنکه زید بن ارقم رضی الله عنه وی را کنیزک بود بهشتصد درم فروخت پیش
از آنکه بها می قبض کردی بشش صد درم بازخرید چون این خبر بام مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
رسید گفت با زید باز گرداند این بیع خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نگردی نپذیرد و خدای عزوجل
بیع نپذیرد که قضاء رسول علیه السلام کرده و این بیع غزو ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته باشی
و بیع حجه ترا نپذیرد و زید از این بیع بازگشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بقول
علماء ما رحمهم الله اول روا بود و دوم فاسد بود و اگر مومنی در خواب است دیگر انگشتری
وی را از انگشت وی بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غصب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق بازی بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آورد وی باز بخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را باز بان انگشت وی باز اندر آرد و انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که این خواب نماند و اگر کسی
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون برگرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی گم کرده است من یافتم از آن کیست
اگر خصم پیدا آمد و نشان داد بوی تسلیم کند و اگر خصم پدید نیاید باید که نگاه دارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود و چون بر طریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غصب برگرفته باشد

ضامن نشود اگر برگرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست آن کس هلاک شد این ضامن نشود اما نهند
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دار نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
را بند بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی برداشت این غلام گریخت بقول ابو یوسف و
ابو حنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بهلاک یکی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون
کرد و ستور هلاک شد اگر بکرانه ملک آورده است و رها کرده ضامن نشود از ملک خود دور تر رانده است ضامن
شود و اگر این ستور را چوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر بر جایی
زده است که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستور بر جایی بسته است دیگری کشاده و جایی دیگر بست هلاک شد
اگر بوقت کشادن سر آن ریش که بر گردن ستور رسیده است و چیده است باتفاق ضامن شود و اگر بسر
رسن بسته است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را از بن باز کرده بر نهاده است دیگری آمده زین
بر گرفت و راست نهاد زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی ان کشاده ستوران بیرون رفتند هلاک
شدند بقول ابو حنیفه ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود و اگر کسی کبوتر خانه یکی را
کشاد کبوتران رفتند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر خیک شیر و
یا خیک روغن یکی را کشاد و سر نهاد و روغن رفت اگر شیر و روغن مایع است باتفاق ضامن شود
و اگر شیر و روغن بسته است و روغن فرسوده است بحرارت ایام میکند روان میرود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود اگر غمازی یکی را غمز کرد و بسبب غمز وی آن مظلوم را چیزی
زیان شد آن مظلوم و بقیه از آنچه وی را زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه
رحمهما الله نتواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمة الله از برای زجر غماز را آورده اند
هر که مسلمانی را غمز کند و آن مسلمان بسبب وی و را کی زیان شود بقیامت خداوند عز و جل آن دو نکانه در
قعر دوزخ پدید آرد و در وی غماز را سوی بهشت و لشکرش را سوی دوزخ کند و نعمتهای بهشت را
بیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ چیک زده که مرا چرا غمز کردی خداوند عز و جل
وی را بینایی دهد و آن دو نکانه را در قعر دوزخ ببیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرود رو و آن
دو نکانه را بخصم سپار تا نجات یابی هزار سال آنجهان باید که تا فرود رود و آن دو نکانه را بر آرد تا
بخصم خود سپارد چون تمام بر آید آن دو نکانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و دیار همان قعر دوزخ رود
وی باز فرود رود و باز بر آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بر می آرد سه هزار
سال آنجهان ماند تا آن دو نکانه را بر آرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جایی بود که اگر گناه کبیره

دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر انرا گناه نداسته و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ بالله ابدالاباد در دوزخ
بماند نعوذ بالله منها ذلک الحال و الله الموفق **باب هفتم** در بیان شناختن وقت فریضه بآیت و اخبار و باجماع امت اینست

قوله تعالی اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون
و حین تصبحون الآیة اما خبر اینست **قال النبی** صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله تعالی علیه السلام امّنی جبرئیل
عند البیت مرتین الی اخر الحدیث و اجماع امت اینست که بایکجلس شناختن وقت فریضت امنکر نشده و هرکه منکر شود کافر شود و روزه
راسه علامت هست صبح کاذب و صبح صادق و برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت روزه دارد ولیکن حکم شب دارد تا اگر در آن وقت
نارسیده رسیده شود یا کافری اسلام آرد یا دیوانه هوشیار شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شدن نماز خفتن بروی بود
اگر در آن وقت زن را حیض یا نفاس آید یا دیوانه آن نماز خفتن بروی بود و اگر درین زمان مقیم مسافر شود آن نماز خفتن دوگزارد و اگر
مقیم شد آن نماز خفتن را چهار گذارد و اگر ماه رمضان بود و درآن زمان سحری خورد یا استمتاع کیرد روزه تباه نشود و اگر شب
عید بود و دران زمان بنده خرید یا فرزندی آید پس صدقه بود پس معلوم آمد که علامت روزه دارد ولیکن حکم شب دارد و علامت صبح
کاذب اینست که مستطیل و اربرآید بر مثال دم گرگ پریشان تا میان آسمان برآید باز ناپدید شود و علامت صبح صادق اینست که تو خیط
وار برآید از کرانها آسمان پدید آید صبح صادق کرانها آسمان سپید شود بهر زمانی سپیدی زیاده شود و سیاهی در زیر خود گیرد چنانکه
ماکیان چوزها را در زیر خود گیرد و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میگیرد و بهر زمانی نوری زیادت میشود بزرگان گفته اند صحبت یار
نیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت بد همچون شفق است تا می شود ظلمت زیاده میشود چون صبح صادق رسید
وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد که نمازش تمام روا نبود تواند که دو رکعت نماز با
قرائت معتبر در وقت مستحب گذارد و حجت قول شافعی اینست که جبرئیل علیه السلام نماز بامداد آورد و اول وقت بود که امامت کرد و گذارد
دیگر روایت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گذاردی که از شب سپید بیرون آمدی هیچ یکدیگر را
نشناختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است یکبار
اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنگاه فرمود الصلوة ما بین هذا الوقتین گفت درین میان دو وقت نماز بامداد و شما است اول
وقت گذاری روا بود و آخر وقت گذاردن اولیتر تاویل آنکه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکنند آن وقتی بودی که
جماعت زنان مشروع بود از برای آنکه صحابه اندک بود و رسول علیه السلام و بدان سبب نماز گذاردی تا چشم نامحرم بر ایشان نیفتد
لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد
در آخر وقت گذار چندان ثواب یابد که اول وقت **قال النبی** صلی الله علیه و سلم اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب
برآید بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کنند فریضت باطل نشود و می میگوید که آفتاب بنده مامور برآمدن و ما بنده ایم و مامور نماز
نماز و می بندگی خود میکنند ما بندگی خود میکنیم بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در تحریمه

یکی که باشد تا خیر کند تا آفتاب از حد کراهیت بیرون رود و عصر کند و باقی نماز تمام کند بقول ابوحنیفه رضی الله تطوع شود و از ابو یوسف رحمه
الله دو روایتست یکی روایت از فریضه نیابت دارد و دیگر روایت تطوع شود و فریضه باز گذارد و چون زوال باز گذرد باتفاق وقت نماز پیشین
اندر آید زوال چه وقت اندر گذرد در یک روایت است که روی سوی قبله ایستد تا مادام که آفتاب برابر روی چپ بود زوال نه است ایستاده
باشد چون در میان هر دو ابرو آید زوال راست ایستاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر گذرد و در روایت صلوة کشوافی است
که در مقابله آفتاب چوبی در زمین فرو برد تا مادام که سایه در کمین بود زوال نی ایستاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال
ایستد چون سایه زیاده از چوب شود زوال در گذرد و باتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و
بقول علمای ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد و از مالک رحمة الله روایت است وقت نماز
پیشین گذارد و بعد از آن هم وقت نماز دیگر قیاس بقصر و جمع چنانکه حاجیان در عرفات میکنند اما ظاهر روایت قول علمای ما رحمة الله
تا سایه هر چیزی برابر آن چیز نشود وقت نماز پیشین بیرون نرود سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود چون بجا
رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است هر چه اندک سایه اصلی برگذشت و روی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آمد و حجت
قول شافعی اینست که خدای عز و جل میفرماید والسابقون الاولون قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم و رسول عم فرموده است که
اول وقت نماز گذاردن خوشنودیست و آخر وقت گذاردن عفوست و اتفاق است که خوشنودی فاضلتر از عفوست و دیگر قتاده رضی الله عنه
روایت میکند که رسول علیه السلام نماز پیشین وقتی گذاردی که سرهای ما میسوختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند علمای ما رحمهم الله گفته
است آنچه قتاده رضی الله عنه روایت میکند دلیل صحرا میکند که در عرب ریگها از گرمی سوختن نه بدیر و اتفاق که مسافر و زن نماز اول وقت
گذاردن او بیشتر بود تا دلیل از دلیل اینست که از مبالغت در کارها دیگر است در نماز نی و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن
خوشنودیست و آخر وقت عفوست و این جا بی دلیل کناهی بود اتفاق است که تاخیر نماز گناه نیست دلیل ما آنکه بلال رضی الله عنه نماز
پیشین را بانگ نماز گفت و خواست تا قامت گوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد بار بیرون آمد که قامت گوید رسول
علیه السلام گفت زمانی صبر کن و آنگاه این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم پس معلوم
شده آمد که اگر تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود و نماز وقت نماز پیشین هر چه وقت بیرون رود دیگر روایت از ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که سایه هر چیزی هر چند وی ورا سایه اصلی و آن لطیفه که نماز پیشین اندر آمده است و آنگاه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر
اندر آید و این ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته اند اما ظاهر قول ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی که
نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید یا نی بقول ابو یوسف و محمد شافعی یک روایت از ابوحنیفه رحمة الله
در آید اما صحیح قول ابوحنیفه است که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا برآن اصل است
که در میان این هر دو نماز وقت مهمل است یا نی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه هست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز
دیگر اندر آید و بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و بقول علمای ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد و حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست از آیت و حدیث که در حق نماز پیشین گفته است و جواب همانست که گفته شده است
و دیگر میگوید انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفای رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خریدیم و خانه بردیم
پخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او نیز بود و علما رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر پخته بود و سبک پخته شدی
دلیل آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در روزنهای ...
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست فرو نرفتی آفتاب در روزنهای حجرات ایشان نیفتادی سوال دیگر اول وقت
مکروه کدام است روایت نوادر در قول ابو حنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا کم چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر باشد
برسد و مانند اینها در زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمانست و این قول ابو یوسف و محمد رحمة الله گرفته اند و دیگر روایت امام شافعی
رحمة الله بر این است و دیگر روایت شافعی نیست که در شبانروز وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته اند از قول
امیر المومنین علی عبد الله مسعود رضی الله عنه اما قول صحیح ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که از آفتاب همین قرص ماند که در وی نظر کنی چشم
خیره نبود وقت مکروه دیگر آن زمانست در آن وقت چه باشد گذاردن بقول شافعی رحمة الله ادا روا نبود قضا روا بود و بقول حسن بن زیاد
رحمة الله نه ادا روا بود نه قضا روا بود و بقول علمای ما ادا روا بود قضا روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که ادا روا
بود لیکن آن ثواب نماز را کسی بمن فروشد بشتری بخرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه و سلم تلک صلوة
المنافقین ینتظر الشمس فرمود اما این جای بود که هر باری نماز دیگر را تاخیر کند و آن زمان گذارد که اما وقتی بعذر وقتی از مومنی فوت شود
یا فراموش کند آن زمان باید پیش گذارد و در تحت این وعید در نیاید که رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه نماز در آفتاب افتاد اگر چه
چهار رکعت بی آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین وقت مکروه نماز دیگر را دانستی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان نیست از آن سرخی که پیش از بر آمدن آفتاب است وقت منتخب آنست نماز بامداد است مسئله چون آفتاب فرو رود وقت نماز
شام اندر آید باتفاق است که در گذاردن نماز شام تاخیر نشاید حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یزال امتی بخیر ما لم یوخر المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاری بر فور نماز خفتن گذاری روا بود و بقول علمای ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بیرون نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپیدا شد دیگر روایت از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله گرفته اند و این قول امیر المومنین علی عبد الله مسعود است رضی الله عنهما و دیگر روایت بن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپیدا شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها یک روایت از عبد الله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمة الله گفته است که ... بود به تجربه کردم و دانستم بالست تا آن سپیدی ناپیدا شدی و انجاست که رسول
علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا دو دانگه شب وقت مستحب است

خفتن است و تا نیم شب وقت مباح بعد از ان وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از ان وقت مهمل اما بعد از نماز
خفتن است تا صبح ابدی وقت مستحب نماز وتر است قال علیه السلام واجعلها وترا ما بعد العشاء الی الصبح ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذاردی رسول علیه السلام هر دو را منع نکرد و گفت یا صدیق بر گذارده باول شب
میگذاری تا اگر قضاء اجل در رسد تا یاری وتر گذارده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر میکنی تا آخر شب میگذاری تا سهما
گذاردن وتر شب بیدار میداری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح ابدی وقت مستحب نیست مر وتر را مسئله
عصر و عشا را به تعجیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر دیگر بار تخصیص فرموده است قوله تعالی حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
و قوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانست
که علما را در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر باره تخصیص فرموده و دیگر آنکه تعجیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیاید قال علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که در شبانروز هیچ وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای آنکه اگر تابستان بود گرما بود
مومنان از گرمی ملول شوند و کاهل گردند و خواب گیرد و اگر زمستان بود و هوای سرد تر بود که برای آمدن ایشان را اعانت باید کردن و امید کان
بایستن تا سبب انبوهی جماعت شود فصل یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح دمد هیچ تطوع نشاید گذاردن
جز سنت نماز بامداد گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما تطوع نشاید گذاردن دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز
بامداد گذارد و طواف کعبه کرد و خواست تا تحیت خانه کعبه رسول علیه السلام وی را منع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشاید گذاردن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و را محل نبود تطوع مشروع نی که روایت میکنند عقبة بن عامر الجهنی و صالح عمر علی رضی الله عنهم
که رسول علیه السلام فرمود که بر وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و اورا محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز را قضا کند آنگاه نماز
گاه اندر آید و آنگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که در آن زمان نماز او در خانه با نماز روا نبود اما ظاهر روایت آنست
که روا بود ولیکن اولیتر آن بود بعد از آن گذاردن در وقتی امیر المومنین علی یکی را دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد و دیگر روایت
آنست که منع کرد و دیگر روایت آنست که گفت کسی نیست که وی را منع کند من در تاویل این آیه متهم قوله تعالی ارایت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون آن شخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المومنین من نه گمان نبردم خداوند عز و جل خود را باور طاعت عقوبت کند
یا امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که تو بیقین میگویی اما من بیقین میگویم که هر که مخالفت رسول علیه السلام کاری کند باید
ثواب نشود و گفته امیر المومنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم بودی و در وقت زوال نماز قضا روا او را محل شبه
و تطوع مشروع نی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد و از وقت زوال نماز مرده بخاک دفن کردن
مراد ازان نماز جنازه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

مانع کرد که بعد از نماز دیگر تطوع نکنند اما اگر وقت مستحب باقی بود نماز قضا گذاردن روا بود در وقت فرو رفتن آفتاب قضا نماز روا
نبود و تطوع هم منع نیست اما ادا روا بود چون آفتاب فرو رود و هم تطوع نشاید گذاردن که تاخیر نماز شام نشود قال النبی علیه السلام
لا یزال امتی بخیر مالم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم در وقت خطبه کردن تطوع نشاید گذاردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده
باشد شاید گذاردن کراهیت نبود در باب ششم در بیان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله معرفت قبله در
گرد ابتدا از این آیه کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل النص این است مرا پرستید که نزا بگرویدن و گرویدن
جز پرستش پرستش میوعتا نیز نماز است در نماز روی بقبله آوردن فریضه است و هم بآیه هم بخبر و هم باجماع امت اما آیه قوله تعالی
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام اطهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة وقل
هو الله اکبر حاضر بزار و بعین کعبه آوردن فریضه است مرا غایب را روی بجهته آوردن فریضه بقول شافعی رحمه الله میان مشرق و مغرب
است ... تمسک بدین حدیث میکنند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما ... گفته اند که رسول صلی الله علیه
وسلم این حدیث را در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرموده دیگر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج ماجوج از
مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب روند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند
سعید بن عثمان ابو خوارزم و قطیفه ابن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین ... بوده اند بروی مرو و خراسان بلخ ترمذ و سمرقند
بخارا و فرغانه چنانکه دوش و ... سوگند نکنند ... و دیار عرب اطلاق و کاشغر و ... محرابها را راست کرده اند و نخستین
مسجدی که در انجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمه الله در شهر بستان سعید بن عثمان رحمه الله بنا کردند نخستین مسجد که در شهر سمرقند
بنا کردند مسجد دروازه چین است از قطیفه بن مسلم رحمه الله بنا کرده است مسجد کلاه دوز ... سیوم مسجد دروازه آهنی هم چنین ... کرام
که شهر که میگرفتند محرابها راست میکردند گروه ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما گرفته میان ... قبله بودند بنات النعش ...
ایشان بود و کوچک کلکشان بر قفاء ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود و همچنین ... جدی از انجا روی ... زمستان فرو رود
تابند بر دست ایشان بسوی قبله ... انجاست که در دیار ما نشاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز گذارند زیرا که ایشان
قبله میان مشرق و مغرب میگویند چون روی بمحراب ایشان آری رخ راست سوی قبله نشود ... و دیگر که محرابی بود که راست افتاده بود
مهندسان و محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی مذهبان ... فرسنگ سوی کعبه فرو افتاده است و محراب حنفی مذهبان
نماز می گذاری سی فرسنگ بر سوی کعبه افتاده است از انجاست که محراب حنفی مذهبان نماز گذاری چهار دانگ دست راست باید ماندن از تخت
تابستان و دو دانگ دست چپ گرفته اند تا روی به قبله راست اگر مسجد بنا میکنند و محراب راست میکنند و اگر در وقت محل با دام بود یاد
گشته باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایستد چنانکه آفتاب و ابرو فرو داید برابر ابروی راست محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بحمل بود
یا وقت آفتاب بمیزان بود بنگرانند که آفتاب کجا فرو رود و برهمان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتاب یقین برابر کعبه فرو میرود اما اگر وقت
دیگر النست باید که بمسجد جامع روند بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود و دیگر برهمان تجربه محراب بنا کنند که در یکشنبه بیسی تفاوت نبود که اینجا ...

که هم از ابتدا مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی خراب را عمارتی میکنند محراب همان جای که بنا کنند که بوده است که محراب‌ها را صحابه بنا کرده‌اند
ایشان بر صواب بود و بر قول علمای ما رحمهم الله قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه بود و دیگر
زمستان بر طرف راست کعبه و درین دو میان هر کجا که روی رو ابود اما او بهتران بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
کرد تا روی به قبله راست آید کعبه تمام عرصه است اما تمام بنا بقول شافعی رحمهما الله تمام هر دو بر قول علمای ما رحمهم الله عرصه است نه تمام بنا محمد
حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو دکرد تا بهتران برآورد به قول امام شافعی رحمه الله تا انجا خیمه نزنند نماز روا نبود و بقول علما
ما رحمهم الله روا بود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از پنج کوه سنگ می آورد باسماعیل میداد وی با ابراهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را فرمود کرد تا بهتر از آن برآرد تا آن سنگها بجای خود در روند ما را روی بجهت باید آوردن ظاهر روا
الست که از عرش تا ثری بنا کعبه است آفاقی را روی بجهت آوردن فریضه است و اگر روی بجهت آورد و نیت حطیم کرد از محمد حسن رحمه الله روایت
است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود و اگر آفاقی روی بجهت آورد و نیت مقام ابراهیم کرد روا بود اما ظاهر روایت روا نبود
خواجه امام ابوبکر عباس رحمه الله گفته است که اگر این کسی بسفر قبله رفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده است روا نبود و اگر ندیده است روا بود
و مسئله معلوم شد و ما را که اعتبار است اگر آفاقی روی بجهت کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند روا نبود هر کسی که محراب معین نبود روی بجهت
آورد و نیت کعبه شرط است یا نه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که مستحب است چون روی بجهت آورده است بسنده است عبدالله
جرجانی رحمه الله گفته است همچنانکه روی بجهت آوردن فریضه است نیت کعبه نیز فریضه است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله در شرح قدوری
روایت کرده است که این خلاف در میان علمای ماست چون روی بجهت آورد بسنده است در عمارت تنها نابینا و غریب را تحری روا بود یا نه
امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که روا نبود از برای آنکه اگر روز بود ببیند و اگر شب بود سوال کند و بر ایشان پیدا شود و اگر کسی نبود در آن
بر و معلوم شود که محراب کجاست سید امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که روا بود از برای آنکه اگر شب بود سوال کنند بقوی که ایشان
ببینندش و برا آنچه معلوم شود اگر دست بر دارد احتمال آن دارد که اگر دیوار چیزی بود و بر دستش خلد مجروح شود و اگر دیوار گزنده باشد
بر دستش زخمی زند یا محراب محیط بود دست بر د معلوم شود مسجد بود یا نی قبلها هر کجا دست زند چنین داند که محراب است پس به تحری
گذارد روا بود که در صلوة الحاج و خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمه الله روایت است که اگر کسی در مکه به تحری نماز
گذارد روا بود شرط آنکه در آن محله غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایت اینست که در مکه به تحری روا
نبود حاضر را روی بعین قبله آوردن فریضه بود اگر در صحرای قبله پوشیده است و دلیل اصح بی تحری نماز گذارد روا بود اما اگر کسی از آن
دیار بود اگر سوال ناکرده به تحری گذارد روا نبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی بدان طرف آرد باقی نماز تمام
کند چنین گفته است که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان است و دیگر بیت المقدس قبله پیغامبران است و دیگر عرش که قبله
حاملان عرش است دیگر کرسی که قبله کروبیان است دیگر کعبه قبله ماست دیگر قبله تحری است دیگر قبله بیماران است گفته‌اند و اگر کسی
تحری کرد نماز شروع کرد یک رکعت گذارد بار تحری اش گشت روی بطرف دیگر آورد دیگر رکعت دیگر گذارد و باز تحری اش گشت اگر این چهار رکعت

نماز را بچهار طرف نگذارده روا بود و بقول علماء عراق و بقول شافعی رحمة الله بسه طرف روا بود سوی برآمدن آفتاب روا نبود و اگر باره
چهارم از طرف اول باز آید و بعضی گفته اند که روا شود ظاهر روایت اینست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز گذارده اند در میان نماز را صواب
پدید آید امام روی بگردانید سوی قبله آورد و امام اگر پس شده و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قفای امام ایستد و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام ایستد و آنها که
بطرف دست چپ امام اند فرود ایستد و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی گذارده اند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در کم رکن در قفای امام ایستد نماز همه روا بود و اگر مقتدی در رکنی همچنان تاخیر کردند و لیکن نگذارده اند نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تواند شد که در قفای امام ایستد و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز گذارده اند و امام سلام داد آنگاه اصابت پدید آمد و در قفای وی لاحق است و مسبوق مسبوق را باید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند و لاحق را نماز تباه شد از برای آنکه لاحق حکما در قفای امام است و برا همچنان باقی باید گذاردن که تمام
گذارده است اگر روی گردانید امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان گذارد و روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز گذارند
چون نماز تمام گذاردند و روشنائی در آوردند و هر کسی روی بطرفی آورده بودند همه را نماز روا بود مگر دو کس یک کس که امام را بسه
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذاف نماز گذارد و اگر اصابت و همین جای پدید
آید که روی گذارده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نمازش روا بود و اگر اصابت جائی دیگر پدید آید یا غالب آن بود که اصابت
جائی دیگر است نمازش روا نبود و اگر قبله پوشیده است بگزارد و نماز شروع کرد بعضی گفته اند که بگزارد و درست نباید اما ظاهر روایت
اینست که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جای پدید آید و نمازش روا بود و اگر در میان نماز اصابت جائی دیگر پدید آید و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آید نمازش تباه شود و این تیمها
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر بتحری یک رکعت نماز میگذارد و در میان نماز
بی آنکه تحریش بگشتی بر روی بگردانید و یک رکعت معلوم شد که قبله اصابت همین جائی پدید آمد که بکنیز گفته است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای آنکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود از برای آنکه تحری کرد
شریعت حکم کرد انطرف بقبله چون بی تحری روی برگرداند هم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این مسئله آنست که در خطا
صواب آید هم خطا بود و مسئله فی الظن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نمازش پیش از وقت
است هم چنان نماز میگذارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاک است و روی بقبله است و با طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مسئله در صلوة شرح
طحاوی است و در کتاب تحری اما بعضی مشایخ گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام رنگ بیند چنین میداشت
که مگر نجاست است یا چنین میداشت که آنچه امام خواند خطا است و نماز نا روا است

واین نماز وی نارواست معلوم شد که آنچه امام خواند صواب است که جامهٔ امام پاک است نماز روا بود و آن گمان بیرون را اعتبار نیست
واین اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و این مسئله و دیگر همین قیاس است مومنی نماز میکنند و از وجنین میدانند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگرچه روی بجهت آورده است روا نبود که کعبه نام عرصه است نه نام بنا ؛ باب نهم در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است باین باختیار اجماع امت اینست قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین مفسران این آیه تقریر این اند که مراد از
اخلاص نیت است تا نیت نبود اخلاص نبود و حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیة له اجماع اینست که هیچکس فرضیت نیت را منکر نشده هر که منکر شود کافر گردد بقول شافعی رحمه الله
نیت جمله صفات نماز را باید که بدل بداند و بشناسد چنانکه در رکعت نماز بامداد و فریضه وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه و مقارن امام تکبیر گوید تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله روایت است که هیچ آنکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است اما
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست از آن گفته است یا نی از شافعی رحمه الله در روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میگوید در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از شافعی رحمه الله روایت است که هیچ آنکه تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعی مقارن امام تکبیر
گفتن در صلوة خواجه امام اجل حسن از ابو یوسف و محمد روایت است هر دو سنت نهاده و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان نگوید
که نیت عمل دل است بزبان گفتن حاجت نیست هر که این نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را بنماز بامداد نماز پیشین را نماز پیشین نماز
دیگر را نماز دیگر نماز شام را نماز شام و نماز خفتن را نماز خفتن نماز عید را نماز عید و وتر را نماز وتر نماز آدینه را نماز آدینه و قضا را نیت نماز قضا مراد او را
اینست ادا بنیت ادا و از قضا نیابت ندارد و نیت قضا ادا نیابت ندارد و بعضی گفته اند نیت قضا از ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل شمسی از ابو یوسف و محمد رح روایت است اگر یکی از نماز نشستن بعد نماز گذاردن برخاست و طهارت ساخت و در راه مسجد نماز
شده مسجد آمد بر همان قصد چون تکبیر گوید بهمان قصد نماز آمده شود بقول ابو حنیفه رح نیت شرکا از تحریمه می باید پیوست تحریمه یا اگر
در آن امان لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن فراموشی نیت است و اگر آن لطیفه را اگر غایب نشود اعتبار روا رم حرج نشود در دنیا
ما یعنی حرج نیست که حد حضور آنست که اگر کسی از وی سوال کند که چه میگذاری بی تامل گوید که چه میگذارم کرخی گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک یاد آرش که نیت نکرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت اینست که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت علما سخن گفته اند که دانستن نیت بود اما ظاهر روایه اینست که دانستن علم بود اما چون قصد با وی یار کند
و نیت شود و نیت عمل دل است تا اگر مسئله نماز پیشین میگذارد و بزبان نیت دیگر رفت یا هم نماز پیشین روا بود و اگر نماز دیگر میگذارد
و بزبان نیت نماز پیشین رفت یا هم نماز پیشین رفت ایشان نماز دیگر بود و اگر نیت ادا کرد قضا پدید آید یا نیت قضا کرد و ادا پدید آید در حموی
قعبه خواجه امام علی بزدوی رحمه الله آورده است که قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است
که اگر نیت ادا کند و قضا پدید آید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند و ادا پدید آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود و مراد

انوی ادا **قوله تعالی** فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض اینجا لفظ قضا است و مراد از وی ادا خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله صلوة خواجه امام اجل بحر خس سرخسی میکرد روایت بیرون آمد این جای بود که قصد وی ادا گزاردن بود بر زبانش لفظ
قضا برود یا قصد وی قضا گزاردن بر زبانش ادا رود روا گر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا
و قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد و مسلمانی اگر نماز پیشین بر وی است و اجب است و شک میکند و نمیداند که وقت مستحب
نماز دیگر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیگر گزارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
و آنگاه نماز شام گزارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت نکرده قضا کرده باشد پس نا روا آمده باشد باز قضا کند
تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رح گفته است دو فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
مختلف همچون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز بر وی مانده است نماز پیشین و نماز دیگر
نیت کرد چهار رکعت نماز و لیکن نگفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرامی
نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نمازها گذشته بر وی است
قضا را قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین و لیکن نمیگوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کند این
نماز فریضه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نمازی که بر من است و یا نخستین نمازی که بر من است و
بقول مشایخ سمرقند نزدیکترین نمازی که بر من است یا آخرین نمازی که بر من است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که اولی تر آن است میداند که چه نماز قضا میکند بگیرد بجای آن نماز اندر آمده باشد که آن از وی نیت است خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته است در جامع الصغیر خویش که چنین گوید که اولین نمازی که بر من است اولیتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میگوید این سه لفظ
هر کدامی که بگوید روا بود خواجه امام علی بزدوی رحمه الله میگوید و اگر نیت مطلق کند روا بود اگر روزه است و نمیداند که وقت نماز
باقیست یا نی چگونه نیت کند گفت باید که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروزینه اگر وقت باقیست از وقت نیابت دارد
اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسلمانی نماز پیشین گزارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی
آن نماز را باز میگزارد باید که گوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت نماز نزدیکترین نماز پیشین که بر من است اگر آن نماز روا آمده بود این
نماز از قضا نیابت دارد و اگر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد و اگر وقت نماز دیگر گزارد و شک افتادش که
که نماز دیگر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز دیگر امروزینه از بهر آنکه در این وقت قضا مشهور
نیت و تطوع فی بنماز شروع کند و درود نامعین قرآن بخواند چنانکه در اول بخواند در دوم بخواند در سیوم بخواند و در چهارم
اگر آن نماز پیش روا نیامده باشد این از آن نیابت دارد و اگر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع و اگر وقت نماز
بیرون رفت شک افتادش که این نماز گزارده ام یا نی محمد رح میگوید من گمان نبرم که وقت نماز بر مومن گذرد و وی نماز گزارده بود
اگر نماز گزارد احتیاط کرده بود اگر بیشینها را مطلق نیت نماز میکند روا بود یا نی قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه است که نیابت ندارد و وجه قول قاضی صدر الدین رحمة الله آنست که اگر دو رکعت تطوع گذارد
بر نیت آنکه شب است معلوم شد روز بوده است آن از سنت نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که فرق میان این مسئله و آن مسئله از برای آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد لیس ضرورت است
گویم که نیابت دارد اما اینجا وقت فراخ است و تطوع مشروع تا نیت سنت نکند نیابت ندارد و برجمله مقتدی را نیت شرط است
نیت کدامی نماز نیت متابعت امام و نیت کعبه امام امام را تنها گذارد و نیت شرط است نیت کدامی نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است با آیته و اجماع امت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بناء نماز بر افعال است نی بر
اذکار وجه قول ایشان است که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی و اقیموا الصلوة بر پا دارید نماز را بر پا داشتن نماز زمین تعلق دارد اما
این مذهب باطل است مذهب سنت و جماعت اینست که بناء نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار هم بآیته و هم باخبار و هم باجماع است
اما آیته اینست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی و ربک فکبر این هر دو آیته در حق تکبیر اول است و خبر اینست قال
النبی صلی الله علیه و سلم علم لنفسک کما امر الله تعالی و استقبل القبلة و قل الله اکبر یعنی بقبله رو کن و بگوید الله اکبر و اجماع امت آنست که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمهم الله شرط است فایده این خلاف جائی پدید آید که اگر مصلی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و بر آن دو رکعت دیگر بنا کند بقول
شافعی رحمة الله درست نباید بقول علماء ما رحمهم الله درست آید تکبیر اول از نماز است یا نی بعضی گفته اند که از نماز نیست همچنانکه
در از خانه نیست ولیکن جائی در بیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض
نیست خواجه امام فخر رحمة الله شیخ درس میکرد روایته بیرون آمد که بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
نیست و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فایده این خلاف جائی پدید آید که مصلی نماز پیشین
میگذارد و در میان یاد آمدش نماز بامداد برمن است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله اینست که هر کجا که فساد پذیرد در رکن دارد هر کجا
فا حاجت اید شرط دارد تکبیر اول بچه صفت لفظ گوید که در نماز آمده شود و بقول مالک رحمة الله همین لفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله الاکبر این دو لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر شود در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روا
که چهار لفظ به نماز اندر آمده شود و الله اکبر یا الله الاکبر یا الله الکبیر یا الله الکبار (?) ازین چهار لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابو حنیفه رحمة الله بهر نامی که از نام خدای تعالی گوید در نماز در آمده شود و از محمد رحمة الله دو روایته است یکی روایته با ابو یوسف رحمة الله باسم
صفات تمام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اکبره (?) یا الله احصی یا الله اعظم یا الله جلیل دیگر روایته از ابو حنیفه
رحمة الله که اسم منفرد بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایته بیرون
آمده شود اگر مصلی کلمه شهادت گوید به نیت تکبیر اول بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله به نماز اندر آمده شود که کلمه اثبات نفی و کلمه نفی بود و ...

اثبات که الا الله است برین روایت دلیل میکنند که محمد با ابوحنیفه رحمة الله است که با ختم ثنا به نماز اندر آمده شود و اگر اللهم اغفر لی
گفت به نیت تکبیر اول باجماع در آمده نشود و اگر اللهم گفت و قطع کرد در نماز آمده شود یا نی این اختلاف است میان کوفیان و بعض
بصریان میگویند که در نماز نشود که میم اللهم در معنی لا است و لا کلمه نفی است بکلمه نفی در آمده نشود و بصریان میگویند که در نماز آمده شود که
میم اللهم در معنی یا است تا اگر کسی نیت تکبیر اول گوید یا الله بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در نماز آمده شود و اگر تازی نمیداند پارسی در نماز آمده شود
یا نی بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله در آمده نشود در جامع الصغیر خانی خواجه امام حسام الدین شهید ابوبکر جصاص و رصلوة خواجه منهاج الدین عمر
کبیر رحمه الله روایة میکنند با قدرت عربی اگر بپارسی گوید در نماز آمده نشود والله اعلم بالصواب **باب یازدهم** در بیان قرائة فریضه
است بآیه و اخبار و اجماع امت برخلاف معتزله که ایشان میگویند که بنای نماز بر افعال است نه بر اذکار و هم بر افعال هم بآیه و هم باخبار آیة
اینست قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاقست که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث اینست قال النبی
صلی الله علیه و سلم لا صلوة الا بقراءة القرآن بقول شافعی رحمه الله خواندن فاتحه در نماز فریضه است و حجه قول وی آنست قال النبی علیه السلام
لا صلوة الا بفاتحة الکتاب علماء ما رحمهم الله گفته اند که مقتضی نیست که ورای فاتحه چیزی دیگر خواندن فریضه نمیداری چون چیزی دیگر خواند
نمیداری فاتحه خواندن نیز فریضه نبود و بقول مالک رحمه الله سورت با فاتحه ضم کردن فریضه است علماء ما رحمهم الله گفته است که بسیار کس
که فاتحه درست کنند و سورت درست نداند یا سورت درست داند و فاتحه درست نداند ما میگوئیم فاتحه با سورت و اگر کسی وی چیزی
خواند که صفت نماز بود نمازش تباه شود خواندن فاتحه در نماز بحدیث واحد است ما بنص قرآن عمل کنیم قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
انچه گفتیم فرضیت به اینست و لیکن استحباب را آنچه هر چند که خواند شاید دلیل آنکه روایة میکنند ابوهریره سلمی رضی الله عنه که رسول علیه السلام
در نماز بامداد بتقدیر صد آیه خواند و روایة مسروق عجلی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم در نماز بامداد سورت قاف و الذاریات
چندانی بخواند که من فرو داشتم و دیگر روایة میکنند عبد الله مسعود رضی الله که رسول علیه السلام در نماز بامداد و الم تنزیل و تبارک
الذی بیده الملک خواندی همچنین بتقدیر هفتاد سورت روایة میکنند از نبی خواندی و در هیچ رکعتی ورای فاتحه دو سورت نخواندی
و از پایان نماز نکردی دیگر روایة میکنند ابوهریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام در نماز بامداد سورت هل اتی علی
الانسان و المرسلات و اذا السماء انشقت و السماء ذات البروج خواندی و بقول عبد الله عباس رضی الله عنه در نماز روز
قرائت نیست و حجه قول وی اینست قال النبی علیه السلام صلوة النهار عجماء اما مراد ازین نرم خواندن است نه نا
خواندن از برای آنکه در ابتدا در نمازها در قرائت بلند خواندن مشروع بود و کافر بچگان بیامدندی و برده مسجد
رسول علیه السلام حشر گری کردندی که ایشان مشوش شدندی جبرائیل علیه السلام آمد و این آیه
آورد و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا بعد ازان نرم خواندن
مشروع شد دلیل بر آنکه هم از عبد الله عباس رضی الله عنه روایت است که رسول علیه السلام در
نماز آدینه و سورت الجمعه و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینه نماز روز است

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که مارا در یک روز دو عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتاک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رضی روایت میکند که وقتها
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردم رسول علیه السلام قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام رفت و از قرائت خبری نخواند
آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز مارا معلوم شد که سوره تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
نرم خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که رخساره مبارک می جنبد که وقتی بودی که مارا حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة ظهر امام بیهقی
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها تجزیت نشده بود و سورتها را معین
نشده چون سورتها اینها معین شد تا حتی آمد دار معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسب
هیچ می بینیم وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام را طلب کرد و این حدیث فرمود و فتان انت یا معاذ و این آیت والسماء
والطارق والشمس و ضحیها ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز بامداد سورت البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی مارا غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر رضی
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیت رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواند
و نشستن به رکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رضی ابو موسی اشعری را بقریه فرستاده بود و با امیری وی را وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل و در نماز پیشین اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حم آخر است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس والنجم و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک الذی تا والفجر و اوساط از والفجر است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرائت مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتاک خواند و اینها استحباب است اما فریضه آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد آواز گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است آن نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود و صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الصغیر والکبیر والمریض والضعیف والمسافر و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بر دو نوع است فریضه است که آنچه از حد کراهیت بیرون آرد و استحباب اما در حد درایت در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله عنه در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول اهل السنت که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار اقتضا نکند مالک رحمه الله گفته در سه رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رحمه الله در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله تا در دو رکعت معین خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواند فریضه است و وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه حایض و نفسا و جنب را نشاید خواندن لیس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا نبود از برای آنکه ما مأموریم بخواندن نظم و معنی تا از خواندن بنظم عاجز نباید بمعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما مأموریم بخواندن این دو یکی و لیکن لازم نیست که آیه بنظم خوانده هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در صحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در رسم همه است پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمة الله اینست که روایت میکند که از ان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمة الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان باشد
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل عجم نامه نبشتند نزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است آنچه جدا از که است بیرون آرد فاتحه و ورای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه تر و در ان نمازها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن بن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایة مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بیکاه خیزد امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روز تا برابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم استحباب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند بقول شافعی رحمه الله روا بود و بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود روایت اینست تا عالم متیقن شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند و اگر نجاست

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را در یکروز دو عید آمدی نماز روز است نماز عید و نماز جمعه رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربك الاعلى الذي و هل اتيك حديث الغاشية خواندي و ابو سعيد خدري رض روايت ميكند كه در نماز
رسول علیه السلام نماز پیشین میکردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد و باز قیام رفت و از قرائت خبری نخواندند
الم تنزیل سجده و باز رکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
پیشین خواندی قرات قرآن چنان نیم خواندی که ریش مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة الحاجة امام [illegible]
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها ترتیب نشده بود و سورتها را معلوم
نشده چون سورتها اینها معین نشده جماعتی آمدند و از معاذ بن جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام گله کردند که مردمان کاسب
نیز هستیم وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام معاذ را طلب کرد و این حدیث فرمود و افتان انت یا معاذ این ایست والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابو بکر صدیق رض عنه در نماز بامداد سورت البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رض گفت یا خلیفه رسول الله
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر رض را
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیت رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواندن
واشتن سبه رکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رض ابو موسی اشعری را بقریه فرستاده بود و با امیری وی را وصیت کرده که بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل و در نماز پیشین اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس والليل و قصار مفصل از والضحى است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم [illegible] تا والفجر و اوساط از والفجر است تا
لم يكن و قصار مفصل از لم يكن است تا آخر قرآن مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتيك خواند و اينها استحباب را است نه فریضه را انچه خواند روا بود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد و آواز گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است این نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود من صلی بالقوم
صلوة فليخفف فان فيهم الضعيف والكبير والمريض والضعيف والمسافر وذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بیرون از فاتحه بر دو نوع است فریضه است که انچه از حد کراهیت بیرون آید استحباب را و در حد آیت در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار اقتضا نکند و مالک رحمه الله در بیشتر رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رح در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله تا در دو رکعت معین خواندن قرآن فریضه است اما در حد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله یک آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سنت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله و در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواند فریضه است وجه قول ابو حنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است و دلیل بر آنکه حائض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیدانند بپارسی میخوانند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میدانند بپارسی میخوانند بقول ابو حنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما ماموریم بخواندن لفظ و معنی تا از خواندن بنظم عاجز نباید بمعنی روا نبود
اما ابو حنیفه رح گفته است که ما ماموریم بخواندن ازین دو یکی و لیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند از هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است و دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در زبر مهاست پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن اند قرآن است در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابو بکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابو حنیفه رحمه الله اینست که روایت میکند که ازان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایة قول ابو حنیفه رحمه الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان اند
قرآن که محال بود پارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل روم نامه بفرستادند پیغمبر علیه السلام سلمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مر سوره فاتحه خبر است سلمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابو حنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت و دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است آنچه حد از کراهیت بیرون آرد فاتحه و ورای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه تر و در آن نمازها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان است
که در نماز بامداد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن بن زیاد رحمه الله از ابو حنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایة مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بیگانه خیر امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روزها برابر باشد
و شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند و سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتم استحباب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود بیک روایت بقول امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روا نبود
بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود روایت اینست عالم متشبه شود بدین معنی تا زتباه شود و اگر از محراب میخواند و اگر بحایست

میخواند همین خلاف است و اگر در جماعت میخواند چنانکه امید وی را حفظ است و بقول ابوحنیفه رحمه الله روا بود ولیکن مکروه است که این
سبب بود که وی را در حالت قیام چشم بجای سجده داشتن سنت است و وی چشم بمحراب میدارد و بدان سبب بود که وی را در حالت قیام چشم بجای
سجده داشتن سنت است و وی چشم بمحراب میدارد و بدان سبب کراهیت بود و اگر در نماز توریت خواند یا انجیل خواند یا زبور خواند وی روا بود
ولیکن تباه نشود تا از قرآن چیزی یاد آید و خواند و نماز روا بود و اگر چیزی از قرآن یاد نیامد پس تکبیر احرام کند ظاهر روایه نمازش تباه شود بعضی
گفته اند اگر چیزی خوانده است که معنی وی با معنی قرآن است می آید روا بود و قیاس قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله از قرآن معنی را
اعتبار داده اند و ابو یوسف رحمه الله و مثل وی نظم را و دلیل بر آنکه ابوحنیفه رضی الله عنه بپارسی روا داشت چه پارسی چه عربی هر چه باشد
اگر در نماز قرآن را بر روایه میخواند مکروه است بود و ترک سنت بود و آوردن بدعت قال النبی صلی الله علیه وسلم من قرء القرآن
منکوسا انفی فی النساء منکوسا و نه روایتی منکوسا آمده است بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند باژگونه خواندن آن بود از
پایان سورت آغاز کند سر سورت بر آید اما این در عرب آید که ایشان در لغت کامل باشند همچنین گفته اند اما در دیار ما باژگونه خواندن آن بود
که در رکعت اول سورت فروتر خواند و در رکعت دوم برترین خواند این جایی بود که بمداوا خواند اگر بقرأ موسی چنین خواند کراهیت نبود
اگر بقرأ موسی آغاز کند یادش آید این سورت برتر است باید که همین را تمام کند مگر بدان سورت کامل نباشد اکنون باید که ماند و سورتی
خواند که بدان کامل بود که مسئله اگر در هر دو میخواند ولیکن سورت در میان ماند اگر سورت شش آیه بیشتر کراهیت نبود در بعضی فتوی
بود اما اگر سورت کوتاه بود یعنی کم از شش آیه بیشتر کراهیت بود اگر یک سورت در میان میماند و سورت دیگر میخواند کراهیت بود یا نی
اگر سورت دراز است که مقدار شش آیه است یا زیاده از شش آیه اتفاق کراهیت نبود اگر سورت کوتاه است چه اندازه است یعنی کم از
شش آیه است خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که کراهیت بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که کراهیت نبود
نشاید که یک سورت در دو رکعت خواند و پیوسته در نماز چنان خواند که یعنی در تفضیل نهاده اند سورت را به سورت و یک نوع کراهیت بود مگر
که به سورتها دیگر کامل نبود اگر به سورتها دیگر خواند تا خلق ایشان تکبیر گذارده شود که خواهد تا سورت خواند به زبانش سورت دیگر رفت
باید که همین را تمام کند اما اگر بدین سورت کامل نبود باید که این سوره را ماند و سورت دیگر خواند که بدان سورت کامل بود
اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم درازتر خواند اگر یک آیه است یا دو کراهیت نبود اگر سه آیه است کراهیت بود و دیگر
سبح اسم و هل اتک حدیث الغاشیه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابوحنیفه رحمه الله که وی یک
آیه قرآن را معتبر میدارد چه معنی است که اینجا دو را عفو میدارد قول وی اینست که یکی دو آیه عفو است بدان معنی که اندک است
قرآن خواندن نتواند که خود را نگاه دارد و پرهیز کند و اصل است ابوحنیفه رضی الله عنه را که هر کجا اقاویل صحابه رضوان الله
علیهم باید رای خود ماند با اقاویل صحابه رضی الله عنهم اجمعین عمل کند در نوادر خواجه امام بکر خواهرزاده رضی الله عنه مسعود رضی الله روایت
که در نماز بامداد و سورت بنی اسرائیل خواند نزد سجده و خواند سورت تمام کرد در رکوع تداخل کرد چون اینجا دو آیه است
عفو است و اما اینجا نیز باید که عفو کند بود اگر امام اگر قراءت فاتحه آید اگر زحمت کراهیت بیرون رفته باشد و اتفاق است که

حتی باید استفتاح دادن دلیل بر آنکه عبد الله عمر رض امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نیامده است نافع
در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبد الله عمر رض گرفت و نماز تمام کرد کراهیت بیرون رفته است از قفای
امام آن بود که رود تا برکوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه را امامی بود که از بعد کراهیت بیرون رفته بود از قرائت
عاجز آمد که ویرا باستفتاح حاجت آمده بود نزد دو برکوع رفت بعد از نماز شفعه بوده است فیتمی بیرون کرد از جهود
و امام را او ادکه نماز را بعلم تمام کرد اگر امام از بعد کراهیت بیرون رفت ویرا باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
داد و امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح دادن بی حاجت است
اما ظاهر روایت اینست که اگر امام چند آیه خوانده باشد چون از قرائت خواندن عاجز آید مقتدی را استفتاح
دهد امام گیرد و یا نگیرد نماز روا بود که در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه
السلام در نماز بامداد سورة قد افلح چون باخر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این
آیه را ماند و با منی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من آسان نکردی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من
چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودمی
و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورة تبارک الذی خواند
چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را ماند
آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان شما ابی بن کعب رضی الله عنه
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا آسان نکردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که این آیه منسوخ شده بودی و بدی من شما را خبر دادمی
پس معلوم شد اگر چه بسیار قرئت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد یا نگیرد
از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمکم
الامام فاطعموه ای استفتحکم فافتحوه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امامی آنکه از قرئت عاجز آمدی و در محراب خاموش کرد
مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد یا نگیرد روا بود که هر کس اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی لقمه داد امام بگرفت نماز همه تباه شود
اگر مقتدی لقمه داد امام گرفت اگر مقتدی را معلوم آمد که خود بی طهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای آنکه مشهور بودی در نماز داشت
نیامده است پیش از بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام گرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نارسیده
استفتاح داد و امام بگرفت نماز روا بود از برای آنکه استفتاح نارسیده نماز است که معلوم شد که نارسیده بی طهارت بوده
است یا بجامه نجس بوده است بعضی گفته اند که جامه پلید در حق نارسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که عفو نیست در هر دو صورت نماز تباه شود و در نماز بضرورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی روزگار صحابه را رضوان الله علیهم مطالع میکرد چون بدر حجره ابابکر صدیق رض رسید وی در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از آنجا بگذشت بدر حجره امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید وی در نماز بود و قرآن بلند خواند از آنجا نیز درگذشت چون بدر حجره بلال
رسید رضی الله عنه وی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نماز بودی و قرآن را نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک نیک نماز را میگفتم رسول علیه السلام
گفت بجا نیست **قال** النبی ارفع صلوتک قلیلا و آنگاه گفت یا عمر رض دوش در نماز بودی قرآن را در بلند خواندی گفت بلی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیو انرا میراندم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صلوتک قلیلا و آنگاه گفت و یا بلال
دوش در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم **قال** النبی
علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها هر سورت را که شروع کردی آن سورت را تمام کن آنگاه سورت دیگر و اگر بضرورت از سورت نقل
کردن مقتدی استفتاح خواند و اگر امام تکبیر تا تکبیر در نماز رود و بود دلیل برآنکه خواجه امام زاهد رحمه الله در نماز بامداد سورة هل اتی علی الا
نسان میخواند و در یا ایها المدثر نیت مقتدی استفتاح خواند و نگرفت باز دیگر واقع افتاد بعضی که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح خواندش گفت
چون نماز تمام کرد سوال کرد که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذاردن من تمام نکردمی **مسئله** قرآن خواندن فریضه است بخلاف
معتزله **مسئله** در نماز رکن اصلی سه است قیام و رکوع و سجود و قرائت رکن اصلی نیست یا آنکه جایی است که قرآن فریضه است رکن اصلی است
و اگر جایی است که قرآن خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست اما اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از آنکه قعده متغیر کرد یاد آمدش که
در یک رکعت قرائت نخوانده ام نمازش از فریضه باطل شود و حج قطوع باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصل است **باب دوازدهم** در بیان
ادا حروف اجرت گفتن در قرآن خواندن هر که قرآن خواند باید که ادا حروف مراعات و وقف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کرده شده
قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از این آیه امیر المومنین علی رض گفته است که ادا حروف و مراعات وقوف است ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از تغییر معنی را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر و از شافعی رحمه الله روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علما رحمهم الله فاتحه یا سورت هر کلام که خطا خواند نمازش تباه شود و بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند بهر چیزی که بعید اندر خطا بود و اگر سین را صاد گوید نماز تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر میخواهد حرفی گوید بر بالش حرفی دیگر رفت و لیکن از همان مخرج خیر دگران حروف گوی میخواست گفتن و لیکن تفاوت نمیکند نماز
روا بود و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل ابن احمد بصری رحمه الله ساخته اند الهمزة والهاء والتاء والعین من مخرج
واحد والباء والمیم والفاء من مخرج واحد والتاء والطاء والدال والظاء والسین من مخرج واحد والذال والثاء
والظاء من مخرج واحد والجیم والشین والصاد من مخرج واحد والحاء والغین من مخرج واحد والراء واللام والنون من مخرج واحد والزاء
والسین واللف من مخرج واحد والواو واللام والالف والیاء من مخرج واحد والقاف والکاف من مخرج واحد ابو حنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته‌اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل آن لفظ در قرآن یافته شود اگر این آیه
فیها فاکهة و ما غسلین در مان لقاح خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود که معنی یا معنی قرآن است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و اگر در نماز عطار و چنین دانست که در نمازش فاتحه از قرآن نیابت دارد یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواند بی نیت دعا رسیده است اگر در نماز نیت یاد آمدش که در نماز هست قرائت نیابت ندارد و از این
نیز همان بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است باید که در مسئله دو روایت است همچنانکه خطیب در منبر آمده تا خطبه کند
و بر عطسه آمد و گفت الحمد لله و در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و گفت الحمد لله از جهت گفتن از خطبه و این از تسمیه و گفتن حیوان نیابت
دارد یا نی ابو حنیفه رحمه الله را دو روایت است و اینجا نیز باید کرد که دو روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند گفت
چنانکه ترکی الحمد لله را الحمد الله میگوید یا هندوی میگوید باید که او را فرمایند که واحد و محمود و رحمهم الله میگویند اگر اینها درست
میگوید فرماید تا از این نیز گویند اما اگر همه را بیکسان میگوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آیتی نگاه کنند که در آن آیه این
حروف نبود وی را تعلیم کنند تا از در نماز میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند یا سورت
در آن این حروف نبود وی را تعلیم کنند تا در نمازها همان خوانده شود اگر آیتی نیابد که در آن این حروف نبود اکنون ضرورت شد بقدر
حاجت خواندن روا بود اگر مقتدی بود یا امام تکبیر گوید هیچ دیگر نخواند خاموش باشد هرگاه که امام سلام دهد یا امام سلام گوید که تنها
کذا است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از آن چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم و بحمدک و تسبیحات رکوع و سجود و دعا و قنوت و قرائت
تشهد و مانند اینها که بی اینها نماز روا می آید اگر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم سین است اگر صاد گوید نمازش تباه شود و تبارک
السمک را البیک گوید نماز تباه شود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام بزدوی و شیخ الاسلام رحمه الله بر این است که نماز تباه شود
اعوذ بالله ذال است اگر زا گوید روا بود من الشیطان طا است اگر تا گوید نماز تباه شود الحمد حا است باید گفت و الحمد میگوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمة الله علیها گفته است که روا بود که وی قریب مخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین سین مهروه با تشدید اصل آمده است که آن تشدید را ترک دهد یا بر قوت نهد نماز تباه با الصراط اگر این صاد بسین
باز گوید روا بود اگر طا را تا خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود با الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند روا بود و الذین ذال است
اگر دال گوید نمازش تباه شود النعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل بن احمد المغربی رحمه الله گفته است که روا بود
اما الضالین را اگر دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه بلخی رح گفته است روا بود خواجه مطیع رحمه الله گفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتاب خانه منت که روا بود خواجه امام علی بزدوی رح گفته است روا بود
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را یعنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی وا میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت
نکند این است و این اختیار محل است و این تشدید دارد ظاهر روایت نماز روا نبود ابو الجعفر گفته اند که اصح آن است که روا مثل
نظیر او در قرآن است قوله تعالی و الامن البیت الحرام قل اعوذ ذال است اگر دال گوید نمازش روا بود [illegible] قل اعوذ

برب الناس اگر کسی سین را صاد گوید نماز تباه شود فی صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنت

والناس میخواند قل اعوذ برب الفلق را برب الفلک خواند نماز تباه شود و من شر النفاثات را النفاتات خواند یا دال را
تا خواند یا سین را صاد گوید در همه صورتها تباه شود و هر جا من خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا گوید یا
صاد را سین گوید باید دانی که در قل الله احد است یکی را تا گوید نماز تباه شود نیت را که تا یا نیت اگر یا دال خواند
یا سین یصلی صاد گوید یا صاد را سین خواند یا ذال المحب را دل خواند یا طا خطیب را تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند
و درین همه صورتها نماز تباه شود و را ادجار را اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین گوید یا یدخلون را یخلون گوید
درین همه صورتها نماز تباه شود و استغفر این عین را اگر خا گوید اختلاف المشایخ است تو ایا را اگر طا بگوید نماز تباه شود
کاف تکبیر سه نوع است کاف اکبر است و کاف کوزه کاف کامورہ در شب نیک نکوید و سوم نیک نکوید میانه گوید اگر به الف یا با
اکبر بدارد نماز روا نبود و اهل نحو گفته خطر کفر بود سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد گوید یا ظا عظیم را ذال گوید یا زا گوید نماز تباه
شود اگر سبحان ربی العظیم نمیتواند گفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی گوید روا بود سمع الله لمن حمده این ها را باید که بیاد اگر کند
اختلاف مشایخ است و اگر حمده گوید نماز روا بود و اگر حمد گوید نماز تباه شود التحیات لله اگر این تا را طا گوید یا دال نماز تباه شود
اگر صاد والصلوات را سین گوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر
سجده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آرد اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود اگر غین
نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایه آنست که نماز تباه شود و نبی تبا است اگر سین خواند یا ان لتشدید
که هر ایاک نعبد است ترک کند یا آن تشدید را به نون نهد یا صاد ولک نصلی را السین خواند یا سین ونسجد را صاد خواند یا
سین یعنی را صاد خواند درین همه صورتها نماز تباه شود یا الکفار ملحق ملحک گوید نماز روا بود که از عرب بسیار جای آمده که کاف را
قاف صرف کنند قطع کلمه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قرار سمرقند را با خواجه امام فخر زاهد رحمه الله
درین مسئله مباحثه افتاد الیشان گفتند که قطع کلمه مفسد نماز است خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف
و کلمه کلمه درمیان نماز خواند نماز روا بود بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی نخیزد و نماز تباه شود چنانچه الحمد
میخواند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات گفت و قطع افتاد از بهار معنی نخیزد نماز تباه شود اگر قل گفت قطع افتاد
قل کلمه تمام است نماز تباه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که باز از سر آغاز کند
خواجه امام منهاج الدین گفته است که باقی تمام کند وقف تا جایگاه بقول قرار مفسد نماز است و بقول فقهاء مفسد نماز نیست
دهکان او بلب کاک ابا نجم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الامن تولی و کفر گفت و وقف کرده کاک
ادیب کاک رحمه الله گفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمه الله گفت که تباه نشود مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی گفت
اگر این فتوی واقع شود فتوی به نزدیک تو اند ما نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نوشتم که تباه نشود هر که قرآن خواند

باید کہ ادای حروف و مراعات وقف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کردہ شود قولہ تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از تاویل این ادای حروف ہست و مراعات وقوف آنست
کہ نازل شد بلفظ قریش نازل شد عراب از اطراف می آمدند و آنچہ میدانستند بلفظ قریش یاد گرفتند و بعضی نمی توانستند خواندن چون رسول علیہ السلام
عجز و بیچارگی ایشان دید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیہ السلام آمد بشارت آورد قرآن بلفظ خویش خواند بشرط آنکہ معنی تفاوت نکند اعراب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و آنگاہ بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمہ اللہ در مشکل الآثار آوردہ ہست کہ اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود و لیکن اولیتر آن بود کہ بلفظ ایشان نخواند کہ نوع منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم انما انزل القرآن علی سبعۃ احرف رسول علیہ السلام فرمود کہ قرآن بہفت قرآن نازل شدہ ہست و قرآن کہ نازل شد صحابہ رضوان اللہ
تعالی اجمعین می نوشتند ہر کسی آیت سورۃ ہمقدار کہ حاضر بودندی و آن زمان نازل شدی کہ رسول علیہ السلام پیش ایشان خواندی بنوشتندی
اما در عہد رسول علیہ السلام نسخہ برین ترتیب نبشتہ بود و لیکن قرآن را بہمین دستور ترتیب کہ تنہا ہم میخواندند و قرا صحابہ بہمین ترتیب یاد و میدانستند
رسول علیہ السلام فرمودہ است کہ ہر کہ خواند تا قرآن را ہمچنانکہ نازل شدہ است ادا کند بروی باد قراءت عبد اللہ مسعود و قراءت امام
عاصم است امام کو محمد حسن گفتہ است کہ اگر کسی در نماز چیزی خواند کہ در مصحف امام نبود لیکن معنی قرآن است بود بقول ابوحنیفہ و محمد رحمہما اللہ
روا بود و بقول ابو یوسف رحمہ اللہ اگر مثل در نظر او در قرآن بود روا بود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیم خواند یا بصیر را قدیر خواند
مرویست از عبد اللہ مسعود و از ابو در رضی اللہ عنہما کہ مثل و نظیر وی در قرآن ہست جائز بود ابو اللیث بخاری رحمہ اللہ کہ در زاد ...
انصاری تصنیف اوست گفتہ کہ قطع کلمہ و وقف نا بجایگاہ نماز تباہ شود چنانکہ الحمد را خواندن اگر ال گفت قطع کرد و یا العجل خواند
قطع افتاد یا آیت آنکہ میخواند کلمہ نفی گفت قطع افتاد یا شہد اللہ میخواند کلمہ نفی گفت قطع افتاد یا ومن تولی و کفر گفت و قطع افتاد
وقف کرد در این ہمہ صورتہا ابو اللیث بخاری گفت کہ نماز تباہ شود ظاہر روایت نیست کہ نماز تباہ نشود خواجہ امام جمال الدین گفتہ است کہ ہر
شروع کنی و تمام کنی نخست با قراءت شود و تقطع نماز تباہ نشود چنانکہ نحو چون از رسول گفت و قطع یا کلمہ یا بد خواندن نحو چون الرسول
گفت قطع کرد و از آیا کلمہ آغاز کرد قاضی ابو دبیس بخاری رحمہ اللہ امام بود اینجا وقف کرد وی آن نماز باز نگذارد اما امام را از امامت معزول کرد
لت الیہود عزیر گفت وقف کرد عزیر ابن اللہ آغاز کرد نماز تباہ شود اگر نفی اللہ گفت نماز تباہ نشود و قالت النصاری المسیح ابن اللہ می باید خواند و قالت النصا
ری المسیح گفت و وقف کرد و ابن اللہ گفت وقف کرد نماز تباہ شود اگر نفی اللہ گفت نماز تباہ نشود اگر ابن اللہ ذلک قولہم گفت و وقف کرد یا فیہ لم گفت نماز تباہ
نشود و در نماز قرآن خواندن زمزمہ نشاید کردن باتفاق بیرون نماز بقول شافعی نشاید و بقول علما ما نشاید چنانچہ بقول شافعی رحمہ اللہ است کہ چون زمزمہ
کند ادای حرف و مراعات وقف نتواند بجای آوردن پس بتاویل این آیہ عمل نتوان کردن قولہ تعالی ورتل القرآن ترتیلا علما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ
رسول علیہ السلام از ہجری بازگشتہ بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون بمدینہ رسید عبد اللہ بن مغفل رضی اللہ عنہ سورۃ انا فتحنا بصوت بلند میخواند رسول
علیہ السلام فرمود کہ زینوا القرآن باصواتکم الحسن ... نشاید قرآن خواندن بیرون نماز ... عمل کردن ... رسول علیہ السلام
فرمودہ است کہ ہر کہ بیرون نماز قرآن خواند بہر حرفی خدای عز و جل دہ ثواب ... ثبت کند و اگر در نماز خواند بہر حرفی
سی ثواب باید اگر ظاہر خواندن بود در کسیہ خواند ... و ہر کہ قرآن بروی خواند چنانچہ ... بحرمت ... زبان و گوش و دل

واکر دیده و سر وی نخواند سه چیز رشن بهره کیرد و زبان و کوش و بلند خواندن اولیتر بود یا نرم خواندن اکر جماعتی باشند و استماع
کنند بلند خواندن اولیتر بود واکر استماع نکنند نرم خواندن اولیتر بود تا بزه کار نشود تا حق خواندن قران داشته شود چند می باید
خواندن تا حق قران کذارده بود بعضی کفته اند که ماهی یک ختم کند تا حق قران کذارده شود فقیه ابو اللیث رحمه الله کفته است که
در سالی دو ختم کند حق قران کذارده شود اما ظاهر روایت اینست که شبانروزی دویست آیه از قران نخواند حق قران کذارده
شود کر سه امانتی نشاید خواندن در کرمه عاریتی شاید یا نی اکر کرمه نارسیده بود نشاید اکر از ان مانع بود شاید که در کرمه
عیصبی یا حجامع نشاید قران خواندن واکر کرمه عیصبی بی اجره خصم سپید اینست باید که قاضی خود و بها را ضمان کنند که هر کاه که خصم وی
پدید آید من بها را از عهده بیرون آیم انکاه در وی قران خواند صندوق سیپاره دان وقف عام را نشاید که بخانه اند نهند
و بکی ندهد واکر در مسجد کرمه بود اکر عمارت پذیر بود باید که عمارت کنند واکر عمارت پذیر نبود اولیتر آن بود که اورا در خرقه پاکی پیچد و
در خاکی دفن کنند چنانکه مومنان را بی تیمم مصحف شاید کرفتن یا نی اکر تیممی بود که فریضه بوی تواند کذاردن شاید واکر فریضه نتواند کذاردن
نشاید کرفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید خفتن اما اکر خانه همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که از سر بر آویزد تا بزه کار
نشود واکر خفته قران میخواند همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که از سر بر آویزد تا بزه کار نشود واکر خفته قران میخواند شاید یا نی
واکر تن و جامه وی پاک بود شاید فقد بهای را کر دکند واکر نشسته خواند اولیتر بود واکر در راه روان قران خواندن شاید یا نی بعضی
اصحاب ما کفته اند نشاید بعضی کفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی کفته اند هم بلند و هم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله کفته است که از اصحاب ما روایتیست بیکروایتیه خواندن دیکر روایت نخواندن پس خواندن اولیتر بود و لیکن نرم خواندن
اولیتر بود و لیکن نرم خواندن بلندی شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله کفته است که اکر در حمام نجاست نرم خواند واکر در صحرا بود
بلند خواند پاکی نبود چنین خواند طهارت روا بود در شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله کفته است یکی قران خواندن بی طهارت روا بود و لیکن
بطهارت اولیتر بود و مسجد اندر آید بطهارت شاید اما بطهارت اولی بود واکر انساعت طهارت نتواند ساختن اولیتر آن بود که بار می
تیمم کند از برای آنکه محمد حسن رحمه الله کفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام کفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت
اولیتر بود **مسئله** خفتن بی طهارت روا بود یا نی اکر از زنان طهارت نبود خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت اولیتر بود اکر طهارت نتواند
ساختن تیمم کند اولیتر از ان بود که تیمم نکند **مسئله** بر قران خواندن بر موذنی کردن اجره کیرد حرام بود و بقول علماء ما
و شافعی رحمهم الله کفته است حرام نبود بر کتابت و ادب کسب آموختن اجره کیرد حلال بود باتفاق اما اکر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه
آموختن مطربی و مانند آن بر اینها اجره کیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع و سجود کردن رکوع و سجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول
ایشان بقدر قرات تسبیحات بر قول ایشان که تسبیحات کفتن در رکوع و سجود فریضه دارند بقدر تسبیحات کفتن فریضه است و سجده فریضه است
و بقول شافعی رحمه الله در سجده رکن اصلی دو است بینی و پیشانی تا اکر از زمین یکی باختیار بلند بقول شافعی رحمه الله نمازش روا بود
و بقول علماء ما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهادنست و بینی نهادن مستحب است تا اکر پیشانی ننهد و بینی نهاد ظاهر روایتست

که روا نبود از ابو حنیفه از ابو حنیفه روایة آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر می آید دلیل بر آنکه اگر پیشانی مجروح
بود به بینی سجده آرد روا بود اگر بینی نیز مجروح بود بسرِ سجده آرد روا نبود که تشبیه اهل کتاب شود و دیگر آنکه استخوان بینی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه آنچه از دماغ جدا میشود از بینی بیرون میشود پس معلوم شد که در حال پیوستن حکم بروی دارد و در حال سجده حکم
سر را اسد بن عمرو از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت بنوک بینی سجده آرد و پیشانی باختیار نهد معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین باز کرد روا بود برای آنکه هر دو را در یک رکن جمع یافتیم بعد از آن اگر قدمها باز کرد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها از زمین باز کرد در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بروایت فرق ناطقی آورده است که روا
نبود و این اقتدوری است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که جواب ظاهر نیست که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضاء الیدین والرکبتین والقدمین الرس خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که گفتیم ما را جواب روایت
شرح طحاوی رحمه الله گوییم که روا بود تا ولیکن آنکه برد و کانچه سجده آورده است و پشت پایش بر دکانچه بود و انگشتان پای آزاد اما اگر
پایش مطلق آزاد بود روا نبود این ما را جواب بروایت فرق ناطقی گوییم که روا نبود و تا احتیاط کند تا نمازش در قید باز روای بتقیید اگر
در سجده قدم بقدم دیگر برگردانیده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که روایت کتاب این نیست وضع
القدمین علی الارض فرض فی السجدة اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع آرد و سجده
بایما آرد بقول علمای ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود همچنان که بایما نماز گذارد روا بود مسلمانی را
عارضه ایست که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام و رکوع و سجود و بقاء طهارت نمی یابد اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود و بقاء طهارة
نمی یابد نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر بایما نماز میگذارد بقاء طهارت می یابد
روایت این نیست که حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و با قیام و رکوع و سجود نماز میگذارد روا اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است که بایما گذارد روا بود و اگر درون دهان جراحت است قرآن میخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است
که قرآن بخواند از برای آنکه بی قراءت روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی و کسی که در فریضه چهار رکعتی در دو آخرین
بی قراءت روا می آید اما در شرح جار بنیاد آورده است که بی طهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قراءت خواند که در زیادات روایت است که آنجا بایما نماز میگذارد و آن اشارت از وی بدل است از قیام و رکوع
و سجده اما در قراءت بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جای خواند که نخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند هم نمی ایستد و اگر
بخموش میباشد می ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة مختصر القباح خواجه امام ابو الفضل کرمانی و در شرح قدوری
همچنین آورده است که هر جرحی صاحب جرح روان شود از رحق و می بهدت نیست از پیشانی چند بند با سجده معتبر آید سجده بعضی
از مشایخ گفته که مقدار نوک بینی کرا ابو حنیفه رحمه الله سجده بنوک بینی معتبر میدارد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ابو حنیفه
رضی از آن قول رجوع کرده است آن حکم معتبر نماند مقدار ثلثی یا ربعی از پیشانی نهد و سجده معتبر بود اگر سجده بجایی می آید که

کرده آنجا سبح کند روا نبود و اگر بر پیچ دستار سجده می آرد چنانکه پیشانی از زمین آزاد میماند روا نبود باتفاق اگر بر نهالین یا بر ردی
عفص یا بر توده ریگ یا بر توده ارزن یا بر برگ عفص سجده آرد نماز روا نبود چون سختی زمین بر پیشانی وی نرسد از برای آنکه در معنی
انا نشود اگر سختی زمین بر پیشانی رسد روا بود مسئله اگر آستین می افگند یا دامن بر آنجا سجده می آرد بقول شافعی رحمه الله روا نبود
که مصلی غیر مصلی باید تا روا بود و بر قول علما رحمهم الله روا بود و بر قول علما رحمهم الله روا بود و اگر بر پیچ دستار می آرد چنانکه سختی زمین
بر پیشانی وی می رسد بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علما روا بود که عبد الله عمر رضی الله عنه و این مسئله را دید که پیچ دستار را به پیشانی
بسته بود و بدان جای سجده می آورد و برو انکار نکرد معلوم شد که روا بود والله اعلم بالصواب **باب چهاردهم در بیان قعده اخیر**
قعده اخیر نشستن فریضه است بایت و اخبار آیت آنست قوله تعالی فاقعده وامع القاعدین از مالک رحمه الله روایت است که قعده اخیره نشستن
فریضه نیست وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است اذا قلت هذا و فعلت هذا فقد تمت صلوتک چون رسول علیه السلام نشستن
فرمود یا خواندن فریضه نیست نشستن نیز فریضه نبود و این روایت در مختلف چون مختصر فرمود معلوم شد فریضه نیست و این مذهب است در
مختلف است در باب مالک و اما در روایت آنست که قعده اخیره نشستن فریضه است اما شرط است رکن نیست دلیل بر آنکه بی قعده نماز نمیشود ولیکن تمام
نی یا اگر قعده اخیره نشست بر رکعت زواید برخاست و این رکعت زواید سجده مقید کرد و این نماز فرضیت باطل شود ولیکن در حق تطوع باقی بود
پس معلوم آمد که بی قعده نماز نشد که بتطوع اندر آمده است ولیکن تمام نی اگر از فرضیت باطل شد و قعده همچون سجده نیست که اگر قعده
همچون سجده بودی بایستی که رکعت زواید را بقعده رسانیده و آنگاه نماز تباه شدی پس معلوم شد که قعده همچون سجده نیست چون سر از
سجده آخر بر دارد و چه مقدار نشیند تا قعده معتبر شود ابو سعید بردعی رحمه الله گفته است که مقدار کلمه شهادت نشیند تا قعده معتبر شود
ظاهر روایت آنست که مقدار عبده و رسوله نشیند تا قعده معتبر شود دلیل بر آنکه عبد الله مسعود روایت میکند از رسول علیه السلام اذا رفعت
راسک فی السجدة الاخیرة و قعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک رسول علیه السلام فرمودی پسر مسعود چون سر از سجده اخیره بر داری
و قعده اخیره را مقدار عبده و رسوله رسانیدی نماز تو تمام شد خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله خواندن هر کس را اعتبار دارد و فرق نی
میان تعجیل و آهسته خواندن امام جلیل حسن رحمه الله خواندن مستون را اعتبار دارد و تعجیل نیک نی و آهسته نی میانه خواندن و شیخ الاسلام
برهان الدین هم آنست که هر چگونه که خوانده بود ظاهر روایت آنست که اعتبار خواندن مستون است و این اختیار خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله است **مسئله** اقتدا رسیده و نارسیده درست نبود اما اقتدا نارسیده بارسیده درست بود و هم با فعال هم با قوال صورت مسئله
آنست چنانکه التحیات بمقدار تشهد رسانید و مقتدی هنوز بمقدار تشهد نرسیده است امام سلام داد اگر مقتدی نیز سلام دهد نماز وی روا بود ولکن
مقتدی بمقدار تشهد رسید سلام داد و پیش از آنکه امام بمقدار تشهد رسید نماز وی تباه شود چه بنا نماز مقتدی بر نماز امام است و نماز امام تمام نیست
پس نماز مقتدی نیز تباه بود فایده خلاف جایی پدید آید که امام شیخ بتعجیل خواند پیش از آنکه مقتدیان بعبده و رسوله رسیدندی وی سلام
داد ظاهر روایت نماز هم تباه نشود خواجه امام بکر اسکاف رحمه الله گفته که نماز همه روا بود از برای آنکه در نماز هیچ رکنی مقدار نیست که قعده
اخیر چون قعده اخیره بعبده و رسوله رسانید قعده معتبر شد نماز تمام شد بعد از آن از حرمت نماز بود باز در هر رکنی که باشند هر چه تا مکند

از فریضه نیابت دارد قعده اخیره را چون بعبده سهو له بیاید فرض موجود شد بعد از ان تطوع بود ولیکن در حرمت فرضیت بود
تا اگر همین فریضه را کسی بوی اقتدا داد بود پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است **مسئله** باز گشتن بقرارت تشهد قعده را
برگیرد یا نی این مسئله بر چهار وجه است یکی وجه آنست که قعده معتبر میشد التحیات تمام خواند در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از انکه
بقدر تشهد رسیدی سلام داد باتفاق این قعده بر اینده نشود و نمازش روا بود که نشستن فریضه با تمام خواندن واجب با فتنه
و خواندن باز دیگر تطوع شود و تطوع فریضه را واجب را به بنیاد روا اما اگر مقدار عبده در سهو له نشست ولیکن هیچ نخواند در خواب
چون بیدار شد سلام داد بقول علما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات آغاز کرد
پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش از انکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنیم اگر بقدر تشهد برسد روا بود و اگر نرسد روا نبود اگر باز از سر آغاز کرد خواجه امام زاهد نجم
رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس رحمه الله در سبق میگفت در روایت بیرون آمد که قعده بر نگیرد لفظا بر روایت بر گیرد خواجه امام ابو جعفر
کبیر بخاری رح گفته است که در نوادر از محمد رحمه الله روایت یافته ایم که قعده بر گیرد تا اگر تمام ناکرده سلام دهد نمازش تباه شود وجه
مقتدی را افتد جواب بر روایت نوادر گویم که قعده بر نگیرد که مسلمانان کاسب باشند و امام قرارت دراز تر خواند وی خواب رود باز
بیدار شود از سر آغاز کند پس گوییم که قعده بر نگیرد تا اگر تمام ناکرده با امام سلام دهد روا بود اگر با امام مقدار عبده در سهو نشست هم
خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با امام سلام داد بقول علما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود
اگر امام سلام داد وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام دادی وی نداد وی بسلام امام از نماز بیرون نیاید از برای
انکه واجبی از واجبات نماز بر وی است قرارت تشهد آغاز کرد و قعده برگیرد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده در سبق میگفت در روایت بیرون آمد بقول ابو یوسف رحمه الله قعده بر نگیرد و بقول محمد رحمه الله بر نگیرد
باز گشتن بسجده تلاوت قعده بر می گیرد و آن واجب است باز گشتن بقرارت تشهد نیز قعده را برگیرد و اینجا نیز واجب است اما ابو
یوسف رح گفته است که اگر باز گشتن بسجده تلاوت بگوییم و قعده بر نگیرد نماز السجده تمام کرده باشیم و نماز بسجده تمام کردن
شروع نیست پس بضرورت گوییم که قعده برگیرد دیگر انکه سجده مقدم است قعده موخر است هرگاه که از موخر بمقدم باز گردد
مقدم موخر را برگیرد اما اینجا شک است نشستن با خواندن مقارن است هرگاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم
موخر را برگیرد اما اینجا شک است نشستن با خواندن مقارن است که قعده برگیرد یا نی گوییم که قعده بر نگیرد دلیل
هم مسئله طلاق مردی را زنی حامله است گفت اگر پسر آری ترا یک طلاق شود و اگر دختر آورد دو طلاق و اگر هر دو آورد و اگر نخست پسر آورد
پسر آوردن پس یک طلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای انکه نهادن حمل یا گذشتن عدت مقارن است گوییم که
طلاق دیگر واقع نشود اینجا نیز خواندن با نشستن مقارن است گوییم که قعده بر نگیرد و اگر این زن هر دو را در باریکی آورد و معلوم نیست که نخست پسر آورد
یا دختر جواب فقها آنست که نخست پسر آورده است تا بیش از یک طلاق واقع نشود اما دیانة جواب بدان گوییم که نخست دختر آورده است

تا دو طلاق واقع شود که باب فراش ست و باب احتیاط اما اگر سه فرزند آورد چنانکه یک پسر آورد اکنون هر سه طلاق واقع شود لیکن
باوردن فرزند سیوم عدتش بگذرد اگر کسی خواهد در حال روا بود و لیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود بیرون آمدن از
نماز بفعل نمازگذارنده بقول ابو حنیفه فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست چیزهای است که اگر در نماز
پدید می‌اید باتفاق نماز تباه میشود و اگر بعد از نماز پدید می‌آید باتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام پدید آید
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نوشدن آن چیز بعد از قدر تشهد و همچون نوشدن آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تباه شود
بقول ابو یوسف رح نوشدن آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام همچو نوشدن آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و فایده
این در چند مسایل پدید آید اگر نماز بامداد میگذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آفتاب بر آمد یا وا آمد که نماز خفتن بنشسته یا وتر
بنشست بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز در هر سه صورت تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود که نماز ضحی میگذارد یا نماز
عید میگذارد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زوال است ایستاده شد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود جماعتی نماز آدینه میگذارند بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت نوشد و بقول ابو حنیفه رضی الله
عنه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر نماز پیشین یا دو وقت مستحب نماز دیگر قضا می‌کند بعد از قراءة تشهد از سلام
وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و متیمم بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آب یافت
یا امی قاری شد یا عریان جامه یافت بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود ماسح موزه را بعد از قرائت تشهد
پیش از سلام مدت مسح بسر آمد یا موزه بقدر سه انگشت دریده شد بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر بعد
قرائت تشهد پیش از سلام بخواب شد و احتلام افتادش بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
بیهوش شد یا عورت گشاده شد یا عورت پوشیدن فریضه شد یا بر جامه‌اش نجاست افتاد زیادت از درمی درین همه صورتها که
گفتیم بقول ابو حنیفه رحمهم الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و صاحب جرح سایل را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت
نوشد بقول ابو حنیفه رحمة الله نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و صاحب جبیره را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام جبیره بیفتاد
از جراحت نیکو شد یا زن [illegible] بر داشت حیض آمده بود یا بیماری با بیمار نماز میگذارد صحت یافت یا در صحرای تحری نماز میگذارد صحت یا
یا در صحرای تحری نماز میگذارد و لاحق را قبله پدید آمد درین همه صورتها که گفتیم بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد
روا بود و مردی نیت امامت زنان کرده است بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمد اقتدا کرد و پهلوی امام نشست بقول ابو حنیفه
نماز همه تباه و بقول ابو یوسف و محمد روا بود اگر جماعتی در کشتی نماز میگذارند و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر خشکی بر ایشان اقتدا کردند بعد از
قرائت تشهد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابو حنیفه رحمة الله علیهما که بیرون کشتی اقتدا کرده‌اند نماز ایشان تباه شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله روا بود درین همه صورتها بقول ابو حنیفه رحمة الله بیرون آمدن از نماز گذارنده فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد
فریضه نیست **باب پانزدهم** در بیان نماز وتر نماز باید دانستن که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نیست و اگر

بنص قاطع بودی یا بحدیث متواتر بودی و فرض عین بودی همچنانکه فریضهای دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله
روایت میکند از خارجه بن حذافه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند ابو نصیره رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن
فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها ما بعد العشاء الی الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در وتر سه روایت است یک روایت
اینست که حماد بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابو یوسف بن الخالد التیمی از ابو حنیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمرو و نوح بن مریم الجامعی ان جامعی از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است
عبد الله بلخی رحمة الله میگوید ما بر هر سه قول عمل میکنیم از آن روی پیوسته میگذاریم اگر فوت میشود قضا فرماییم گوییم که فریضه است
و از آن روی که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر نشود گوییم که واجب است
از آن روی که در وقت تبع فریضه است وتر را بانگ نماز و اقامت علیحده نیست و در هر سه رکعت قرآن خواندن فریضه است و گوییم که
سنت است اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است وتر را بقول مالک
رحمه الله سه رکعت گذارند به دو قعده و سلام در صلوة کسقوانی از شافعی رحمه الله دو روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا سیزده
رکعت چنانکه یکی سه پنج و هفت و نه یازده و سیزده بقول علما رحمهم الله سه رکعت گذارند به دو قعده و یک سلام که روایت میکند
عبد الله عمر رضی الله عنه از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر گذاردند و دو قعده و یک سلام قرأة
در وتر فرضیت را آنچه خواندی بود و آنچه بهتر آنست که خواجه امام زاهد فخر رحمه الله تتمه درس میکرد روایت میکرد از مادر مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول عم در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سیوم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم تبت خواندی
و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهاکم خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاء و تبت
خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب است و فریضه را آنچه خواند روا بود بر قول شافعی
رحمه الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده آخر خوانند بعد از آن هم در نماز بامداد خوانند و در قنوت هر رکعت دوم که پیغامبر
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علما رحمهم الله میگویند که در حرب علی و زکوان جماعتی از صحابه شهید شدند پیغامبر علیه السلام
چهل بامداد نیت ایشان خواند این دعا را چون خلاصی یافتند هیچ نخواندند و بقول علما رحمهم الله در وتر خوانند سوره اللهم انا
نستعینک خوانند و یا اللهم اهدنا از حسن بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که کار راجح ما اللهم اهدنا تعلیم کرد باید که اللهم اهدنا خواند
امیر المومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما گفته اند که رسول علیه السلام ما را اللهم انا نستعینک تعلیم کرده باید که اللهم انا نستعینک
خواند و اگر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواند خواندن واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و در ماه تمام

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابو حفص صغیر و زی و خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابو حفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای انکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در قفای امام بدل یاد گیرد مسئله مقتدی خواند یا نی بقول ابو یوسف خواند بلیش از انکه اغاز کند صلوة گوید و بقول محمد رحمهما
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را در قراءة وی اختلاف است از انرو که قراءة بود و مقتدی را خواندن بد
بود از انرو که دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی عتق یا سعتی جمعه باید ترک سنت بد از آوردن بدعت بود اما
اجماع است که امام اللهم اهدنا خواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه خواند چنانکه صف اول اشنوند مقتدی خواند یا نی
بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف روایة آمده است که هرجا که امام وقف کند کلمه این جا یی که این گفتن
است شاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نمازها سنت روی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم من
ثابر علی اثنتی عشرة رکعة فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایة میکند
که رسول علیه السلام فرموده است که این دوازده رکعت سنت شبانروزی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالی امر فرماید تا بنام
ان بنده در بهشت خانه بنا کند مراد ازان خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام با تخصص فرموده
قال النبی علیه السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا وما فیها جمله تطوعها را انجا که گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة بیشتر نماز در مسجد بگزارد انکه در نفس است چون صبح دید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است باید که
سنت نماز بامداد گذارد شکرانه انکه خداوند عز و جل مرا از شب تاریک رهانید بروز روشن رسانید در اسلام نگاه داشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه گذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم المنتظر الصلوة الصلوة
منتظر نماز همچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن بادر رحمة الله از ابو حنیفه روایة میکند که سنت نماز بامداد در معنی واجب است
از برای انکه وی را خصوصیتی است که سنتها دیگر را نیست دلیل انکه سنتها دیگر بی ضرورت نشسته گذارد یا بر ستور روا بود
و سنت نماز بامداد را بی ضرورت بر ستور نگذارد و یا نشسته گذارد روا نبود و بعضی مشایخ گفته اند که نماز را قضا کند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کند که در معنی واجب است فاما ظاهر روایة اینست که سنت است و سنت را قضا نیست اگر
سنت نماز بامداد گذارد معلوم شد که صبح ندمیده است اتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
یا قیها در روز هم باز گذارد و اگر شک است در شب افتاده است یا در روز هم باز گذارد و اگر چهار رکعت تطوع گذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که ان دو رکعت
از سنت بامداد نیابت دارد در ظاهر روایة نیابت ندارد و اگر دو رکعت گذارد به پنداشت انکه شب است معلوم شد که روز بود
و اتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جایی گذارد و اگر اتفاق افتد درست نباید یعنی نجایی که گذارد
اولیتر بود بقوله علیه السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة اگر مسجد آید و جماعت بر پای نشده است در گوشه ایستد و سنت گذارد

فقیه امت عبدالله مسعود رضی الله عنه همچنین کردی اگر جماعت برپای شده و جماعت به مسجد اندرون اندر وی از مسجد بیرون گذارد اگر
جماعت به مسجد بیرون اندر وی به مسجد بیرون اندر و مسجد اندرون اندر وی از مسجد بیرون گذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اندرون
در مسجد بیرون اند و در مسجد اندرون گذارد و اگر مسجد یکی باشد بگوشه ایستد و سنت گذارد و قرآن نرم خواند چنانکه امام را
مشوش نگرداند و اگر مصلی به مسجد اندر آید جماعت بر پا شده بود و اقتدا اگر دیا سنت گذارد و اگر رکعت اول است اتفاق است
که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقتدا کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا نی بقول شافعی بگذارد و بر قول علما ما
رحمهم الله بگذارد تا آنگاه آفتاب بر نیاید بعد از بر آمدن آفتاب چون گذارد از سنت نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آید نمیداند که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد
که امام در رکعت آخرین است سنت را اتمام کند و آنچه از فریضه دریابد گذارد و اگر سنت را بر انداخت آفتاب بر آمد سنت را قضا نکرد
و اتفاق از سنت نیابت دارد و اگر نماز بامداد میگذارد و یک رکعت از فریضه فوت بیشود اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز
بامداد میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر روایت سنت بگذارد و فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمة الله گفته است
که سنت گذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندر یافت بقول امام رحمه الله سنت گذارد از برای آنکه تشنیع نقل که رسول علیه
السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتی الفجر خیر من
الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده است باری سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
گفته اند که فقه اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فاتوها وانتم تمشون ولا تاتوها وانتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار فما
ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا پس بحکم حدیث فریضه اقتدا کند و چون آفتاب بر آمد سنت را گذارد و سنت بود یا نی در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت
ندارد و این جایی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت گذارد و بعد از نماز
بامداد وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله آن سنت را قضا کند و بقول علما ما رحمهم الله چون آفتاب بر آید آنگاه قضا
کند و حجة قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضاها دیگر و اگر بعد از
نماز بامداد وقت مستحب باقی بود و قضا گذارد روا بود و این نیز همان بود علما ما رحمهم الله گفته اند قضاهای دیگر
را خداوند عز و جل بر وی فریضه گردانیده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
میان این قضا و آن قضا پس چون آفتاب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نماز بامداد گذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد
رسول علیه السلام وی را منع کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون آفتاب بر آید بگذارد و اگر
سنت و فریضه هر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده باشد هر دو را قضا کند و اگر

واگر جماعتی را هم سنت وهم فریضه فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند
و قرارت بلند خوانند که در وادی سیطان رسول علیه السلام بخواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب بر آمد همه بیدار شدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قرارت بلند خواندن معلوم شد که بلند خواند پس معلوم شد که چون سنت فریضه هر دو فوت شده
باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و قامت گویند فریضه بجماعت گذارند و قران بلند خوانند چون زوال در گذشت مسلمانی
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه دو رکعت نماز گذارد و به پندا شت انکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود ان از سنت نماز بامداد نیابت دارد این نیز همان بود
خواجه امام اجل شمس رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله و ان مسئله سنت نماز بامداد از برای
انکه چون صبح دمید هیچ تطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گویم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما
اینجا تطوع گذاردن مشروع است پس باید که سنت را نیت کند تا نیابت دارد و اگر نماز پیشین جماعت بر پای شد جماعت که سنت را
ماند فریضه را اقتدا کند چون فریضه گذارد اتفاق است که هر شش رکعت سنت را گذارد و تحیت دو گذارد یا چهار بر روایت جامع
الصغیر قول محمد رحمه الله تحیت چهار گذارد و انگاه دو و بقول ابو یوسف تحیت دو گذارد و انگاه چهار بر روایت مبسوط بقول ابو
یوسف تحیت چهار گذارد و انگاه دو و بقول محمد تحیت دو گذارد و انگاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روزها تابستان بود روزها
دراز بود نخست چهار گذارد و انگاه دو و اگر روزها زمستان است روزها کوتاه بود تحیت دو گذارد و انگاه چهار بعضی مشایخ
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد و آن چهار رکعت نیز خواهد گذارد تحیت دو گذارد و انگاه
چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد و ان چهار رکعت را نخواهد گذارد نخست چهار گذارد و اگر نخست دو گذارد و وقت بیرون
رفت انگاه چهار رکعت از دو از سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضا نیت و نیت وقتی بکند که
وقت وی پیش از فریضه بود و نیت سنت امروزینه کند سنت بود یا نه ظاهر روایت انست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکر
خواهرزاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای انکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام ان سنت را پیوسته گذارد
بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد از ان میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود و آن چهار رکعت سنت را
پیش از فریضه میگذارد و شفیع را شفع خبر داد ندش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد
از شفعه خبر دادندش اگر بر سر دو سلام دهد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار تمام کند ظاهر روایته تواند که شفعه طلب کند
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله نتواند این جای بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده و جماعت بر پای شد
و جامع الکبیر از محمد رحمه الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را بر خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروع کرده بود و جماعت
بر پای شد بر انداز د و اقتدا کند تا بهتر بگذارد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استاد من
شمس الائمه حلوائی از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند باستاد درست تا به بهتر عالم قال النبی صلی الله علیه

و سلم اذا اقیمت الجماعة فلا صلاة الا المکتوبة یعنی چون جماعت بر پای شد نماز نیست مگر آنکه فریضه شده است این حدیث بمن
رسید از آن قول رجوع کردم باید که بر انداز دو اقتدا کند اگر یک رکعت گذارده بود که جماعت بر پای شد یک رکعت دیگر گذارد
و بر سر دو سلام دهد اقتدا کند و اگر به سیوم رفته است که جماعت بر پای شد و همانجا سلام دهد و اقتدا کند و اگر رکعت سیوم را
بر خاسته که جماعتی بر پای شد بعضی گفته اند ایستاده سلام دهد ظاهر روایت اینست که بنشیند و سلام دهد لیست از نماز بیرون
آمده بود ظاهر روایت همانجا سلام دهد اقتدا کند خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله گفته است باز گردد قعده آرد از برای آنکه آن قعده
آن وقت فریضه نبود اکنون فریضه شد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله و اجابه فریضه نیابت ندارد و اگر سه رکعت نماز گذارده است
باید که تمام کند که بیشتر را حکم کل است آنگاه فریضه را اقتدا کند اگر سنت را شروع کرده و بر خود تباه کرد فریضه گذارد و بعد از فریضه اتفاق
اتفاق است که شش رکعت را گذارد و در فتاوی خواجه امام زاهد عتابی آورده است از خواجه امام ابوحفص بخاری که این خلاف
ابوحنیفه و محمد رحمهما الله با ابویوسف در تطوعات چهار رکعتی است در سنت نی تا اگر سنت چهار رکعتی است را قطع کند و اتفاقا
قضا چهار رکعت واجب شود که سنت تمام کرده و گذارد و چهار نی بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله بر وی قضا دو رکعت بود و بقول
ابویوسف رحمه الله قضا چهار رکعت بود و اگر سه دو سلام داد و اقتدا کند بعد از فریضه باید که بقول ابوحنیفه و محمد رحمه الله
بر وی چیزی نبود و بقول ابویوسف رحمه الله چهار رکعت بر وی قضا بود سنتهای نماز آدینه چند رکعت است بر قول عبدالله
مسعود رضی الله عنه هشت رکعت است و چهار از پیش فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را از ابوحنیفه و محمد رحمه الله گرفته اند
بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ده رکعت است چهار پیش از فریضه و بعد از فریضه دو بار چهار ها در بار تا برین عمل نکنند که رسول
علیه السلام نهی کرده است بعد از فریضه تطوع گذاردن که مانند شود بفریضه بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ده رکعت است
چهار پیش از فریضه و بعد از آن چهار باید و این قول را ابویوسف رحمه الله گرفته است و رکعت سنت روز است یا سنت نماز
بقول ابویوسف رحمه الله سنت روز آدینه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله این سنت نماز آدینه نیست فایده این خلاف
جای پدید آید که بعد از فریضه این چهار را گذارد و آن دو را نی و بقول ابویوسف رحمه الله نیز گناه نشود و بقول ابوحنیفه
محمد رحمهما الله نیز گناه شود و بعضی مشایخ گفته اند که یک هفته باید که گذارد و یک هفته نگذارد از برای آنکه رافضیان در گذاردن
این دو رکعت غلو کرده اند بسبب آنکه از برای زعم ایشان یک هفته نگذارند تا در دیار ما نیاید و در دیار ایشان آید در دیار
ما هفته گذاردن که رسول علیه السلام فرموده است هر که آن دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی فاتحه بخواند سه بار قل هو الله احد
یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ... وی را ... گناه ... میخواهیم که نگذاریم
سنت وقتی تا اگر سنت روا بود از روز نیابت دارد و اگر نماز بود از نماز نیابت دارد و سنت نماز شام دو رکعت است باجماع
اما سنت نماز خفتن بظاهر روایت دو رکعت است اولیتر میکنند و در سنان عایشه صدیقه رضی الله عنها و عبدالله عمر که رسول
علیه السلام دو گذاردی و چهار گذاردی اما معلوم نیست که پیوسته گذاردی یا در وقتی چهار گذاردی وقتی دو اولیتر آن بود که

چهار کذارد و هم دو او قیر آن بود که تحت چهار کذارد و باز دو او تیر آن بود که دران چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیة الکرسی
سه بار و در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد و در رکعت چهار رکعت نماز کذارد خدای عزوجل ثواب شب قدر در دیوان
او ثبت کرداند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر و در سنتهای شبها
نروزی فرضیت سه آنچه خواند روا بود و اما مستحب اینست که قلبها خواند از برای آنکه خواجه امام محمد رحمة الله روایت کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل
خوانده است و در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو سنت بامداد
و در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خوانده که در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است هر که در سنتها این سورها
خواند خدای تعالی عزوجل وی را از درد دندان از درد قولنج نکاه دارد و هر سنتی که در ابتدا اصحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود
و هر سنتی که در ابتدا اصحابه مختلف بوده اند با آخر متفق شده اند انکار وی بدعت بود والله اعلم باب سی و سوم در بیان آنچه
طهارة و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صلوة مسئله چهار وجهی یکی وجه اینست که هم نماز
تباه شود و هم طهارة و همچون خنده قهقهه و احتلام بیهوشی و حدث عمدا و یک وجه دیگر اینست که نه طهارة تباه شود نه نماز همچون خنده
تبسم و سلام و فراموشی و عمل اندک و روی گردانیدن بر گمان حدث مادام که در مسجد بود و اگر صحرا بود تا مادام که در میان صف بود
نه نماز تباه شود نه طهارة و اگر پیش سوی و تا مادام از امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباه شود و نماز نی همچون خون بینی و قی بر کی دهن و حدث ناکهان ریک وجه اینست
که نماز تباه شود و طهارة نی همچون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکذارند امام و قوم
بخندیدند اگر همه برابر بخندیدند همه را نماز و طهاره تباه شود و اگر نخست امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهارة تباه شود و
مقتدیان را نماز تباه شود اما طهاره تباه نشود و این همه جایی بود که پیش از تشهد خندیدند و اگر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام
باتفاق نماز تباه نشود و اما طهارة تباه شود یا نی بر قول ظفر رحمه الله تباه نشود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله تباه شود و اگر امام
بعد از تشهد پیش از سلام بخندید مقتدیان بعضی لاحق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود یا نی ابو سلیمان جرجانی رحمه الله میکوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمه الله
خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمه الله میکوید لاحقان اگر نماز بجایی رسانند که امام کرده است بخنده امام لاحقان از نماز بیرون آیند
اگر امام سلام داد و مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارة ایشان تباه شود یا نی بقول محمد زفر رحمهما الله طهارة تباه نشود و بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تباه شود و این جایی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه خندیدند باتفاق طهارة تباه شود و این مسئله بنا بر آنست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد زفر
رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود و اگر تا رسیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمه الله میکوید

که نماز طهارة تباه شود و ابوبکر سعید بلخی رحمة الله میگوید که نماز تباه شود طهارت نی که وی مخاطب نیست و اگر مسلّی نی در نماز در حقّ
سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز تباه شود و خواب شد قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة
تباه نشود و اگر در نماز جنازه قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعا است حقیقت نماز نی اگر مسلّی سجده
تلاوت می آید سر بسجده نهاد و قهقهه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده بر انداخته شود و یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بر انداخته نشود و بر قول امام محمد رحمة الله بر انداخته شود و این بنا بر آنست که سجده به نهادن سر تمام میشود یا به برداشتن سر بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف نهادن سر و بر قول محمد رحمة الله سر برداشتن سر اگر مسلّی اندرون شهر پایاده نماز میکند از بر پشت ستور بر قول ابو یوسف
رحمة الله روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر اندرون ربض بر پشت ستور نماز نفل میکرد قهقهه خندید بر قول ابو یوسف
رحمة الله طهارة تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ربض بر پشت ستور نماز پایاده میکند
بالاتفاق روا بود و اگر قهقهه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ربض نماز شروع کرد اندر روان ربض آمده و قهقهه خندید و بر قول
ابو یوسف رحمة الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اینها در حق تطوعات
بود و در حق فریضه نی سخن گفتن در نماز آنکه بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمة الله مفسد نماز نیست و بقول علمای ما رحمهم الله
مفسد نماز است و حجة قول شافعی رحمة الله اینست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت ابر سر دو سلام داد بفراموشی یاری
بود نام او ذو الیدین بود و گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی بر خود کوتاه
کردم و نی بر من کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابو بکر پرسید شما چه میگوئید گفتند همچنانست که ذو الیدین میگوید رسول
علیه السلام بر خاست باقی نماز تمام کرد و سجده سهو آورد شافعی رحمة الله گفت سوال ذو الیدین رضی الله عنه اندک بود و جواب
رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اندک بود و جواب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام
باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علمای ما رحمهم الله گفته اند که این اندک نبود سه مجلس سخن بود سوال ذو الیدین جواب
رسول علیه السلام سوال و جواب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود و دلیل بر آنکه سخن چون گفتن
در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه زد یاری بود نام او معاویه بن ابی الحکم السلمی رضی الله عنه گفت یرحمک الله در نماز بعد از نماز
رسول علیه السلام گوش وی بگرفت بلطف بر کشید و گفت برخیز و این نماز را باز گذار که در نماز لغو گفتی و دیگر آنکه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از حبشه
بیامد و جماعتی بر پا شده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بر آن بود که در وقتی
بجبشه رفته بود و سخن گفتن در نماز مباح بود و اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت
ای پسر مسعود برخیز و این نماز را باز گذار که خدای تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت نو کرده است و آن سخن گفتن است که در نماز
حرام شده است قال النبی صلی الله علیه و سلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی التسبیح و التهلیل و تلاوة القرآن
بباید دانستن که پیغامبر از اول زیادة سهو رفته است و در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اند

که بضرورت لفظ را متوشی مفسد نماز است سخن چند حرفی باید تا نماز تباه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله سخن دو حرفی نماز را تباه کند
و بقول ابو یوسف سخن سه حرفی باید تا نماز را تباه کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة کسوف میگذارد و سر بسجده نهاد و گفت اف الم تعدنی
وان لا تعذبهم وانا فیهم ابو یوسف رحمه الله گفته است که این سخن اف دو حرفی است اگر مفسد نماز بودی رسول علیه السلام نگفتی و بقول
ابو یوسف سخن سه حرفی وقتی نماز تباه کند که در وی حرف زوائد نبود و حرف زوائد هست الیوم تنساه اما ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که این فعل رسول علیه السلام اندرون نماز نبود بیرون نماز بود و اگر ثابت شود که در نماز بوده وقتی بوده باشد که سخن گفتن
در نماز مباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماز حرام شد آن فعل منسوخ شد دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق ازار مادر و پدر
میفرماید **قوله تعالی** فلا تقل لهما اف عبد الله گفته است که اگر در حق ازار مادر و پدر سخن کمتر از آن بودی خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن دو حرف است مفسد نماز بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خرما بیت المال قسمت میکرد حسن بن
علی رضی الله عنهما آنجا حاضر بود که خرما بر گرفت و در دهان نهاد رسول علیه السلام انگشت مبارک در دهان نهاد و آن خرما از دهانش بیرون
آورد و گفت کخ کخ چنان مبالغه کرد به بیرون آوردن آن از دهانش که سرخی از دهانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس پرده آن حال
دید چون رسول علیه السلام در حجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله از برای یک خرما در حق جگر گوشه خود چندین مبالغه
کردید رسول علیه السلام فرمود که خرما بیت المال است تو ندانسته کسی را نشاید خوردن که بر وی تیغ شده باشد بخورد هر دو تیغ نشده
است و بر وی حرام بود **قال النبی** صلی الله علیه وسلم کل لحم نبت من الحرام فالنار به اولی پس حدیث فرمود **قوله علیه السلام** ترک ذره
من الحرام افضل من عبادة الثقلین معلوم آمد که کخ سخن دو حرف است و در عرب سخن دو حرفی بسیار است قل و کل و قم مانند آن در پارسی
کخ و تف و مانند اینها و در عرف است که کسی با وی دشنام دهد گویند تف بر تو باد پس معلوم آمد که دو حرفی سخن است کلام الناس
می شاید و قاطع نماز چهار چیز است که نماز را تباه کند باتفاق مؤذن گوید حی علی الصلوة نمازگذارنده گوید حی علی الصلوة یا
مؤذن گوید حی علی الفلاح نمازگذارنده گوید حی علی الفلاح باتفاق نماز تباه شود اگر در نماز جواب بالکنایه گفت در حصار نجم الدین
عمر رضی الله عنه گفته است که این قول ابو یوسف است نه قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون نیت جواب بالکنایه میگوید اگرچه ذکر است نماز
تباه میشود اگر مسلمانی نماز میگذارد کتابی نهاده و یحیی نام مردی نشسته این آیت میخواند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر نیت وی قرآن
خواندن است نمازش تباه نشود اگر نیت وی قرآن خواندن است نمازش تباه نشود و اگر نیت وی آنست که قوت کن این کتاب را
زور کن نمازش تباه شود باتفاق یا مصیبتی خبر دهندش در نماز گوید انا لله و انا الیه راجعون باتفاق نمازش تباه شود از بهر آن
معنی که لفظ او مصیبت است و نماز تباه شود [illegible] نیست چون خبر موضع صدقه آمد پس باتفاق تباه شود اگر یکی در نماز عطسه زد
دیگری در نماز گفت یرحمک الله نمازش تباه شود باتفاق و اگر سلام بقصد [illegible] امام فستر [illegible] گفت یاد آمدش که از فریضت
چیزی باقی است باتفاق [illegible] که بنا کند [illegible] یاد آمدش که از نماز چیزی باقی است
بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نمازش فاسد شود بقول محمد رحمه الله تواند که باقی نماز را تمام کند [illegible] چنانکه ذکر بود با قرآن

که اینها از فساد خالی نیست واینها معصوم اند از صغیره وکبیره حکایت آورده اند روزی هارون رشید عطسه زد وابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگویی کردند که شما را بکاف کتابت ذکر کرد فی عینها حرمت این سخن
به سمع ابو یوسف رسید وقتی دیگر هارون رشید رحمه الله باز عطسه زد ابو یوسف گفت بکاف سنت با عینها حرمت هارون رشید گفت
بکاف سنت که سنتی را عمل کردن نسبت فاضلتر بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی فقد احیانی فهو خلیفتی وخلیفة الانبیاء من قبلی
اگر نماز میگذارد و در نبشته نگاه میکند وفهم میکند وبعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمه الله بمثله ایمان نماز تباه شود تا اگر کسی سوگند
خورد که من نامه فلان کس نخوانم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفته است ونگاه میکند وفهم میکند بقول محمد رحمه الله سوگند حانث
شود از برای آنکه بنای ایمان بر عرف است واین فهم کردن خواندن اند نی خواندن الفاظ بر روایة اینست که خلاف ایشان در ایمان
معتبر است اما در صلوة این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه نا روا بودی که بسیار چیزها در نماز در خاطر می
آید که نماز گذارندگان از رفع آن عاجز باشند نماز روا بود واگر کسی نامه نویسد باید که آن نامه را در خرقه پاک نگاه دارد اگر
بر آنجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا آیه از قرآن نبشته باشد اگر جنب یا محدث گیرد نیز بکار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میگذارد مادر و پدر را آواز داد او ندش وبعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میگذارد نماز تمام کند واگر تطوع میگذارد
براندازد وجواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر و پدر رسیده اند که در نماز است بر نه اندازد واگر ندیده اند براندازد اما اصح آنست اگر
تطوع میگذارد مادر و پدر ندیده اند که وی در نماز است جواب ایشان گوید واگر میدانند وی در نماز است نماز را تمام کند آنگاه جواب
ایشان گوید اما اگر فریضه میگذارد واگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند آنگاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در آب یا آتش می افتد اتفاق است که آن نماز براندازد وآن
کس اخلاص کند اگر چه آن نماز از وقت برود واگر چه آنکس ذمی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر روایة اینست که اگر یک درم نقره
رسد شاید که نماز براندازد که خدا تعالی از آن نماز بی نیاز است وبنده بدان درم نیازمند است وحاجتمند بعضی گفته اند اگر دانگی
نقره باشد شاید که اندازد وآنرا اخلاص کند این فتوی است وتقوی آنست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز دنیا و
نشاید برخود نماز تباه کردن دلیل آنکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد دزد در آمد واسپ را گشاد وبرد وآن صحابه میدید
نماز برخود تباه نکرد بعد از فراغ نماز وی را گفتند که چرا به فتوی عمل نکردی وگفت مرا شرم آمد که برای دنیا برخود نماز تباه کردمی اصل
اندرین باب اینست هرکجا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نماز برای آنست حق حق مقدم داشتن حق عبد بامر حق است
که خدا عزوجل بی نیاز است وبنده نیازمند است وحاجتمند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم ومن قدم المؤخر فهو فی
الدارین مؤخر اگر در نماز نام پروردگار شنود جل جلاله گفت نماز تباه نشود واگر نام رسول علیه شنود صلوة گفت اگر مرادش
جواب گوینده است بقول ابو حنیفه ومحمد رحمه الله نماز تباه شود وبقول ابو یوسف رحمه الله روا بود واگر یکی نماز میگذارد
دیگری وی را خبر بلا داد وی گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله نماز تباه شود چون

مرادش بلاد ارنده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز روا بود اما اگر وسواس جنبش خاطر آمدش لا حول و لا قوة الا بالله
گفت نماز تباه نشود و در تجنیس شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آورده است که اگر وسواس دنیاوی است نماز تباه
نشود و در کار وسواس آخرت است نماز تباه نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند نماز تباه شود و بعضی گفته اند که نماز روا بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین آمنوا مقتدی
گفت اللهم لبیک مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست
که نماز تباه شود اما اگر در نماز آیة عذاب خواند مقتدی از بیم و هیبت آه گفت یا یارب گفت بلکه بیست مهاربانی نماز
تباه نشود اما اگر دردمی در آمدش آه گفت یا رب گفت یا باز آمدن غایبی خبر دادندش گفت الحمد لله درین همه صورتها
و بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله روا بود و اگر مسبوق با امام بفراموشی سلام
داد فاتحه برخواست که رکعتی فاتحه خواند بعد ازان یاد آمدش که از فریضه چیزی برمن باقیست بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله تواند که باقی مسبوقانه تمام کند اگر سلام بفراموشی داد و الحمد لله ... شد
استغفر الله سبح التقصیر اعوذ بالله من الرجیم خواند و آیة الکرسی خواند و لیکن هم درست خواند چون یادش آمد که از فریضه چیزی
برو می باقی است اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بفراموشی داد و دعا آخرین گفت نماز با دعا فارسی و لیکن
هم درست گفت و چیزی خواست که جز از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدایا مرا سیم و زر ده یا در ... یاد آمد تواند که
باقی نماز تمام کند و با جماعه اگر بخواهد خود فرود رسید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله نماز روا بود و اگر به دست خود دمید بخود فرو مالیدن الفاق نماز تباه شود و این عمل کثیر است شود اما اگر چیزی خواست
که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرا زن ده یا خانه ده یا زر ده نماز تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم
بچه لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرا روزی کن یا نقره روزی کن تواند که بدان نماز تمام کند
که روزی جز از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر روایة اینست که نماز تباه شود چنانکه یکی را در نماز بشارت دادند که
فلان غایب آمد الحمد لله یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا لله و انا الیه راجعون نماز تباه شود که در معنی کلام الناس شود
اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین و لو کنتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرموده که بکشید این دو سیاه
را اگر چه در نماز باشند مراد ازان مار است و کژدم و اشکال است که کژدم سپید است رسول علیه السلام چرا او را سیاه فرمود
درین تاویل است یکی آنکه فعلش بد است دلیل بر آنکه بر انگشت مبارک رسول علیه السلام زخم زد رسول علیه السلام فرمود
لعن الله العقرب دیگر آنکه مار سیاه است رسول علیه السلام ویرا بر تبع مار سیاه فرموده است دیگر آنکه کژدمان در عرب سیاه می بود
ظاهر شدن شاید کشتن باقی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکنند نشاید کشتن ظاهر روایة بمجرد ظاهر شدن شاید کشتن که حدیث مطلق است
و دیگر دلیل آنکه ابو حنیفه رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرود آمد و کل جمعه نماز را خود تباه کردند متفرق شدند الا ابو حنیفه ان

بار را بسبد نعلین متفرق زد و در سه رکن یا ر سنت شد نماز تمام کرد یا را تمام کرد در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آورده است
که بر کشید نعلان یا را بسپرده من آید و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله آورده است که بقدره من آید سنگ ای که بر کسی صینا
ایشان که معهود در سنگ است پس معلوم آید که بحجر و خطا بر شدن گشتن رواست و از اینجاست با موزه نماز گذاردن اولی فقرا
و نعلین در پیش نهادن سنت است تا اگر گزنده بیرون آید تا قدم با موزه بردی نهند و آن گزنده را هلاک کند با نعلین بزند بس و
هلاک کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه هر کاری که بیرون از نماز است آن کار بیک دست باید کردن در نماز بیک
دست کند نماز تباه نشود چنانکه بکمر افکندن و میان گشادن و کلاه بر سر نهادن و ماننده اینها و اگر کاری است که بیرون نماز آنکار بدو
دست باید کردن اگرچه در نماز چند کند بیک دست کند نماز تباه شود چنانکه تکمه در افکندن میان بر بستن و ماننده اینها و بعضی گفته اند
اگر یکی حضرت سه بار بخارد و بر تو نماز تباه شود اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر در یک رکن سه جای را متفرق بخارد نماز تباه شود و بعضی
گفته اند که تباه نشود اما اگر یک جا را بخارید و باز دست بجای خود برد و بنهاد و بار گرفت و جای دیگر بخارید و باز دست بجای خود باز نهاد و چند
همچنین کند نماز تباه نشود و اگر در نماز کمان کشید یا جامه نماز تباه شود و اگر سنگ برگرفت و بر جهید زد در عیون المسائل و در فتاوی خواجه
امام حسام الدین شهید از محمد رحمه الله روایت است که نماز تباه نشود و خواجه امام فخر رحمه الله گفته است که این تاویل است چون بجهد بارد
سنگ گیرد و چون بقیام رود و بر جهید اند نماز تباه نشود و هم در عیون از محمد رحمه الله روایت است که اگر کسی در نماز پیراهن پوشد یا پیراهن
بیرون کند نماز تباه نشود اما این تفسیر تاویلی است اگر عریان بود که پیراهن باید نماز تباه شود و اگر بیرون کردن پیراهن عریان شود نماز
تباه شود و اگر عریان نیست بیرون کردن جامه عریان نشود و این تاویل است تا هر که مسئله بکار آرد چنانکه در یک رکن پیراهن را در سر افکند
و در رکن دیگری دست اندازد و در یک رکن دست دیگر اندازد روا بود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که هر فعلی که از نماز
نبوده در وجود آید که کسی که بنگرد بیند چنین گمان برد که وی در نماز نیست خفتن او را قبله داد و اگر وی تمکین میکند نماز وی تباه شود و اگر
تمکین نکرد یا قبله نهاده بود و او نماز تباه نشود و اگر زن در عدت رجعی است شوی در نماز او است در باطن فرج زن نگاه کرد دیدم را جعیه
شود و خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله گفته است که نماز تباه شود و این اختیار فقیه ابواللیث و نصیر یحیی رحمهم الله فتوی بر این است خلاف
روایتیه تباه نشود و در مبسوط شیخ الاسلام علی اسبیجابی از ابو یوسف رحمه الله روایت است که نماز تباه شود بخلاف آنکه در باطن فرج
خود شد و نگاه کند یا از ان دختر زن بیند حرمت مصاهرت ثابت شود و در نماز تباه شود چون بشهوت نگاه کرده باشد اگر مردی
زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز شد و دیگر زن بیامد و این مرد را قبله داد و رجعت ثابت شود یا فی اگر مرد رضا داد نماز تباه شود و اگر
رضا نداد نماز تباه نشود و اگر مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک آمد و خواجه را قبله داد و خیار باطل شود و باقی بر همین
خلاف است اگر زن در نماز است مرد او را قبله داد رجعت ثابت شود و نماز تباه شود و رضای زن حاجت نباشد و کنیزک همین حکم
دارد و بچه پستان او در نماز چهار یکی کشاده کرد و وی مکی بچه آن کند ارد بقول ابو حنیفه و محمد نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمه
الله اگر یاوه از شیر با او بیرون نیاید تباه نشود اگر زن در نماز است بچه آمد از پستان مادر شیر خورد خواجه امام بکر خواهرزاده

رحمه الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر ازین شیر بچه دیگر را دادی حرمت رضاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود و دیگر آنکه شیر دادن عمل کثیر است و اصح اینست اصل است که هر چه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزی باشند که
نماز را تباه کند ولیکن روزه را تباه نکند اگر روزه دار در نماز نخلک خاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن نخلک خاید بود
روزه نیز تباه شود که از وی یک چیزی بحلق رود و ظاهر روایت اینست که اگر یقین شود که چیزی بحلق رفته است روزه تباه
شود و اگر لی ... تباه نشود که روزه به یقین است و بحلق رفتن بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر در کاواکی
دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر دندان زد تا آنرا بیرون آرد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که چون بسیار شود یعنی علک
خاییدن شود نماز تباه شود و اگر مقدار نخودی از کاواک دندان بیرون آید بحلق فرو رفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود و اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود و نه روزه اما اگر بخاید
و بحلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک از کاواکی دندان بیرون می آید و بحلق میرود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله
گفته است که اگر چیز اول را با آخر جمع کنیم چون برابر نخودی شود و هم نماز تباه شود و هم روزه و اگر این آخر بعد از سجده در سهو به
بحلق رفت نماز روا بود ولیکن روزه تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که این جایی بود که در یک
رکنی بود اما اگر در هر رکنی اندک اندک می آید بحلق میرود نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سر بسجده نهاد و در گنجدی در
دهان آورد و بحلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر گنجدی میخاید و آنگاه بحلق برد نماز تباه شود و روزه تباه نشود اما در نوادر
در صوم از ابو حنیفه رضی الله عنه روایه است که اگر بحلق از آن گنجدی اثری مینماید روزه نیز تباه شود و اگر قرآن میخواند
از دهانش آب بیرون می آید و بر ریش قرار گرفت چنانکه از ریش فرو ریزدی و آب بیرون سوی بماندی و بر ریش خشک شدی آن آب
را بحلق برد یا باران یا برف در رفت بحلق او فرو رفت روزه تباه شود بر خلاف ریشه و مگس که در دهان روزه دار فرو رود بحلقش روزه
تباه شود که در وی ضرورتست اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن را بسته دارد نکند باران بحلقش نرود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت و با دهن او آمیخت و اگر غالب آب دهانش باشد بحلقش نماز و روزه تباه نشود و اگر برف یا باران غالب بود نماز و روزه تباه شود و این
جایی بود که روزه بود اما اگر شب بود نماز شب تباه شود و اگر بعد سجده در سهو پیش از سلام بحلق رفت نماز روا بود چون
نماز شام بود و اگر پیش از نماز شیرینی خورده است در نماز اثر آن شیرینی در حلق مییابد یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق او
یا اسپایان خشک آرد در حلق مینماید یا وارد کوفته است اثر آن در حلق مییاید یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفو است والله الموفق باب هژدهم در بیان ترتیب و اتصال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول امام زفر رحمه الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فائده این خلاف جایی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آمدش هر چه بعد از وی معتبر بود بقول امام زفر رحمه الله تا نخست آن اول را نیارد بقول
علما ثلثه رحمهم الله معتبر بود و آنچه مانده است بیارد و از سجده بیرون آید ترتیب میان لاحق و مسبوق بقول امام زفر رحمه الله

فریضه است و بقول علمای ثلثه رحمهم الله فریضه نیست ترتیب میان سنت و فریضه شرط نیست باتفاق تا با یاد داشتن نماز بامداد نماز پیشین
گذارد روا بود و ترتیب میان فریضه و تر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست که ترتیب میان
فریضه و فریضه بقول شافعی رحمة الله فریضه نیست و بقول علمای ما رحمهم الله فریضه است و بقول امام شافعی اینست که قضا میان فریضه است و ادا میان
فریضه است هر کدام گذارد از عهده بیرون آید چه فرق بود میان قضا و ادا و دیگر در قضای روزه ترتیب شرط نیست در قضای نماز شرط
شرط نبود از برای آنکه نماز همان فریضه و روزه همان فریضه علمای ما رحمهم الله گفته اند که وجوب ترتیب قیاس میگوئی ما را از قول رسول
علیه السلام و بفعل رسول علیه السلام و باقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین معلوم شده است که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است
اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و سلم من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها فان ذلک وقتها فعل رسول علیه السلام
آن بود که در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز خفتن اندر آمد بلال را فرمود تا اذان گفت و آن چهار نماز را ابن مسعود
تا بانگ نماز و اقامت میگفتند و ترتیب قضا میکردند و آنگاه نماز خفتن را در وقت گذارد پس معلوم شد که ترتیب شرط است و از این
حدیث ما را چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه هر جا دو کار پیش آید هر کدام قوی تر بود آنرا پیش باید داشتن چنانکه حرب بر نماز پیش آمد حرب را مقدم
باید داشتن چون کار حرب تمام شود نمازهای گذشته را قضا کند و ما روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
و سلم انه قال من نسی صلوة فلم یذکرها الا و هو مع الامام فلیصل التی هو فیها و لیجعلها تطوعا ثم یصلی التی فاتته ثم لیعد التی صلی
مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام فرمود هر که نمازی را فراموش کند و بیاد وی نیاید مگر
در وقتی که با امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوع شود و آن نماز یاد آمده را بگذارد و آنگاه آن نماز را که با امام گذارده است
نماز باز گذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فریضه و فریضه فریضه است شافعی رحمه الله گفته است اگر فریضه میگوید از بهر چه بضرورت
ساقط شود تو که شافعی رحمه الله فریضه انیز بضرورت ساقط میداری دلیل آنکه میگوئی که هر چند اندک نجاست بر جامه
رسد روا باشد نماز بگذارد و مسافر را با جامه پلید نماز روا میداری دیگر آنکه بر مقتدی فاتحه خواندن فریضه میداری و اگر کسی
بیاید و امام را در رکوع یابد و اقتدا کند آن رکعت دریافته میداری و اگر در صحرا قبله پوشیده شود تحری نماز گذارد بسه طرف نماز روا
میداری و اینها فریضه است و بضرورت ساقط میداری باید دانستن که نماز را در وقت نگاه داشتن ثابت است و ترتیب و
بحدیث تا توانیم بهر دو عمل کنیم اگر عمل کردن بهر دو عاجز آئیم ترک عمل بحدیث کنیم و بآیت عمل کنیم و لیکن حدیث را منسوخ نگوئیم پس جائی
که وقت فراخ بود حدیث را واجب العمل گوئیم و بجائی که وقت تنگ بود حدیث را واجب العلم گوئیم و لیکن واجب العمل نگوئیم و بر قول
بعضی از علمای ما یاد داشت فاسد وقتی روا بود فاسد نمازی بود و بر قول علما درو آمده است چنانکه نماز پیشین میگذارد در میان
نماز پیشین یاد آمدش که نماز بامداد بر وی است گذشت و نماز پیشین را تمام کرد باز نماز بامداد را قضا کرد بایستی که نماز پیشین را باز گذاردی
و چون نکرد و یاد داشت آن نماز پیشین نماز دیگر میگذارد روا بود و از برای آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی رحمه الله از فریضه
نیابت داشت و بقول محمد تحریمه باقی نماند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تطوع شود و اشکال اینجا اگر این مرد [illegible]

عنه یاد داشت آن فوایت وقتی میگذارد روا بود که از قضای آن بعضی فایده نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنچه بگنجد از فوایت قضا
کند چون وقت تنگ شود آنگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن فوت است نماز بامداد میگذارد بحکم تنگی وقت هنوز وقت مستحب
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن آفتاب برآمد باتفاق نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعبده و رسوله رساند آفتاب برآمد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن روا بود و نماز بامداد باز گذارد و چون بعبده و رسوله رساند آفتاب برآمد باجماع هر دو نمازش روا
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد دوم این جایی بود که بعد گذارد
اما اگر نماز خفتن فوت است بفراموشی نماز بامداد گذارد چون بعبده و رسوله رسانید ویرا یاد آمدش که نماز خفتن بر من است نماز
بامداد را سلام داد و نماز خفتن شروع کرد چون بمقدار بعبده و رسوله رسانید آفتاب برآمد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
هر دو نمازش روا بود در روایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه هر دو نمازش تباه شود از برای آنکه نماز بامداد را چون
بعبده و رسوله رسانید ویرا یاد آمد که نماز خفتن بر من است این نماز فاسد شد پذیرفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بیرون آمدن از نماز
بفعل نمازگذارنده فریضه دارد اما بحکم هر روایت اینست که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود از برای آنکه
هم از ابتدا یاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بودی روا بودی اکنون بفراموشی گذارده است طریق اولی بود
که روا بودی اکنون که بتحقیق شنید که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن نگنجد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
بگنجد اگر یکشبانروز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که هر کجا وتر با فریضه بعد آید و تبعه فریضه گرفته شود اما اگر یکشبانروز نماز
مانده باشد یکی چنانچه وتر قضا شده باشد بعد از آن یک شب و روز قضا شده باشد وتر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر آن اصل است که وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست اما اگر در میان نماز بامداد یاد آمد که وتر بر من است بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر نماز خفتن گذارد و سنت و وتر گذارد و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه ناروا افتاده است
فریضه و سنت را باز گذارد باتفاق و وتر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه اینست که نماز خفتن گذارد و یاد آمدش که نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از عهده بیرون
آید این نیز همان حکم دارد و مسلمانی را نماز پیشین فوت است از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز بگنجد طحاوی
رحمة الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر بگذارد چون آفتاب فرو رود نماز پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمة الله که وی نماز مستحب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و آنگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قراءت دراز خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهرزاده آورده است که هر که گذارد نماز را تمام کند

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز شام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیشتر از صبح بمزدلفه اندر آمدند آن نماز شام
را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندر آمدند باتفاق آن نماز شام بر روایتی باز آید این نیز چنان
بود که اما ظاهر روایت که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چنانکه مومنی دختر مجوسی را در نکاح آورد روا بود و چون آن دختر اسلام
آورد باتفاق عقد بر روایتی باز نیاید این نیز چنان باشد باید که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چون آفتاب فرو رود و نماز
پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرائت دراز خواند تا در وقت مکروه نماز دیگر اندر
آمد وی را یاد آمد که نماز پیشین بر من است بر گذرد و نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده است اکنون چو را
یاد آمد امکان قضا کردن آن نیست پس گفت بر و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگرش نهایت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر را
یاد داشت نماز پیشین و دیگر شروع کرد بحکم تنگی وقت دو رکعت گذارد آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته است که نماز شروع شده
شود از برای آنکه یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر وی را بحکم تنگی وقت روا دیدم اکنون آن وقت تنگ باید که نماز پیشین را
قضا کند و نماز دیگر را آنگاه نماز شام گذارد اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه صاحب کتیم و نماز دیگر را که بعضی
از وی روا بود و بعضی قضا فاضلتر از آن بود که من کل وجه قضا اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد دو رکعت گذارد و آفتاب فرو
رفت و یکی آمد همین نماز دیگر را بر وی اقتدا کند قیاس آنست که روا بود از برای آنکه اعتبار تحریمه راست دلیل آنکه رسول علیه السلام
فرموده است که چون تحریمه در آفتاب اقتدا کرد در چهار رکعت الی آفتاب گذارد روا بود همچنانست که در آفتاب گذارده است پس بحکم
حدیث وی ادا کرده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارده بود و اقتدای قضا گذار با ادا گذار درست نباید اما ظاهر روایت آنست که قضا
درست آید که آنچه امام با آفتاب گذارده است ادا بود و آنچه فی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده است و اقتدای قضا گذار
به قضا گذار درست باشد و اگر مقتدی را یاد آمد که نماز پیشین بر من است نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است
که نماز پیشین هیچ و لیست [illegible] است و شک که وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد
چو وقت نماز شام اندر آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال اندارد که قضاء نماز پیشین وی در وقت
مکروه افتاده باشد و این بار دوم از آن قضا نهایت دارد و اگر آن قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از آن
قضا گذشته نهایت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نه باید که چهار رکعت نماز دیگر
نزدیکترین نمازی که بر من است نیت کند و بگذارد تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضایش نهایت دارد و اگر نگذارده باشد
نهایت از نفل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع
کند در رکعت اول قرائه خواند و در رکعت دوم نخواند و در رکعت سوم خواند و در رکعت چهارم نخواند اگر بر آن قیاس اگر
نگذارده باشد این از او ایشان نهایت دارد و اگر گذارده باشد این تطوع نشود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت
نماز نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر [illegible] وقت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نه [illegible]

که بروی چیزی نبود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانی بگذرد وی نماز نگذارد اما خواجه محمد امام زاهد فخر رحمة الله
گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا نایش نیابت
دارد و اگر سه نماز ماند و یکی گذارد بحکم تنگی وقت باز سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که فوائت شش شد گذاردن یکی
بضرورت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز شک افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد و یقین شدش که آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمة الله روایت است که آن نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یاد آمدش که پیش ازین شش نماز یکی نماز بر من است بحکم حدیث ازین نماز ش از فرضیت
باطل شود و در حق تطوع باقی بود و لیکن نفقه روا بود از فرضیت نیابت دارد از برای آنکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط
شدی و اینجا بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تاویل این حدیث برای ثواب است نه از راه
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنجه نماز را گذارد و این پنج نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذاردن
پنج نماز را بر روایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنج نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله این نباید آن نماز یکه این پنج نماز را بر روایتی باز ارد و نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه رضه آن پنج نماز بر روایتی باز آید
بروی همان یکی نماز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این پنج نماز و آن یکی بر شش قضا باید کردن و آن یکی نماز که این پنج نماز را فاسد کند
اگر پیش از آنکه نماز ششم گذاردی آن مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه رضه این پنج نماز نیز فاسد شود و باتفاق بر شش نماز را قضا کند اگر
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز هفتم را گذارد از آن شش یکی قضا کند ترتیب باز آید یا نی اختلاف مشایخ است عمر نسفی نجم الدین
سمرقندی رحمه الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر آنکه حوض پلید شد آب اندر آمد بیرون رود و پاک شود و آن آب از طرف دیگر باز بیرون
حوض اندر آید آن پلیدی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که ترتیب ساقط
نمیشود در وی سه حکمت و حکمت و یکی معلق آن و که محکم است شش نماز ماند ترتیب ساقط شود هم گذاردن روا بود و این محکم است چون هم
نماز گذارد در قضا کردن آن شش نماز مخیر است هر گونه که قضا کند از عهده بیرون آید این نیز محکم است این معلق است پیش از آنکه نماز هفتم
گذارد یکی از آن شش نماز یکی را قضا کرد پنج نماز ماند ترتیب باز آید اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر
که اگر مومنی [illegible] ماند و از نماز مانده است روز دیگر با هر یکی از آن نماز مانده قضا میکند هر گونه که گذارد قضا را روا بود اما سخن دارد
مشیعت اگر نخست ادا میکند از آنگاه قضا را روا بود و اما روا نبود و چنانکه بیاد داشت پنج نماز دینه بامداد امروزینه گذارد روا نبود فاسد شد پس
باز نماز بامداد دینه را قضا کند بر وی همان پنج نماز ماند وقت نماز پیشین اندر آمد نخست نماز پیشین امروزینه میگذارد روا نبود اگر بگذاردن یکی نماز ترتیب
باز نیاید نماز پیشین [illegible] گذارد روا نبود اتفاق است که روا نبود پس معلوم آمد که بگذاردن آن یکی نماز ترتیب باز نیاید و اگر نخست قضا ها میکند
و آنگاه ادا را قضا روا بود از ادا نماز [illegible] روا بود از برای آنکه نخست نماز بامداد دینه قضا کند از نماز های دینه بر وی چهار نماز ماند با یاد داشت
آن چهار نماز دینه بامداد امروزینه گذارد روا نبود باز نماز پیشین [illegible] نخست نماز پیشینه [illegible] گذارد بر وی از قضا دینه سه نماز ماند با یاد داشت آن

سه نماز پیشین امروز نیز همی‌کند بگذارد روا نبود نماز دیگر شد نماز دیگر دینه را قضا کرد بر وی آن نماز دینه و نماز ماند بیاد داشت آن دو نماز دیگر
امروز دیگر بگذارد روا نبود و نماز شام شد نماز شام دوشینه را قضا کند بر وی یکی نماز ماند بیاد داشت آن نماز شام را بگذارد روا نبود نماز
خفتن شد نماز نخست نماز خفتن دوشینه را قضا کند از قضا دینه بر وی چیزی نماند نماز خفتن امشب را ادا کند روا بود و اشکال آن باید که
چهار نماز در میانه نماز روا آمده است چرا ترتیب باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد است و با یاد داشت و فاسد وقتی روا بود شش نماز
ماند ترتیب ساقط شود و هر چند بگذارد تا صاحب ترتیب شود طحاوی رحمه الله گفته است که یکی باز بگذارد صاحب ترتیب شود خواجه احمد بلخی
رحمه الله گفته است که شش نماز بگذارد صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز نماز شام را دو بگذارد یا مقیم در حضر چهار بگذارد حکم
نمازها چه شود طحاوی رحمه الله گفته است که از بهر نماز دیگر چهار روا بود و شش نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نیز نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز قضا کند بعد از آن همین نماز با از سنت ما بهار را قضا کند بسنده بود و بقول ابو حنیفه رحمه الله همین
نمازها را شام را قضا کند بسنده بود و مسئلی را یاد آمد که از یک شبانروز نماز دیگر رکعت کنی مانده ام یا یکی نماز از یک شبانروز مانده ام
ولیکن نمیداند که کدام نماز است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که چهار رکعت نماز کند بگذارد و بر سه و بنشیند و بر سر
چهار بنشیند از عهده آن بیرون آید از برای آنکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو بنشیند و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
بنشست اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار بنشست اما این چه با خود و خشت از برای آنکه نیت کدامی نماز کند خطاست سفیان ثوری
رحمه الله گفته است که سه نماز بگذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله کرده
کنند تا دلش به کدام نماز قرار گیرد آن نماز بگذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه [illegible] نماز قضا کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر کسی
یاد آمدش که از دو شبانروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین و نماز دیگر ولیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام باید که نخست نماز
پیشین را قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین را باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کند نشسته
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین [illegible] در حکم خود اول قضا [illegible] نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شبانروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام ولیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را بگذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر و پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شبانروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام آن هفت نماز بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین انگاه نماز خفتن بگذارد و آن هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین هفت نماز را سالم اگر یاد آمدش که از پنج شبانروز پنج نماز مانده ام و میداند
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن و نماز بامداد ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است آن پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و
شام پیشین و دیگر پیشین در جمله دو نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

پانزده و پنج می بکرد انتیه ابو حنیفه کفته است که سیچ سیشانرو نماز و بست و نجم باز بود و پنج شبانه روزه قضا کند از عهده بیرون آید
واکر یاد آیدش که در یکشبانروزه نماز و یکرکعت قراءت نخوانده ام واین در مطلق نماز است سنتها و نماز باید داد و وتر را باز کذارد
و باقیها را روا بود واکر یاد آیدش که در فریضه یا در یکرکعت قراءة نخوانده ام نماز باید داد و وتر باز کذارد و باقیها روا بود واکر یاد آیدش که
در فریضه یا در یکرکعت قراءة نخوانده ام نماز باید داد و وتر باز کذارد و باقیها روا بود و اکر یاد آیدش که در دو رکعت قراءة را نخوانده ام
نماز چهار رکعتی یکعتی سه روا بود باقیها را باز کذارد و اکر یاد آیدش که در سه رکعت قراءة نخوانده ام نماز باید داد و روا بود و باقیها باز کذارد
واکر یاد آیدش که بچهار رکعت قراءة نخوانده ام نماز با و چهار رکعتی را باز و باقیها روا بود باب نوزدهم در بیان بانک نماز
نماز شعار است بایتیه و اخبار و اجماع امت اتیه اینست قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی معه الا بلا یک و دیگر رسول فرموده علیه السلام
هر که هفت سال موذنی کند و از کس طمع ندارد و بقیامت خدای عزوجل میان وی و آتش دوزخ هفت خندق پیدا آرد هر خندقی
هفت بار بچند دنیا و دیگر رسول علیه السلام فرموده است عبد الله ام مکتوم را انجمار مسجد را بانکنماز خوان و اجماع امت اینست
که هیچکس بانک نماز را منکر نشده از برای آنکه هیچ جماعتی بی بانکنماز و اقامت نکذارند و اکر یکی نماز را بی بانک نماز و اقامت نماز
کذارد مومنان را باد رساند همچنین رسیده است از اوستادان استاکردان و از پدران نفرت خاطر این چه خوشتر باشد که موذن
به بالای مناره بر آید خدای عزوجل بیکانکی یاد کند و اقرار کند برسالت رسول علیه السلام کواهی دهد از پی است که گفته اند که بانک
نماز شعار اسلام است کر فتنه چی است و سبب سعادت است یا نفس سبب ضلالت است و شقاوت تا اکر محلتی بود که نماز بجماعت کذارند
بانکنماز و اقامت نکویند و امام را شاید که با ایشان حرب کند و بقول محمد نیز و تیر و تبر و تیغ چنانکه با کفار جنگ کند و بقول ابو یوسف رحمة
الله بسنک و چوب و کلوخ بیخت تبریخ عقوبت هلاک کند شان زیرا که بانک نماز شعار اسلام است سبب آن بانک نماز خواجه امام زاهد رحمة الله
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله در سبیکر در روایة بیرون آمد از ابو حنیفه که ابو هریره مادر موسنان عایشة صدیقه رضی الله
عنها روایة میکنند که روزی تغیر در چهره رسول علیه السلام ظاهر شده بود و علقمة بن مزید رضی الله عنه گفته که من تمیز کردم و آن اثر تغیر
را در رخساره رسول علیه السلام دیدم کمان بردم که از برای حاجت دنیا است ملال داشتم در حجره گفتم بروم رسول علیه السلام را دیدم تا وی را
راحت بلندی حاصل شود چون بحجره رفتم بستر داشتم اندر این اندیشه بخواب رفتم آینده را دیدم که وی گفت رهنمارا کمان نبری که اثر
تغیر در رخساره رسول علیه السلام از برای دنیا است اما از برای آنست چون جماعت برپای میشود بعضی صحابه را جماعت فوت میشود
خواست رسول علیه السلام اینست که چیزی نشان شود که صحابه را جماعت فوت نشود از خواب بیدار شدم و رفتم و آن خواب را برسول علیه
السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت همچنانست که تو میکوئی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنشنید و هر یکی چیزی اختیار کردند
و بعضی گفتند که ناقوس بزنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که سنا بور بزنیم رسول علیه السلام
فرمود که آن علامت یهود یانست و بعضی گفتند حرب بزنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل هوست بعضی گفتند

کر آتش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل زنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل فسقا
ست نشاید بعضی گفتند که علم زنیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ قرار نگرفت بازگشتند بامداد عبد الله بن
زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من دوش بخواب دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با
جامهای سبز و بر دیوار مدینه ایستادند و روی بسوی قبله آوردند یکی بانگ نماز گفت و یکی اقامت و من یاد گرفتم رسول علیه السلام گفت
گفت بگو تا بشنوم او گفت و پیر رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله دوش من همین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد بروایت
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله نه کس این خواب را حکایت کردند بروایت خواجه بکر خواهر زاده رحمة الله سیزده کس حکایت کردند چنانکه عبد الله
انصاری حکایت کرده بود و کم زیاده از آن نی امام محمد جعفر صادق رضی الله گفته است که بانگ نماز حکمی از احکام شرعیه بخواب کسی ثابت نشود و که
بانگ نماز نشان اسلام است وی بخواب کسی ثابت نشود دیگر بخواب انبیا و خواب انبیا همچون وحی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ نماز
گوید بنا بر آن اصل است که در شب معراج رسول علیه السلام بانگ نماز را جبرئیل شنیده بود چون بمسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بانگ نماز
و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انبیا را امامت کرد دو رکعت نماز گذارد و سبک تمام کرد و در رکعت اول الم و در رکعت دوم
دوم لایلاف خواند معراج رسول علیه السلام حق است هر که تا مسجد اقصی منکر شود کافر شود که نص قاطع است قوله تعالی سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی هر که عزاز آن منکر شود کافر نشود تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و
علما رحمهم الله ذکر کرده اند مبتدع شود نخستین کسی که معراج پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد
ابوجهل علیه اللعنة بود و مذهب سنت و جماعت اینست که معراج رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما یاد
کرده اند ابن عمر رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که همچنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنوده بود و در وقتی که هنوز اسلام
نیاورده بود و آن از کرامت وی نبود از برای آنکه کسی که اسلام نبود کرامت نبود و آن از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خدای تعالی عز و جل
از اینگونه نکال ظاهر میکرد تا ایشان را سبب آشنائی بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیری برگرفته بود و میرفت تا رسول
علیه السلام را هلاک کند بر راه دید جماعتی میخواستند تا گاو را بیفکنند بکشند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چند
کس یک گاو را نمیتوانند افکندن خداوند عز و جل گاو را بسخن آورد گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین آدمیان و
خلاصه برگزیدگان کرده گاو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی درگذشت آهو را دید قصد گرفتن آهو کرد آهو
دید بایستاد و روی بر کرد و ایند و گفت ای عمر ما جانور ضعیف پس نمیتوانی آمدن با پیغامبر آخر الزمان چگونه خواهی بر آمدن که وی بهمه
بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست چون عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله چه
بباید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله عمر آواز برآورد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله سخن گفتن گاو و غیر آن از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خداوند عز و جل نکال ظاهر میکرد تا ایشان را سبب آشنائی

بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیر را بینداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و معجزه انبیا حق
است و کرامت اولیا حق است هر کرامتی که اولیا را بود از اثر معجزه وی که از امت وی بود و پیغامبر علیه السلام مخالفت مرسل است
و در روضه آسوده است به موت پیغامبری منسوخ نمیشود و در بانگ نماز علما را اختلاف است بقول مالک رحمه الله در
کلمه الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر گفت قطع کند و باز الله اکبر گوید چنانکه ظاهر روایه در کلمه شهادت و با خر بانگ نماز گوید لا اله
الا الله و الله اکبر و اهل مدینه و این قول را گرفته اند بقول شافعی رحمة الله در بانگ نماز ترجیع گوید و بر قول علما و ترجیع نگوید ترجیع
آن بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند واجب قول شافعی رحمة الله اینست که ابو محذوره بانگ نماز را ترجیع گفته و
رسول علیه السلام شنود او را منع نکرد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه موذن مکه بود چون بمدینه رفت
آن بار ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت چون بشهادتین رسید نرم
گفت رسول علیه السلام بلطف گوش وی را گرفت و برکشید گفت بلند گوی بلند آغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانست که ترجیع کرد
و ظاهر روایه اینست که ترجیع نگفت و کسانیکه بانگ نماز را روایه کرده اند ترجیع روایه نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع
نشنود و مسئله در بانگ نماز مناجات است و منادات ذکر حق است و منادات ندا خلق است مادام که در ذکر حق باشد روی باید که سوی
قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم نگرداند و مگر بر مناره باشد که آنجا ضرورت است و هر گاه که بانگ
نماز گوید باید که بر بالا بر آید و انگشتان بگوش اندر دارد تا آواز وی دورتر شنوند تا بر کجا آواز برود آن چیز وی را آمرزش خواهد که
روایه میکند حذیفه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را همچنین تعلیم کرد و گفت آواز تو بهر چه رسد آن چیز ترا از حق آمرزش خواهد نزد اهل
سنت و جماعت آنست که هر شی تسبیح اند قوله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
گوید در بانگ نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوه و حی علی الفلاح و باقیها ذکر حق است که بانگ نماز مناداتست و باقی
ذکر حق است اما ظاهر روایه اینست که اول تا آخر همه بانگ نماز است روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان
و وضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة و قائده الی الجنة در جواب بانگ نماز علما را اختلاف است خواجه امام حقی غزنوی
رحمه الله گفته است که موذن گوید حی علی الصلوة مستمع بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون موذن گوید حی علی الفلاح مستمع گوید اللهم
اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایه اینست چون موذن گوید حی علی الصلوة مستمع باید که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون
موذن گوید حی علی الفلاح مستمع باید که بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است تا مادام که
بنده موذن در ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که شنونده کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است دیو رمنده
است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن گوید دیو رمیده باشد
و ایشان در نماز بامداد الصلوة خیر من النوم میگفتند در زمان رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد بلال رضی الله عنه در حجره رسول
علیه السلام آمد گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله و پیوسته آن گفته صدیقه رضی الله عنها از آن خبر شد آمد و در غضب شده آمد و گفت که این بدعه باشد

که بر در حجرهٔ رسول علیه السلام این سخن بیارد گفتن رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است
رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این اگر چه بنده ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگ نماز
در بامداد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موذنان گوید الصلوة خیر من النوم مستمع گوید صدقت و بررت اللهم نفعنا عن نومنه
الغافلین در بانگ نماز صوت زیادتی نشاید کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه موذنی را دید در بانگ نماز صوت زیادتی میکرد گفت
ای شیخ سود شد از چی نماز کهان کردن توجیب بیارد بنا بران اصل است که کلمهٔ شهادت را اول جزم است و آخر جزم باید که از اول کلم
اظهار کنند تا باخر قوت باقی ماند تا آن جا آخر را پیدا کنند که جای آخر را پیدا کنند و لا مشود و لا کلمهٔ نفی است خلل شود در بانگ نماز
ترنم نیز روا نشاید کردن که روزی موذنی نزدیک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای ابا عبد الرحمن من ترا دوست میدارم
از برای خدا عز و جل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت من باری ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا عز و جل گفت چرا
گفت از برای آنکه در بانگ نماز ترنم میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من از این برد و توبه کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مظعون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام اجرین وصیت این کرد نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موذنی
اجرة نگیری موذن محترم و پارسا باید تا قوم را دو حرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی حرمت پارسائی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایه دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و بر او زیان ندارد و اما ایشان را زیان دارد موذن خوش گوی بود و بی طمع اگر کسانیکه
به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگوئی و الصلوة بسیار میگوئی بچگان ما بیدار میشوند گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة
و الصلوة اندک گویم و اگر کسانیکه از مسجد دور باشند گویند که بانگ نماز نرم گوئی و الصلوة الصلوة اندک میگوئی ما را جماعت فوت میشود گوید
بعد ازین بلند گویم و الصلوة الصلوة بیشتر گویم اگر بیگاه ایندگان گویند که قامت دیر میگوئی ما را خواب میگیرد گوید بعد ازین بگاه تر
گویم و اگر بیگاه ایندگان گویند که قامت سکر میگوئی ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین دیر گویم هر چند که چنین کند سبب انبوه
میشود هر چند بیشتر جمع شوند ثوابش و هم ایشانها چندان مقدار بود قال النبی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاعله رسول علیه السلام فرموده
است که فردا در قیامت امنا و صدقنا موذنان امت من سرخروی و بلند گردن باشند نه چنانکه حقیقت گردن ایشان دراز تر بود اما
از بسیاری ثواب که ایشان را دراز تر بود و همه سرخرو تر باشند و گردن بلند تر بلندای از خوشی بلند و هر بانگ نماز بنده و مولی روا بود
با کراهت اشکال آید که بلال از اول بنده بود و باخر مولی اما کسی ابر فعل رسول علیه السلام حجت ای رسید آن از برای جواز بود و دلیل
بر آنکه در بعضی نزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمدند وی از ایشان سوال کرد که امامان کیانند گفتند امامان ما موالیان
مااند و موذنان ما بندگان ما امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار را بخوردترین کسان گذاشته اید و ایشان را
منع کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکروه بود و بانگ نماز گفتن نابینا روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود و اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود و انهم از برای جواز بود و وی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و
این هم از اثر معجزهٔ رسول علیه السلام بودی و برا خوردگی بود که دست وی را بگرفتی و به مسجد آوردی و آن

خود رفیکی وفات یافت وی از رسول علیه السلام دستوری خواست تا نماز بحجره گذارد رسول علیه السلام وی را دستوری نداد گفت رسنی کشید
از در حجره وی تا در مسجد رسول علیه السلام از حجره بیرون آمدی و دست بدان رسن زدی و بمسجد آمدی وقتی منافقان بران رسن چیزی بستند
همچنین که عبد الله ام مکتوم رضی الله عنه پیشانی بران آورد مجروح شد همچنان به پیشانی مجروح نزدیک رسول علیه السلام همچنان بید خاطر مبارک
رسول علیه السلام ازان در رنج شد گفت حاجتی داری بخواه تا دعا گویم تا خدا تعالی عز و جل حاجت ترا روا گرداند گفت دعا گوئید تا خدا تعالی
چشمهای مرا روشن گرداند تا جمال جهان آرای شما را ببینم رسول علیه السلام خواست تا بران دعا کند جبرائیل علیه السلام گفت بران دعا مگوئید که
خدای عز و جل میفرماید که من تقدیر چنان کرده ام که وی در شکم مادر نابینا شده است و از مادر همچنان نابینا آمده است و در دنیا نابینا
و از دنیا همچنان نابینا رود و قیامت نابینا حشر کند نابینا حشر کرده شود چون عز الجلال بار شد بینایی دهیم چشم که چشم بار کند دیدار بیچون بیچگونه
ما را ببیند … گفت یا رسول الله من باین نابینایی رضا دادم این دعا مگوئید وعده دیدار بهشتیان است خدای عز و جل منزه از مکان
و زمان است … چشم پوشیده بود وی مؤذن ابراهیم نخعی بود وی را گفت که اول وقت بانگ نماز میگوئی یا آخر وقت هم میگوئی میانه
وقت گوئی معلوم نمیشد که نابینا بانگ نماز گوید روا بود و لیکن چون وی بطریق اولی بود و اگر نارسیده است نزدیک رسیدن یا محدث یا جنب
یا مست یا دیوانه یا زن بانگ نماز گفتند ظاهر روایت همه را باز گویند ابو یوسف رحمه الله گفته است که بانگ نماز مست و دیوانه را باز گویند
و باقیها مستحسن است یا و از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند بانگ نماز نارسیده که نزدیک رسیدن است و بانگ نماز محدث معتبر بود و باقیها
باز گویند اگر یکی مؤذن دو مسجد را بانگ نماز گوید دو نماز را اگر لیت بود و ان نماز بامداد از نماز دیگر است که بعد ازین در نماز تطوع مشغول شده
نیست چون یک مسجد بانگ نماز گوید و نماز گذارد چون مسجد دیگر رود و بانگ نماز گوید اگر بجماعت گذارد روا این بار دوم تطوع شود و بعد ازین دو نماز
تطوع مشروع نیست و اگر نگذارد و گوید و تا کند شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
اگر یکی مسجد را دو کرد و در مؤذن علیحده باید اگر یکی بانگ نماز گفت دیگری آمد و بانگ نماز آغاز کرد نشاید که وی را منع کند اگر وی را اعلام کنند
که بانگ نماز گفته اند باید که خاموش نکند که تکرار بانگ نماز مشروع است دلیل بر مسجد جامع مومنی مسجد بنا کرد تا در وی جماعت بگذارند
حکم مسجد بگیرد اما اگر در ملک خود مسجدی بنا کرد هرچند در وی جماعت گذارند حکم مسجد نگیرد تا آنگاه که در شاه را نکند که محراب ساختن
حکم مسجد نگیرد تا اگر یکی را دو خانه است یکی را باید که محراب کشد و در آن خانه نماز گذارند وقتی که نماز میگذارند حکم مسجد دارد وقتی که نماز نمیگذارند
حکم مسجد نگیرد تا اگر جنب یا حایض یا نفسا در آید حکم مسجد ندارند و نه بکار شود که محراب ساختن حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند تا اگر
در بنا در رباطها و مدرسها و مسجدها باشد هرگاه که آن نیم ور رباط یا مدرسه ابفروشد ان مسجدها در بیع در آید معلوم شد که بکشیدن محراب
حکم مسجد نگیرد تا در شاه را بیرون نکند و اگر زیر مسجد سرداب است بر سر خانه حکم مسجد دارد و اگر زیر خانه است و بر سر مسجد حکم خانه دارد نه مسجد
زراعت و سبزیهای کارند و مانند وی نشاید کردن که زمین مسجد اجر برای ادای سجده مر خداوند عز و جل بچیزی دیگر مشغول نشاید
داشتن و در مسجد درخت نشاندن شاید یا نی خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که در انجا را نشاید زیرا که انجا را ابر کم است
و در بخارا درخت را آب دادن حاجت نیست در سمرقند نشاید که آن درختها را آب دادن حاجت است نباید که بکار تمام مسجد خرابی پذیرد

اگر در مسجد مصحف بنویسد اگر به بهای تو نویسد نشاید و اگر از برای همان مسجد وقف بنویسد شاید و اگر در مسجد دبیرستان سازند
بسته مینانند نشاید و اگر نجس شاید اگر مسجدی خرابی پذیرفت و ورثه از املاک کنند بقول محمد رحمه الله شاید و بقول ابو یوسف نشاید اگر بانگ
نماز گفت معلوم شد که روی پس غیر قبله بوده است بانگ نماز باز نگوید که مراد از آن اعلام بود و آن حاصل آمده است اگر نشسته بانگ نماز
گوید روا بود و با کراهیت و اگر بی ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر بضرورت است روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت است بعضی گفته اند
بعضی گفته اند روا بود و با کراهیت و جواب ظاهر اینست اگر در بانگ نماز حدث در رسید و اگر آب نزدیک است برود و طهارت سازد و بیاید باقی
بانگ نماز را تمام کند روا بود و اگر آب دور است کسی را خلیفه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی نمی یابد که خلیفه گیرد تا برود و طهارت کند
باقی را تمام کند روا بود و لیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده است هر که بی طهارت بانگ نماز گوید شوی آن در [illegible]
ایشان کرم مخوج شود و دیگر روایت سال بد شود و اگر در اقامت حدث رسید و اگر کسی می یابد خلیفه کند و اگر کسی نمی یابد برود آب
و طهارت کند و بنا کند اگر آب دور است برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که بانگ
نماز بی طهارت گفته است و اگر در آخر بانگ نماز زیادت کرده است که یکی کلمه را از اول مانده ام آن کلمه را گوید و آنچه بعد از وی گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شد یا دیوانه شد یا گذشته شد یا مرتد شد و العیاذ بالله بانگ نماز باز گوید و اگر در مسجد یکبار نماز جماعت
گذارده اند و باز دیگر جماعت میگذارند کراهیت بود و بانگ اگر اینها باز از اول گذارده اند یا کدر بود و اند کراهیت نبود
است و اگر این جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند کراهیت بود و ابو یوسف گفته است که اگر با امام دو کس باشند کراهیت
نه بود و محمد رحمة الله گفته است که اگر امام از محراب بدر ترا ایستد کراهت نبود امام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است که
در بانگ نماز و اقامت است اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد کراهیت نبود و این هم جائی بود که مسجد [illegible] بود اما
اگر مسجد [illegible] بود چنانکه [illegible] و مانند این اگر دو بار بانگ نماز و اقامت [illegible] و جماعت گذارند کراهیت نبود و لیکن
و امام هم بانگ نماز و اقامت نشاید گفتن و اگر اجازت کرد روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود چند بار رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمد خواست تا اقامت گوید رسول علیه السلام بگذارد یا بلال که برادر [illegible] رضی الله عنه بانگ نماز گفته
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت موذن هم و یا امام هم بانگ نماز نشاید گفتن و دیگر آنکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز هم آن کس گوید
مگر آنکه وی را مهم مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا اقامت گوید باکی نبود و اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نبود و بی اجازت ایشان
هر که بگوید روا بود و اگر بانگ نماز [illegible] اقامت گوید و قامت را همچون بانگ نماز گوید باز گوید تا مومنان در غلط نه افتند چنانکه
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیشین دیگر شام و خفتن و اگر گفت آنگاه معلوم شد که پیش از وقت بوده است
و بعد از آن وقت اندر آید باز گوید و اگر پیش از وقت گفته است بزه‌کار نشود اما اگر بعمدا پیش از وقت بانگ نماز گفت
بعضی گفته اند بزه‌کار شود و بعضی گفته اند که بزه‌کار نشود اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید باتفاق و اگر بانگ
نماز بامداد در ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود

قول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله اینست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از صبح میگفت رسول علیه السلام وی را منع نمیکرد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است لا یغرنکم اذان بلال یعنی مغرور نباید شما را بانگ نماز بلال
بنا بر آن اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم خود را بدو قسم کرده بودند بعضی باول شب بیدار داشتندی و بعضی بیاسودندی تا آخر شب
که بلال بانگ نماز گفتی و آنها که اول شب بیدار داشتندی و تهجد میکردندی و آنها که خفته بودندی برخاستندی بعبادت مشغول شدندی
و روزه داران سحر خوردندی معلوم شد که بشب روا نبود دلیل بر آن که رسول علیه السلام فرمود که بانگ نماز بوقت بانگ نماز عبد الله
بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی مقارن سپیده دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکوه سیاه بمدینه
بر می آمد و گریست میگفتی چه کاشکی مادر بلال مرا نزادی از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کردی مرا از بانگ نماز پیش از صبح
گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد و که بانگ نماز مسجد جامع پیش از صبح بگوید
وی آمد جواب بر وی نبود که آن عبادت نیست و دلیل بر آنکه چون پنج وعده بانگ نماز را باز باید گفتن و اگر بگوید نمازی که بی بانگ نماز
باشد مکروه نیست و اگر نماز با قضا میباشد بقول علمای رحمهم الله هر نمازی را و قامت گوید به قول شافعی رحمه الله یکی نماز را بانگ نماز گوید و باقی را تکبیر
قامت بسنده است و جه قول وی اینست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علمای رحمهم الله
گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود آنرا بانگ نماز و قامت فرمود گفتن دلیل بر آنکه در حرب خندق
چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنجم در آمد آن چهار نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند
نماز پنجم را در وقت گذاردند و محمد حسن رحمه الله گفته است که هر که نماز با قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با بانگ نماز و قامت و در
مسجد همین فریضها را قضا کند بسنده بود و تنها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامة صلی معه امثال الجبال
من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة یا صلی معه الا ملکاه رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بگوید همان دو
که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز و قت گوید خدا عز و جل مثل کوهها فرشتگان فرستد تا بآن بنده اقتدا کنند فرشتگان
مناجات کنند که الهی پروردگارا معصوم هم از صغیره و کبیره و این بنده آلوده گناه است با بوی چگونه اقتدا کنیم خطاب عزت اندر رسد و فرشته را
که بار گناه از گردن بنده بر گیرد خطاب آید که ثواب نماز گذارده است بوی بخشید که حاجتمند است پس خطاب عزت در رسد که بنده من پاک
از گناهان شد شما باکید بوی اقتدا کنید چون نماز گذاردند آن فرشته مناجات کنند و الهی پروردگارا فرمان چیست باز این بار گناه را بر گردن
وی نهیم خطاب عزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صفت منست از کرم من روا نبود که بار گناه از گردن صفی برگیرم و باز بگردن
وی نهم گناهان را بدوزخ انداز تا بسوزند تا بنده من بقیامت بحضرت من پاک آید تا چه جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را
چندین ثواب بود و این بجای بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است همین قامت بسنده بود دلیل بر آنکه عبد الله
مسعود رضی الله عنه یکبار نماز را با علقمه و اسود جماعت فوت شده بود در حجره جماعت میکردند و نگفته عبد الله را که بانگ نماز گوییم و می گفتی همین
قامت گویند بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الحی یکفینا مستحب این بود که یکی بود و قولی از برای آنکه چون موذن دو شوند

مومنان در غلط افتند اگر در مسجد بود در جوار یکدیگر در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن باید که تاخیر کند تا وی بانگ نماز کند آن نیز جواب بانگ نماز
میگوید آنگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب گوید که بانگ نماز مسجد حی وی آغاز کردند باید که وی آن را ماند و جواب بانگ نماز حی
خود را گوید که آن ذکر سنت است و این واجب مسئله سنت این است که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند
تاخیر کند چون صبح دمید بانگ نماز گوید باید که قامت وقتی گوید که اگر نماز با بدا و نا روا افتد توانند که دو رکعت نماز با قراءت معتبره در وقت
مستحب گذارد و چون نماز پیشین را زوال گذرد و بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند انگاه قامت گوید و چون وقت نماز دیگر در آید بانگ نماز گوید
و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و انگاه قامت گوید خواجه امام سرخسی گفته است که مراد از تاویل این آیت قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین قول احسن مراد بانگ نماز است و عمل صالحا چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر و چون وقت نماز شام اندر آید
بانگ نماز گوید بقول شافعی به مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و انگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله چندان مقدار که خطیب در میان
دو خطبه تاخیر کند و هم چندان مقدار تاخیر کند و قامت گوید و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه همین بانگ نماز گفت تاخیر نکند و بر فور قامت گوید
چون وقت نماز خفتن در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و انگاه قامت گوید امام کار امراعات کند آنچه کار ا بباید
تا سبب انبوهی جماعت شود بر و غن چراغ مسجد درس و سبق میگوید پیش از نماز خفتن شاید که تا دو دانگ شب وقت مستحب نماز خفتن
است بعد از نماز نشاید که وقف بر عمارت است و اینها نه بر مصلحت جماعت است نشاید گفتن از وقف مسجد بر و غن و بوریا بر وی
میخرد نشاید مگر که وقف بران چیزها کرده باشد و اگر بهای اینها وقف نکرده اند روایت اصل این است که نشاید اما اکنون فتوی بران است
که شاید خریدن از برا آنکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة شاید گفتن یا لی البقول محمد رحمه
نشاید گفتن دلیل آنکه عبد الله عمر رضی الله عنه با سالم بمسجد اندر آمد تا نماز گذارند بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله عمر
رضی الله عنهما گفت جزای بسته تا برویم زینجا که بدعتی بیرون آورده اند که پیش ازین نشنوده ام این روایت در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که عبد الله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود همین گفت معلوم شد که الصلوة
الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه غلامی سعد رضی الله عنه بر حجره رسول علیه السلام
آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة و مراد درین فصل دو مسئله معلوم آمد یکی آنکه سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه وسلم السلام
قبل الکلام و دیگر روایت میکند موسی بن ابراهیم التیمی رضی الله عنه بر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت تا پسر معلوم شد که گفتن
الصلوة شاید گفتن مستحب است که موذن بدر خانه مفتی و قاضی و امیر بود الصلوة الصلوة شاید که گوید که ایشان
بمصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر هارون رشید
شد در یک قاضی ابو یوسف آمد گواهی داد ابو یوسف رحمة الله گواهی او رد کرد هارون رشید ابو یوسف را طلب
کرد و گفت چرا گواهی وزیر نشنودی گفت من روزی پیش شما بودم وزیر اکاری فرمودید وی گفت بنده شما ام از وجه تعالی نیست
یا راست گفت نیست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

مشغول بی هارون رشید گفت اگر گواهی من دهم مشغولی کنی تا لی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجماعت بیرون نمی آیی دگفت بمصالح
خلق مشغولم امام ابو یوسف رحمة الله این حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق
پس معلوم آمد که چون حق حق آمد عباد منقطع شود وبعد از آن خلیفه فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند موذن منصب کردند تا هر
به هنگام وقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و هارون رشید بجماعت می آمد خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته اگر برابر کسی که به بانگ
طبل جماعتها انبوه شدی فرمانی تا هر پنجگانه را بر در ها مسجد طبل زدندی حاضر نماز با مداد راکه از زمان مومنان به غفلت شنیدند اگر در خانه
قرآن میخواندند و از بانگ نماز آمد خواهد جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن تمام خواند امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله گفته است که اگر بانگ
نماز مسجد حی ولیت مصحف فراز کند جواب بانگ نماز بگوید اگر بانگ نماز مسجد حی وی نیست مجاز است اما روایة فتاوی غنیة هر جا
که فتاوی مذکور شود عبارت از آن علما سمرقند است فتاوی غنیة است که به هر دو حال تجهیز است اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز برآید حرام
است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
چون بانگ نماز برآید اگر راه روان بود بایستد و اگر ایستاده باشند بنشینند و اگر نشسته باشد به خیزد هر چه تعظیم نزدیکتر باشد آن کند
و پیش از آنکه جواب بانگ نماز آغاز کند این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریاء والعظمة ویا منتهی الجبروت والعزة یا ولی العون والقدرة
یا مالک الدنیا والآخرة سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر خواجه امام زاهد فخر الدین گفته است که قاضی عاصم را رحمة الله تعالی بند کرد
میخواست تا روز دیگر الحی بدو رسانید وی در آن اندیشه بخواب رفت در خواب آینده را دید که گفت چون فردا پیش تحسین بانگ نماز که
بگوش افتد تو این دعا بخوان انگاه جواب بانگ نماز گوی تا خلاص یابی از تحصیلان کی در چون فردا شنید تحسین که بانگ نماز که بگوش وی آمد سوال
کرد این چنین بود بسته گفتند آن ظالم از روی اسب افتاد گردنش بشکست آمدند و از آنجا که خواجه را حبس کرده بودند بیرون آوردند خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله شیخ الاسلام برهان الدین به عیادت خواجه امام بکر عماد رحمة الله رفتند وی حدیث روایة کرد هر که را بیم پیش
آید در گوشش راست او بانگ نماز گویند و در گوش چپ وی قامت گویند خدای عز وجل آن بیم را کفایت کرد اند و دیگر در حدیث آمده است
که هر که اخوی [illegible] بود در گوش وی بانگ نماز گویند قال علیه السلام من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه مسلمانی در مسجد قرآن میخواند و باتکرار
میکنند بانگ نماز برآمد مختر است خواهد قرآن بخواند یا تکرار کند و خواهد جواب بانگ نماز گویند از برای آنکه جواب بانگ نماز پیروی نیست که
وی حاضر است بانگ نماز برای نمایان است جواب نیز برایشان بود و بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این فوت نشود باز قرآن
خواندن تا هر دو ثواب حاصل شود و قرآن خواندن و تکرار کردن رها نکند و جواب بانگ نماز گوید تا علام در حق وی [illegible] نشوند و چون
جواب بانگ نماز گوید آنگاه کار خود مشغول شود و اگر سخن دنیا میگوید که حرام است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عبادت
کرده باشند و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید فرشتگان گنده شود و از
بوی بدگیرد چنانکه فرشتگان از آن مسجد قرار نتوانند گرفتن از بوی دهان ایشان بیرون روند مناجات کنند که الهی پروردگارا بندگان
تو مارا از خانه تو بیرون کردند خدای عز وجل قسم یاد کند بعزت و جلال من پروردگارم که بگمارم بر ایشان جماعتی از [illegible]

بریشم را تا اینشان را از خانهای دوستان بیرون کنند چنانکه شمارا از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا
فی المساجد امتلئت المسجد وخرجت الملائکة فتقول نورنا وسجدنا سولا ما طهرنا عبادکم من تبیک فیقول الله سبحانه وتعالی لعزتی وجلالی
ولا سلطنهم اقواما من جانب المشرق لیخرجهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام
الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الاخرة سکانها تجارها وکل تاجر یربح
قدر بضاعته طوبی لمن تاجرته الله رسول علیه السلام فرموده ست که مسجد بازار آخرت ست ساکنان او همچون بازرگانان
هر کسی سود کند بقدر مایه خود چنانکه آن بازرگانی که با حق کنند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندرای تعجیل نشاید کردن بیرون
رفتن قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده ست که مومن در
مسجد چنان بود که ماهی در آب و منافق در مسجد چون مرغ در قفص ست خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله گفته ست که بحدیث آمده ست هر که
پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید و ثواب صد و بیست و پنجهزار نماز پذیرفته در دیوان وی صد استغفار ثبت کردانند و اگر وقت بانگ نماز آید
ثواب بیست و پنجهزار نماز پذیرفته در دیوان ثبت کردانند اگر وقت قامت آید ثواب یکی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بردارد و سر
فرود آرد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابو القاسم حکیم گفته ست که وقت نماز بشارت مومنان ست و بانگ نماز اعلام مومنان
ست و قامت را ایستادن علامت کاهلان است که کاهلی عادت کرده باشند در رسول علیه السلام در وصایای امیر المومنین علی
رضی الله عنه فرموده ست قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للکسلان ثلث علامات یتوانی فی طاعة الله تعالی حتی یفرط حتی
یضیع و یوخر الصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده ست یا علی مر کاهل را سه علامت ست ناتوان بود در
در طاعتهای خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تاخیر کند از وقت ببرد قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسحهما علی الارض فان الارض بهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما
مسجد خواهد آید باید که قدمها باید که نعلین خود بنگرد اگر نجاستی رسیده بود در زمین بمالد از برای آنچه زمین پاک کننده ست مراد از اگر چه
نعلین بود باید که بر زمین بمالد برای اقامت سنت را است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه پای پیش از گل پاک آلوده بود در زمین
مالید آنگاه در مسجد در آمد نماز گذارد و ما را معلوم شد اگر چه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت آنگاه به مسجد
اندر آید چون به مسجد اندر آید نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالیامن فان الله یحب التیا
من فی کل شی حتی التنعل والترجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد گفتندی وقتی به مسجد در آمد فراموش نخست
قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را بیرون آورد و گفت کار وشنده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد
بعضی گفته اند که پای چپ پیش نهد بر آینه بیشتر گناهی از وی در وجود آمده بود و حاتم اصم گفته من از زوال ایمان خود آنگاه
ترسم پای چپ نخست در مسجد نهم کیتا از نحوست معصیت من یا من بود و از من چنین بی ادبی در وجود نیاید باید که آغاز از پای راست
کنند و بعضی گفته اند که ما قبل از وی معصیت در وجود نیامده باشد از وی تقصیر چنان در وجود آید که نخست پای چپ در مسجد اندر

وی آنست که روایت میکند سایب بن یزید رضی الله عنه که بانگ نماز بر منار نهشته تا ویلی از سایب بن یزید رضی الله عنه روایت میکند آن در
وقت رسول علیه السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آن وقت منارها نبود و بانگ نماز همان پیش مقصوره گفتندی اما در عهد امیر
المومنین عثمان رضی الله عنه منارها و بانگ نماز و کرد پیش از آن بانگ نمازی که بیعها را حرام کند بانگ نماز بر منار روست و دلیل بر آنکه بانگ نماز
اسلام بجا میلی می آید اگر همان بانگ نماز گذارند روا بود و کراهیت روایت مطلق هست خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع و اگر در آن وقت بیع کنند تا قصیع باشد اما مباشرت بیع حرام بود نماز
عید را بانگ نماز و قامت نیست دلیل بر آنکه سمره بن جندب رضی الله تعالی عنه روایت میکند که من دو بار فریضه در رفقاء رسول علیه السلام
نماز عید را گزاردم نشنودم که هیچ نماز عید را بانگ نماز و قامت گفتند نماز جنازه را بانگ نماز و قامت نیست بنا بر آن اصل هست که نمازی که در نماز
می آید در گوش هست بانگ نماز میگویند و در گوش بعض قامت میگویند بنا بر آن این نماز را بانگ نماز و قامت هست و یکی از مشایخ گفته است
که هیچ فرزند آدم میان بانگ نماز و قامت هست زنان هم چنین هست و اگر بگذارند روا بود و لیکن بانگ نماز نگویند دلیل بر آنکه
میکنند رابطه که در حجره مادر مومنان عایشه صدیقه با جماعت میگذاردیم سوال کردم که بانگ نماز و قامت گوییم گفت لا این حدیث روا
کرد و قال النبی صلعم المرأة عورة و صوتها عورة و بر روایتی عورة و صوتها فتنة **باب بیستم در بیان فضیلت نماز جماعت** نماز جماعت
فضل دارد بر عبادتهای دیگر تا ذمی چه خیرات بسیار و چه نماز روزه ماه رمضان دارد و زکوة مال بدهد و حج رود و غزو رود شریعت
نکنند باسلام وی اما این که نصف نماز جماعت اندر آید و خود را تشبیه کنند و بجماعت گذارندگان حکم کنند شریعت باسلام وی خبر دهند
شنود و شریعت حکم کنند باسلام وی که نماز جماعت شعار اسلام هست نماز بجماعت گذاردن و بقول مالک فرض عین هست و هم قول وی آنست
که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مالک گفته است که مراد از آن نماز گذاردن است و بقول خواجه
ابو منصور ماتریدی نماز بجماعت گذاردن فریضه است و هم وی آنست که خدای عز و جل میفرماید وارکعوا مع الراکعین خدای تعالی میفرماید
که رکوع آرید با رکوع آرندگان این خبر بجماعت است اصل نماز ظاهر روایت نیست که نماز بجماعت گذاردن سنت موکده است تا دیدی
معصیت است بدعت و ضلالت که ترک وی سبب سعادت است قال النبی صلعم یا علی للسعید ثلث علامات قوة الحلال فی بطنه
و مجالسة بالعلماء و صلوة الخمسة مع الامام رسول علیه السلام فرموده است یا علی هر نیک بخت را سه علامت است قوتش حلال بود در
وی نشست و خاست وی با علما بود و پنج نماز با جماعت گزارد و قال النبی علیه السلام و یا علی و للشقی ثلث علامات قوته
الحرام و اجتناب العلماء و الصلوة وحده رسول علیه السلام فرموده است یا علی هر بدبخت را سه
علامت است قوت وی از حرام بود و از علما رحمه الله دور باشد و نماز تنها گزارد و قال النبی صلی الله
علیه و سلم الجماعة رحمة الله و الفرقة عذاب قال النبی صلی الله علیه و سلم ید الله مع الجماعة فمن شذ شذ فی
النار رسول علیه السلام فرموده است که نصرت خداوند عز و جل در جماعت است هر که تنها گزارد و تنها در دوزخ رود
عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سایل از رسول علیه السلام سوال کرد که مردی اگر زکوة مال بدهد و روزه ماه

رمضان بعید الفطر و حج می آرد و چهار نماز را در قضای شما میگذارد و لیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام هو فی النّا
ر هو فی النار تا که سه مرتبه این سائل همین سوال میکرد رسول علیه السلام همین جواب میداد دیگر رسول علیه السلام فرموده است که از
اول برای من آن بود که جوانان صحابه را فرمودمی تا هیزم جمع کردندی بلال رضی الله عنه گفتمی تا بانگ نماز و اقامت گفتی هر که بجماعت
حاضر نیامدی فرمودمی تا وی را با خانه وی بسوختندی الا این از برای آن فرمود تا مومنان بر گذاردن نماز جماعت حریص شوند نه
همچنانکه کسی را باتش عقوبت کردی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه
السلام لا یعذب بالنار احد الا رب النار و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز تاریکی را بجماعت گذارد او مومن است حقا و لا تعرف خبثه
تنشو قوله علیه السلام الا من قام عن صلوة الجنة و لم یصلها و قال الملائکة لا قامت عینیک و لا قرة حبیبک الله بین الجنة والنار کما
حسبنا و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز ناکرده چند آتش بر آید و از وی تا باتش یک بلندتر بانده هر ساعت که آن آتش می نالد که
خداوندا مرا فرمان ده تا وی را هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای آتش تو بر قرار باش که بنده من توبه کند و من بکرم خود از وی در گذرم و در
خانه را بست کسبند و چراغها را بیاشند و سرهای آب جام را بپوشند در جمعه رحمت عالمیان منافقان بودند و ایشان مخالفان بودند
سخن و پیغامبران سمع کردند و ایشان که منافقان بودند از سر مجاز شنودند زنهار دل اندر دل راه ندادند چون از رسول علیه السلام
این چهار سخن شنیدند چهار منافقان یکی جمع شدند گفتند که محمد را بیازمائیم و یکی از ایشان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه گشاده
رها کرد و یکی چراغ را بسته نکرد که افروخته گذاشت و یکی سر آب جام را بپوشیدن نماز ناکرده خفته بود بر خاست و زبان بکاوید
برآید منافق همگان جمله بسوختند و آن یکی که در خانه گشاده مانده بود دزدی در آمد تا رخت منافق ببرد دید چون رختها از خانه
بیرون آورد و منافق از خواب بیدار شد بر خاست تا دزد را بگیرد دزد کارد بروی زد و منافق هلاک شد و آن یکی که چراغ وان افروخته
رها کرده بود چون بیدار در عین سوخته موشی بیامد بفرمان خدا عزوجل فتیله را از چراغ بعد از آن بیرون گرفت و گرد خانه میکردانید
تا هر چه در خانه بود جمله در گرفت منافق و همگان جمله بسوختند و آن یکی که سر آب جام را گشاده مانده بود خدا عزوجل افعی را
بروی گماشت و گزدم را فرمان داد تا در آب جام بنشیند منافق خواست تا آب از آب جام خورد و گزدم نیشی بر لب منافق زد
در حال بدرد در حال بپا شنید و هلاک شد و یکروایت دیگر است که ماری بیامد از آن آبجوره زهر در آن انداخت چون
منافق از آن آبخورد بیاماسید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه آواز بر آمد یا رسول الله علیه السلام از آن
حال خبر کردند خواست تا نماز جنازه ایشان برود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد خدای تعالی میفرماید که نماز جنازه
ایشان مرو که هر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند قول تو بیازمودند جزای ایشان در دنیا این بود در عقبی جای
ایشان دوزخ است و مقام ایشان درکه اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر کسی از فوت
بجماعت بمسجد دیگر رود مکروه نشود اما اگر وقت نماز در آید و بجماعت دیگر رود مکروه بود اگر از برای علم آموختن رود رخصت
است که مکروه نشود و اگر در روز آدینه سفر رود پیش از زوال شاید و اگر بعد از زوال رود مکروه بود که نماز آدینه بروی

لازم است دران حال الو اگر به مسجد حی وی جماعت فوت شده مسجد دیگر رود تا جماعت گذارد و شاید یافی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد شفی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چند
کس اند بدریان دریافتم و دیدم که ایشان از مسجد حی خود جماعت فوت شده بود و ایشان نعلینها در انگشت افگنده بودند
می رفتند مسجد ها دیگر جماعت می طلبیدند پس گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم اید که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که اگر به مسجد اندر نیامده است شاید و اگر به مسجد در آمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق او رجل یخرج فو الحاجة رجل یخرج فو الحاجة یرید الرجعة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا خداوند حاجت نیت وی آن بود که باز در آید و این در حق کسی بود که سنت گذارده به حاجت از مسجد بیرون
آمده بود تا ان وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر سنت مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد بر وی لازم شده است ظاهر روایة است که تنها در مسجد حی خود گذارد فاضلتر از آن بود که
به مسجد دیگر رود و بجماعت بگذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر چهل شبانروز نماز بجماعت نگاه دارد چنانکه هیچ تکبیر
اول از وی فوت نشود خدای عزوجل امر فرماید تا وی را دو برات دهند و یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاه دارد وی مومن است حقا هر که نگاه ندارد وی منافق است
حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که جمعه بیرون رود خدای عزوجل امر فرماید فرشتگان را با علمی از نور در پیش وی
برند چون بخانه رود با طهاره بخشند آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی بر نهند و تا روز این بنده را از حق امرش خواهند
چون بامداد برخیزد و طهارة سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی می برند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
بنشیند که آفتاب بر آید و دو رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی می برند و اگر نماز گذارد به تعجیل بیرون رود
دیوان علم چنانچه در پیش وی می برند و روشنی در پیش خاطر وی می افگنند و برا از روشنی می رسانند چنانکه خدای عزوجل می فرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و بخل و حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بر وی بسته شود
و در بار معصیت بر وی گشاده شود تا شب و روز کسب میکند هیچ برکتی نیابد **باب بیست و یکم** در بیان امامت در مذهب
سنت جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمة الله گفته است که مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که از و
وی باشند و این که سلطان شرط است از بهر آنکه شفقت و احکام وار بهر اقامت حدود و مشروع از بهر نگاه داشتن دربندها
از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر عالم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم بدار
حرب قسمت میکنند باید از اسلام بقول شافعی رحمة الله بدار حرب به قول علمای ما رحمهم الله بدار اسلام و از بهر قهر کردن
متغلبان و دزدان از بهر قبول شهاده گواهان از بهر روای نماز جمعه و عید تزویج نارسیدگان و از بهر قطع کردن دست

ظالمان از مظلومان و ملحدان علیهم اللعنة گویند که امام معصوم باید رافضیان نیز چنین گویند که اولاد علی یا از بنی هاشم باید اما مذهب
و جماعت السنت که امام معصوم شرط نیست و از فرزندان علی نیز حاجت نیست اما باید که قریشی بود که فرمود که الائمة من قریش اما نمی باید
که بر نفقه و احکام و اقامت حدود و دشمن قهر قادر بود و فاضلترین قوم حاجت نیاید و در ایشان همه برابری و فضیلت نشاید کردن قوله
علیه السلام اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم و از ایشان ده کس بشارت داده شده اند به بهشت اول ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و سعد و سعید و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح رضی الله تعالی علیهم اما مسئله اختلاف اینهاست هر که با خلاق
باشد بهتر بود وی به امامت اولیتر بود تا رسول علیه السلام حاضر بودی هیچکس دیگر امامت را نشایستی در صلوة خواه امام اجل خصوصی [illegible]
آورده است وقتی رسول علیه السلام بصلح بیرون رفت و اشارت فرمود مر عبد الله ام مکتوم را تا امامت کرد یکبار و دیگر عتبان مالک
را رضی الله عنه یکبار و دیگر عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنهما امامت میکردند بر غیبت رسول علیه السلام ولیکن با حضر رسول علیه السلام نه بعد
از وفات رسول علیه السلام امامت صدیق اکبر رضی الله عنه و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه امامت عمر کرد رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه
امامت عثمان کرد رضی الله عنه بعد از وفات عثمان علی کرد رضی الله عنه همچنانکه خلافت ایشان بترتیب بود امامت ایشان هم بترتیب بود در جماعت
تا در میگذارند و بعد از ایشان امامت کند هر که عالم تر بود وی امام کند و اگر در علم همه برابر باشند هر که قرآن خوان تر بود وی امامت کند
و اگر در علم قراءت برابر باشند هر که بسال کلان تر بود وی کند و اگر همه برابر باشند هر که از همه خوبروی تر بود و او کند مراد از روی نیکو نماز
نیکو گذاردن است قوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر این همه برابر اند از درویشان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت
آمده است هر که پسر کلان تر بود امامت کند که هر سری که کلان تر بود در آن سر مغز بیشتر بود اما این هر روایت نیست هر که پرهیزگار
تر و عالمتر بود امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی خلف امام عالم فکانما صلی خلفی و من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی
رسول علیه السلام فرموده است که هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که بمن اقتدا کرده باشد و هر که با امام متقی اقتدا کند چنان بود که با پیغمبر
اقتدا کرده باشد پس معلوم آمد که عالم از عابد فاضلتر بود و دلیل بر این قال النبی صلی الله علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء و قال النبی صلی الله علیه و سلم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس تقدیم عالم اولیتر زیرا که در نماز علم حاجتمند تر از آن بود که بقراءت دلیل بر آنکه بی قراءت روا آید دلیل کرامی و
مقتدی و ملک [illegible] در کعت اخرین در فریضه چهار رکعتی ابا قی علم نگذرد و انباشد مسئله امامت نابینا روا بود اما غیر وی اولیتر بود اشکال
آید که عبد الله ام مکتوم و عتبان بن مالک [illegible] چشم پوشیده بودند رسول علیه السلام ایشان را امامت کردن فرمود و این از برای بینان
و احکام روا بود تا بدانند که امامت ایشان روا است دلیل بر آنکه عبد الله عباس رضی الله عنه با خبر عهد بینایی ظاهری خلل پذیرفت
وی را گفتند که با ما امامت کن گفت من شما را چگونه امامت کنم که با وی از شما را حاجت آید بر آنکه مراد در محراب است بنشاند و محمد حسن رحمة الله
گفته است که نابینا جامه را از نجاست بوهم نگاه دارد و بینا بحقیقت پس غیر از ایشان طریق اولیتر بود و امامت بنده و [illegible] اولیتر
سعید و موسی ابن [illegible] رضی الله عنهما روایت میکنند که آن شخص که من بنزد نماز می آورد بمسجد و من بود [illegible] روایت کرده اند که
[illegible] امامت کند و بانگ نماز گوید مرا فرمود تا بانگ نماز گوی و امامت کن بانگ نماز گفتم و امامت کردم

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت اعرابی نادان و ولد الزنا و مرد بکدشته روا بود ولیکن با کراهیت و امامت
کسی که جماعت رضا ندهند با امامت وی اگر بمانع شرعی بود کراهیت بود و اگر بمانع طبعی بود کراهیت نبود و امامی که وی را اجرت معین بود و امامت
وی کراهیت بود و امام بی طمع باید و پارسا قال النبی علیه السلام شرف المؤمن قیامه باللیل وعزه استغناؤه عن الناس و امامت فاسق بقول مالک رحمه الله
روا نبود و وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن و گواهی فاسق در دنیا نپذیرند و نشنوند و وی ضامن آخرت را
نشاید اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر و فاجر نماز گذارید پس هر نیکی و بدی و این حدیث از
برای بیان [illegible]م روا است اما اگر نیک یابی بپیه اقتدا اکن و امامت مبتدع روا بود یا نی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود با کراهیت و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اعمی و غالی و مجبره روا نبود و از محمد رحمة الله روایت است که امامت قدری و جهمی
روا نبود و امامت معتزلی روا بود و بیانی در رساله تکفیرات آورده است که میان ابو حنیفه رضی الله عنه با ابو یوسف و محمد رحمهم در این مسئله مباحثه
کردند و اتفاق برین افتاد که روا نبود و اگر کسی معدوم مرتی میگوید و اعتقاد وی بران بود امامت وی نشاید و هر نمازی که در قفای وی
گذارده باشی همه را باید گذارد که اصل است که هر نمازی که در قفای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در قفای وی گذارده باشی
آن نماز باید گردانید برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز گردانیدن اولیتر بود و اگر امام اقرار کرد که مدتی
ده سال است آن نماز گذارده روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد یا ندارد اگر بکفر دارد و چون بصدق اقرار بوده
خود را مسلم کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کرد به اسلام وی پس امامت وی روا نبود اما اگر اقرار کرد که مع بوده است یا جهود یا ترسا
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که جهود و ترسا را بیزاری دین شرط است اما این در حق جماعت شاید بعین که بصف جماعت اقتدا کند
و خود را مسلم کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی نماز گذارده روا بود اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بوده یا با
وی نجس بوده است یا قراءت نخوانده است اما اگر امام متهم بوده است و بی طهارت نماز را باز گرداند اگر متهم نیست
و با طهارت است و یا صاحب غرض است قول وی تصدیق نبود و نماز گذارده روا بود و امامت الثغ و تمتام و فافاء و
شیخ منحنی که قیام وی همچون رکوع بود روا نبود مگر که همسالان خود را امامت کند روا بود و کسی که
فرق ندارد میان فریضه و سنت و نماز را امامت وی روا نبود و نماز باید و نماز پیشین را که معتقد
فریضه گذارد و وی سنت گذارد و قوی شود بر ضعیف روا نبود مسئله چیزی که اقتدا را باز دارد

دیوار است و راه و جوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او ستر و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد رحمة الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیوار اقتدا را باز ندارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد دلیل بر آنکه در صلوة کعبه اما بمقام ابراهیم مستند و مقتدیان
کعبه را چون حلقه انگشتری در میان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده نشود نماز

همه روا بود و در مسجد جامع که مکبران تکبیرات بلند میگویند که مقتدیان را معلوم میشود نماز با همه روا می آید راه چندان باید اقتدا را با
دارد و حلوانی رحمة الله گفته است که خرگاه و یا خرواری هیزم بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة
الله گفته است که گردون بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است که بمقدار صفی اقتدا را باز
دارد و فایده این خلاف جایی پدید آید که در صحرا صف نماز میکرده اند بعد از فراغ نماز معلوم شد که صف میانه را جایی پلید
بوده است صف آخر را نماز تباه شود از برای آنکه صف میانه را نماز نا روا بود و مقدار صفی و فاصل شد اقتدا را باز دارد
پس صف آخر را نماز تباه شود و نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در حصاید آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدا را باز
دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را باز دارد و حلوانی رحمة الله گفته است که جوی باید از وی چندین بجهه حاجت آید خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که جوی باید در وی زورقی بی تکلف رود وی برود تا اقتدا را باز دارد و اگر بر روی جوی پل است و امام
از آن روی جوی است و یکی از مقتدیان بر پل و مقتدیان دیگر از این سوی جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمة الله روا بود
بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این روی جوی اقتدا کرده اند بقول ابو یوسف
و مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این سوی جوی ایستاده
اند و اقتدا کرده اند باتفاق نماز همه روا بود صفت زنان اقتدا را باز دارد قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها
و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها اخروهن من حیث اخرهن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و
بقول زفر رحمة الله چنانکه بقول وی در طهارت آب و خاک نیت شرط است امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علمای ما
رحمهم الله و شافعی رحمة الله نیت امامت مردان شرط نیست اما نیت زنان در ظاهر روایة شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله
گفته است که شرط است امام نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد و اقتدا کرد بقول علمای ما رحمهم الله نماز تباه
شود و بقول شافعی رحمة الله نماز همه روا بود از برای آنکه شما نماز مردان بسبب زنان تباه میدارید چون نماز زن را تباه نمیدارید
از مردان طریق اولی بود که تباه نشود و علمای ما رحمهم الله گفته اند مرد از وجه و آمده است که امر مرد است که جنابت مردان راست
از برای آنکه امر مردان است که ایشان را باخر صفها ایستانند چون مرد زن را باخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود و نماز
همه تباه شود تا اگر مرد در نماز است که زن آمد به پهلوی وی اقتدا کرد مرد اشارت کرد که بستر رود زن نرفت همچنان که اقتدا کرد و
در تجرید و محیط آورده است که نماز زن تباه شود و از آن مرد نی که وی عملی در نماز زیاده از این نتواند کردن اگر امام نیت
امامت زنان کرده زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمة الله نماز کسی تباه نشود و بقول علمای ما رحمهم الله نماز سه
کس تباه شود یمین و یسار و یکی از قفا و اگر دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه شود یمین و یسار و دو
در قفا و بقول ابو یوسف رحمة الله یمین و یسار و دو در قفا هم چنین دو را آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن باشند و بقول
ابو حنیفه و محمد یمین و یسار همچنین سه تا آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است یکی روایت با ابو حنیفه

ومحاذی برابر است ویکروایت دیگر آنست که هیچکس را نماز تباه نشود چنین و بسیار و سه کس را ودر تفحا اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرده به روایت
باب الاذان نماز تباه شود واین قیاس قول ابوحنیفه وابویوسف است و به روایت باب حدث نماز تباه نشود واین قیاس قول محمد است
بنابران اصل است که هرکجا که تحریمه از فرضیت باطل شود در حق تطوع باقی ماند واگر امام نیت اقتدا کرد حکم بالعکس دارد و هرآنکه اقتدا
کرده حکم بالنقصان دارد واگر درمیان مرد و زن ستونی حایل بود نماز روا بود واگر مردی نماز تنها میگذارد و زنی آمد پهلوی او تنها
شروع کرد محمد رحمه الله در باب صلوة کعبه آورده است که مکروه بود واگر صف زنان بالا است مردان به زیر اختلاف مشایخ است
وبعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر ستونی حایل میشود روا است اینجا نیز همین بود وچه فرق بود میان آنکه حایل از پیش بود یا از
دراز و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا ستون حایل است مرد یا زن برابر است اما اینجا زنان بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
زنان از بالا فرود افتند درمیان مردان افتند پس نماز از مردان که پیش زنان شوند تباه شود ودلیل بر مسئله ایمان بعضی گفته اند که نماز آنها
که در زیر آن رخنه باشند که زنان بالا اقتدا کرده اند روا نبود از برای آنکه آنجا ستونی حایل است مرد یا زن برابر اما اینجا زنان درمیان
میشوند ودلیل بر آنکه اگر از آن بالا زنی فرود افتد درمیان مردان افتد پس مردان را که پس زنان شوند نماز ایشان تباه شوند ودلیل بر مسئله
ایمان مردی سوگند خورد که درخانه فلان درنیایم و در آن خانه درختی است شاخهای بیرون آمده جهد کرد بشاخ آن درخت برآید بجایی که
که اگر آن شاخ بشکند وی در آن خانه اندر بیفتد در سوگند حانث شود اینجا نیز نماز آن مردان که پس زنان شوند تباه شود اما اگر بر بام خانه
برآمد اگر جانب عراق است سوگند بکردن نباید جانب ماوراء النهر سوگند بکردن آید که بام از خانه است ولیکن سانگه اگر معتکف بر بام مسجد برود اعتکاف
باطل نشود اما فقیه ابوالليث رحمه الله گفته است که سوگند بکردن نباید بنا بر ایمان بر عرف است این را برآمدن خوانند درآمدن نی اگر درمیان
مسجد رخنه است زنان در آن رخنه ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنه پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان روا نبود و
که در صحرا اقتدا میکنند از هرچند دور که اقتدا کنند بقول شافعی روا بود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علمای ما رحمهم الله مقدار صفی درمیان
صفی فاصل شود اقتدا را باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و برپیوسته این هریکی را دریچه البیت از آنجا مسجد خانه است از بام
آن خانه یا از رواق آنخانه یا از رحله مسجد اقتدا کنند و بقول شافعی رحمه الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علمای ما رحمهم الله
اختلاف مشایخ است امام بکر اسکاف رحمه الله گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که بجای ایستد که اگر امام را حدث شود تواند که با وی را خلیفه کند
امام خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر اینست اگر حوض است امام از آن طرف
حوض ایستاده و مقتدیان از این طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمه الله آورده است که اگر گرد برگرد حوض دیگران اقتدا کرده اند
روا بود که آنها هم آنها شوند واگر برلب حوض دیگران اقتدا کرده اند آنها که از آن طرف حوض باشند اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیاکی رحمه الله آورده است که این جایی بود که حوض در صحرا بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد هرکجا که اقتدا کند روا بود و اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت کراهیت بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه رضی الله عنها صحابه را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود جمعه بر پستی سلیمان فارسی رضی الله عنه دامن وی را گرفت و بر پستی آورد و بعد از نماز صدیقه رضی الله عنه گفت

شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود خواجه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
که این حدیث بمن رسیده بود اکنون بمن رسید چون حذیفه رض بمن رفت عمار یاسر را دید که امامت میکرد و بر بالا استاده بود
و جمعه بر پستی حذیفه رضی الله عنه دست وی را گرفت از بالا به پستی آورد و بعد از نماز عمار یاسر رض گفت با حذیفه چرا دست برمن داشتی حذیفه
گفت که سلمان فارسی رض حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه باهل کتاب میشود و عمار یاسر رض گفت هزار رحمت خدا عز و جل
بر تو باد و بر سلمان فارسی رض که این حدیث بمن رسیده بود و بمن رسید بالا چند باید تا کراهیة بود و در رح گفته است بالای مرد باید تا کراهیة
بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که بالای بود برفتن بروی بحیله حاجت آید کراهیة بود از برای آنکه اگر بالای مسجد در
بودی اصحابه را نماز تباه شدی و در مسند شدی و این کراهیة بتر جایی بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع پستی اما اگر کسی
با امام بالا باشد و کراهیة نبود که در مسجد جامع از ان خالی نباشد که بر بالا و پستی باشند امام را در گاه و اگی محراب ایستادن کراهیة بود و آن تشبه
اهل کتاب میشود خواجه الامام حسام شهید رح گفته است که اگر دیوار مشترک بود یا میانه مسجد دو نوع کراهیة بود یکی آنکه تشبه باهل کتاب میشود دیگر
دیواری که همچنین مشترک بود و یا میانه مسجد و عضوی از اعضا امام بر دیوار مشترک بود و این نیز کراهیة بود زیرا آنکه در ملک دیگران تصرف
آورده باشد اگر امام به پستی بود و جمعه بالا بعضی گفته اند که کراهیة نبود این کتاب اهل کتاب میشود اما ظاهر روایت هست که کراهیة
لازم شود که اهانت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی راه نیست نماز همه روا بود
نی کراهیت اما اگر در پستی راه است و بعضی مقتدیان بر امام ایستاده اند خواجه بکر اسکاف رح گفته است روا نبود زیرا آنکه
مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابو بکر سعید بلخی رح گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده بود نیت نماز روا بود جواب ظاهر آنست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب بحنفی مذهب روا بود و باتفاق
و اقتدا حنفی مذهب بشافعی مذهب روا بود بشرط آنکه امام را چند چیز نبود یکی آنکه در ایمان خود به شک نبود انا مؤمن ان شاء الله نگفته
بود و قبله بمشرق و مغرب نگردیده و در آب اندکی طهارت ناخته باشد و بر جامه وی آب منی نبود و طهارت کرده قی
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد با همان طهارت نماز نگذارده باشد هر که ازینها نبود و اقتدا درست است
و اگر ندیده اند که نجاست یا نی نماز روا بود که اینها شک است و یاکی بیقین و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اشکال
اند که شافعی مذهبان وتر را بسه یده میگذارند این اقتدا را باز ندارد از برای آنکه وتر بقول ابو یوسف و محمد رح سنت است
و بقول ابو حنیفه رح فریضه است و اگر نا رسامی افتد ترتیب را باز ندارد که شافعی رح صاحب ترتیب نیست و شافعی
مذهبی بحنفی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام کم درمی نجاست است و بقول شافعی رح روا نبود و بقول علما رحمهم الله
روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام نجاست کم از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نبود و بقول علما رحمهم الله روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در قومه
رکعت دوم دعا قنوت برای خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قومه رکعت دوم دعا قنوت می خوانند

بقول ابو یوسف رحمه قومه را متابعت کند وهم دعا قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما قومه را متابعت کند ولیکن دعا قنوت را متابعت نکند و
شافعی رحمه و دعا قنوت در وتر هم و در سه آخر ماه رمضان خواندی باقی همه در نماز بامداد خواند و در قومه رکعت دوم وجه شافعی رحمه الله آنست که رسول علیه السلام همچنین خوانده است علما ما
رحمهم الله گفته اند که در غزوه علی و ذکوان بود و بعضی از صحابه دستگیر شدند رسول علیه السلام والصلوة برای خلاصی ایشان
چهل بامداد در قومه رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله روایت می
کند که پیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعا قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ عمل نشاید کردن اگر فرض
مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علما ما رحم روا نبود اقتدا فریضه گذار و متطوع گذار را بقول
شافعی روا بود و بقول علما ما رحمهم الله روا نبود وجه قول شافعی رحمه آنست که معاذ بن جبل رضی در قفا رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز بمسجد خود رفتی وی امامت کردی پس آنچه پس رسول علیه السلام گذارده بود فریضه بود
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان نکردی و علما ما رحم گفته
که معاذ بن جبل رضی از علما صحابه بود وی دانستی که اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نبود آنچه در قفا رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و بشرط امامت و ادب را سوختی چون بمسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه رفت معلوم نیست که بفتح مکه رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
امامت کرد ... قال النبی صلی الله علیه وسلم اتموا صلوتکم یا اهل مکه فانا
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافرانیم پس از فعل رسول علیه السلام
این مسئله معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر درست و اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نیست اگر روا بودی
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گذاردن اولی
و اولیتر است دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بود که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت کیست که برین اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله
پس اقتدا کرد صدیق رضی بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا بودی صدیق رضی
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بمتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز
می گذارد و مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بقول شافعی رحم روا بود و بقول علما ما رحم روا نبود و اگر نماز جنازه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علما ما رحم روا نبود و شافعی را درین مسئله دو روایت است در یک روایت آنست که روا بود
هر فسادیکه بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رحم انفساد در حق نماز مقتدیان نکند بقول علما ما و ابو یوسف هر فسادیکه امام را بعد از نماز پدید آید
بقول شافعی امام را بدکه نماز باز گذارد و مقتدیان را نماز روا بود بقول علما ما رحم نماز همه تباه شود هر فسادیکه در نماز امام پدید آید انفساد در حق نماز مقتدیان
عمل کند و بقول شافعی رحم عمل نکند اتفاق است که مقتدی در قفا امام سورت نخواند اما فاتحه خواند یا نه بقول شافعی رحمهم الله خواند

دلیل ما آنکه روایت میکند عباده بن صامت رضی الله عنه که در قفای رسول علیه السلام کسی قرات خواند که رسول علیه السلام نماز تمام
کرد گفت کسی قرات خواند گفتند بلی یا رسول الله گفت میچه اند مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه نشاید خواندن علما رحمهم الله گفته اند نشاید
خواندن از برای آنکه این در ابتدای اسلام بوده است آخر منسوخ شد و دلیل بر آنکه کسی در قفای رسول علیه السلام قرات خواند
رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازع فی القرات بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که
نشاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه اذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا قال الامام ولا الضالین
فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له در صلوة خواجه امام سرخسی آورده است چهل کس از
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آتش در دهان کردیم دوست تر از آن داریم که در قفای امام قراءة خوانیم و در صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده است که هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هر که در قفای امام قرات خواند مستحق عذاب
دوزخ شود و عقل او ساقط شود و از سعد وقاص رضی الله عنه روایت آمده است که هر که در قفای امام قرات خواند نماز وی تباه شود
و اقتدای مقیم به مسافر در وقت و بیرون وقت روا بود و اما اقتدای مسافر به مقیم روا بود در حالی که در وقت است همه نمازها اقتدا روا بود و اگر
بیرون وقت است دوگانی و سه گانی روا بود اما فریضها چهارگانی روا نبود همچنانکه فرض مختلف اقتدا را باز دارد صفت مختلف اقتدا
را باز دارد از برای آنکه چون وقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضا دو و بر مقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را بر سر دو نشستن واجب
بود و مسافر را فریضه پس بنای قوی بر ضعیف روا نبود و اگر امام را در رکعت دوی آخرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود و مقتدی را قعده
و فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را بدین دوی آخر قرات خواندن سنت است و مسافر را فریضه هم بنای قوی بر ضعیف شود روا
نبود و اگر امام در دوی اول قرات نخوانده است امام را قراءة قعده فرض بود دوی آخر قرات و قعده فرض هم روا نبود از برای
چون امام در دو رکعت اول قرات نخوانده است چون در دوی آخر قرات خواند نماز ملحق به دو رکعت اول شود چنان شود که گوی امام
در دو آخر قرات نخوانده است در جمله بیرون وقت اقتدای مسافر را به مقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کسی جماعت میکردند
ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر تقدیم و تاخیر ایستاده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر ایستاده اند و بعضی گفته اند که امام آن
بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت نیست که مقتدی به طرف راست امام ایستد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این را قضا باشد
و لیکن علما ندانند او لیتر آن بود که هر دو نماز باز گذارند و اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود بشرط آنکه هر دو دعوی
امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قرات نخوانده باشند نماز ایشان روا نبود که اگر بر سر دو نشستن شک افتاد نداند
که امام کیست که هر دو مسافرند نماز هر دو روا بود که این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر هر دو مقیم اند نماز از سر
گیرند و اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود بشرط آنکه امامت مقیم را داریم از برای آنکه بآن قیاس که امام مسافر باشد چون بر سر
دو نشست نماز وی تمام شد و اگر در دوی آخر مقتدی خود را متابعت کند و سر از زبان ندارد و اگر بآن قیاس که امام مقیم شد متابعت امام
وی چهار شده بود بدین معنی امام مقیم را داریم جماعت نماز گذارند و امام غایب شد و بعضی گفته اند که امام نا بنشستن گذارد تا نا بنشستن اقتدا کردم و بعضی گفته اند

اند که امام نماز دیگر گذارده و تا نماز دیگر را اقتدا کرد هم روزه ابر بست و وقت معلوم نی بعضی از مشایخ گفته اند که نماز بر دو گروه روا
بود از برای آنکه هر گروهی امام را بر اصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در دو فرض در یک تحری درست نیاید چنانکه
یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که بتو رسانیده ام و آن دیگری سوگند خورد که من نیافته ام از وی و کس یکی سوگند خورد دروغ خورد
ولیکن ما را معلوم نیست که کدام دروغ خورد و اگر مصلی تا یابنده آب است آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم با وی باید کرد نماز
گذارد باتفاق این نماز وی روا بود ولیکن ما را معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک روا آمده است یا تیمم اینجا نیز فریق کلی برای نماز روا
نیست ولیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است و کدام را نا روا هر دو گروه نماز باز گذارند و تنها گذارند و اینجا که نماز دیگر باید
گذارند باید که همچنین نیت کند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد بار دوم از قضا گذشته نیابت دارد
اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم از آن نیابت دارد و این هم جائی بود که امام را نیابند و اگر او را یابند سوال کنند تا معلوم شود
جماعتی مقیمان و مسافران را یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را شک
افتاد که امام مقیم بود یا مسافر ایشان نماز را چگونه تمام کنند برخیزند و دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز برخیزند و چهار رکعت
دیگر بنیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان آن دوم بود
اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو دیگر آوردند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
دیگر و از قضا دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارت بود
نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارتها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد جماعتی آمدند و بوی
اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرایط امامت بجا نیارد سوگند حانث نشود شیخ الاسلام
علاء الدین رحمة الله گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان نشود و اگر شرایط امامت بجا آرد و اگر نیارد نماز تمام کند
سوگند حانث شود و اگر بیاید ارادت سوگند حانث نشود مصلی نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد در یکی رکعت نرم خواند بعد رکعت
دوم برخاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند در این رکعت باید که قراءة بلند خواند وی در آن قراءت مخیر بود خواستی بلند خواندی
و اگر خواستی نرم خواندی اما در این رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس در این رکعت بلند خواند و اگر بغیر فراموشی نرم خواند سهو
لازم شود و اگر بعمدا نرم خواند بزه کار شود و اگر نماز پیشین امامت کرد و بعد از آن وی را معلوم شد که بر جامه وی نجاست بود
بیشتر یا ده اند در جامه را شسته و این نماز را باز گذارد و به مسجد آمد تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت
بر پا شده بود و از آن مقتدیان وی یکی امامت میکرد اقتدا را وی بوی روا بود یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است اگر
امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نارواست وی را او بمعنی فراموشی است وی را بوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند اقتدا
بوی درست نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اصابت امام و مقتدی که هر دو یکی باید تا روا بود و لیکن آنکه متوضی بود
به تیمم اقتدا کند و بر قضاء امام این متوضی را باید متوضی را نماز تباه شود تیمم روا بود و این نیز همان حکم دارد و مقتدی را قضا را امام

بر طرف راست امام ایستد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز تهجد میکذارد عبد الله عباس رضی الله عنهما بر آمد و
بر طرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام وی را از طرف چپ بطرف راست آورد باز بطرف چپ
اقتدا کرد باز وی را رسول علیه السلام بطرف دست راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز وی را گفت که ای پسر عباس
چه داشت ترا بدین گفت یا رسول الله کرا زهره باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
ادب خوش آمد گفت خدای تعالی عز و جل ترا در دین فقیه گرداناد ببرکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
رضی الله عنه سه بار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی یکی چگونه ایستد و بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
که سر انگشتان نزدی تا کعبه امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد و اگر
مقتدی دو شوند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی یمین امام ایستد و یکی بر یسار دلیل بر آنکه وی را جماعت فوت شده بود
با علقمه و اسود در حجره جماعت میکذارد یکی را بر یمین ایستانید و یکی را بر یسار و در نماز سر سجده او ردندی چنان بود تنگ
که نون درمیان ننا و این بنا بر آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه ببالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان ببالا قوی تر
بودند بدین مسئله ما را معلوم آمد که اعتبار قدمها راست تا اگر سر مقتدی پیش از امام افتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز
روا بود و اگر قدم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایة السنت که چون مقتدی دو شوند در قفای امام ایستند
که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره عجوزه ماند ملیکه رضی الله عنهما خواست تا نماز سر
کند مرا و یتیم را در قفای خود ایستانید عجوزه ملیکه را در قفای ما ایستانید معلوم شد که اگر مقتدی دو شوند در قفای امام
ایستند و زنان نارسیده و زنان در آخر صفها ایستند مقتدی تکبیر اول در چه وقت گوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه
مقارن امام وجه قول وی است که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی فاسعوا الی مغفرة من ربکم نماز اندر آمدن بمغفرت حق اندر آمدن است و نماز
عبادت مشترک میان امام و مقتدیان شرکت بستاید و تقاضا کند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن
امام تکبیر گوید روا بود و محمد رحمه الله علیه نیست که من استاد خود را خلاف کنم اما اختیار من آنست که چون امام برای اکبر رسد مقتدی لفظ الله اکبر
آغاز کند ثواب تکبیر اول چه وقت حاصل آید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل آید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله تا آنکه امام سبحانک تمام کرده اندر یابد و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته
است که در فاتحه خواندن اندر یابد ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی
اندر یابد ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دل بیست مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد وی را ثواب تکبیر اول هم بهره شاند و باز
مردی بود که امام را بقعده اخیره اندر یابد لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه فرشتگان تکبیر اول را در دیوان نبیسند خدای تعالی ثواب تکبیر
اول در دیوان ثبت گرداند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه یا دادی بخواب مانده بود و ابلیس علیه اللعنه آمد خواجه را بیدار میکرد
که خیز تا تکبیر اول فوت نکنی خواجه بیدار شد ابلیس علیه اللعنه دید گفت ای ملعون ترا بهر این بخواهی هیچ مومنی نماز بخواند انکار از چه معنی

است که مارا امید است اگر دریابی تا تکبیر اول فوت نکنم ابلیس علیه اللعنة گفت که در مدت عمر یک تکبیر تو فوت شده بود و بر دل تو چندان رنج رسیده
بود که خداوند عز و جل ثواب تحریمه تکبیر اول در دیوان تو ثبت کرد امید داریم که نباید که باز تکبیر اول از تو فوت شود و تو باز بزاری
و تضرع و گریستن آغاز کنی خداوند عز و جل باز چندان ثواب در دیوان تو ثبت کرد اینجا جای بیداری کنم تا تکبیر ثواب همین تکبیر اول حاصل کنی
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله در حدیث هدایه کرده است از شیخ سعید مسعود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله وی از پدر خود خواجه
ابو حفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمه الله بحیث استاد در دست تا به رسول علیه السلام هر که را در دنیا تکبیر اول فوت شود فردای
قیامت ویرا چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار روی بدادن جان مشغول شد گشتی چهل هزار بار بسوال
منکر نکیر مشغول شد گشتی و چهل هزار بار بهول محشر و فزع قیامت مشغول شدی این بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج
مشقت بود و هر که را در دنیا یک تکبیر اول نماز دمی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت و رنج و مشقت وی از آن زیاده بود بنابران اصل
است که قال النبی صلی الله علیه وسلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر الله گفتن مقتدی با الله گفتن امام برابر افتاد و اگر گفتن مقتدی
پیش از اکبر امام افتاد و یا الله اکبر امام افتاد و یا الله در قیام گفت و اگر در رکوع بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در هر دو صورت در نماز داخل شود
چون نیت وی اسم تنها بود که اقبال ابو یوسف و محمد رحمهما الله در نماز آمده نشود که اسم و صفت در قیام باید تا شارع شود و اگر تکبیر گفتن
مقتدی پیش از تکبیر گفتن امام افتاد در نوادر خواجه امام اجل شمس حسن رحمه الله گفته است که نخستین مثله این آورده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله
عنه روایت میکند که در هیچ آمده نشود و این قول امام محمد و زفر رحمهما الله گرفته اند اما روایت اصح ابو حنیفه رضی الله عنه اینست که ابو یوسف
از ابو حنیفه روایت میکند که به تطوع در آمده شود که نماز دو صفت دارد فرضیت و تطوع اگر تحریمه از فرضیت باطل شود در حق تطوع
باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمه الله آورده است که هیچ اندر آمده نشود و فائده این خلاف جائی پدید آید که دران نماز
قهقهه خندید بروایت ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه رضی الله عنه طهارت تباه شود بروایت حسن بن زیاد رحمه الله از ابو حنیفه رحمه الله باقی بود و این جا
بود که امام متابعت باقی قرأت نخوانده باشد نکرده بود اما در رکوع امام را متابعت کرد و آنگاه قهقهه خندید باتفاق طهارت باقی بود که در حال
انفراد و اقتدا بر مقتدی ارکان نماز بیرون نماز خندیده بود و طهارت تباه نشود و این خلاف نیز جائی بود که با اهل اقتدا کرده بود اما اگر با اهل اقتدا
با اهل کرده باشد چنانکه صحیح نصاب جرح مسائل یا بالغ نارسیده یا مرد بزن یا امی بکنگ یا قاری یا عامی آنگاه قهقهه خندید اینجا باتفاق
طهارت تباه نشود که اقتدا درست نیامده است فرق است که اینجا اهل است مر امامت را اینجا اهل نیست از برای آنکه اهل امام اینست اینجا که
مر امامت را در روایتی اینست که اقتدا درست آید یا نه اما اینجا اقتدا درست نیاید که امام اهل نیست اگر امام سهو باز گشت یکی آمد
بوی اقتدا کرد و معلوم شد که مر امام سهو بوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمه الله از فریضه نیابت دارد و بقول ابو یوسف
رحمه الله به تطوع شود و بقول محمد رحمه الله هیچ نشود و مسئله نماز پیشین قضا میکند دیگری آمد و نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب اصح ابو
حنیفه رحمه الله آنست که به تطوع در آمده شود و بر خلاف مسئله اول که اینجا امام من کل وجه در نماز نبود اینجا من کل وجه در نماز است و
نماز دو صفت دارد فرضیت و تطوع اگر تحریمه فریضه درست نیاید در تطوع درست آید اگر در صفها و آخر تنها اقتدا کند ا

حنبل است که امام تنها او است و مالک رحمهما الله گفته‌اند که نماز اندر آمده نشوند و جه قول ایشان آنست که روایت میکنند وابصه بن معبد رضی الله
عنه یکی در آخر صف تنها اقتدا کرد رسول علیه السلام حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة للمنفرد خلف الصف ظاهر روایت
روا بود که بجز آمده است که رسول علیه السلام در رکوع بود که ابو بکر رضی الله عنه از مسجد اندر آمد که تنها پس رسول علیه السلام اقتدا
کرد بر رکوع برفت تا آهسته آهسته خود را بصف رسانید بعد از فراغ نماز رسول علیه السلام فرمود زادک الله تعالی حرصا ولا تعد
رسول علیه السلام فرمود خدای تعالی عز وجل حرص ترا درین زیادت کرداند این نماز را باز بگذار نباید و دیگر اینچنین مکن پس معلوم
آمد که روا بود ولیکن مکروه بود اگر در صف فرجه بود باید که فرجه را بگیرد تا دیوید که پیغامبر علیه السلام میفرماید که آن جایی که فرجه بود
است هر که آنجا بایستد حق تعالی مرورا ده نیکی بنویسد و ده بدی پاک کند و ده درجه مقام او فرماید تا بنا کند قال النبی صلی الله علیه
وسلم من سد فرجة فی الصف کتب الله تعالی له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات اگر در صف فرجه نبود یکی علیم تر عالم تر
را بخود کشند و تا نماز وی روا بود بی کراهت و اگر این را قعود رضا بود و بعضی از مشایخ گفته‌اند که اگر آنکس را بخود کشید نماز وی تباه شود
که در حکم مسجد نماند در که صف گرفته‌اند چون وی را از صف بیرون آورد چنان بود که از مسجد بیرون آورد فقیه ابو اللیث رحمه
الله گفته است که روا بود از برای آنکه آنجای وی ایستاده است آنجا نیز حکم مسجد گرفته است پس وی بخود کشید نماز تباه نشود اما اگر
در صف فرجه نیست کسی را بخود نکشید باید که تاخیر کند چندانی که دیگر بیاید اگر چه تکبیر اول از وی فوت شود یا چندانی باشد که خطر
رکعت بود اگر کسی دیگر بیاید اکنون اقتدا کنند و اگر یک کس تنها در آخر صف تنها اقتدا کرد دیگری آمد ظاهر روایت آنست باید که بپهلوی آن کس
ایستد اقتدا کرد یا امام خواجه زاهد فخر رحمه الله در مسجد درس میکرد در روایت بیرون آمد که نماز وی در قید ناروایی افتاده است که نماز خود
را در قید ناروایی نیفکند خود را در صف جایی کند و اگر سه کس شوند اتفاق بپهلوی یکدیگر ایستند و امام در رکوع است یکی از در مسجد اندر
آمد امام را شاید که ویرا پاید یا نی ابو حنیفه رحمه الله گفته است که اختیار یعنی نیم بپاید ابو یوسف و ابن ابی لیلی رحمهم الله روایت میکنند
از ابو حنیفه که ترسیم بشرک افتد و می هشام از محمد رحمه الله تعالی روایت میکند که شاید را ورا ترک کند شعبی رحمه الله گفته است
که بنده از ذکر ممنوع نیست بلیغ گوید یا بستن خواجه ابو مطیع بلخی رحمه الله گفته است که درین پاییستن هیچ کراهیتی نیست شیخ ابو القاسم
صفار رحمه الله گفته است که اگر توانگر بود نباید و اگر درویش بود باید فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که اگر وی شناسد نباید و اگر
نمی شناسد باید و فتوی بر این است مقتدی سلام چه وقت گوید بقول ابو یوسف محمد رحمهما بعد از سلام که امام گوید از ابو حنیفه رضی
دو روایت است یک روایت مقارن امام گوید از جهه معنی اینجا دو روایت است یک روایت بعد از سلام امام میفرماید گفته‌اند اینجا در آمدن نماز
است و تعجیل کنند اما اینجا بیرون آمدن از عبادت است تاخیر کنند بر نماز گذارنده باید نخست بر وی بگردانند و آنگاه سلام گوید چون امام
گفت السلام پیش از علیکم گفتن یکی آمد اقتدا کرد بوی درست نباشد بر خلاف مسئله ایمان یکی سوگند خورد که با فلان سخن نگویم آن گاه
ویرا پیش آید و السلام گفت یاد آمدش خاموش گردد حانث نشود که خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمه الله گفته که تا السلام علیکم نگوید
نخست تمام نشود اما اینجا السلام گفت کلام الناس است و ویرا از نماز بیرون آورد کسی بوی اقتدا کرد درست نباشد و فتوی که

سلام دهد باید که نیت امام کند بهر روی که امام بود اما اگر در قفای امام بود بقول محمد رحمة الله بر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله همین بطرف دست راست نیت امام کند بسنده بود
در نماز یکه برابر وی سنت راست رو و برخاستن بگذاردن سنت است و بدست راست و اگر نماز یکه برابر وی سنت نیست و در
قفا مسبوق نیز رو و پشت بمحراب گردانیدن سنت است ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه
السلام دادی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام گفتی و آنگاه روی گردانیدن عبدالله عباس رضی الله
عنه گفته است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود و درین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمة الله روایت میکند
که اگر امام روی زود تر نگرداند بسنگ بیاکا هانند تا روی بگرداند چون روی گرداند چگونه گرداند و چگونه نشیند بروایت خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله پشت بمحراب نهد و بروایت صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر درسی سبق خواهد گفتن پشت بمحراب نشیند و اگر نخواهد گفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عیینه گفت نزدیک فقیه شما رویم و نماز گذاریم بمسجد ابراهیم نخعی رحمة الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمة الله چون سلام نماز داد پشت بمحراب نهاد مجاهد گفت فقیه خطا کرد حکم بن عیینه آن تو یوسف داد از ابوحنیفه
رحمهما الله روایة میکند باک نیست باب بیست دویم در بیان مسبوق بدانکه نماز کنندگان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است و لاحق است و نایم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نایم و محدث هر سه را یکی حکم است بر ایشان
قراءة و سهو نیست که ایشان حکما در قفای امام اند مسبوق و مشکوک بر خلاف ایشانست که بر ایشان قراءة است و سهو است اما
منفرد تنها گذارنده بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بچیزی مشغول شده باشد امام بی وی چیزی گذارده بود و نایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی گذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود و برا حدث رسیده باشد و وی بنماز رفته باشد امام بی وی
چیزی گذارده باشد مسبوق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و آنگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بیاید امام را
در رکوع یابد اقتدا کند وی در فکر و اندیشه بود امام برآمدن بود و بشک بود که آن رکعت دریافته شد یا نی لاجرم باخیره آن
رکعت را بیارد تا نمازش تمام شود در ابتدا اسلام مسبوقانه پیش از فراغ نماز امام اوردندی و آنگاه متابعت کردندی معاذ
جبل رضی الله عنه بیامد مسبوق شد آنچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد باقیچه مسبوق شده بود بعد از نماز آورد رسول
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه واداشت بدین که مسبوقانه بعد از نماز آوردی گفت یا رسول الله چنانکه شما را القول خلاف نکرده
ام نه پسندیدم که بفعل آن خلاف کردمی رسول علیه السلام از معاذ خوشدل شد و گفت سن لکم معاذ سنة فاستنوا بها پس بنا
فریضه شد که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ و بامر رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه گذارده
است تا ایشان نخست آن را اوردندی و آنگاه متابعت کردندی آن در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گذارده است آنکس وی را اسلام کردی نخست مسبوقانه گذاردی و آنگاه متابعت
کردی چون سخن بگفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است
و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت یا قبل باتفاق حرام است قول زفر رحمة الله مقدار رکنی نماز تباه شود
چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود و این مخالفت یا قبل است قول علمای ثلثه رحمهم الله نماز تباه نشود ولیکن
بزهکار شود و مخالفت یا بعد اگر بضرورت است باتفاق بزهکار نشود چنانکه جای سجده تنگ بود نتواند سجده او در آن خیر کند دیگران سجده
ازنند آنگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بزهکار شود و متابعت می باید یا موافقت بقول ابوحنیفه رحمة الله در تکبیر اول موافقت کند
و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در همه حالها متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
ثواب جماعت گذارکان نیابد فقیه مسعود رحمة الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمة الله حدیثی روایة کرد که هند
کان نماز بر پنج نوعست یکی هفتاد ثواب وی یکی پنجاه و یکی بیست یکی را یکی یکی را هیچ نیست آنکه هفتاد است وی امام است و آنکه
پنجاه است مودن است و آنکه بیست است متابعت کننده است و آنکه یکی است موافقت کننده آنکه هیچ نیست مخالفت کننده است
مخالفت کننده کیست آنکه پیش از امام سر فرود آرد و بردارد و متابعت کننده آنست که پس از امام است و موافقت کننده آنست که
افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز ویست یا آخر نماز ویست شافعی رحمة الله میگوید که
اول نماز مسبوق است چه هر چیز را که اول بود آخر بود علمای ما رحمهم الله میگویند که مسبوق را دو حکم است آنچه با امام گذارد و از راه
تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوقست و از راه قرات قنوت و سهو آخر نماز مسبوق است از برای آنکه اگر اول نماز وی داریم
پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه قرات
و قنوت و سهو آخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یا نی قول زفر رحمة الله عین قعده فریضه است و بقول علمای ثلثه
رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با آخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق را که پیش از تمامت نماز امام بقضاء مسبوقانه برخیزد است تا
اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همین که سر از سجده برآورده به مسبوقانه برخاست قول زفر رحمة الله بجز در برخاستن
نمازش تباه شود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده نهاد نمازش تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چندانکه
قرات خوانده است که روا شود نماز بوی بازنشست و آنگاه سجده رود نمازش تباه نشود اگر قیام آورد ولیکن قرات بجا نیاورده نمازش تباه شود
یا نی اگر مسبوق بیک رکعت است باید در رکعت نمازش تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نمازش تباه نشود بشرط آنکه در دوی آخر قرات
خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را باید یا نی عیسی بن ابان رحمة الله میگوید اگر نماز یست که پس آن سنتست سلام را نپاید اگر
نمازیست که پس وی سنت نیست باید اما ظاهر روایة آنست که در هر دو حال باید چون بپاید چه خواند بعضی مشایخ گفته اند تا قعده تشهد
نخواند خاموش باشد خواجه ابوبکر رازی رحمة الله میگوید که التحیات [illegible] خواند چون وی بقدر تشهد بپاید امام سلام دهد ابن شجاع
از محمد رحمة الله روایة میکند بالقدر تشهد خواند و [illegible] شهادت اکثار کند تا امامش سلام دهد هشام ابن رستم از محمد رحمة الله

روایت میکنند یا بقدر تشهد خواند و هر چه در قرآن ربنا هست خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که هر مسبوق که متابعت
امام واجب است در جائی که مفسد نماز وی نبود و این خواندن تا باخر مفسد نماز نیست تا باخر خواندن و این اختیار را با اختیار هشام
رحمه الله اینست که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی کرده است خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله میگوید تا بقدر
تشهد خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میگوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید اگر بعد از تشهد صلوة و دعوات درست میداند تا باخر
خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشهد خواند کلمه شهادت تکرار کند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز کننده نشاید
گذشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین که اینکه
پیش نماز گذار را اگر بداند که وی را چندین وبال است به نشنید چهل خواجه امام زاهد فخر مسنجه در سبق میگوید در روایه بیرون آمده از ابو
انصاری رحمه الله میگوید که ندانستم رسول علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل
ساعت خواسته بود هم بسیار بود اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرنده پیش نماز گذار بداند که وی را چندین وبال است به زمین
فرو رفتن بر او دوست تر دارد وی از آنکه پیش از نماز گذارنده بر گذرد وی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد ظاهر روایه مسافت
چندین باید که پیش نماز گذار بر گذرد تا بر سجدگاه نشود ظاهر روایه آنست که از جای سجده از آن سوی تر بگذرد و بر سجدگاه نشود خواجه امام
ابو بکر بخاری رحمة الله میگوید اگر نماز گذارنده خاشع نیست بر کجا گذرد بر سجدگاه شود فقیه ابو اللیث میگوید اگر بمقدار دو صف ایستاده
گذرد بر سجدگاه نشود و این همه که گفتیم در صحرا آید یا در مسجد بر کجا که گذرد بر سجدگاه شود که مسجد حکم یکی مکان دارد و مسجد اوسط همین حکم
دارد یا نی خواجه امام [illegible] رحمه الله گوید اگر نماز گذارد و در آخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید
دارم که خدای عز و جل [illegible] گذرنده این سبیل میکند که بر سجدگاه نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که روز [illegible]
روز را انبوهی است اگر [illegible] سجده پیش [illegible] گذرد بر سجدگاه نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را باز دارد اگر
باز نایستد ببیند که آن دیو است و باز داشتن بدو طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من بین
یدی المصلی ادرأوا ما استطعتم فان لم یمتنع فاقتلوه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید بسنت آنکه من در نمازم
بینت آنکه باز گردد و فعل اینست اشارت کند اگر اشارت را با تسبیح یار میکند در مبسوط آورده است که کراهیت است چه یکی از دو
کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نمازی گذارد خلیفه زاده خواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد
خلیفه زاده به اشارت وی التفات نکرد و باز نه ایستاد ابو سعید رضی الله عنه مشتی بر دوش وی کشید خلیفه زاده [illegible]
آمد و ابو سعید را گله کرد و آن حال با پدر حکایت کرد ابو سعید را خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید گفت فرزند
ترا نزده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمناک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیوش خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایستد ببیند که آن دیو است پس بحکم حدیث رسول علیه السلام

دوازده باشم فرزند ثانی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را خلعه داد و فرزند خود را ادب کرد اگر نماز گذارنده در پستی است و
در گذرنده بالا اگر نزدیک بود بزه کار شود و اگر دور باشد بزه کار نشود و اگر نماز گذارنده بالا است و گذرنده در پستی همین
خلاف نیست که گفتم اگر نماز گذارنده زن است باید که به فعل باز دارد یعنی دست بر دست زند قال النبی علیه السلام التسبیح للرجال والتصفیق
للنساء اما بقول منع نکند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المرأة عورة وقوله فتنة و در صلوة خواجه امام اجل
شمس سرخسی از ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرور الثلاث بین یدی المصلی یقطع الصلوة فالمرأة والحمار والکلب
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بکند نشستن
سه چیز نماز تباه کند درازگوش و سگ و عورت یعنی زن اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود قال علیه السلام مرور الشیء بین یدی
المصلی لا یقطع الصلوة ابو هریره رضی الله عنه بعراق رفته بود بصبح چون از عراق باز آمد نزدیک عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه رضی
الله عنها گفت یا ابا هریره اهل العراق بر چه یابی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که گذشتن خر و سگ و زن نماز را تباه کند عایشه
رضی الله عنها گفت یا ابا هریره عیالان پیغامبر علیه السلام را با خر و سگ برابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیگویم عروه
رضی الله عنه روایت میکنم عایشه رضی الله عنها گفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان مردود است ما خود دیده ایم که بسیار
شبها بود پیغمبر علیه السلام چون جنازه خفته بودی چون پیغامبر علیه السلام بسجده آمدی پایها کرد کردی چون بقیام رفتی پایها
را دراز کردی پیغمبر علیه السلام بدانکه و بس دانستم که دو بود یکی ام سلمه بود و فرزند بود از خصم دیگری یکی پسر دیگری دختر پسر او عمر نام
و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که هر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام بگذرند رسول علیه السلام
اشارت کرد عمر بایستاد و زینب بگذشت و باز نه ایستاد رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند بزرگان را در فتنه
افکنند و آن نماز را باز نگردانید پس دانستم که گذشتن زنان نماز را تباه نکند در صلوة خواجه اجل سرخسی رحمه الله ابن عباس رضی الله عنه
میگوید که پدر مرا خری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکرد او را درازگوش پیش نماز رسول علیه السلام بر گذشت
پیغمبر علیه السلام آن نماز را باز نگذارد در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شام
آمدم اعتقاد کردم خبری پیش پیغمبر علیه السلام بر سبیل گذشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پس دانستم که گذشت
درازگوش نماز را تباه نکند و دیگر گفتم که گذشتن سگ نماز را تباه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنها که رسول
علیه السلام در صحرا روز آدینه نماز دیگر میکرد سگ سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام بر گذشت سعد بدل دعا کرد آن سگ
بسه گام نرفته جایی نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول علیه السلام گفت که دعا کرد آن سگ را ای سعید گفت من کردم یا رسول
الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا
ذو الجلال والاکرام اللهم اقتل هذا الکلب آنگاه گفت یا سعید او چه دعا امروز است من نخواستی جبرئیل امین صلوة الله علیه در
رسید و گفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق هلاک سگ اگر در حق کافران کردی خدا عز و جل همه کافران را هلاک کردی و

ودر روز آدینه ساعتی است که در آن ساعت هر دعائی را که مومنی گوید آن دعای ایشان مستجاب شود ولیکن آن ساعت بعد از نماز
دیگر است نیز بزرگان گفته اند هر که خواهد که آن ساعت را دریابد که از اول روز تا آخر روز بدعا گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نگذارد
عمل بدان حدیث منسوخ است پس دانستم که گذشتن از پیش گذارندگان نماز را تباه نکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام
مرور شیء بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمة الله است که از حدیث یاد داشتی از منسوخات و آن حدیث ابو هریره
رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل بروی منسوخ است مسئله مسبوق اگر بقضای مسبوقانه برخیزد آنجا حاجت که اعوذ
گفتن گوید اشکال آید و بر قول ابو یوسف رحمة الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سرخسی
رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نماز گذار را دو حالت است یکی حالت انفراد یکی حالت اقتدا میگوید باید که در حالت انفراد
نیز گوید تا هر دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اشکال نباید که ایشان اعوذ را سنت قیام ندارند سنت قرائت
میدارند مسبوق قرائت اکنون میخواند پس اعوذ گوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم و بحمدک خواند یا نی یا در نوادر داود ابن رشید رحمة الله
روایت است که خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله میفرمود در درس میگفت در روایت بیرون آمد از خواجه امام بکر فضل بخاری که از محمد رحمة الله
روایت میکند که خواندن امام را مقتدی نیابت ندارد باید که مسبوق خواند اما ظاهر روایت آنست که نخواند مسئله مقتدی آمد
و امام را دید نماز را یافت اقتدا کرد و تکبیر گفت سبحانک اللهم و بحمدک خواند یا نی این مسئله بر پنج نوع است یا امام در قیام است نماز بلند میخواند
یا نرم خواندنی یا در رکوع است یا در سجده یا در قعده اگر در قیام است و نماز نرم خواندنی بالاتفاق خواند اگر در رکوع است بالاتفاق نخواند
اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده و قعده از نماز وی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که نخواند
که بروی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب اولیتر از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد فخر
الدین رحمة الله آنست که بخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست که نخواند و اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند
خواندنی ظاهر روایت نخواند که گوش داشتن قرآن واجب است خواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نوادر صلوة خواجه امام
بکر خواهر زاده را در درس میگفت روایت بیرون آمد از ابو بکر خصاص رحمة الله میگوید که خواندن این نیز کبیر بخاری رحمة الله میگوید که
روایت خواندن نیافته ام یکی روایت عبد الله ابن مبارک رحمة الله میگوید خواجه امام زاهد فخر صلوة خواجه اجل سرخسی در یکجا
میگوید روایت بیرون آمد هر کجا که امام وقف کند وی کلمه گوید تا هم خواننده تسبیح بود و هم گوش دارنده قرائت اما ظاهر روایت اینست
که نخواند که خواندن تسبیح سنت است و شنیدن قرائت فریضه اقامت فریضه اولیتر از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت
الله گفت امام به رکوع رفت وی اگر گشت و آنگاه به رکوع برفت اتفاق از گفت دریافته شود اما اگر برکوع نرفت بثنا مشغول شد امام
سر از رکوع بر آورد و آنگاه وی برکوع و بقول ابو حنیفه رکعت دریافته شود و بقول ابو یوسف و محمد دریافته نشود و اسم و وصف تکلم باید تا
نماز اندر آمده شود مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکبیر گفت امام برکوع رفت بایستی که وی نیز برکوع رفتی و نرفت وی
بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد و آن رکعت را احتیاطا نمی ارد و اگر در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بایستی برکوع رفتی نرفت بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد
انگاه برکوع رفت ان رکعت یافته شود یا نی زفر رحمه الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت آنست که دریافته نه شود وجه قول زفر
رحمه الله بیست قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرکها اما وجه قول علماء ثلثه رحمهم الله دریافتن ان بود که مشارکت
افتد مقتدی را با امام در رکوع در فوائد صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده اورده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقاتل رازی و
عبد الله بلخی رحمهم الله ایشان بر قول زفر فتوی دادندی که ان رکعت دریافته شود اما ظاهر روایت اینست که دریافته نشود که
در نماز رکن اصلی سه است قیام است و رکوع و سجود و چون امام دو رکن ازوی آورده است بیشتر را حکم کل است پس رکعت دریافته نشود
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع بیابد و یرا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با مشارکت افتاد و
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نافتاد ان اورده او بحسبر شود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران نماز
بنا کند یا نی اختیار ابو الحسن کرخی رحمه الله انست که تواند و اختیار ابو جعفر رحمه الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع اورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز وی را فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و این رکعت یافته
نشود و از برای انکه قیام فریضه است و دو سجده متابعت امام آورده پس گوئیم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است
از ما دون رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام اورد اگر
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نمازش روا بود مگر بر روایت محمد که با آوردن یک سجده زیادتی نماز
را تباه گرداند در اصل نسخه بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت نکرده است نماز تباه شود
که یک رکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در الصورت که نیت نکرده است ظاهر و غالب موسمن ان بود که نخست
سجده اول آرد وانگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده اخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است اتفاق ان نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود که
وی مسبوق است و یک رکعت نماز از فراغ امام اورد لا جرم نمازش تباه شود اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت باتفاق
سبحانک اللهم خواند انگاه به نشیند و اگر خواند و نشست و امام برخاست وی مخیر برخیزد یا التحیات خواند اگر اغاز نکرده است باتفاق
برخیزد و اگر اغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله میگوید که برخیزد و امام را متابعت کند که متابعت لعامم و از
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که التحیات ذکریست از اذکار نماز چون اغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت تکبیر گفت ثنا خواند امام سلام داد وی همانجا باید که مسبوقانه تمام کند و اگر ثنا خواند همین که نشست امام سلام
داد وی باتفاق التحیات اغاز نکند و اگر اغاز کرد امام سلام داد و همین خلاف است که گفتیم و اگر مسبوقی در سه رکعت مسبوق شد
یک رکعت مشکوک این نماز را چگونه کنند بعضی گفته اند که سه رکعت مسبوقانه گذارد و قعده بار مشکوکانه آرد و قعده ها واجب باید بعضی گفته اند چهار رکعت آرد
بچهار قعده و در سه جا قران خواند مشکوکانه آخر آرد چهار قعده از بهر آن که چون یک رکعت بیارد وان نقصان که مشکوکانه دریافته بود این قوم وی شود دو تکبیر بیارد

و به نشیند اگر مشکوکان دریافته بود این دوم وی شود دیگر بار به نشیند و اگر مشکوکان دریافته بود در رکعت فاتحه و سورت نخواند
و به نشیند و در یکی رکعت فاتحه سورت خواند قعده نیاورده به رکعت آخر را فاتحه خواند یا نی بعضی گفته اند که مخیر است خواهد خواند خواهد
نخواند در مبسوط قاضی امام علی اسبیجابی آورده است که ابوحنیفه نخواند که از راه تحریمه مقتدیست در قفای امام قران خواندن بدعت
است و از روی تنها گذارده است تنها گذارد در وی آخر قران خواندن سنت است و به یکجا سنت یا بدعت جمع آید ترک سنت به از
آوردن بدعت بود و خواجه امام منهاج الدین سمرقندی میگوید ناخواندن اولیتر بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که نخواند از برای آنکه مسبوق را دو حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد از آن رو که حکم انفراد دارد آن دو رکعت قراءت خواند
اگر در این رکعت دیگر خواند سنت بود و از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود و اصل است به یکجا سنتی یا بدعتی جمع آید که سنت به از آوردن
بدعت بود و اگر یکی رکعت مسبوق است یا یکی رکعت مشکوک باید که نخست مسبوقانه آرد و بار مشکوکانه و قعده اگر نخست مشکوکانه آرد
یا بر دو رایک قعده آرد و نماز تباه شود در این مسئله نیت شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین رحمه الله گفته است در این مسئله تا
اگر نخست مشکوکانه کند آن از مسبوقانه نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت آنست که نیت شرط است نخست نیت مسبوقانه
کند و آنگاه نیت مشکوکانه که اگر آن رکعت را با امام اندریافته شود و بار دوم تطوعه شود بر وی فرض باقی است و آن رکعت مسبوقانه است
نماز تباه شود و بدین معنی که گفتم که نخست نیت مسبوقانه کند و آنگاه نیت مشکوکانه بدو قعده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز بامداد میگذارد چون به رکوع
رفت پشیمانی برافتاد و دوش رکعت بار دیگر دوم قراءة دراز تر خوانم بازگشت و قراءة دراز تر خواند و رکوع بازآورد معتبر رکوع اول بود و بار رکوع
دوم به روایت نوادر معتبر رکوع دوم بود که به اثر وی سجده است ظاهر روایت آنست که معتبر رکوع اول بود که ادای فریضه واجب است یا فتم بار دوم
تطوع شود و تطوع فریضه را برنگیرد نماند و این خلاف جایی پدید آید که اگر این واقعه امام را افتد و یکی آمد و در این رکوع بوی اقتدا کرد
ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود و در روایت نوادر یافته شود چه روایت نوادر آنست که رکوع معتبر آن بود که در عقب وی سجده
بود و در عقب این رکوع سجده است پس دریافته شود و جه ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءة معتبر بود و اینجا اگر
اول معتبر افتاده است پس این رکعت از رکوع اول بود که ادای فریضه واجب یافتم بار دوم تطوع شود و تطوع فریضه را برنگیرد پس دریافته
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتاد و یکی آمد در این رکعت بوی اقتدا کرد به روایت اصل به دو رکعت مسبوق بود و به روایت نوادر به یک
رکعت مسبوق بود و اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد و اگر دو بار و قعده آرد با جماع روا بود و اگر دو یک قعده می آرد روا نبود و
به روایت اصل روا بود و اگر امام را یاد آید که من دو سجده از رکعت اول مانده ام از پی یکی رکعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد حال
به روایت یکی رکعت نماز دیگر بر وی بود و به روایت نوادر بر وی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که به روایت نوادر آن رکعت نیز
بر وی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده ها ملحق به رکعت اول شود و این
قیام و رکوع دوم که وی اقتدا کرده است برانداخته شود پس این رکعت را در نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد تا با جماع از عهده
بیرون آید و اگر در پیشینه چهار رکعت یکی رکعت مسبوق است یکی رکعت و مشکوک یکی رکعت لاحق است یکی رکعت امام و چون امام از نماز

سلام دهد برخیزد ونخست لاحقانه آرد وقعده بلند تا یکانه آرد وقعده باز مسبوقانه وقعده باز مشکوکانه آرد وقعده اگر
تا یکانه ومسبوقانه ولاحقانه را بیک رکعت آرد روا شود ولیکن اولیتر آن بود که پس از رکعت قعده آرد تا قعده اول وآخر را امام
متابعت کرده باشد اما اگر مسبوقانه ویا مشکوکانه یک قعده آرد ویا مشکوکانه نخست آرد وباز مسبوقانه درین هر دو صورت
نماز تباه شود واگر مسبوقانه را پیش از لاحقانه آورد بقول زفر رحمة الله نماز تباه شود وبقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود بر
آنجا که لاحقانه یکانه را آرد بیقراءت چه وی سهو آرد که ایشان حکما در قفاء امام باشند وقیام ولاحقانه برلاحقانه لازم نیست
وهمچنین قیام راست کرده بنده بود لاحقانه را خبر دار نه که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است
وقعده اول آورده است و این لاحق باید که این سجده را در محل آرد ولیکن قعده اول بیارد تا اشکال آید بر لاحق واجبست که همچنان آرد
امام آورده است و امام آن سجده را در رکعت آخر آورده و وی در رکعت اول آورده و این خلاف امام شود خلاف نیست اما خلاف
خیر است اما اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر دو نشست در رکعت سیوم برخاست بریاد آمد که یکی سجده مانده ام فرود آمد و آن سجده
آورد و آن قعده را باز آرد یا نی بنگریم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز نیارد واگر از رکعت دوم مانده است باز آرد که در محل
است جماعتی نماز میگذارد امام بر سر دو نشست مقتدیان برچنین پنداشتند که مگر امام بر خطا نشسته است ایشان برخاستند معلوم شد
بخطا مقتدیان برخاستند باز گردند و امام را متابعت کنند اگرچه رکعت سیوم لاحق شوند چه دو واجب مانده اند یکی متابعت
امام ودیگر قعده اول برخاستن ایشان بقیام بدعت است و در هیچ فریضه از قیام سیوم بقعده اول نشاید باز گشتن مگر درین صورت نماز
چهار رکعتی یک رکعت مسبوق است یک رکعت مشکوک که بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام فنیست آن نماز وی احتمالها دارد احتمال
اندارد که قعده اول با امام بود و وی یک رکعت مسبوق بود یک رکعت مشکوک ... واحتمال اندارد که مشکوکانه بر آن چیزی شود نماز چهار رکعتی مسبوق است
بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام فنیست آن نماز وی از قعده بیرون آید و در چهار رکعت قراءت خواند واگر امام را در قعده
یافت قعده اگر دو نشست وبخواب شده باشد وی بیدار شده خود را در قعده یافت امام سلام داد و درفت این نماز بر احتمالها دارد واحتمال اندارد که قعده اول
امام بود وی ... در رکعت مسبوق بود ... رکعت ... احتمال اندارد قعده آخر امام بود و وی چهار رکعت مسبوق احتمال اندارد که مسبوقانه آورده باشد
وقعده خواب رفته باشد واحتمال اندارد که تا یکانه آورده باشد وقعده بخواب رفته چون این احتمالها دارد و برخیزد چهار رکعت نماز گذارد
بعد قعده و در هر شفعی ... که نزدیکترین شفعی که بر سنت از قعده بیرون آید اگر جماعتی نماز پیشین میگذارد با امام بر سر دو نشست یکی بخواب شده امام
اندر رکعت دیگر گذارد و سلام ... بود بگذارد دو سنت بر خاست مقتدی بیدار شد امام را در محراب دید ایستاده چنین گمان برد که امام فریضه میگذارد
وی اندر رکعت دیگر با امام گذارد بعد از آن معلوم شد که امام سنت گذارده است اگر وی را متابعت کرده باشد نماز وی تباه شود واگر نیت وی متابعت
امام بود واگر نیت متابعت نکرد ولیکن موافقت اقتدا میان امام وی بر گمان فرود آمدن نماز وی تباه نشود مسئله در فریضه چهار رکعتی چهار سجده پیش از
امام آورد بقول زفر رحمه الله نماز وی تباه شود بر قول علماء ثلثه رحمهم الله نماز وی تباه نشود اگر پیش از سلام امام یا بعد از سلام امام آن چهار سجده
بیارد و نماز وی تمام بود واگر آن سجده را نیارد و سلام دهد نماز وی تباه شود اگر بفراموشی سلام دهد چون یاد آید پس آنگه سخن نگفته باشد سجده وقعده را

بیارد از عهده بیرون آید اگر به پشت سجده پیش از امام آورد بر قول فرغ نمازش تباه شود و چه نزد فرغ متابعت امام فریضه میدارد و بر قول
علمای ثلثه نمازش تباه نشود که امام را متابعت کردن بقول ایشان واجب است و آورده وی یک روایت دو رکعت است و یک روایت سه رکعت
و یک روایت دو سجده است و اگر نمازش تمام شود باید که پیش از سلام امام دو رکعت دیگر بیارد و نمازش تمام شود و ظاهر روایت آنست که دو رکعت نمازش
بشود از بهر آنکه اصل آنست که دو قیام و دو رکوع به یک جای موقوف نماند چون رکعت اول را قیام و رکوع با امام آورد و دو سجده پیش از امام آورد
و این سجده ها معتبر نشود و قیام و رکوع موقوف بود و در رکعت دوم را قیام و رکوع با امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها ملحق بقیام و
رکوع اول شود و قیام و رکوع دوم برانداخته شود و قیام و رکوع سیوم با امام آورد و سجده ها را پیش از امام آورد و آن سجده ها معتبر نشود و آن قیام
و رکوع موقوف بود و رکعت چهارم را قیام و رکوع با امام آورد و سجده ها پیش از امام آورد و این سجده ها ملحق بقیام و رکوع سیوم شود قیام و رکوع چهارم
برانداخته شود و آن دو روایت دیگر هم برین قیاس است و در چهار رکعت اول و سیوم روا بود و دوم و چهارم برانداخته شود و برخیزد و دو رکعت نماز
لاحقانه بگذارد بی قرائت ولی سهو از عهده بیرون آید اگر جای تنگ است بر پشت یکدیگر سجده آورد روا بود بنا بر فتوی امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه که صحابه در مسجد رسول علیه السلام جمع آمده بودند و مسجد انبوه شده و جای تنگ شد گفتند امیر المؤمنین دستوری هست تا این مسجد را بر داریم و
کلان تر کنیم گفت من روا ندارم که کسی بنا کرده پیغمبر علیه السلام را بر دارد گفتند پس حکم گفت بر پشت یکدیگر سجده آرند گفتند بر پشت یکدیگر
چگونه آرند گفت صف اول را بر سر زمین بود و صف دوم را بر سر پشت صف اول و صف سیوم را بر سر زمین بود و صف چهارم را بر سر پشت صف
سیوم بر همین ترتیب بگذارند هر چند بسیار باشند چنین کنند حسن زیاد روایت میگوید و بر کف پای یکدیگر سجده آرد و ظاهر روایت آنست که بر کف
پای سجده آوردن روا نبود که بر کف پای سجده بر سر زمین نیست اگر جمله قیام و رکوع آورد و نزد صف اول سجده رفتند صف دوم را
جای تنگ است سجده نتوانند آوردن ایشان در رکوع باشند تا ایشان سر از سجده بر آرند و آنگاه ایشان سجده روند و سجده را لاحقانه بیارند
روا بود و اگر قوم در رکوع توقف کردند تا امام سر از سجده بر آورد و قیام و رکوع رکعت دیگر آورد و اکنون با امام سجده رفتند و امام را متابعت کردند
این سجده که با امام آورده اند از اول نیابت دارد نه از دوم اکنون دو رکعت لاحقانه بیارند روا بود این جای بود که برابر امام فرو رفتند
و سجده با امام هم آوردند اگر پیش از امام فرو رفتند یا پس از امام باید که نیت سجده اول کنند تا یک رکعت لاحقانه بود اگر امام را در رکوع اندر
یافت اقتدا کرد در رکوع رفت امام سر از رکوع بر آورده بقومه رفت وی هم از رکوع بسجده رفت روا بود و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده هم از ابو
و ابو یوسف هم روایت است که نمازش تباه شود و چه قول ابو یوسف ظاهر است که وی تعدیل ارکان را فریضه دارد و آن قومه را آورده لیکن پیش
از امام معتبر شود و اگر بیاورد فریضه را ترک آورد و نمازش تباه شود این روایت دلیل میکند که ابو حنیفه تعدیل ارکان را فریضه میدارد و این
جای بود که بگذارد نماز تمام نکند اما اگر با خر یک نماز قومه را لاحقانه بیارد و نمازش روا بود و اگر این واقعه را در رکعت آخر بود
قومه را بیارد و سجده ها بیارد تا باتفاق نماز روا بود و اگر در رکعتها دیگر است یک رکعت بیارد و باتفاق روا بود و اگر نیارد در تحیات سلام
و بر قول ابو یوسف و شافعی باطل شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و لیکن با کراهیت نشاید که مقتدی پیش از امام سر بر آورد و اگر
شد که بشود امام سر از سجده بر نیارد باید که باز رود و سر بسجده نهد و کسی که باشد بدین هم ... بود رسول علیه السلام ...

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده و رسوله خواند و یک وی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها کند ازت مخیر است خواند یا نکرر و سلام دهد
خواهد بر دو وی بعضی گفته اند که تنها بر دو روی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرات تشهد نیز مخیر است خواهد بار اول تا عبده و
رسوله خواهد بار دوم تا آخر خواند و خواهد بار دوم تا عبده و رسوله و اگر بار اول تا آخر خواند یا در دوم بفراموشی تا سیم آخر خواند سهو
واجب نشود که اصل این است که هرچه بتغییر وی سهو واجب شود و بتاخیر وی سهو واجب شود و هرچه بتاخیر وی سهو واجب نشود بتغییر وی
سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات رکوع و سجود نرم می باید گفتن وی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند میباید گفتن وی
نرم گفت یا اعوذ یا بسم الله را نرم میباید گفت وی بلند گفت و مانند اینها سهو واجب نشود و اگر در سنت نماز بامداد بر سر دو
بنشست و بفراموشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر سنت و کالی نماز پیشین یا شام بود و او مخیر بود خواهد باز گردد خواهد باز نگردد
در هر دو حال سهو واجب آید اگر در سنت نماز خفتن سیوم برخاست بفراموشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نباید که سنت نماز
خفتن چنانکه دو مشروع است چهار هم مشروع است سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول
ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون ارد موقوف باز گشتن فائده این خلاف جائی پدید آید که سلام سهو داد و پیش از انکه بسهو باز گشتی
یکی اقتدا بوی کند اگر بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد و پیش از انکه
بسهو باز گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت وی بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز کامل نکند و بقول محمد و زفر رحمهما الله
کند سلام سهو داد و پیش از انکه بسهو باز گشتی قهقهه خندید بقول ابوحنیفه و ابو یوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله
طهارت تباه شود و اشکال آید که زفر رحمه الله در این دو مسئله با محمد رحمه الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله یار شده است اصل است مر زفر را رحمه الله در خنده قهقهه که هر جا که نماز تباه کند طهارت تباه کند اما اگر بسهو باز گشت
یکی آید بوی اقتدا کرد باتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند باتفاق درین نماز کامل بکند و اگر قهقهه خندید بقول علمائنا رحمهم الله
طهارت تباه شود بنا بر همان اصل که گفته آید بقول زفر تباه نشود و باز گشتن بسجده سهو قعده را برگیرد یا نی از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده
است که قعده برگیرد ظاهر روایت آنست که قعده برنگیرد فائده خلاف جائی پدید آید که سهو آرد و آن قعده را باز نه آورد ظاهر روایت نماز
روا بود و بدان روایت ابو یوسف رحمه الله روا نبود سلام داد تا سهو نیارد نتواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد نتواند که
ارد که سجده سهو وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود تا اگر سلام سهو داد و پیش از انکه بسهو باز گشتی نماز بامداد را آفتاب
بر آید یا نماز دیگر را وقت تغیر شد درین هر دو صورت سجده سهو نتواند آوردن اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته
است که تا الشک بیقین نشود بمجرد شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود
و اگر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسئله در نماز شک افتاد و لیکن آن نماز را بگمان نیست تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب
نشود از برای انکه گذاردن نماز بیقین است و سهو شک و در بیقین شک حکم ثابت نشود و قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو
واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود که سبب چال محمد حسین بود و او در قرات نیز کبود در نفته کامل بود و محمد حسن رحمه الله در [illegible]

خاطر نیکو داری هم در یک علم میکوشی در علمهای دیگر شروع نمیکنی تا از علمی بهره مند باشی کسائی رحمة الله گفت هر که در یک علم نیکو شود در علمها
دیگر وی را از آن علم ره دهد و محمد را گفت تو نعت نیکو میدانی یک مسئله از فقه سوال کنم جواب گوی گفت سوال کن و گفت در سهو سجده واجب
باشد گفت نی محمد رحمة الله گفت بچه دلیل میگوئی گفت المصغر لا یصغر یعنی چیزی را خورد کنی از آن خوردتر نتوان گفتن چون سهو گفتی ورد دیگر
سهو دیگر نتوان لازم داشتن کسائی در عهد حمزه بود و حمزه رحمة الله از قرا بزرگ بود و در عهد وی کسائی چون وی نبود چون خبر کسائی
بحمزه رسید حمزه رحمة الله گفت سهل باشد کاری بافندگی و کسائی کلیم باف بود چون خبر بکسائی رسید برخاست و نزدیک حمزه رفت رحمهما الله چون
چشم حمزه رحمة الله بر کسائی افتاد وی را گفتند که کسائی همینست گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری برخوان کسائی آمد و گفت و آغاز کرد
سورة الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا و الر کتاب احکمت این هر دو سوره بآیت متشابه اند یکی آیت ازین سورة می خواند دیگری
ازان سوره که همچنین هر دو سوره را تمام کرد یکی الف و واوی تقدیم و تاخیر نکرد و حمزه را از آن خوش آمد کسائی گفت ای استاد بزرگوار بافنده
ایم لیکن چنین برهم بافتیم بیاسایم ان بود که کسائی رحمة الله آدم علیه السلام را بخواب دید آدم علیه السلام وی را گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری
برخوان سوره طه آغاز کرد چون بدین آیت رسید و قوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی این آیت را نخواند ثم اجتبیه آغاز کرد آدم علیه السلام گفت ای پسر
از قرآن چیزی ماندی گفت این آیت زلت شما بود شرم داشتم از خواندن این آیت آدم علیه گفت ای پسر دهان باز کن آب دهان خود در وی
کرد در دهان کسائی کرد در حال بوی مشک از دهان او روان شد چنانکه در هر محفلی که کسائی قرآن خواندی بوی مشک از آن محفل روان شدی
جهر کرد تا آب دهان آدم علیه السلام وی در آن عالم بی نظیر شد خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله گفته است که یاد داشت عدد رکعات واجب است تا اگر
مسلمانی را در نماز حدث رسید بیا رفت وی را در راه شک افتاد که من چه گذارده ام چون بجای نماز آمد که یاد آمدش چه مقدار گذارده
ام خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که سهو واجب شود و ظاهر روایت آنست که سهو واجب نشود اگر نماز گذارنده را به در سجده
مشغول شده وی در نماز قراءة نمیتواند خواندن هر چند تاخیر کند تا آن مشغله بماند تا وی قراءت تواند خواندن سهو واجب نشود که این
تاخیر بعذر است و بعجز قراءت سهو واجب نشود و اگر در نماز شک افتادش که در آن نماز پیش ازین نماز نماز می گذارده ام از من چیزی
سهو رفته است یا نی هر چند که تاخیر کند سهو واجب نشود که شک آن نماز درین نماز عمل نکند اما اگر درین نماز شک افتادش تحری
میکند و میگذارد و همچنان نماز را تمام کرد و بعد از آن معلوم کرد که بروی سهو چیزی نرفته است خواجه امام بکر خواهرزاده هم گفته است
که سهو لازم نشود و ظاهر روایت آنست که سهو لازم نشود اما اگر درین نماز شک افتادش هم مقدار رکنی تاخیر کرد سهو واجب شود
مقدار رکنی آنچه داشتیم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تواند گفتن سهو لازم شود و سجده
بدین توان رسید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این مقدار تاخیر کند بقرا موضعی که از حمید مجید تا انک حمید مجید توانستی خواندن سهو لازم
شود قاضی محمد محسن ماتریدی رحمة الله گفته است اگر این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد توانستی گفتن سهو لازم شود فقیه ابو اللیث
سمرقندی رحمة الله گفته است اگر مقدار رکوع معتبر یا سجده معتبر تاخیر کند سهو لازم شود اگر در نماز نرم خواند [illegible]
نماز بلند خواندنی نرم آغاز کند ظاهر روایت هر چه اندکی خواند سهو لازم شود و روایت نوادر [illegible]

سهو لازم شود و اگر بلند خواندنی را از نرم آغاز کرد تا سه آیت نخواند سهو لازم نشود که نرم خواندن مشروع است مستحسن است ابو حنیفه رح
روایت میکنند که در هر دو حال اگر یک آیت خواند سهو لازم شود و ابو عصمه سعد مروزی از ابو یوسف و محمد رحمهما الله روایت میکنند که در هر دو حال
سه آیت خواند سهو لازم شود بنا بر فرضیت قرائت در نماز فرض چهار رکعتی در شفع اول در یک رکعت فاتحه نخواند یا سورت نخواند بعد از فراموشی در رکعت سیوم
یا چهارم آنرا قضا کند یا نی در مختلف الروایه شیخ الاسلام علاء الدین الحسن رحمه الله روایت است که هر دو را قضا کند بقول ابو یوسف رح
هر دو را قضا نکند یحیی بن اکثم رح گفته است که اگر فاتحه مانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا نکند ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما
آنست که تکرار فاتحه مشروع نیست تا اگر فاتحه نخوانده است قضا نکند اما اگر سورت مانده است قضا کند چون قضا میکند هم نرم خواند یا بلند اگر نرم
خواند نیست باتفاق نرم خواند و اگر نماز نه بلند خواندنیست بلند خواند بلخی رحمه الله گفته است که فاتحه را نرم خواند که در محل سنت سورت را بلند خواند
همچنانکه فوت شده است اما ظاهر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که در یک رکعت هم نرم خواندن و هم بلند خواندن مشروع نیست لوا فاتحه
قضا سورت واجب و سنت راتبع واجب داریم هر دو را بلند خواند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر نماز بلند خواندنی را از نرم آغاز کرد و بر کجا
یاد آمد شفر باید که هم از آنجا بلند آغاز کند و اگر باز از سر آغاز کند پاک بود و اگر در قیام بجای فاتحه التحیات خواند اگر قیام اولست اینجا سهو
واجب نشود اما اگر در قیام دوم بود طحاوی رحمه الله گفته است که سهو لازم شود که در قیام دوم محض محل قرائت است و بعضی از مشایخ
گفته اند که بر روایت نوادر اگر پیش از قرائت خواند سهو لازم نشود و اگر بعد از قرائت خوانده است سهو واجب شود که تاخیر رکوع میشود در ظاهر روا
آنست که قیام و قرائت همان فریضه است و هم رکوع فریضه است چون بتاخیر قراءة سهو لازم نمیشود بتاخیر رکوع بر سهو لازم نشود که در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رح از محمد روایت است که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم بجای فاتحه التحیات خواند سهو لازم نشود که قیام محل ثنا است
و هم محل قراءة چون محل خواندن است سهو لازم نشود اما اگر در رکوع یا در قومه یا در سجده بجای اینها فاتحه خواند سهو لازم شود این جای محل قراءة
نیست و در غیر محل خواندن سهو لازم شود و اگر فاتحه خواند و باز فاتحه خواند سهو لازم شود که تکرار فاتحه مشروع نیست اگر فاتحه خواند و سورت و باز فاتحه
خواند سهو لازم نشود که در معنی سورة دیگر شود و اگر در رکوع یاد آورد که سورت یا فاتحه ختم نکرده ام از ابو حنیفه رح دو روایت است یکی روایت باز
گردد و یکی روایت نی صحیح آنست که باز گردد و باتفاق رکوعش برافتد و رکوع باز آرد و اگر در رکوع یاد آورد که دعاء قنوت نخوانده ام حکم چیست
صحیح اینجا آنست که باز نگردد و اگر باز گشت آن رکوع برانداخته نشود از آنکه رکوع فریضه است و خواندن قنوت واجب اگر در رکوع یاد آمد که سورت
نخوانده ام باز گردد و سورت خواند و آن رکوع را باز آورد و اگر یاد آمد که فاتحه نخوانده ام باز گردد و فاتحه خواند یا سورت باز خواند و رکوع باز آورد و اگر باز گردد
تا فاتحه خواند بمجرد بازگشتن از رکوع برانداخته شود تا اگر بر اقتادش ان فاتحه نخواند رکوع را باز آرد و اگر از رکوع باز گردد تا سورت یا فاتحه ختم کند یا سورت را
شروع نکند رکوع برانداخته نشود تا اگر برافتد از سورت خواندن رکوع برانداخته نشود و باز آوردن حاجت نیست سجده سهو دو بود و اگر بار گشت سورت یا فاتحه تکرار
آن رکوع را باز آورد معتبر آن رکوع دوم بود تا اگر کسی در آن رکوع اقتدا کند درست آید و آن رکعت دریافته شود و اگر تکبیر رکوع و سجود را فراموش کند بقول مالک رح سهو لازم
شود ظاهر روایت سهو لازم نشود و اگر در قعده اول قرائت تشهد دو باره خواند سهو لازم شود و اگر در صلوة گفت اگر این مقدار گفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بقول
ابو حنیفه رح سهو لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح تا انک حمید مجید نخواند سهو واجب نشود و این اختیار خواجه امام بکر خواهر زاده است رحمه الله علیه اگر اللهم

صل علی گفت یا دا ید شن باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای آنکه آنچه بفراموشی خواندند کسست وباقی عمدا خوانده است سهو لازم
نشود واگر اللهم صل علی محمد گفت یا و آمدش باقی تمام کرد قاضی ابو محسن ماتریدی رحمه الله گفت سهو لازم شود سید امام ابو شجاع
رحمه الله گفته است که سهو لازم نشود که من هرگز از خود نیافتم که کسی سجده من صلوة کوید من بروی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو محسن
رحمه الله گفته است که بالصلوة گفتن سهو لازم نمیداریم سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی نیست آن تاخیر قیام
میشود واگر در وی آخر سورت یا فاتحه ضم کند بفراموشی در صلوة صدر قاضی محسن فرنزی و در منتقی از ابو حنیفه رحمه الله روایتست که سهو
لازم شود ظاهر روایه سهو لازم نشود واگر در وی با آخر فاتحه بخواند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایتست که سهو لازم شود ظاهر
روایتست سهو واجب نشود واگر در قعده آخر قرارت تشهد دوباره خواند یا سه باره سهو لازم نشود اما اگر سلام را فراموش کرد و لیکن دعاها
میخواند یا امثها بیست دعا میخواند سهو واجب نشود که آن قعده محل ثناست اما اگر سلام را فراموش کرد و او را در وی بود وش از قرآن آغاز
کرد یا خاموش کرد و بعد از آن یاد آمدش سهو واجب شود در سهوی که در وی اختلاف علماست السهو بیاره در سهوی که در وی اختلاف
مشایخ است السهو بیاره در اگر بوقت برخاستن تشهد اگر الیتین ایستاده گرده است سهو واجب گشت و اگر زانی اگر برسم دو نشست بفراموشی
برکعت سیوم برخاست چه مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام بکر فضل بخاری رحمه الله گفته است اگر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اگر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر روایه آنست که دستها و زانوها از زمین جدا کند سهو لازم شود اما اگر زانو از زمین جدا
شده است و لیکن دستها بر زمین است خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که سهو لازم شود از برای آنکه در آن زمان دستها نهادن بر زمین
بدعت است امر اعتبار نیست این اختلاف مشایخ در وجوب سهو بود اما بازگردد یا نی بعضی گفته اند اگر بقیام نزدیکتر است باز نگردد و اگر بقعده نزدیکتر است
باز گردد و این قول ابو یوسف است رحمه الله و بیشتر احکام کل وارد و بقول ابو حنیفه محمد رحمهما الله اگر قیام را مقرر کرده است باز نگردد و اگر قیام را مقرر نکرده است
باز گردد که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آورده است که رسول علیه السلام در فریضه چهار رکعتی بر سر دو نشست برکعت سیوم برخاست سبحان الله گفتند باز نگشت
و باز دیگر بعضی از قوم افتادش سبحان الله گفتند باز نگشت رسول علیه السلام سبحان الله گفت ایشان متابعت کردند بعد از فراغ از نماز سهو را
کردند که نماز میان بود و اقوی بیان از چه معنی است که آن بار باز گشتند این بار باز نگشتند رسول علیه السلام فرمود که آن بار قیام مقرر نکرده بودم باز گشتم
اما این بار قیام مقرر کرده بودم باز نگشتم پس معلوم شد که هرجا قیام مقرر کرده باشد باز نگردد و اگر قیام مقرر نکرده باشد باز گردد سبحان الله گفتن
مقتدی را چاه حاجت بود تا امام ندارد و نماز تباه نکند و اگر نماز شام را در رکعت مسبوق شد بیک قعده آورد باید دو قعده این مسئله واقعه مسروق و جندب بود در
ایشان شاگردان عبد الله مسعود بودند رضی الله عنه ایشان هر دو نماز شام را در رکعت مسبوق شدند مسروق دو قعده آورد و جندب یک قعده بعد
از فراغ نماز ایشان در این مسئله مناظره شد مسروق گفت آنچه من آوردم بهتر است جندب گفت آنچه من آوردم بهتر است بر و عبد الله مسعود رضی الله عنه
بازگشتند عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک آورده اید اما اگر این واقعه مرا افتد همچنان ارم که مسروق آورد یعنی دو قعده ارم بعضی
گفته اند چون فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک کرده اید پس اگر بفراموشی آن هر رکعت را یک قعده آرد سهو لازم نشود اما ظاهر
روایه نیست که لازم شود که قعده اولی واجبست که بترک و تاخیر واجب سجده سهو واجب شود و اگر عمدا ماند جبیل و مجبل سهو واجب نشود چنانچه در نماز

میگذارد و امام بر سر دو نشست مقتدیان وی را بر خطا دیدند و بقیام سیوم برخاستند و امام قعده معتبر کرده و بعد از آن بقیام سیوم برخاست
مقتدیان معلوم شد که امام بر سر دو نشسته بوده است باید که باز گردند و قعده دارند اشکال آید که فریضه است و قعده اولی واجب است
فریضه بواجب چرا باز گردد جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود و ایشان بدان قعده لاحق اند و
لاحق را واجب است که نخست آن آرد که امام پی وی آورده است و آنگاه متابعت کند و اگر امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست
یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قراءة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قراءة تشهد خواند و آنگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است
و هم بان قراءة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه ادا کند و آنگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را
متابعت نکند و اگر کرد نمازش تباه نشود و لیکن آن سهو نیابت ندارد و باخر لاحقانه همانجا که امام سهو آورده است وی نیز همانجا
بر خلاف مسبوق که بقضاء مسبوقانه برخاست قیام و رکوع آورد و امام سهو را نگشت باید که مسبوق نیز باز گردد و سهو امام
را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نهاده است که امام بسهو باز گشت تکرار
اگر قیام و قراءت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا برابر نمازش
تباه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر سجده نهاده امام بسهو باز گردد و اگر متابعت کند و نیز نمازش
تباه شود و اگر مسبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام بسهو باز گردد و وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر تکرار
از قعده معتبر خویش سهو امام را یا متابعت کرد نمازش تباه شود مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و پیدا در مسبوقانه سهو افتاده
باخر نماز دو سجده سهو آرد و نقصان ترا بر گیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد باز سهو آرد
که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب اگر سهو امام را متابعت نکرد و پیدا در
مسبوقانه سهو نیفتاد آن سهو امام را آرد یا نی قیاس آنست که نیارد و باستحسان بیارد و اگر مسبوق پنداشت که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر پنداشت که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد
وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شد که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون وی
ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نواد در صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا اما دون رکعت نماز تباه نکند اما در حال انفراد اقتدا بمقدار
رکنی نماز تباه کند و سجده دو رکن بود نماز تباه شود اگر مسبوق بفراموشی با امام سلام داد و نماز تباه نشود و اگر سخن و نیا
نگفته باشد تواند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا برابر امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت
آنگاه سلام بفراموشی داد و سهو لازم شود فصل در بیان شک در نماز عبد الله بن عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه السلام
قال النبی صلی الله علیه وسلم علیه الصلوة عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از رسول صلعم سوال کرد که یا رسول الله صلعم مرا در نماز

شک می افتد قال النبی صلعم فلیتحر الی الصواب عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مرا در نماز شک می افتد
قال النبی صلعم فلیبن علی الاقل بنا کن بر کمترین و از امام اعظم رحمة الله نقل کرده اند اگر کسی را بار اول شک افتد باید که همچنان
کند که عبدالله عمر رضی الله عنه فرمود که نماز را از سر گیرد و اگر بار دوم افتد همچنان کند که پیغمبر علیه السلام عبدالله مسعود رضی
را فرمود که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار میرود همچنان کند که عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرمود که کمترین
بنا کند ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که بعلم تمام کنی فاضلتر ازین بود که هفتاد بار آن نماز تباه کنی و از سر
گیری از برای آنکه هر باری که آن نماز را بر اندازی باز از سر گیری احتمال آن دارد که در هفتاد و یکم همان شک باز افتد خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که هر که از جایی رسد هر بار که آنجا رسد باز بتر رسد هر کجا که فریضه یا بدعتی جمع آید آوردن بدعت
بهتر از ترک فریضه بود هر کجا که بدعتی یا واجبی جمع آید آوردن آن بدعت به از ترک واجب بود هر کجا که سنتی یا بدعتی
جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا بیقین نشود هر کجا که ده چیز
روا می آید و یک چیز ناروائی آن یک چیز ترجیح دارد بران ده چیز روایی بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام والحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی جمع نمیشود حرام و حلال مگر که غلبه میشود حرام بر حلال ابوذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از آنکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب بزرگان دین
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست
نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد و حلق را از حرام و شبهه نگاهدارد و دل خود را از حسد نگاهدارد و سینه را از
کینه نگاهدارد و در قیام چشم را بجای سجده دارد و پیش از آنکه تحریمه پیوندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا ابوذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که مهتر عیسی علیه صلوات الله علیه
والسلام را ببیند بروی باد که تا دل او در نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میگذارند و هر دو یک نماز میگذارند از یکی را
شک افتاد که من چه گذارده ام باید که آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میگذارد و هرچه آن می گذارد وی گذارد و اگر آن تاخیر نماز
سهو آرد وی نیز سهو آرد و اگر آن سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قراءت نخوانده ام باید که باز گردد
و قراءت خواند چون فریضه دو رکعت بود یا تطوع یا وتر اگر فریضه چهار رکعتی بود اولیتر آن بود که باز گردد و قراءت خواند تا واجبی را
اقامت کرده باشد و آن رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت نماز روا بود بشرط آنکه دران دو رکعت دیگر قراءت خوانده باشد و اگر در
رکوع یاد آمدش که قراءت نخوانده ام باز گشت قراءت خواند و برکوع رفت یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و برکوع
رفت یاد آمدش که سوره با فاتحه ضم نکرده ام باز گشت و سوره با فاتحه ضم کرد و در رکوع باز آورد و اتفاق معتبر این رکوع سیم بود تا اگر
کسی درین رکوع سیوم اقتدا کند این رکعت دریافته شود و اگر سنت یا تطوع چهار رکعتی میگذارد و دو سجده نشست و برکعت سیم
برخاست قیام و رکوع آورد یاد آمدش که بر سر دو تشهد ام بقول ابوحنیفه باز گشته بود و بقول ابویوسف باز گشت [illegible]

بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله بازگشتن فریضه بود و اگر بازنگشت و نماز تمام کرد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف نماز تباه بود و سهو لازم شود و بقول محمد
و زفر و شافعی هم روا نبود و استادان متأخران گفته اند باید که باز رود و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا بود و بهتر آن بود که مختلف اگر
بازگشت و قعده آورد آن قیام و رکوع هم انداخته نشود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تا بر فور دو سجده آرد نمازش سه رکعت شود و
و بر قول محمد و زفر و شافعی هم بر انداخته شود تا اگر باز نیارد و بقول ایشان نماز تباه شود باید که آن قیام و رکوع را باز آرد تا بیقین از عهده
بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو نشسته برکعت سیوم برخاست قیام و رکوع آورد و در سجده [illegible] بیادش آمد که بر سر دو نشسته ام
اتفاق است که باز نگردد و اگر باز گردد و قعده آرد باتفاق است این قیام و رکوع بر انداخته نشود تا اگر بر فور دو سجده آرد نمازش سه رکعت شود
بر چیز دیگر رکعت نماز دیگر گذارد تا نمازش تمام شود و اگر دو سجده نیاورد و دو رکعت آورد بهتر آن قیام و رکوع اول بود یا قیام و رکوع دوم
شود و سجده باید تا در بهتر قیام و رکوع دوم بود که باثر وی سجده است ظاهر روایت قیام و رکوع اول بود و فایده این خلاف جایی پدید
آید اگر یکی تنها درین رکوع بوی اقتدا کرد بر روایت نوادر این رکعت دریافته شود و اما ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود تا آنچه فوت شده ا
آورد و قعده و قیام آورد و دو سجده قیام آورد و رکوع و قیام و دو سجده این همه یک رکعت نماز بود بر چیز دو باقی نماز خود تمام کنند و
اگر نماز بامداد میگذارد در قیام شک افتادش که این رکعت اول است یا رکعت دوم باید که تحری کند اگر دلش بر رکعت اول قرار گیرد رکعت اول وی
بود و اگر بر دوم قرار گیرد رکعت دوم وی بود و اگر بر هیچ قرار نگرفت دو رکعت نماز بگذارد و بر قعده با خر سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید
و اگر یک قعده آرد نماز تباه شود و اگر دو رکعت بر قعده آورد و معلوم شد که آن دوم بود و این سیوم شد در [illegible] امام محمد رحمه الله روایت
میکند که یک رکعت نماز دیگر گذارد تا آن دو رکعت فریضه بود و این دو تطوع اشکال آید که بعد از نماز بامداد تطوع مشروع نیست محمد رحمه الله گفته تطوع
مشروع نیست که بقصد آغاز کند و این در شک افتاده است و اگر رکعت دیگر نیاورد و آن یک رکعت نماز وی باطل شود که روی عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه نهی عن البتیراء و شیخ امام ابو بکر خواهرزاده رحمه الله گفته است که آن رکعت دیگر را نگذارد از برای آنکه نماز وی بجای است که اگر سلام دهد
روا بود از برای بر سر دو نشسته و اگر آن رکعت دیگر گذارد تطوع شود و بعد از نماز بامداد تطوع گذاردن بدعت است و اصلی است که چون حکمی
بر مدعی [illegible] سنت به از آوردن بدعت اما روایت محمد رحمه الله روایت اصل عمل کردن فاضلتر بود از آنکه سهو با خر نماز مشروع است
و این آخر فریضه نیست که یک رکعت تطوع گذارده است و این آخر تطوع نیست که یک رکعت نماز بود باید که یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد تا آن رکعتی نماز
باطل نشود و نماز وی با نقصان سهو ماند و بقول شافعی هم این نماز تباه شود از برای آنکه وی تکبیر اول را رکن دارد لفظ سلام
را فریضه و این هر دو نیاورده است بقول علماء ما رحمهم الله نماز روا بود و سهو لازم شود و چون سهو آورد نقصان تطوع را بر گیرد یا نقصان
فریضه را بر قول ابو یوسف رحمه الله نقصان تطوع را که بی تحریمه علاحده گذارده است بر قول محمد نقصان هر دو را بیک تحریمه گذارده
است اگر در نماز بامداد در قیام شک افتادش که این دوم است یا سیوم نیست باتفاق است که این رکعت را نیارد و
که اگر از دو نماز دستش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع و قعده آرد تا اگر سیوم بود بر سر دو نشستن
یافتم و لیکن احتمال اندارد که دوم بود و آن قیام و رکوع موقوف بود و بعد از قعده بر فور دو سجده آرد و قعده دو سجده از

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقها دانند عام ندانند باز گردد و قعده ارد اگر بران قیاس که سیوم بود
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد ولیکن احتمال اندارد که دوم است پس وی یک رکعت نماز بیش نیاورده است برخیزد
یک رکعت نماز دیگر گذارد و دو سجده سهو آرد تا از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است
یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر ارد نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع
و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم ولیکن احتمال ندارد که اول وی بود برخیزد و سجده آرد
و یک رکعت نماز قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده ارد اگر از سیوم بازگشته باشد
بر سر دو نشستن یافتم و اگر از اول بازگشته بود وی هیچ نیاورده باشد پس دو رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده
بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم اتفاق است که رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش
تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده و دو سجده و قعده و یک رکعت نماز و سهو از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده ارد اگر از سیوم بازگشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دو بازگشته بود وی یک رکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی بازگشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد بقعده و سهو ارد از عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانی میگذارد شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بسه قعده
و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر نماز چهارگانی میگذارد و در قیام شک افتادش که اول است یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر آرد و قعده بنا بران اصل است که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعتی بر
دو نشستن سنت دارند و انگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو ارد از عهده بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد بچهار قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتادش
که اول هست یا دوم هست یا سیوم یا چهارم چهار رکعت بچهار قعده ارد با سجود سهو آرد از عهده بیرون آید مسئله
برقرار شک افتادش که اول است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را آرد و قعده نیارد از برای آنکه یا اول است
یا سیوم وی هر دو جای قعده آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر آرد و قعده و دو رکعت دیگر آرد بیک قعده و سهو
آرد از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که چهارم هست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود قیام و رکوع دقوف بود بر خورد و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم بازگشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت
نماز بیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک
افتادش که سیوم هست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع

وقعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود قیام و رکوع و سجود تمام کند و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند
که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود و بر سر چهار نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت نماز پیش بیاورده
بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک که سوم هست یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام از دو رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهار نشستن یافتم و
لیکن احتمال آن دارد که سوم بود و فور سجده آرد سه رکعت شود برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر از سوم باز گشته بود وی دو رکعت
نماز گذارده بود برخیزد و دو رکعت دیگر بگذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک افتادش که اول است یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نیارد که نماز تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر پنجم بود بر سر چهار نشستن
یافتم و اگر وی اول بود و هیچ نیاورده باشد بر فور دو سجده بیارد و یک رکعت نماز شود و برخیزد و سه رکعت دیگر گذارد
و قعده آرد و دو رکعت دیگر بیک قعده بگذارد و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده
آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهار نشستن یافتم و لیکن احتمال آن دارد که از اول باز گشته بود و هیچ نیاورده باشد و چهار
رکعت نماز گذارد به دو قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر این واقعه امام را افتد در قفای وی مسبوق بود و باید
مسبوق امام را در آن متابعت کند و بنشیند چندانی که امام نماز خود را تمام کند و آنگاه وی برخیزد و باید که مسبوق باشد
مسبوقانه آرد و باید که لاحق باشد لاحقانه آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار در قیام شک افتادش که سوم است
یا چهارم همین اخیر رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و سهو آرد و از عهده بیرون آید
مسئله بر قرار در قیام شک افتادش که اول است یا چهارم همین اخیر رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد
و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و بیک قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید **مسئله**
اگر وتر میگذارد در قیام شک افتادش که اول است یا دوم همین اخیر رکعت را بگذارد و قعده آرد و برخیزد و دو
رکعت دیگر بگذارد به دو قعده و در هر دو رکعت دعا قنوت خواند بار اول دست بر نیارد و لیکن در رکعت آخر دست
بر آرد و دعا قنوت خواند سهو آرد **مسئله** بر قرار وتر میگذارد و شک افتادش که دوم است یا سوم همین رکعت را قنوت
خواند و لیکن دست بر نیارد وقت تکبیر قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و دو دست بر دارد و تکبیر گوید و قنوت
خواند و سهو آرد **مسئله** بر قرار شک افتادش در وتر که اول است یا دوم یا سوم همین رکعت گذارد به قعده و در هر رکعت دعا قنوت
خواند و لیکن در رکعت آخر دست بر آرد و بسته بود اگر تکبیر گفت شک افتادش که تکبیر اول است یا تکبیر قنوت باید که این رکعت را
قرات خواند و قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و لیکن قنوت نخواند و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قنوت خواند و سهو آرد اما بعضی گفته اند که چون شک تکبیر اول آمد سنت نبود نماز روا شود و ظاهر سهو بود از برای آنکه

هست که تکبیر گفته است نمک نیست که تکبیر [illegible] است یا تکبیر قنوت پس همان بصفت که گفته‌اند گذارد و از عهده بیرون آید اگر چنین نه است که دو
آید همین وتر را باز میگذارد و اگر بزبان نیت کند و از آن وتر بیرون آید بدین و تواند آید اگر چنین سه رکعت به دو قعده گذارد روا بود
اگر بدل نیت کند و بزبان تکبیر گفت این همان وتر بود اگر سه رکعت و سه قعده کرد بهمان ترتیب که گفته شد روا بود و اگر سه رکعت به دو قعده
گذارد نماز وی روا نبود اگر تکبیر قنوت گفت سبحانک اللهم و بحمدک خواندن چون یاد آمدش دعاء قنوت خواند سهو لازم نشود که این قیام
محل ثنا است اما اگر تکبیر قنوت گفت و قراءة خواند سهو لازم آید که در آن زمان محل قراءة نیست و تاخیر قنوت شود سهو لازم شود اگر
باز دعاء قنوت خواند اگر وتر را سه رکعت بیک قعده گذارد در فتاوی ابو اللیث رح گفته است که روا بود و قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه
در نماز شام خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در وتر از ابو حنیفه سه روایت یک روایت در فرض یکی و یک روایت در واجب
و یک روایت در تطوعی باید که این وتر را باز گذارد و همچنین نیت کند نزدیک ترین وتری که بر ذمت است روا بود اگر بار اول سهو افتاده
باشد از وتر وقتی نیابت دارد و اگر اول بار روا آمده باشد این از قضا نیابت دارد و تطوعی نشود که تطوع سه رکعت نیست [illegible]
اگر وتر را بر سر دو نشست بغلامو شی برکعت برخاست یاد آمدش در شرح احمد استیجابی رح آورده است که باز نگردد و قیاس قول
ابو حنیفه رح بر نماز شام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز گردد که وتر بقول ایشان سنت است [illegible] باید که باز گردد
و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا آید باز آن بود که مختلف اگر در قیام دوم به پنداشت آنکه سیوم است تکبیر گفت و دعاء
قنوت خواند یاد آمدش آمد در رکعت سیوم باز خواند یا نی خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته است که باز نخواند قیاس مسبوق بماه
رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در وتر یافت در رکعت سیوم و اقتدا کرد و با امام دعاء قنوت خواند اتفاق است که
در آن دو رکعت مسبوقانه خود را باز نخواند اول از سیوم نیابت دارد و دوم از سیوم بطریق اولی بود که نیابت دارد اما
خواجه ابو حفص کبیر بخاری و شیخ الاسلام قاضی امام علی سعدی رحمة الله گفته است که فرق است میان این مسئله و آن مسئله از
برای آنکه مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز وی است و با آخر نماز وی از راه تحریمه و قعده اول است و از راه قراءت و قنوت
و سهو آخر نماز وی چون در محل خوانده است باز نخواند اما در هیچ نسخه نیاورده است که دوم از سیوم نیابت دارد دلیل باید که در
رکعت سیوم باز نخواند با آنکه در رکعت دوم خوانده است سهو لازم نشود که قیام محل ثنا است نه هم محل قراءت و دعاء قنوت نیست یا ثنا
یا قراءة چون در محل خوانده است سهو لازم نشود اگر نماز شام را چون وتر گذارد سهو واجب نشود اما اگر وتر را همچون نماز شام گذارد سهو
لازم شود و اگر وتر میگذارد در رکوع یاد آمدش که سورة یا فاتحه ضم نکرده است باز گردد و سورة یا فاتحه ضم کند و آن رکوع را باز آرد اما در
رکوع شک افتادش که سورة یا فاتحه ضم کرده است یا نی باز نگردد که در شک [illegible] ثابت نشود و سهو لازم نشود اما در رکوع یاد آمدش
که قنوت نخوانده است جواب اول ابو حنیفه آن بود که باز گردد و قیاس سورة یا فاتحه ضم کردن و این قول از فخر رحمة الله گرفته است اما
ابو حنیفه رضی الله عنه از آن قول رجوع کرد و گفت باز نگردد که فرق است میان سورة یا فاتحه ضم کردن و دعاء قنوت خواندن از
برای آنکه چون باز گردد تا سورة یا فاتحه ضم کند اگرچه سورة یا فاتحه ضم کردن واجب است ولیکن چون خواندن گیرد فرض شود اگرچه شود

باز اگر برای دعاء قنوت خواندن باز گردد همچنین واجب اداکرده شود لیکن از فریضه بود سبب نشاید باز گشتن اگر باز گشت و آن رکوع برانداخته
شود یا نی بقول شمس الائمه برانداخته شود و به قول علماء ثلثه برانداخته نشود تا همین که دعاء قنوت خواند بر فور سجده آورد و به آن ببود و بقول
شمس الائمه آن رکوع را باز نیارد و نماز روا نبود و اگر آن رکوع را باز آورد و یکی آمد و در آن رکوع بوی اقتدا کرد بقول شمس الائمه آن رکعت
دریافته شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله دریافته نشود هرکجا که همین اقتدا او بستر آن بود که باز نگردد و اگر باز گشت او بستر آن بود که رکوع
را باز آرد تا به اجماع آن نماز روا آید اما اگر در قومه یاد آمد بشر اتفاق است که باز نگردد و باید که بکند رد و نماز تمام کند و سجده سهو کند تا نقصان
سهو گیرد و اگر وتر را بفراموشی پیش از فریضه بگذارد و بعد از فریضه باز نگذارد و این قول ابو یوسف و محمد راست رحمهما الله اگر در نماز شک
افتاد وش که فریضه است یا سنت یا وتر باید که بر سه دو نشیند و بر سه سه و بر سه چهار نشیند بدان قیاس که فریضه بود از عهده بیرون
آید سنت و وتر باز گذارد و اگر در وتر یاد آمد که سنت نگذارده ام چون وتر تمام کند آنگاه سنت را گذارد اما اگر وتر را بر سه دو سلام داد
از سنت نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر الدین گفته است که نیابت ندارد و خواجه امام اجل خسیسی گفته است که نیابت دارد و اگر وتر را
بر سه دو سلام داد و به پنداشت تراویح نماز تباه شود و نتواند بجا کردن و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سه دو سلام داد و به پنداشت که سنت
دو رکعتی میگذارد بعد از آن معلوم شد پیش ... روایت است که نماز تباه شود قیاس ... دیگر اما شیخ امام ابو ... درست است ... آورده
تواند که بجا کند خلاف ... دیگر اگر در نماز دو رکعتی میگذارد و بر سه یکی سلام داد و به پنداشت که تمام شد بعد از آن یاد آمد چنین دانست که سلام وی
را از نماز بیرون آورد همچنین به دل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت این نماز فریضه بود و اگر تکبیر نگفت دیگر گذارد و قعده آورده بود اگر دو رکعت بعد قعده آورد
نماز تباه شود اگر دو رکعت را به قعده آورده بود و اگر بزبان نیت کرده دست برآورد و اکنون نماز وی آخر بود اگر سنت چهار رکعتی میگذارد و بر سه
دو سلام داد و به پنداشت اگر تمام شد و فریضه را به دل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از سنت در آید و در فریضه هرکجا که حقیقت نماز دیگر شود
نماز تباه شود و هرکجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سه دو سلام داد و به پنداشت اگر تمام شد سنت را به دل
نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از فریضه در آید در سنت اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سه دو سلام داد و به پنداشت که نماز تمام شد یاد آمد
چنین دانست که وی را این سلام از نماز بیرون آورد برخاست همین فرض را به دل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت آن نماز فریضه بود اگر چهار رکعت
آورد نماز وی تباه شود اگر به قعده آورده بود اما اگر آنجا که به دل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت اگر دست برآرد به اتفاق نماز وی این چهار آخر بود
دو رکعت از سنت نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر گفته است نیابت دارد اما خواجه امام اجل خسیسی رحمه الله گفته است که نیابت ندارد
این روایت بیشتر هست از محمد رحمه الله اگر مسبوق بفراموشی سلام داد و یاد آمدش همچنین دانست که این سلام
وی را از نماز بیرون آورد و برخاست و همین فریضه را به دل نیت کرد و بزبان تکبیر گفت بیرون آید از نماز امام و در آید
در نماز خویش هرکجا که صفت نماز دیگر شود نماز تباه نشود هرکجا که حقیقت نماز دیگر شود نماز تباه شود اگر نماز پیشین
میگذارد قضا چون ... کرده یاد آمدش که نماز بامداد و به نیت بدل گفت که نماز بامداد تمام کنم به سه دو نشسته یاد
آمدش که نماز شام ... به نیت بدل گفت که نماز شام تمام کنم به سه نشسته یاد آمدش که نماز خفتن ... به نیت بدل گفت که نماز خفتن تمام کنم بر سه چهار ... تمام کرد

این همین نماز نشستن نیز بود که در آن نماز بصیغهٔ تحریمه علاحده درست نباید از تطوع بفریضه نیز در نیاید اما از فریضه بتطوع
در آید اگر سیده اند که نماز فریضه بر تو است و لیکن نمیدانند که مقیمانه یا مسافرانه باید که مقیمانه قضا کند بشرط آنکه بر سر دو
بنشیند تا اگر بر قیاس که مسافرانه باشد چون بر سر دو نشیند نمازش تباه نشود و در هر چهار رکعت قرائت خواند اگر چهار
رکعت بود قعده آرد و یاد ادندش که یکی سجده و از رکعت اول یا از شفع اول مانده است نیت کرد و آن سجده اورد
قعده و سهو آرد بدان قیاس که مقیمانه بود از عهده بیرون آید و بدان قیاس که مسافرانه بود نماز تباه شود و باید
که یکی نماز نشستن مسافرانه قضا کند تا یقین از عهده بیرون آید اگر بقعده فرض نشست یاد ادندش که فرض از فرائض
نماز و سنت اگر سیده اند تکبیر اول نگفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز تباه شود اما اگر سیده اند که تکبیر گفته
است و لیکن از کاری دیگر چیزی مانده است اگر قرائت است فریضه دو رکعتی تطوع یا وتر نمازش تباه شود و اگر در فریضه
چهار رکعتی یا سه رکعتی بود روا بود بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرآن خوانده باشد و اگر از فعال نماز چیزی
مانده است یاد ادندش که قیام مانده است یک رکعت آرد و اگر یک رکوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آرد و اگر
از رکعت آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر است
دو سجده آرد و اگر از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد و اگر قعده مانده است
قعده آرد و اگر نمیداند دو سجده آرد و قعده و یک رکعت نماز و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر در فریضه شروع کرد
قصد تطوع کرد تطوع شود که در این مقطوعه نیت تحریمه علاحده درست آید بنا مقطوعه بر فریضه بر تطوع روا بود

باب بیست و چهارم

تطوع مشروع است و هم آیت و هم خبر و هم به اجماع است آیه اینست که قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون اهل تفسیر گفته اند مراد از وافعلوا الخیر نماز تطوع است اما
خبر اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل منها ومن شاء استکثر و این خبر
در حق تطوع آید اگر گذاری ثواب یابی و اگر نه گذاری بزهکار نشوی اما در فریضه و سنت موکده نباید جدا [illegible]
هیچ کاری ما فریضه گردانیده است دوازده است که یکبار گذاری باز دیگر جماعتی یابی شاید اقتدا کردن و دوازده
آن است که یکبار گذاری باز دیگر جماعت یابی شاید اقتدا کردن آن نماز نشستن است و نماز نخستین بار اول
گذارده بود و بار دوم تطوع شود و آن دو که یکبار گذارده باشی بار دیگر جماعت یابی نشاید اقتدا کردن
نماز بامداد است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز تطوع مشروع نیست و در نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف رح شاید
گذاردن و بر قول ابوحنیفه و محمد رح نشاید گذاردن و بر قول ابو یوسف رحمة الله امام را در سلام متابعت نکند تو
کند تا امام سلام دهد بر خیزد یک رکعت دیگر آرد و سلام دهد بر قول امام ابوحنیفه و محمد رح کیف ما کان متابعت کند یا [illegible]
کمر اینه بود و اگر نماز بامداد را تنها شروع کرد و جماعت بر پای شد هم براند و با امام اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارد

که جماعت بر پای شد بر اندازد و با امام اقتدا کند اما اگر هر دو رکعت گذارده است و بقعده رسانید که جماعت بر پای شد آن دو رکعت نفل
تمام کند و اقتدا نکند اگر یا چهار کانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرده و جماعت بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت بر پای شد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت بر پای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر قیام
سیوم بر خاست که جماعت بر پای شد ظاهر روایت آنجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده فریضه بود و اکنون فریضه شد واجب از فریضه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر دو
نشست و رکعت زواید برخاست بفراموشی رکوع و قیام آورد و بر یاد آید که بر سر دو نشسته ام اگر سجده ننهد نمازش
تباه نشود و اگر باز گردد و بقعده نمازش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو نشسته نمازش روا بود ولیکن بقا
که آن قیام و رکوع باز آرد و آن قیام و رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت بر پای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا این چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت اینست که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آورده آن رکعت دیگر ایستاده آرد
اقتدا نکند اگر دو رکعت تطوع گذارد سهوا و قعده اش آورد بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل سرخسی
رحمه الله گفته است درست نیاید اگر نماز شام را تنها شروع کرد جماعت بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت بر پای شد بر اندازد و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت بر پای شد بر نیندازد که بیشتر را حکم کل است
نماز را تمام کند و اگر تمام کرد نشاید که اقتدا کند یا نی بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که یکی از دو مبتلا شود یا که با امام سلام دهد
تطوع سه رکعت روا نیست و اگر امام نشسته وی بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود و این مسئله از ابو حنیفه رضی الله
عنه سوال کردند گفت اقتدا نکند بلکه نفی کرده اند تمام کردن چون با امام بر سر سه نشیند و امام سلام دهد وی بر خیزد و یک رکعت دیگر
گذارد و برای این چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سر سه نشست و برکعت زواید بر خاست بفراموشی اگر تطوع گذار بود که
بوی اقتدا کرده است و برا متابعت کند نمازش تباه شود اشکال آید که امام را تطوع است و برا همان چرا و برا نماز تباه شود
از برای آنکه امام محال است که اگر این تطوع را بر خود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذار بر خود تباه کند بر وی قضا بود
پس بنا قوی بر ضعیف شود نماز وی تباه شود و اگر امام بر سر سه نشست و برکعت زواید بر خاست بفراموشی تطوع
گذار وی را متابعت کرد و برا نماز تباه شود قیام و رکوع آورد اگر سجده ننهد نمازشان تباه شود و اگر یاد آمدش بقعده
باز آید نماز روا بود و اگر سجده نهاد نمازش تباه شد همان فریضه گذار همین نماز شام را امامت کند روا بود همچنین
تطوع گذار بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سر سه سلام دهد وی بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد این چهار رکعت و برا
تطوع شود و اگر تطوع گذار فریضه گذار را اقتدا کرد در نماز پیشین و بر خود تباه کرد باز شروع کرد و اگر نیت همان نماز کرد با نیت متابعت
امام کرد یا نیت هیچ نکرد چون گذارد و ان نهد باول بیرون آید و بر وی چیزی نشود اما اگر نیت تطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد رحمه

رحمه الله ما لیش روا بود و قضا دو پیشین بروی بود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح ازان اول نیابت دارد و بروی چیزی نبود اما اگر تنها گذارد نطوع
شروع کرده بود و برخود تباه کند و باز شروع کرد و لیکن نیت آن پیشین نکرد این چهار رکعتش نیابت دارد باتفاق آن نماز پیشین را که برخود تباه
کرده است و قضا بروی بود و هر نطوع را که تنها شروع کند و برخود تباه کند و نذر را نیست باید تا از عهده بیرون آید و اگر نطوع گذار فریضه گذاری
اقتدا کرد در نماز چهار رکعتی امام در دو ی آخر قراءت نخواند نطوع گذار را نماز روا بود و محمد حسن رحمة الله گفته که بیچ نطوعی بی قراءت
روا نبود و الاورین مسئله از برای آنکه نماز این نطوع گذار متعلق است بنماز امام چون نماز امام روا می آید ازان مقتدی نیز روا بود اما اگر در چهار
رکعت امام قراءت خواند بعضی گفته اند که نماز نطوع گذار تباه شود از برای آنکه امام را در دو ی آخر قراءت خواندن سنت است نطوع گذار را فریضه
بنا قوی بر ضعیف شود و روا نبود و اما ظاهر روایت روا بود از برای آنکه اینجا که نمی خواند روا می آید اینجا که خواند طریق اولی بود که روا آید
اگر نطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد در نماز پیشین نماز گذاردند هر دو مسافر شدند و هنوز وقت باقی است معلوم شد ایشان را که شروع در نماز
شان درست آمده است و لیکن امام قراءة غلط خوانده است و نماز تباه شده است بر فریضه گذار قضا دو رکعت بود و بر نطوع گذار قضا چهار
بود و اگر همین فریضه را باز امامت کند و همین نطوع گذار بوی اقتدا کند روا بود و قیاس نشست ابو یوسف رح روایت میکند بر خلاف خود اصل
خود در قضا دو و استحسان نشست محمد رح روایت میکند بر خلاف اصل است در قضا چهار چون امام بر سر دو سلام دهد وی برخیزد دو رکعت
نماز دیگر نماز گذارد چنانکه اقتدا مقیم بمسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند و این نیز همان بود اگر امام بر سر دو نشست و بگفت زو
بر نجاست نظر موشی اگر مقتدی نطوع گذاری وی را متابعت کند نمازش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر چهار نشست
برکعت پنجم بر نجاست بود اموشی نطوع گذاری بوی اقتدا کند محمد رح گفته است که اگر این نطوع گذار در که نما را این بر این تحریمه اول است و اگر
برخود تباه میکند بروی چیزی لازم نشود از برای آنکه اگر امام برخود تباه میکند چیزی بروی نبود حکم مقتدی همان بود ابو یوسف رح گفته است
که اگر تمام کند دو تمام کند و اگر برخود تباه کند قضا دو رکعت بروی بود مسئله نماز نطوع گذاردن دو دو اولیتر بود یا چهار بر قول
ابوحنیفه رح چهار و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و در روز چهار نماز نطوع هر چند گذارد به یک تحریمه روا آید اما چند رکعت گذارد
با کراهیت نبود در روز شش رکعت بیک تحریمه کراهیت نبود و اگر در روز نطوع میگذارد هشت رکعت بیک تحریمه و سلام مکروه بود اما در شب
مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی نطوع یا تحیت مسجد گذارد بقول شافعی رح در مکه شاید
و در جای دیگر نشاید یک روایت او آمده است که در شبانروز وقت مکروه نیست و از ابو یوسف رح روایت آمده است که در مسجد جامع شاید
در جای دیگر نشاید بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و برخود تباه کرد یا در روز نهی روزه
شروع کرد و برخود تباه کرد بر قول زفر رحمة الله شروعش درست نیاید و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله شروعش درست آمده بود اما اگر وفا
کردی بزه کار شدی چون برخود تباه کرد و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نهی مقارن عمل است تا چون صبح
برخیزد از روزه است پس نهی مقارن عمل آید قضا بروی نبود اما نماز نهی مقارن نماز نیست تا رکعت نشود نماز نشود
بمجرد شروع قضا لازم شود و اگر مسلمانی نماز نطوع شروع کرد و برخود تباه کرد قضا دو واجب شود یا چهار اگر دو شروع کرده است

قضا دو واجب نشود و اگر چهار شروع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضا دو و اگر زیادت از چهار شروع کرد بر خود تباه کرد و بر قول ابو حنیفه رحمة الله و محمد رحمه الله قضا دو و
بشر از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این سماعه
از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که قضا چهار بیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت
از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد بر پنداشت آنکه بر من است معلوم شد که بر وی نبوده است اما
تمام کند آن نماز را باید انداخت و اگر بعد از بامداد است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بر نیندازد
تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمة الله قضای آن نماز بر وی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بر وی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باتفاق قضای آن نماز بر وی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد دو بگزارد و سلام داد و رفت
امام شفع دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد دو گزارد و سلام داد و رفت امام شفع سیوم برخاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد دو گزارد یا امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله
هر کسی نماز خود را تمام کردند رفتند بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود بر دوم
قضا دو واجب نشود بر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا را این شفع آخر بر آن چهار رکعت اول است
که امام گزارده است این همه جای بود که هر کسی دو میگزارد و میرود اگر شروع میکند بر خود
تباه میگردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمة الله بر وی نبود و بر قول علماء ثلثه
قضا دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله قضا دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میگزارد و یک رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمة الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمة الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میگزارد و دو رکعت
نشسته باتفاق روا بود و اگر تطوع چهارگانی را بیک قعده می آرد روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا
بود و سهو لازم آید بر قول محمد زفر رحمهما الله روا نبود قضا دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا
بعضی گفته اند که بقیاس مشتر روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده مشروع نیست اگر
رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا نی اگر بر سر هر شش نشست باتفاق روا نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضا شش رکعت بر وی بود و بقول محمد قضا
دو رکعت بر وی بود و اگر هشت دو آورد یا چهار دو روا بود باتفاق اما این چهار روا بود یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود قضاء دو رکعت بر وی بود و اگر بر سر چهارم نشست و باز بر سر دو بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
روا بود و سهو لازم شود و بقول محمد رحمه الله روا نبود قضاء دو رکعت بر وی بود زیرا که نزدیک امام محمد قعده فرض است
در باب تطوعات مسئله النت در صلوة نشست و چهی کرد یا عقیب الصلوة نخواند اصحاب است ابوحنیفه رحمه الله تعالی تحریمه را
اعتبار دارد و بعیتر آنکه در رکعت اول یا ثانی قرآن خواند و دیگر رکعت قرآن نخواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار داد و محمد
رحمه الله تمامت شفع اول را اعتبار داد و تا شروع نشد و شفع ثانی درست آید باید این خلاف جایی پدید آید که مسلمانی
چهار رکعت نماز میگذارد تطوعه اگر در هر چهار قرآن نخواند باتفاق روا نبود و اگر در هر چهار نخواند باتفاق روا نبود بر وی قضاء
دو بود یا چهار بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله قضاء دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار اگر در دوی اول خواند
و در دوی آخر نخواند باتفاق قضا دو بود و اگر در دوی آخر خواند در دوی اول نی هم باتفاق قضا دو بود و این دو رکعت
آخر نماز بود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نماز نبود و در سه رکعت خواند و در رکعت آخر
نخوانده است باتفاق دو رکعت لازم آید اگر در یک رکعت اول خواند در سه دیگر نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
قضا چهار بر قول محمد رحمه الله قضا دو و اگر در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند در چهارم نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله قضا چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضا دو بود و اگر در اول نخواند و در دوم خواند و در سیوم نخواند
در چهارم خواند یا در رکعت اول و در یک رکعت آخر نخواند در میان دو رکعت نخواند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف قضا چهار لازم آید
و بقول محمد دو و اگر در رکعت اول نخواند و در دوم خواند در سیوم و چهارم نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضا
چهار رکعت لازم آید و بقول محمد دو مسئله اگر در شفع اول نخواند در شفع دوم در رکعت سیوم خواند در چهارم نخواند ظاهر
روایت بر همین خلاف است و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضا چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضا دو اگر در
دو رکعت آخرین خواند و قضا دو واجب شود یا چهار از ابوحنیفه رحمه الله قیاس است و استحسان باستحسان چهار واجب شود و بقول
محمد است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله شیخ را در
میکرد و روایت بیرون آید محمد بن الحسن جامع الصغیر را تصنیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله رسید نقل کرد
از ابوحنیفه رحمه الله گفت قضا چهار واجب شود ابو یوسف رحمه الله گفت من همچنین املا نکرده ام محمد رحمه الله
محمد رحمه الله گفت ای استاد بزرگوار شما همچنین املا کردید ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن الجعد از
بشر بن الولید رحمه الله روایت میکند و بشر بن الولید از ابو یوسف از ابوحنیفه رحمه الله که قضا دو واجب شود درین
مسئله قیاس است و استحسان قیاس آن که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا دو و استحسان آنست
که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا چهار چندان بر وی حجت کشند که این بنده ضعیف کناهکار عمر ضایع کرده او
دعا خیر یاد دارد **باب بیست و پنجم** در بیان نذر نذر مشروع است ثابت در کتاب و اجماع امت است آیه النت

یوفون یوما کان شره مستطیرا الخبر آنست قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته کفارة یمین باید دانست که احکام
عبادت بر دو نوع است و بعضی بدل تعلق دارد و بعضی بزبان تعلق دارد و آنچه بدل دارد نیت نماز و روزه و حج و زکوة و
مانند اینها آنچه از احکام بزبان تعلق دارد و اقرار و بیع و شرا و طلاق و عتاق نذر و مانند اینها تا اگر بخواهد یکی را قرار کند
بزبان نیکی یکدینار رفت یکدینار لازم شود اما مدعی را حلال نبود که یکدینار بستاند اگر بخواهد تا بگوید بنده من آزاد بزبان
او رفت بندگان من آزاد و برایشان چند که بنده باشند همه آزاد شوند و اگر مردی بخواهد تا گوید که زنش را طلاق و بزبان
طلاق دیگر اگر چهار زن بود هر چهار زن را طلاق شود و اگر بخواهد تا بگوید که خدای را بر من یک روز روزه دارم بزبان
که یکماه روزه دارم یکماه واجب شود و اصلی است که نذر در معصیت درست نیاید اما از معصیت درست آید و در معنی
تا اگر آن کار کند کفارت یمین لازم آید چون کفارت کند ساقط شود قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته یمین
در بشارت هر چه قبول کرده باشد همان واجب شود و چنانکه گفت بنده من سلامت آید یا بیمار من صحت یابد خدای را بر من
که فلان بنده را آزاد کنم چون آن غائب آید یا بیمار صحت یابد همان واجب آید که چیزی که قوی تر قبول کرده باشد
چنانکه یکسال روزه دارم و حج پیاده آرم و مانند اینها ظاهر روایت همان واجب شود اما خالد بن صبیح الترمذی از ابو حنیفه
رحمه الله روایت میکند که در معنی یمین شود و کفارت یمین کند ساقط شود نذر در فریضه درست نیاید و بچیزی درست
آید که خدای عز و جل مثل این چیز بر بنده فریضه کرده باشد اشکال آید که نشستن در مسجد فریضه نیست و نذر در اعتکاف
درست می آید اما نذر در روزه درست آید نشستن تبع وی شود و اگر نذر کرد در روزی معین یا شخصی معین یا جائی معین
کالا می معین یا مکان معین بخلاف آن میکند بقول زفر رحمه الله آن نیابت ندارد و بقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت دارد
اگر نذر کرد که نماز جنازه روم درست نیاید اگر نذر کرد که بیمار پرسی روم ظاهر روایت درست نیاید اما حسن بن مالک از ابو حنیفه
روایت میکند اگر بیماری را نشناسد درست نیاید و اگر بیمار را می شناسد درست آید اگر سیم نذر کرد و سیم یمین و هیچ
نمی باید نذر شود و اگر سیم نذر کرد و سیم یمین و یمین را نفی کرد نذر شود و اگر سیم نذر کرد و سیم یمین و لیکن نذر را می باید یمین را
نفی نذر شود و اگر سیم نذر کرد یمین و نذر را نفی کرد یمین شود و اگر سیم نذر کرد و سیم یمین و لیکن یمین را می باید نذر را نفی
بقول ابو یوسف رحمه الله یمین شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله هر دو شود و اگر سیم نذر کرد و سیم یمین هر دو را می باید بقول ابو یوسف
رحمه الله نذر شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله هر دو شود و اگر نذر کرد و سیم یمین که دو رکعت نماز کنم در مسجد کذا در مکه
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده بیرون آید و بقول ابو یوسف رحمه الله آن نیابت ندارد و اگر نذر کرد که روز آدینه روزه
روز پنجشنبه می دارد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از عهده بیرون آید و بقول محمد رحمه الله آن نیابت ندارد
بنا بر آن اصل که هر نذری که در عبادة بدنی است اندر آن چیز بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول
محمد رحمه الله نیابت ندارد و هر نذری که در عبادت مالی است اندر آن چیز [illegible] بالاتفاق نیابت ندارد و اگر نذر کرد که [illegible]

دارد و در زمستان که روزها کوتاه است سی روز روزه دارد تا در تابستان که روزها دراز است خورد و بقول ابوحنیفه و
ابویوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد و اگر نذر کرد که فلان کار بکند نخست کفاره کرد آنگاه آن کار کرد
کفارت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت مالی است پیش آوردن نیابت
ندارد باتفاق و اگر نذر کرد که در روز نهی روزه دارد یا در وقت نهی نماز گذارد این نذر بقول زفر رحمه الله درست نیاید و بقول علمای ثلثه
رحمهم الله درست آید ولیکن کامل لازم نشود و اگر همین روز دارد روزه را یا همان وقت گذارد نماز باتفاق از عهده بیرون آید که بر
خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا روزه دارد و بوی را حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد در فریضه و در معصیت درست نیاید که
فریضه را خداوند عز و جل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیة الله تعالی اگر
دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم درین نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه اوردند نحت برایشان واجب
شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نیاید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود و تباه کردند آنرا بیکدیگر اقتدا کردند درست نیاید که هر یکی را
وجوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو بیکدیگر درست
آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا ناذر بحالف درست نیاید اما اقتدا حالف
بناذر درست آید فرق میان ناذر و حالف است که بسوگند شرط بر واجب شود و بنذر همان نماز لازم شود پس بنا قوی بر ضعیف شود
روا نبود اما اقتدا حالف بناذر درست آید که اینجا بنا ضعیف بر قوی شود درست آید و آنجا که اقتدا ناذر بناذر درست نمی آید
بنا بر همین است که بنذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود دلیل اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
گذارد این دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو دیگر را که بر آن بنا کند درست نیاید با جماعه چون بنا درست نیاید و اقتدا
نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب
نشود شرط بر واجب شود چنان شود که تطوع گذار بتطوع گذاری اقتدا کرده است بدین معنی درست آید بیمار نذر کرد که اگر صحت
یابم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یک درم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت و چهار رکعت نماز ایستاده
گذارد ده درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا
بجامه پلید یا بی قرائت یا روی بغیر قبله بقول ابویوسف رح درست است این نذر ولیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت
درست نیاید و در باقی ها درست آید و کامل واجب شود و اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام بدو قعده دو سلام
آورد نیابت ندارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده دو سلام بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یکماه روزه
دارم پس یک روز روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکماه پیوسته روزه دارم اکنون یکماه

پیوسته واجب شود و اگر نذر کرد که روزها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبین هفت
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابویوسف رحمه الله و محمد رحمهما
الله باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد ادینها روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده ادینه لازم شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
ادینهها باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که ادینهای این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند ادینه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از ادینه اینکه مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزه دارم
و بعضی سال گذشته است و باقی سالی روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم در آن ماه این
چند آید روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال در نگذشته
بایستاده است امروز روزه دارد و از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی لازم
نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم دیگر روز روزه دارم دیگر روز روزه دارد و بر چیز دلیل مسئله طلاق مردی زن
خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا امروز تو طلاق دیگر چون صبح دمد طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجارت است یکی دیگری را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم و اگر فردا کنی یکدرم بقول زفر در هر دو حال اجر
مثل عمل واجب شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله در هر دو جای نام برده لازم شود و بقول ابوحنیفه رحمه الله در لفظ
اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این موزه ترکی دوزی یکدرم و اگر تازی
دوزی دو درم اکنون هر کدام که دوزد واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماهی روزه
دارم پانزدهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد و گفت کذا کذا روزه دارم یازده روز
روزه دارد و از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یک روزه واجب شود و اگر نذر کرد که ابد روزه دارم باقی
عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که حین روزه دارم در وی اختلاف است صحابه رضی
الله عنهم اجمعین امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که حین آید مراد از وی باقی عمر بود قوله تعالی الا رحمة
منا و متاعا الی حین و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است حین آید و مراد از وی چهل سال بود قوله تعالی هل اتی
علی الانسان حین من الدهر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفته است که حین آید که مراد از وی شش ماه بود قوله
تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها امیر المومنین علی رضی الله عنه که حین آمد مراد از وی بامداد و شبانگاه
بود قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر الدهر گفته است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند همین که دهر
چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت اینها در باب دیگر گفته شود ان شاء الله

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کنم یکی در بهای دو قربان کند نیابت ندارد که ازافت دم می باید اگر نذر کرد که دو گوسفند صدقه کنم
یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو برده آزاد کنم یکی در بهای دو آزاد کند نیابت ندارد عتق رفته می باید
واگر نذر کرد که دو بنده صدقه کنم یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو رکعت نماز گذارم با جامه پلید و بی
طهارت و روی بغیر قبله این نذر درست نبود دو رکعت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامله و روی بقبله
و بر قول محمد رحمه الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگرها درست بود ولیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کردن
که بی طهارت نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز گذارد و حلال دارد کافر شود یا نی خواجه امام حسام الدین
شهید فقیه ابو اللیث رحمه الله میگویند که کافر شود اما امام حسام حسن سعدی رحمه الله میگوید که کافر نشود که رخصت
یافته ام که در صحرا با جامه پلید نماز گذارد روا بود و چون در حال اضطرار روا بود در حال اختیار نیز کافر نشود مسئله اگر
مردی نذر کرد که من یتیمی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر نیست و مادر هست از عهده بیرون نیاید و اگر مادر نیست و پدر هست
اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک است او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخوانند یا تفسیر میخوانند یا از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
میخواند از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر
و جلس حتی تطلع الشمس ثم قام صلی کان له ثواب نبی من انبیائی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد
گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و نماز گذارد و خداوند عز و جل ثواب پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
در دیوان وی ثبت کرد اند رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه جمع نیاید
قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانگری با زنا جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وسلم الزنا
یورث الفقر سیوم درویشی با نماز ضحی جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه واله وسلم می بخشد لا فقر مع الضحی ولا
غنا مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفته است که با چند چیز را با چند چیز یافتم اول صحت تن در کم خوردن یافتم
قال النبی صلی الله علیه وسلم صوموا و غفلت را در بسیار خوردن یافتم علم و حکمت را در شکم تهی یافتم و رضای خدای تعالی
در مخالفت هوای نفس یافتم و برکت روزی در نماز ضحی یافتم بهشت را دری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون
در دنیا عادت دارد نماز ضحی گذاردن چون بقیامت سر از خاک بر آرد آن درباید کنند کجای ولی خدا ازین بگذر که طلق توزین است
نماز ضحی بر رسول فریضه بوده است اما بر ایشان سنت اگر گذاری ثواب یابی اگر نه گذاری بزه کار نشوی که رسول علیه السلام چنین
فرموده است که سه چیز بر من فریضه شد بر شما نی نماز ضحی و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علما را اختلاف است از دو
رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است و آنچه در وی خوانند فضیلت دارد اما
مستحب آنست که در رکعت اول والشمس خوانند و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و گذارده وی مجرب است چنین بسیار گذارد و بیشتر ثواب یابد که از مشرق تا مغرب بگیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر
کسی این صورتها را در دوی اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در دوی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هر که نماز بامداد در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خدای عز و جل ثواب هفتاد ساله عبادت در دیوان وی ثبت کرده اند و هفتاد
ساله معصیت از دیوان وی محو کرده اند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مائة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین
کان له امانا من الفقر و انس من وحشة القبر و استجلب الغنا و استقرع به باب الجنة رسول علیه السلام فرموده هر که در روزی صد بار
گوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خدای عز و جل وی را از درویشی برهاند و توانگری رساند و از عذاب گور وی برهاند و به
بهشت رساند اللهم انا نسالک الجنة و ما فیها قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار
رسول علیه السلام فرموده است که هر چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عز و جل او را از آتش آزاد کند و چندانی ثواب
دهد که گویی هشت کس را از فرزندان اسماعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بودندی وی سبب نجات ایشان
بودستی اگر چه من در میان ایشان بودمی در روی این حدیث ام حبیبه است رضی الله عنها و امام سعید ابو شجاع رحمة الله
حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا به رسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای تعالی
عز و جل ثواب دوازده ساله عبادت در دیوان وی ثبت کرده اند خواندنی در وی مستحب آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه
و سورة العصر خواند و گذاردن این نماز سبب بقای ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله حجاج را
بخواب دید همچون هلالی باسیده بوده است و نوری با خویش آورده خواجه از وی سوال کرد که تو چه کسی گفت من حجاجم
خواجه گفت خدای عز و جل با تو چه معامله کرد گفت از برای هر خونی که بناحق کرده بودم یکبار بکشتند از برای سعید جبیر
رضی الله عنه هفتاد بار بکشتند خواجه گفت حال همین تو چیست با خود برده گفت برده ام خدای عز و جل مرا امروز بنده
گفت پنج خصلت ایمان با خود بردی گفت تا امیر ایشان بودم ستر پاره ایشان را با من نگذاشتم هیچکس کالای ایشان را نتوانست
بیرون در نقد عیار ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم و در روز فساد نکرده که نماز با
بر عصبت بکند بکره است تا بیابد که نمازی از من فوت شود و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر تا آنگاه نشکستم و پیوسته گذاردم
از وی سخن دنیا نگفتم به برکات این خصلتها ایمان با ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را چنان نگاه داشتم
که وقتی بنماز در مسجد اندر آمدم موذن امامت گفت مر نماز دیگر را حجاج گفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بگذارم
موذن گفت من ترا نمی مانم که جمع من آمده اند تو از جمع من نیستی که وقت آن نیست و نماز فریضه گذارد حجاج گفت لحظه تاخیر کن
تا صد دینار بتو دهم موذن گفت نخواهم گفت دویست دینار بتو دهم موذن گفت نخواهم گفتند تا لحظه صبر کن تا چهار صد دینار
دهم گفت نخواهم گفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن گفت قبول نکنم و گفت ای امیر من خدا را پرستم امیر بیست سنی

موذن قامت گفت و حجاج را نیابت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه موذن را وداع کردند و زن فرزندان تعزیت داشتند درین
بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را نزدیک حجاج بردند حجاج موذن را بنواخت و لطف بسیار کرد در حق وی گفت ای موذن تو مرد خدا
بوده که زبان نکردی و از سخن سعید ی بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود صرف کن موذن گفت نمیگیرم که بقا این سر یافته ام ترک زر
یافته ام سبب کشتن سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در آستین بکرد گفت وی در قفای حجاج
بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عز و جل ظلم میکنی و در خدمتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون آر و تکبیر گفت هرگاه که حجاج نماز میگزارد
نگاه کردی سعید بن جبیر را رضی الله عنه در قفای خود دیدی دست از آستین بیرون آورد و گفتی ای استاد تا هنوز از خشم نخلیس تو
در گوش من است و آنگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شد وی پیش نتوانست انجا قرار گرفتن بگریخت و بولایت ماوراءالنهر آمد و مدتی باشید
چون باز گشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمد و نزدیک تو نیاید قاصدان فرستاد تا وی را از نزد
حجاج بردند وی را پرسید که تو کجا رفتی گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید نه شقی گفت فردا پدید آید
که جزاء اعمال هر یکی بدهند گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت** گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست **قوله
تعالی** ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی اندازید گفت باکی نیست **قوله تعالی** منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری چون سعید جبیر را کشتند وی قرآن را ختم میکرد بسورة قاف رسیده بود باین آیت **قوله تعالی**
واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب که سر وی را جدا کردند آن سر بریده باقی قرآن را ختم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبیر
چهل روز در بقا یافت شورشی در اندرون وی افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید جبیر من کی کشتاوی چه اطبا جمع آمدند بحکیم نتوانستند
انرا اعلاج کردن گوشت پاره رشته بر بستند بوی دادند تا فرو برد چون بمعده وی رسید لحظه توقف کردند و آن رشته بر کشیدند و آن گوشت
پاره بر آمد گرد بان سیاه و ران گوشت پاره و استوار شده بودند گفتند که خدای عز و جل در اندرون تو عقد بست میکنند بدست یا نه که
نماند حجاج با چندان ظلم از چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر نگاه داشت خداوند عز و جل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن هر ادرین
طاعت و تکه هیبت چهار رکعت نماز نگاه دارد و عادت دارد در گذاردن خدای عز و جل ایمان بر وی نگاه دارد و هیچ عجبی بود خواجه امام
زاهد فضل تو خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله میکرد این روایت بیرون آمد که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار
آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس بخواند خدای عز و جل آن
بنده را از دزدان جان تا در آمدن جان جمله دشوارها بر وی آسان کرداند و این نماز را داین خوانند هر بهشت را در بیست که آنرا
باب الادابین نامند بنده مومن چون در دنیا عادة داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره سر بر آرد ندا
ندا کنند که ای دوست خدا بر من گذر کن طریق تو بر سنت و بعد از ان دو رکعت نماز دیگر بگذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
یا ایها الکافرون بر خواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد گذاردن خدای عز و جل آن بنده را از سختی تاریکی نگاه دارد از سختی
گور و تاریکی عرصات و تاریکی صراط و ببهشت رساند شیخ الاسلام برهان الدین حدیثی روایت کرد از رسول علیه السلام

هرکه بعد از سنت نماز شام و شش رکعت نماز بیارد و لبه قعده و لبه سلام خداء تعالی ورا ثواب دوازده سال عبادت کرامت
کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که دو رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد
بخواند و سعود بین یکبار و عده و تبارک یکبار است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجبار قل یا ایها الکافرون
و عده سبح بر وی روشنائی گورست و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله
احد یکبار سعود بین آن نماز را او ابین میگویند گذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط
از همه بلاها برود دشوار در امان شود در بهشت راه دری که انرا او زمین میگویند قصر دار قیامت آن در ندا کنند که ای
ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر منست در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام
دراز فاضلتر بود از برای آنکه در رکوع و سجود و فرض ادا کرده میشود و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر نماز گذارنده قیام دراز عادت
دارد و در رکوع و سجود دراز وی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد وی را قیام دراز فاضلتر بود تا ریج بین و
بیشتر رسد ثواب بیشتر یابد عن عائشه رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک
در نماز تطوع قرائت بلند خواندن مستحب است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالع فرموده چون
بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسید و در نماز بود قران نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید و نیز در نماز
در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و پشت مبارک بمسند رسالت نهاد
گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قران نرم میخواندی گفت بلی رسول الله با ملکی لی نیاز را میگفتم گفت همچنان
ولیکن پاره بلند میخوان قال النبی علیه و سلم ارفع صوتک قلیلاً انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی قران
بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میراندم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان خفض صوتک
قلیلاً و انگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان
به بوستان نقل میکردم گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی انرا تمام کن و انگاه سورت دیگر اغاز کن
و نماز وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا افتتحت سورة فاتمها در صلوة خواجه امام اجل سرخی رحمة الله
از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز تطوع شروع
کند من سوری خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول
سورت والبقره خواند به رکوع رفت در رکوع هم چندان تاخیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع بر آورد
در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود
چون سر از سجده بر آورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده بود چون بسجده دوم
باز گشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود و چون

چون بقیام رفت سورهٔ آل عمران خواند و رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد صبح دمید حذیفه گفت که شبی بر من از آن
دشوارتر و خوشتر نگذشته بود هر کجا که رسول علیه السلام قرآن میخواند قراءة میخواند دعا رامت میگفت پس معلوم شد که
در نماز تطوع قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواجه امام زاهد رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد تا
تا رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بخواند و از اینجا خواند
که الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار و در آخر آیت وانا علی ذلک من الشاهدین مر این نماز سنت
بقاء ایمان است و نماز را بخانه گذاردن اولیتر است قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر طالب
علمی بنیت حفظ گذارد خدای عز وجل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب در آید و خلایق آرام گیرد درهای
آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که بخیزید ای مومنان که در حضرت ربوبیت تعالی است کسی حاجت دارد بحضرت پروردگار
دست بردارد نه چنان بود که روز حضرت خداوند بچیزی مشغول بود معراج رسول علیه السلام نیمه شب بود مناجات مومنان نیمه شب
اولیتر باشد چون یکنیمه از شب بگذرد باز ندا کنند که بخیزید ای بندگان خدای عز وجل در حق بعضی از بندگان خدای عز وجل
تشریف میفرماید قوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید
باز ندا کنند که بخیزید ای بندگان خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرین والصادقین والقانتین
والمنفقین والمستغفرین بالاسحار چون صبح دمید باز ندا کنند که بخیزید ای مومنان که وقت روز بازار خود برباد داد و دنیا
روز بازار چهارم بر باد نه شد و آن تکبیر اول است که به از دنیا و آنچه در دنیا است قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها اگر مومنی در آن زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بزه کار نشود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در وادی شیطان
بخواب ماند نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب بر آمد آنگاه بیدار شدند همه طهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود تا بانگ نماز و قامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول از وی فوت شود
بزه کار نشود اما اگر بانگ نماز و قامت شنود از پهلو به پهلو گردد بر نخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت آسمانها
و زمینها بنالید بحضرت خداوند و عرش در جنبش آید یکی وقتی که کسی نیمی بی عذری بکرباند و دیگر وقتی که زانی از زنا غسل آرد
دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت برد زمین بنالد خداوندا مرا فرمان ده تا وی را فرو برم که
روزی تو میخورد و تکبیر اول فوت میکند آسمانها بنالید که خداوندا مرا فرمان ده تا بر سر وی خود را زنیم فرمان آید از خدای
عز وجل شما ساکن باشید که بنده مومن است باشد که توبه کند و قضا کند از وی در گذرم بیامرزم اگر چنین بنده را خداوند
عز وجل بیامرزد فضل کرده باشد و اگر عقوبت کند که عدل کرده باشد ظلم نی باب بیست و هفتم در بیان سجده تلاوت
به تلاوت مشروعیت هم بآیت و هم بخبر اما آیت الست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شد اما خبر قوله علیه السلام السجدة
علی من قرأها وعلی من سمعها وعلی من تلاها وفی روایت علی من جلس لها سجده تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علماء ما

رحمهم الله واجب نيست و واجب شدن سجده تلاوت بنص قاطع است چون جبرائيل عليه السلام اين سجده آوردي و بر رسول عليه السلام
بر خواندي رسول عليه السلام بر صحابه خواندي رسول عليه السلام سجده آوردي صحابه رضوان الله عليهم اجمعين بموافقت رسول عليه
السلام سجده آوردندي پيري بود پاره خاک بر گرفت و بر پيشاني نهاد و گفت چه فرق بود ميان آنکه پيشاني بر خاک نهم يا خاک بر
پيشاني بشويم اين مخالفت ايمان بياد داد بي ايمان از دنيا رفت و در عدد آيات و سجده علما را اختلاف است بقول شافعي رحمه الله
پانزده است و اين آيت يا ايها الذين آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخير لعلکم تفلحون آيت سجده دارد بقول مالک
رحمه الله سجده يازده است و اين سه آيه را که در مفصل يک آخر است آيت سجده ندارد چنانکه والنجم و اذا السماء انشقت و اقرا بقول
علما رحمهم الله آيت سجده چهارده است در آوردن سجده تلاوت علما را اختلاف است بقول شافعي رحمه الله قيام دارد و تکبير
و سجده و نيت و قعده آرد و سلام دهد و بقول مالک رحمه الله نيت بايد و تکبير گويد سجده و قعده آرد و سلام دهد و بقول علما رحمهم الله
همين نيت و سجده آرد بسنده بود و اگر قيام کند و تکبير گويد مستحب بود و اگر نيتم قيام مي آرد و بعضي گفته اند که روا نبود اما ظاهر
روايت آنست که روا نبود و آن شش مسئله که بيرون نماز فريضه است در سجده تلاوت فريضه است طهارت و جامه پاک و
جاي پاک ساختن وقت روي بقبله آوردن و نيت و اگر مجلس يکي است و آيت يکي و مکان يکي هر چند که خواند يا شنود يکي
سجده آرد از عهده بيرون آيد و اگر خواند سجده آورد و بعد از ان هر چند اين آيت بازخواند ديگر واجب نشود چون مکان همان بود
دليل بر آنکه عبد الله سلمي رضي الله عنه استاد بستان حسن و حسين رضي الله عنهما بود ايشان آيت سجده خواندندي وي سجده آوردي
بعد از ان ايشان تکرار ميکردندي و وي مي شنودي و سجده ديگر نياوردي از براي آنکه قرآن خواندن عبادت و سجده آوردن
طاعت در طاعت عبادت تخفيف رود بر خلاف کفارت ماه رمضان تا اگر مسلماني يک روزه از ماه رمضان بر خود تباه کند
بمباشرت عمدا با خوردن کفاره کند و بقول علما رحمهم الله از عهده بيرون آيد بقول شافعي رحمهم الله از هر چه با کل و شرب بود
کفارت لازم نشود و هر چه مباشرت بعمل آلود هر روز وي را کفارت علاحده واجب شود و اگر دو روزه را از دو ماه رمضان
بر خود تباه کرد بعضي گفته اند که تداخل پذيرد تا يکي کفارت کند ساقط شود و ظاهر روايت آنست که خواجه امام اجل حسن رحمه الله
گفته است که حرمت دو ماه شکسته است ايشان وقت مختلف بود و کفارت لازم شود و اگر هر سي روزه ماه رمضان بر خود تباه کند
و بمباشرت عمدا و هر روزي را بنده آزاد کرد و باخر معلوم شد که همان بنده اول بوده است و باقيها آزاد بودند بقول شافعي
رحمه الله بس نيست و نه بنده ديگر آزاد کند تا از عهده بيرون آيد و نيز ديگر علما ثلثه يکي واجب آيد و اگر معلوم شد که پانزده هم بنده
است باقي آزاد و بر همين خلاف است و اگر معلوم شد که آخرش بنده بوده است و باقيها آزاد بودند بقول شافعي رحمه الله بس نيست و نه
بنده ديگر آزاد کند تا از عهده بيرون آيد و بقول علما رحمهم الله چيزي ديگر لازم نشود و اگر مجلس يکي است و آيت و ليکن در ميان
عمل کند و آيت که چنانکه آيت سجده خواند و سجده آورد و لقمه نان خورد و جاي آب خورد يا جواب سلام گفت يا امري که در ان بنا بود
دانسته تخم اين بشد بيدار شد و همان آيت را باز خواند و سجده ديگر لازم نشود اما اگر عمل کثير اگر دو چنانکه آيت سجده خواند سجده ...

ومانده گشته اند و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد و یا خلعی کرد یا پهلو بر زمین نهاد و خفت و بیدار شد و همان آیت باز خواند و سجده دیگر لازم
شود که این عملها مجلس دیگر شود و مسجد جامع بظاهر روایت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی به بنیاد اشت حدث روی برگرداند پیش از آنکه از مسجد
بیرون رفتی معلوم شد پس حدث نبود و تواند که باقی نماز خود تمام کند خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که هر سرای حکم علاحده دارد
نیز همان بود تا اگر جایی که یا نجانه و کنجینه و یا بستان هر یکی حکم علیحده دارد یکی برکرسی خانه یا نجانه کنج خانه یا بستانسرای خانه برد در سرای آیت
سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت را باز خواند سجده دیگر واجب شود ظاهر روایت واجب نشود و اگر در صحرایی که کرباس می تنند
یا کرباس بیت یا خرمن میکوبد و آیت سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت آنست هر باری که
میخواند سجده دیگر لازم میشود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قرآن میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر میدانند که همه با طهارت
اند و میدانند که سجده بیارند بلند خواند و اگر میدانند که بی طهارت اند و سجده نیارند نرم خواند اگر بلند خواند برایشان سجده واجب شود
هر وقت که آن سجده را بیارند ادا بود نه قضا مسئله سجده که هست آنست صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر عبادت نیست یعنی بر قول
ابو حنیفه نیست و بر قول محمد عبادتست و بر قول ابو یوسف دو روایت است یک روایت با ابو حنیفه است و یک روایت با محمد عبادتست اگر
خواند باتفاق عبادت شود و آیه سجده خواند و سجده بیارد باتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند کراهیت بود از ما قبل
آیت سجده یا ما بعد وی چیزی یاد کند تا کراهیت نبود اما اگر یکی نشسته است و می شنود و بر وی یک سجده واجب شود اگر آن
نشسته میخواند دیگر کرباس می تند یا بت کند می شنود بر آن نشسته همان یک سجده واجب شود بر آن دیگر هر باری که می شنود دیگر
واجب میشود و اگر درختی است که بیخ وی یکی است ولیکن دو شاخه برآمده و خواند از یک شاخه فرو آمد و بار دیگر برآمد و همین آیت خواند سجده
واجب شود اما اگر بیخ نزدیکی و شاخها است از شاخ بشاخ میرود و همان آیت را باز میخواند اختلاف مشایخ است بر هر که نماز نیست بر وی سجده
نیست چنانکه مر حایض و نفسا و دیوانه و بیگانه نارسیده خفته اما اگر اینها خوانند کسی که اهل باشند شنود بر آنکس واجب شود اما خواجه منهاج الدین
رحمه الله عقل را اعتبار دارد تا اگر از نارسیده یا از دیوانه یا از خفته شنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواجه امام منهاج الدین رحمه الله
گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی شنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت آنست که سجده واجب
نشود و اگر مقتدی در قفاء امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر شنوند بقول محمد رحمه الله سجده واجب شود ولیکن بعد از نماز
ارند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز شنود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف دو روایت است اما
بقول محمد رحمه الله واجب شود و اشکال آید از حایض و نفسا می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله چرا دو روایت است فرق آنست حایض و نفسا ایشان منهی اند و ایشان را کم آیت رخصت است که خوانند اما مقتدی
محجور است از خواندن قرات همچنان که عمد محجور سجده کند که با شر اکند درست نباید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و شنونده سجده واجب
نشود و اصلی است که نهی از تصرفات شرعی بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب امام
شافعی رحمه الله فسخ است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی بود بعد از نهی آن حکم معتبر بود بوصف عقاب چون

نافذ بود خواندن وی معتبر بود بر شنونده سجده لازم شود و حکم محجور من کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
معتبر نبود و سجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان محجور و منهی آنست که نهی حق شرع است و حجر حق عباد بر وی پس حکم
مرتب نداریم تا ضرر و بعید نرسد اما نهی حق شرعیست بر وی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر بشرع باز نگردد و باید که
نخواند تا به کار نشود مقتدی نیز قرائت خواند و معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
شود بیرون از نماز ادا نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز ادا نیابت ندارد کامل از کامل
نیابت دارد باتفاق کامل از ناقص نیابت دارد باتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد باتفاق ناقص از ناقص
نیابت دارد در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحب خواند
و هم در وقت مستحب بجا آورد یا در وقت مستحب دیگر آورد باتفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند در وقت
مکروه ادا آورد نیابت ندارد باتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد باتفاق و اگر در وقت
مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اما اگر در وقت
مکروه خواند نیاورده وقت مستحب بگذشت هم نیاورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله
نیابت دارد بقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما ظاهر روایت
نیابت دارد اگر آیت سجده را هجی کند سجده واجب نشود اگر آیت سجده را بپارسی بخواند بقول ابو حنیفه رحمه الله سجده
واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود چون بدانند که آیت سجده است و اگر ندانند که آیت سجده است اما
و هم بر خواننده و هم بر شنونده مسئله سنت آنست که نخست خواننده آرد آنگاه شنونده و بر متابعت کند و اگر شنونده ندانند
که این آیت سجده است مستحب بود خواننده را اعلام دهد هر وقت که آن سجده ادا کند روا بود و قضا نبود مسئله اگر مستمعان
نرم خوانند یا بلند اگر میدانند که نفرت نمینماید بلند خوانند و اگر نفرت نمینماید بلند نخوانند نرم خوانند مسئله اگر آیت سجده را
نخواند میگذارد نشاید و اگر آیت سجده را یقین کرده است و سوره تمام آیت را نخواند که آیت بود که تفصیل
نهادن بود و امثال آن را به آیت دیگر و اینچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعمدا آورد بقول ابو یوسف
رحمه الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمدا آورده است و طهارت سازد و آنگاه
سجده باز آرد و در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد و سجده بود بنابر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام شود
یا بسر برداشتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله بنهادن سر تمام شود بقول محمد رحمه الله برداشتن سر سجده است سجده صلبی و
تلاوت و سهو و سجده شکر را قربت است یا نی بقول ابو حنیفه قربت نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواند
باتفاق قربت شود باید که آیت سجده را بخواند سجده آرد باتفاق قربت شود و در سجده تلاوت دعا خواندن نیامده است چون
سجده آرد تسبیحا گوید و حاجتی که دارد خواهد خدای عز و جل روا گرداند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لک سجده بکمنت فارحم ذلتی و فاقتی سجد لک سوادی و بیاضی و آمن بک فؤادی یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم فانه لا یغفر الذنوب العظیم الا الرب العظیم
اگر چهار رکعت نماز گذارد و در چهار رکعت سوره بخواند که در وی آیت سجده است و در هر چهار رکعت همان یک
سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول
محمد است رحمه الله وجه قیاس آنست که آیة یکی است و مکان یکی نماز یکی پس سجده واجب شود وجه استحسان آنست که قراءة در هر رکعتی
مستحب است و هر رکعت بقراءة جداجمند در کتاب تجنیس آورده است که ابو یوسف رحمه الله در سه مسئله از استحسان رجوع کرده و
بقیاس آمد یکی درین مسئله که گفته اند دیگر آنکه مردی زن خواست و کابین نابسته نهاد و از برای مهر این زن را قبل
از دخول طلاق گفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و مقنعه باشد و مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و ازاری آن
افزوده است آن رسن مهر راس متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود این قول ابو یوسف رحمه الله استحسان آنست که شود و این قول
محمد است رحمه الله مسئله دیگر آنست که غلام یکی دیگری را کارد زد چنانکه ارش لازم شود خواجه غلام مجروح را خواجه غلام با ایشان و بدو
خواهند ارش قبول کنند پیش از آنکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود
این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و این قول محمد است رحمه الله و ارش نقصان جراحت را گویند مسئله
اگر بقعده فرض ننشست به رکعت زواید برخاست و آیت سجده خواند و فرود آمد و سجده کرد و یاد آمدش که قعده فرض نه نشسته ام بعضی
گفته اند که نماز وی تباه شود که بر وی فرض باقی است و وی واجبی کامل آورد ظاهر روایة روا بود که آن سجده مأذون رکعت است
مسئله اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورده و نماز شروع کرد و همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد ظاهر روایت هر دو
نماز هر دو از وی ساقط شود در روایت نوادر آنست که آن سجده از نمازش نیابت دارد آنکه پیش از نماز شروع کرد و همان آیت در نماز
خواند و سجده نیاورد و نماز شروع کرد بعد از هین نماز همان آیت را خواند و سجده آورد ظاهر روایة از هر دو سجده نیابت دارد و در روایت
نوادر آنست که از جانبش نیابت دارد و آن نماز از وی ساقط شود آنکه پیش از نماز خوانده است بر وی بود اگر در نماز آیت سجده
خواند و یکی بیرون نماز هم آیت را خواند وی شنود بر وی سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و آنگاه ارد با امام اقتدا کند اگر امام
خواند سجده آورد وی آن سجده را با امام آورد و اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است
چون فرود آمد و آن سجده را آورد باتفاق از آن سجده نیابت ندارد ظاهر روایت نمازش تباه نشود که سکر روایة محمد کرده
بیک سجده زیادتی آوردن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بیارد و آنگاه با امام اقتدا کند اگر وی آن
سجده آورده و اقتدا کرد امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای
واجب شدن سجده بود اکنون از برای متابعت امام آرد اما اگر بعد از سنت نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام اکنون
آورد وی متابعت کرد از وی نیابت دارد و اگر نیاورد با امام اقتدا کرد و امام آورده است از وی ساقط شود اما در محیط و در جامع
آورده است اگر همان رکعت را در یافته است که امام آورده است از وی ساقط شود اما در رکعت دیگر اقتدا کرده است از وی

باید از فرض نماز آن سجده را باید آوردن تا بیقین از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز آیت سجده خواند و مصلی نیت آورد به نیت سجده
قیاس آن نیست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که نیکویم اگر این مصلی نیت رکوع آورده است
از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که
این خلاف قیاس و استحسان و در میلان حالی نیست در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکنند قیاس نیابت دارد
و فتوی بر نسبت استحسان نیابت ندارد و این نیز جایی بود که آیه سجده خواند و بر فور برکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
دیگر خواند برکوع رود اما اگر بعد از وی سه آیه دیگر خواند سجده علیحده واجب شود اشکال آمد بر قول ابوحنیفه رح که وی یک
آیت را معتبر میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد و اصلیت ابوحنیفه رح را هرکجا احادیث یا تاویل صحابه باید وی قول خود را ماند
باید که بدان عمل کند از نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رح در باب سجده تلاوت آورده است که عبدالله مسعود در نماز بامداد
سوره بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در
خود نیت کند نیابت ندارد و حسن بن زیاد از ابوحنیفه رح روایت میکند که جایی که سجده را در رکوع تداخل میکنند در سجده تداخل
شود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده مانند تر از آن بود که رکوع بسجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد دلیل بر آنکه
اگر امام را در رکوع اندریابد آن رکعت دریافته شود و دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست در نماز عبادت است اما سجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادت است حسن بن زیاد از ابوحنیفه رح روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند و تصور آن دارد که فرود آید سجده آرد
بقیام رود و از قرات چیزی بخواند آنگاه برکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود و از قرات چیزی خواند
مقدار سه آیت یا بیشتر آنگاه برکوع رود دلیل بر آنکه ابوسعید خدری رض روایت میکند که ما در قفای رسول عم نماز پیشین
میگزاردیم رسول عم از قیام فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و از قرات چیزی خواند آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ
نماز یاران را معلوم شد که سوره الم تنزیل خوانده بود و دیگر روایت میکند عبدالرحمن ابن ابی لیلی رض که امیرالمومنین عمر رض در نماز بامداد
سورت والنجم خواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و اذا زلزلت الارض خواند آنگاه برکوع رفت ابن
سیرین روایت میکند که عبدالله عمر رض در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد و بقیام رفت و از قرات چیزی
خواند و آنگاه برکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور آن دارد باید که فرود آید و سجده آرد و بقیام رود و از
قرات چیزی خواند آنگاه برکوع رود تا متابعت رسول عم کرده باشد و متابعت صحابه رض کرده باشد مسئله سجده وقتی توان
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را بفراموشی سلام داد یاد آمدش که من آیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد و اگر مسبوق برای قضاء مسبوقانه برخاست و سر بسجده نهاد امام
بسجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند بآخر مسبوقانه خود نتواند سپارد و بر خلاف سهو که سهو بآخر مسبوقانه
تواند آوردن مسئله اگر در نماز آدینه میگذارد و چون سلام داد ند امام را یاد آمد که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام

وقت نوشتن خواند گذارد ون مستحب آن بود که در نماز ادینه و نماز عید آیت سجده نخواند و اگر خواند باید که در رکوع تداخل آرد و اگر سجده
علیحده آرد مقتدیان مشوش شوند خطر اندازد که نماز ایشان تباه شود **مسئله** در نماز بلند خواندنی امام آیت سجده خواند و در رکوع تداخل کرد
به امام نیت شرط است بر مقتدیان نیز هر روایتی شرط نیست خواجه امام مهاجر رحمة الله گفته است نیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز نرم خواند
آیت سجده خواند و سجده آورد و مقتدیان در سجده او متابعت کردند یکی را امام نماز تمام کرد باید که ایشان را خبر کند که من آیت سجده خوانده ام
تا ایشان آن سجده آرند و قعده آرند نماز ایشان روا بود اما اگر ایشان با امام سلام دادند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود نماز ایشان
اگر امام نخست سجده تلاوة آورد آنگاه صلبی را نماز مقتدیان تباه شود **مسئله** اگر بر تخت این آیه سجده خواند فرود آمد و بر زمین سجده
آورد روا بود و اگر بر زمین همان آیه را باز خواند سجده دیگر لازم نشود و اگر بر زمین آیه سجده خواند و سجده بر تخت آورد نیابت دارد **مسئله**
اگر بر ستور آیه سجده خواند و بر همان ستور سجده آورد روا بود و اگر بر زمین آمد نیابت دارد اما اگر بر زمین آیه سجده خواند و سجده او در ستور
نیابت ندارد و اگر بر ستور آیه سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد هم سجده نیاورد و باز بر ستور نشست و آن سجده را می آرد و بر روایت شرح
بقول زفر رح نیابت دارد و بقول علمای ما رح نیابت ندارد و بر روایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علمای ما رح
نیابت دارد و اگر بر ستور نشسته است سجده را تکرار میکند و ستور میرود و هر باری که خواند سجده علیحده لازم شود و اگر بر ستور نماز میگذارد و
آیه سجده را تکرار میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکم یکمکان دارد اگر دو کس بر ستور نماز میگذارند و یکی آیه سجده را ده بار
در نماز خواند و دیگری آیه سجده را دیگر باری یکبار خواند و هر دو خواندن یکدیگر شنود بر آنکه ده بار خوانده است دو واجب شود یکی
سبب خواندن و یکی بسبب سماع و بر آنکه یکبار خوانده است یازده سجده واجب شود یکی خوانده و ده دیگری که شنوده است و آنچه بخواندن
واجب شده در نماز آرند و آنچه سماعی بود بیرون نماز آرند و در کشتی آیت سجده بخواند کشتی میرود هر چند که بخواند یکی سجده واجب
شود که کشتی حکم خانه دارد چون آیه یکی بود هر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قرآن میکنند ایشان را چند سجده لازم شود
بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود و بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علمای ما رح چهارده سجده لازم اما در
حصاید نجم الدین عمر نسفی رح آورده است که بقول شافعی رح آیه سجده همان چهارده است خلاف وی با علمای ما در آنست که
در سوره الحج دو جای آیه سجده دارد و در سوره ص آیه سجده ندارد و بر قول علمای ما رح در سوره ص آیه سجده است و در سوره الحج
آیه سجده یکیست اگر جماعتی قرآن میخوانند و جماعتی نشسته اند و لیکن نمی شنوند و بعضی گفته اند بر ایشان سجده لازم شود **قال النبی صلعم**
السجدة علی من سمعها و علی من تلاها و بروایتی علی من جلس لها ظاهر روایت آنست که تا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم
بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان حدث در نماز حدث عمدا بالاتفاق بنا را باز دارد و حدث ناگهانه بنا را باز ندارد یا نی بقول شافعی رح
نتواند که بر آن نماز بنا کند و وجه قول وی آنست که بنای نماز بر طهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رح
از شافعی رح روایتست تواند که خلیفه کنند و دلیل میکنند که تحریمه باقی دارد که خلیفه کردن روا میدارد بقول علمای ما رح تواند بنا کردن کما
حدیث کنیم حجه شافعی میگوید عیاض بن عن عائشه رضی عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف و لیتوضأ و لیبن علی صلوته

ما لم یتکلم اصل درین باب انست که اگر به پنداشت چیزی روی گرداند که اگر چه حقیقت شدی نتوانستی که بر آن نماز بنا کند
چنانچه پنداشت مسح سر نکرده ام یا مدت مسح بر آمد یا زن پنداشت که حیض آمدش چون ظاهر شد که چیزی نبوده است نتواند که
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پنداشت انهم نتواند اگر پنداشت که خون بینی پدید آمد
روی گرداند معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرا بود مادام که در صف
بود تواند اگر به پنداشت ان روی گرداند تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که پنداشت حدث رسید روی
گرداند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند مادام که در مسجد بود و اگر جای قرار پلید بود بر گرفت تا
نجس بود بر گرفت نماز تباه شود و اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود و اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
آنگاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد پست بود نتواند که باقی نماز تمام کند از برای
آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود تواند که بنا کند از برای آنکه اکثر اعضای
وی در مسجد بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئله ایمان
چنانکه مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم بقدم [illegible] یک قدم در نهاد و یا دامنش قدم را بیرون آورد سوگند بشکند
نیاید که این برای در آمدن نخوانند اینجا نیز بیرون آمدن نخوانند اگر امام به پنداشت حدث روی گرداند دیگری را خلیفه کرد معلوم شد
که حدث نیست نماز تباه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام پنداشت حدث روی گرداند تا خلیفه کند معلوم شدش که حدث
نیست از ابو حنیفه رض روایت آمده است که محراب گیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز تباه نشود که استخلاف بحدث
بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر بسجده قرائت میکند اگر فرضیت را خوانده است نماز تباه شود
باجماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رح بقول ابو حنیفه روا بود و اگر بخوف حدث خلیفه
کند بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و اگر بچیزی باز گردد که چیز یقین شود نتواند که بدان چیز نماز بنا کند
و یا روی بگرداند به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده ام یا داندش که مسح سر آورده ام یا به پنداشت آنکه مدت مسح بسر آمد معلوم شدش
که بسر نیامده است یا زن روی بگرداند به پنداشت آنکه ویرا حیض آمد معلوم شد که نیامده است اگر به پنداشت آن روی گرداند هم نتواند بنا کردن
چنانکه اگر روی بر گرداند یا روی گرداند بر خلاف آنکه قابله بر نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا بر جامه بوی دید زیاده از درمی [illegible]
دانست که نجاست است روی بر گرداند معلوم شدش که نجاست نیست یا روی بر گرداند به پنداشت آنکه بی طهارت است معلوم شدش که با طهارت
بوده است [illegible] نماز تباه شود نتواند که بنا کند که روی بر گردانیدن بقصد رفض نماز است نه بقصد بنا [illegible] موزه را در میان نماز مدت
مسح [illegible] را وقت نوشته نماز ایشان تباه شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان هر دو به بنا [illegible]
[illegible] مدت بسر آمد اگر موزه [illegible] بیرون آید تواند که موزه بیرون کند طهارت سازد و بر آن نماز بنا کند بعضی گفته اند
که قیاس این مسئله مسح [illegible] تواند که طهارت سازد و نماز بنا کند ظاهر روایت آنست نتواند بنا کردن اگر مسح موزه بود که بیرون کردن آن تکلف حاجت آید

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد بالا رسیت گرد آنگاه مدت مسحش بسر آید نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرد پیش از آنکه بالای پای رسیت گردی مدت مسحش بسر آمد و اگر موزه اینست که بتکلف اندر پای بیرون می آید آن لطیفه عقوبت باید که موزه
بیرون آرد و قدمها را بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه اینست که بیرون کردن وی را بتکلف حاجت آید [illegible] گیر شود نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز نیابنده آب بود تیمم کرد و نماز گذارد بعد از آن آب یافت چندانی که
طهارت را قبل آید وی را بدان موزه مسح روا نبود زیرا که مدة مسح سه شبانروز است اگرچه برین موزه مسح نکشیده است ولیکن از مدت منتهی
پس بدین موزه مسح روا نبود اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد و در میان نماز مدت مسحش بسر آمد وی
نایابنده آب است نمازش تباه شود تیمم کند و نماز از سر گیرد اما اگر به تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسحش بسر آمد بر گذرد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجنیس اسمعیل زاهد حسن بن ... رحمه است و در بعضی نسخها همچنین آورده است که در رکعتی
که حدث رسید آن رکن برانداخته شود مگر قیام که در وی قرات معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه به خود برکوع رود و رکوع
وی نیز از بنا باز آید و رکوع کند روا بود و اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که این وجه ماخوذ نیست از برای آنکه اگر یکی را در رکوع
حدث رسد وی به نیت اتمام رکوع سر برآورد اجماعیست نماز تباه شود پس اگر رکن برانداخته شود بایستی که نمازش تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر یکی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه برکوع رفتی امام را حدث رسید سر برآورد وی را خلیفه کرد این خلیفه
باید که برکوع رود و آن رکوع از ارکان نیابت دارد و اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را معتبر افتاده است
اما انتقال از رکنی بر کنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که برکوع رود و از رکوع بقومه رود تا رکنی به رکنی با طهارت کامل نقل
کرده باشند اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید اتفاقست که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
آنگاه در راه قهقهه خندید ظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد خواجه امام علی بزدوی رحمه گفته است که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خندید یا دو آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطقی رحمه آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد و اگر بجای نماز آمد در رکنی گذارد و آنگاه قهقهه خندید یا دو آمدش که در طهارت دوم مسح نکرده ام اجماع است
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و قهقهه خندید یا دو آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام
بقول ابویوسف رحمه مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابوحنیفه و محمد رحمه طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سمعی و سماوی و این قول ابوحنیفه و محمد است و بر قول ابویوسف رحمه هر دو یکیست سماوی آن بود که سر
بسجده نهاد خاری در پیشانی او خلد و خون روان شود یا ببصر ازوی حدثی ظاهر شود یا برکوع رود و درست پای باشد پس ... تر
خون روان شود یا عطسه زد یا تنحنحی ازوی ظاهر شود در همه صورتها بقول ابوحنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابویوسف رحمه تواند
بنا کردن و در نماز آتش از خون حدث الا بد اگر جامه است بی تکلف یا بتکلف ازوی جدا نشود زیادت از درمی آلوده شود و اگر جامه
نه و اجب است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند نشسته ... آن جامه مشغول نشود اما اگر جامه ... اصل بود نشوید و بنا کند اما اگر کسی تنها

بروی انداخت تا نجاست کم در می بود و شوید نمازش تباه بود اگر در نماز وی را از بینی خون آمد خود را خم داد تا از آن خون بر جامه‌اش
نرسد مدو پذیرفت و خون یاده شد و بعضی حدث بجا شود تباه شود اگر در نماز حدث رسیدش در رکن رکنی به طهارت روا بود و اگر
رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رح نماز تباه شود
و بقول ابوحنیفه و محمد رح تواند که طهارت سازد و بنا کند و بعضی مشایخ بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بدل آورد
چنانکه به بنا رفت در راه آب پیش آورند که آن آب ملک وی بود یا بنده وی بود آن آب را نگرفت و طهارت نساخت یا مشرعه
خویش بیایدش این مشرعه را ماند مشرعه دیگر رفت نمازش تباه شود اگر در نماز حدث رسیدش و در مسجد آب است در آب جامه نشاید که
در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود و اگر آب جامه را با خود در مسجد اندر آرد نماز
تباه شود که عمل کثیر شود و اگر تا آنجا بیرون مسجد بیاید دور می برد و بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد شود
و مسح سر را با به دارد تا آب جامه را بحاجت مسجد اندر آورده شود آنگاه مسح بر سر آرد از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز
حدث رسید به بنا رفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشدش نمازش تباه شود و اگر آن قرآن
میخواند فریضه نیابت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود و تواند که بنا کند زیرا که
این محل قرآن خواندن نیست و اگر به بنا رفت و هر عضو را سه بار میشوید بعضی گفته اند که نماز تباه شود از برای آنکه در طهارت
هر عضو را یکبار شستن فریضت بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود نماز تباه شود و ظاهر روایت روا بود که اقامت سنت است
و اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود و آب دهان و بینی کردن همین خلاف که گفته اند اگر دعا طهارت میخواند روا بود و اگر خطا خواند
نماز تباه شود چون طهارت تمام کند نماز همانجا تمام کند یا باز بمسجد آید و اگر در قفا را امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام
در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و آنچه امام بی او گذارده است و نخست امر الاحقانه گذارد و هر کجا امام را اندر
یابد متابعت کند و آن قیام در ازای امام بر لاحق لازم شود و وی همین قیام راست کند بسنده بود و اگر تنها گذارده است با امام نماز تمام
کرده است خواجه ابوحفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلمان جوزجانی رح گفته
است که باقی نماز همانجا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخاری
گفته است که من بسیار فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام
گرا از اول مسلمان بملک دار الحرب شود دیگر بعد از صبح بگرمابه رفتن را فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام دیگر بنماز بنا کردن
را فتوی داده ام و لیکن این عمل نکردم اگر امام را حدث رسید به بنا رفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرد پیش
از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان روا بود و اگر امام نیز از آخر صف کسی را خلیفه کرد و هر که
پیش محراب بگیرد امام وی بود اگر برود و برابر محراب گرفته هر که را جمع متابعت کند امام وی بود و اگر هر دو را جمع متابعت کردند اگر با
هر دو جمع بود یا کم بود و جمع نماز همه تباه شود اگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمعه بود نماز آن گروه دیگر تباه شود و اگر با یکی جمع بود

با یکی زیاده و از جمع ظاهر روایت نماز همه تباه شود و بروایت نوادر امام آن بود که با وی زیادت جمع را و اگر امام را حدث رسید یکی را
خلیفه کرد این خلیفه نیت تحریمه او کرد اگر در رکعت دوم است با امام شود در مسجد است نیت وی را اعتبار نبود که وی شود مقتدی ست
اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون رفته است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریمه نو کرده باشند روا بود
هر که نیت تحریمه نو نکرده باشد نمازش تباه شود و امام اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف است
ایستاده از آن صف یکی را بمسجد اندر کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز همه
روا بود و اما خلیفه همچنان بماند که تا محراب نگیرم و خلیفه نشوم پس از آنکه روی محراب گرفتی امام از مسجد بیرون رفت و از صف
گذشت نماز همه باتفاق تباه شود و اگر پیش از آنکه امام اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحم
نماز همه تباه شود و بقول محمد رح روا بود دو مسئله است که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که
بقول ابویوسف رح روا است و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا نیست آن دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ایشان روا نیست آنست که مسلمانی را کم از شش نماز بر وی بود
از وقت نماز چندان باقی است که از آن قضاها بعضی میگذارد و بعضی نی بقول ابوحنیفه رض با یاد داشت آن قضا تا وقتی گذارد روا بود
و بقول ابویوسف و محمد رح آنچه از قضاها گذارد چون وقت نماز تنگ بود و آنگاه وقتی گذارد روا بود دیگر آنکه با یاد داشت
یکی نماز پنج نماز گذارد و این پنجها موقوف بود و بگذاردن یکی نماز را آن ششم است چون گذارد بقول ابوحنیفه رض این پنجها از همه وای
باز آید و بوی همان یگانه بود پس بقول محمد رح روای باز نیاید و این آنست دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف
و محمد روا نیست آنست که مسلمانی در نماز سر بسجده نهاد و معلوم نشد پس که جای سجده پلید بوده است آن سجده بجای پاک قضا میکند و بقول
ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود دیگر آنکه مسلمانی در میان نماز بامداد آفتاب برآمد و بقول محمد رح اصلا در تحریمه نماند
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح در هر دو یکی که باشد تاخیر کند چندانکه آفتاب از حد کراهیت برود برگذرد نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابوحنیفه
رض تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول ابویوسف فریضه را نیابت دارد این دو مسئله بقول ابوحنیفه و محمد روا نیست و بقول ابویوسف
روا است و آن دو مسئله که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نیست آنست که مسلمانی امامت میکند وی را
حدث رسید و در مسجد کسی را خلیفه نکرد بیرون مسجد صفی ایستاده اند و بیرون آمد و از آن صف یکی را خلیفه کرد و بمسجد اندر فرستاد و
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز تباه شود و بقول محمد رح روا بود دیگر آنکه نماز چهار رکعتی میگذارد و قعده فرض نه نشست و برکعت
زوائد برخاست بفراموشی سر بسجده نهاد و وی را حدث رسید یا وا آمدش که قعده فرض نه نشسته ام برود طهارت سازد و باز آید قعده
ارد بقول محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود اما اگر در سجده دوم یاد آمدش یا در سجده دوم حدث رسیدش
و بقول محمد رح در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق تطوع باقی بود تا اگر یک رکعت
دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این تطوع شش رکعت بیک قعده ارد با این را برخود تباه کند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح

قضای دو رکعت بر وی لازم شود و بقول محمد رحمه الله بر وی نماز فریضه بود که گذارد بسنده بود و امام را حدث رسید کسی را خلیفه نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز مقتدیان
تباه شود باتفاق و نماز امام بظاهر روایت تباه نشود و طحاوی هیچ گفته است که تباه شود و اگر امام را حدث رسید به بنا بازگشت پیش از آنکه از مسجد بیرون رفته
جماعتی اندر آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول ابو یوسف رحمه روا نباید و بقول علما ثلثه رحمهم درست آید که وی هنگام در نماز است یکی از ایشان را خلیفه کرد و این خلیفه
نمیداند که امام چه گذارده است اگر در قضای وی مقتدیان مدرک باشند باید که وی را اعلام کنند بفعل امام این قید گذارده است وی باقی نماز امام را تمام
کند وی بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر همه مسبوق باشند باید که وی سجده و قعده آرند و همه وی را متابعت کنند آنگاه وی اشارت کند تا ایشان نشینند وی
برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و بنشیند و آنگاه مقتدیان برخیزند و آن رکعت را گذارند باز اشارت کند تا ایشان نشینند تا ایشان برخیزند و دیگر
رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز به چهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد و آنگاه مقتدیان و در هر
چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات فرض بود و اگر لاحق باشند قرات خواندن زیان ندارد
پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت به دو قعده آرند بهمان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و آنگاه مقتدیان اگر جماعتی آمدند
امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدث رسید یکی از ایشان را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر مدرکان باشند باید که
وی را خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان نشینند همه این رکعت را بپا آرند و قعده آرند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند وی برخیزد و دیگر رکعت گذارد و قعده آرد و مقتدیان برخیزند و آن یک رکعت نماز را که امام آورد بپا آرند بهمان ترتیب که در مسئله
اول گفته آمد باقی نماز را تمام کنند اگر امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد و نشست و امام را حدث رسید و وی را خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند
که قعده اول است یا قعده آخر اگر مدرکان هستند باید که وی را بفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نیست باید که این قعده را معتبر کند و برخیزد
و چهار رکعت نماز گذارد به چهار قعده و در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام میگذارد آنگاه مقتدیان تا از عهده بیرون
آیند و اگر در فریضه چهار رکعتی امام در دوی آخر قرات نخوانده و در دوی آخر یکی آمد بوی اقتدا کرد و وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه
درین دو رکعت و یکی رکعت قرات نخواند نماز همه تباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرد و بقضای مسبوقانه برخاست اگر در دوی مسبوقانه
در یک رکعت قرات نخواند نماز تباه شود و آن امام اول از بنا باز آید در آن دو رکعت قرات نخوانده است درین دو رکعت دیگر نیز نخواند باین ملاحظه
است این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نماز نیز تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد امام را حدث رسید وی را
خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر دو نشیند نماز نیز روا بود که متابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول واجب شود ترک وی نماز تباه نشود از
برای آنکه وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود که اگر وی نیز بر دو رکعت نشیند روا بود و اگر
مقیم بمسافر اقتدا کرد امام را حدث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر دو نشیند و اگر ننشیند نماز نیز تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است
اگر امام بر سر دو ننشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو ننشیند نماز نیز تباه شود این مسئله ایست که اگر مقیم بر سر دو نشیند نماز نیز تباه شود و اگر مسافر بر سر دو ننشیند
نماز روا بود و اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد دست بر پیشانی نهاد که سجده صلبی بر نشست و دست بر دهن نهاد که سجده تلاوت بر نشست و دست بر سینه
نهاد که سهو بر نشست این خلیفه را باید که سجده صلبی و تلاوت کند و قعده آرد و یکی را از مدرکان را خلیفه کند تا سلام و سهو وی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر نماز تنها می گذارد در رکعت آخر سر از سجده اول بر آرد یکی آمد
بوی اقتدا کرد و ویرا حدث رسید ویرا خلیفه کرد وے سجده امام آورد یا نی قیاس آنست که نیارد از برای آنکه سجده را یابد آورد که نماز کسے
بدان تمام شود و این نماز وی محسوب بود از نجا هر دو نیست اما استحسان آنست که آرد که فریضه نیست استحبابست دیگر آنکه مسبوقانه بعد از
تمامت نماز امام آوردن فریضه است پس وی سجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبوقانه را بدین کل وجه بعد از تمام
نماز امام آورده بود چون امام از بنا باز آید السجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آمد که نمازی بر وی است که ترتیب ساقط نشده است ویرا نماز تباه شود خلیفه مقتدیان نیز روا بود که ویرا وقتی یاد آمده است
که وی مقتدی شده است و فساد نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکان را خلیفه کرد که سلام
دهی بقضای مسبوقانه برخاست ویرا نیز یاد آمدش که نمازی بر وی است ترتیب ساقط نشده است ویرا نیز نماز تباه شود مقتدیان نیز روا
بود که ویرا وقتی یاد آمده است که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بهمعنی نماز وی تباه شود
نماز مقتدیان نه اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرد و یکی از مدرکان را خلیفه کرد تا سلام دهی
بقضای مسبوقانه برخاست و مسبوقانه را سجده تنها داد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول مانده ام نماز تباه شود
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد و در رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد امام را حدث رسید ویرا خلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را و در رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد ویرا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه رکعت
چهارم سر از سجده آخر او را یاد آمدش که نمازی بر وی است که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیامد
حدث رسیدش اگر در مسجد آب است طهارت سازد و بنا کند نماز همه روا بود و اگر از مسجد بیرون رفت و کسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه
شود ویرا روا بود اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی آن سه امام باز آمدند یکی از ایشان را خلیفه کنند روا باشد وی قعده آرد یکی از
مدرکان را خلیفه کند بسلام آنگه آن سه امام نماز خود تمام کنند و نخست لاحقانه آرند و آنگاه مسبوقانه امام اول یک رکعت گذارده است وی به
رکعت لاحق است امام دوم یک رکعت گذارده است و یک رکعت مسبوق است بدو رکعت لاحق است و امام سوم یک رکعت گذارده است و بدو رکعت
مسبوق است بیک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد و امام دوم و سوم در این رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وے سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کنند پس امام دوم
یک رکعت مسبوقانه بود ویرا امام سوم دو رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قفا روی مقتدیان اهل اند
تا یکی کسی را خلیفه نکند یا یک کس خود پیش نرود وے از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را حدث
رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابو حنیفه رح روایت می کند که مقتدی را نماز تباه شود حسن زیاد از
ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام میشود امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و از
مقتدی خود را متابعت کند روا بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود وے گوید ای مقتدی تو امام منی

که متعین شده است امامت را و پس نماز روا بود و آن امام را نماز تباه شود اگرچه جمعی سنت نماز میکنند از ندیکی از مقتدیان قاری است فریضه
گذارد اهل است مر امامت را باقی امی است ولیکن صاحب جرجم مسایل نارسیده و تطوع گذارد امام را حدث رسید گفت ای قاری تو اندر امی از انرو
که آن قاری متعین شده است امامت را نماز وی از آن مقتدیان روا بود و امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در قفای
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمانند ولیکن اهل اند مر امامت را اگر رکعت گذارند وقت فوت شد امام را حدث رسید گفت ای
مسافر تو اندر امی از آن روی که مسافر از آن متعین شده است امامت را نماز وی و از آن مقتدیان روا بود و امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد در روایت کتاب اینست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتدا مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافتش نیز درست نباید شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل برانکه اگر این امام مقیم بر سر وی نه نشستند نمازش تباه شود از برای آنکه اگر امام اول بر سر
نه نشستی نمازش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی نیت اقامت دری در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر وی
نه نشستند نماز همه تباه شود و بسیار جا بود که در ابتدا روا نبود و لیکن در انتها روا بود دلیل برانکه خطیب خطبه گفته است و پس حدث
رسید کسی را خلیفه کرد بامامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود اما اگر جمعه برپای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد بامامت که
خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی روا نبود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکانی را در رکعت
اول سر از سجده اول برآورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و پس احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد و در رکعت دوم را سر از سجده اول برآورد یکی آمد بوی اقتدا کرد و پس حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در رکعت سیوم را سر از سجده اول برآورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و پس حدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در رکعت چهارم را سر از سجده
اول برآورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و پس حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده را
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام وی بقضای مسبوقانه برخیزد پیش از آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار امام
باز آمدند در کدام سجده وی را متابعت کنند در کدام نکنند که هر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود باتفاق متابعت کنند
و هر سجده که در مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند یا نی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است نه از راه فرضیت
خواجه امام ابوحفص کبیر بخاری رح گفته است استحباب اینست که متابعت کند ابوسلیمان جرجانی رح گفته است استحباب اینست که متابعت
نکنند و در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام و پس احدث رسید مسبوق را خلیفه کرد
که هر چهار رکعت مسبوق است روا بود و وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بسهو و سلام خلیفه کند وی سهو را متابعت
کند و آنگاه بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که هر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

[illegible] روا بود که محمد رح در یک رکعت مستحسن داشته است که دلیل میکند در دو و سه و چهار روا بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که محمد رح در یک
رکعت مستحسن داشته است چه دلیل کند که در دو و سه و چهار بیان بود از برای آنکه اینجا یکبار امام شود بعد از آن مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود
و بار مقتدی بحکم تغییر شود نماز تباه شود خواجه امام زاهد عتابی گفته است که روا بود لاحق لاحقانه بود آورد آنگاه آن چهار سجده ارد و ایشان از
متابعت کنند سجده ارد و با اول آن چهار سجده ارد و قعده و یکی از مدرکان را خلیفه کنند بسلام سهو آنگاه لاحقان ارد و درین هردو صورت
روا بود و اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود لیکن کراهیت امام را حدث رسید اگر یکی از زنان را خلیفه کرد نماز همه تباه شود
نجم الدین عمر در خصایل آورده است بقول زفر رح روا بود از برای آنکه امامت ایشان رامی باید وی امامت ایشان رامی شاید و بقول علمای
ثلثه رح روا نبود که چون دیگری را خلیفه کنند مقتدی وی شود و اقتدا مرد بزن روا نبود و نماز تباه شود مقتدیان را نیز تباه شود و اگر خلیفه
نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام روا بود و نماز زنان تباه شود اما اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زنان پیش رفته در صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رح از حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که نماز همه تباه شود و این قول را فرقی گفته است دلیل میکند که ابو حنیفه
خلافت زن درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نماز تن را تباه داشت که پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست و محمد از
ابو حنیفه رح روایت میکند که نماز زنان تباه شود و امام را روا بود از برای آنکه از امام فعل در وجود نیامده است که دلیل کند باقتدای وی
بر ایشان و این قول را زفر رح گرفته است نجم الدین عمر در خصایل آورده است که صحیح این قول است که نماز همه تباه شود از برای آنکه امام از
روی حکم مقتدی ایشان شد بدین دلیل نماز همه تباه شود مسئله امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد اگر در شفع اول است باجماع نماز همه
تباه شود و اگر شفع اخر است بقول ابو یوسف رح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز همه تباه شود اگر در قعده اخیر است اگر پیش از سجده سهو بود همچنانست
خلافست اگر بعد از سجده سهو بود باتفاق نماز روا بود که این خلیفه کردن نااهل از روی فعل شود و بدان از نماز بیرون آید اما در جامع الصغیر
آورده است که این مسئله اثنا عشریه است یعنی بقول ابو حنیفه رح نماز همه تباه شود و بقول ایشان روا بود اما اصح آن قول است که اتفاق روا بود
بهمان دلیل که گفته آمد اشکال آید که بیرون آمدن از نماز بفعل گذارنده بقول ابو حنیفه رح فریضه است اما این خلیفه کردن نااهل از روی فعل بود
از نماز بیرون آید مسئله اگر در نماز عید حدث رسید اگر بطهارت اب اندر امده باشد نماز بطهارت اب بنا کند روا بود و اگر بطهارت خاک
اندر آمده باشد باز بطهارت خاک بنا کند بقول ابو حنیفه روا بود و بقول صاحبین روا نبود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد باز بطهارت
بنا کند ظاهر روایت روا نبود در صدور الصلوة قاضی ابو المحسن مروزی رح چنین آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود
که بنا بتیمم کردن است چون از تیمم باشد اقتدا متوضی بمتیمم بقول ایشان درست است پس بنا نیز باید که همچنین بود تیمم بقول محمد رح بردارنده
حدث نیست رخصت است چنانکه صاحب جرم سایل را وقت تو می شد طهارت تباه میشود و متیمم اب یابد تیمم باطل شود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رح بردارنده حدث است بنا بر حدیث رسول عم قال النبی عم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء اگر در نماز جنازه
حدث رسید در مختصر کافی و در شرح احمد [illegible] و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بدو جای آورده است در صلوة جنازه در باب حدث
تواند بنا کردن که خلیفه تواند کردن [illegible] شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اصل [illegible] مسئله [illegible]

تواند که خلیفه کند فتوی برینست اگر بطهارت آب اندر آمده است بنا یا بنا میکند روا بود چنانکه در نماز عید شرح او داده است اینجا
همان حکم است **مسئله** زنان را نماز بنا مشروع نیست چنانکه مردانرا اگر زنرا در نماز حدث رسید به بنا میرود و طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد خضر رح میگوید هر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح با دست در زیر چادر کند
و مسح بپا رود و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در آستین بشوید در روی خود و نیت
مسح سر را دست در زیر معجر ارد و مسح سر ارد یا پایها دراز در پاید بشوید اگر زن برهنه نشست حدث روی کرد اینجا معلوم شد
که حدث نیست تواند که بران نماز بنا کند تا ما دام که بر جای نماز بود اگر از جای نماز جدا شد نتواند که بران نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند تا دام که از ان خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که نتواند که بران نماز بنا
که خانه همچو مسجد نیست و اینقول بشیر رح گرفته است بروایت محمد از ابو حنیفه رح اینست که نماز زنان تباه شود نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذارد و اگر چه زن خلیفه مردان نشاید و اینقول زفر رح گرفته است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنانرا و مردانرا امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علما رح نماز همه تباه شود یاد زنی نویسنده را با جمله مسلمانان بیامرزی **باب بیست و نهم** در بیان صلوة المسافر بدانکه
نماز مسافر دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل نماز میرود هم تجزا اینست **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح وان تقصروا من الصلوة و خبر اینست که امیر المؤمنین عمر رضی از پیغامبر عم روایت میکند که انه **قال** صلوة
المسافر رکعتان تمام من غیر قصر علی لسان نبیکم **قال** عم خیار عباد الله الذین اذا سافروا قصروا و اتموا امیر المؤمنین عمر رض میگوید
که من شنیدم از زبان مبارک رسول عم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت **ان الله**
تعالے فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة للمقیم اربعا وللمسافر رکعتان و هم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصرا
فان الذی فرضها فی الحضر اربعا فرضها فی السفر رکعتین در هدایه نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر چند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب اقوت چنانکه اوزاعی و زهری کسانی که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هر چه اندک بود نماز و قیه شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از مکه تا بطن عسفان چهار برد است و هر بردی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار بباید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود بقول اوزاعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد در روزه بشکند که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سعیده چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علما رح میگویند اعتبار فرسنگ علیه ...
و اگر راه با سنگ صعب است اعتبار عرف کاروانرا بود و اگر چه شبانروزی کاروان یک فرسنگ رود دلیل برانکه مدت سفر سه شبانروز است
قال النبی عم لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الاخر ان تسافر فوق ثلثة ایام ولیالیها الا ومعها زوجها او ذو رحم محرم منها

پانزده شبانروز بود که زمان طهر زمان وجوب نماز است و زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس هر دو برابر آمدند در وجوب
باید که هر دو برابر بود و باز از راه عدد مسئله بی نیت اقامت مسافر را نماز چهار شود یا نی بر قول شافعی رح اگر زیاده از هژده
شبانروز باشد نماز چهار شود و بر قول علماء ما هر چند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار نشود و شافعی میگوید که رسول
عم در مکه هژده شبانروز باشید و نماز دو گذارد اگر بیشتر باشیدی چهار کردی علماء ما رح میگویند که این [illegible]
احکام شرع ثابت نشود اگر باشیدی دیگر حجت او دی چون نباشید و نکرد پس حجت نبود و دلیل علماء ما آنست که رسول عم
بیست روز در حرب تبوک باشید نماز دو گذارد و عبد الله عمر رض در نیشابور یک ماه باشید و نماز دو گذارد و علقمه در خوارزم
دو سال باشید نماز دو گذارد پس دانستیم که بی نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود در آید باز نی خواهم
با مسافر یا امام مقیم اقتدا کند تا نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نباید اگر مسافر بمقیم اقتدا کند در دو
رکعت نماز گذارد و مسافر نماز بر خود تباه کرد بر قول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود مسئله باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بر قول ابو یوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند بسبب متابعت امام
نماز چهار شود و اگر لیکن بر سر دو سلام دهد یا بر خود تباه کند این نماز را صل باز در و بروی قضا دو رکعت بود و اگر یک رکعت گزارند
وقت نرفته انگاه بر خود تباه کنند بقول زفر رح بروی قضا چهار رکعت بود و بر قول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون
بیکجای قرار نمیکنند بر قول ابو حنیفه و محمد رح مقیم اند برای آنکه از علف خواری نقل میکنند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید یا نی اگر ایشان پانزده شبانروز بر یکجا قرار گیرند نیت اقامت درست آید و اگر پانزده شبانروز بر یکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نباید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای نبود
که ایشان در بند آب و علف بودند هر چند روزی علف خوارد دیگر روند اگر یکجای قرار گیرند [illegible] باتفاق مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند اما حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر رح مقیم شوند و بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما هنوز مالهاء ایشان را غنیمت نکرده اند و بر زمینهاء ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و زفر رح روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح
روا نبود اگر شهری و ولایت و حصارها گرفتند و مالهاء ایشان را غنیمت کنند و بر زمینهاء ایشان خراج بنهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نباید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع شوی
غلام تبع خواجه با چه نیت اقامت فاید تبع وی مقیم شود یا نی اگر در موت وی نیت باتفاق مقیم نشود اگر در موت وی
بقول ابو حنیفه رح مقیم نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح مقیم شود اگر خداوند مال نیت اقامت کرد و او مال از بسبب وی مقیم شود
یا نی اگر مال میدارد و گرد اهم وی گذارد شود مقیم نشود و اگر مال نمیدارد اکنون مقیم نشود قال نجم الدین در ق اگر بدیه مقیم ا

و فرزند نارسیده به تبع وی اتفاق مقیم شود و فرزند بالغ تبع پدر مقیم شود یا نی اگر در مونث پیدا است مقیم شود اگر لشکری اگر سلطان
نیت اقامت کرد رعیت تبع وی مقیم شود و پالکی اگر اجرت خوارند بلند نشوند اگر مسافر غلام خرید از مقیم بچه و خریدن غلام مسافر شود یا نه
بعضی گفته اند که تا با خود از شهر بیرون نبرد مسافر نشود و اما ظاهر روایت آنست که بمجرد خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو خواجه مشترک
بود و یکی خواجه نیت اقامت کرد این غلام نماز دو گذارد یا چهار باید که چهار گذارد و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول فرض
بود و آخر تطوع اگر این غلام امامت میکند هر دو خواجه بوی اقتدا کنند خواجه مقیم در دو اول متابعت کند و در دو آخر نشیند تا وی
نماز تمام کند آنگاه خواجه مقیم برخیزد و دو رکعت آخر تنها گزارد چه ما را معلوم نیست که وی تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر اگر تبع
خواجه مسافر است دو گذاردن هر دو را فریضه بود چون دو دیگر گذارد مر خواجه غلام را تطوع بود و اگر تبع خواجه مقیم بود هر چهار
فریضه بود که اصل نیت اقامت کرد فرض او را خبر نبود نماز را دوگانی آورد آنگاه خبری بوی رسید این نماز را قضا کند یا نی بعضی
گفته اند که فرع همه نمازها را باز گذارد و خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که هر چه کم از شش نماز بود قضا کند هر چه شش و زیاده از شش
بود قضا نکند که حرج شود و در دین حرج نیست و این ظاهر روایت است اگر جماعتی از اهلان سفر کنند همچون نارسیده و دیوانه
و بیگانه و حایض و نفسا بکم مدت سفر اهل شدند چنانکه نارسیده رسیده شد و دیوانه هشیار شد و بیگانه مسلمان شد و حایض از حیض پاک شد
و نفسا از نفاس بیرون آمد و این طایفه نماز دوگانی گذارد و چهارگانی که گذارد نارسیده و هوشیار چهارگانی گذارد و نو مسلمان و حایض
و نفسا دو گذارند که این با اهل عبادت نی چون اهل سفر اهل عبادت شدند لاجرم دو گذارند و نارسیده و دیوانه نه اهل سفر بودند و نه اهل
عبادت چون اهل شدند و کم مدت سفر لاجرم نماز چهار گذارند که درین مسئله اعتبار عزیمت سست نه و بوجه را چنانکه عزم طلاق و عتاق
و بیع و شرا از نارسیده و دیوانه درست نیاید عزم سفر نیز ایشان درست نیاید اما این عزیمتها از کافر و حایض و نفسا درست آید
عزم سفر نیز درست آید اگر یک کس در دو موضع نیت اقامت میکند درست نیاید چنانکه کسی نیت کرد که هم بمکه باشم و هم بمنا نیت
اقامت میکند درست نیاید تا گوید که بمکه باشم یا بمنا بنا بر واقعه عیسی بن ابان که صاحب تفسیر بود و صاحب اختیار وی بسفر
بقبله رفت که پیش از ایام حج بمکه در آمد و نیت اقامت کرد و نماز چهار میگذارد و یکی از شاگردان ابو حنیفه وی را سوال کرد که نماز چهار
چرا میگذاری گفت نیت اقامت کرده ام گفت نیت کرده که بمنا خواهی رفتن گفت بلی گفت پس نیت اقامت تو اینجا درست نباشد
باز بعرفات رفت حج گذارد و بمکه باز آمد و نماز دو گذارد همان شاگرد ابو حنیفه رح وی را دید او را گفت نماز دو گذاری گفت تو فرموده
که نیت اقامت تو درست نیست گفت تو بر همان نیت اول هستی که در مکه اقامت کرده گفت هستم گفت تا اگر بخاری از اینجا راست قصد
می آید گفت همدیه رخصم باشم و هم سفر قصد درست نه آید اما اگر گفت که شبها بدر رخصم باشم روز تا بسفر قصد روز بدر رخصم در آمد ظاهر نیت
مقیم شود اما در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده آورده است که تا شب در نیاید مقیم نشود اما خواجه امام زاهد فقیه گفته است که اینجا حکم
بود که نیت اقامت زیادت از پانزده شبانروز کرده باشد اما اگر بقیه پانزده روز کردن بود از بهر رفتن از بسفر قصد بدر رخصم ابداءً
از بهر رخصم بسفر قصد روز کم شود و این کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت کم پانزده شبانروز درست نیاید اما ... لیکن

در مکه در آمدی بحکم آن نیت اول نماز چهار باید کرده است عیسی بن ابان رحمه گفته است عجب واقعه شد که مرا در یک مسئله دو بار غلط افتاد و عالم
دو صاحب اخبار قدم در کوی تعلیم نهاده از علم فقه چندان بیاموخت که نام وی در کتب مذکور شد اقاویل وی در جمله کتب شد اما
این مسئله در خجند و سمرقند از بهر معلومی وضع کرده اند که چنانکه اگر خجندی با سمرقند آمد و نیت اقامت کرد که پانزده شبانروز هم بدرغم
و هم بسمرقند باشم این نیت اقامت درست بود اگر گفت روزها بدرغم باشم و شبها بسمرقند خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه میگوید که نیت
اقامتش درست نباید و از سمرقند تا بدرغم سه فرسنگ است از بهر آنکه از بدرغم بسمرقند آید از پانزده شبانروز چندی کم شود اما ظاهر
روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر بدرغم است گفت شبها بدرغم باشم و روزها بسمرقند باتفاق درست آید اما در نوادر صلوة
صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه میگوید که تا شب اندر نباید مقیم نشود و خواجه امام زاهد بخاری رحمه گفته است که این جای بود که نیت اقامت
زیاده از پانزده شبانروز کرده است این بحث سمرقند بدرغم و از بدرغم بسمرقند روزگاری کم پانزده شبانروز شود نیت اقامت پانزده
شبانروز کرده است درست نباید مسئله اوطان سه است یکی وطن اصلی است دیگر وطن مستعار دیگر سکنی وطن اصلی آن بود
که زاد بود وی و زن و فرزند وی در آنجا بود و وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند پانزده شبانروز و وطن سکنی آن بود که غلام
یا غریم از شهر بگریزد و وی بطلب غلام یا غریم رود با خود گوید که این منزل یا آن منزل بیابم هرچند که برود مسافر نشود چون باز گردد اگر
از اینجا تا خانه وی مدت سفر بود مسافر شود نماز دو گزارد وطن اصلی مر وطن اصلی را بردارد و وطن مستعار و سکنی را نیز بردارد اما
اصلی را برندارد و صورت مسئله چنان بود که خجندی بسمرقند نیت اقامت کرد وی را این وطن مستعار بود اما اگر در سمرقند زنی بخواست
این وطن اصلی شود و وطن اصلی سمرقند خجند و یکی سمرقند اگر وی را در خجند را برگیرد یا نی اگر در خجند زن دارد بگیرد وی را دو وطن اصلی بود
یکی خجند و یکی سمرقند اگر وی را در خجند زن نبود وطن اصلی وی سمرقند بود و وطن اصلی خجند برانداخته شود اگرچه وی را در خجند ملکها باشد که
اعتبار زن خواستن راست دلیل بر آنکه رسول ع م مکی بود بمدینه رفت زن خواست مدنی شد باز رسول
ع م از روستائی کم بود و وی را در مکه ملک و اسباب بسیار بود بخواستن زن مدنی شد پس معلوم شد
که اعتبار مر زن خواستن راست ملک را و اسباب را اگر از وطن مستعار بسکنی میرود محمد رحمه این مسئله
را بر بنده گریخته نهاده است چنانکه غلامی داشت گریخت وی را بدرغم نشان دادند گفت بروم
بیابم باز گردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان دادند گفت بروم بیابم باز گردم هرچند بدین
طریق رود نماز چهار گزارد که آن سکنی مر سکنی را برگیرد و اگر بنده را یافت و باز گشت اگر از آنجا که
وی است تا وطن مستعار مدت سفر نماز نیت چهار کانه گزارد و اگر هم از آنجا قصد بشهر خود کرد و اگر بر
شهر گزارد نماز دو گزارد و اگر بشهر اندر آمد نماز چهار گزارد اما تا وطن مستعار مدت سفر است مستعار دو گزارد چون
بشهر اندر آمد هم نماز دو گزارد که تا نیت اقامت نکند مقیم نشود اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از بیرا شهر بیرون رفت

باز برافتادش و بشهر اندر آمد وی همچنان مسافر بود تا نیت اقامت نکند که قصد یا شهر و عده هر مستعار را اکر کبیره ... این مسئله را بیرون بهای کی
کو و بغداد او نهاده است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم جای که وطن اصلی است از آنجا قصد سفر کرد تا از ربض بیرون نرود مسافر
نشود و چون از سفر باز آید و در ربض اندر آید مقیم الا که نیت اقامت کند مقیم شود دلیل آنکه امیر المؤمنین علی رض در بصره بوده و لشکر را
حاشی بود بجای ربض گفت چون ازین جای بیرون رویم مسافر شویم و چون باز آییم اندر آییم بی آنکه نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جای که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و هم مدت سفر رفت بر افتادش تا آنجا مقیم شود **مسئله** اصلیست که مقتدی
در قفای امام نیت اقامت کند درست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است و نیت
اقامت درین نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود سمرقندی از سمرقند به بخارا و سمرقندی آید و هر دو بیرون ربض مسافر اقتدا
کردند و هر دو را حدث رسید به بنا بازگشتند و از آنجا بیرون ربض نیست طهارت سازند بنا کنند نماز را بآنجای و دو تمام کنند
بالاتفاق اگر قصد بشهر اندر آمدن کردند و هم آنجا بیرون ربض آب یافتند طهارت ساختند روند بجا نماز چهار گذارد ایشان سمرقندی
همان دو تمام کند بسنده بود و اگر بشهر اندر آمدند تا طهارت سازند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق اند
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهمه حالها هر دو نماز چهار گذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر چه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه تبع مسبوقانه شود تا نماز را چهار تمام کند این هم جایی بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز را
برخود تباه کردند هر دو نماز چهار گذارند تا بیقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رح این مسئله را در و بهاکه و شام نهاده است اما
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سیره میرود نماز چهار گذارد و اگر کوفی بقصر سیره میرود هم نماز چهار گذارد
اگر هر دو از قصر بکوفه یا به بغداد میروند نماز چهار گذارند که هر دو را بیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود نماز دو گذارد
و اگر از کوفه به بغداد رود نماز دو گذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود بقصر سیره اندر آمده نماز ... که برافتادش گفت بازگرد و هم
به بغداد رود هم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز برافتادش گفت بکوفه رود هم نماز چهار گذارد که در پیش مدت سفر
نیست چون بکوفه رفت باز به بغداد میرود و اگر بیرون قصر میکند ... نماز دو گذارد و اگر بقصر اندر آمد ظاهر روایت دو گذارد حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رح روایت میکند که چهار گذارد و بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیره نیت اقامت میکند ظاهر روایه درست بود
نیاید حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که درست آید اگر خراسانی به بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن وی را مستعار
اگر از آنجا بسکنی بیرون میرود چنانکه بجبه و حیره و جبه و قصر و سیره نماز چهار گذارد و اگر همین خراسانی در قصر سیره نیت اقامت
کرد قصری شود مستعار بغداد را کرده تا اگر از آنجا بکوفه رود نماز چهار گذارد و اگر به بغداد رود هم نماز چهار گذارد و اگر گرد با از بغداد

قصد شهر خود کرد و اگر بیرون قصد گذارد دو نماز دو گذارد و اگر به شهر آید نماز چهار گذارد و اگر کوفی با زن خود به مکه شد و چون بمانه
رسید زن او فتادش گفت به بغداد و روم باز گشت اگر بیرون کوفه گذارد نماز دو گذارد و اگر بکوفه اندر آید نماز چهار گذارد و اما اگر به مکه اندر
آمد اندر روزی چند باشید اندر آنجاه قصد بغداد کردند اگر بیرون کوفه گردد یا بکوفه اندر آید نماز دو گذارد از برای آنکه وطن مکه
وطن کوفه برگرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم رختها بیرون آورد و میان کوی نهاد همین
باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید با همین برابر گردد و اگر مسافر نماز پیشین در شهر گذارد و وقت باقیست مسافر شد دو
نماز دیگر گذارد مسافروار پیشین آنگه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است نماز پیشین را مسافرانه
قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نا روا آمده است هر دو نماز را مسافرانه
قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و آنگاه مسافر شد نماز دیگر
مسافرانه گذارد پیشین اما آنگه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند
اگر آفتاب فرو رفتی و آنگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست
یاد آمدش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جایگاه نیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود و اگر جایگاهیست که نیت اقامت در
آید نیت اقامت کند و در آن دو رکعت قرات خواند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد رح نماز تباه شود و اگر این امام
امام را بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقتدیان سلام دادند و رفتند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در قفای
امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه وی را متابعت کنند نماز روا بود و اگر همه مخالفت کنند
و سلام دهند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت نکردند سلام ندادند امام سلام داد و مقتدیان را اعلام کند که من نیت اقامت
کرده ام ایشان مخیر باشند دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست بعد از آن که
یاد آمدش که اینجا سلام دهد روا بود اما اولیتر آن بود که باز گردد و سهو قعده آرد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نشست
و بقیام سیوم برخاست بعد از آن که چون به رکوع رفت یاد آمدش که بر سر دو نه نشسته ام باید که باز گردد و قعده آرد و سهو
اما در رکوع نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نه نشسته روا بود و لیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید در
که آن وقت آن قیام و رکوع و بر التطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان به مسافری اقتدا
کردند اما بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان برخاستند در آن مقیمانه قرات خوانند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی
گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند و نخوانند بعضی گفته اند همچون تنها گذار مخیر اند چون امام در دو اول
خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد دلیل ایشان در دو آخر مخیر باشند ظاهر روایة الاصل است که در حق قرات همچون
لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بیارند خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که در حق قرات همچون تنها گذارند و در
دو آخر مخیر اند و اگر سهو افتد آن سهو را آرند ابو الحسن کرخی رح گفته است که خوانند خواجه فقیه ابو جعفر رح گفته که نخوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر رحمه الله در بغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه الله درآمد کرخی رحمه الله شاگردانرا سبق میگفت تا باین مسئله رسید گفت مقیم
نگذاردن مقیمانه برخیزد و قرات نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت استاد من میگوید که نخواند کرخی رحمه الله گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رحمه الله کرخی رحمه الله گفت باری من میگویم که نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه الله چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رحمه الله حکایت میکرد فقیه ابوجعفر
ببغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه الله درآمد و بنشست اتفاق کرخی همین مسئله آغاز کرد و گفت که مقیم نگذاردن مقیمانه برخیزد و قرات
نخواند فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت که نخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رحمه الله گفت بلی من فقیه ابوجعفرام کرخی رحمه الله گفت وقتی که شاگرد
این مسئله مباحثه شود و مشکل افتد و میان ایشان نگشاید باستاد باز گردند و اگر استاد اینرا در مسئله مباحثه شود و میان
ایشان نگشاید بکتب باز گردند فقیه خراسانی بودی و فقیه عراق منم بکتاب باز گردیم هرچه کتب گوید بر آن باشیم کرخی کسی را فرستاد
که فلان کتاب را بیارید آوردند نبشته بود که خوانند فقیه ابوجعفر گفت که نخوانند کرخی رحمه الله گفت که فلان کتاب دیگر بیارید آوردند
هم نبشته بود که بخوانند فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت که نخوانند کرخی گفت کتاب میگوید که خوانند و شما میگویید که نخوانند هر دو از کتاب یاد
دارند بهتر بود فقیه ابوجعفر رحمه الله گفت هر دو از کتاب یاد دارنده تر بود و لیکن نه همچون من هر وی من از کتاب یاد دارنده ترم
اصل محمد رحمه الله هست بیارید آوردند مبسوط را اول نبشته بود که خوانند آنرا پاک کرده است و حاشیه کتاب نبشته بود که نخوانند
فقیه ابوجعفر رحمه الله برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رحمه الله هرچند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر رحمه الله روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رحمه الله وی را اشتری داد فقیه ابوجعفر رحمه الله بر آن شتر نشست و کرخی رحمه الله مهار شتر گرفت
و ببازار بغداد بر می آمد و میگفت ای مسلمان دل شاگردی کشید تا غیر استادی باید کرخی رحمه الله از آن قول رجوع کرده است
از برای آنکه در مختصر خویش آورده است که در آن مقیمانه قرات نخوانند که سنت وقعه نماز ایشان اول با امام است درست اداء
است ایشان همچون حق باشند نخوانند حکایتی مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم
برخاست باید که مسافران وی را متابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر انرا تطوع باشد و اقتدا تطوع گذار بتطوع گذار درست آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بر آن دو رکعت تطوع شود مقیمان را فریضه اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار درست نیاید نماز مقیمان
تباه شود بدان معنی مقیمان متابعت نکنند بنشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشانرا برخیزند
و دو رکعت نماز لاحقانه گذارند و اگر خبر امام نداد دو رکعت نماز مقیمانه گذارند برای آنکه سفر یقین است و نیت اقامت
کردن اشتباه و در شریعت اشتباه حکمی ثابت نشود تا اگر امام ایشان نخواسته بود ایشان دو رکعت نماز مقیمانه گذارند از عهده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر نماز فوت شده است در سفر قضا میکنند باتفاق چهار رکعت گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز فوت
شده است در حضر قضا میکنند و بقول شافعی رحمه الله چهار قضا کنند از برای آنکه ضرورت که در سفر بود نماند و بقول علمای ما رحمهم الله
همان دو قضا کنند که در قضا اداء اعتبار رخصت حجت است و در اداء اعتبار رخصت اداء فائده این خلاف جایی پدید آید که تو نگر

سوگند خورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر بود آنگه درویش شد سه روزه پیوسته دارد کفارت
شود و اگر درویش سوگند خورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و توانگر شد اکنون بنده
را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری
اقتدا کردند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز
امام چهار شود و مقیمانه که بگذاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود و اگر همه متابعت کردند نماز ایشان روا بود
و اگر همه مخالفت کردند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند نشستند امام سلام داد و ایشان را خبر نبود که نیت
اقامت کرده امام ایشان برخیزند و دو رکعت نماز را مقیمانه گذارند از سجده بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت مقیمانه گذارند
آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز ایشان تباه شود از برای آنکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام
چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام دادی نماز وی روا بودی که از فرض
بر وی چیزی باقی نمانده بود و وی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده است که ایشان مقتدی نمانده اند نیت وی در حق ایشان عمل
نکند نماز ایشان روا بود و اگر مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام
را یاد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرات بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی بود در دو اول [illegible]
آنکه در دو رکعت قرات خوانده باشد مکرر و نزد اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز ایشان تباه شود از برای
آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض باقیست و وی آنچه مانده است بیارد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر رکوع
مانده است و از رکعتهای اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای
اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از رکعت آخر است دو سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد
از سجده بیرون آید و اگر سجده تلاوة تلاوت یاد آمدش و باز نگشت نماز همه روا بود و اگر باز گردد و بروایت نوادر نماز اینها که سر
بسجده نهاده باشند تباه شود و ظاهر روایت روا بود و اگر قرات تشهد یاد آمدش اگر باز نگشت نماز همه روا بود و بقول علما هم بقول شافعی
نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد هم قعده را برگیرد و بر قول ابو یوسف هم برنگیرد و قیاس قول محمد هم بروایت نوادر نماز آنها که سر بسجده
نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف هم تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قعده معتبر امام برخاستند که اگر امام سلام
دادی نماز وی روا بودی و اگر سهو یاد آمدش اگر قراة و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام افتاده باشد اگر امام سهو باز گردد یا
باز نگردد نماز همه روا بود و مسبوق بقضا مسبوقانه برخاست امام بسجده تلاوت باز گشت وی نتواند که باز گردد و آن سجده را با امام آرد
بر خلاف سهو که سهو را با حد مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو
و تلاوت پس سهو را متابعت نکند ولیکن تلاوة را متابعت کند در محیط آورده است که اگر باز
گردد و متابعت کند نماز وی تباه شود اما در بعضی نسخها آورده است که این جای بود که مسبوقانه را بسجده مقید کرده باشد

اما اگر سهو قائم را بسجده مقید نکرده باشد باید که باز گردد و متابعت کند که اگر باز نگردد نمازش تباه شود و اگر امام را نمازی یاد آمد که ترتیب
ساقط نشده است و بقول ابوحنیفه رح نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و بروایت نوادر در قیاس قول ابوحنیفه
رحمه الله اگر سر بسجده نهاده اند نماز ایشان تباه شود ظاهر روایة روا بود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام را
حدث رسید پیش از آنکه کسی را خلیفه کرد وی نیت اقامت کرد وی نماز همه تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد آنگاه نیت اقامت کرد
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند ولیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی
عمل کند ولیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند اگر
خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود ولیکن چون این امام
باقی نماز اول را اتمام کند مقتدیان در آن دو رکعت مقیمانه که بیارند وی را متابعت نکنند هر کسی نماز خود را اتمام کنند و اگر وی را در آن
دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرده بود آنگاه مقتدیان نیت اقامت کردند
این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام
است چون خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرد و بقضاء مقیمانه خود برخاست مقتدیان مقیم باشند ایشان باید که وی را متابعت نکنند و اگر
کنند نمازشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت وی را متابعت کنند نمازشان تباه نشود از برای آنکه دو رکعت
بر مسافران تطوع بود و اقتدا المتطوع گذار بفریضه گذار درست آید و اگر بر امام سهو است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کند دیگر
مدرکی را خلیفه کند بسلام و بسهو وی سهو را متابعت کنند ولیکن سلام را متابعت نکنند و اگر سلام را متابعت کردند پیشتر
از آنکه وی باید نماز تباه شود و اگر خود بعد سلام داد و سهو آورد نمازش تباه شود و سهو از مسافران ساقط میشود که سهو را
محل نماند و اگر مقیمان در آن سهو وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آورد و آن
سلام وی را از نماز بیرون نیارد و از سهوش نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد سهو آورد بقول شافعی رح نیابت دارد و بقول
علما ما رح نیابت از سهوش ندارد اما خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که مسئله مجتهد فیه است و تکرار بسهو مشروع نیست گویم
نیابت دارد این خلاف در حق استحبابست در فریضه نی در سفر و در مرض و در مطر بقول مالک رح قصر و جمعه روا بود و بقول
شافعی رح در سفر و مرض روا بود و در مطر دو روایتست و بقول علما ما رح قصر و جمعه روا نبود مگر در عرفات حاجیان را از برای
اقامت سنت مسئله که آن حاجیان را سنت است یا جایی که خطر باشد جای دیگر روا نبود حاج را سه خطبه سنت است فریضه
یکی بمیقات از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بعرفه از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی بمنا از برای ترتیب طواف کعبه بقول
زفر رح همان روز را موزند که عمل کنند و بقول علما ما رح پیش از آن روز را موزند که خواهد کردن و اگر بنده نارسیده بمیقات احرام
گرفتند و لبیک گفتند چون بهوستان بنی عامر اندر آمدند نارسیده رسیده گشت و بنده آزاد شد باز گشتند و بمیقات
رفتند و احرام گرفتند و لبیک گفتند باز بهوستان بنی عامر اندر آمد حج نو رسیده از فرض نیابت دارد و حج او از او تطوع

که شرو عمره وی در تطوع درست افتاده است و تطوع فریضه نشود و کسانیکه محرم نباشند ایشانرا قصر و جمع روا نبود و باتفاق محرم حجه را قصر
و جمع شاید گذاردن باتفاق محرم عمره را بقول ابوحنیفه رض نشاید گذاردن و بقول صاحبینه شاید چون بعرفات اندر آیند
زوال اندر گذرد حجاج شوند بانگ نماز و اقامت گویند نماز پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میانه تطوع نگذارند
و اگر گذارند قامت بانگ گویند و نماز دیگر گذارند اگر حاجی نماز پیشین تنها گذارد و نماز دیگر را قصر و جمع می گذارد و بقول
ابوحنیفه رض روا نبود و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود و اگر پیش از زوال محرم نبود و بعد از زوال محرم شد بقول زفر
رح وی را قصر و جمع روا نبود و بقول علمای ثلثه رح روا بود و چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات دعا میگویند تا آفتاب فرو رود
انگاه از عرفات برون آیند اگر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آید دم لازم آید و اگر باز گشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر
رح آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علمای ثلثه رح ساقط شود و اگر آفتاب فرو رفت انگاه بعرفات اندر آمد باتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارد چه چون
شب را بمزدلفه اندر آیند آن نماز شام را باز گزارند که موقوفست و بر فور نماز خفتن گذارند یکی اقامت گویند بسنده بود
که نماز شام در حق قضاست اما اگر صبح دمید و انگاه بمزدلفه اندر آید اتفاق آن نماز شام هروای باز آید آفاقی را بی احرام
احرام نشاید که از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و لبیک گفت لازم آمده و ساقط نشود
و بقول علمای ثلثه رح ساقط شود اما اگر احرام گرفت لبیک نگفت بقول ابوحنیفه و زفر رح دم لازم آمده ساقط نشود و بقول
ابویوسف و محمد رح ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و ندانست که عرفاتست حجاج شود و نشاید پیش از
صبح مزدلفه بیرون آیند دم لازم شود و اگر در صحرا نماز گذارد در ضمنی فرود بیرون بر زمین نیست است که روایت کند عوف بن
جحیفه رض که رسول عم در صحرا میخواست تا نماز شروع کند بلال رض نیم نیزه آورد و پیش رسول عم بر زمین فرو برد انگاه رسول عم
نماز شروع کرد و ما اقتدا کردیم و نماز گذاردیم پیش امام فرو خلنده بسنده بود و بعضی مشایخ گفته اند بر ابروی راست امام فرو خلد
بسنده بود ظاهر روایت انست که میان دو ابروی امام بر زمین فرو برند مختار خواجه امام زاهد نحوی آنست خواجه امام اجل سرخسی
گفته است که نیم نیزه حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اگر زمین بود که فرو خلیدن نتوانند در از نهند بسنده بود و اگر چیزی
نیست که پیش فرو خلند بعضی گفته اند که خطی کشند همچون خط محراب اصح انست که از محمد رح سوال کردند گفت الخط لیس بشیء اگر در
صحرا برفاست و کل نماز به نشست ستور روا بود و اگر در سفر ضروری است و سجده نمیتوانند آوردن ایستاده با یما نماز گذارند فاما
که رسول عم در سفر بود و ضروری و سجده نتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود تا بانگ کردند که صحابیان نماز گذارند
ایستاده با یما چون رسول عم این ندا فرموده عبد الله بن ابی رواحه رض این ندا شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه رض
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد الله را نه دید سوال کرد که وی کجا رفت گفتند که همین ندا شنید از میان ما بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی مجوج است تا همین زمان بیاید ما را حجتی قوی بیارد چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بودی

گفت یا رسول الله چرا می‌گوییم که خدای عز و جل را سجده آوردم رسول صلعم فرمود چرا سجده نکردی که ما کردیم گفت یا رسول الله شما تسبیح میکنید بآزادی
نفس که خدای عز و جل شما را آزاد کرده است قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و من تسبیح میکنم بآزادی نفسی که مستحق آتش دوزخ
است رسول صلعم فرمود که من نگفتم وی را چه هست هیچ قومی بیابد و اگر بر ستور نماز تطوع میگذارد روی بغیر قبله باختیار در صحرا روا بود که روایت
میکنند علیه السلام که در غزوه می بودیم روی ایشان سوی خیبر بود رسول صلعم فرمود که همچنان دو رکعت نماز گذارد همچنان نماز گذاردیم و بر ستوران نشسته
ظهر یا فهم اما نماز فریضه باختیار روا نبود بضرورة روا بود در وقت تحریمه روی سوی قبله آرد چون نماز شروع کنند اگر بعد از آن ستور روی
بگرداند از قبله بطرف دیگر رود روا بود و اگر بضرورة روی بغیر قبله فریضه شروع کنند و گذارد روا بود و اگر جامه ستوران پلید بود و بر پشت
ایشان نماز میگذارند خواجه محمد مقاتل رازی رح گفته است روا نبود از برای آنکه جای پاک فریضه است ظاهر روایت روا بود که قیام و رکوع
و رکن اصلیت ساقط میشود جای پاک که شرط است طریق اولی بود که بضرورة ساقط شود و اگر بر ستوران جماعت میگذارند ظاهر روایت
روا نبود و از محمد رح روایت آمده است که ستوران را جمع آرند کرده و جدا بر بندند جماعت گذارند روا بود و در کناره نماز فریضه میگذارند ظاهر روایت
روا نبود و از ابو یوسف رح روایت است که کجاوه ستور بر هم کذا بر بندند و در کجاوه نماز گذارد روا بود در محمل نماز روا بود بر خلاف کذا
در گردون نماز میگذارد و اگر گردون بر گردن گاو است و گاو میرود روا نبود باتفاق اگر گردون بر گردن گاو است لیکن گاو ایستاده
بعضی گفته‌اند اکنون بر آن گردون نماز روا بود ظاهر روایت نیز روا نبود و اگر گردون بر زمین بود روا بود باتفاق اگر در کشتی بضرورت
نشسته نماز گذارد باتفاق روا بود و اگر بی‌ضرورت نماز نشسته گذارد بقول ابو حنیفه رح روا بود بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود وجه قول ابو حنیفه
اینست که عبد الله مسعود و انس بن مالک رض بی‌ضرورت در کشتی نماز نشسته گذاردندی پس معلوم شد که روا بود باب سی ام در بیان

نماز آدینه نماز آدینه فریضه است هم بآیت هم بخبر هم باجماع امت اما آیت اینست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع اما خبر اینست قال النبی صلعم فی خطبته و اعلموا ان الله کتب علیکم الجمعة فی یومی هذا فی مقامی هذا فمن ترکها
تهاونا بها استخفافا بحقها و له امام جائر او عادل و الا فلا جمع الله له شمله و لا بارک له فی امره الا فلا صلوة له الا فلا زکوة له الا فلا صوم له الا فلا
حج له و الا ان یتوب و من تاب تاب الله علیه جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول صلعم در خطبه همچنین فرمود که صدقه دهید تا بر شما
رحم کنند و طاعت کنید پیش از آنکه دریابید و توبه کنید پیش از آنکه بمیرید آنگاه فرمود که بدانید که خدای عز و جل نماز آدینه فرض کرده است اندرین روز
اندرین مقام هر که یکبار نماز آدینه را ماند بی عذر او را نقطه سیاه شود هر که دو نماز آدینه را بی عذر ماند چهار نقطه سیاه شود و هر که سه نماز آدینه
بی عذر ماند کل دلش سیاه شود و ویرا نماز نیست و ویرا زکوة نیست و ویرا روزه نیست و ویرا حج نیست وی از ما و ما از وی نی بر هر طریقی که خواهد
بمیرد خواه یهودی خواه ترسا خواه بر هر ملتی که خواهد خواجه حسن بصری رح روایت میکند هر که سه نماز آدینه را بی قصد ماند فهو منافق
اما خواجه ادیب مختار رح گفته است که در متفرقات لی رسول صلعم فرموده است هر که سه نماز آدینه بی عذر ماند وی منافق است
قال النبی صلعم من ترک الجمعة ثلثا بغیر عذر فهو منافق این وعید در حق کسی بود که باعتقاد رها کند اما اگر با غفلت مانده بود ویرا این نوشته
بود چون توبه کند خدای عز و جل توبه ویرا بپذیرد و خواجه امام زاهد فخر الدین رح میگوید در حدیث است که هر که یکبار نماز آدینه را ماند

چهار و انک دلش سیاه شود و اگر سه نماز آدینه را ماند همه دلش سیاه شود و اگر توبه کند خدای تعالی قبول کننده اوست ورگذارد باز چون سه آدینه بیایی گذاردن سیاهی بنور بدل شود نماز آدینه بر کیست بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بزنان رسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز آدینه فرض نیست چون عصاکش ندارد و اگر عصاکش دارد بقول ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بروی بود و حجم همبرین خلافت گفتم بر بنده نماز آدینه نیست اگر خواجه بنده با خود ببرد اگر برای ستور نگاهداشتن برد و بروی نبود و اگر از برای نماز گذاردن بیرد سست بروی بود برمزدور بود و یا نی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که نماز آدینه بروی نبود از برای آنکه خود را اجازت داده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که خصم کار و یرا نتواند از نماز آدینه گذاردن باز داشتن اما تواند که آن مقدار که روزکار بود است بنماز آدینه گذاردن از اجرت وی فرود در رود نماز آدینه را شرطها است شهر است و سلطان است و جمع است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط روای نماز آدینه است بقول علما ما رحمهما الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل برآنکه در بحرین دیهی بود از دیهای عبد قیس که ویرا جواثا میگویند حمل کس از صحابه در وی نماز آدینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط نیست مر روائی نماز آدینه را علما ما رحمه الله گفته اند که آن جواثا نام دیه است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدای تعالی مکه را ام القری گفته است ما در دیها اتفاق است که مکه شهر است و باسم دیهی حکم شهری بر نخیزد و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عن النبی ع لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روای نماز آدینه است شهر چه صفت باید تا نماز آدینه روا بود در صلوة قاضی امام صدر الدین شهید از علما ما رحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلانترین مسجد جمع آیند چنانکه آن مسجد پر شود بمسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت شرح طحاوی رحمه الله است که هر حرفت در می تابستان و زمستان دران شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشانرا بحرفت دیگر حاجت نیاید این شهر کلان بود و در وی نماز آدینه روا بود در روایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله چنین است در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایتست که شهری باید که در وی سلطان بود که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر ابجد بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آنگه دران بود تا در وی نماز آدینه روا بود و در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد هزار کس جمع آیند حکم شهر دارد و دران جا نماز آدینه روا بود و جای را حکم شهر دادند بعد از ان خرابی پذیرد حکم ان شهر باقی ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمع در ینجا نماز آدینه گذارند روا بود و اگر دریک شهری دو جای

نماز آدینه گذارند در قصبها و دیهی از ابوحنیفه رض روایتیست که روا نبود و صلوة خواجه اجل شمس الائمه سرخسی رح آورده است که قصبات معلوم نیست
که نشاید نماز روا نیست یا نشاید روای باکراهیست است ابویوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر آب کلان بود
چنانکه گذشتن را کشتی حاجت آید چنانکه و جانب بغداد است ازین روی و از آن روی نماز آدینه گذارند روا بود محمد رح گفته است که شهر
کلان هر محلتی حکم شهر جدا دارد تا در هر محلتی نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان بود ظاهر روایت آنست که مسافر
بجایی رسید که مقیم شود نماز بر ایشان فریضه شود و مقیم بجایی رسید که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود محمد رح گفته است هر کجا بانگ نماز شنوند
نماز آدینه بر ایشان بود مالک رح گفته است که در روز تا میان بیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود
خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و بعضی از فرسخها از ابوحنیفه رح روایتیست که هر کجا حاج
ایشان را باحرام شهر جمعه کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود در باب سه گروه
تا اینجا بانگ نماز شنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابویوسف رح هر که اندرون ربض است بر وی فریضه است
هر که بیرون ربض است بر وی فریضه نبود امروز جواب فتوی بر این است و جز این دو قول که گفتیم روایتها دیگر است سلطان شرط روای
نماز آدینه است بر قول علما ما رح و بر قول شافعی شرط نیست و حجه قول وی آنست که نماز آدینه چون نمازهای دیگر است در نمازهای دیگر
سلطان شرط نیست در نماز آدینه نیز شرط نبود و حجه علما ما رح آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الر
سول و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول عم فرمود که سلطان را بطیع باشید اگر چه سیاه بند
گوش بریده بود یا جابر یا عادل سلطان شده روا بود و از دست وی خطابت درست بود اما قضا روا بود بجهت آنکه امامت
وی روا بود ولیکن گواهی وی را نشنوند چنان باید که امامت را شاید و زن و نارسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نارسیده بود
و یا زن بود یا کافر نماز آدینه روا بود اما ابوحنیفه رض گفته است که اگر نارسیده بود وزیر خود را ولیعهد خود بکند اگر زن بود قوم
خود را ولیعهد خود کنند اگر کافر بود وزیر مسلمان را ولیعهد خود کنند نماز آدینه روا بود بموت سلطان نایبان وی معزول نشوند
بجهت آنکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون دوانیدند و نماز آدینه گذارند
روا بود که سلطان وکیل است و عام اصیل اگر اصیل هیچ وکیل کاری بکند درست آید از محمد رح سوال کردند و الی اقر[illegible] را
بیرون دوانیدند ولی وی نماز آدینه گذاردند گفت روا بود و از امیر المومنین عثمان رض سوال کردند که والی بصره را بیرون دوانیدند
ولی وی نماز جمعه گذاردند گفت روا بود و اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المومنین عثمان محبوس بود
امیر المومنین علی رض نماز آدینه گذاردند سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه در ابتدا صحابه اندک بود سلطنت
سلطان الانبیا ظاهر نبود نماز آدینه مشروع نبود و چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروع شد جمع و شهرتها
بود که سلطان را رعیت بود و رعیت را سلطان تا اگر سلطان با حشم خود در سرای خود نماز آدینه میگذاردند اگر در سرای گشاده بود
چنانکه عام اندر می آیند و بیرون میروند روا بود و اگر در سرای بسته اند و عام نمی آیند روا نبود اما اگر عام هم سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر درمیان نماز آدینه وقت نوشد بقول شافعی رح همان تحریمه نماز پیشین کنند روا بود
و بقول علماء ما رح از سر تمام کنند تطوع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند در حصا یدند کو است و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که بر چهل کس شد درست و آزاد و مقیم باید تا نماز آدینه روا بود دلیل بر آنکه عبدالرحمن مالک اسعد رض
را دعا کردی که ایشان سی و نه تن بودند بایستاند تا من بیایم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم و دلیل میکنند که چهل کس شرط است
علماء ما رح گفته اند که عبدالرحمن رض مردی پیر بود و چشمهای وی ضعیف بود از بهر این بایستادند تا وی بجا نماز آدینه اندر آید
از وی قوة گیرند و آن از برای مراعات وی بود دلیل بر آنکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی را
دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست و دلیل بر آنکه مصعب بن عمیر رض یکبار با هفده کس
نماز آدینه گذارد و یکبار با سیزده کس نماز آدینه گذارد و رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارده است در وقتی که در مدینه طعام
تنگ شده بود چون جمعه بر پای شد آواز طبل کاروان طعام بگوش ایشان رسیده بعضی ماندند و بعضی طعام خریدن رفتند
رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذاردند جبرئیل عم آیت آورد **قوله تعالی** واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جماعت و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جماعت و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جماعت و هر کس باید که اهل باشند مر امامت را تا اگر کسی نارسیده بود و یا زن بود یا صاحب جرح سایل
بود روا نبود اما اگر همه مسافر اند یا بنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است با شرط شروع با شرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح شرط نماز
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروع است بقول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون برپای شد امام را
جمع ماندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بگذارد و جمعه
تمام کنند و اگر یک رکعت گذارده اند آنگاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کنند و نماز پیشین گذارد و بقول علماء ثلثه رح بگذارد و نماز جمعه
تمام کنند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است یا جمعه بقول علماء ثلثه رح فرض اصلی ظهر است ولیکن بترک جمعه بزهکار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که هر کسانیکه نماز آدینه فریضه است از زوال اندر گذشت نماز
پیشین گذارند بقول علماء ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه بزهکار شوند بقول شافعی رح اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آدینه گذارند
نماز پیشین روا نبود بقول زفر رح اگر جمعه گذارند روا بود اگر نگذارند نماز پیشین روا نبود و کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر و بنده و بیمار از زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند باجماع روا بود اما اگر سعی کردند نماز آدینه گذاردند بقول زفر و
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علماء ما رح فرض ایشان جمعه بود و آن نماز پیشین تطوع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه است نماز پیشین گذارند آنگاه سعی کردند نماز جمعه گذارند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین و جمعه گذارند
بر اتفاق و مشکل که بار دوم نماز جمعه گذارند هم بانجا و یا خبر رسید که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود اما اگر در راه جمعه
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او برانداخته شود و نماز پیشین را باز گذارد و بر قول صاحبین تا نماز آدینه در نیابد نماز پیشین او

برانداخته شود واگر نماز آدینه دریافت باتفاق فریضه وی نماز آدینه شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره اش
بر قیاس ابوحنیفه برانداخته شود و ظاهر روایة آنست که نشود از برای آنکه اینجا وی مامورست برفتن جمعه اما در الحال نا مورست برفتن
حج چون هر دو رامی تواند جمعه آورد و رکنی از ارکان و شرائط الحج بجا نیارد احرام عمره اش برانداخته نشود اما بر قول ابوحنیفه محرم حج نشود
تا اگر جمعه گذارد باجماع فرض وی شود نماز پیشین تطوع اگر کسی که نماز آدینه بر وی فریضه است نماز پیشین گذارد و نماز جمعه یافت وی
امام را در قیام دریافت باتفاق دو گذارد و اگر در جمعه امام را در قعده اندریافت و اقتدا کرد بقول محمد رح چهار تمام کند بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف رح دو گذارد و حجت قول وی آنست که رسول ع فرموده است قال النبی ع من ادرک الامام فی الجمعة فی القعدة فلیصل اربعا
و ابویوسف رح گفته است که این در حق کسی باشد که نیابد و امام را در قعده یابد و لیکن سلام داده باشد نشود که بگذارد
وی اقتدا کند درست نبود و بر او نماز پیشین باید گذاردن و آنجا چهار رکعت است اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که اقتدا کند تمام
بحکم حدیث رسول ع واذا اتیتم الصلوة فاتوها وانتم تمشون ولا تاتوها وانتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم
فاقضوا چون از وی دو فوت شده است امام دو گذارده است وی همان دو گذارد از مسجد بیرون آید **حکایت** آورده است
که محمد حسن رح را شاگردی بود نام وی یحیی بن یحیی رح این مسئله گفت وی محمد رح را اشکال گفت که اگر این از نماز آدینه میدارید چهار
گفت بحکم حدیث رسول ع اگر نماز پیشین میدارید چهار رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در تشهد دوم بیامد آمدنش کی مسجد از رکعت
اول مانده ام و در تشهد دوم آورده است چرا از پیش نماز میدارید گفت بحکم حدیث رسول ع خواست تا اشکال دیگر گوید که محمد رح گفت
لا بارک الله فیک نام یحیی بن یحیی چنان فرو رفت که پیشش در هیچ کتابی از اقاویل وی مذکور نیامد پس معلوم آمد که هیچ شاگرد را که بر استاد
اشکال آید که خاطر استاد از آن برنجد که بی خوردار نباشد مشایخ رح گفته اند که محمد رح از چند مسئله رجوع نکند این مسئله از وی ثابت
نشود و چنانکه نیز سر و دستار ... فریضه ندارد و در هر چهار رکعت خواندن باید که فریضه ندارد و اگر در تشهد آخر یاد آمدنش که یک سجده یا
از تشهد اول مانده است و در تشهد اخر آورد نماز پیش باه نشود و این مسئله از وی ثابت شود پس معلوم شد که محمد رح از راه استحباب چهار فرموده است
نه از راه فرضیت و سنت نماز پیشین از سنت نماز آدینه نیابت دارد یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد و اگر پیش از خطبه بمسجد آدینه آمده است و سنت را باز گذارد و اتفاق از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در
وقت خطبه رسید بعد از فریضها باز گذارد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که باز نگذارد و که چون نیت سنتی کرده است
از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در نماز آدینه نماز بامداد یاد آمد این مسئله بر سه وجه است یکی آنکه نماز بامداد بر سنت اگر نماز
آدینه بر می اندازد و نماز بامداد قضا کند از نماز آدینه اندر یابد گذارد و باقی را مسبوقانه ارد و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز بامداد را قضا
میکند وقت جمعه فوت میشود اتفاق است که بگذرد و جمعه را تمام کند آنگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود و لیکن وقت باقی بود بقول محمد رح بگذرد و جمعه تمام کند آنگاه بامداد را قضا کند بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف رح جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گذارد و خطبه شرط روای نماز آدینه است

وازما در مومنان عائشه صدیقه رض روایت آمده است که خطبه قایم مقام دو رکعت نمازست ازبرای آنکه خطبه بغیر روی قبله بگویند
و نماز روی بغیر قبله روا نبود مگر ضرورة اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا جامه خطیب پلید بود هست خطبه را باز بگویند
و اگر از نیها بعد از نماز پدید آمد یا جامه آن نماز را باز باید گردانیدن پس معلوم شد که خطبه قایم مقام دو رکعت نمازست شرط روای
نماز آدینه است خطبه فریضه است باتفاق اقوال شافعی رح و خطبه پنج شرط است استعاذه بگوید پنهان بگوید و خطبه گوید بیان [illegible] قرآن بخواند
بقول علماء ما رحمهم الله تسبیحه سنت است اگر خطیب الحمد گفت یا چیزی یا تسبیح بس است بقول ابوحنیفه رض از خطبه اول نیابت دارد و بقول
ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد و چنانکه ما بیان کرده شنوده اند که خطبه میگویند و حجه قول ابوحنیفه رض آنست که امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه
بر منبر بر آمد الحمد لله رب العالمین بگفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامد [illegible] تمام کرد فرود آمد و نماز آدینه گزارد و گفت که ابوبکر و عمر رضی
اما مکان کرده بودند و من نکرده بودم و خطبه دیگر اما وی که امام گرد روا نبود [illegible] معلوم شد که همین مقدار بسنده است روای نماز
آدینه را اگر خطیب عطسه زد و گفت الحمد لله از خطبه نیابت دارد یا نه از ابوحنیفه رض دو روایت است اختیار [illegible] اگر عربی میداند ولیکن بپارسی
میخواند بقول ابوحنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابوبکر جصاص در صلوة جواهر منهاج گفته
کبیر از ابوحنیفه رض روایت میکنند که از آن قول رجوع کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میگوید روا نبود و اگر خطیب خطبه گفتن است و [illegible] معزول
کردند وی را معلوم شد یا بیهوش شد یا گذشته شد یا [illegible] اما بعد یا جامه آن خطبه را باز گویند اما اگر دیگر امام معزول و [illegible]
نبود خطبه تمام کرد و انگاه معلوم شد روا بود و اگر در خطبه علم شد [illegible] همچنان تمام کرد روا نبود و اگر خطیب با یک کس [illegible] خطبه گفت
بعد از آن جمع آمدند با ایشان نماز گزارد روا بود و بعضی اختلاف مشایخ است جماعتی خطبه نشنوند ولیکن خطیب را از دور می بینند با ایشان
نماز گزارند زیرا که از ابوحنیفه رض روایت است که روا بود جماعتی خطبه شنودند ایشان را حدث رسید پس طهارت [illegible] نماز جمعه
نماز گزارندن روا بود و اگر پیش از آنکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیگر با طهارت در آیند با ایشان نیز
نماز روا بود اما اگر پیش از آنکه جماعتی با طهارت اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند آنگاه این جماعت
مسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بود و هست خطبه معتبر بود
باز نگویند اما اگر خطبه گفت وی را حدث رسید کسی جنب را خلیفه کرد روا بود اشکال آید بر روایت نوادر
جماعتی با طهارت خطبه میشنود با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را چرا روا می آید جواب آنست
که بعضی با طهارت خطبه شنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود وی با یکی با طهارت را خلیفه کند
روا بود چون خطبه شنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطبه گفته
حدث رسیدش کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده است روا نبود و این خلیفه کسی را دیگر را
خلیفه کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را نشاید خلافت از وی درست نبود

اما اگر جمعه برپای شود و امام را حدث رسید کسی را خلیفه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان شده اند اگر این خلیفه نماز را
بر نهود تباه کند و باز شروع کند قیاس آنست که اقتدا بوی درست نبود و استحسان آنست که درست بود خطبه کوتاه گفتن و نماز دراز
کردن سنت است که رسول صلعم خطبه کوتاه گفتی نماز دراز کردی و فقیه امت عبد الله مسعود رض گفته است که از فقاهت امام آن بود
که خطبه کوتاه گوید و نماز دراز گذارد و دلیل بر آنکه بقول ابوحنیفه رض اگر خطیب گوید الحمد لله از خطبه نیابت وارد اگر خطبه میگفت حدث رسید
یکی را خلیفه کرد که خطبه را تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه گفت و قوم بنوعی کر بخسپند و قومی دیگر آیند
خطبه ناشنوده با ایشان نماز گذارد روا بود که خطبه روا آمده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه جمعه است
نماز آدینه روا بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن یا نی دعا و سخن نشاید گفتن یا نی بر قول شافعی رحمة الله شاید و بر قول علما
ما رح نشاید و شافعی رح میگوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد پیغامبر صلعم در خطبه بود گفت ای سلیک تحیت مسجد آورده گفت نی
یا رسول الله گفت برخیز و تحیت مسجد بیار اگر سخن گفتن و نماز گذاردن روا نبودی رسول صلعم سخن نگفتی و نماز نفرمودی و دلیل
دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا بکو تا باران بارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند
رسول صلعم دعا کرد ابر آمد باران باریدن گرفت تا هفته دیگر همی بارید همان اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها از رحمت سیلها باشد که خطر بسیار دارد که بناها خراب میشود و کاروانها باز ماند رسول صلعم دعا کرد ابرها بصحرا
و کوهها باریدن گرفت و منفعت با ایشان رسیدن گرفت و ضرر از ایشان باز گشت و بر سر مدینه آفتاب می تافت همچون حلقه
انگشتری شافعی رح گفته است که معلوم شد سخن شاید گفتن هم نماز شاید گذاردن علمای ما رح گفته اند که هرگاه رسول صلعم صحابه را وعظ
کردی آنرا خطبه گفتندی از آن خطبه بوده است در خطبه نماز آدینه نی اگر ثابت شود که در خطبه نماز آدینه بوده است وقتی بوده است که سخن
گفتن در نماز مباح بود و در خطبه نیز مباح بود و بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم بآیت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رض اما آیت قال الله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر قال النبی صلعم واذا خرج الامام فلا
صلوة ولا الکلام روایت صحابه آنست که رسول صلعم در خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه نشسته بود و کسی بوده بر پهلوی
وی یکی مر آن دیگر را سوال کرد که کاروان چه وقت میرود گفت فردا چون نماز آدینه گذارند عبد الله بن عمر رض مر آن جواب
دهنده را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو بود نخواست که حدیث کاروان می پرسید دیگر آنکه ابی بن کعب را پرسیدند
که این آیت بچه وقت نازل شده است که من شنیده ام ابی بن کعب نگفت و جواب نداد اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند گفت هر او خود را که ثواب نماز آدینه را ببندی گفت نه ما شنیدیم الیشان ... شد از رسول صلعم سوال کردند گفت راست
که ابی بن کعب میگوید و تو نه آنست که در وقت خطبه نشاید گفتن پس معلوم شد که بآیت و خبر و بروایت صحابه رض که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه آیت درود و صلوة خواند طحاوی رح گفته است که بشنوند و باید که صلوة گوید ظاهر روایت
آنست که بیجا آنست که در حرمت نماز سخن گفتن حرام بود نشاید گفتن مسئله در وقت آنکه امام خطبه سخن شاید یا نی بر قول

ابوحنیفه رح نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رح اگر سخن اندک گفت که مقدار آن نماز تمام شود باکی نبود ابوحنیفه رح میگوید که قطع
کردن سخن دشوار بود خود باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغاز کرد خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع
نکند و تطوع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضای که ترتیب ساقط نشده است مشغول شدن درین
وکراهیت نبود اما اگر قضای بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز را قضا کند اگر
در سنت شروع کرد و خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گذارد و اگر بعد از فریضه باز نگذارد
بر قول ابوحنیفه و محمد رح بر وی قضای دو رکعت بود بر قول ابو یوسف رح چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
برخاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد از آن نماز سنت را باز باید گذاردن و اگر نگذارد و بقول ابوحنیفه و محمد رح
بر وی چیزی نبود و بقول ابو یوسف رح قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گذارده بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
رکعت دیگر گذارد و از سنت نیابت ندارد بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گذاردن اگر بسیوم برخاسته است بعضی گفته اند
که در قیام سلام دهد خواجه امام سرخسی رح میگوید که باز گردد و قعده بیارد و سلام دهد تا بسنت از نماز بیرون آمده بود و اگر
بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد و اگر خطیب خطبه تمام کرده انگاه سنت گذاردن نشاید که
از سنت نماز آدینه نیابت ندارد و بعد از فریضه آن سنت را باز باید گذاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کرد
جواب سلام واجب شود یا نی ابو یوسف رح میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول ابوحنیفه
و محمد رح میگویند که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بدعت است لاجرم
واجب نشود اما در روایه آمده است از محمد رح که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید انگاه اگر آنکس حاضر بود
و اگر یکی عطسه داد محمد رح گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه بیرون آید تا ختم
خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابو یوسف و محمد رح نماز نشاید گذاردن ولیکن سخن شاید گفتن و بقول ابوحنیفه رح سخن نشاید و
نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنود بدل باید گفتن جل جلاله
بر زبان نی اگر نام پیغمبر علیه السلام شنود جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رح گفته است هر
یکدرم در وقت خطبه صدقه دهد بهفتاد درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رح میگوید
شیر خفته مانند آمد از پیش مقصوره و بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این شیر فقیه گفتا سلطانیان بودند گدایان
میر عنقا از میان صفها بیرون میکردند گفت یارب مردم این چیز را ایشان چه پرسیدند دانستم که در وقت خطبه گدای نشاید
گردن همه را نشاید دادن و دیگر عبد الله بن المبارک مروزی رح میگوید که دوست دارم که ندهند چیزی با کسی که گوید
چیزی بوسید از بهر خدا آن خواهند هر بیشتر چیزها و آن دگر خدا الیست به بهترین چیزها صرف کند و آن دنیا است که وی
دین بدنیا میفروشد این همه که گفتم جای بود که خطبه می شنود و اگر خطبه نشنود جای بود که خطبه نمی شنود و خواجه احمد

میگوید که خاموش باشد که نص مطلق است اگر شنودن حاضر است از خاموش باشیدن حاضر نیست لیقرن یحیی) همیگوید که قرآن شنوانده باشد زبیر
بن حکم میگوید که مسایل فقیه میگوید که روستاییان از راه دور آمده باشند تا بشنوند و از مسایل فقهی چیزی یاد گیرند و از احکام شرع چیزی بیاموزند
حسن زیاد گفته است که از شاگردان ابوحنیفه در عراق کسی فقیه‌تر از زهیر بن حکم نبود که وی ترجیح نهاده فقه را بر واجب خاموشی شیخ الاسلام
برهان الدین بر آنست که خاموش باشد مسئله اگر سنت نماز آدینه شروع کرد و اتفاق افتاد خطیب که نماز آدینه متوالی است گذاردن نماز پیشین
میگذاردن سنت از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر نیابت دارد و قیاس قول خواجه اجل بخارسی نیابت دارد اگر نماز
آدینه حدث رسید اگر در راه بود بیرون رود و طهارت کند و بیاید و بنا کند اگر پیشین نماز مردان گذشته میشود بشنید چندانکه نماز تمام
کنند برود و طهارت کند بران نماز بنا کند اگر پیش از انکه به نماز رسید وقت نوشته از فریضه که اکنون تباه شود تمام کند تا از قطع نیابت
ندارد و بعد از آن نماز پیشین قضا کند اگر سوز آدینه تشویش افتاد و نماز آدینه میگذارد و نزدیک جماعت برپای شد نمیداند که نماز پیشین است
یا نماز آدینه نیت کرد و له اگر نماز جمعه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است پس بعد از آن معلوم شد که نماز آدینه بود درست اقتدا است در
نبود چه در اصل نیت وی تردد بوده است اگر گفت نماز آدینه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است اقتدا کردم هر کدام معلوم شود روا
بود و همچنین مسایل گفته شده است مسئله در روز آدینه در مسجد جامع نشاید نماز پیشین را جماعت گذاردن اگرچه مسافر باشند
یا بیمار یا محبوس قاضی و مانند اینها اگر گذارند روا بود ولیکن بزهکار شوند و اگر بیرون بعض نماز آدینه میگذارند روا بود یا نی اگر نیت
بعض است روا بود و اگر بعضی مقدار شیر تابی دور تر است روا نبود که اینجا در معنی بیابان بود حاجیان در دشت عرفات نماز آدینه
میگذارند روا بود یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته اند روا نبود که حکم بیابان بود و شهر شرط است
و اگر در عرفات نماز آدینه گذارند روا نبود بالاتفاق و در منی نماز آدینه روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که تا ظلم حکم
شهر دارد و در روی همه چیزها باید امیر حاج همچون سلطان است در وی بازار لشکر است خطیب و قاضی است پس حکم شهر ثابت
شود تا لازم نماز آدینه گذارند روا بود اگر منی نماز آدینه گذارند روا بود یا نی بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود چون در موسم
بود و امیر حاج امیر مکه یا ایشان بود و بر قول محمد رح روا نبود حاجیان از منا بروند اتفاق روا نبود چه منا حکم شهر ندارد مسئله
مردی در روز آدینه نماز پیشین را بگشت با زامامت کرد و هر کس ... روا بود و از فریضه نیابت دارد و فرض وی آخرین
نماز بود صورة چگونه بود جواب آنست که مردی مسافر بیرون شهر جماعتی را امامت کرد و قعده تمام کرد و مقتدیان سلام دادند
و جمله رفتند وی نیت اقامت کرد مستانه برخاست نماز یاد آمدش نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد
و قعده نماز آورد مقتدیان سلام دادند و رفتند وی را سجده تلاوت یاد آمد که سجده تلاوت آورد و قعده نیاورد بر روایت اصح نماز
وی را تباه شود مقتدیان که رفتند نماز ایشان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد و نماز تمام کرد در شهر درآمد یک رکعت نماز آدینه
دریافت امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد نداق رکعت را تمام کرد و از مدرکان یکی را خلیفه کرد و سلام وی مسبوقانه خود برخاست

قهقهه خندید وی را وضو و نماز تباه شود مقتدیان و امام اول را نماز روا بود و طهارت ساخته با جمعی دیگر را امامت کرد و بعد از ان وقت
آورد عیاذاً بالله نماز ایشان باطل شود و باز اسلام آورد و وقت نماز باقی بود و باز جماعتی را امامت کرد فریضه وی این آخرین بود و آن
پنج دیگر وی را تطوع شود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله مشتبه شد از برای فهم فقهای با خدایا بر آن بنده رحمت کن
که نویسنده را بدعا خیر یاد دارد **باب سی و یکم در بیان تراویح گذاردن** نماز تراویح سنت مؤکده است گزاردن
بر وی است و مانند سنتهای الفت و گذاردنش سبب سعادت و ناگذاردنش سبب شقاوت و نماز تراویح مشروع است بفعل رسول علیه السلام
و با جماع صحابه رضی الله عنهم بر خلاف روافض علیهم اللعنة که نماز تراویح نگذارند گویند باعث این عمر رضی الله عنه است مذهب سنت و جماعت نیست که پیغامبر علیه السلام
گذارد دو شب و یا سه شب و زیاده از این نه پس از آن بسیار جمعی که صحابه رغبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود و تقصیر کنند در
گذاردن وی و در مانند بروز قیامت در این سبب بیشتر نگذارد و در شب معراج خدای عز و جل بر ما پنجاه نماز فریضه کرده بود رسول علیه السلام دعا
کرد از پنجاه به پنج نماز آمد هر که این پنج نماز را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه پیوسته گذارد و علی
نیز گذارد و در حدیث آمده است که بر سنتی که از ما بشما رسید از خلفا از سید بن چنانکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم آنرا استوار گیرید
معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بر وی است و لیکن فرق آنست که اگر فریضه را ماند قضا بر وی بود
و اگر تراویح را ماند قضا بر وی نبود و لیکن بترک تراویح گنهکار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی و در
قرائت وی و نیت وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام که میگذارند هفت بار طواف کعبه می آرند و تحیت می آرند
ترتیب اهل مدینه هر دو سلام با امام می آرند و هفت بار طواف روضه رسول علیه السلام می آرند و آنگاه دو سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو
سلام با امام میگذارند و دو سلام دیگر تنها میگذارند همین ترتیب و این قول مالک رحمه الله است که تراویح بقول مالک رحمه الله چهل رکعت است و
بروایتی سی و شش رکعت است و بر قول علمای ما و شافعی رحمه الله تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت تطوع **مسئله** در تراویح
سنت است که قرآن ختم کند اما صحابه رضی الله عنهم در وی اختلاف است که در وی چند ختم کنند بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سه ختم در هر ده
یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کنند و قاضی امام کبیر الدین استروشنی رحمه الله میگوید که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سه امام اختیار کرد از آنچه گذاردن
نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن آنگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که
قوی حال است و توانا است بجای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است بجای گذارد که دو ختم کند
هر که ضعیف حال است بجای گذارد که یک ختم کند پس دانستیم که ختم کردن سنت است در خواندن قرائت
وی اختلاف است امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود در هر ده روز
یک ختم شود ظاهر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح
ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

کر اکر فریضه داریم بسیار جایز بود که ایشانرا قران ترتیب نبود چنانچه فضلاء و روستاها و مانند ایشان ختم نتوانند کردن لیس بها و بچه
منسوخ شود و دیکر انکه وی قوتیر از فریضه نشود و در فرایض انچه میخوانند روا می آید در تراویح طریق اولی بود که انچه خوانند روا اید
دیکر انکه وی جهر وی اخر از فریضه زیادت نبود چون در فریضه بحکم فرایض قران که فاقرؤا ما تیسر من القران هر چند انکه میخوانند نماز فریضه
روا اید و در تراویح نیز هر چه خوانند باید که روا اید بعضی گفته که سورة اخلاص را خوانند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سورة
اخلاص را خواند چنانستی که وی جمله قران را ختم کرده استی قال النبی صلعم من قرء سورة الاخلاص ثلثه مرات فکانما ختمت التوریة
والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سورة الهیکم فرود سورة خوانند و در رکعت اول سورة
خواند و در رکعت اول سورة الهیکم فرود سورة خوانند و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رح گوید بعضی
از مشایخ گفته اند که از الم ترکیف اغاز کنند تا اخر خوانند پنج سلام دهند باز از سر اغاز کنند تا اخر ده سلام شود و دیکر در وقت وی
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرو رفتن افتاب با دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و گذاردن تراویح اختلافست پیش از فریضه می باید گذاردن یا بعد از فریضه ظاهر الروایه بعد از فریضه باید
گذاردن اما خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله از قرجاته بسمرقند می آمد در دیهی رسید که در گذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند که
فریضه شان بیشتر از وقت می افتاد ایشانرا فتوی داد که شما تراویح پیش از فریضه گذارید تا فریضه شما در وقت افتد
خواجه امام حسام الدین رح گفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه
مسبوق گذارد سنت در گذاردن تراویح انست که بر سر هر دو سلام دهند و تسبیح نگویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام
انگاه تسبیح گویند و باز بر سر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز دهند و سلام دیگر میگذارند همچنانکه اهل مدینه و اهل مدینه قرات
تشهد بعد از عبده و رسوله خوانند روا بود و لیکن بهتر انست که صلوة گوید اللهم اغفر لی تا باخر بخوانند تا حق رسول و اولاد
رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق پادر و پدر و حق استاذان و حق مومنین و مومنات گذارده باشند قال
النبی عم کل صلوة لم یرحم فیها المومنین فهو خراج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید تا بقدر تشهد خواند و صلوة گوید اللهم اغفر لی
ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات گوید تا نماز تمام شود و بقول رسول عم اگر دعا ها دیگر بخوانند اگر
نبود و جمع بسیار گزیدان نشود اگر یا رسیده عاقل امامت میکند با العانه در تراویح بقول محمد رح روا بود و مشایخ بلخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا نبود مسئله اگر تراویح چهار گذارند بدو قعده و یک سلام از دو شفع نیابت
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشد اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و از یکی
شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح روا نبود که هر شفعی نماز علیحده است در تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر سر هر دو نشستن فریضه است
اگر سه رکعت بیک قعده ادا کرد چنانکه بهیچ رکعت قعده نکرد اگر بفرا موشی گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعدا
گذارده اند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود قضا و ده رکعت دیگر بقول محمد و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر به سهو نشستند و بار سر نکردی اگر بفراموشی گذارده اند اتفاق قضا بریشان خبری نبود و اگر بعمد گذارده اند اتفاق قضا
نیست رکعت برایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و وتر گذارده اند معلوم شد که فریضه نا روا آمده است فریضه و سنت و تراویح باز
گذارند باتفاق و وتر را بقول ابوحنیفه رض باز نگذارند و بقول ابویوسف و محمد رح باز گذارند باید که همچنین نیت کند که نزدیک تن وتر
که بر منست تا اگر بار اول نا روا آمده باشد از آن نیابت دارد و اگر روا آمده باشد این بار دوم از قضاش نیابت دارد که از
تطوع نیابت ندارد تطوع رکعت مشتر بود و نیت تراویح میگذارند شک افتاد که ده سلام شده یا ده قول قول امام باشد و اگر
امام را نیز شک بود یک سلام دیگر گذارند لیکن تنها و جماعت نگذارند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از وتر
آنچه فوت شده باشد قضا کند اما نشاید که بمسجد دیگر رود و اگر رفت و آنچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند روا بود و اگر
تراویح را تنها گذارد و باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسنه بود
اگر امام تراویح را نشسته میگذارد مقتدیان بوی اقتدا کرده اند استاده بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود ولی گناه است
بقول محمد رح روا نبود با کراهیت اشکال آید در صلوة مریض محمد رح اقتدا قائم بقاعد درست نمیدارد و اینجا چرا درست میدارد محمد رح گفته است
که فریضه را با قدرت قیام و رکوع نشسته گذارد با اختیار روا نبود و تطوع جائز را با قدرت قیام و رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد روا بود
اقتدا نیز درست بود ولیکن با کراهیت اگر امام فریضه میگذارد و وی تراویح اقتدا میکند درست نباید بعکس هم روا نبود و اگر امام
وتر میگذارد و وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر امام را دو سلام متابعت نکند امام چون سلام دهد وی برخیزد
و یک رکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد اما ظاهر روایت آنست که از تراویح نیابت ندارد اگر برخیزد تنها کند قضا چهار رکعت
بروی بود که چون امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت گذارد این چهار رکعت تطوع شود و اگر فریضه یاد آید بر سر دو سلام داد
به پنداشت تراویح نماز تباه شود و اگر تراویح را مطلق نیت نماز کرد یا نیت تطوع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح روا بود
خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است باید که همچنین نیت کند که شکرانه نعمتها و کفارت گناهان از من ببرید و بر من آسان کرد
آن ثواب فریضه گذاردن باید فقیه مسعود گفته رح که نماز گذارد تطوع باید که نیت کند که میخواهم که بگذارم دو رکعت نماز تطوع
شکرانه نعمتها و کفارت گناهان هر آنچه از من ببرید و بر من آسان کرد خدای عز و جل بر آن مومن رحمت کند که نویسنده را
یاد دارد یا رب نویسنده را بیامرزی والله اعلم اگر فریضه شروع کرد به پنداشت تراویح تمام کند تطوع شود و بجد و نیت بی تحریمه
علیحده در تطوع در آمده شود که بنا فریضه بر تطوع درست نیاید اما بنا تطوع بر فریضه درست آید و بنا تطوع بر تطوع درست آید
اگر تراویح شروع کرد و به پنداشت فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت بدو قعده آورده است از دو شفع نیابت دارد و اگر چهار رکعت بیک
قعده آورده است بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود از یک شفع نیابت دارد بقول محمد و زفر رح از هیچ نیابت ندارد و اگر
وتر شروع کرد و به پنداشت تراویح تمام کند نیابت ندارد و وتر باز گذارد اما اگر تراویح شروع کرد و به پنداشت وتر تمام کرد چون از
سه رکعت نشستن با او آمد ثنی باید که یک رکعت دیگر بکند دوازده شفع نیابت دارد **باب سی و دوم** در بیان صلوة العید

نماز عید شعار اسلام است گذاردنش سبب سعادتست وماندن آن سبب شقاوة روز عید خلعت است که در حدیث آمده است
که روز عید فرمان آید از جلیل الجبار که ای مومنان بنماز حاضر شوید حاجتی که دارید بخواهید تا روا کنیم روز عید بنمازگاه عید نظاره
نشاید ایستادن بجای باید نشستن روی سوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که باجابت وعده فرموده است
که ادعونی استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است بگاه خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بگشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل
پاک بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مراد ازین حلالست اگر یکی دو جامه دارد یکی نو باشد و یکی کهنه لیکن شسته کهنه را پوشد و بوی خوش
کند و نماز بامداد را بجماعت گذارد و صدقه فطر بامداد بدرویش دهد آنگاه بنماز عید رود و از راه شاهراه رود و تکبیرگویان رود و اگر عید الضحی
بود باتفاق تکبیر بلند گویان رود و عید فطر را بقول ابوحنیفه نرم گویند مگر جایی که آنجا فسادی بود آنجا بلند گویند تا آن فساد برافتد و بر قول
صاحبیه بلند گویند اگر بر فسادی گذرد امر معروف کند چون بنشیند با امام نزدیکتر بنشیند تا خطبه بشنود و عاقل بنشیند خدای عز وجل را
یاد کند روز عید خلعت است چون نماز بگذارد خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید مشروع است هم بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع
صحابه و هم باجماع امت اما دلیل از قرآن که خدای عز وجل میگوید فصل لربک وانحر در آنچه قول مفسران آنست که یا محمد نماز عید
بیار و شتر قربانی کن اما دلیل از خبر رسول عم آورده اند آنست که رسول عم نماز عید آورد و در رکعت اول سبح اسم خواند و در رکعت دوم
هل اتیک آورده اند از صحابه که از سبب پیغامبر عم بهر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردندی دیگر سمره بن جندب رضه گفته است که من
ده سال در قریضه در قضا از رسول عم گذاردم و همه نماز با عید گذاردم نشنوده ام که هیچ نماز عید را بانگ نماز اقامت گفتند و اجماع امت
آنست که از عهد رسول عم تا امروز گذارده اند و هیچ ترک نیاورده اند که هیچکس این را منکر نیست چون این گفته شد بدانکه نماز
عید را همه شرطی که مر نماز آدینه راست همان شرط نماز عید را بباید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عید نیست
و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز تطوع کراهیت لیکن اما اولیتر آن بود که خاموش باشد اما اگر نماز عید را خطبه نیاورد
نماز عید روا بود باز نماز آدینه را هر آینه خطبه باید آوردن دلیل بر آنکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس می آرند اگر شرط
بودی پیش از نماز بودی همچنانکه نماز آدینه را می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود دلیل برین آورده اند
که چون مروان خلیفه شد عید بجستن منبر نهاد و خطبه پیش از نماز گفت قوم با وی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو رسول عم
نکردی و لی صحابه رضه سعد بن المسیب برپا خاست و گفت خصومت مکنید گذارد آنچه بر وی بود و خواست پیش از نماز خواند پس از نماز پس
دانستم که اگر پیش آورد روا بود و از بهر آن خطبه پیش از نماز آورد که وی از قبیله بنی امیه بود و در وی همه دشمن داران امیر المومنین علی رضه
بودند و علی را دشنام دادندی خطبه پیش از نماز کرد تا مردان بضرورت بشنوند که اگر پس از نماز گفتی مردمان پاکیزه برفتندی بدین سبب
خطبه پیش آورد **مسئله** بدانکه نماز عید واجب است باتفاق فریضه نیست بخلاف نماز آدینه در وقت نماز پیشین فریضه
است چون نماز آدینه نماز وی آمد باید که فریضه بود و یا نماز عید بجای ضحی است و قیاس می بایست که وی بیش تطوع بود همچنانکه نماز ضحی
است اما بحکم آنکه مر وی را خصوصیت آمد که مر نماز ضحی را نباید همان جماعت و سلطان و مصر جامع لاجرم در عیدی بلند برآمد بدین سبب

مردی را واجبی نام داریم مسئله تکبیرات نماز عید واجب است و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک رحمه الله
همه تکبیرهای رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز عید است مسئله اکنون تکبیرهای زیادتی اند و نماز عید چند است این
مسئله اختلاف است میان صحابه بعضی یک روایة از عبدالله ابن عباس رضی الله عنه تکبیر نه زیاده است پنج برکعت اول چهار برکعت دوم و بیکر روایة
دیگر هم از عبدالله بن عباس سیزده تکبیر زیاده است پنج بدین رکعت و پنج بدان رکعت و بیکر روایة دیگر هم دوازده تکبیر زیاده است و بیکر روایة
دیگر سیزده تکبیر زیادتیها بقول علی رضی الله عنه هشت تکبیر زیاده است چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت بیکر روایت دیگر هم از علی رضی الله عنه که بعید
فطر هشت تکبیر زیادتی است و بعید ضحی دو تکبیر زیادتی است یکی بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان مشغول باشند
بود یعنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شش زیادتیست سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و ما نماز عید که همی
اریم بقول عبدالله بن عباس رضی الله عنه گرفتیم از بهر آنکه خلیفه از عباسیانست مسئله بدانکه بقول عبدالله بن عباس رضی الله عنه
نخست تکبیرهاست باز قرات بهمه جایها حجت وی آنست که میگوید که همین همچنین رسیده است باز بقول علی رضی الله عنه
نخست قرات باز تکبیرها بهمه جایها از بهر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدین معنی وی را مقدم داشتیم
بهمه جایها باز بقول عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برکعت اول نخست تکبیرهاست موافق تکبیرها دل است باز قرات و برکعت
دوم نخست قرات است باز تکبیرهاست گفت از بهر آنکه تکبیرها ثناهاست برکعت اول ثناهاست و همان سبحانک اللهم و بحمدک
و ثنا باثنا باید برکعت آخرین ثنا آخر است و همان دعاء قنوت تکبیرها زیادتی اندر نماز تیر واجب چون برکعت اول
ثنا با دل اند برکعت آخر قنوت اینجا نیز گوییم تکبیر زیادتی برکعت اول پیش از قراة آید برکعت آخرین از پس
قرات آید بدین معنی مسئله اکنون بدین تکبیرهای زیادتی دست باید برداشتن یا نی بقول شافعی رحمه الله باید
که هر یکی باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء ماست و بقول ابو حنیفه رح و محمد رح باید برداشتن و بقول ابو یوسف
رحمه الله نباید برداشتن و وی قیاس کرد بنماز جنازه گفت همچنین بنماز جنازه دست در تکبیر اول می باید برداشتن تکبیرها
دیگر نی اینجا نیز باید که چنین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که میگوید که هر کجا تکبیر بود و پس تکبیر قرار قیام بود بدان
تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر بر تکبیر دعاء قنوت چون از پس تکبیرها قرار قیام است باید که دست برداشتن بخلاف
نماز جنازه که اینجا بقدر ره قرار قیام است که بحکم انتقال است یعنی گشتن از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی است لاجرم در نماز جنازه دست بر ندارد
و تکبیرهای نماز عید دست بردارد تا فرق بود میان این و میان آن مسئله اتفاقست که اگر در یک شهری بدو جای یا سه جای نماز
عید بگذارند اگر با جازت سلطان بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود دلیل آورده اند علی رضی الله عنه که بشهر کوفه روز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید ارند روا بود اما نماز عید را تحریمه اولی بربسته اند که مردی را حدث
رسید و آب دور است و اگر باب میرود و طهارت کند نماز عید فوت میشود تیمم آرد روا بود و یا نی بقول شافعی رح روا نبود و بقول علماء ما رح روا بود
حاصل این مسئله آنجا چه پدید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تواند آوردن یا نی بقول علماء ما رحمه الله نتواند آورد

و بقول شافعی رح تواند او دون چون بیم بدل فوت میشود لاجرم روا نداشت باز نمازی بی بدل فوت میشود لاجرم تیمم روا بود
بر همین خلاف باید نماز جنازه و عید را بقول شافعی رح قضا هم روا ست و بقول علمای ما رح اگر شروع نکرده است قضا نبود و اگر
شروع کرده است بقول ابو حنیفه رح هم قضا نبود و بقول صاحبین قضا بروی بود اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
باقی بقول ابو حنیفه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که میگویند آن خوفی که با اول نماز بود یعنی فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود و طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند گزارد و لیس برود و چون اینجا ضرورت نباید که پیش از
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابو حنیفه رح که چون اندر آمدن قوی تر است با وی روا بود اولیتر که گذشتن نیز با وی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر چیزی که با اول روا بود با آخر نیز روا بود **مسئله** مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندر یافت نماز
عید اندر یافته باشی باتفاق اندر یافته شود و بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرد وی فرق کند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز آدینه فریضه
است اگر اندر یافته است مر وی را دو رکعت آورد نیست و اگر اندر نیافته است مر وی را چهار رکعت اولی است و نمیدانیم که اندر یافته است یا
باقی لاجرم احتیاط فرمایم گوییم چهار رکعت نماز بیارد و هر چهار رکعت قرات برخواند و بر سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بر سر دو
قعده یافته ام و اگر این دو تطوع هم است هر چهار رکعت قرات یافته باز اینجا نماز باصل اندر تطوع است و تطوع بر دو علیحده نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری جهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه
عبد الله بن مسعود رض روایت میکند از رسول عم که بر رکعت اول فاتحه سبح اسم خواند بر رکعت دوم فاتحه و الشمس بر رکعت سیوم
و الضحی و بر رکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعدد هر چیزی که در آن سال
سر از زمین بر دارد خدای عز و جل وی را ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بجا نرود تا فردا قیامت اسناد
صد دوان هر دو راه بر چیزی گواهی دهند نماز عید زنان را نشاید بیرون آمدن پیران جوانان را باتفاق نشاید بیرون آمدن
کلا و پیران را نشاید بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح از جهت
کثرت سواد ظاهر روایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه نیت امامت زنان شرط نیست در نمازها دیگر شرط است و در نمازهای
دیگر زنان بیرون آیند یا نی جوانان باتفاق بیرون نیایند اکنون پیران بر قول ابو حنیفه رح نمازها یکی بیرون آیند دیگر نمازها نی
و بقول صاحبین همه نمازها بیرون آیند که هیچکس را در ایشان رغبتی نبود و ابو حنیفه رح میگوید که اگر دیگر ایشان را رغبت نبود فاسقان را
در وی دیگر ایشان رغبت بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بقعده اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی برخیزد و این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت گفتن این تکبیرها وی را اختیار بود خواهد همچنان گوید
که امام گفته است خواهد بقول دیگر گوید از بهر آنکه وی مسبوق است همچون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بودی مر وی را اختیار بودی که کدام
قول خواستی گرفتی اینجا نیز مسبوق را همین بود **مسئله** مردی بیاید و امام را در رکوع اندر یافت اقتدا کرد و در رکوع رفت
چنان باید که آن تکبیرها را که یاد فی کرد امام گفته است وی در رکوع گوید از بهر آنکه امام تسبیحات و تکبیرها فوت قوم بر ندارد لاجرم گفتن

مروی نماز عید مردی نماز عید یک رکعت مسبوق است اکنون این رکعت را بگو نه قضا کند گفتیم مرد را اختیار بود خواهد همچنانکه امام کرده است
خواهد بقول کسی دیگر امام قول عبد الله بن عباس قضا کند و خواهد بقول آن دو تن اما اگر امام بقول علی گرفته است یعنی بقول علی رضی الله عنه نماز کرده است
اینجا مرد را اختیار بود بقول هر که تکبیر در وا بود اما اگر امام بقول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نماز کرده است این مسبوق را اختیار نبود در وا نبود
که بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه تمام کند از بهر آنکه موالات افتد میان تکبیر هر دو رکعت از بهر آنکه امام بر رکعت آخرین تکبیر را با آخر آورده است چون وی
بقول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه تمام کند تکبیر را باول آرد هر که تکبیر نگفته است که موالات روا بود در تکبیر نماز عید چون هیچ قول نبود و هیچ کس روا
نداشته اند لاجرم گوییم روا نبود و اگر سوال کند که اگر بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه تمام کند روا بود و باز هم چنین موالات می افتد گوییم سر موالات
که بجا افعل کردن او قول افتد روا بود و لیکن موالات که از سر یکی قول افتد روا نبود مسئله بجا بیگاه که امام بر قول عبد الله بن
عباس نماز میکند و تکبیر مرد را متابعت کن اما اگر از سیزده اندر گذشت پیش متابعت مکن از بهر آنکه قول باید که راست همچنانکه
نماز جنازه و امام چهار تکبیر متابعت کن چون از سر چهار اندر گذشت پیش متابعت مکن و این آنجا بود که با امام نزدیک بود و او از
امام می شنود اگر دور تر بود هر را متابعت کن و هر یکی که میگوید بدل میدارد که این بجایگاه است و نظر این مسئله اینست که اگر امام نماز بامداد
قنوت میخواند مرد را متابعت مکن اما اگر نو برسش رکوع قنوت می آرد مرد را متابعت کن چه اینجا خبر آمده است در نماز بامداد و این خبر نیامده است
لاجرم گوییم متابعت مکن بطرد می اگر امام را سهو افتد و بالساعت سهوی آرد در میان نماز متابعت مکن امام اگر با آخر نماز می آرد و لیکن
پیش از سلام متابعت کن از بهر آنکه اینجا خبر آمده است و انجا لی اینجا نیز تا سیزده تکبیر متابعت کن تا بجای قوی است و ازین زیاده متابعت
مکن یا الهی نویسنده و خواننده را بلطف و کرم خود بیامرزی والله اعلم بالصواب

باب سی و سیوم در بیان تکبیرات ایام

تشریق ما موریم بگفتن ذکر قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا خانه در وسه دو الحجه که خدای عز و جل
دیگر بار تخصیص فرموده است و اذکروا الله فی ایام معلومات و اذکروا الله فی ایام معدودات و دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب
امر رسیدن است دلیل بر آنکه طلبی عفو فات یافت و یکی از مریدان او را در خواب دید سوال کرد که خدای تعالی با تو چه کرد و گفت خدای تعالی مرا
بیامرزید چون من وفات یافتم حساب قیامت بر من آمد زبانم بند و زخم المنبوی دو زخم کشان کرد و از دو جانب و دیدم می بصر نگاه کردم
جمال جهان آرای رسول را دیدم فریاد بر آوردم یا رسول الله مرا در باب که از علما است تو امام مرا بسوی دوزخ میبرند گفت تا تا که از ایشان
کاهل نماند کافی گفتم یا رسول الله در علم قرآن رحم بر پرده ام رسول علیه السلام امیر المومنین علی را فرمود که از وی سوال کن که ایام معلومات و ایام
معدودات کدام است از من سوال کرد جواب گفتم که ایام معلومات ده اول ماه ذی الحجه است و ایام معدودات ایام تشریق تا رسول علیه السلام
مرا شفاعت کرد که من خلاص یافتم پس معلوم آمد که دانستن ایام معلومات و ایام معدودات سبب آمرزش است آن ده روز اول ذی
الحجه ایام معلومات است و آن سه روز ایام نحر ایام معدود نیست روز عرفه تکبیر هست و لیکن نحر نیست و آن دو روز ایام نحر تکبیر است
نحر هست و لیکن روزه نیست و روز چهارم تکبیر است و لیکن نحر و روزه نیست و ایام نحر است سه روز ایام تشریق ان

ششم بعد عیدا دانست که در چهار روز تمام شود چنانکه روز اول نحر است و تشریق سه روز چهارم تشریق هست و سبب این تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله خواب دید فرزند خود را قربانی کن خواب انبیا چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و پسر خود را برد
تا آنجا که فرمان بود و خواجه منصور ماتریدی گفته است که با ان پیداریم به انکه و پسر بود ما را در کیفیت انکه وهم اسمعیل بود یا اسحاق
کاردی نیست چون ابراهیم ع کارد بر آر گردن و هم نهاد هرچند که کارد را می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم ع
نگاه کرد که جبرائیل ع فدا آورده بود از بهشت ابراهیم ع گفت لا اله الا الله والله اکبر و پسر گفت الله اکبر ولله الحمد اول بدایت جبرئیل
کرد دوم خلیل الله ع کرد و سیوم ذبیح ع کرد خواجه امام زاهد ره گفته است که اگر کسی را مهمی پیش آید این کلمات را چهار بار
خواند خدای عز وجل آن مهم را کفایت کند زیرا که معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل ع را آوردن فدا و ابراهیم ع از پسر
بر خاست و ذبیح از سر جان بر خاست در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلاف است که از صحابه چنانچه امیر المومنین
عمر رض و امیر المومنین علی رض و عبد الله مسعود رض متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و ابتدا کنند و در نهایت مختلف اند و بر قول
عبد الله مسعود هشت و سه نماز و این قول را ابو یوسف و محمد ره گرفته است اما از امیر المومنین عمر روایتی نیامده است و از مادر مومنان
عائشه صدیقه رض روایت آمده است که بیست و دو نماز را گویند و ختم کنند و در صلوة مسعودی آورده است که این قول امیر المومنین علی
عمر رض است و آن صحیح چنانکه ابن عباس ابن عمر و زید بن ثابت رض متفق اند که روز عید نماز پیشین گذارند آغاز تکبیر کنند و در ختم
مختلف اند و بر قول عبد الله عباس رض پانزده نماز را گویند و ختم کنند و به قول عبد الله عمر رض شانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول
زید ابن ثابت رض هفده نماز را گویند و ختم کنند و در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبد الله عمر رض هژده نماز را گویند و بر قول زید
بن ثابت رض شانزده نماز را گویند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد ره بر هر که نماز بود تکبیر تشریق بر وی واجب
است و بر قول ابو حنیفه رح شهر و جمعه باید تا تکبیرات بر ایشان بود و قال النبی ع لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع برابر فریضه
باید گفتن برابر تطوع لی برابر نماز عید نشاید گفتن و اگر گویند بدعت بود و اگر در ایام تشریق نماز را دیده آمد و برابر نماز آدینه
گویند و اگر گویند بزهکار نشوند **مسئله** باید که نخست آغاز امام کند انگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید و هی پیشتر آغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گوی الله اکبر
انگه چون سخن گفت و هی نتواند تکبیر گفتن که محل نماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه می باید
گفتن چنانچه سهو را اما اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این نیز همان حکم دارد و امام
تکبیر گوید لاحق با خر نماز خویشتن گوید بالاتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
یا بعد از مستی سلام داد تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و برین مسبوق سهو لازم شود

واگر بعد اسلام داد نمازش تباه شود و اگر بر مسلمانی سجده تلاوت و سهو است تکبیر و تلبیه باید که نخست تلاوت آرد باز تکبیر گوید باز تلبیه گوید اگر
نخست تلبیه گوید و تکبیر سهو از وی ساقط شود و اگر نخست تکبیر گفت یاد آمدش که سهو بر نیست باید که سهو آرد و تکبیر باز گوید و آنگاه تلبیه گوید
واگر نمازی از ایام ماندی فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابو حنیفه رح نگوید و بقول ابو یوسف و محمد رح گوید اگر در ایام پار نماز
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابو یوسف رح روایت آمده است که تکبیر گوید ظاهر روایت نگوید **باب سی و چهارم**
در بیان صلوة امی امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و بیاموزش و هیچ نداند و اگر در فریضه چهار رکعت در دوی اول قرآن خواند و در دوی
آخر امی شد بقول زفر و شافعی رح نماز روا بود بقول ابو یوسف و محمد رح اگر یاد آمدش روا بود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نیامدش یا کسی
یاد ندادش نمازش تباه شود بقول ابو یوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دوی آخر نیست چون آخر خواند
در دوی اول اگر در دوی اول امی بود در دوی آخر قاری شد بقول زفر شافعی رح نمازش روا بود بقول علما ثلثه رح نمازش
تباه شود وجه قول زفر رح آنست که در دوی نا معین قرآن خواندن فریضه است ما در دو رکعت قرآن خواندن یافتیم روا بود و اصل است
شافعی رح را اگر تیمم در میان نماز آب یابد نماز وی را تباه ندارد و اگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه ندارد و اگر در سه رکعت امی بود
در چهارم قاری شد بقول شافعی رح نماز تباه نشود و بقول علما ما رح نمازش تباه شود امی یا یافت جماعت قاریان تنها نماز میکند
خادم عراقی از ابو حنیفه رض روایت میکند که روا نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح در هدایه آورده است
که صحیح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میکنند ازیشان یکی قاری آمد بقول ابو حنیفه رض نماز ایشان تباه شود چون معلوم شود ایشان را
که قاری آمد و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود اگر امی در قفای امام قاری شد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته است که
نمازش روا بود خواجه محمد ولید بلخی رح گفته است که روا نبود و عبد الله محمد بن سلمه رح در عیون المسایل آورده است فتوی بر این قول است که
روا بود و اگر امام را در دوی آخر حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رح و یک روایت از ابو یوسف رح روا بود بقول ابو حنیفه و محمد رح
و یک روایت از ابو یوسف رح روا نبود و اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابو حنیفه رح نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن تا امی را از نماز
بیرون آرد و اگر امی مسبوق شد بقول ابو حنیفه نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود با کراهیت و اگر امی و گنگ و جماعت
میگذارند امامت باید که امی کند زیرا که امی چیزی هست گنگ را نیست امامت و زیرا خود و گنگ هم حال ایشان خود را امامت کند اگر گنگ تنها
نماز گذارد زبان جنبانیدن شرط است یا نی ظاهر روایت شرط نیست خواجه امام اجل [illegible] رح گفته است که شرط است تا تشبیه کرده
باشند چنانکه حاجیان حلق بر سر آرند و اگر اصلع باشند باید که استره بر سر رانند تا بحاجیان تشبه کرده باشند قال النبی صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که استره راندن شرط نیست چنانکه اینجا زبان جنبانیدن نیز شرط نیست از برای آنکه فایده ...
باب سی و پنجم در بیان صلوة کعبه امام مقام ابراهیم علیه السلام ایستد و همه قوم چون حلقه انگشتری گرد کعبه در میان کنند و در قفای
امام ایستد و اگر کسی ... بغیر قبله بود روا نبود که حاضر از روی یقین قبله آوردن فریضه است ...

اما بمقام ابراهیم علیه السلام ایستاده وقوم در قفای وی اقتدا کرده‌اند چون حلقهٔ انگشتری کعبه را درمیان گرفته‌اند نماز همه روا بود مگر کسی که
قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد وی را روا نبود و اگر در اندرون کعبه نماز میگذارند بر قول
مالک رح نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علماء ما رح و شافعی رح همه نماز روا بود و امام بیک طرف کعبه ایستد و مقتدیان
در قفای وی اقتدا کنند روا بود و اگر امام در خانه ایستد و قوم وی را درمیان گیرند چون حلقهٔ انگشتری نماز همه روا بود مگر
کسی که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اگر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهیت بود اما اگر پرده
کشیده‌اند آن کراهیت برخیزد و اگر بربام کعبه نماز میگذارند بقول شافعی رح همچون بالان شتر چیزی بنهد پیش وی روا بود
و بقول علماء ما رح چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه بهوای کعبه غایب نشود روا بود **باب سی و ششم**
در بیان جماعت عریان برهنه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی گشاده چون نماز میگذارند باید که نشسته گذارند
با یاروی یکی صف گیرند و امام در نصف نشیند و جماعت گذارند چشم فراز کنند در صلوة خواجه امام منهاج رح از خواجه حسن البصری رح
روایت است که تنها گذارند و چشم باز فاضلتر از آن بود که بجماعت گذارند و چشم فراز اگر بجماعت گذارند از دو وجه خالی نبود یا
امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اگر پیش بود عورت وی را دیده شود و اگر برابر بود خلاف سنت بود اگر جماعتی عریان نماز میگذارند
یکی بیامد جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود باید که جامه را یک کس بپوشند تا در پوشند و امامت کند و اگر بعد از قرائت
تشهد یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بر قول ابوحنیفه رح نماز همه تباه شود و بر قول صاحبین نماز همه تباه نشود و از امام مالک
رح روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورت فریضه است **باب سی و هفتم** در بیان
امامت النساء اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود لیکن کراهت که امیر المومنین عمر رض سلیمان بن حثمه رض را همچنین
تعلیم کرد و اگر در خانه جماعت زنان را امامت میکنند اگر همه محرم باشند روا بود و اگر یکی محرم است هم روا است بی کراهیت و اگر همه
نامحرم اند روا بود با کراهیت اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام را نیت امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زنان
نیز باشند امام نیت امامت زنان کرده ایستاده است نیت خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفای امام ایستد و زنان در قفای
خنثی مشکل ایستند نماز ایشان روا بود و اگر زن به پهلوی خنثی ایستد نماز خنثی تباه شود و اگر دو خنثی شوند اقتدا ایشان درست
نباید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نباید تنها بیکی امام درست نباید ایشان باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی هست خنثی
مشکل را نماز جماعت مشروع نیست **مسئله** خنثی کیست خنثی آنست که وی را هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود
و نام وی را حال کند که حال مشترک است هم زنانه بود و هم مردانه بود این خنثی مشکل تا آنگاه بود که نارسیده بود چون رسیده شود
حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زنان بود و اگر محاسن پدید آید حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم موی روی پدید آید
بنگریم که بول از کدام موضعی می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید
از هر کدام بیشتر می آید حکم آن را بود و اگر از هر دو برابر می آید بقول ابوحنیفه رح روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد رح

میگویند از هر کدام که بیشتر می آید حکم آنرا بود اگر از هر دو برابر می آید این خنثی مشکل است و برا شوی کردن نشاید و زن خواستن
نشاید با مرد بیگانه نباید نشستن که با زنان نباید رفتن با زن بیگانه نشاید نشستن که با مردان نباید رفتن اگر خنثی مشکل
بحج رود و احرام باید که همچون زنان گیرد و مر بروی لازم شود و نماز زنان گذارد و خود را نهفته دارد قسم دختران برد در میراث
یا قسم پسران بر قول ابو یوسف قسم دختران برد و بر قول محمد از نصیب دختران بیشتر و از نصیب پسران کمتر از ابو حنیفه رض سوال
کردند که خنثی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که دهر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان
چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکانرا حکم چیست گفت لا ادری و این از بهر آنست که گویندگان و آنچه دانند
بخیلی نمیکنند و بگویند و آنچه ندانند بگویند که نمیدانم و از خود سخن نگویند و ننگ ندارند تا در قیامت در نمانند و این از کمال علم ابو حنیفه
بوده است نه از نقصان وی تا مردم از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کنند وی ننگ ندارند و گوید من نمیدانم دیگر
آنکه اقتدا بسید عالم کرد صلعم از رسول صلعم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند
باران چه وقت آید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است
از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا هر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرگ هر کسی کجاست
رسول صلعم فرمود که خدای عز و جل داناتر از منست من نمیدانم و انگاه این آیت را بر خواند **قوله تعالی** ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و انگاه گفت من بنده ام
و هر چه مرا خبر دهد من شما را خبر دهم دیگر از رسول صلعم سوال کردند که روح چیست از خداوند عز و جل ندا آمد که یا محمد **قوله تعالی**
یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و هشتم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب گرفتن مشهور است بفعل رسول
صلعم که رسول صلعم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت آنروز آفتاب گرفته شد صحابیگان بردند که مگر آفتاب از برای وفات فرزند رسول
صلعم گرفته شد رسول صلعم خطبه گفت و در آن خطبه گفت بدانند که آفتاب از برای فرزند من نگرفته است آفتاب و ماهتاب ایشان دلیل
خداینست خدای عز و جل اند و بیگناه اند برآمدن و رفتن کسی تفاوت نکنند با آنکه بیگناه اند هر چند گاهی روی ایشانرا سیاه کنند
تا گنهگاران پند گیرند خداوند عز و جل اثر عمل خود بر ایشان ظاهر گرداند تا شما از بدی و گره نهاده در باشید چون آفتاب بگیرد
باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شروط کنند چون آفتاب بگیرد باید که اهل شهر
در کانشهر بین مسجد جمعه آیند و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شروط کند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب
شرط امام مسجد جامع بود در حصاید آورده است که امامت نایب سلطان کند بقول شافعی رح دو رکوع کند و بقول علماء ما هم
یکرکوع اند چنانکه نماز های دیگر را بقول ابو یوسف و محمد رح قرآن بلند خوانند و بقول ابو حنیفه رح قرآن نرم خوانند و در همه وقت
گذارند مگر در وقت مکروه و اگر ماه گیرد بیرون نیایند که شب محل فتنه است اما در خانها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بجنبید و بادها
مخالف بسیار وزید یا خبر ناخوش شنوند بتوبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه پیش روند تا خدای تعالی بلا دفع گرداند

فصل در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گذارند و بقول ابو حنیفه رح دعا گویند
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از محمد رح روایتیست که دو خطبه گویند دلیل میکنند که نماز گذارند نا یکی خطبه پیش از نماز گویند
و یکی بعد از نماز گویند قوس عرابی در گردن افگنند و دواکر دانند و عجز ظاهر کنند و سر پا برهنه کنند و تیر بیرون برند امام
اعظم ابو حنیفه رح گفته که عجز ظاهر کنند اما دعا گویند دلیل بر انکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر امد و گفت یا رسول الله
دعا کویند تا باران ببارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران بارید
گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گویند تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها
خرابی می پذیرند رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران
از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقه انگشتری افتاب می تافت و در کشتها می بارید در وقت حسن
بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد صحابه نیز دعا کردند ما
بعین نیز متابعت ایشان کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رض ایشانرا
باستسقا حاجت آید امیر المومنین عمر رض ایشانرا باستسقا با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم برامد و عباس
رض را با خود بمنبر برآورد فرق وی را برهنه کرد و گفت خداوند بحرمت این فرق ما را باران فرستی خدا تعالی ایشانرا
باران فرستاد و نعمت تا از ان شد و از غم تا نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار
چون بصحرا بیرون روند تا دعا گویند اهل بیره را بیرون نیز برند که بنا کارهای ایشان را شفقتی است اما ضعفا را
و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند
و باران اثر رحمت است و ما مومنان مستحق رحمت خداوندیم **باب سی و نهم** در بیان نماز خوف
بدانکه نماز خوف مشروعست بایت و اخبار و اجماع امت ایت اینست **قوله تعالی** اذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتات
طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی اخر الایة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از برای انکه تا رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشایستی امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خرامید صلوة خوف منسوخ شد
باید که دو فریق شوند و یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق نماز بجماعت گذارند پیش خصم روند و ایشانرا نگاه دارند تا بیایند و ایشان
نیز بجماعت گذارند اما ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رض خوف گذارده اند
پس معلوم گردان حکم باقیست غزوهای که بعد از ثابت شده است غزوه غطفان غزوه ذات رقاع و ذات قرده غزوه غطفان خواجه محمد مقاتل
رازی رح گفته است و غزوه ذات رقاع را مالک گرفته است و غزوه ذات قردت را شافعی گرفته است

نجد و غطفان روبهای ایشان سوی قبله بود و دو صف کشیدند و همه اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بقومه نشستند
و صف اول سر بسجده آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
بودند بجای صف اول رفتند اینها که استاده بودند خصم را نگاه داشتند با ایشان سر بسجده آوردند بهمین ترتیب نماز تمام کردند و همه
ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رحمه الله گفته است که اگر جای بود که روبهای ایشان سوی قبله بود همچنین صلوة خوف روا بود و گذاردن
شافعی رحمه الله گفته است که دو فریق شوند و یکی فریق خصم را نگاه دارند یکی فریق یکرکعت با امام گذارند بنشینند امام اینها که برخیزند یکرکعت
دیگر گذارند و سلام دهند بروند خصم را نگاه دارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و یکرکعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
دهند ایشان برخیزند یکرکعت دیگر مسبوقانه گذارند یکروایت از وی آنست که امام سلام ندهد بنشیند چندانکه ایشان
یکرکعت مسبوقانه ادا کنند آنگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی آنست که وی جمعه را
اعتبار کرده است جماعت رانی اما عبد الله مسعود رضی گفته که این در ابتدای اسلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق
شوند یک فریق خصم را نگاه دارند و یکفریق یکرکعت با امام گذارند و روند خصم را نگاه دارند اینها و اینها اقتدا کنند و یکرکعت دیگر با امام گذارند
و روند و خصم را نگاه دارند و اینها یکرکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند و روند خصم را نگاه دارند اینها آیند و یکرکعت مسبوقانه گذارند
و سلام دهند و روند که رسول عم و غزوهای دیگر همچنین کردی اما بعضی گفته اند که اولیتر آن بود که دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند
یکفریق یکرکعت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و یکرکعت مسبوقانه گذارند و سلام کنند و روند خصم را نگاه دارند اینها
بیایند یکرکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا آمدن رفتن بسیار نشود مسئله اگر نماز شام بود سفیان ثوری رحمه الله گفته است
دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند یکفریق یکرکعت با امام گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام
گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند یکرکعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت نماز
لاحقانه گذارند و سلام دهند بنا بر آنست که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صلوة
خوف را با نیم نماز باید یا شفع تمام با تمامت نماز نا روا بود اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یکرکعت دو رکعت با امام گذارند یکفریق
خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یکرکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و
بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یکرکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند اما اگر سه فریق شوند و هر فریق یکرکعت با امام گذارند فریق
اول را نماز تباه شود و دوم و سیوم را روا بود بنا بر آن مثال اصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام با نیم نماز ازین هر سه
هیچ نیست پس فریق اول را بدین معنی نماز تباه شود فریق دوم یکرکعت با امام نماز گذارده اند و یکرکعت مسبوق اند و فریق سیوم یکرکعت
با امام گذارده اند و دو رکعت مسبوق اند پس بدین معنی فریق دوم و سیوم را روا بود مسئله اگر نماز چهار رکعتی بود باید که دو فریق شوند
یکفریق خصم را نگاه دارند و یکفریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام
سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت لاحقانه

کذارند مگر چهار فریق شوند هر فریقی یک رکعت با امام گذارند فریق اول و سیوم را روا نبود و دوم و چهارم روا بود چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنا بر بیان اصل است که صلوة خوف در نیمه نماز می باید یا تمامت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند دو فریق شوند یک فریق یک رکعت با امام گذارند
پیش خصم بود امام نیت اقامت کرد نماز همه چهار شود و اینها که یک رکعت گذاردند از و پیش و دشمن رفتند نماز ایشان تباه نشود که از انکه ایشان
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشانرا نیمه نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواجه امام کبیر خواهر زاده است اگر در نماز بحرب حاجت اید بقول
شافعی رح حرب میکنند و نماز میگذارند تا اگر در انزمان نماز را ماند عاصی نشود اما بقول علما ما رح در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود و دلیل بر انکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود دلیل اگر در نماز حرب کردن روا بودی این چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی فوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر به بیند سیاهی خوف شروع کرد معلوم شد که مسلمانان بود
یا انکه گرد ستوران بود اگر رو بها همه بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود هر گذارند باقی نماز تمام کنند و اگر بشک
خوف شروع کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشانرا خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شروع کردند روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله ارند و باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحری مراد از بیان این مسئله الست تا نماز را بجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب روند باید که
بدین نیت روند که نصرت دین کنم یا کلمه خدا کافرانرا باسلام ارم و به نیت ان نروند تا کشته شود تا غنیمت آرند تا اگر به نیت غنیمت رود
کشته شود و شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آمد
از صف مومنان نشاید که کسی بی اجازت امام بیرون اید یا نی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بود که ان خصم را دفع کند
نشاید که رود و ان خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد گردد و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نشاید که المی بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن این مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند باب چهلم در بیان فضیلت
شهید فضیلت شهیدان بر دو نوع است حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا در آتش سوخته گردد یا در علم
گذشته شود یا بجون شکم در غریب فوت شود و دیگر روایت و خبر نیز چون گذشته شود ایشانرا بشویند و نماز گذارند حقیقی ان بود که
سبب تن و جان مال و دین حق رفته و جمعیت این در صف کفار کشته شود و ایشانرا نشویند و بر قول شافعی رح بر ان نماز نیز نگذارند
خدای عزوجل ایشانرا زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علما ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و از راه حقیقت مرده و دلیل انکه همه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان
بصری رح میگوید که شهید حقیقی را بشویند و نماز گذارند که حنظله رض را در وقت رسول عم بشستند و رسول عم با صحابه رض
نماز بر وی گذاردند علما ما رح میگویند این بنا بر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا در داد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید با دشمنان خدا حنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل کردن مشغول شوم

دفن کنند اما اگر غالب کافران باشند و بر همه نماز گذارند و بگورستان علیحده نهند دلیل بر آنکه یکی از صحابه را زنی یهود بود و
و حامله بود بدین سن وفات یافت جهودان آمدند که وی از ماست وی را بگورستان جهودان بریم صحابه گفتند که امانتی از آن
و یاد است رسول علیه السلام و صحابه نشستند و قرار کردند که وی را در گورستان علیحده نهند و روی بر دست چپ نهند تا فرزند در شکم
بجهت قبله بود و فرزند را استقبال تا اگر فرزند آید روی بسوی قبله آید چون نمی شناسند چه دانند غالب مومنان یا کافران باید که کم آمد لشکر مسلمانان
را شمردند کشتگان را شمردند اگر کم آمد لشکر مسلمانان کم اگر نه کشتگان بودند غالب کافران بود و اگر کم آمد لشکر مومنان زیادت از نیمه
کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر برابر باشند بر همه نماز نگذارند و بگورستان علیحده دفن کنند باید دانستن که
شهادت بچها باطل شود اگر از آفتاب سایه بر بندد یا بی ترتیب بخورد یا لقمه نان خورد یا باران بر ستور بنهد شد و از معرکه بیرون
آید یا وصیت دنیا میکنند این شهادت را باطل کند شهید حقیقی نماند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد و یاران کشان کشان
بیرون آوردند و نشر ملا کنند شهید حقیقی بود اگر در معرکه افتاده است و نعم دنیا با ایشان نرسد و بقول شافعی رحمه الله یکی وقت نماز
بگذارد شهادت وی باطل شود و هر قول علما امام ابو حنیفه نرز بود شهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود و بقول محمد رح باطل نشود
دلیل بر آنکه سلام نماز بفراموشی داده است دعای آخری گفت یا داده شود اند که بر این نماز تنها میکند چون دعای آخری گفتن نماز را
فاسد آید میکنید وصیت آخری بر شهادت را باطل نکند دیگر آنکه در حرب احزاب صحابه را بعضی زخم گرانی خورده بود و افتاده صحابه رسول علیه السلام بر مینه وی
در شرف هلاکت افتاده بود میگفت ای صحابه رسول علیه السلام چون رسول علیه السلام خود درست کرده گفت تاریکی در چشم
خدای عز و جل حرب کنند تا در کار خدا و رسول عاصی نشوید در حرب جمل سعد رضی زخمی گران خورده بود و افتاده و در شرکت هلاکت میگفت
که جامه مرا ابد کنید تا من بقیامت خونها خود را رسنده خود و دعا کنم تا وی مرا حجت گشته است در حرب احد هفتاد کس از صحابه بعض زخم گران
خورده و بر شرف هلاکت افتاده بود در ایشان یکی هم آب حاجت بود یکی آمد تا ایشان را یکدم آب میداد و بر هر یکی ایشان
آن آب را عرض آنکس بیارد و دیگر اشارت میکرد تا بر هفتاد کس آب عرض کرد هیچکس قبول نه کرد بیار خود حواله میکردند وی
تر از صفت هیچکس نخورد هر هفتاد کس جان بحق تسلیم کردند نا خوردن آن آب را دو حکمت بود یکی آنکه یاران خود را
میکردند دوم آنکه نخوردند تا شهادت باطل نشود و بقول شافعی رح شهید حقیقی را نشویند و نماز نگذارند و بقول خواجه
حسن بصری رح هم شویند و نماز گذارند بقول علماء ما هم نشویند ولیکن نماز گذارند اما اگر پاره پاره باشد بقول شافعی رح بر پاره
نماز گذارند و بقول علماء ما بر بیشتر نماز گذارند بر کمترین نماز نگذارند اما اگر نیمه را سر نماز گذارند باز نیمه دیگر را باید
بیک روایت از علماء ما بر آن نیمه دیگر نماز نگذارند و بیک روایت نگذارند اهل بغی را نشویند و نماز نگذارند اهل بغی کسانی باشند
که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل و محلت با یکدیگر خصومت کرده باشند و یکی در میان ایشان کشته باشد وی را نشویند
و نماز نگذارند و احکام بغی را حضرت امیر المومنین علی بیان فرموده است در حرب جمل جماعتی با وی بیرون آمدند بر وی تیغ کشیدند و امیر المومنین
علی با ایشان حرب افتاد فرمود یاران خود را تا ایشان تیر نیندازند شما تیر بیندازند و تا ایشان با شما جنگ نکنند شما با ایشان جنگ نکنید

اگر ایشان از همی پاشند زخم دیگر مزنید و اگر از شما امان خواهند ایشان امان دهید و اگر از پیش شما هزیمت روند و عقب ایشان مروید و ایشان را
هزیمت کنید و مال ایشان را غارت مکنید و زن و فرزند ایشان را برده مکنید و اگر از شما کشته شود شهید شوید و اگر ایشان را کشتید غازی
باشید و ان حکم همچنین باقی است مسئله اگر بر اطراف کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود اما اگر در عمارتها کشته
یابند و کشنده را نیابند و بقول شافعی رح شهید حقیقی بود و بقول علماء ما رح شهید حکمی بود از برای انکه عدد قسامه را جمع کنند
و سوگند دهند و دیت ستانند پس یعنی شهید حکمی بود اما اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود و ان کشنده را نیز کشند و وی شهید
نبود که وی را بحق کشته اند بکشتن وی شهادت ان باطل نشود اما اگر کشنده را نیافتند باید که عدد قسامه جمع کنند پنجاه کس از
پارسایان ان محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و عدد قسامت از عاقله باشند و اگر نکول ارند عدد
قسامه دیت دهند و اگر یک کس نکول ارد از ان کس دیت گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد مطالبه دیت
حبس کنند ایشان را تا سوگند خورند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در عدد قسامت قصاص نبود تا انوقت
که اقرار نکنند که ان جنایت ما کرده ایم از برای انکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و بحکم شرع حبس کنند ایشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو باره سوگند دهند و انگاه دیت ستانند
و ان شهید حکمی بود و وی را نشویند و نماز گذارند اگر بچیزی کشته شده که الت جارحه نیست چنانکه بمشت و مانند او یا زیر دیوار ماند یا از بالا
در افتاد و یا در آب افتاد یا در آتش افتاد و یا زیر [illegible] هلاک شد یا گرگ [illegible] هلاک کند در این همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نبود اگر کسی زده
جراحت شد و بهمان جراحت هلاک شد یا اتش سوخت و جراحت بر وقت شد و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود و اگر مسلمانی خود را کارد زد و
هلاک شد حلوای رح گفته است وی را نشویند و نماز نگذارند که وی از اهل بغی است شیخ الاسلام علی سعدی رح گفته است که بشویند و نماز
گذارند فایده یکی انکه تا کسی گمان نبرد که وی شهید است و دیگر انکه هرگاه ان فعل با خود کند پشیمان بود و از وی توبه بود از برای انکه پشیمانی
از گناه توبه است و بقول ابو حنیفه و محمد رح است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رح است اگر کافران اهل دیهی را فرود گرفتند و همه را کشتند
از مردان و زنان و نارسیدگان بقول ابو یوسف و محمد رح را نشویند بقول ابو حنیفه نارسیدگان را بشویند و بر همه نماز گذارند و بهچنک
دعوی کنند اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را کشت بعمد یا بخطا قصاص واجب نیاید و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
نباشند زن از عاقله باشند بالی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود امده باشد چنانکه در تاریکی یکی را گفت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی
بوده است وی بدان زخم هلاک شد وی از میراث محروم نشود که وی را در این قصد نبوده است اما اگر پدر و پدر استاد در سیستان با
استاد دیگر را گفتند این بچه را بزن وی بزد هلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند خفته است [illegible]
فرزند از سر پهلوی وی امد هلاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود امده است اگر نارسیده یا دیوانه یا جنب شهادت
یافتند بقول ابو حنیفه رح ایشان را بشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح ایشان را نشویند ولیکن بر همه نماز گذارند اگر با الت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض شسته شوند و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابو یوسف و محمد رح نشویند و از ابوحنیفه رض دو روایت است بیک روایت شویند بیک روایت نشویند اما اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پس از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض شویند و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند دلیل بر آنکه جنب را بقول ابوحنیفه رض شویند و
بقول ابو یوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول علیه السلام در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
و ویرا می شستند رسول علیه السلام فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند ویرا جنابت رسیده بود پیش از آنکه غسل آوردی بدر شد که بشنید که
مومنان بحرب بیرون آیند وی با ایشان سلاح بر خود راست کرد و بیرون آمد بحرب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یابد شستن باید
دیت یا قصاص چه آمد بقول شافعی و نزد علماء ما رح جمع شاید صورت مسئله چنان بود که کسی ده کس را بکشت یکی از وارثان
بازو یا انگشت بقول شافعی رح آن نه وارث دیگر از ترکه وی دیت بستانند و بقول علماء ما رح چون ویرا کشتند دیت از ترکه
ساقط شود و اگر از وارثان قسم خود را بخشید قصاص باجماع ساقط شود جنایت تجزیه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است اما در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجزیه پذیر نیست دیت تجزیه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد کشته ام و ورثه میگویند بخطا کشته و دیت
و قصاص هر دو ساقط شوند و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی بی کینه در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن آزاد کند اگر عاجز آید پس شصت روز پیوسته روزه دارد و اینجا مسکین را طعام دادن نیامده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در اسبیجاب ما سلاح سراجان بودند عاقله کفشگران
کفشگران بودند خواجه اما علی سرخسی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشد
اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از زر دهنده باتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که صحیح
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جذعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جذعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علماء ما رح ده هزار نقره دهند بنا بر آن اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بدینار می حساب کنند و
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اند کمتر دهند و اگر عاقله کمتر باشند تا
تا در سه سال داده شود ما وراء زر و نقره و شتر بقول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود و بر قول صاحبین صد شتر ماده و بیست
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت دهند دویست و از حله دویست و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو ده کشته یافتند بهر کدام ده که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن ده بود مراد از این نزدیکی آنست که تا
وا زبانگ کنند اهل ده بشنوند قتل مکره چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلان را بکش و اگر نه ترا بکشیم وی بکشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه و محمد رح بر فرماینده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابو یوسف رح بر هر دو نبود و بقول شافعی رح

بر بیمر و عید بود و اگر یکی خود را کارد زد و دیگری را کارد زد و بمرد اگر زیادتش هلاک و ریدش تلفی دیت بران کارد زنده واجب شود باب
چهل و یکم در بیان نماز بیماران بیمار را نماز مشروعست هم بآیت و هم با خبر اما آیت اینست قوله تعالی الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم اما خبر قوله علیه السلام صل المریض قائما فان لم یستطع فقاعدا فان لم یستطع فعلی الجنب یومی ایما
فان لم یستطع فالله تعالی احق بقبول العذر منه و رسول عم چنان وعده فرمود بیمار را زانکه بعضی از صحابه بیماری خواستند
چنانکه عمران بن حصین رض سی سال بیمار بود و رسول عم بیمار پرسی وی رفت و ویرا فرمود نماز گذار استاده با قیام و رکوع و سجود
و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله ازبا یار و این قول شافعی
گرفته است اما بر قول علمای ما رح بر قفا گذارد و قدمها را سوی قبله آرد و دلیل بر آنکه عبدالله بن عمر رض بیمار شد رسول عم بیمار
پرسی وی آمد گفت نماز گذار استاده بقیام و رکوع و سجود اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بقفا
قدمها سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمها سوی قبله خفتن که محمد حسن رح در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قدمها
خفتن الا درین مسئله معنی را عارضه نیست که بخانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد
برکوع و سجود و جماعت گذارد و با امام تکبیر گوید در قیام و آنگاه بنشیند و اگر قوت یابد پیش از آنکه امام برکوع رود وی بالا ایستاده
کند و با امام برکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام برکوع رود روا بود و اگر برخاست و بقیام راست نشد و همچنان
برکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه شود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده
برخاست آن را انداخته نشود و قیام قایم نیاید لاجرم نمازش تباه شود اگر آخر یک رکعت نماز لاحقانه ادا کرد روا بود و اگر همچنان بسلام
و بد نمازش تباه شود و اگر بخانه نماز گذارد با بقای طهارت میتواند گذارد و اگر بمسجد می آید بقای طهارت نمی یابد باید که بخانه گذارد با
بقای طهارت اگر استاده نماز میگذارد و بقیام و رکوع و سجود بقای طهارت نمی یابد اما اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد و بقای طهارت
می یابد نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود بقای طهارت نمی یابد اگر بایما میگذارد و بقای طهارت
می یابد بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میگذارد با قیام و رکوع و سجود اما شیخ
الاسلام برهان الدین رح گفته است که بایما نماز گذارد روا بود و مسلمانی را درد دهان جراحت است اگر قرآن میخواند خون روان
شود خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که قرآن نخواند از برای آنکه بی قرات نماز روا می باشد دلیل برامی و مقتدی و گنگ
و در فریضه چهار رکعتی در دو آخرین با هم بی قرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که اینجا بایما نماز گذاردن اشارت بدل است از قیام و رکوع و سجود اما قرات را
بدل نیست بقدر حاجت خواند اینجا می بود که اگر میخواند خون روان میشود و بیش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود و اگر خاموشی کند
می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصباح خواجه امام ابوالفضل کرمانی رح در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی
که بفعل جرم روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آورد بقول شافعی رح

قیام و رکوع عاجز و بسجده قادر نماز بایما گزارد و علما رحمهم الله گفته اند که چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود و بایما میگذارد و روا بود اگر
مسلمانی را بگیاه آست اما قیام نمیتواند آوردن در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه آورده است که وی را بایما نماز باید یا نماز نشسته روا نبود
باید که چندان باشند که توانند آنگاه بنشینند باقی نماز را نشسته تمام کند روا بود و اگر ایستاده نشسته اقتدا کند بقول محمد رحمه روا نبود و بقول
ابوحنیفه و ابویوسف رحمه روا بود و اگر امام نشسته گذارد بایما مقتدیان با قیام و رکوع و سجود بقول زفر رحمه روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم
روا نبود و اگر بیماری بایما نماز میگذارد و در میان نماز قدرت یابد بر قیام و رکوع و سجود نماز تباه شود و اگر جماعتی بیماران بایما نماز
میگذارند روا بود و چون همه یکسان باشند اگر مقتدی پیش از سر امام افتد نمازش تباه شود که در حال ایما اعتبار سر را بود نه قدم و اگر امام
رکوع و سجود گذارد و مقتدیان بایما روا بود باتفاق اما اگر امام نشسته بایما میگذارد و مقتدیان نشسته برکوع و سجود بقول زفر رحمه
روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم روا نبود و اگر نشسته میگذارد بارکوع و سجود و دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر ایستاده گذارد
بقول محمد رحمه روا نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه روا بود و اگر نشسته بایما نماز دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر
نمازش تباه شود و اگر نشسته و ایستاده بخفته اقتدا کنند درست نبود و اگر مسبوق با قدرت قیام رکوع و سجود مسبوق قائم یا نشسته
برکوع و سجود نمازش تباه شود اما اگر بایما دارد نمازش تباه نشود باید که چنین باقی مسبوق قائم را گذارد که با قدرت قیام و رکوع نشسته
برکوع و سجود تطوع شود اما با قدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نبود و این اشارت از وی حمل بر کست نماز تباه نشود بخلاف
بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار بایما نماز میگذارد و قعده فرض پنداره رکعت زیاد آورد نمازش تباه شود اشکال آنست
که مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود بایما نماز میگذارد و نماز تباه نمیشود و بیمار را چرا تباه میشود فرق همان است
که با قدرت قیام و رکوع و سجده ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام و رکوع اگر بیماری نشسته
نماز میگذارد قیام چگونه آرد تا چون او را شک افتد بدانند ابوحنیفه رحمه چهار روایت است یک روایت آنست چنانکه معهود است
بنشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود قعده دست بر زانو نهند این قول زفر رحمه گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام بزانو دو
دارد و در قعده ایست دارد و این قول ابویوسف رحمه گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام دو پای را از یکطرف بیرون فرستد
بنشیند و در قعده همچنانکه در قعده همی نشیند روایت چهارم آنست که وی مخیر است خواه در قیام پا را از یکطرف بیرون آرد خواه در قعده
و این قول محمد رحمه گرفته است اگر نشسته نماز میگذارد و در جای که دست بگیرد میباید گرفت و دست بر زانو نهاد و اگر التحیات اشتد اگر دو سهو است
واجب شود و اگر بی نشود مسئله عکس کیف کان سهو واجب شود و اگر نشسته بایما نماز میگذارد جای که قعده فرضیه می باید آوردن بیمار
بقیام آید بر نجاست و بقید سجده کرد بعضی گفته اند که نماز تباه نشود که آن نشستن وی قعده است ظاهر روایت تباه شود که وی مجتبا نماز گذارد و اگر در
خانه بیماران اند وقت نماز در آمد و میخواهند که نماز گذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشان را طهارت کنند
و جامهای و جای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشان را بقبله آرد باید که تیمم کنند و نماز کنند و اگر نکنند عاصی شوند اگر خود
نه بینند کافر شوند اگر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبله است

کر آن جماعت مر ایشانرا چنانست که حاضرانرا که بنماز دادیم باشارت میتوانند کردن نماز بر ایشان بود و بقول زفر رح اگر بدل شهادت
میتوانند کردن نماز بر ایشان روا بود و قایم نماز قیام عاجز بود نشسته برکوع و سجود روا بود و تا از نشستن برکوع و سجود عاجز نباید بایما
روا نبود و چون خفته باید گذارد باتفاق است که تکبیر گذارد و اگر از اشارت سر عاجز آید حسن زیاد رح گفته است که بچشم گذارد و اگر از اشارت
چشم عاجز آید زفر رح گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت آنست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل با وی بود تاخیر کند اگر گذشته
شود بروی چیزی نبود باتفاق و اگر صحت یابد قضا ران نماز بروی بود یا نی درین مسئله خلافست میان ابو نصیر و مالی ابو نصر زند دیگر
رح یکی ازیشان گفته که قضای بروی بود یکی گفته است که قضا بروی نبود و اگر خفته نماز میگذارند خواب رفته بعضی گفته اند خواب نا
رونیست حدث نبود و ظاهر روایت طهارت تباه شود اگر بیماری خفته است و بقدر طهارت نمی یابد جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت برگشتن ندارد و مالی ندارد که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و بر اسباب ماندن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان روی بغیر قبله و بدان حالت نماز گذارد روا بود و هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت ادا قضا
بکند از عهده بیرون آید و اگر درین حالت نماز نگذارد و بر خود نه بیند کافر شود و اگر بر خود بیند لیکن بگذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جامهاش نجس بود و از ان نماز گذارد و آنچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر متبرعی دارد روی او لا بسوی قبله
آرد و او را طهارت دهد بقول ابوحنیفه رح و اگر یافت ان متبرع روی بغیر قبله که تیمم نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود
اگر از یکی نماز جماعتی بیماران اند هم باید که جماعت گذارند اگرچه امام را روی بغیر قبله است و اگر بجماعت نگذارند بیکار شوند و اگر
مسلمانی بیهوش شد یکوقت نماز همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رح نماز از وی ساقط شود و قضاء آن نماز بروی نبود بقول
علماء ما رح قضای بروی بود اما اگر اکثر یکشبانروز بیهوش ماند باجماع آن نمازها از وی ساقط شود و قضا بروی نبود ابوحنیفه
رض از شبانروز بیست و چهار ساعت را اعتبار داره ابو یوسف و محمد رح شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جایی پدید آید
که نماز بامداد گذارد و بیهوش شد روز دیگر آفتاب برآمد و بیهوش آمد بقول ابوحنیفه رض قضا ران نمازها بروی نبود و بقول ابو یوسف
و محمد رح بروی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد باتفاق قضاء آن نمازها بروی نبود و اگر بنگ خورد و یکشبانروز خفته ماند و
بقول ابو یوسف و محمد رح حکم خفتگان دارد و قضاء ران نمازها بروی بود و بقول ابوحنیفه رض حکم بیهوشان دارد و قضا
ان نمازها بروی نبود و اگر بیماری وصیت میکند و در بعض باتفاق درست نیاید چنانکه بیماری وصیت میکند که چون عدت تو
بگذرد فلان کس را بخواهی یا دختر مرا بفلانی بزنی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رح روایت میکند اما
ظاهر روایت آنست که درست نیاید در ثلث مال باتفاق درست آید بحدیث معاذ رض بیمار بود رسول عم دیدار فرمود یا سعد وصیت کرد
گفت در کل مال گفت نی گفت در چهار دانگ گفت نی گفت در نیمه گفت نی گفت در ثلث مال گفت بلی آنگاه این حدیث فرمود که
الثلث کثیر اما در حق میراث خوار او وصیت درست نیاید اگر وصیت کرد که روزها مرا گندم دهید و نمازها مرا بعد از آن که گذشته
هر روزه را دو من گندم دهد شود و ظاهر روایت آنست که هر نمازی را دو من گندم لازم شود که روزه یک عبادتست و هر نمازی عبادتست

جمله دهند یا پراکنده بعضی قیاس کرده اند بزکوة مال و صدقهٔ فطر اگر جمله دهند روا بود و اگر پراکنده دهند هم روا بود و بعضی
گفته اند که پراکنده روا نبود و قیاس کرده اند بکفارهٔ یمین و ظهار و رمضان شیخ فانی را شاید که روزه نخورد و هر روز نیم من
گندم بدهد اگر بعد از آن فوت شود دادن کند مهما صدقه شود و روزها قضا شود و اگر بیمار است نماز نمیتواند گذارد وصیت
کند تا بعد از وفات من گندم دهند از ثلث مال وی روا بود هر نمازی را دو من گندم دهند شبانروز را دوازده من گندم
بود اگر در حیات وی دهد روا نبود و اگر در بیابان خوف است با پای نماز گذارد روا بود همچنانکه بیمار را **باب چهل و دوم** در بیان
غسل میت بقول علمای ما واجبست و بقول شافعی رح سنت است **حکایت** آورده اند که آدم صفی عم وفات یافت جبرئیل
عم و میکائیل عم بیامدند و آب جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آب ریخت دیگری آدم عم را بشست و در آن حلها
پیچیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و آنگاه جبرئیل عم ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیمة
در صلوٰة کشفوانی آورده است که شستن را فرمودند تا ویرا بشست و ایشان آب ریختند در حلها پیچیدندش و بروی نماز گذاردند
و بخاک دفن کردند جبرئیل عم آن ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیمة شافعی رح گفت که ندای جبرئیل عم سنت بود
غسل میت نیز سنت بود علمای ما رح گفته اند که ندای جبرئیل عم بی امر پروردگار نبود و امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بدین سخن
گفتیم که واجبست علمای ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود نه بینی که معاذ جبل رض مسبوقانه را بعد از
نماز آورد پیغامبر فرمود که سن لکم معاذ سنة حسنة فاستنوا بها رسول عم مسبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود و در
نیز آید و مراد فریضه بود چنانکه با رسیده بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر
وفات کرد بر همه فریضه شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس کرد از همه نیابت واحد
حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عزوجل مر ویرا از گناهان پاک کند و هر که دفن کند برضای الله تعالی
آماده کرده خود را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند برضای خدا تعالی آماده کرده جای خود را در بهشت اگر دو کس
باشند در مسافرت یکی وفات یافت بر آن دیگر واجب شود که ویرا بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی
در میان ایشان گذشته شود یکی ویرا بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن خود را بشوید
و بقول علمای ما رح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علمای ما رح نشاید که زن خود را بشوید وجه قول شافعی رح
آنست که فاطمه رض وفات یافت امیرالمؤمنین علی رض ویرا بشست علمای ما رح گفته اند که عقد ایشان اسمانی بود و بموت
عقد ایشان بجاست و آن بنا بر آن که رسول عم فرموده بود که حسب و نسب من هرگز بریده نشود پس عقد در میان ایشان
باقی بود اما عامهٔ مردمان را چون زن وفات کند در میان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود
زن را شاید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت وی باشد دلیل بر آنکه صدیق رض وفات یافت اسما که اهل وی
بود ویرا بشست چون این خبر بمادر مؤمنان عائشه صدیقه رض رسید گفت اگر من بدانستمی که زنرا شاید که شوی خود را بشوید

من نماندی که رسول علیه السلام را کسی دیگر جستی اگر زن مدین باشد یا سه طلاق شوی وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را
شوید اگر مرد ویرا دو زن است یکی را طلاق باین داد نامعین یا یکی را سه طلاق داد نامعین پیش از آنکه تعیین کردی بمرد وفات یافت هر دو
زن را نشاید که ویرا شوینده که هر یکی احتمال حرام دارند مرد ویرا اگر زنیست دیگر نیز است بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان جدا
واجب شود و متارکه و متارکی ایشان را اقتضای قاضی حاجت نبود هر زن را عده واجب شود و بر مرد که این میان نام برده و سزای کابین
هر کدام کمتر بود آن واجب شود تا عدت این زن نگذرد ویرا با زن دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این زنرا نشاید که شوی خود را شوید اگر عدت گذشت آنگاه شوی ویرا وفات یافت این زنرا شاید که شوید شوهر خود را اگر گذشتن عدت
یا بموت متارکیست و بقول ابو یوسف و زفر رح شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد رح نشاید که شوی را بشوید در حصاید و در شرح
طحاوی آورده است که زفر رح زمان موت را اعتبار کرده و علمای ثلثه زمان شستن را اما اگر زمان موت بگذشته شود و زمان شستن
گذرد بقول زفر رح نشاید شستن بقول علمای ثلثه شاید شستن و مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت و ام ولد ماند شاید
که خواجه را بشوید یا نی سخن خلافست مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی ردت آورد یا پسر شوی را بشهوت بسود
باز اسلام آورد شاید که شوی خود را شوید یا نی بروایت شرح بقول زفر رح شاید که شوی خود را شوید بقول علمای ثلثه رح نشاید
بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بقول زفر رح شاید که شوید بقول علمای ثلثه رح نشاید اگر ترسا اسلام آورد وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که ویرا بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشان را نشاید که شوی خود را شوینده اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود ویرا تعلیم دهند تا ویرا شوید اگر در میان زنان نارسیده نیست
و زنان نامحرم اند باید که زنی خرقه بر دست بپیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود ویرا تعلیم دهند تا ویرا بشویند اگر نارسیده نبود مردی خرقه بر دست بپیچد و آن زنرا تیمم دهد و اگر در ان زنان
که مرده را تیمم دهد باید که روی بر گردانند تا چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را بیاموزند تا ویرا بشوید اما این وجه ماخوذ نیست بجهت آنکه اعتقاد ایشان بیکدیگر درست نبود ایشانرا نشاید که یکدیگر را
بشویند خواجه امام زاهد رح گفته است ویرا در بیت المال حقی باشد باید که بیت المال کنیزکی بخرند از برای وی و آن کنیزک را تعلیم
دهند تا ویرا بشوید و بخاک دفن کنند و آن کنیزک باز فروشند و آن مال را باز در بیت المال بیارند خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که
خرقه بر دست بپیچد و ویرا تیمم دهد بجهت آنکه زنی در میان مردان گذشته شود خواجه امام شمس الائمه حلوانی رح گفته است که ویرا در گهواره کنند
در آب کلان جنبانند و برکشند تا بگذارند و بخاک دفن کنند اگر کسی در آب اندک میرد و آن آب پلید شود چون میت را برکشند تا نشوید
اما اگر مومنی گذشته شد و ویرا بشستند بعد از آن در آب اندک افتاد و باتفاق آن آب پلید نشود و میت را برکشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابو القاسم صفار رح گفته است اگرچه مرده ناشسته در آب اندک افتد پلید نشود از برای آنکه اگر زنده در آب افتد پلید
نشود و آنکه آن زنگی در چاه زمزم افتاد و کل آب را برکشیده اند آن زنگ را چه احتیاج بود و خون آلوده بود خواجه امام ابو بکر اسکاف رح

کفته است اکر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد چیزی
از وی بیرون ترشح کند چونکه مرده را امساک نمانده بود چون آب اندک پلید شود در عیون المسائل مذکور
است دیکر قاضی امام ابو زید دبوسی در اسرار کفته است که مرده در اصل پلید است اکرچه ویرا چندان
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اکر کافری بر کفر وفات یافت ویرا
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا طاهر شد
اکر مسلمانی در آب بسیار افتاد و هلاک شد ویرا از آن آب بر کشند باز بشستن حاجت بود یا نی
این مسئله با خواجه امام ابو نصر عیاض رح سوال کردند که در مسجد رباط چهار سوی بر سر منبر وی را
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رح آنجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اکر ویرا جنبانیده اند انکاه بر کشیده اند باز شستن حاجت نیست و اکر
نجنبانیده اند باز شویند کفت استاد بزرکوار من چنین میفرماید که اکر ویرا جنبانیده اند و انکاه بر کشیده
باز شستن حاجت نیست و اکر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننک نداشت لاجرم فقیه جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که بیمار را خوابانند بقول شافعی رح
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علما ما رح ستان خوابانند و قدمهای سوی قبله
بود اما این جای بود که دست و پا اکر دست ندهد چنان نهند که دست و پا یکی سود ستره کشند و غسال و آنکه
و یک کس که ویرا آب ریزد زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رح پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علما ما رح پیراهن از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاد رح چیزی بر افکنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
بظاهر روایت نشاید که اکر میراث خوار نارسیده باشند تا مال وی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود و عورت
غلیظ ویرا پوشنده بسنده بود بقول علما ما رح خرقه بر عورت غلیظ پوشیده و تخته را باب صفا بشویند انکاه میت را بر تخته
نهند اتفاقست که در وقت غسل قران نخوانند و دعا بلند نکویند اما اکر دعا نرم کوید شاید که غسال آن زمان که مرده را
بر سینه کند بر زبان هیچ ذکر نکوید تا در کفن به پیچند و بوی خوش کنند بر قول نه فرم مخارجها را بقول علما ثلثه رح مساجد را در بعضی نسخها
بر قلب است تخت غساله با دست خود را بشوید اول دست راست را بشوید باز دست چپ شوید و انکاه خرقه بر دست پیچد و میت را استنجا دهد و انکاه
خرقه را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی رح میت را آب دهان و بینی را بشویند و بقول علما ما رح خرقه تاری سه بار بدندان و بینی
میت اندازند بسنده بود و انکاه ریش را بشوید و دستها تا آرنج شوید بروایت حسن زیاد مسح سر آرد و ظاهر روایت مسح سر نیارد و پا
پایهایش را بشوید و انکاه آب فرو ریزد و انکاه دست راست شستن کیرد و سوی خود کشد و انکاه آب فرو ریزد و دست چپ را
کیرد سوی خود کشد و آب کرد بر کرد ریزد انکاه بر روی تخته شاید و دست بشکمش فرو مالد اکر چیزی از میت سر است کند

تخته با انصیف میت را بازشستن حاجت نیست از برای آنکه از آن تا آنکه میت را غسل دهند تا آنوقت که بخاک دفن کنند حکم
صاحب جرح سایل دارد و تا اگر چیزی پدید آید طهارت او باطل نشود و آب اشنان بر وی تا ریمها نرم شود و گل باید اما شانه نکنند و ناخن و
نکنند و موی لب را لبست نکنند و گل را با آب صاف شوید و زنان را موی پیش سینه نهند و در زیر تخته بوی خوش سوزند و حنوط پراکنده
کنند و بقول زفر رح بر مساجد مالد چنانکه بر پیشانی و کفها و دست و سر پا و زانو و بقول علما ثلثه رح بر مخارق چشمهای و دهان و بینی
مانند آن اگر بیشتر بود بهمه جایگاه پراکنده کنند مرد را کفن سنت سه است پیراهن ازار و لفافه و زن را پنج است این سه کفن و
معجر و سینه بند و از زفر رح روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز همچون کفن شاید
کردن اما اولیتر آن بود جامه که با آن جامه طاعت کرده باشد از جامها او را کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کنند و دلیل بر آنکه ابوبکر
صدیق رض وفات یافت وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بپیچید و بخاک دفن کنند که من بدین جامه عبادت کرده ام نو
نکنند که زندگان بدان حاجتمندتر اند و اولیتر اند و صدیق رض پیراهن و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کرده اند اگر میت را
در کفن پیچیدند معلوم شد که لمعه خشک مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع آن لمعه را بشویند اگر یک انگشت
خشک مانده است بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رح انگشت را بشویند

باب چهل و سیوم در بیان جنازه

چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر باید بیرون آوردن آنگاه قدمها
و اگر نخست قدمها بیرون آرند باکی نبود چون بر جنازه نهند اول سر نهند و آنگاه پایها را و اگر نخست پایها نهند باکی نبود و چادر
بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نقش نهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند بسنده بود و در پس جنازه
جزع کردن و جامه سیاه کردن و شمع بردن در پیش جنازه و گل بر وی پاشیدن این همه بدعت بود نشاید کرد از پس و پیش
جنازه قران خواندن بلند نشاید و تکبیر بلند گفتن نشاید که آن تشبه رافضیان بود پس سنیان را نشاید چنین کردن و بقول
شافعی رح جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند و بر قول علما ثلثه رح جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس روند و سنت جنازه بردن
آنست که پیش برود و کتف راست گیرد ده قدم برود و پس آید بر کتف راست گیرد ده قدم برود و پیش برود بر کتف چپ
گیرد ده قدم برود و پس آید و بر کتف چپ گیرد ده قدم برود چهل قدم شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چهل
گناه کبیره از دیوان او محو کرده اند در مسجد نماز جنازه گذاردن کراهیت نبود چون جنازه در مسجد بیارند اما اگر جنازه را
در مسجد کنند بقول علما ثلثه رح مکروه بود و بقول شافعی رح مکروه نبود شافعی رح میگوید که امیر المومنین عمر رض در مسجد نماز
جنازه میگذاردند ما میگوییم آن ضرورت بود که مسجد را از جهت اقامت مکتوبات بنا کرده اند و نیز مساجد واجب است و مسجد را از اندک
آلایش خالی باشد اگر جنازه بیرون مسجد است امام با طایفه بیرون مسجد استاده است و دیگران در مسجد نماز گذارند روا بود [illegible] قید عادت
اینست که قوم در مسجد آدینه بایستند و امام با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذارند در نماز جنازه بقول شافعی رح قران خوانند و بر قول علما ثلثه رح نخوانند [illegible] نماز
جنازه فریضه است باقیها صفت بقول شافعی رح بر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علما ثلثه روا نبود و بقول شافعی رح ... آنست که ...

وفات یافت رسول عم بر وی نماز جنازه گذارد و علماء ما رح گفته اند که خدای عز و جل حجاب از پیش چشم رسول عم گرفته بود تا وی را
میدید و نماز میگذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رح مشروع هست بقول علماء ما رح مشروع نیست وجه قول وی آنست که رسول عم
بر جنازه حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر آوردند یکان یکان می آوردند رسول عم بر هر یکی نماز میگذارد و جنازه دیگری آوردند هفتاد
بر آن نماز گذاردند پس بدین طریق که گفته شد بر جنازه حمزه نماز گذارده است بر آن جنازه دیگر هفتاد بار نماز گذارده است نی بر جنازه
حمزه رض بقول شافعی رح در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علماء ما رح نخوانند بقول شافعی رح بر نماز جنازه تیمم روا نبود و
بقول علماء ما رح روا بود اگرچه تیمم را اجابت کرده باشد و اگرچه جامه اش نجس بود روا بود و نماز عید را حکم همین است اولی جنازه
والی قاضی امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود و اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه مگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود اگر کسی
حاضر آمد حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه مگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود و هیچ جای تکرار نماز جنازه مشروعه
نیست الا در همین مسئله اگر برادر مادر و پدر لیست و برادر پدری و مادر و پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی
نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن امده را اعتبار نبود اگر کسی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر مستحب آن بود که بر وی پدر نماز
گذارد و اگر زنی دیوانه است و برا پدر است و پسر برا اشتوی دهند که دهد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف پسر دهد که وی میراث بیشتر میبرد
و بقول محمد رح پدر دهد اگر ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد و لیکن باجازت پدر و اگر مردی دیوانه است و برا ازان
میدهند و برا پدر است و پسر بقول محمد رح پسر خواندش و بقول ابو یوسف پدر یکی وصیت کرد که فلان کس در جنازه من نماز گذارد و
در فتاوی ابن رستم از محمد رح روایتست که درست آید ظاهر روایت آنست که وصیت در نفس درست نیاید تا اگر وصیت کند که
بعد از وفات من دختر نارسیده مرا بزنی بفلان دهند درست آید تا فی وصیت در الحال در ثلث مال درست آید در نفس نی مسئله
در نماز جنازه امام کجا ایستد ظاهر روایت که وی را بر سینه مرده ایستد که سینه محل معرفت و محبت است حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند
اگر مرده مرد است باید بر سر مرد ایستد و اگر مرده زن است میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس
بن مالک رض که پیغامبر علیه السلام بر زنی نماز میگذارد میانه می ایستاده ظاهر روایة آنست که بنا بر آن بود که آن جنازه در نعش نبود
میانه جا ایستاده تا آنحضرت حایل شود میان مردان و میان جنازه وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل معرفت است
مسئله در نماز جنازه و چند صف پیش گیرند ثواب بیشتر بود و اگر سه کس اند دو صف گیرند و اگر پنج کس اند سه صف گیرند چنانکه دو و
و یک اگر زن در صف نماز جنازه درآید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید نیت امامت زنان شرط نیست هرچند از امام
دور تر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه برخلاف نمازها دیگر تنها ایستادن کراهیت است در نماز جنازه تنها ایستادن کراهیت نبود
و اگر جنازه بسیار است چگونه نهند یکی را پیش امام نهند سران دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را بدین ترتیب نهند امام نیت همه کند
و این هم جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد اکنون چنان نهند که دست دهد اگر جنازها مختلف است چنانکه مرد و پسرک
و خنثی مشکل و دخترک و زن و مرد را پیش امام نهند باز کودک را اگر پسر که بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زن را چون در خاک نهند

برخلاف این نهند پیش قبله مرد را نهند باز کودک را باز خنثی را باز دختر را باز زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند ابن لیلی
ابراهیم نخعی رح گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیه اللعنة میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب
سنت و جماعت آنست که همه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه رض را مشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند دل ایشان
بر چهار قرار گرفت که آخرین نمازی که رسول عم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در آن نماز جنازه تکبیر بگفت مگر چهار
که ازین چهار کم گویند روا نبود و اگر ازین چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول گویند سبحانک اللهم و بحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة
گوید تا انک حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا تا آخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود
باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا وذخرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا اگر مقتدی
به نیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است آنگاه متابعت کند امام را که وی بدان
تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه است که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست آن تکبیر گوید آنگاه متابعت
کند که وی همچون حاضر است ابوحنیفه و محمد رح گفته اند که غائب همچون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید آنگاه متابعت کند
که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام است پس نخست این تکبیر را متابعت کند
آنگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیر را گوید اگر نخست آن تکبیر را گوید آنگاه متابعت کند بقول ابوحنیفه و محمد رح عمل کند
باتفاق روا بود در جنازه بتکبیری مسبوق شد پیش از آنکه جنازه برگیرند از آن تکبیر که فوت شده است گوید و دعا خواندن
حاجت نیست اگر پیش از آنکه تکبیر تلافی جنازه برگیرند نمازش تباه شود و اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند
تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نماز تازه دیگر به قول ابوحنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید چه تکبیر
در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی درین تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام
آرد نمازش تباه شود و اینجا نیز چنین بود و اگر این تکبیر را پیش از امام آرد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را
باید بعد از سلام امام آرد پیش از آنکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نماز تباه شود و اگر مقتدی
رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام دهد
سه تکبیر دیگر بگوید پیش از آنکه جنازه برداشته شود بقول ابوحنیفه و محمد رح نماز تمام شده است شروع را امکان نمانده است
مسئله اگر بر یکی جنازه دیگر آوردند نیت آن جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول
تکبیر گفت جنازه دوم آوردند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود و اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند
بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود و دوم روا نبود و اگر تیمم کرد بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه
دیگر آوردند بهمان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد یا نی اگر چندان تاخیر میشود که طهارت تواند ساختن باتفاق روا نبود و اگر
چندان توقف کند که تیمم باز توانستی ساختن اما طهارت نتوانستی ساختن بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح بهمان تیمم جنازه

دیگر روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اگر چندانی توقف نشد که تیمم ساخت اینجا باتفاق روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد و اگر
متیمم در نماز جنازه امامت کند متوضیان را بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود مسئله و در نماز جنازه بعد از
سلام داد نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگرچه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود و در شرح در سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهرزاده
و در صلوة خواجه اجل شمس سرخسی رح بدو جای آورده است که تواند که بنا کند خلیفه تواند کردن یا نی در اصل نسخها روایت
آمده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود اگر طهارت بنماز اندر آمده است تا به بنا کند
اتفاق روا بود و اگر بطهارت بنماز آمده بود تا که بنا کند اگر بطهارت بنماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در
صدور الصلوة قاضی ابو الحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح تواند که بنا کند از برای آنکه
بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی که
بود و در صلوة خواجه امام سرخسی رح آورده است که اگر امام را در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند
و اگر ولی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایت روا بود از حسن بن زیاد رح روایت آمده است که روا نبود و شیخ الا
سلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح اینقول است که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز گذاردن روا بود چه وی از جمله
منتظران شود اگر کسی را خلیفه نکرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد مسئله چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصلی بگورستان در نباید در
گورها را مشوش نکند که رسول عم فرموده است که گور جهودان زیر پای کوبید و استخوان خشک جهودان زیر پای میشکنید
از بهر شرف او میت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که پای بروی عزیزان
مومنان نهد اگر بضرورت شود که بگورستان در آمده شود چیزی خواند ثواب آن بمردگان بخشند تا برکت خواندن وی از گور وی
در گذشته شود مسئله چون مرده را از گردن برسر گور نهند جمله برسر خاک بنشینند مگر کسانیکه کاری میکنند که ایستادن
فعل جهود است که رسول عم با صحابه بر سر یکی از یاران اینجا که می نهادند و برسر خاک ایستاده بودند که جهودی بر گذشت گفت ما نیز
همچنین میکنیم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم صحابه را فرمود که بنشینید تا جهود را خلاف
کنیم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر درآرند مرده را و در گور یک کس در آید
و بقول علمای ما رح بقدر حاجت در آرند و مرده را از پیش در آرند و بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی بعد گور
در آید و برادر خاک فسا کنند و اگر محرم نیست آید یا پارسا ترین محلت در آید چادر بالای گور وی در ارند تا نخست راست کنند تا خشت بنهند
بقول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقوله عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بقول علمای ما رح نکنند که آن حالت در وقت نزع است که تفسیر انبیا ...
مرده باشند که بیشتر حکم کل دارد و آنکه پیغمبر عم ... تلقین کنید معجزه که ... ما از حال مرده خبر نداریم او از مرده بگوش ما نمیرسد

پس دانستیم که تلقین در وقت مردن باید است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بنشیند و چیزی خواند برنشستی خاک و مردان خاک را در
گور اندازد و بعد از آن ذره خاک آفریدگار پاک مرخواننده را ثواب دهد و مران مرده را آسایش بخشد اگر خشت راست
کرده نه معلوم شد که نماز نا روا آمده است خشت بردارند و نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر ناشسته پدید آید مرده را
بردارند بشویند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز نا روا آمده است باتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند درین صورت خاک را باز کنند که مغیره بن شعبه رض انگشتری
خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود از صحابه رض سوال کردند صحابه دستوری دادند تا خاک باز کرده انگشتری خود را برگرد
در وقت رفتن سرنگون شد فرو رفت چنانکه پایهای وی بر سوی خاک بود سر و روی خود را در پای مبارک مصطفی جمال
مبارک یکبار دید همچنان سر زیر بر آمد پس دانستیم که اگر چیزی در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی رح تلقین کنند و بقول علما رح قرآن خوانند و دعا گویند لحد اولیتر و اسامی اگر زمین سخت است لحد اولیتر بود که
در مدینه دو گورکن بودند یکی لحد کردی و یکی اسامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابوبکر صدیق رض دعا کرد که خدایا
هر کدام که فاضلتر است اول پدید آر چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا والشق لغیرنا پس دانستیم که لحد
فاضلتر است اگر خاک سست بود لحد ندارد اسامی کنند روا بود و [illegible] نشاید نهادن بعضی گفته اند که در غروی از سر و پایان بپوشم اندر
گیرند و استوار کنند و پیش روی میت زمین کنند و بران برف نهند چون مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را گشاینده و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار بستند و تابوت در گور نهادن کراهیت است تخته شاید در گور
نهادن پانی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابوبکر محمد بن الفضل بخاری رح میگوید اگر بجار است اگر
تخته آهنی سازند روا است پس دانستیم که تخته چوبین نیز روا است بقول شافعی رح خاک را چهار سوی کنند و بقول علما رح گور را چون
کوهان اشتر کنند نخعی رح گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و از آن ابوبکر رض دیدند نقل کرده اند که همچون کوهان اشتر است
شافعی مهسیان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میکنیم که آن طریق ایشان روافض علیه اللعنه گرفته اند سنیان را همچنین نشاید کردن
گور بخشت خسته کردن نشاید خرسنه نیز نشاید و خاک توده باشند تا گیاه برآید با کل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه برآید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک برآید تا آن گیاه سبز شود تسبیح گوید ثواب آن بمرده رسد دلیل بر آنکه روزی رسول عم
از گورستان برگذشت دو گور تازه دید عذاب بر ایشان متولی شده ناله و زاری از آن دو خاک بر آمد دعا کرد خدا را عزوجل
عذاب بر ایشان سهل گردانید رسول عم فرمود تو باشد که چوب تری بیارید بیاوردند آن چوب دو پاره کرد بر هر دو گور فرو بنشاند
گفت تا این چوبها تر باشند تسبیح گویند آسایش آن بایشان میرسد سوال کردند بچه خصلت این عذاب گرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چینی بود و یکی جامه خود را از بول نگاه نداشتی و آنگاه رسول عم فرمود که اگر مدت عمر خویش یکبار روزه از ماه رجب
داشتندی ایشان را عذاب نبودی مسئله دعوت سیپاره خواندن نشاید کردن و اگر وارث نارسیده بود حرام بود

و اگر مانع بود سنت است که کسی بسر دیگر ایشان چیزی برود و سی پاره خواند فی اختلاف مشایخ است و اگر خوانند چنان باید که خواند که
یکدیگر نشنوند **مسئله** از گورستان چیزی برکندن نهی است و آتش بر خاک بردن کراهیت است مگر جایی خوف تحجر باشد
که خاک را بکاود و مرده را بکشد انجا روا بود و اگر فی این فعل مخافت خطیره کردن نشاید و پوششش هم نشاید ساختن روی
خاک را بر سینه باید ماندن تا دو باران بر روی زند اسایش مرده بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که در حدیث امده است
که آن باد سند که بر گور میرود اسایش مرده بود و کفارت گناهان وی بود که تحجر امده را کاوید و برکشیده تا خبر کرد اگر کفن بسر قرار است
نگاه دارند تا غیر وی گذشته شود و کفن بر غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی بسینه کرد باید که میراث خواران
کفن دیگر کنند اگر گورستانها امیضر و شسته روا نبود و گورستان مباح بود بر همه ادمیان که بمیرند و اگر درویشی را سیم چند بود و کفن
ازان سیم کرد چیزی زیادت اید نشاید که بنان و آب ورثه وی خرج کنند سیم را نگاه دارد تا مرده دیگر را کفن کنند هر که گذشته شود
نشاید که وی را در بها نجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که وی را گورستان عامه مسلمانان دفن کنند
و در گورستان خرید و فروخت نشاید کردن بگورستان نشاید خانه ساختن و زراعت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن
که زمین گورستان را معطل کرده باشد و گور را افشاندن نشاید و سفید نشاید کردن و گورستان مباح است بر همه اگر پاره را جدا
میکنند و میگویند ازان ماست و کسی دیگر را رها نکنند کراهیت بود بر بیکار شوند اگر زمین خود را گورستانی میکنند خاص از برای
خویش و اقارب خویش را ایمن که اقارب و عشایر خویش در خاک نهند ان زمین بر همه مردگان مسلمان مباح شود اگر باز دارند ظالم
باشند لیس دانستم که گورستان بهیچ طریق ملک نشود والله اعلم یارب نویسنده را بیامرزی و خواننده را رحمت کنی **باب چهل
و چهارم** در بیان سجدات بدانکه اصل امام محمد رح را درین باب هر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود انجایی بود
که بعمد ارد اما هرچه بهر اصلاح نماز ارد نمازش تباه نشود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح هرچه تا دون رکعت بود نمازش تباه نشود
اصل امام شافعی رح در باب سجدات که هر کجا بماند باز گردد و اورده تا اگرچه بسیار بود بر انداخته شود و اصل زفر رح را در باب سجده
هر کجا که بماند باز گردد و اورده پس بر انداخته شود چون تا دون رکعت بود اگرچه رکعت تمام بود بر انداخته نشود و صورت مسئله چنان بود
که مسلمانی نماز دوگانی میگذارد و در رکوع رکعت دوم یاد امدش که از رکعت اول یک سجده مانده ام قول زفر رح و شافعی رح
باز گردد آن سجده را بیارد و آن قیام و رکوع رکعت دوم را باز ارد و بقول علما ثلثه رح ازینجا السجده برود و سه سجده بیارد و یکی را
نیت قضا میکند دوم را نیت اداء و اینجای بود که تا دون رکعت بود اگر هر دو رکعت اورده و قعده اورده یاد امدش که از رکعت
اول یک سجده مانده ام بر قول شافعی رح آن سجده را بیارد و یک رکعت نماند و زفر رح درین مسئله با ماست نیت کند و یک سجده بیارد
و قعده سهو ارد و نماز تمام کند و اگر نماز بامداد میگذارد در قومه رکعت دوم یاد امدش که یک سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت
و آن سجده را اورد بر قول زفر و شافعی رح آن قیام و رکوع را باز ارد و بر قول علما ثلثه رح اولیتر آن بود که آن رکعت باز ارد
اگر باز نه ارد و بقول زفر و شافعی رح نمازش تباه شود و بقول علما ثلثه رح بر فور دو سجده ارد و قعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم را

وسه سجده چنانکه دیگر آورده است یازده شود ده و یکی با امام آورده است الیست که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسئله اگر نماز چهار رکانی میگذارد و قعده نشسته یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد چون این سجده
از رکعتهای اول بود اما اگر از رکعت آخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده و قعده آرد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار رکانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشند دو سجده و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو و یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی می آرد و قعده بنشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت ماند یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو و نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده آخر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد دیگر رکعت
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار رکانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد و برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و بسه قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فور دو سجده آرد این
رکعت شود نیت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر یک قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بیارد و قعده آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بیارد و قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که چهار قیام و رکوع آورده ام و هیچ سجده نی بر فور دو سجده آرد

این یک رکعت شود برخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بعد قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهارگانی را بعد قعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه بیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام لیکن هم
رکعتها سجده معتبر نشده بود و فریضه با تطوع آمیخته نشود و نماز تباه شود و اگر نماز چهارگانی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود و اصل این است اگر یک جزو نماز روا مانده است و نه جزو روا این
یک جزو نه جزو نماز روا بود و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو و اگر از چهار مانده است نماز
تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را باصلاح آرد و سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه
و اگر نماز چهارگانی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده نشیند
رکعت نماز سه قعده بیارد و اخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهارگانی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و یکی
شود و نیت کند و یک سجده بیارد و یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت اخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بیارد و قعده و سهو
از عهده بیرون آید اگر مصلی فی نماز سه گانی بگذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال یک سجده
بیارد و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده سهو
نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از اخر اگر از رکعت اخر مانده است نیت کند و دو سجده
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول برانداخته شود و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر
و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند و سجده بیارد و قعده و سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند و دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه گانی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است حالی که سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام و نیت کند و سه سجده بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام

وسه سجده جنبلی دیگر آورده است یازده شود و دو رکعت با امام آورده است این است که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسئله اگر نماز چهار رکانی میگذارد و قعده نشسته یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد و چون این سجده
از رکعتهای اول بود و اما اگر از رکعت آخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده و قعده آرد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار رکانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا از دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو و یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی می آرد و قعده بنشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده آخر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو و اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک رکعت دیگر بیارد
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار رکانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد و برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و بسر قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فور دو سجده آرد تا
رکعت شود نیت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر یک قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بد و قعده آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بد و قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که چهار قیام و رکوع ها آورده ام و هیچ سجده نی بر فور دو سجده آرد

این یک رکعت شود و برخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بعد قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بعد قعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه بیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام بود سه
رکعتها سجده معتبر نشده بود و فریضه بالتطوع آمیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر هر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر هر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سجده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که هر دو از دو مانده است یا هر دو از یکی نمازش تباه شود و اصل این است اگر یک جزو نماز روا مانده است و نه جزو روا تبع آن
یک جزو نه جزو نماز را بود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سجده سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نماز نمازش تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده
فریضه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار مانده است نمازش
تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را باصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و سجده سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود
و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج قعده نشسته [illegible]
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و یکی
نبود نیت کند و یک سجده بیارد و یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بیارد قعده و سجده سهو
از عهده بیرون آید اگر مسافر نماز سه گانی سه گذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال یک سجده
بیارد و قعده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو
نماز تمام کند اگر هر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند دو سجده
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول بر انداخته شود و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سجده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که هر دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که هر دو از دو مانده است یا هر دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند و برخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سجده سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه گانی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو رکعت مانده است یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سجده سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام و نیت کند و سه سجده بیارد و قعده و سجده سهو بیارد نماز تمام کند

واگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده است یا سه از دو نیت سه سجده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام کند
اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده را حساب باید کردن آورده وی دو سجده پیش نیست یا دو از دو رکعت آورده است یا دو از یکی اگر
از دو آورده است نیت کند دو سجده و قعده بنشیند برخیزد و یکرکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام شود اگر نمیداند که دو از دو
آورده است یا دو از یکی بجای دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده آخر سهو بیارد و
نماز تمام کند اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده وی یکی بیش نبود نیت کند و یک سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده
بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام کند اگر نماز سه گانی را چهار آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که
یک سجده مانده ام نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که یک دو سجده مانده ام بنگرم که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو از یکی اگر
دو از دو مانده است نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده است و این قیام و رکوع چهارم برانداخته شود و قعده بیارد و سهو نمازش
تمام شود و اگر یاد آمدش که سجده مانده ام بنگرم که از سه رکعت مانده است یا سه از دو و اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود
اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود حالی یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده
است یا سه از دو نمازش تباه نشود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بنگرم که چهار سجده از چهار رکعت است یا از سه رکعت یا از دو رکعت
اگر چهار از چهار مانده است اتفاق نمازش تباه شود اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد در رکعت تمام
شود و قعده بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده
وی یک سجده بیش نبود بنگرم این سه سجده از سه رکعت آورده است یا از دو اگر از سه رکعت آورده است و سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند و اگر از دو آورده است حالی یک سجده بیارد تا دو رکعت تمام کند قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد
نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت آورده است یا سه از دو نیت کند و سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز
دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام شود اگر نماز چهارگانی را پنج آورده است یا و آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی چهار
سجده بیش نبود این چهار سجده بیش نبود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده است یا از سه یا از دو و اگر چهار را از چهار رکعت
آورده است چهار سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار را از سه رکعت آورده است حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد
یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام کند و اگر چهار را از دو رکعت آورده است دو رکعت نماز دیگر بیارد و بیک قعده و آخر سهو
بیارد و نمازش تمام شود و اگر نمیداند که چگونه مانده است نیت کند چهار سجده بیارد و قعده و برخیزد و دو رکعت نماز بیارد و قعده بیارد و سهو
بیارد نماز تمام شود مسئله بر قرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده آورده وی سه سجده بود از رکعت آورده است سه سجده
از دو یکرکعت نماز دیگر گذارد و اگر از دو رکعت آورده است یکرکعت نماز آورده باشد و دیگر رکعت دیگر را بیک سجده مقید کند و دو است و
بیک سجده از دو قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز بیارد و قعده از سجده بیرون آید مسئله
بر قرار اگر یاد آمدش هشت سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده است بر فرد دو سجده

آرد و قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر یک رکعت آورده است از رکعتها اول بر فور دو سجده آرد و این رکعت شود و قعده آرد و دو
رکعت نماز بیک قعده آرد و از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آرد و قعده و سه رکعت
نماز آرد و قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار رکعت کامل را پنج آورد و یاد آمدش
که نه سجده مانده ام آورده و وی از یک بیش نبود نیت کند و یک سجده دیگر آرد تا یک رکعت نماز تمام شود دیگر رکعت دیگر آرد و قعده بر چیز دو
و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که پنج قیام و رکوع آورده ام و پنج سجده نی بر فور دو
سجده آرد و این یک رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشست یاد آمدش که یکی رکوع مانده ام و یکی سجده ولیکن نمیداند که از کجا مانده است یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمدش که دو سجده و یکی رکوع مانده ام ولیکن نمیداند که از کجا مانده است باید که دو سجده آرد و دو رکعت نماز گذارد و دو بار قعده و سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام ماند از آنجا یک آید یا یک رکعت باید آوردن و اگر از رکوع ماند از رکعتهای اول یک رکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام شک افتادش که این پنجم نشست یا سیوم نیز
و من چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلخ قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر از پنجم بازگشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فور دو سجده
آرد و اگر سیوم بود و بر سر دو نشستن یافتم بر فور دو سجده آرد و بدان قیاس بر سر دو نشسته بود و این سه رکعت بود
چون وی چهار سجده است و بر این یک رکعت شود و سه رکعت نماز بسه قعده آرد تا اگر پنجم بازگشته بود و بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکوع و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر از چهار
رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت ملحق کند رکعت شود و بر دو دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر دو دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود و بر دو دو سجده بود و یک رکعت نماز و اگر نمیداند چهار سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده آرد و از عهده بیرون آید اما مشایخ سمرقند
گفته اند که بازگردد و قعده آرد و اگر از پنجم بازگشته بود و بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده را از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آرد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود رکعتها اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتها آخر است دو سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و اگر نمیداند چهار سجده آرد و قعده چهار رکعت نماز بچهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم بازگشته بود و بر سر دو نشستن یافتم چون وی چهار مانده است پس پنج نیاورده
بود و بسه و سه چهار رکعت نماز بود و پس بچهار رکعت بچهار قعده آرد و باتفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز شش رکعت کرد قیام آورد و قعده قیام آورده دو سجده و یک قیام آورد و رکوع و قیام آورده دو سجده

اینهم یکرکعت نماز بود وباقی نماز خود تمام کند واگر وتر میگذارد وبقعده آخر نه نشست یا دانست که یک سجده از رکعت اول
مانده امام اعول محمد رحم نماز تباه شود که تمامت شفع اول را اعتبار دارد وتا تمر وعشش اور شفع ثانی درست اید بقول
ابو حنیفه وابو یوسف رحم نیت کند ویک سجده آرد ودر قعده سهو وانه سجده سهو در آید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والا
نصار والتابعین الابرار وعلی الاولیاء والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال ولا بنون تم کتاب الصلوة المنسوب الی الشیخ الامام الاجل المتقی الواعظ فقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دویم صلوة مسعودی بتاریخ
پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۷
هجری النبوی
تمام شد

جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قوله تعالی اقیموا
الصلوة واتوا الزکوة امر کردن خدای تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام
فرموده که خذ من اغنیائهم وردها الی فقرائهم بدیگر از توانگران ایشان بزکوة و بدرویشان ایشان بده و در حدیث دیگر آنست که پیغمبر
علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال ندهد یعنی تجوّد فریضه نبیند و در آمده است که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کرا شتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد فردا قیامت آن ستورها را ایشان را آتشین گردانند
و آن خصم را در زمین هموار بغلطانند و او را بسمهای ایشان کوبند و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان بگریند
و فریاد کنند که این سزای آن کسی است که زکوة باز گیرد و هر کرا زر بود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر و سیم
ایشان را آتشین کنند و بر پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند ائمه تفسیر گفته اند که این سه جا را داغ از برای آن کنند
که چون توانگر درویش را بیند از تنگ دل پیشانی بگرداند و چون سؤال کنند پهلوی سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود لاجرم
اینجای را داغ کنند چنانکه قوله تعالی یَوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَظُهُوْرُهُمْ
هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ فَذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ ٭ و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة
وداووا مرضاکم بالصدقات مالهای خود را حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دوا کنید بصدقه دادن مسئله باید
دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر بود بیست مثقال
باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود و بعد از حولان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه نقره بود دویست درم باید
که تا در وی پنج درم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زر و یا نقره نقد تا زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را بیست دینار
بود اوّل سال در میان سال این مالها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب نباید مگر آنزمان اندر که مال شده است
یکسال بگذرد اما از آن بیست دینار از اوّل و اندک باقی مانده بود باز باخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب آید

از بهر آنکه از آن مال باقی مانده بود و اعتبار در زکوة اول و آخر سال است چون اول سال نصاب کامل بود و باخر سال کامل لاجرم زکوة واجب آید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود اول سال بروی گذشت و زکوة نداد آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبهٔ زکوة از وی
بیفتد یعنی زکوة بروی نبود درین جهان اما عقوبت آن جهان بود بنا دادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آمد و آن زکوة نداد و سال دوم برگذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را نشود از بهر آنکه
چون نیم دینار از آن مال حق درویشان شده است لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار زر است
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود به قول ابوحنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمس می بود و اگر نقره بود تا چهل درم بر دویست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نیاید مسئله در زیادتی از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود و به قول ابویوسف و محمد رحمهما الله هرچه اندک زیاده شود به نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد درم است و پنج
دینار زر جمع کند آن نقره را با آن زر یا نی به قول ابوحنیفه رح جمع کند بقیمت و به قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جمع نکند مگر باجزا اگر غلامی است
مردی را اگر به زر میخرد و شد بیش بنوزده دینار میخرند و اگر نقره میخرد و شد بیش بدویست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی بر قول
ابوحنیفه رح زکوة واجب نیاید و اگر بنقره خریده بود زکوة واجب آید امام محمد رحمة الله میگوید که بنگریم که درین شهر با زر کالا بیشتر است یا بنقره
اگر با زر کالا خریده بود زکوة واجب نیاید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابوحنیفه رح میگوید زکوة واجب گویم تا درویش را و فقیر را نیکو آید
مسئله بباید دانستن که زکوة مال بهیچ کس از فی سوا بود و بچه کسان روا نبود یا مادر و پدر و فرزند هرچند فرود تر بود و یا بالا تر روا نبود و اگر
خود بدهد و یا مکاتب خود بدهد روا نبود پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است که مر بنی هاشم را حرام است تا قیامت زکوة گرفتن و همچنان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود بعلویان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و به آزادگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کردهٔ ایشان از حکم
ایشان است از بهر آنکه یک روز امیرالمومنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کردهٔ خود را دید که خرما می خورد و گفت این خرما از کجا آورده
گفت خرمای صدقه داده اند امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نخوری گفت نی این
نیز همچنان است دلیل برین مسئله غلامی مر علوی را کفو نبود در نکاح از آزاد کردهٔ ایشان مرا آزاد کرده غلامی را کفو نبود پس معلوم شد که آزاد کردهٔ ایشان
را حکم ایشان بوده است مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود میدهد روا نبود از بهر آنکه زن در مونث مرد بود و مال زن همچو مال مرد بود
پس ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی میدهد به قول ابوحنیفه رح روا نبود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بکافر میدهد مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدرویشان
مومنان بدهید مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا به عمه یا بخاله یا بدختر زن یا به پسر زن یا بمادر زن یا بخواهر زن یا به برادر زن
روا بود از بهر آنکه تو از ایشان نه و نه ایشان از تو مسئله زنی آمد نزدیک رسول علیه الصلوة والسلام معن نام و سوال کرد که بشوی
خود مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود لَكِ اَجْرَانِ اَجْرُ الصِّلَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
ترا مزد دو باشد یکی مزد خویشی و پیوستن و یکی مزد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال به بنده میدهد بنگریم که خواجهٔ وی توانگر است

یا درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر درویش است روا بود از بهر آنکه مال بغلام میدهد بملک خواجه می شود و چون خواجه توانگر بود همچنانکه
بود که بتوانگر داده بود و زکوة بتوانگر دادن روا نیست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بنارسیده میدهد روا بود یا نی و اگر پدر درویش است
و توانگر بود روا نبود از بهر آنکه حکم این نارسیده حکم مادر و پدر بود لاجرم روا نبود **ویجوز الزکوة الی مکاتبه الغنی**
وطفله مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد و بپنداشت که وی درویش است و توانگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود
از بهر آنکه وی بگمان داده است که وی درویش است و شریعت بگمان وی روا دارد اگر بگمان زکوة روا نبود مسئله اگر مردی
در شب زکوة بیکی داد و پنداشت که وی درویش است یا بیگانه پسر وی پدید آمد روا بود از بهر آنکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب بپسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر وی را معن نام بود و بامداد معلوم شد که زکوة
بپسر خود داده است پسر را گفت زکوة مال من ده تا بکسی دیگر دهم پسر نداد و بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را حکایت کردند
پیغامبر علیه السلام فرمود یا یزید لک مانویت و یا معن لک ما اخذته گفت یا یزید آنچه تو نیت کردی درست افتاده است و ای معن آنچه تو گرفتی
نیز ترا حلال است پس ما را معلوم شد که اگرچه پسر خود را داده بود بدین کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی میدهد
روا بود تا زود تر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مرد پیر را غلام است یا کنیزک که وی از جهت خدمت میدارد زکوة واجب شود
اگرچه هم ده نفر بود مسئله اگر مرد پیر را باغ است زکوة واجب شود که محتاج بود بقیمت آن باغ و اگر زمینها بود و شش هرچه بدانها حاجتمند
بود زکوة واجب شود و اگر جفت گاو بود و خران بود در آنها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد دست بقال و یا عطار
وی را بیست دینار رخت است و حنوز تا زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هرچه زیادت از حاجت اصلی وی بود
که بنصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجها است یا طوق یا حلقها باید که زکوة بدهد که بر قول ابو حنیفه رحمة الله
زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمه الله واجب نیاید مسئله اگر مرد پیر را بیست دینار است ولی جمیعت دینار وام دارد
زکوة واجب نشود مسئله مرد پیر را دینار زر است ولی صد دینار کابین زن می باید دادن زکوة بر این مرد را واجب نبود
از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد که بدین حال شود لاجرم زکوة واجب نشود مسئله
رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده است یا گل معصفر تا رنگ ریزی کند سال گذشت برینها زکوة واجب شود چرا که
در معنی تجارت است یعنی تجارتی مسئله هر چیزی را که نفع وی بعد از استهلاک میگیرد زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد
از استهلاک میگیرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را اشنان خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شوی
هم دمان کند و از اینها هر دو گرد سال بر گذشت و همچنان اشنان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان
نیل و گل معصفر و اشنان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در آن جامه باقی ماند پس ازان
زکوة واجب آید اما نیز در جامه شوی که جامه را شست از آن اشنان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لاجرم زکوة واجب نیاید
و آن سیم که جامه شوی ستاند در مقابله آن رنج خویشتن میستاند اما اگر مرد نانبا هیزم است بیست دینار را هیزم خرید تا نان پزد و نکند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه شوی اما اگر اشنان و صابون از بهر باز فروختن خریده است با نیم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال
بازرگانی است زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را مال است این مال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده و میداند که در خانه خود
نهاده است جای ولی نمیداند که کجا نهاده است تا سال بگذشت بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سالی
بگذشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و صحرا آنست که در خانه مال نایافتن نادر بود بنادر حکم نبود اما مال یافتن در بیابان
نادر بود لاجرم چون بعد از سال یافتش زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود و فراموش کرد بعد از سال یافت
زکوة واجب بود یا نی دو روایت است بیک روایت واجب شود بقیاس خانه و بیک روایت واجب نشود همچنانکه در بیابان مسئله اگر مردی گوسفند
رفت و زدان بیرون آمد ندوی قدر او حجیر کرده بسبک داد اگر بعد از آن سک گرفت تا اکنون زکوة واجب آید یا از آن سال گذشته
یا نی جواب بتفصیل است بنگریم که سک از آن وی است یا از آن بیگانه اگر سگ از همین مرد است زکوة واجب آید اگر سک بیگانه است تا سال
بگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بسبک بیگانه داده همچنانستی که این مال هلاک شد ستی لاجرم هر چه وقت مال هلاک شود و باز
بیاید و سال بر وی بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مردی را بیست درم زر است نیم دینار زکوة جدا کرد و دو درم سیم کرد
و اگر سیم دهد روا بود یا نی بمذهب علما ما روا بود و بر قول شافعی هم روا نبود زر را زر باید دادن و سیم را سیم تا روا بود مسئله
اگر مردی نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب
هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس روا بود مسئله
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة و این نیم دینار از وی افتاد و از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه
کسی نیافته بود و اگر یافته بود آنکس توانگر بود از زکوة یقین بر وی بود بشک ساقط نشود و اگر معلوم شد که
آن بنده درویش است اگر بجا است درست وی باز نیت کند اما خرج کرده است هر چند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بر وی دین
بر آمد و پاینده و هر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی روا نبود مسئله مردی را از مردی مال باید این مرد آن مال را نمی
توان دادن باید که زکوة بر کشد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده روا بود اما اگر همچنین گوید
که آن مال ترا بمن می باید دادن از حساب زکوة بگیر روا نبود از بهر آنکه این دین است و دین
بر زکوة نیابت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و درویشان را بخانه من آورد
و نان به نیت زکوة مال میدهد روا بود یا نی اگر بر خوان نشاندشان و ایشان نان می خورند روا
نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تملیک است یعنی ملک وی باید که شود اما اگر نان در دست
درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مر مردی را از زکوة
یکی قراضه از زین بدل آمد یعنی قلب آورد و باشد پس خداوند مال داد که این قراضه از زین بدل آید آن زکوة بسر
آمد و نبود از بهر آنکه از این بیست دینار یکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار نماند زکوة واجب

واجب نیاید آن زر را از آن درویش تواند شدن یا نی درین دو روایت است بعضی گفته اند که تواند شدن که وی نپذیرفته اند او را ست که
بر وی بیست چون بر وی نبوده است لازم تواند شدن و لی درست تر آنست که نتواند که اگر از صدقه فریضه نپذیرفته است باری از صدقه تطوع نپذیرفته
است مسئله در زکوة هشت شرط است پنج در زکوة دهنده است و سه در زکوة است و مسلمان پنج که در زکوة دهنده است مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن است اما آن سه که در مال است عین مال و مال تجارة و ستور سائمه است مسئله اگر دانشمندی است و یا کتابها است
زکوة در آن کتابها واجب شود یا نی بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود و اگر از هر نسخه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم بیست دینار بخرند
زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو است یا سه مثلا از جامع الصغیر دو و از جامع الکبیر سه و زیادة سه چهار است از همان و لی مصنفان دیگر اند زکوة
واجب نشود از بهر آنکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی معنی بود لاجرم
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را جامهای زمستانی دو است و تابستانی دو و دو عفو بود و در وی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون بنصاب برسد مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد زکوة مال من بده پیش از آنکه وکیل دادی موکل داد و بر قول
ابو حنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر آنکه چون موکل داد وکیل معزول شد و پس ناحق داده بود ضامن شود بر قول ابو یوسف و محمد رح ضامن نشود
از بهر آنکه بایستی وی را خبر کردی که تو مده من داده ام مسئله مردی را دویست درم است و پنجدرم یا بیست دینار است و نیم دینار یکسال برگذشت
و زکوة نداد سال دوم آمد دوم سال از زکوة واجب آید یا یکسال را بقول ابو حنیفه رح دو سال را و بقول ابو یوسف و محمد رح سال اول را زکوة
واجب شود و سال دوم را نی حجت ابو حنیفه رحمة الله علیه است هر دو سال نصاب کامل است از بهر آنکه اگر زکوة سال اول بیست و نیم دینار بود و اگر نیم دینار
را از حساب بیرون کنیم بیست دینار ماند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقره نیز جواب همین است اما حجت ابو یوسف و
محمد رحمة الله است که در دویست درم پنج درم لازم آید و در آن پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال دوم چون چیزی لازم آید در آن پنجدرم
سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نیاید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست اشتران معین کابین آن زن کرد و
این اشتران بدین زن تسلیم نکرده است اگر سال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن و لی بر شوی از بهر آنکه از ملک وی بیرون رفته است
و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نیاید که وی را ملک ناقص است که نمی تواند از وی انتفاع گرفتن اما اگر مرد بزن بدهد بر زن زکوة واجب
آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار طلبا شدن سال برگذشت و آن همچنان با غریم است زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر است
یا مقر اگر منکر است زکوة واجب نیاید و اگر مقر است جواب بر تفصیل است بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی دادنش هست زکوة
واجب آید و اگر نی نی باب زکوة الابل بدانکه اگر مردی را اشتران اند چرا خوار اگر پنج شتر بود و سال برگذرد یکی گوسپند
واجب آید و از پنج تا نه همان یک گوسپند واجب آید چون ده شوند دو گوسپند واجب آید تا چهارده همان دو گوسپند بود چون پانزده شوند
سه گوسپند واجب آید تا به نوزده همان سه واجب آید چون بیست شود چهار گوسپند واجب شود تا بیست و چهار همان چهار گوسپند
بود چون بیست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید و از بیست و پنج تا سی و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند
یکی بنت لبون واجب بود و بنت مخاض یکساله بود که پای در دوم سال نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود

و بر قول محمد رح واجب بود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مواساة است گویند از مال وی قربانی
کنید و آنرا خشک کنید و پاره بدان نارسیده مید تا بخورد نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر دیرا زن خواهید نفقه زن بر وی
واجب آید اصحه نیز واجب آید والله اعلم بالصواب باب زکوة البقر باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که خواه نر خواه
ماده که پا در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود و چون چهل شود یکی گاو دو ساله که پای در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه و چون شصت شود دو گوساله واجب آید تا شصت و نه همین بود و چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دو ساله
واجب آید تا هفتاد و نه همین بود و چون هشتاد شود دو گوساله دو ساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود و چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود و چون صد شود یکی دو ساله و دو یکساله واجب شود از بهر آنکه چهل را یک دو ساله و شصت را دو یک
ساله تا صد و نه همین بود و چون صد و ده شود دو دو ساله شود و یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود و چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد سه دو ساله
دهد خواهد چهار یکساله تا صد و بیست و نه چون صد و سی شود یک دو ساله و سه یکساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود و چون صد و پنجاه شود سه
دو ساله دهد و یکی یکساله یا خواهد پنج یکساله دهد همچنین تقدیر میرود تا صد و شصت را چهار دو ساله دهد باب زکوة الغنم باید
دانستن که در چهل گوسپند یعنی میش و بز چراخوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود و چون صد و بیست و یک شود دو گوسفند
واجب آید همچنین تا دویست همان دو بود و چون دویست و یک شود سه واجب شود تا چهارصد همین بود و چون چهارصد شود چهار
گوسفند واجب آید بعد چهارصد اگر صد هزار شود از هر صدی یک گوسفند واجب آید مسئله اگر چهل بره است در وی زکوة واجب نشود
مگر که با ایشان گوسفندان کلان هم بوند بتبع آن کلانها زکوة واجب شود مسئله هر جا که گوسفندان هست ساعی آید تا زکوة گوسفندان
طلب کند خداوند گوسفند گفت بهر و بر چه اندازی هر کدام گوسفند که تو می باید چرا کن نشاید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسفند را
باید که خود تسلیم کند بوی تا درست آید اما اگر ساعی خود در آید باید که گوسفند میانه گیرد از بهر آنکه اگر بهتر را بگیرد و در بتر را نیکو نباید اگر میانه
گرفت روا بود یا نی اگر خداوند گوسفندان آنجا بود روا بود و اگر خداوند گوسفندان حاضر نبود روا نبود مر ساعی را که برد که از زکوة غایب
ندارد مسئله اگر مرد را مالهای زکوة است همچو شتران و گاوان و گوسفندان کافران برند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد از ان چندگاه
خداوند مال همین مالها خود را دریافت مر سالهای گذشته را واجب شود یا نی بقول علما ما رح واجب نشود بر خلاف شافعی رح حجت علماء ما رح آنست
که چون مالها کافران بردند از ملک وی بیرون برده و لا جرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون اشتران و گوسفندان
و گاوان و جامهها بازرگانی در زکوة مال نداد این مالها را میفروشد بهم روا بود یا نی بر قول علما ما رح روا بود و بر قول شافعی رح نبود
و حجت شافعی رح آنست که میگوید که زکوة حق درویشان است چون نداد آن مال مشترک شد میان وی و میان درویشان و هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس هم روا نبود دیگران را دیگری نداد چون اینجا مال مشترک شد میان درویش باید که بیع روا نبود و حجت علماء ما رح آنست که زکوة
خدا است و با مر خدا است ... همچو امها و دیگر چنانچه وام نماز و روزه و وام حج اگر دیرا این وامها بود و بیع شترا باز ندارد اینجا
نیز همان بود جواب حجت شافعی رح آنست که مشترک است میان وی و میان درویش و دلیل برین که اگر کسی که میان دو

مشترک بود هیچکس را با وی صحبت روا نبود باز اگر مردی را کنیزک بود از بهر بازرگانی قیمت دویست درم سال بگذشت و زکوة نداد
این کنیزک بیع باشد صحبت با این کنیزک روا بود و اگر این کنیزک با در ویش مشترک بود صحبت با این کنیزک وی را روا نبود می پس دانستیم که دادن
زکوة بیع را باز ندارد مسئله زکوة واجب شود و این وجوب مضیق ست یا وجوب موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تمام شود
یانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف موسع و بر قول محمد مضیق تاخیر کند یا آن تاخیر کردن بر قول محمد بزهکار شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله
بزهکار نشود حجت ایشان آنست که نماز نیست که وی را وقتی معین ست که از آن وقت درگذرد و بزه ست اما زکوة را وقت ادا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کند روا بود تاخیر کند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکساله را یا دوساله را پیشتر میدهد روا بود از بهر آنکه درویش
را نیکو می آید لاجرم روا میدارم مسئله اگر مردی را بیست دینار زکوة برآمد بیست این بیست دینار را بیک تن میدهد بر قول علماء ما
رحمهما الله روا بود و لی مکروه بود بر قول زفر رحمة الله روا نبود وی میگوید چون آن بیست دینار میگیرد توانگر شد پس چنان بود که زکوة به
توانگر داده ست و زکوة به توانگران دادن روا نبود و حجة علماء ما رحمة الله آنست که در وقت آنکه میگیرد درویش ست بعد از آن توانگر شود
لاجرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بخویش خود دهی بهتر از آن بود که به بیگانه دهی و اگر خویش نیست همسایه درویش دهی بهتر
بود و اگر همسایه درویش نبود بنگر که نیک درویش کیست بوی ده و کوی و یا در محله زکوة بوی دهد اولی تر بود به پارسائی دهد و بدکاری
فاسق ندهند مسئله اگر زکوة مال بشهر دیگر میفرستند مکروه بود و اینجا که میفرستند با ساکنان مدینه مکروه بود از بهر آنکه حق این درویشان
با اینان توانگران واجب ست که گذارند مسئله مردی را غلامی ست یا کنیزک که از جهت خدمت نیت تجارت کرد باید که سال بگذرد تا زکوة واجب آید
اما اگر همچنان ست که نیت تجارت کرد با نیت خدمت میکند زکوة واجب نیاید مگر که حولان گذشته بود بعد از آن نیت کند تا آن سال گذشته را
باید که زکوة بدهد هر چه در ترابست زکوة واجب نیاید چون گندنا و پیاز و مانند وی بر قول ابو حنیفه و بر قول ابو یوسف و محمد زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویش که خریده بود یا میراث رسیده بود و معلوم نیست که مال از آن
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی وی را حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت دو روایت ست بیک روایت خمس واجب شود
و بیک روایت واجب نشود از بهر آنکه هر چه در سرای بود ظاهر آنست بود که آن مال از آن خداوند سرائی بود لاجرم چون خداوند معلوم نبود
خمس آن بدهد اما اگر بیابان یافت معلوم نبود که نهاده است لاجرم خمس واجب نیاید مسئله مردی را دویست درم وام ست چهل
گوسفند و سی گاو و این دویست درم بگوسفندان حواله کنم یا بگاوان حواله کنم زکوة گاوان یکی گاو بود و تو دانی که قیمت گاو از گوسفند
زیاده بود لاجرم این وام بگوسفندان حواله کنم تا گاو را زکوة دهد تا درویشان را منفعت بیشتر بود مسئله بر حال اگر مردی را بیست
و پنج اشتر ست و سی گاو و دویست درم وام بگاو حواله کنم که قیمت یکی اشتر بیشتر بود از قیمت یکی گاو لاجرم بگاو حواله کنیم تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر میگیرد و تا مال ستاند از یکی عشر خواست وی گوید که این مال از من نیست [?] اما
مرا وام ست یا گفت این مال نزدیک من امانت ست یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر وی را با این سخن استوار دارد
از بهر آنکه وی درین باب امین ست و هر جا که قول قول امین بود اینجا پس همین بود و اگر آنکس قسم نخورد [illegible] استوار دارد از بهر آنکه

پذیرفت باحکام در آمد و رضا داد لاجرم که حکم مر مسلمانان را بود ایشان را نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد بهیچ
حال مگر بدو قول یکی آنکه اگر بندگان بوند گوید اینها فرزندان من اند یا گوید مادر فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد و لیکن
اگر در تمام گفته بود چیزهای ایشان حرام بود که بیش نشاید فروختن و دیگر هیچ قول استوار ندارد از بهر آنکه احکام ایشان روا نیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میگذرد و زکوة میخواهد صاحب مال میگوید که این مال من بانقصان است همه مال من بصد درم می رسد عاشر میگوید
که من خبر یافته ام که ترا در خانه صد درم دیگر است آن با این نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید بدین خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از که این مال در حمایت سلطان است و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم نی بدین صد درم زکوة
واجب آید و نی بران صد درم که در خانه است از بهر آنکه این مال دیگر است و آن مال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از ان این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر برگذرد عاشر را نباید که از وی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب بوام بود و وام بر کردن مر زکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و وی را مستبضع میگویند و برا در آنجا
هیچ شرکت نبود عاشر رسید و میگوید که زکوة بده وی میگوید این مالها با من بضاعت است و درین هیچ شرکت نیست نباید مر
عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کسانست در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نیاید از مستبضع
چون خداوند مال آنجا نبود مسئله اگر مردی است مضارب و مضاربه آن بود که از یکی سیم بود از یکی تن و سود نیمه لیکن سود آنگاه
باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاده بوند مضارب بر عاشر میگذرد عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میگوید این مال مضاربت
است در دست من نیست مر عاشر را نشاید که از وی زکوة خواهد یا نی ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید است چنانست که گویی خود را درین مال شرکت نکردستی بدین معنی بهیچ واجب نیاید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه
دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب گیرد از درین مال شرکت است و هرچگاه مال میان دو تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نیاید از بهر آنکه قیمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم

باب در زکوة اسپ باید دانستن که در اسپ زکوة واجب است یا نی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود بیک روایت بر هر
اسپی یک دینار واجب شود و بدیگر روایت قیمت کنند اسپان را قیمت اسپ را بنقره حساب کنند و بدهد در مادگان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر بازرگانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یا نی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رح واجب نشود مسئله اگر زمین است عشری مر این زمین را باجارت گرفت عشر بر اجیر واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک اجیر است این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین بیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر اجیر واجب بود بر مستاجر
نبود و همچنین اگر زمین را بیکی داد بمزارعه عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی
آبادان کرد بامر سلطان عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب لا ملک آنرا کسی آبادان کرد
بامر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آبادان کرده است والله اعلم بالصواب **باب الصوم** بدانکه روزه ماه رمضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم وزکوا اموالکم وصوموا شهرکم وحجوا بیتکم تدخلوا
الجنة ربکم بلا حساب ولا عذاب یعنی چون پیغامبر علیه السلام نماز کنید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار را زیارت
کنید تا اندر آئید در بهشت و اجماع امت آنست که هیچکس آنرا منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان واتبعه ستا من
شوال فکانما صام السنة کلها صحیح حدیث یعنی هر که شش شوال را روزه دارد و همچنان بود که وی ثواب جمله سال روزه داشته است از بهر آنکه
خدای عز وجل میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس روزه ماه رمضان را سیصد روزه شود و آن شش را شصت دیگر سیصد و شصت روز یکسال
بود **مسئله** بدانکه هر روزه را شرط است و رکن و محل و شرط وی نیت است رکن وی امساک از مفطرات است محل وی ماه رمضان است
و نیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث اما آیه قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و اما حدیث الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده است
که لا اعمال الا بالنیة یعنی عمل نیست مگر بنیت **مسئله** نیت روزه بمذهب علماء ما هم از شب و هم از روز روا بود مطلق پیش از زوال بمطلق نیت روا
بود بنیت تطوع نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت فرض کند و از شب کند تا روا بود و همچون روزه قضا و نذر و روزه کفاره که در وی هر شب نیت
فرض باید داشت باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنین باید تا روا بود و علماء ما رح میگویند که این روزه رمضان وقتی معین است و اندر تعیین حاجت
نیست همچنانکه روزه تطوع بیرون رمضان به نیت نفل بمطلق نیت روا می آید اینجا نیز روا بود و بر قول شافعی رح نیت کرا آینده از شب وی باید زیرا
آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که لا صیام لمن لم ینو الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علماء ما رح میگویند که این حدیث
نفی فضیلت است چنانکه فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد روا بود و آن روزه نیز روا بود دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ایم و امروز ماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که خورده است باقی روز نخورید و هر که نخورده
است نیت روزه بکند پس اگر نیت از روز روا نبودی پیغامبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید **مسئله** مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیت قضا کرد
روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه رح روا بود و از قضا نیابت دارد و بقول ابو یوسف رح و محمد رح از قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا
بر وی بود و این روایت از کتاب جصاص است بدانکه روزه بر یازده نوع است اول روزه ماه رمضان دوم روزه قضاء رمضان و غیر وی
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه تطوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارت است پیوسته باید داشتن تا روا بود یا نی روا نبود این روایت کتاب جصاص است و این روایت عربی
که نوشته می شود نیز از کتاب جصاص است که قوله تعالی والاسباب الموجبة للکفارات ثلثة والوقاع العمد وشرب العمد اما الوقاع فلحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد والشرب العمد فهذا مذهبنا وقال الشافعی رح لا کفارة علیه و حجتنا علیه ما روی عن النبی علیه السلام
انه قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر یعنی المظاهر الکفارة فکذلک علی الاکل والشارب لان الاسم منطبق علیهما جمیعا و دیگر
این روایت عربی نیز از کتاب شرح جصاص است والاعذار المبیحة للافطار ثابتة السفر والمرض والحیض والنفاس والحبل والارضاع

والعطاش والکبیر الشدید کشدید یا الصغر والمرض فلقوله تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واما الحیض والنفاس فممنوعان
عن الصوم باجماع الامت قضاء وادا واما الحبل والارضاع من الاضرار صرام بالنفس واما العطاش الشدید والکبر الشدید فکان حکمه کحکم المرض
مسئله بدانکه روزه را بتازی صوم گویند و صوم باز ایستادن بود از طعام و شراب و جماع با عیال خود بدانکه روزه بر دو نوع است
وازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع هست یکی از آن ادا و دیگر قضا و هرچه قضا بود نیت وی از شب می باید باتفاق و هرچه ادا بود از
پیش از زوال نیز روا بود چنانکه بالا یاد کردیم و دیگر تطوع بود و از نذر هرچه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز ادا
بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام وقت بودی که بهر حجره رفتی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و دانسته شد که نیت
از روز روا بود و هرچه نذر معین هست هم از روز نیت روا بود و هم از شب باید تا روا بود مسئله بروز شک روزه داشتن اولیتر بود
یا خوردن بحکم حدیث خوردن اولیتر بود قال النبی علیه السلام من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم یعنی هر که روز شک روزه دارد
وی عاصیست بابا القاسم اما امیر المومنین علی رضی الله و عایشه صدیقه رضی الله عنها ایشان گفتند که ما یک روز از ماه شعبان روزه داریم
دوستتر از آن داریم که یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شک نیت روزه تطوع کرد هیچ کراهیت نبود اگر رمضان
بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضا نیت کند از فرض نیفتد که پیغامبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم یوم ولا بیومین گفت پیش مروید یکی از شما رمضان را بیک روز یا بدو روز عبد الله ابن عباس رضی الله گوید که مرا عجب آید از
که پیش از رمضان روزه گیرد که پیغامبر علیه السلام فرموده صوموا لرویته وافطروا لرویته مسئله مردی در روز شک میگوید چنین گوید
که نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود ولیکن مکروه است از بهر آنکه
در نیت متردد است و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم و اگر از شعبان بود نی و اگر فردا رمضان پدید آید نیت
درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متردد است و مشایخ هم گفته اند که هرچه روز شک بود هرچه خواص بوند در روز شک روزه باید
داشتن و هرچه عام بوند روزه ندارند لیکن تا اینگونه که بخورند این خلافها در روز شک جایست که در شعبان هیچ روزه نداشته
باشد اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشد یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود و هیچ کراهیت نبود در روز شک روزه
داشتن علماء جامع آورده اند که اتفاق هست که در روز شک هم از بامداد طعام نشاید خوردن از بهر آنکه احتمال آن دارد که بیگاه
ترکسی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ما ماه دیده ایم چون چیزی نخورده بود نیت روزه کند روا بود تا پیش
از زوال نزدیک علماء ما رحمة الله مسئله اگر آسمان گشاده بود و بروی علتی نی نگاه کردند و ماه ندیدند یکی نزدیک قاضی گواهی داد
میدهد که من ماه دیده ام گواهی وی مسموع نبود از بهر آنکه چون بر آسمان علتی نبود باید که دیگران نیز دیدندی مگر اینکه گوید
که من بر بالای بامی بودم یا بر مناره اکنون قاضی گواهی بشنود و شاید که حکم کردن یا مردی از بیرون شهر بیاید گواهی میدهد اگرچه بر آسمان علتی
نبوده باشد شنیده از بهر آنکه در شهر غبار بوده بود و بیرون شهر از شهر نبود که توان دیدن و در شهر نی مسئله مردی گواهی داد
نزدیک قاضی که من ماه دیده ام قاضی گواهی او رد کرد این مرد روزه خورد و بعد از آن معلوم شد که مرو روز رمضان بوده است اندر افتتاحی روزه گشاد

اگر گشادی بروی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه ان رد کردن قاضی بر گواهی وی را بروی شبهه شود تا بروی کفارة واجب نیاید
مسئله اگر قاضی ماه رمضان را خود بیند شاید که حکم کند از بهر آنکه وی را علم شده است و بعلم خود شاید حکم کردن اما اگر عید را بیند نشاید حکم کردن
از بهر آنکه بیرون آمدن است از عبادة شاید که غلط دیده بود مسئله بگواهی یکی از مسلمانان در ماه رمضان نشاید حکم کردن چون در
آسمان علت بود از بهر آنکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه نبوند اگر مردی نخستین
ماه رمضان دیوانه شد یا بیهوش شد در میان ماه بهوش آید روزه روز اول روا بود بابتها قضا کند از بهر آنکه چیزی نخورده است
ولی نیت نیست لاجرم قضا بروی بود ظاهر آنست که آن روز اول چون ماه دید بود نیت کرده بود قضا آن روز بروی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روزها بروی نبود از بهر آنکه از اول ماه تا آخر وی هیچ اهل نبود اما
آنچه در میانه بهوش پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بروی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان را دید
و نیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بقول علماء ما رح روزه اول ماه رمضان روا بود نیست و روز دیگر را قضا کند و بقول
مالک رح هر سی روز روزه دارد روا بود و حجت وی آنست که این سی روز همچون یک عبادة است لاجرم چنین نیت کند روا بود و دلیل
بهر آن که مردی یک روز ماه رمضان خورد بروی یک کفارة واجب آید پیش وی و حجت علماء ما رح آنست که میگویند که اگر یکی روز خورد و
کفارت کرد و روزه دیگر خورد کفارة دیگر واجب آید معلوم شد جنایت نو است لاجرم هر روز را نیت نو باید تا روا بود که هر روزه
عبادة علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال گویند که میدانند که فردا رمضان است این علم کدیند نیت نی و علم دیگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد و این از وی نیت بود یا نی بنگریم که اگر مردی عادة مند اند سحر خوردن یا نی اگر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت نبود از بهر آنکه این عادة است و اگر عادة ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود خواجه امام
زاهد نوبها بادی رحمه الله اینمسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان شمریه یا تغلی میخورد و آن از وی نیت بود از بهر آنکه شمریه
یا تغلی را در ماه رمضان آن زمان خورند که وی چیزی بدگوار است تا در معده دیر ترگذارد تا روز گرسنه نشود مسئله مردی شب سحر
خورد و در کنارکی دندان وی چیزی بماند روز از دندان بیرون کرد فرو برد روزه تباه شود یا نی بنگریم که کم از نخود است یا برابر
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر روزه تباه نشود از بهر آنکه اگر روزه را تباه داریم حرج شود و هرچه از وی احتراز ممکن نبود شرع
وی را عفو دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمة الله بی نیت روزه ماه رمضان درست بود
و بقول شافعی رح اگر شب هر شب نیت کند روا بود و بقول مالک رح بیکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علماء ما رح از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله در تباه شدن روزه
والاسباب المفسدة للصوم ثلثة مس النساء والقبل من النساء بشرط وجوب الاغتسال لان ذلک جماع معنی والجماع مفسد بالاجماع و
الثانی وصول الشیء من الخارج الی جوف الصائم مع تذکر الصوم کما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال الفطر مما یدخل ولیس مما یخرج
والوضوء مما یخرج ولیس مما یدخل والمخارق الاصلی لیس بشرط عند ابی حنیفة رحمه الله و عندهما شرط والثالث خروج شیء من المعدة الی الفم

بصنعة لقوله علیه السلام ومن تقیأ عمدا فعلیه القضا کذا ذکره فی الخصاص بدانکه روزه دار چیزی خورد بقصد وی روزه تباه شود اگرچه آن
چیز غذا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل یعنی روزه تباه شود بدر آمدن چیزی در درون روزه دار که از امکان بود احتراز ازو
یعنی از دهان تا این مسئله را آورده اند که مردی تیر آمد تیر را بیرون کشید پیکان در انجا بماند بر قول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که الفطر مما دخل و بر قول
بعضی روزه تباه نشود از بهر آنکه روزه که تباه شود بچیزی می در آمدن شود و در آن صورت نیست که صلاح مردم بود و اگر اشکال گویند که کلوخ می خورد روزه او تباه
میشود و کلوخ صلاح تن وی نیست جواب انست که آن تیر بفعل وی آمده است لاجرم تباه نشود لی کلوخ باختیار خود میخورد از وی است و از محل معتاد در
آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردی را آب در گوش در آمده روزه تباه نشود اما اگر روغن بریزد تباه شود از بهر آنکه روغن در طبع
وی اثر دارد و منفعت بوی باز گردد و لی آب چون در گوش در آمد ضرری بود لاجرم روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار نیست چیزی خورد
و یا بیاشامید روزه تباه شود و مجامعت کردن نیز روزه را تباه کند از بهر آنکه مردی بیامد بنزدیک رسول علیه السلام گفت یا رسول هلکت و اهلکت
هلاک شدم و هلاک کردم دیگری را پیغامبر علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله در روزه ماه رمضان بیامدم با زن خود جماع کردم گفت برو بنده را
آزاد کن گفت یا رسول الله گردن که مراست کردنی و دیگر ندارم گفت برو دو ماه روزه پیوسته دار گفت یا رسول الله آنچه مرا افتاده است از بهر
روزه افتاده است گفت برو شصت مسکین را طعام ده گفت یا رسول الله چندانکه ندارم که شبانگاه بغیر از آن خورم پیغامبر علیه السلام گفت یاران اگر شما را
خرما صدقات بیاید دادن بوی میدهید تا کفارت کند پس کسی پاره خرما داد بشصت من خرما جمع آمد رسول گفت صلعم این شصت من
بده تا کفارت از گردن تو ساقط شود گفت یا رسول الله بکه دهم که از من محتاج تر نبود که بحرمت آنخدای که ترا براستی فرستاده است که در
سنگستان مدینه کسی از من گرسنه تر و برهنه تر نیست رسول الله علیه السلام تبسم کرد و گفت برو و این را بخود صرف کن ولیکن بعد از این دیگری
را چنین روا نبود مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی نان خائید یا دندان که روزه دار است بیرون کرد باز خورد کفارت واجب شود و
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند که اگر سرد شده است کفارت واجب نیاید اما اگر هنوز گرم بود کفارت واجب بود بعضی گفته اند که هر چه لقمه
وی بود کفارت واجب آید اما اگر لقمه خائید و کسی دیگر بخورد و روزه دار کفارت واجب آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم اگر آنکس محبوب
او بود کفارت واجب آید اگر دشمن وی بود واجب نیاید و بعضی گفته اند که اگر محبوب او بود اگر دهان بدهان وی نهاد و لقمه بوی داد کفارت
واجب آید و اگر انگشت بیرون کرد و وی باز خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از آن لقمه خائیده نفرت آید چون کراهیت آید کفارت ساقط شود
مسئله اگر مردی بفراموشی روزه خورد بر قول علما روزه تباه نشود از بهر آنکه یکی از یاران بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
بفراموشی چیزی خوردم حکم روزه من چیست پیغامبر علیه السلام فرموده تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک یعنی تمام کن روزه خود را که خدای او را خوردن
ترا طعام و شراب داد و بر قول مالک رحمة الله روزه تباه شود از بهر آنکه روزه باز استادن است از طعام و شراب و خوردن ضد روزه بود و چون
ضد یافتم پس روزه فانی است چنانکه روز بیاید شب نماند اکل و شرب آید روزه نیز نماند علما را ما میگویند آنچه تو میگویی قیاس است و آنچه ما میگوییم بر حدیث است
و هر جا که حدیث بود قیاس باطل شود با اینکه بفراموشی خورد و بعد از آن بقصد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه قول مالک شبهه شود مسئله اگر مردی
روزه دار غشرم انگور درست خورد کفارت واجب آید یا نی مشایخ گفته اند که با دمچه بود و یا بی دمچه اگر با دمچه بود کفارت واجب نیاید از بهر آنکه

ازوی شیره بیرون نیاید پوست انگور سخت بود و در معده بگذارد دلیل بر آنکه سایت انگور خورد از وی بیچیان درست بیرون آید و هیچ معده از معده
سنگ تیز تر نیست که استخوان را هضم میکند چون در معده سایت میگذارد از آن آدمی اولیتر بود که بگذارد و پس این و معنی سنگریزه شود در خوردن سنگریزه
کفارت واجب نیست اگر بی و هیچ بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارت واجب آید یا نی گوییم که پسته شور است یا خام اگر شور است
کفارت واجب آید آن شوری وی غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی بنگریم که گفته است یا نی اگر گفته است کفارت واجب آید و اگر نی [illegible]
مسئله اگر مردی بادام تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید
از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز تر بخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز خام خورد کفارت واجب نیاید از
بهر آنکه وی غذا نیست که اگر وی را بخورد وی بیم هلاک بود و کفارت واجب نیاید اگر مویز تر میخورد کفارت واجب جواب آید از بهر آنکه وی غذا
و اگر مویز خام خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از وی غذا نیست که در وی بیم هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد با پوست اگر درست فرو
خورد کفارت نبود و اگر بخاید بنگریم مغز پیش فرو رفت یا پوست اگر مغز پیش فرو رفت با زیر پوست کفارت واجب آید و اگر پوست پیش فرو رفت باز
مغز کفارت واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بفرو رفتن پوست روزه نماند بعد از آن اگر چیزی خورد در روزه وی را قضا بود کفارت
نی اما اگر معلوم نیست که کدام پیش رفت لیکن بیشتر کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی گنجد درست فرو خورد کفارت آید یا نی اختلاف است بر قول بعضی
واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک سر زده خورد کفارت واجب آید و اگر یک انگشت نمک
خورد کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی حلیه خورد کفارت واجب آید یا نی بنگریم اگر حلیه تازه است اکنون بر آمده است کفارت واجب آید و اگر حلیه خشک است
کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی سفیچه ترکه خورد کفارت واجب آید و اگر خوربزه ترکه خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه سفیچه ترکه خوردن عرف و
عادة است ولی خوربزه ترکه خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر کسی
آرد خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بقول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و محمد رح را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و یک
قول نی اما اگر پسته خورد میخورد باتفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد بسته خورد یعنی آرد کشکی کفارت واجب آید از بهر آنکه عرف است که آرد میخورند
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب آید یا نی بعضی گفته اند که بنگریم اگر فربهی میخورد و با تداری اگر فربهی بخورده بود کفارت واجب آید
اگر انزاری خورده بود کفارت واجب نیاید بعضی گفته اند که بنگریم که قدید است یا گوشت تازه اگر قدید است کفارت واجب آید و اگر تازه است
و اگر تازه است کفارت واجب نیاید و اصح آنست کفارت واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارت
واجب آید بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کافران اسپ را رگ می زنند و روده گوسفند را بدان رگ می بندند و بریان میکنند
و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارت واجب آید و بعضی گفته اند که کفارت واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارت واجب آید یا نی بر قول
ابو حنیفه رح کفارت واجب آید و بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید و اگر [illegible] روزه دار است گندم بریان خورد باتفاق کفارت واجب آید مسئله
مردی روزه مسواک میکند روا بود یا نی بر قول علما امام روا بود شاید کردن و بر قول شافعی رح اول روز بود شاید کردن و پس چون آخر روز
بود نشاید کردن و بر قول مالک رح بنگریم که مسواک تر است یا خشک اگر تر است نشاید کردن و اگر خشک است شاید از بهر آنکه اگر تر بود از آن چیز

تری وی چیزی بحلق وی فرو رود ولی چون خشک بود زیان ندارد وحجت شافعی رح آنست که وی گوید که اگر روزه دهان روزه دار
بوی گرفته بود و بوی دهان روزه دار نزد خدای تعالی دوست تر از آن است که بوی مشک شما چون مسواک کنند آن بوی کم شود وحجت علماء ما
آنست که پیغمبر علیه السلام گفت که مرا جبرائیل چندان وصیت کرد بمسواک کردن تا ترسیدم که نباید که دندانها از مسواک کردن بریزد پس فضیلت
مسواک زیاده از بوی دهان روزه دار بود لابد هر که مسواک کند مسئله بدانکه بیست وچهار چیز روزه را تباه کند نان خوردن و آب خوردن و
بقصد جماع کردن و سفال وچوب وخاک و دانه خرما و دانه انگور و ژاله و گوله پنبه و گندم و مانند هر چیزی که باشد اگر خورده شود و باران و برف
بحلق رفتن و روغن در گوش کردن و دارو در بینی کردن و در مضمضه کردن آب بحلق رفتن و آب بینی کردن آب بدماغ رفتن و در حالت
استنجا آب بدرون رفتن و قی کردن بقصد و سحر کردن بر پیدا شدن شب و خوردن بر پیدا شدن آنکه آفتاب فرو رفت و کنار گرفتن و قبله
کردن بشرط آنکه انزال افتادن مرد را یا زن را اما بیست وچهار چیز دیگر روزه را تباه نکند حجامت کردن و رگ زدن و خون بینی آمدن و سرمه
کشیدن و دارو در چشم کشیدن و روغن در سر کردن و مسواک کردن و مگس بحلق رفتن و گرد و خاک و گرد آرد و دود بحلق رفتن و آب چشم
بحلق رفتن چون قطره قطره بود و نان خوردن و آب خوردن و جماع کردن بفراموشی و انگشت خشک در دبر کردن و قرم آوردن و احتلام
افتادن و در روز غسل واجب شدن و یا بامداد جنب برخاستن و چیزی بزبان چشیدن چون بحلق نرود و چیزی خائیدن و کوچه دادن
و علک خائیدن و کنار گرفتن و بوسه دادن بشرط آنکه خوف انزال نبود والله اعلم مسئله مردی یا زنی را در شب ماه رمضان جنابت رسید بسپیده
دم بیدار شد و غسل آورد روزه وی روا بود یا نی بر قول علماء ما روا بود و بر قول شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست که حدیث روایت
میکند از ابو هریره رضی الله که پیغامبر علیه السلام فرمود که من اصبح جنبا فلا صوم له یعنی هر که بامداد جنب برخیزد وی را روزه نیست حجت علماء ما
آنست که بیاوید خداوند تعالی میفرماید فالآن باشروهن [illegible] ماه رمضان صحبت کردن با عیال خود حرام بود بحکم آنکه در روز و ماند
بحدیث عمر رضی الله آنست که آیت آمد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم یعنی خدای تعالی مباح کردانید صحبت با عیال در شب رمضان که صحبت
تا آخر شب افتد و غسل در روز افتد هر آینه اگر با جنابت برخاستن روزه تباه کردی بخدای تعالی از شب صحبت کردن روا نبودی و اتفاق است
علماء ما که از اول شب تا آخر شب صحبت روا بود پس دانسته شد که با جنابت برخاستن روزه را تباه نکند و آورده
اند از عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت وقت بودی که صحبت رسول علیه السلام با من در آخر شب واقع بودی
و وی روزه دار بودی و معنی وی درین مسئله آنست که روزه تباه شود بصحبت کردن نه شود با طعام خوردن و اینجا
نی صحبت کردن و نی طعام خوردن باید که روزه هیچ زیان ندارد و واضح آنست که روزه وی همچنان روزه بود والله
اعلم بالصواب مسئله اگر مردی روزه دار در حالت احتلام افتادش روزه وی تباه نشود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرمود ثلاث لا یفطرن الصیام القیء والحجامة والاحتلام یعنی سه چیز روزه تباه نکند یکی قی دوم حجامت سوم احتلام مسئله
اگر مردی روزه دار حجامت کرد بر قول علماء ما روزه تباه نشود و بر قول شافعی رحمة الله تباه شود
حجت وی آنست که پیغامبر علیه السلام میگذشت مردی را دید که حجامت میکرد گفت افطر الحاجم والمحجوم یعنی

کشاده شد روزه هر دو دلیل ما آنکه روزه تباه شد اگر روزه تباه نشدی پیغامبر علیه السلام نفرمودی حجت علماء ما آنست که این حدیث همچون آن حدیث است که پیغامبر علیه السلام بجائی میرفت دو کس را گذر کرد که آن هر دو غیبت میکردند هر یکی را پیغامبر علیه السلام فرمود الغیبة و لیفطر الصوم الصائم یعنی غیبت روزه روزه دار را بکشاید تاویل این حدیث آنست که ثواب روزه بباد و بخدا ایشان بیامرزد آنکس را همچنانکه از آب حلال بنان حلال باز می ایستد از غیبت باید که همان که حرام است نیز باز ایستد تا روزه بصفت تمام داشته بود مسئله اگر مردی روزه دار را قی بر آید روزه تباه نشود و اگر خود قی کرد روزه تباه شود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء گفت بر کسی از شما که قی آید بر وی قضا نیست هر که قی بکند بر وی است قضا مسئله اگر مرد را قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود یا نی این مسئله بر نوع است اگر پری دهن بود که فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر پر دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح روزه تباه نشود و اگر کم پری دهان بود و فرو برد بر قول محمد رح روزه تباه شود و بر قول ابو یوسف رح نی حاصل آنست که محمد حسن فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان را نی و ابو یوسف رح پری دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هر کجا پری دهان هست فرو برد باتفاق روزه تباه شود که بقول محمد رح فعل یافتیم که فرو برد که بقول ابو یوسف پری دهان یافتیم لاجرم باتفاق تباه شود و آنجا که کم پری دهان هست و فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه نی فعل یافتیم و نی پری دهان اما اگر کم پری دهان بود و فرو برده بر قول محمد تباه شود فعل یافتیم و بر قول ابو یوسف رح تباه نشود که پری دهان نیافتیم و اگر پر دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح تباه نشود که فعل نیافتیم **فصل** باید دانستن که زن حائضه و نفساء را ده کار نشاید کردن یکی نماز دوم روزه سیوم قرآن خواندن چهارم مصحف گرفتن و بسودن تخته و نوشتن تخته پنجم طواف کعبه کردن ششم در مسجد در آمدن هفتم چون پاک شود نماز را قضا نکند هشتم روزه را قضا کند نهم جماع نکند دهم گذشتن عده بسبب حیض و اگر کنیزک بود استبراء هم بیک حیض بگذرد مسئله اگر زن روزه دار نماز پیشین حیض دید باید که باقی روز چیزی بخورد و بعد از عید آن روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا رسیده بعد از صبح دم رسیده شد یا کافر اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز بر ایشان نبود ولی در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه جزوی از روز گذشت و ایشان اهل نبودند لاجرم روزه آن روز بر ایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی بداشت که امروز نوبت حیض است روزه بخورد حیض نیامد شام مر ویرا تپ سوز میانه بود روزه خوراند و تپ نیامد شد یا مردی که سفری میرفت مسافر روزه خورد آن روز سفر رفتن نشد قول صدر شهید رح آنست که بر سه کفارت واجب آید اما اگر مسافر در همان روز سفر بود کفارت از وی ساقط نشود اما اگر زن را در همان روز حیض آید یا بیمار را در همان روز تپ آمد کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که آن صفت در اول روز بودی وی را خوردن مباح بود در آخر روز آن صفت موجود شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن بفعل وی هست و باختیار وی سفر کرده است بیمار را آن بفعل ایشان نیست از حق است و جل لاجرم کفارت ساقط شود و اما اگر مسافر بکره بسفر میبرند در آن علماء ما را اختلاف است بیک قول کفارت ساقط شود و بیک قول نی و این ظاهر روایت است مسئله اگر مرد را اقصاص میکردند وی روزه

خورد قصاص نکردندش کفارت واجب آید اما خواجه امام بقال در فتاوی خویش آورده است که در زنی و تب و در قصاص
شبهت شود کفارت واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی است و سفر رفتن هم فعل وی
واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از پنداشت آنکه امروز با کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی را حرب
باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بعد از خورد و
تب بیمار شد یا زنی بعد از خورد در همان روز حیض دید یا مردی بامداد خورد در همان روز دیوانه شد در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر
خورد در همان روز خود را کارد زد و از سبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود یا نی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کارد زدن هم فعل وی است و هر چه فعل وی کفارت ساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار [illegible]
آید کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز بر صفتی شود که اگر در اول روز بودی وی را مباح بودی در آخر روز آن
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را برخاست تا سحر خورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند
که سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس را است
که گفت سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفته اند دمیده است معتبر نیست و گواهی از برای ثابت کردن
چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گویی دو کس گواهی داده اند که روز شده است و وی خورد
کفارت واجب آید اینجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده ثلاث من سنن المرسلین
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن در روزه گشادن
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف در نماز و تاخیر همچنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن [illegible]
شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر [illegible] بخورید و بیاشامید تا
آن وقت که رشته سپید از رشته سیاه پدید آید یعنی شب از روز مراد ازین صبح صادق است نه صبح کاذب [illegible] بحکم شب است
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که از زمین پدید آید و بر قول اصم و سلیمان اعمش و جماعتی از صحابه [illegible]
که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دیگر تمسک باین آیت میکنند که اتموا
الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و شب وقت است که آفتاب فرو رود و چون روزه گشادن وقت فرو رفتن آفتاب
است گرفتن روزه نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگوییم اینکه شما میگویید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز بامداد
در روز است پیغامبر علیه السلام که بیاورد بعد از صبح آورد و پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد
افتادش شک که سپیده دمیده است یا نی اگر بیشتر گمان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و همچنانکه آن خورد بعد از [illegible]

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر گمان وی آنست که شب است خورد و بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بوده است کفارت واجب نباید
از بهر آنکه شب بیقین بود و در روز شک لاجرم کفارت ساقط شود و همچنین اگر برخاست و سحر خورد و هیچ گمان نبود دلش که شب است یا روز معلوم شد
که سپیده دمیده بوده است کفارت بروی نبود مسئله مردی سوال کرد که آفتاب فرو رفته است روزه گشاییم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته است وی خورد و بعد معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است بروی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفته اند که فرو رفته است معتبر است در حق وی شبهه شود و کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم **فصل** در بیان
کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرمود من افطر فی نهار رمضان عمداً و متعمداً فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود که بر مظاهر است لقوله تعالی والذین یظاهرون من
نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار بندند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیشتر
از آنکه بسا و ند هرچه بدین آیة فرمود در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دار در روزه و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد درین سه چیز تخییر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دار
یا آنکه بنده نتواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود تا پیش نخورد باقی بر همان ترتیب است مسئله مردی یک روز از ماه رمضان بخورد
خورد و کفارت کرد روز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه کرد که تا وی منزجر شود
یعنی باز داشته شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بحاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر یک روز بخورد و کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد یک کفارت دهد بسنده
بود از بهر آنکه کفارتها در یکدیگر داخل شود مسئله مرد روزه دار را شاید که عیال خود را کنار گیرد یا قبله دهد یا نی بنگریم که این مرد
پیر است یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیر است که بر خود ایمن بود باکی نبود مسئله اگر
زن طعام می چشد شاید یا نی بنگریم که شوی این زن بدخو است یا نیک خو است اگر بدخو بود شاید که بچشد اگر نچشد وی را خصومت شود
و از آن سبب فرقت شود و اگر خوش خو بود نشاید که با وی جنگ نکند لاجرم نشاید تا ناگاه چیزی بحلق وی نرود مسئله مرد
طهارت میکند در دهان آب دارد آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا نی بنگریم روزه را یاد میدارد یا نی
اگر یاد میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده است اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرده است
روزه وی همچنان روزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دار بکلوخ استنجا کرد باز بآب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بباطن چیزی رفت اما صدر شهید آورده است
که خاصیت آب آنست که از بالا بنشیب رود از نشیب به بالا نی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگر چه خویشتن را سست داشته باشد مسئله نشاید که زن پرده دار پرده بکند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تباه شود
مسئله هر روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود بالغ فی المضمضة والاستنشاق الا

الا ان تکون حصاةً یعنی اگر روزه دار باشد در ریزهٔ مبالغت نکند تا آب فرو نرود مسئله مردی سحر میخورد لقمه خائیده در دهان وی
بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید یا نی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نه مسئله اگر روز ابر است دو کس
گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خورد و بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است قضا بود کفارت نی از بهر آنکه دو تن گفتند
که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفتند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن
شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی به پنداشت آنکه شب شده است روزه کشاد و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود و
کفارت نی از بهر آنکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیرالمومنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه کشاد به پنداشت
آنکه شب است مؤذن از بالای مناره آواز داد که یا امیرالمومنین آفتاب برجاست امیرالمومنین گفت که ما ترا بمؤذنی فرستاده ایم نه
به دیدبانی همان است قضا یک روزه پس معلوم شد که کفارت ساقط شود مسئله اگر مرد روزه دار را برف مانند بودن دهان
پرید یا باران بحلق وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر مگس یا پشه در دهان روزه دار پرید و بحلق فرو رفت روزه وی
تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مگس و پشه احتراز ممکن نبود از بهر آنکه هر کجا روی مگس و پشه باشد و هر چیزی را که
احتراز از وی ممکن نبود شریعت آنرا عفو دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن
و دهان پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند گرد در آمد در حلق
وی یا گندم میبارد گرد در آید در حلق وی یا آسیا را گرد او بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود در حلق وی
فرو رفت درین همه صورتها روزه تباه نشود از بهر آنکه از اینها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارو در
چشم کرد و اگرچه مزهٔ آن دارو در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
مردی روزه دار در دهان آب گرفت و یا جامهٔ تر پوشید و آن خنکی را فرو برد روزه تباه نشود که آن اثر است و اثر عفو است
مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزهٔ سیم بحلق فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشته می تابد
رشته را ازین روی در دهان در آرد و از آن روی بیرون آورد و آب دهان را فرو برد اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود
همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست برنهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر از دهان بیرون کشید و روزه
تباه نشود از بهر آنکه جدا نشده است از دهان پس چون جدا نشده بود در حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق فرو رفت
روزه تباه شود یا نی بنگریم که خون غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه شود از بهر آنکه دهان را دو حکم است از آن روی که آب دهان
فرو برد و حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت
که آن خون از باطن نبود روزه تباه شود و حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود اکنون بجوییم که چون غالب است یا آب هم ستانند و اگر خون غالب بود
هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب است نی روزه تباه شود نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار علک میخاید مکروه بود اما اگر علک بود که دیگر نخائیده بود و ند
اگر در دهان کرد و بخائید روزه تباه شود از بهر آنکه تلخی آب وی فرو رود و اگر خائیده بود و آن تلخیها نمانده بود در زبان ندارد و باز

بعضی مشایخ گفته اند که سیاه است روزه تباه شود و اگر سفید است تباه نشود از بهر آنکه علک سیاه وی سست بود و اگر در دهان بخاید
روزه بشکند مسئله اگر مردی علک خورد بر وی قضا بود و کفارت بود یا نی بقول بعضی کفارت واجب آید که وی را میخورند بعضی گفته
اند قضا واجب آید کفارت نی مسئله مردی سحر خاست تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمیده است و یکی دیگر گفت
که نه دمیده است وی خورد معلوم شد که دمیده بوده است بر وی قضا بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی یکس بوده است و شب
بیقین بود و روز بشک بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را حقنه کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
در وی صلاح تن است لاجرم روزه تباه شود مسئله اگر مردی دردمند است و در کام وی دارو نهادند روزه تباه شود یکی
بقول ابو حنیفه اگر تر است تباه شود و اگر خشک است که پراکنده تباه نشود از بهر آنکه چون خشک بود همانجا خشک شود و بباطن
نرود مسئله اگر روزه دار بسر احلیل یعنی سوراخ ذکر روغن بچکانید بقول بعضی از علما روزه تباه شود و بقول امام اجل
سرخسی آورده است که تباه نشود از بهر آنکه بر شکل خایه است چون بر شکل خایه بود چیزی بباطن نرود و چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار پلیله بدندان وی نهد آن که اثر فرو رود در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه وی اثر است و اثر
را اعتبار نیست والله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود بفراموشی نزدیکی کرد و هر دو را فراموشی شده است بقول علما
ما روزه تباه نشود و بقول شافعی رح تباه شود و حجت وی آنست که حدیث که بفراموشی پیغامبر علیه السلام فرمود در حق خوردن و آشامیدن
نهاده است از بهر آنکه اینها پیوسته است در روز فراموشی معذور بود اما مباشرت پیوسته نبود لاجرم روزه تباه شود اما حجت علمای ما
آنست که نهی است از طعام و شراب و نهی است از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش باز آمد روزه آن روز بر وی بود یا نی بنگریم که آن زمان از نارسیدگی باز دیوانه بوده است یا بعد از بلوغ
دیوانه شده است اگر بعد از بلوغ دیوانه شده است بر وی قضا بود از بهر آنکه اول اهل وجوب بوده است اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لاجرم قضای آن روز بر وی بود اما اگر در نارسیدگی دیوانه بوده است او مخاطب نبوده است لاجرم بر وی قضا نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان بخانه عادت حیض وی بود در حالی که از وی پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است
آن روز نخورد آن روز بدارد و اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه جزوی
از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شد بحکم بیماری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر بیماری چنان
است که اگر روزه میدارد بیماری زیاده میشود وی را شاید خوردن و اگر چنان نیست که بیماری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه بحکم بیماری یا بعد از چند روز وفات یافت روزها را که بعذر سفر یا بحکم بیماری خورده است بر وی وام ماند یا نی
بنگریم که اگر چندانی زیسته است که بتوانستی قضا کردن و نکرده بر وی وام ماند باید که هر روزی را دو من گندم بمسکین دهد یا
اگر روز عید وفات یافت بر وی قضای آن روزها نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بر وی
نبود مسئله اگر مردی یک روز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که یک روز قضا کند و شصت روز

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش امکان روزه داشتن نیست چون از بیماری به شد آن کفارت از سر گیرد
شود فرق هست میان مرد و زن اگر همین واقع مرد و زن را افتد شریعت بر وی دو ماه کفارت واجب کرده اند در هر ماهی چند روزه
وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد و فرق هست میان مرد و زن که زنان را هر ماهی این واقعه بود که
حرج شود در حق ایشان اما مردان را سال دو ماه یا بیم که تندرست بودند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس روا بود از بهر آنکه ترتیب در وقت شرط بود و بیرون آن **فصل** در روزه تطوع
باید دانستن که روزه تطوع زن را بی دستوری شوی و کنیزک و غلام را بی دستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری خواسته بعد
از آن میگوید که بگشاید تا بجای من آید زن را نشاید گشادن اما کنیزک را شاید گشادن از بهر آنکه دستوری دادن شوی را ملک نبود
اگر نگشاید بهیچ و بالی نبود اما کنیزک اهل ملک نیست که روی خود مالک هست و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم ببشاید که گشاید مسئله اگر مردی
روزه تطوع میدارد بدعوتش طلب کردند شاید گشادن یا نه بعضی مشایخ مطلق گفته اند که نشاید خوردن از بهر آنکه روز
یکی صحابه بدیگری را دعوت کرد و آنمرد روزه دار بود و یرا آن مردی میگفت روزه بگشای و بخور وی بخورد پیغامبر
علیه السلام گفت اجیب اخاک و افطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بگشای پس لاجرم بحکم این حدیث شاید که بگشاید بعضی گفته
اند که بنگریم که اگر نخورد غذا و ندخانه را ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که بگشاید و اگر نی باز بعضی گفته اند که
بنگریم پیش از زوال هست یا بعد از زوال اگر پیش از زوال هست شاید که بگشاید و اگر بعد از زوال هست نشاید گشادن مسئله اگر مردی
زن خواست با این زن هر دو بخانه اندر آمدند و این مرد روزه دار بود با زن بیرون آمد و زن را طلاق داد این خلوت صحیح بود یا نی
صحیح بود تا کابین واجب و لازم آید و زن را عدت تمام بس معلوم شد که روزه تطوع را نشاید گشادن و همین در مسئله اول یاد کردم مسئله
همچنانکه روزه فریضه را بعذر نامستمعی میخورد و روزه تباه میشود در روزه تطوع را نیز همین حکم هست در قول علما ما رح و در قول شافعی رح روزه تطوع
تباه نشود مسئله مردی روزه میدارد آدینه یا پنجشنبه یا شنبه مکروه بود باید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر آنکه مومن روزه
تطوع را نگشاید بجهه مقدار ثواب بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من افطر فی التطوع اخیه المسلم یکتب له بصوم الف یوم وان قضاها یکتب له بصوم الفی
یوم یعنی از بهر برادر مسلم روزه تطوع را بگشاید همچنان بود که گوئی از روی ثواب هزار روز روزه داشته باشد و هر که قضا کند آن روزه
را از روی ثواب چنان باشد که دو هزار روز روزه داشته بود در پیغامبر علیه السلام گفت که من تتم ساعر امت خویش از شهوت پوشیده
گفتند یا رسول الله شهوت پوشیده کدام هست گفت آنکه روزه تطوع از بهر نفس خود بگشاید اگر مردی سوگند خورد که فلان کار بکنم و آن کار نکند
و تاوانی طعام دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد باز سه روز دیگر واجب آید **فصل** در روزه
نذر اگر مردی نذر کرد که خدا را بر من که یکسال روزه دارم یکسال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یکسال پنج روز دیگر روزه
دیگر روزه دارد از بهر آنکه رمضان در شمرده نباید داخل نشود و یک روز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگر چه داشته باشد روز عید روا نبود
از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص هست و ناقص از کامل نیابت ندارد اما اگر مردی نذر کرد که من امسال روزه دارم

سال روزه باید داشتن که باقی سال بر وی واجب شود از بهر آنکه امسال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که یکسال روزه دارم بر وی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه با نگوید آن سال ماضی را فراگیرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من با پدر یا مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر سخت به
معصیت است و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرموده لا نذر فی معصیة الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم یکنیم ماه روزه داشت بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری بهتر شود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته است دو ماه پیوسته باید داشته بود فرق است میان وی اگر حیض واقع زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی در هر ماهی چند روز نتواند داشتن لاجرم روا بود که بقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم یکماه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آمد چکند اگر ماه رمضان را پندارد دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود و از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خواهد بسفر رود خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدایرا بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده است همچنان ادا کرده بود اما اولیتر آن بود که بعید از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد که
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر جمادی الآخر دارد از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه آنچه
بر خود واجب کرده بود و آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید **فصل** در کفارت ظهار باید دانستن که اگر مردی
با زن خود ظهار کند و کفارت وی اینست که بنده آزاد کند و اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد اگر از این دو ماه
بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من گندم
بسنگ شرع و درین سه چیز مخیر نیست مسئله اگر غلامی با زن خود ظهار بست وی را دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید که این
کار مکن که پس واری خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کنیزک درین متعلق است مولی منع نتواند کردن مسئله اگر بر غلام
کفارت یمین است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد خواجه منع میکند که کار مکن نتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
خدای تعالی است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده را پیش داریم مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده است و خواجه میگوید که این ساعت مدار تا پس تر داری بعضی گفته اند که تواند منع کردن و اصح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم است اگر میداند که درد چشم زیاده می شود روزه بخورد چون چشم نیکو شود قضا بدارد مسئله اگر زنی
با شیر است اگر روزه میدارد شیر نمی آید تا روزه بخورد تا چندانی که کوچک را از شیر باز کند و باز روز را قضا کند از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید
که من بی نیازم و آن کوچک حاجتمند است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تابستان افتاد و تشنگی میدارد
رنج می باید تا آتش و نان پختن اینها عذر نبود نتواند گشادن و خوردن زیرا که در بازار توان خریدن مسئله اگر مردی را غلام است
یا کنیزک اگر روزه میدارد و قیمت وی کم میشود خواجه میگوید بخور تا لاغر نشوی نشاید خوردن یا لی بعضی گفته اند که نشاید خوردن

فصل صدقة الفطر باید دانستن که صدقهٔ فطر بر که واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که گفته اند
مالک بود به بیست دینار زر یا دویست درم نقره را که زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکنه وثیابه واثاثه وفرسه وسلاحه
وعبیده صدقهٔ فطر دادن بر وی واجب بود و نیز هر که در مؤنت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادّوا
عمّن تمونون نصف صاع من برّ او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از و چیز که غم خوارگی کنید ایشان را صدقهٔ فطر را نیم صاع از گندم
یعنی دو من شرعی و چون جو دهید و یا خرما دهید یک صاع دهید یعنی چهار من شرعی بر قول ابوحنیفه رح از مویز دو من دهید و اگر خرما دهید
چهار من باید اما بر قول ابو یوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهید و از خرما هم حجت ابوحنیفه رح آنست که از خرما چهار من دهید که از و
دو من کوفته رود و ولی از مویز کوفته نرود دو من مطلق به درویش رسید اما اگر آرد جو دهد هم چهار من دهد و اگر آرد گندم دو من دهد و اگر
ارزن دهد بقیمت چهار من جو دهد یا قیمت دو من گندم و بر قول شافعی رح هر که را قوت یک روز بود صدقهٔ فطر واجب آید مسئله
صدقهٔ فطر فرزندان نارسیده بر پدر کسی بود یعنی بر مادر و پدر وی صدقهٔ فطر غلام و کنیزک بر خواجهٔ ایشان بود و اگر از بهر خدمت بود و اگر
از بهر تجارت بود زکوة واجب آید هر کجا زکوة واجب آید صدقهٔ فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند
مسئله صدقهٔ فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان و از برای
نه بد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختنی و بنده گریخته و پدر و مادر و برادر و خواهر و نبیره و فرزند
با وجود پدر بر جد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود در روایتی مسئله اگر غلامی است مشترک میان دو خواجه بر قول ابوحنیفه رح صدقهٔ فطر
بر هیچکدام واقع نشود از بهر آنکه هر یکی را ملک ناقص است و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک است
میان دو پدر بر قول ابوحنیفه رح بر هر پدر دو من واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید مسئله سنت در دادن
صدقهٔ فطر آنست که دو من گندم پاکیزه دهی پیش از آنکه نماز عید روی بدان تا پسندیده تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزهٔ
بنده موقوف است بصدقهٔ فطر مسئله صدقهٔ فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود دهی روا نبود و بعلوی یعنی سید روا نبود و بهاشمی را روا نبود
و بر زن خود دهی روا نبود قیاس بر زکوة مسئله اگر زن صدقهٔ فطر بشوی خود میدهد بقول ابوحنیفه رح روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا
بود و حجت ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقهٔ فطر بشوی میدهم روا بود پیغامبر علیه السلام فرمود ولک اجران اجر الصدقة
واجر الصلة گفت ترا دو مزد بود یکی ثواب صدقه دوم ثواب صلهٔ رحم اما ابوحنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود در صدقهٔ تطوع بود
نه در صدقهٔ فطر بنده مسئله اگر صدقهٔ فطر به بندهٔ کسی میدهد روا بود و یا نه بنگریم که خواجهٔ وی توانگر است یا درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر
درویش است روا بود مسئله اگر سیم میدهد بحساب گندم بقول علماء ما رح روا بود و بر قول امام شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست
که نص در گندم و جو آمده است و در سیم نه و اما قول علماء ما آنست که چون سیم بحساب بهای گندم میدهد همان
بود و مقصود درویش حاصل شود پس روا بود مسئله گندم دادن اولیتر بود یا سیم بعضی گفته اند که گندم دادن
اولیتر بود و اما صدر شهید رحمة الله گفته است بنگریم که اگر سال سخت است که نان شیرین است گندم دادن اولیتر است و اگر

واگر یکمن گندم میدهد و بهای یک من گندم را سیم میدهد روا بود مردی صدقه فطر من آرد و نیم من گندم میدهد که قیمت وی دو من ست روا
نبود که جنس یکیست واگر من گندم و نیم من آرد میدهد که قیمت وی دو من ست هم روا نبود که جنس یکیست و کیلی ست. واگر من آرد
و نیم نان میدهد روا بود که قیمت وی دو من گندم ست که خلاف جنس ست و کیلی نیست باب الحج باید دانستن که هر کرا استطاعت
بود حج بر وی فریضه بود بآیة و بحدیث و استطاعة بقول ما آنست که چندان مال بود وی را که فرزندان خود را کفایت نفقه باشد و دیگر چندان
مال بود که وی را پیاده رفتن حاجت نبود و چون از حج باز آید با وی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرموده هر که را توانائی حج کردن بود و حج نکند و وفات یابد خواه جهود میرد و خواه ترسا و در خبر که الحج المبرور
لیس له جزاء الا الجنة یعنی حج کی با امن معصیت کرده باشد پاداشش آن جز بهشت نبود و آمده است که هر که حج کند با مال حلال هیچ گامی ننهد
الا که خدای تعالی میفرماید تا بنویسند او را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و بیاکنند بنام وی هفتاد درجه در بهشت
و در خبر است هر که در راه مکه بمیرد بوقت آمدن هر آینه آمرزیده شود و مقام شفاعت یابد هفتاد کس از اهل خاندان ده را. مسئله اگر کسی
را حج فرض شده بود نیاورد و وفات یابد حج بر وی وام ماندست بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که پدر من حج بود
وفات یافت و نیاورد و اکنون من جهت پدر حج آرم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو وام مال بودی که آن وام پدر بگزاردی
وی نیکو بودی و روا بودی آنکس گفت نیکو بودی دین الله احق گفت وام حق گزاری احق بود یعنی اولیتر بود و بقول ما اگر استطاعت مالی
ندارد اما اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد بنده هندی میشود فصل باید دانستن که حج کردن عبادة است و روی نیابت برد وی چنانکه
کسی یکی را مروی را بجای مردی حج کند باتفاق روا بود و اگر مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند وی را وکیل کند که برود از بهر من حج گزارد
و حج گزارد به نیت وی روا بود بر خلاف عبادتها دیگر که در عبادتهای دیگر روا نبود والله اعلم بالصواب مسئله اگر درویش حج آورد
بعد از آن توانگر شد حج دیگر بر وی فریضه نبود از بهر آنکه همین که آنجا رسید که احرام گیرد آنجا اندر استطاعت بود وی را پس استطاعت
یافتم حج وی از فریضه افتاد لاجرم حج دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یک بار
فریضه است مسئله مردی بحج رفت با بنده خویش بعد از آن آن غلام آزاد شد و وی را استطاعت شد حج بر وی فریضه بود زیرا
آنکه بندگی مانع است مر استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بجا آورده است از فریضه نا افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر باید
گزارد تا از فرض افتد مسئله اگر نارسیده یا بنده حج بیارد چون رسیده شود و اول آزادی بیابد و استطاعت حج بحاصل آید حج باید
آوردن همچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز استطاعت اسلام آورد و اگر درویش حج گزارد و باز استطاعت یابد دیگر
بار واجب نشود و اگر غلامی را خواجه بخود بحج برده و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام گرفتن آزاد کندش تا حج او از فریضه
بیفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط است مر وجوب حج را زنان را محرم شرط است و محرم کسیست که در میان او و زن هرگز نکاح
نارسیده و فاسق محرم نشاید به زن شوی کردن تا محرم شود دستور نیست و برنا بیابد و هیچ حج نیست اگر مال دارد [illegible]
که کسی را ازو و [illegible] از بهر ایشان حج آرند فصل بدانکه اهل روزگار [illegible] بضرورت [illegible] چنان رفته است که [illegible]

و بوادی را که عرق بیند جامهای دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و مردی ازاری بر میان بندند
بشکل ازار که با چادری از کتف فرود و بر دیگر جامه بوپا نشسته و زنان جامه دوخته پوشند و روی کشاده دارند و بوهای خوش
از زن و مرد و پس از آن هر یکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم که حج
بیارم پس بر من آسان گردان از من بپذیر پس مردان با آواز بلند بگویند که لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لک لا شریک لک بعضی مردان برین زیاده کنند لبیک اله الحق لبیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را نرم گویند حاجیان
هر کجا که بالا می برآیند یا به پستی فرو روند یا کاروانی را بینند که می آید این کلمات را بگویند و سحرگاهان بیشتر بگویند و چون بزمین عرفات رسند
ورد کم کنند تا بروز عرفه و پیش از زوال و در عرفه غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه میسر شود و بمسجد ابراهیم صلوة الله علیه السلام روند که در عرفات
مناسک
است و آنجا درنگ کنند تا زوال بگذرد و پس امام مکه بر منبر برآید و موذنان بانگ نماز پیشین بگویند و خطیب خطبه گوید و تلبیه بیارند و مردمان را
حج تعلیم کنند تا موذنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین گذارند پس آن بوثاق خود باز گردند بار بنهند و زمانی مستقبل قبله
بنشینند در زمین عرفات و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر بگویند و زمانی میروند تلبیه گویان و باید که تا وقت غروب در عرفات بوند ولیکن بیرون
روز نماز نمانند و چون وقت نماز شام درآید بسوی مزدلفه روند بمشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارد بلکه تاخیر کنند تا نماز خفتن هر دو نماز
روند
را در وقت نماز خفتن گذارند بمزدلفه مقام کنند تا بامداد عید که روز نحر است نماز گذارند باول وقت و وقوف که بمزدلفه واجبست بیارند و باز بمنا
پیش از برآمدن آفتاب و یا پس از آن چنانکه اتفاق افتد و از جمرة الاولی و وسطی درگذرند و چون بجمرة عقبی رسند آنجا هر کسی هفت کان سنگ اندازد
و وی واجبست و بوقت انداختن و به بنا دست راست و فرود بر سنگی و کلوخی که می اندازند بسم الله الرحمن الرحیم میگویند برغم شیطان الرجیم را
بوقت انداختن سنگ و پس آن تلبیه نگویند و بر عقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوثاق باز روند و موی سر کم کنند یا از سر [illegible] بقدر انگشت
مانند
بسترند و زنان موی نسترند اما از سر گیسوی بقدر رسد انگشت بگیرند پس آنچه محظورست یعنی حرام کرده با حج حلال شود مگر صحبت کردن که وی حرام
تا بوقت فارغ شدن از آن اکثر شود طواف زیارة و هر که خواهد قربان کند وی واجب نیست در حق کسی که وی قارن و متمتع نبود و قربان هر
[illegible] روا بود و از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود و واجب پس قربان کردن بمکه درآیند و بمسجد حرام رسند
و پای راست پیش نهند و بگویند بسم الله والسلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارة بکنند بگرد خانه
کعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و حجر اسود کنند اول کفها در حجر اسود سوی روی بمالند و باز بر دارند و قبله و [illegible] از پشت خانه طواف
کردن گیرند و هر گاه بحجر اسود رسند کفهای بر روی بمالند مگر وقتی که کسی آنجا نرود و شود آنگاه از دور بکفها و دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود گویی که دستها بر روی بمالند و باز دستها قبله [illegible] و در سه کرة اول از طواف هر یک دار روند و [illegible]
پس طواف دو رکعت نماز بکنند و آن واجبست و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس از آن از مسجد بیرون آیند و بدامن کوه صفا که انرا ابو قبیس گویند برآیند و کفها سوی آسمان کنند و رویها سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بگویند حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا بمیل اخضر دیگر و باز بسیرة معهود رفتن

کیرند تا بکوه مروه رسند بر آیند و روی ها بسوی قبله کنند و تحمید و تهلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت
خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز بدیه منا آیند و شب بدیه
منا مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة
الاولی که پهلوی مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه
در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سے اندازند و آن بظاهر روایت است پس
آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که
آنجا جایها را زاهد گویند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج
عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی
نه آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی
یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم
و لبیک گویان می آیند تا بخانه کعبه را می بنهند لبیک را قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز سوی کوه صفا
بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کرده ایم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند
و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و کنیزک روا
باشد و چند روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه بار ور آمده بود ند
و خواهند که باز گردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و این طواف صدر گویند یعنی طواف بازگشتن و پس
آن طواف دو رکعت نماز بیارند باز بچاه زمزم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود بریزند باز بملتزم
روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس سوی و سینه بر وی نهند و دست بر
پرده های کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون
آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران در وی بیرون آیند
بر شکل کسی که دوست و عزیز را وداع کنند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه
خدای وداع و داعیت میکنم باز خواهم آمدن بتوان شاء الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج دعا
مخصوص نیست که لازم بود خواندن وی بیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعا بخوانند که رب
اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم واهدنی دین التی هی اقوم فانک انت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه
کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود
و چون در وی در آنجا بنظاره مشغول نباید شد که در آن وقت دعا باید کرد **مسئله**

دیگر واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم بالکه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم آن دارد که بیشتر باز پوشد تقریبیت
و نیز اجازت دارد چنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان و ماه رمضان هیچ نخورم و لیکن عزم میدارد که بعد از عید بخورم و نیز
همچنان میدارد که گوئی در عین رمضان میخورد و هر که عزم کرد پیش نخورم هر چه گناهان که پیش کرده بوده است از وی جمله بگذارم
چون باز خورد جنایت نو کرده بود الا محرم جهد باید کرد تا روزگار خود در نگاه داری چون احرام گیرد سه گز کرباس بر میان بندد و سه گز
کرباس بر کتف کشد ولی کتف چپ را صحرا دارد و نشاید خویشتن را در وقت احرام غبار بیدن که اگر بخارد دم واجب آید اگر خواهد که بخارد باید
که چوب بگیرد و آن خارش را از خویشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید کردن
مر محرم را و اگر صید را بگیرد بکشد حرام و مردار بود اما اگر ماهی گیرد آن حلال بود یا نی جواب حلال بود والله اعلم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیة **فصل** باید دانستن که عبارت از حج وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید و در روز هیچ توقف نکند و بگذرد حج نیز درست
بود باید که نماز پیشین را در آخر وقت جا رسد و هما ساعت نماز دیگر بیارد که آنرا قصر و جمع میخوانند و بعد ازان بایستد و جمله دعاها مشغول شوند
آن وقوف که می آید حج آنست هر که روز عرفه برسد یا شب عید بعرفات حج را دریابد چون سپیده عید دمید حج فوت شد تا سال دیگرش حج
کردن و ازان جا برخیزند بمزدلفه روند و ازانجا بمنا روند و در منا گوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی هفت و یکبار و بعد ازان
بروند و خانه کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت آنست که سر در روی و کتف بجنبانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه بقول
ابو حنیفه رح مکروه است از بهر آنکه تعظیم خانه کم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله اگر چیزی خوش خورد در احرام بسیار بود
یک دم واجب آید بقول ابو حنیفه رح اگر اندک خورد چیزی واجب نیاید مسئله اگر روغن زیت محرم بر سر کرد بقول ابو حنیفه رح بروی
یکدم واجب آید و بقول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید و دم نی **کتاب النکاح** بدانکه زن خواستن روا است بقرآن و هم
بحدیث و هم باجماع اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قوله تعالی و انکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم و امائکم اما حدیث تناکحوا و تولدوا و تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه و سلم ناکح النائم خیر من صائم القائم و قال النبی علیه السلام من تزوج امرأة لمالها فقره
الله تعالی و من تزوج امرأة لجمالها جعل الله تعالی وبالاً علیه و من تزوج امرأة لحسبها اذله الله تعالی و من تزوج امرأة لدینها بارک فیه
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که فرزند خود را بغایت نهد و اگر بد بود روزی هزار
بود می فرود آیند اما اجماع امت آنست که هیچ کس از نکاح منکر نشده است مسئله بدانکه نکاح بی گواه درست نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود
لا نکاح الا بشهود و نکاح نیست مگر بگواهان و گواه شرط روای نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود و مرد بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون با ایشان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه ایشان
اهل شهادت نه اند و بگواهی نارسیدگان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود مسئله نکاح بگواهی فرشتگان و بندگان و نارسیدگان و مستان و پیغمبران روا نه

و بگواهی نابینایان و فرزندان رسیده نیز درروا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا خواهد بگواهی ترسایان روا بود مسئله نکاح
مست درست است نکاح آدمیان و پریان و ضلعان آبی درست نیست مسئله بگواهی فاسق نکاح میکنند بر قول علماء ما رح روا بود و بر قول
شافعی رح آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان فاسق
بوند نکاح درست نبود اما علماء ما رح میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که بحضور گواهان عدل نکاح کنی پس لاجرم روا
بود و بنزدیک علماء ما رح این استثنا بفسق باز گردد تا بعد از توبه نام فاسق از ایشان برخیزد اما مردود الشهادة بود چه فی تفسیر الزاهد
قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و بعد از این حد هرگز گواهی ایشان را نپذیرند اگرچه مثل در هوا با مرغان پرواز کنند و بپرند از
بهر آنکه مومن را بچیز الکفت بزبان زنانش ببریدم از روی معانی تا نفع زبانش برفت تا اگر بجز یکی گواهی دهد نپذیرند و اولئک
هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا مگر که توبه کنند از بعد این حال و بصلاح آرند آن فساد یعنی پشیمان شوند از ذکر
و عزم کنند که پیش نکنند در مستقبل و این استثنا بقول علماء ما رح بفسق باز گردد و بقول شافعی رح بالشهادة باز گردد تا بعد از توبه بنزد
علماء ما رح نام فاسق از وی برخیزد اما گواهی او را نپذیرند و بقول شافعی رح بپذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه بنکاح مشغول شدن
فاضلتر از نماز و روزه زیادتیست یعنی تطوعات بنزدیک علماء ما رح مگر که بتر سد از رنج نفقه و مؤنات دیگر به نزدیک شافعی رح نماز و روزه
زیادتی فاضلتر است از نکاح مگر نفسش بزنان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود اما اگر
از این زن و شوی یکی منکر شوند که من ترا نخواسته ام یا من بخویشتن نبوده ام این دو نابینایان گواهی دهند بنزدیک قاضی
مسموع نبود گواهی ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرده است چرا که این نابینا آن مرد و زن را با آواز ایشان
میشناسند و آواز آواز ماند مسئله اگر دو مرد را قاضی حد قذف کرد مردی نمی میخواهد بگواهی این دو کس نکاح ایشان بقول علماء ما رح
درست بود اما اگر نکاح را منکر شوند این دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود و قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة
ابدا اگرچه توبه کنند اگر سوال آرند و گویند که چون قاضی گواهی ایشان را نمی شنود فائده ایشان چیست فائده ایشان آنست که اگر ایشان
منکر نشوند عقد جائز بود و لیکن می فرماید که گواهی ایشان را نشنوند ما فرمودیم که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست که گواه
شدن دیگر بود و گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا احد المسلم فی قذف سقطت الشهادة و ان تاب و قال الشافعی رح تقبل اذا تاب
مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو ولد زنا نکاح درست بود و اگر این دو یکی منکر شوند قاضی گواهی ایشان را نشنود و این همه
علماء ما رح اما بقول شافعی رح بدین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی زنی خواهد که بگواهی
دو مرد خفته یا بگواهی دو خوارزمی اعجمی یا بگواهی دو ترک عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نی درین مسئله علماء را اختلاف
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گواهان نبودندی چه وجود و عدم ایشان یکسان
برابر است اما خواجه امام سرخسی رح آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بالشهود و مراد ازین
شهود حضور است یعنی گواهان شرط است و حضرت گواهان یافتیم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما اصح آنست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
اهل شهادة نه اند لاجرم عقد روا نبود و بقول امام اعظم و ابو یوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی دو پسر
خویش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود مر این نکاح را این پسرکان گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود نکاح را
همین پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
و هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر هر کجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را دستوری
که برو زن خواه این غلام زن میخواهد بگواهی یکمرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
داد بنکاح و ویرا ولایت بود بر خود لاجرم خواجه گواه را شاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد ازین دو گواه
دادن و پذیرفتن را شنود و یکی نی این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی باز زن در همین
مجلس خویشتن بوی داد مرد بپذیرفت آن گواه که اول بار شنیده بود نشنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم شنید
این عقد روا نبود از بهر آنکه چون عقد اول درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه نشنیده بود این بار دوم
را حکم نیست لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
خویشتن بمن بخش زن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن بمن صدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضر بودند درین همه صورت نکاح
درست بود مسئله اگر زن گفت منکه خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت روا داشتم درین سه صورت نکاح درست نبود
مسئله بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
خویشتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود آنست که زن
گوید که خویشتن بتو اجارت دادم یا گوید حلال کردم یا مباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود مسئله
اگر زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت روا داشتم و گواهان حاضر بودند درین همه صورت عقد جایز نبود اگر زن گفت خویشتن بتو امانت
نهادم جواب همین است که روا نبود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وام دادم مرد گفت روا داشتم بقول ابو حنیفه رح و محمد رح ملک
وام گیرنده شود و بقول ابو یوسف رح ملک نشود و حجت ایشان آنست که چون بلفظ وام ملک وی میشود لاجرم نکاح درست بود و حجت
ابو یوسف آنست که بلفظ وام ملک وی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت روا داشتم
بقول ابو یوسف رح نکاح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابو یوسف رح مجرد آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
ابو حنیفه و محمد درست نبود مسئله اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار کابین زن گفت دادم مرد هیچ نگفت نکاح درست
بود از آنکه خویشتن بمن ده گفت مرد را امر است از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود و چون گفت دادم
عقد درست بود و بپذیرفتم حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن دادی زن گفت دادم مرد نگفت پذیرفتم

عقد درست بود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بزنی دادم احتمال آزمایش دارد و احتمال حقیقت نیز همی دارد چون شک بود باز پذیرفتم
باید که نکاح درست آید مسئله اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بدویست درم کابین بصد درم بود یا دویست درم
بنگریم که اگر زن باز گوید قبول کردم کابین دویست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان صد درم بود از بهر آنکه زیادتی بدین تملیک است
و تملیک را قبول باید تا درست آید مسئله زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم ولی کابین را نی گفت تا این نکاح درست
بود یا نی بقول فقیه ابو اللیث رحمه الله درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح است و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین بتبعیت وی نیز پذیرفته بود اما حجت ابو اللیث رحمه الله آنست که خویشتن بصد دینار رسید چون مرد گفت که من کابین
پذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود مسئله اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی دهد بکم از آن
کابین وی است بر قول ابو حنیفه روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت فرزند را بداند که
صلاح وی در آن بود و چون وی را شفقت پدری بر کمال بود لاجرم روا بود اما حجت ایشان آنست که کابین حق نارسیده است و پدر را نرسد
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر زن دیوانه را پدر است و پسر ولایت نکاح کرا بود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف
ولایت پسر را بود و بر قول محمد رحمه الله ولایت مر پدر را بود و اگر جد است و برادر ولایت کرا بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله ولایت جد را بود از بهر آنکه قائم
مقام پدر است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله جد با برادر در هم آید تا حقیقت روا بود مسئله ولایت نکاح نارسیده که را بود پدر را و اگر پدر نبود جد را
و اگر جد نبود برادر را و اگر برادر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود برادر پدر را و اگر برادر پدر نبود پسر برادر پدر را و اگر پسر برادر پدر نبود خواهر
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر از اینها هیچکس نمانده بود قاضی را از بهر آنکه پیغامبر فرمود القاضی ولی من لا ولی له یعنی قاضی ولی است آن
هر آنکس را که او را ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هرچه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد یا نارسیده شرط نبود او تواند که
بعد از بلوغ آنکه کرده پدر برانداز و گر نه پدر جد پدر را نیز نتواند برانداختن از بهر آنکه پدر و جد پدر را شفقت بر آن بود و عقل بر کمال
ایشان بمصلحت فرزند را بهتر دانند که وی آن خویشتن را اما اگر مادر و برادر چون بالغ شود خواهد که خویشتن را اختیار کند و خواهد روا دارد
و فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بکمال است ولی عقل مادر کامل نیست لاجرم مر دختر را اختیار بود اما پدر را و جد پدر را
شفقت و عقل هر دو کامل است لاجرم کرده ایشان نتواند برانداختن مسئله اگر دیگری بجز پدر و جد پدر کسی وی را بشوی دهد چون بالغ
شود خواهد روا دارد و خواهد براندازد از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بودند و تفحص آن کاری بجا نیاورده بودند لاجرم وی را
شریعت اختیار نهاد مسئله اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو نبود یا کابین مهر مثل نبود یعنی کم از آن بوده بر قول ابو حنیفه رحمه الله عقد روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود و کابین کم از آن بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح روا نبود اما حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که میگوید که پدر میداند که او را ازین شوی نیکویی آید بر وی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بودی وی را
نیکو نداشتی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده روا بود مسئله اگر ورا پدر و جد یکی اقربا او نارسیده را بشوی داد و بکابین کم از مهر مثل
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شو کفو است ولی کابین کم از مهر مثل است و در

بود چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر بالغه را بشوی دهد و بی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر
یعنی باجازهٔ دختر اگر چون بدختر رسید رد کرد و زشت کرده پدر را رد کرد بود و اگر رد وا نداشت بر انداخته شود اما چون بدختر رسید و دختر
خاموش بود این خاموشی از وی رضا بود و اگر بیشتر بود در رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را با امیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد و پیغامبر علیه السلام با یکی یار بیامد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش باشید
پیغامبر علیه السلام رفت و وی را بعلی رضی الله عنه داد پس مرا معلوم شد که اگر خاموش رضا نبودی ندادی اما اگر بیوه بود سید وی بگریست
این گریستن وی رد بود یا رضا بنگریم که گریستن با آواز است یا آهسته اگر با آواز است رد بود و اگر آهسته بود رضا بود
باز بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده اش سرد است یا گرم اگر گرم است روا نبود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود
لاجرم روا نبود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود چون از شادمانی بود رضا بود و باز
امام ابو بکر فضل بخاری آورده است اگر چون بدختر رسید خاموش بود رد بود یا رضا گفت بنگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
رضا بود و اگر زرد شده رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی از غم بود والله اعلم مسئله اگر مردی دختر بکر بالغه خود
را بشوی داد چون بدختر رسید گفت که من روا ندارم مردمان ملامت کردندش که مرد نیکو است گفت بلا روا داشتم عقد درست نبود از بهر آنکه
باول چون که بوی رسید رد کرد و نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی داد چون بدختر رسید
رضا داد و لی همسایگان گفتندش که بوی امر قباحت اگر رد میکند روا نبود مسئله اگر مردی پنج زن را گفت که شما هر پنج
خویشتن بمن دهید چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست بود و اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار را
پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید و میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دهید این سخن
رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که هر پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را
اجازت کرد درست بود اما پنجم نیز باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود و نظیر این مسئله آنست که دو زن اندر با دو دختر و
گفت که هر دو خویشتن بمن دهید یکی گفت دادم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که ما هر دو خویشتن بتو دادیم
گفت که من دختر پذیرفتم عقد جائز بود و همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و آمد و گفت ترا
بشوی دادم باندک نقره کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی کیست گفت روا نمیدارم نکاح بر انداخته شود اما اگر پدر
ذکر شوی کرد که ترا بفلان کسی دادم و دختر سکوت آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روا نمیدارم این نکاح
روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه را رضی الله عنها با امیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد که ان علیا یذکر ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد و ذکر کابین نکرد اگر سید کابین نکاح روا نبود
بایستی که پیغامبر علیه السلام بدو بس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هرجا ذکر شوی آید عقد روا بود مسئله مردی دختر
خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد نکاح درست بود بر خلاف کالا چنانچه اگر مردی کالا فروخت و ذکر بها نکرد بیع درست نبود

آنست که در نکاح چون کابین پدید نکنی سزاوار کابین لازم آید اما در بیع چون بها پدید نکرد بیع بی بها درست نبود مسئله اگر زنی گفت
من خویشتن بتو دادم به ده درم نقره مرد گفت من پذیرفتم کابین وی همان ده درم نقره بود و اگر چه سزاوار کابین صد دینار است
مسئله اگر زن گفت که من خویشتن بتو دادم بیکا کابین مرد گفت پذیرفتم سزاوار کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه زن بیکا کابین روا نبود
مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم به پنج درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویندش که ده تمام کن که کم
از ده درم نقره کابین روا نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و هیچ مسمی نکرد ند بر مرد سزاوار کابین واجب شود بعد
از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد بر مرد متعه واجب آید و متعه چه بود متعه سه جامه بود یکی چادر و یکی پیراهن و یکی ازار
اما اگر مسمی کرده بود قبل الدخول طلاق داد نیم کابین واجب آید قال الله تعالی فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را میخواهد روا بود
یا نی بنگریم که با مادر دختر دخول کرده است یا نی اگر دخول آورده بود روا نبود و اگر دخول نیاورده بود روا بود از بهر
خدای تعالی عز و جل فرموده است وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
یعنی دختران زن شمار که بجو کردانیدم که با مادر ایشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس بر شما نیست گناه
که بخواهید دختران زنان خود را که حلال است اگر دختر را خواست و وی را طلاق داد بعد از آن مادرش را میخواهد قبل از
یا بعد از دخول روا نبود قوله تعالی وامهات نسائکم و حرام کرده شد بر شما مادران زنان شما فصل در عقد فاسد باید دانستن
که هرچگاه مردی زنی بخواهد بیگواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد بگواه یکمرد و این عقد نیز فاسد بود و اگر در عدت
کسی بود وی را بعقد کند عقد فاسد بود و اگر مردی زنی خواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابوحنیفه نکاح فاسد بود و بقول
ابو یوسف و محمد نکاح باطل بود و حجت ابوحنیفه آنست که شبهه نکاح است و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود لاجرم
این عقد فاسد بود باطل نبود و حجت ابو یوسف و محمد آنست که این نکاح باطل است و زنا است بر هر دو حد واجب بود مسئله
اگر مردی زن بخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادة نیست همچنان شود که بگواهی یک مرد خواسته
است لاجرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زن بخواه و این غلام زنی خواست بعقد فاسد
بعد از آن وی را خبر شد که این عقد فاسد است مر این زن را خواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازة تواند خواستن یا نی بقول
ابوحنیفه نتواند خواستن و بقول ابو یوسف و محمد تواند اجازت دیگر حاجت نیاید حجت ابوحنیفه آنست که اجازت کرد که زنی بخواهد
زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را فرا گیرد و هم عقد فاسد را چون اجازه را بعقد فاسد بردیم باز اجازت دیگر باید تا روا بود
حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که وی را دخول با این زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لاجرم بهمان
اجازت دیگر تواند خواستن فصل در وکالة مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بنده بخواه با چندین
کابین و این مرد وی را زن آزاد خواست بهمان کابین نکاح روا نبود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر شوی واجب نیاید آنگاه

که خواهد ویرا باین شوی تسلیم نکرد و چون زنی آزاد خواهد نفقه حال و واجب آید پس لاجرم زنی را روی ضرر بود و بر شوی پس نکاح روا نبود
مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بخواه آزاد بده دینار و وی زن بنده خواست بهمان ده دینار روا نبود از بهر آنکه چون زن آزاد خواهد
فرزندان آزاد آیند و چون زن بنده خواهد فرزندان آزاد آیند و چون بنده خواهد فرزندان وی بنده آیند ضرر بود در حق شوی که فرزند
وی بنده دیگران بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام گفت الولد یتبع الام فی الرق والحریة یعنی فرزند تبع مادر است در آزادی و در بندگی پس لاجرم
فرزندش بنده و ضرر او باز گردد و ازین سبب روا نبود مسئله اگر زنی مردی را وکیل کرد که مرا بشوی ده بصد درم و این وکیل ویرا بخود داد
روا نبود از بهر آنکه وی وکیل است بدادن بخواستن نی مسئله اگر زنی گفت مردی را مرا بشوی ده هر که تو خواهی بخود داد روا نبود از بهر آنکه
کلمه هر منکر است و تو معرفه و معرف در منکر داخل نشود پس لاجرم بخود داد روا نبود و نظیر این مسئله آنست که مرد گفت که هر که این غلام مرا بزند
این غلام من آزاد از مال من خود زدش آزاد نشود از بهر آنکه کلمه هر که منکر است و این گفتن او معروف و این منکر و معرف داخل نشود اما اگر
چنین گوید که هر که این غلام را بزند از مال من آزاد اگر خود زندش آزاد شود از بهر آنکه وی درین معروف نیست چون …
مسئله اگر مردی مرد دیگر را وکیل کرد که مرا زنی بخواه آن زن نیز همین مرد را وکیل کرد که مرا بشوی ده اگر همین مرد پیش گواهان بگوید
موکله خود را که فاطمه بنت فلان را بموکل خود دادم که محمد نام که این فلان بنت داده ام از بهر موکل خود پذیرفتم نکاح روا بود و همچنین اگر مرد
برادر است و یکی دختر برادر دیگر و هر دو نارسیده این چنین میگوید که شما گواه باشید که من دختر برادر خود را به پسر برادر خود دادم و پذیرفتم از بهر پسر برادر
نکاح درست بود و چون هر دو نارسیده بوند مسئله اگر خواجه کنیزک خود را بغلام خود میدهد بیشتر گواهان درست بود که درین صورت تنها شخص یک
شخص را قائم مقام دو شخص کرده دانسته است فرق است میان این مسئله و میان آنکه مردی را وکیل کرد که این غلام بخر بده دینار و دیگری همین
مرد را وکیل کرد و غلام را بفروشد پس او میگوید که من این غلام را بده دینار بفلان فروختم و از بهر … خریدم که این بیع روا نبود از بهر آنکه یک شخص در باب
نکاح هم اصیل و هم وکیل بودن روا است اما در باب بیع نی از بهر آنکه یکی هم بفروشنده و هم خریدار روا نبود مسئله اگر مرد مردی را وکیل کرد که فلان زن را
بخواه از بهر من بصد درم و وکیل رفت همان زن را بجهت خود خواست چند سال با وی بود از آن زن فرزندان شد و طلاق داد و عدت این زن بگذشت از بهر آن
مرد میخواهد که ویرا وکیل کرده بود همین زن را روا بود از بهر آنکه وی را معزول نکرده است و وکالت لاجرم وکالت باقی بود و عقد درست بود مسئله
مردی مردی را وکیل کرد که فلان زن را از بهر من بخواه و این وکیل رفت تا بخواهد موکل پشیمان شد مردمان را گفت شما گواه باشید که این وکیل را از
وکالت معزول کردانیدم ولی وکیل را از معزول کردانیدن وی معلوم نبود معزول نشود و چون آن زن را بخواهد عقد درست بود از بهر آنکه علم وکیل
شرط است در معزولی مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که فلان زن را از بهر من بخواه این وکیل رفت تا بخواهد موکل … بگوید که …
نخواهد … وکیل از وکیل معزول شود ولی آنکه وکیل معزول شود باید که خواهر آن زن را بخواهد یا مادر آن زن را یا دختر آن زن را … معزول شود یا چهار
زن را بخواهد آن وکیل معزول شود از بهر آنکه چون چهار زن بخواهد این زن پنجم شود لاجرم روا نبود و خواهر زن یا مادر یا دختر را خود خواستن روا نبود
مسئله اگر … وکیل کرد مردی را که مرا بفلان کس ده و وکیل رفت تا بین زن را با آن مرد بده کسی مرا این زن را چه داد که این مرد لا تو شوی نیست
چیست تا آن نکاح که وکیل کند درست نباید جواب زن باید که بشوهر خود را با مرد دیگر دید تا نکاح وکیل درست نباید اگر زمان خویشتن بمرد دیگر داد

از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کنند **مسئله** مردی مردی را وکیل
کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمیخواهم وکیل گفت
که خویشتن بصد و پنجاه درم دادی گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوی اگر شوی روا دارد عقد درست بود
و اگر نی بر انداخته شود و اگر وکیل شوی را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخانه آورد و چند سال بعده
بود و بعد از آن وی را طلاق داد زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته ام
وکیل را طلب کردند که وی را چند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد بمهر
طلاق زن وی بود **مسئله** اگر مردی زن خواست شکل پدید آید یا پیسی یا دیوانه یا گنده بوی یا کر و یا گنگ بر قول علما ما
رد نتوان کردن و بر قول شافعی رح در این همه صورتها رد تواند کردن **فصل** در نکاح موقوف **مسئله** پدر دختر بالغه خود را
بشوی داد بی علم وی این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه بر انداخته شود **مسئله** اگر مردی
پسر بالغ خود را زن خواست بی علم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر خبر به پسر رسید گفت رو طلاقش ده این از وی اجازت بود
نکاحش درست شود **مسئله** اگر غلامی بی دستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت
دهد روا بود و اگر نی نی **مسئله** مردی را زنی است آزاد و فضولی وی را یکی زن بنده خواست خبر بشوی رسید اجازت کرد این
نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده و لا تنکح الامة علی الحرة نکاح
نیست کنیزک را بر آزاد و اما اگر زن بنده بود بر بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرموده است
تنکح الحرة علی الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده **مسئله** مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد در آزاد درست
درست بود در بنده نی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا است و اگر پیش از بنده میخواهد روا است
لاجرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و نکاح بنده نی **مسئله** اگر مردی را یک زن است در عقد فضولی رفت و
خواهر این زن را برای این مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند عقد
خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا هم چنان بود که گوئی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته استی
مسئله مردی را چهار زن است فضولی رفت است و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسیدی وی را از این چهار زن یکی وفات
یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتها اذن است که در ابتدا **فصل** با بنده خویشتن مرد آزاد
را چهار زن حلال است و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیمه آزاد اند در حکم **مسئله** اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست
پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد و بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در
انتها اذن است که در ابتدا و الله اعلم **مسئله** اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کنند هر چهار را بیکی عقد خواسته است
هیچ روا نبود اما اگر جدا خواسته است دو را روا بود **مسئله** مردی را زنیست در نکاح این زن خود را طلاق داد و در عدت است

خواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه حکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سوگند خورد که هر زنی بخواهد از وی طلاق اگر کسی را
وکیل کرد وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل است اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد
سوگند که خورده است با عالمی بگوید که من محتاجم به نکاح فضولی این فضولی برود و ویرا زن خواهد و ویرا بگوید که فلانه را از جهت تو خواستم
شوی گوید روا داشتم بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح طلاق شود و بر قول محمد رح طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت شکر کردن
است نکاح کردن نی دلیل بر اینکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود و حجت ایشان اینست که چون گفته
که روا داشتم همچنان شود که گویی که خود در رفته و خواسته اما اگر باید تا باتفاق طلاق نشود چون فضولی میگوید که من فلانه را از جهت تو خواستم
وی چیزی باین مرد دهد که کابین آن زن ده بحساب کابین بنا اجازت بود و بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله
فضولی مردی را زنی خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید فضولی رجوع کرد شوی خبر یافت که فضولی ویرا زن خواسته است و باز
گفت من این نکاح روا داشتم هرچند فضولی بر انداخته بود این عقد روا بود و فرق است میان این مسئله و میان آن مسئله که فضولی چیزی بفروخت
و پیش از آنکه خبر بآن مرد رسید فضولی گفت من این بیع را انداخته ام این بیع بر انداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شرا حقوق راجع بفضولی
بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم رجوعش از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی است لاجرم بیع نماند مسئله فضولی
مردی را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید چهار دیگر خواست و دوی دیگر بر ده نکاح موقوف بود باجازت وی خواهد چهار
اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد دو آخر را مسئله مردی را دختری است و دو مرد باین مرد رسیدند که ویرا دختر بود و این مرد
گفت مرا دختر است یکی ازینها داد و هم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر را باین مرد دوم داد عقد دوم روا بود و از آن
عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بیگواه بوده است درست نیامده بود و ولی زن دوم را دو گواه یافتم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله
مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن حربی میخواهد یا مغ یا بت پرست روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل
کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود و دلیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سنوا بالمجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نساءهم و لا آکلی ذبائحهم
گفت برین مغان سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشتهای ایشان را مخورید مسئله اگر زن صابیه میخواهد بر قول ابو حنیفه رح روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و صابیه آنست که از دین ترسایی بدین جهودی رود یا از جهودی بترسایی رود و این را صابی
خوانند مسئله اگر دو مرد اند هر یکی را یکی دختر این دختران را خواست و این دختر این را خواست یکی را از آن زن وی دختر آمد و یکی را پسر بیکدیگر
میدهند روا نبود از بهر آنکه ازینها هر یکی پسر یکدیگر را دختر و پسر باب خال خواجه میشود و دختر با بخواجه روا نبود والله اعلم مسئله
اگر دو مرد اند هر یکی را خواهر است این خواهر این را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی پسر بیکدیگر میدهند روا بود
از بهر آنکه دختر عمه شوند و پسر خال و دختر و دختر عمه پسر آمد و یکی را دختر بیکدیگر میدهند روا نبود از بهر آنکه بیکدیگر اعم و عمه میشوند و عم
و عمه را نکاح روا نبود **فصل** در حرمت باید دانستن که کیانند بر تو حرام موبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی
نکاح روا بود اما آنها که حرام موبد اند مادر است و دختر و خواهر و عمه کان و خاله کان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر شیر

وخواهر شیر و مادر زن و دختر زن که مادر او را دخول کرده بود و زنان پسر که از صلب شما باشند و زنان پدر اینها
پسر دراند که حرام موابد اند که هرگز به نکاح نشاید اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش دخول
نکرده باشی چون مادرش را طلاق دهی دخترش روا بود و دیگر خواهر زن است که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگر روا نه بود و دیگر عمه زن است و خاله زن است عمه زن و خاله زن بر عکس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح وی بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا تنکح المرأة علی عمتها ولا علی خالتها ولا علی بنت اخیها ولا علی بنت اختها دیگر زن [illegible] که در
نکاح نه نشاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن روا نبود تا آزاد نشود و زن پنجم خواستن روا نبود تا چهارم زن در عقد تو بود
تا در عدت تو و کنیزک بر زن حره خواستن روا نبود تا آزاد را طلاق ندهد و عدت وی نگذرد و دیگر دختر برادر زن را و دختر خواهر زن را
خواستن روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زن پدر و زن پسر صلبی به نکاح روا نبود و زن پدر
شیر و زن پسر شیر به نکاح روا نبود و هرچه حرام از روی نسب است از روی حسب شیر حرام است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود یحرم من
الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میکند رضاع آنچه از روی نسب حرام است از این حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
نبیره یا شیر داد دختر وی بروی حرام نشود و دوم آنکه مادر شیرخواره را نشاید خواستن و سیوم آنکه خواهر پسر شیرخواره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را نشاید خواستن اینها که پیش از مسئله مستثنی نوشته شد حرام موبد بوده اند بر عکس و اینها جمله بست
و چهار کس اند دوازده از نسب دوازده از سبب والله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابو حنیفه رحمه الله دو نیم سال است و بقول زفر سه سال است و بقول حسن بصری چهار
سال است و بقول [illegible] کل عمر حجت ابو حنیفه رحمه الله است قوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله
قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و بقول مالک سه سال است فائده این مسئله آنجا باید
آید که کودک دو نیم سال شیر خورد بعد از دو نیم سال زنی دیگر او را شیر داد آن زن مر وی را مادر نبود و فرزندان زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علمای ما و به نزدیک زفر و مالک مادر نشود و اگر بعد از دو سال شیر خورد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که گوشت این کودک به دو سال رسته شود و تمام لیس مستغنی شده بود و از شیر وی
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر کم بود دو نیم سال شیر باید داد و اگر دختر بود دو سال مسئله زنی یک پسر را شیر داد و اگر آن زن
ده دختر بود همه این پسر را حرام بود اما اگر این پسر یک خواهر دیگر است یکی از این فرزندان این زن مر آن دختر را خواهد روا بود از بهر آنکه
ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند و خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر دو پسر را به پستان یکی جمع آید کودکان که اند
مر این را اگر یکدیگر را خواهد روا نبود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر حرام اند
کس از روی شیر همچنینها را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر هرچند فروسوی بود و بر تو حرام موبد بوده اند از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله بست و اند مسئله باید دانستن که همچنانکه از زنان حکم شیر ثابت شود

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود درینجا اختلاف است ابو حنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از بهر آنکه در شیر وی یقین است
و در شیر شوی دوم بشک و اصل نیست که الیقین لا یزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما مبتلا شدیم
بدو شیر زن را حاکم کنیم و گوییم که بگو این شیر کیست هر کدام را که بگوید پدر آن شود و محمد هم میگوید که این باب حلالیست و حرامی چون مبتلا
شدیم به تغییر و حکم نمیتوانیم کردن که شیر کدام شوی است و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط است گوییم هر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این دختر اگر شیر پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر بر همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی را در سکوره دوشیدند پیش از آنکه این شیر را بدین کودک دهند زنی این وفات یافت یا زنی مرد هر دو پستانها پر شیر است اکنون
در حال مرده کی کودک را از پستان مرده شیر دوشیده بدهند حکم شیر ثابت شود از بهر آنکه جان را در شیر اثر نیست چون جان را در شیر اثر نباشد
لاجرم هر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده شیر دوشیدن گفت و حکم شیر حرام چرا باید که رضاع
ثابت شود جواب گوییم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده دوشیدند در سکوره و یک قطره می در آنجا
افگندند یا خود افتاد و آن شیر حرام شود با همه اگر همان شیر را بکودکی دادند و خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بینی کودک
اندر ریختند هم حکم شیر پیوسته شود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راه بینی
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتم که حکم رضاع پیوسته شود اما اگر باندام پس اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نیاید لاجرم ثابت نشود و فائده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر گوشت را برویاند و استخوان را قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بهر دارو بود نه از بهر غذا
لاجرم حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشیدند و یا دارو بیامیختند و بکودک دادند حکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غالب بود ثابت شود و اگر غلبه دارو بود نشود و اصل آنست که حکم مر غلبه را بود مسئله اگر در شیر نان ترید کردند و بکودک شیر خواره
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر ترید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر خوارگی بجز شیر آدمی ثابت شود و از شیر دیگر
تا اگر دو کودک شیر یکی گاو خوردند حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابو حنیفه
یکبار مکیدن و خوردن و بقول شافعی پنج بار مکیدن و خوردن و مدت رضاع ابو حنیفه دو نیم سال است و بقول ابو یوسف و محمد
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال هر چه فرو شود در دو سال باتفاق حکم رضاع شود و در آنچه زیاده
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و هر چه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی زنی شیر
خود را خورد نکاح را هیچ زیان ندارد مسئله مردی دختری شیرخواره بزنی کرد مادر این مرد بیامد و مر این دختر را شیر داد
یا دختر این مرد بیامد یا خواهر این مرد بیامد یا جده این مرد بیامد یا خاله این مرد و یا زن برادر این مرد شیر داد حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر
این مرد شیر داد برابر حرام شود از بهر آنکه دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود و اگر جده
وی داد هم حرام شود از بهر آنکه عمه وی شود و اگر عمه وی داد و اینجا حرام نشود که دختر عمه وی شود و دختر عمه بنکاح روا بود
و اگر خاله

بمجرد نکاح دختر بر وی حرام نشود اکنون بدین کابینها برین زن شیر دهنده باز گردد یا نی باری کابین شیرخواره باز گردد که از وی منفعت به
نداشته است و اگر زن مان خواره قبل الدخول است هم کابین باز گردد و اگر بعد از دخول است باز نگردد که بدخول کابین وی استوار گشته است حاکم
آنست که کابینها همه باز گردد و بجا بینها تمام نی اکنون فرق چیست گفتا از بهر آنکه همه کابینها از زیان لرزانست صورت بندد که بسبب این
زن نیمه کابین بیفتد و میان زن و پسر شوی را دادن قبله بهامر تلف شود و چون نیمه کابین چنان آمد زن شیر دهنده بر این مرد استوار کرد لاجرم
تاوان نیز بر وی بود یعنی مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کابین استوار شد لاجرم تاوان واجب نباید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد
الدخول **مسئله** مردی را دو زن است هر دو شیرخواره زن بیگانه بخانه وی خفته بود این هر دو کوچه شیرخواره غران غران رفتند و ازین
زن بیگانه خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی از آن پستان و زن خفته است بیخبر در حال هر دو زن بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهر شدند
لاجرم نیمه کابین مر این دهنده و نیمه کابین مر آنرا و نتواند انبر که بدان زن بیگانه باز گردد بیکابین بجهت آنکه وی را قصد نبوده است **مسئله**
مردی را دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر این زن با شیر مر این زن شیرخواره را شیر داد اکنون شیر از آن این مرد است دختر وی بود روا
نبود که دختر خود را بزنی کند و اگر شیر این زن از غیر وی است اکنون چون شیر خورد در حال هر دو بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه این دختر شیر
خواره دختر شیر این زن شود و هر دو مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون کدام را تواند بزنی کردن و کدام را نتواند
کردن بنگریم که با آن زن با شیر دخول آورده است یا نی اگر آورده است هیچ کدام را بزنی نتواند کردن و اگر دخول نیاورده است این زن
شیرخواره را بزنی تواند کردن از بهر آنکه گفتیم بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود و لی بمجرد نکاح دختر مادر حرام شود اکنون حکم کابین چه
شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کابین این زن را و نیمه کابین مر آن دختر را و لیکن نیمه کابین آن زن با شیر بیفتد که قبل الدخول
است که فرقت از جهت وی پدید آمده است قبل الدخول کابین بیفتد و این نیمه کابین زن خورد که را شوی بوی رجوع کند که سبب وی
باشد مر فرقت را مگر که دعوی کند که از جهت شفقت شیر دادم اما اگر کابین آن زن با شیر بعد از دخول است اکنون کابین بوی دهد و آن زن
نارسیده نیمه کابین باز گردد از بهر آنکه کابین بدخول استوار شود و هر چه گاه فرقت از جهت زن پدید آید بعد از دخول کابین نیفتد **مسئله**
مردی را دو زن شیرخواره است یکی زن دیگر با شیر مر این دو زن شیرخواره وی را شیر داد از دو حال بیرون نبود یا هر دو را یکبار داد یا
جدا جدا یا قبل الدخول داد یا بعد از دخول اگر قبل الدخول شیر داد جدا جدا که این اول شیر داد هر دو بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه مادر و
دختر شوند و مادر و دختر بیکعقد روا نبود و چون آن دیگر را شیر داد نکاح کوچه دوم بیفتد از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند مر
این مرد را اگر وی زن بیگانه شیر خورد هیچ زیان ندارد اما اگر هر دو کوچه را بیکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد ازین اختیار بود
مر این مرد را اندرین دو زن شیرخواره لیکن بهیچ حال روا نبود که مادر را بزنی کند اما اگر زن با شیر مدخول است فرق نبود میان
آنکه جدا جدا شیر دهد و میان آنکه هر دو را بیکبار شیر دهد بلکه هر سه حرام شوند که هیچ کدام ازیشان روا نبود که بزنی کند **مسئله** مردی را یکی زن شیر
خواره است و این زن شیرخواره وی شیر خورد از زنی که آن زن وقتی که در نکاح این مرد بود و این مرد با وی دخول آورده بود گفتا
در حال این شیرخواره بر این مرد حرام شود هر چند که شیر زن کلان از این مرد نیست لیکن چون شیر خورد دختر این مرد شود دختر زنی که با وی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیرخواره نیز حرام بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب **مسئله** مردی را چهار زن است یکی باشیر و سه شیرخواره و این زن
باشیر قبل الدخول است با وی نسوده است و شیر وی از نیز و نیست اکنون این زن باشیر مر این سه زن شیرخواره را شیر داد این از
چهار وجه خالی نیست یا هر سه را جدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بر وی
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد او مادر دختر شد و هر دو حرام شدند بر وی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد
هر چند که از زن بیگانه خورده اند لیکن هر دو خواهر شدند و دو خواهر در یکعقد روا نبود از بهر آن گفتیم که هر چهار زن بر وی حرام شدند لیکن
در سه شیرخواره وی را اختیار بود هر کدام را که بخواهد بزنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر نخست
دو را یکبار کی شیر داد و باز یکی را جدا این اخیرین بر وی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بر وی حرام شدند
و بیگانه شدند و زن بیگانه اگر شیر دهد زیان ندارد **مسئله** مردی را چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر نان خواره باشیر سه زن
ناخواره باشیر آن زن شیرخواره را شیر دادند هر چهار حرام شوند بر وی از بهر آنکه آن زنان باشیر مادر زن وی شدند و مادر زن هرگز
نکاح روا نبود لیکن در آن زن شیرخواره مرد را اختیار بود خواهد بزنی کند و خواهد نی اما اگر یکی ازین زنان باشیر دخول کرده باشد
این زن شیرخواره نیز روا نبود هرگز که بزنی کند **مسئله** مردی را دو زن است باشیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و این زن باشیر
مر این زن شیرخواره را شیر داد این از چهار وجه بیرون نیست یا بوقت شیر هر دو زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دو را
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مر وی را روا نبود چون مادر زن شود
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود و کلان نی زن بیگانه مر وی را شیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد
نی اینجا مادر زن وی شود و گفتیم که مادر زن در نکاح روا نبود لاجرم حرام شود و این همه مسئلها که گفتیم در نامدخوله آمد اما در مدخوله کی بود
مسئله مردی را فرزند است شیرخواره زنی بیگانه مر این فرزند وی را شیر داد اگر این مرد مر این زن شیر دهنده را بزنی کند روا
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند توانند **مسئله** مردی را برادر است یا خواهری شیرخواره زنی بیگانه برادر وی را یا خواهر وی را شیر داد
این مرد این زن را که برادر یا خواهر او را شیر داده است بزنی کند روا بود بخلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر تو اینی مادر تست و نی زن پدر تو لاجرم روا بود اینجا و آنجا
روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی **مسئله** زنی مر دختر را شیر داد اگر مثل مر این را اینجا پسر بود هیچکس را روا بود
که مر این دخترک را بزنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسرک را شیر داد اگر مثل مر این زن را اینجا
دختر بود هیچکدام را روا نبود که مر این پسرک را بخواهند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر نیست شیرخواره و
وی را خواهر نیست و این زن شیر دهنده را پسرک بود این پسرک مر این خواهر این دخترک شیرخواره را بزنی کند روا نبود هر چند که
خواهری شود از بهر آنکه خواهر شیرخواره خواهد روا بود **مسئله** مردی است مر وی را پسر کوز نیست مر وی را دخترکی این مرد مادرش را بزنی کرد

راست گو داشت و مرد نی اگر هر دو راست گو داشتند خود اشکال نباید که یک دیگر حرام شوند از بهر آنکه هر دو مقر آمدند که ما هر دو
خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بود مرد هیچ چیز واجب نباید از بهر آنکه اقرار یافتیم قبل الدخول اما اگر دروغ گوی داشتند میان ایشان
نکاح تباه نشود ولیکن احتیاط باید کرد و یک دیگر را بگذاشتن که همچنین افتاده بود در وقت رسول ع میان ایشان فرق نکرد
ولیکن مر ایشان را گفت کیف و قد قیل چگونه بود و چون گفت گوی افتاد آخر گفت گوی را بپرا اما از روی قضای آنست
که بگواهی یک زن فرقت نیکند میان ایشان اما اگر مرد راست گوی داشت و زن نی همچنین و حرام شود از بهر آنکه طلاق بدست
مرد است بدست زن نی اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گوی داشت و مرد نی اینجا میان ایشان
نکاح تباه نشود مسئله مردی است و پسری و پدر را دو زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و پسر را نیز دو زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره این زن باشیر که زن پدر است آن زن شیرخواره پسر را شیر داد و آن زن پسر
که با شیر است این زن شیرخواره پدر را شیر داد این مسئله از دو حال بیرون نبود یا این شیرها از ایشان است یا از شوهران دیگر
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح ها برجا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شوند از بهر آنکه این زن خوردک پدر دختر زن پسر شود و مادر
دو دختر نسبی شوند پدر دختر را بزنی کند و پسر مادر را روا بود و زن خوردک پسر دختر زن پدر شود و اگر مادر دو دختر نسبی بوند پدر مادر را
بزنی کند و پسر دختر را روا بود اینجا اولتر که روا بود اما اگر شیرها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه
زن خوردک پدر دختر پسر شود و هرگز دختر پسر را روا نبود که بزنی کند و زن خوردک پسر خواهر وی شود لاجرم بر وی حرام شود
مسئله اگر دو برادرند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیرخواره زن کلان باشیر مر زن خوردک این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان باشیر مر زن خوردک آن برادر را شیر داد اگر این شیرها از ایشان است زنان خوردک بر ایشان
حرام شوند و اگر شیرها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچنان پدر را و پسر را مسئله مردی را عم است و این مرد را دو زن است یکی با شیر
یکی شیرخواره و این عم وی را نیز دو زن است یکی شیرخواره و یکی باشیر زن عم باشیر مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مر زن خوردک عم را داد و اگر شیرها از ایشان نیست این مسئله مشکل نباید اما اگر شیرها از ایشان است زن خوردک عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر بنکاح بر وی روا نبود و چون زن کلان عم مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد زن خوردک
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم نکاح روا بود لاجرم اکنون بدین مسئله زن خوردک عم بر وی حرام شود و زن خوردک پسر
برادر بر وی حرام نشود والله اعلم **فصل** در شبه نکاح مسئله دو برادراند و دو خواهر یکی خواهر را این برادر بزنی کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط شدند هر دو را این برادر را بران بردند و ازان برادر برین آوردند علما گفته اند که ایشان
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار آسان بود هر کس نزدیک شوی خویش برود ... میان ایشان
خلوة بوده است هیچ زنان را بدارد از بهر آنکه بخلوت با زن خویش با هم نشود همچون دخول نشود و این زنان نیز بنکاح صحیح باید تا اگر همین زنان
بنکاح فاسد بود و خلوت همچون دخول نشود در همچنین که گفتیم همچنان قبل الدخول بود هر یکی نزدیک شوی خویش بازروند اما اگر بعد از دخول بود

اینجا ابوحنیفه رح میگوید که هر کسی مر این زن خود را طلاق دهند تا بر هر کسی عدت واجب نیاید از بهر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل الدخول
بر زن عدت واجب نیاید همان ساعت مر آن زن را به زنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رح میگوید که هر دو مر زنان خویش را طلاق دهند
همان ساعت مر این زن را به زنی کنند که با وی دخول کرده اند بر شوهران آنستی نباشد و هم نیز خللی نبود اما اگر هر کسی با زن خویش صحبت
اکنون باید باشیدن تا عدت بگذرد آنگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی نی باری آنکه صحبت افتاده است
شوهر وی را با وی صحبت روا نبود از آنکه زن در عدت کس دیگر است و این خواهر دیگر را نیز صحبت روا نبود هر چند که با زن در عدت
با وی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود با خواهر وی صحبت حرام
بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بوند ابو یوسف و محمد رح
میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر آنکه شبهه نکاح است دلیل بر آنکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت
چون شبهه نکاح آمد فرزند آنکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمة الله میگوید که فرزند مر آنکس را بود که فراش مر او راست
یعنی نکاح دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا بده سال باز یافت مر زن خویش را شوهری کرده چهار و پنج کودک شده فرزندان
همه از آن وی بوند که فراش مر وی را بوده است و زن در نکاح وی دلیل بر اینکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش و للعاهر
الحجر فرزند مر او راست که فراش مر وی راست اگر چه این همه فرزندان از شک آمده اند مسئله دو برادر اند و زنی است و دختری یکی
برادر مادر را به زنی کرد و یکی برادر دختر را هر دو بیکبار آوردند و غلط کردند عروس این برادر آن بردند و عروس آن برادر بدین آوردند اگر
قبل الدخول خبر یافتند هر کسی بشوی خود باز کردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه اصل این است
که هر جایگاه مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بر وی حرام شوند اینجا بحق مرد و تن این علت
یافتیم لاجرم بر یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد از این هیچ کدام تواند که
مر این زن را به نکاح کند یا نی گفتا تواند آن برادر که مادر را به زنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که به زنی کند
از بهر آنکه بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی
اگر مردی با زن حرام باشید نعوذ بالله منها و باز همان زن را به زنی کرد روا بود و اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسئله پدری است
و پسری پدر زنی به زنی کرد و پسر نیز زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و یا غلط شد آن بدین آمد و این بدان رفت اگر قبل الدخول است
که خبر یافتند هر کسی بشوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو بیکدیگر حرام شوند که هرگز این مر آن را روا نبود و آن مر این را از بهر آنکه اصل آن است
که هر جایگاه که وی را با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام آنکس هرگز زنی بر پدر وی روا بود و نی پسر وی را اینجا در حق هر دو این علت یافتیم
بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یک و نیم کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد قبل الدخول از جهت زن
از بهر آنکه زن پدر به طاعت داری کرد و هم پدر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند یعنی این نیمه کابین
واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاده و یکی را نی بنگریم که اگر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسر حرام شود و زن پدر را نکاح بر جای بود

و بر پدر حلال بود اگر پسر با زن پدر دخول کرده است این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح زن پسر بر جای بود و بر پسر حلال بود مسئله پدر نیست و پسر نیست و دختری را در پسر پسری
کرد و دختر را به پسر داد و فرزندان آمدند فرزندان ایشان با هم دیگر چه شوند چگونه نسبت کنند دختر از پدر مرگ چه بود و در از دختر پسر چنین گوید که ای خال من که مادرم خویش تو باید تا مرا مرد که وی حاجت
این از روی مادر بود و گفته شود اما از روی پدر گوید که پسر از ما در مرگ چه پدر را از دختر چنین گوید که ای عم من که پسر اینجه برادر تو ام پدر من است تو چنانکه وی برادر است مسئله اول را
بعبری چنین گویند که یا خالی احکیک بدعوک ابی و هو جدک و مسئله دوم را بعبری چنین گویند که یا عمی انا ابن اخیک بدعوک ابی و هو ابوک مسئله مادر است و دختر پدر است
و پسر پدر با مادر را بزنی کرد و پسر دختر را در روا آوردن غلط کردند زن پدر را بنزدیک پسر آوردند و آن زن پسر را بنزدیک پدر اگر قبل الدخول است که خبر یافتند کار
آسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سه حال بیرون نبود یا دخول هر دو برابر افتاده و یا سپاهیش و یا ندانند که کدام را پیش افتاده است و کدام را
اگر دخول پسر پیش افتاد و از آن پدر پس زن وی بر وی حرام شود یعنی زن پسر از بهر آنکه با او در زن ناشنیده بود و یک نیم کابین بر وی واجب آید یکی کابین تمام زن
که با وی خسپیده است و نیمه کابین با زن دهد که وی نکاح کرده است از بهر آنکه فرقت از جهت وی افتاده است لی از جهت زن دلیل بر آنکه در آن وقت که با وی
دخول آورده است وی خاموش بود اما بر پدر یکی کابین از وی بیفتد از بهر آنکه فرقت از جهت وی بوده است قبل الدخول پسر شوی را اطاعت کرده اما
اگر دخول پدر پیش افتاده است و آن پسر پس مسئله برگردان تا آنکه گفتیم بر پدر را بر همان حال اما اگر دخول هر دو برابر افتاد و یا ندانند اینجا بر کسی بر آنکه
کابین واجب آید بنا بر آنکه با وی دخول آورده است از بهر آنکه ندانند که پیش این افتاده است یا آن فعل مرثابت کننده کابین است و فعل زن
افکننده کابین هر جا که اثبات با باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود همچنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود اینجا نیز همان بود مسئله مرد کنیزک داشت آن
مادر فرزند مر این مادر فرزند خود را به پسر شیرخواره بزنی داد و بعد از آن این کنیزک را آزاد کرد و مادر فرزند خود را اختیار کرد و رفت و شوی دیگر کرد و انگاه آمد و مر این شوی
پیشین شیر داد این از دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شوی دوم است اگر از شوی دوم است و بر سابق شوی وی حرام شود از بهر آنکه این پسر شیرخواره
پسر شوی وی شود و وی شوی را از آن پسر و زن پسر که نکاح روا نبود و اگر کسی سوال کند بدان وقت که این مرد وی را بزنی کرد زن پسر وی نبود گویم
که اصل اندرین باب است که چون حکم شیر بسته شد گوی چنان بود که گوی همچنین بوده اند تا اگر میان وقت که بزنی میکرد زنی پسری بودی میان ایشان
نکاح روا نبودی اکنون چون حکم شیر بسته شد همین حکم بود اما اگر از شیر خواجه بود بر شوی حرام نشود لیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از این شوی بیرون آید
خواجه را با وی صحبت روا نبود از بهر آنکه وی زن پسر خواجه گشت تا فرق بود میان خواجه و شوی تا مسئله مرد را دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر این زن
با شیر مر این زن شیرخواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون اینجا نیز و بدین نیمه کابین زن شیرخواره بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نه گفته بودیم که از دو حال بیرون نبود
یا بقصد آن شیر داده بود تا بر مرد حرام شود یا شفقت داده بود اگر بقصد داده بود بتفاق باز گردد و اگر بشفقت داده بود چون شفقت کند نشاید که باز گردد با بعضی
علما گفته اند که بهمه حالها باز گردد از بهر آنکه با باب مال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است هر دو است و هلاک کننده مال مسلمان عمدا و فراموشی
یکسان است دلیل بر آنکه اگر خفته پای بر از کرد و قرابه کسی را بشکست تاوان وار کرد و اگر چه قصد نبوده است اینجا نیز همین است اما حجت علما آنست که میگویند که شیر داد و این سبب احیا
نفس است هر چند که بحقیقت زنده و ازنده همه چیزها خدا است عزوجل و لیکن آدمی سبب است و کسی که چیزی نخورد و نمیرد این با در بود و بدر با در حکم نی اکنون
چون وی بحقیقت شفقت نمود و احسان بجا آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود دلیل بر آنکه خدای تعالی میفرماید ما علی المحسنین من سبیل
و هر یکی از مومنان فرموده اند بشفقت کردن بر یکدیگر پس چنین گفتیم بر وی واجب نبود تا فرق بود میان آنکه بقصد حرام کنند و میان آنکه بشفقت

اما اگر این کلان شیر ده نبوده دیوانه بود بهیچ حال واجب نباید زیرا که ضمان آن کابین از بهر آنکه ضمان آن کابین که بر زن واجب میکنیم عقوبت است
بجنایت وی و دیوانه اهل عقوبت نیست دلیل بر اینکه اینجا نیز دیوانه خویش را یا مادر خویش را بکشد از میراث محروم شود و محروم شدن از میراث
عقوبت است بران جنایت و اگر همین بکشنده دیوانه است از میراث محروم نشود از بهر آنکه وی اهل عقوبت نیست اینجا نیز همین بود مسئله اگر
پسر مغفل پدر را قبله داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر پدر زن پسر را دهان بوسه داد زن بر پسر وی نیز حرام شود مسئله اگر مردیرا
زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه دهان داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامدخوله است نیمه کابین واجب شود
بر مرد بخلاف زن عاقله از بهر آنکه فعل زن با هوش معتبر است و فعل زن دیوانه معتبر نیست اگرچه پسر شوی مطاوعت نمود این نیمه کابین
که این مرد نیمه کابین بر زن داد به پسر خویش رجوع کند یا نی بنگریم این پسر دعوی فساد میکند و میگوید مقصود من آن بود که بر وی حرام
شود تا مادر برادر شک نبود و اکنون چون دعوی فساد کرد نیمه کابین را بوی رجوع کند و اگر دعوی صلاح کرد و گفت نمیدانستم نکردمی چنانکه
مسئله شیر اگر زن شفقت دعوی کند رجوع نباید و اگر حرامی دعوی میکند آید پس که رجوع کند باز علما گفته اند که این همچون مسئله شیر نیست
اما اینجا بهمه حال اندیشه که بوی رجوع کند از بهر آنکه در شیر دادن شفقت صورت نبندد و اما در بوسه دهان دادن پسر شوی مر زن پدر را هیچ
شفقت صورت نه بندد و لیکن از ابویوسف در امالی وی مذکور است که این پسر اگر با زن پدر دخول آورده است نباید این پدر را که رجوع کند از بهر آنکه
چون آورده باشد حد بر وی واجب شود ضمان نباید از بهر آنکه حد و هم ضمان واجب نباید چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله مردیرا پسر است
نارسیده و دیگریرا دختر است نارسیده پدر پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را به پسر من بده پدر دختر گفت دادم پدر پسر گفت که پذیرفتم
این نکاح تمام بود از بهر آنکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از آن جانب وکیل چون از یکطرف ولی بود از یکطرف وکیل چون گفت دادم
سخن تمام بود و لفظ پذیرفتم حاجت نباید همچنین اگر زنی مردیرا گفت که مرا بخویشتن بده پیش گواهان این مرد گفت که من موکله خویش را بزنی
بخود دادم عقد درست بود و پذیرفتن حاجت نباید از بهر آنکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام بود همچنین
اگر مردیست و یرا یکی پسر برادر نارسیده و یکی دختر برادر نارسیده و این عم گفت که من برادر زاده را به پسر برادر خود را دادم پذیرفتن حاجت
نبود مسئله مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده بدان شرط که ترا طلاق بدهم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل
از بهر آنکه هر شرطی که در عقد آری آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آری این شرط مر بیع را باطل کند از بهر آنکه نکاح قابل
فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است اینجا بشرط فاسد بیع فاسد شود والله اعلم بالصواب **کتاب الطلاق** باید دانست که طلاق دادن بر سه نوع است طلاق
حسن است و طلاق بدعت و طلاق احسن آنست که یکی طلاق دهد رجعی و احسن آنست که طلاق دهد رجعی در حالت پاکی که در آن پاکی با وی نزدیکی نکرده باشد
و طلاق بدعت آنست که سه طلاق بیکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود و یا در حالت پاکی طلاق دهد که در آن پاکی
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر آنکه شاید که این زن بدان دخول بار برداشته تا بار نهند عدت وی
تمام نشود و پس عدت بدان زن دراز شود لاجرم بدین معنی طلاق این طلاق احسن نبود و بمعنی دیگر نیز گفته اند که چون حالی با وی
دخول آورده بود در نسبت بزن کم شود و پس تر باز پشیمان شود و اگر زن دیگر را باز نخواهد بدین سبب این طلاق حسن نبود

پیغامبر علیہ السلام فرمودہ است کہ خدای عز وجل میفرماید کہ فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مکنید پیغامبر علیہ السلام فرمود کہ خداوند عز وجل
فرمودہ است دوست دارم نکاح کردن را و سخت دارم دادن را قال اللہ تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء و قال لا تزوجوا
ولا تطلقوا فان الطلاق تحرک منہ العرش معنی این حدیث آنست کہ زن بخواہید و طلاق بی حاجت مدہید کہ عرش بوقت طلاق دادن میلرزد
و در خبر است کہ ہیچ زن نباشد کہ از شوی خود طلاق خواہد بی آنکہ بوی رنجی و سختی رسیدہ الا حرام کرد اند خدای تعالی بروی بہشت در
خبر است از رسول علیہ السلام سوال کردند از مردی کہ زنش را طلاق ہزار داد گفت سہ طلاق شود باقیہا وبال بود بر وی در خبر کہ ملعون است
کسی کہ سوگند طلاق خورد یا کسی کہ دیگری را سوگند بطلاق دہد مسئلہ مردی زن خود را گفت کہ اگر بخانہ ما در روی ترا طلاق زن
تا بدر خانہ ما در رفت و بخانہ در نیامد طلاق واقع شود یا نی بعضی از علما گفتہ اند کہ طلاق شود از بہر آنکہ وی بر رفتن سوگند خوردہ است
و رفتن یافتہ لاجرم طلاق شود باز بعضی گفتہ اند کہ بنگریم کہ مراد از ین اندر آمدن ہست یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق واقع
شود مسئلہ بدانکہ طلاق رجعی را پنج شرط است اول آنکہ بیکبار ہر سہ ندہد دوم آنکہ صریح طلاق بود سیوم آنکہ یکی طلاق کہ پیش از وی طلاق
نرفتہ بود چہارم آنکہ مال در میان نبود پنجم آنکہ زن مدخولہ بود و بچنین طلاقہا رجعی بود تا اگر زن نامدخولہ را سہ طلاق دہد بیکی طلاق
واقع شود و اگر مدخولہ بود ہر سہ طلاق واقع شود فائدہ در خارج کتاب ثلثہ عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیہا یقع قولہ انت طالق نفسک طالق
جسدک بدنک طالق راسک طالق رقبتک طالق عنقک طالق فرجک طالق روحک طالق وجہک طالق ومک طالق جزء من بدنک طالق نصفک
طالق نصفک طالق ثلثک طالق خمسک طالق و خمس عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیہا لا یقع اذا قال شعرک طالق اذنک طالق انفک طالق
فمک طالق عینک طالق ذقنک طالق یدک طالق ظہرک طالق بطنک طالق صلبک طالق فخذک طالق ساقک طالق بخلک طالق ثدیک
طالق دبرک طالق لسانک طالق فائدہ چہار لفظ کہ نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود و دادہ یا دو دادہ انکار کردہ یا دو کردہ نکار دو لفظ
ہست کہ اگر نیت طلاق کند طلاق شود و اگر نکند نشود کردہ گیر داو گیر دو لفظ است کہ نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کردہ شدہ است و دادہ
شدہ است مسئلہ مردی زن خود را گفت کہ ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بہر آنکہ استثنا درست نیامدہ است از بہر آنکہ
استثنا بعضی بود از کل و درین جا بود اما کل از کل نی و اینجا استثنا کل است از کل و استثنا از کل درست نبود لاجرم طلاق واقع شود
مسئلہ اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سہ طلاق در ہر دو صورت استثنا درست نبود تا ہر سہ طلاق واقع شود و اگر دو گفتہ بود مگر دو دو
طلاق شود بہمان معنی کہ گفتیم استثنا کل از کل درست نبود مسئلہ اگر گفت ترا دو طلاق مگر یکطلاق شود از بہر آنکہ چون یکی را استثنا کرد و از
چون یکی را استثنا کند از دو لاجرم یکی واقع شود و اگر گفت ترا سہ طلاق مگر یکطلاق دو طلاق واقع شود از بہر آنکہ یکی را استثنا کرد مسئلہ
اگر گفت ترا سہ طلاق مگر دو طلاق یک طلاق شود از بہر آنکہ دو استثنا کرد و اگر گفت ترا چہار طلاق مگر دو بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ یکی
طلاق شود از بہر آنکہ عدد از سہ بیش نیست چون سہ بیش نبود دو را استثنا کردہ باشد یکی بیش نماند لاجرم یکی طلاق واقع شود و بعضی گویند کہ لفظ
چہار طلاق است و لفظ را اعتبار ہست لاجرم چون از چہار دو را استثنا کند دو ماند دو واقع شود مسئلہ مردی مر زن خود را گفت ترا دو
طلاق مگر سہ طلاق بر ہمین خلاف است کہ یاد کردیم و اصح آنست کہ یکی بیش واقع نشود مسئلہ مردی مر زن خود را گفت ترا سہ طلاق

نکرد و طلاق کرد یکطلاق بر قول بعضی از علما مشایخ رحمهم الله یکطلاق واقع شود و بر قول بعضی سه طلاق واقع شود از بهر آنکه همچنانکه گوئی تراسه
مگر سه طلاق بیک بار بود که زن مدخوله بود و اما اگر زن نامدخوله بود در استثنا اول درست بود دوم نی از بهر آنکه چون زن نامدخوله بوده عدت
واجب نبوده وی مر شوی بیگانه بود و بیک بار طلاق وی واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی تا سه بر قول ابو حنیفه
رحمه الله دو طلاق واقع شود و بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله سه طلاق واقع شود و بر قول زفر رحمه الله یکطلاق واقع شود و حجت
زفر رحمه الله آنست که گفت از یکی تا سه اول و آخر حد شود و حد بحدود در نیاید لاجرم یکی طلاق واقع شود و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که از یکی تا سه مراد سه طلاق بود لاجرم هیچ حد نشود دلیل چنانکه اگر مردی مر دوست خود را گفت که با من با هم اندر آئی و از سبب بخورد با
ما نان ما نفاق نیست که مراد و آن نبود که با نان از سبب سه بخورد مراد وی هم بود که بخورد پس لاجرم سه طلاق واقع شود و ابو حنیفه
رحمه الله میگوید که در نخوردن همچنان بود اما در طلاق نی اگر مراد وی کل بودی گفتی ترا سه چون گفت ترا از یکی تا سه لاجرم دو شود اگر گوید
که ترا طلاق از سه تا یکی همچنین بود و بر همین خلاف که یاد کردیم مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی بیشتر و از سه کمتر بر قول
ابو جعفر هندوانی رحمه الله دو طلاق شود و بر قول ابو اللیث سمرقندی رحمه الله سه طلاق شود و بر قول خواجه امام ابو بکر فضل بخاری
رحمه الله گفته یکطلاق شود و حجت ابو جعفر رحمه الله آنست که سخن تمام شود باید تا تمام شود چون گفت از یکی بیشتر و از سه کمتر معلوم شد که مراد از
وی سه نیست پس لاجرم دو طلاق شود و حجت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله آنست که چون گفت ترا طلاق از یکی بیشتر یکی کامل بود و کامل سه بود
و چون گوید از سه کمتر خواهد رجوع کند چون سه واقع شود رجوع درست نیاید لاجرم سه شود اما خواجه امام فضل بخاری میگوید که یکی از
بیشتر گفته بود باز میگوید از سه کمتر رجوع بود از آن پس یکی بار رجوع دارم یکی را واقع اما فتوی بر قول ابو جعفر است که دو شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق به طلاق ترا طلاق اگر مدخوله بود هر سه واقع شود و اگر نامدخوله بود یکی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون یکی طلاق
داد زن در عدت وی نماند طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مر زن را خود را گفت ترا یکی طلاق دو طلاق سه طلاق
ان شاء الله تعالی بر قول ابو حنیفه رحمه الله سه طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد هیچ واقع نشود و حجت ابو حنیفه رحمه الله
آنست چون گفت ترا یکی طلاق دو طلاق سه شود و چون سه گوید فاصله شود ان شاء الله تعالی عمل نکند چون عمل نکند لاجرم سه
طلاق واقع شود و حجت ایشان آنست که چون گفت ترا یکی دو سه طلاق ان شاء الله تعالی این همچون یک کلام است از بهر آنکه وی در میان
دم نزد لاجرم ان شاء الله تعالی عمل کند ابو حنیفه رحمة الله علیه جواب ایشان میگوید که چون گفت ترا یکطلاق دو طلاق کفایت بود
که یکی و دو سه شود و اگر دوم ان شاء الله تعالی گفتی عمل کردی اما چون یکی و دو گفت سه شود و آن سه زیادتی بود گفتن بدان حاجت نبود لاجرم
ان شاء الله تعالی عمل نکند مسئله مردی مر زن خود را میگوید ترا طلاق ان شاء الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه ان شاء الله تعالی
استثنا است و مشیت خدا معلوم نیست لاجرم طلاق نشود والله اعلم اگر گوید ترا طلاق ما شاء الله هم طلاق نشود و اگر گوید ترا طلاق
الحمد لله طلاق شود از بهر آنکه حمد گفتن بود که از تو خلاصی یافتم و اگر میگوید ترا طلاق استغفر الله هم شود از بهر آنکه طلاق دادن و تهمت
داشتن تعلق است و وی مر او را استغنا می آرد مسئله اگر مردی مر غلام خود را میگوید تو آزاد ان شاء الله آزاد نشود و اگر گوید

این کار نشود زیرا که ان شاء الله تعالی بهم روا نبود و اگر زن گوید شوهر من خویشتن تسلیم دادم مرد گفت پذیرفتم ان شاء الله تعالی نکاح نشود از بهر
در همه صورتها از مشیت خدای عز و جل معلوم نیست مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا یکی طلاق امروز اگر خدای بخواهد و اگر نخواهد فردا دو طلاق حکم
این مسئله چه شود میگویند نگه کنیم که امروز طلاق داد این زن را یا نه اگر امروز طلاق داد یکی طلاق واقع شود و اگر امروز طلاق نداد فردا دو طلاق شود از بهر انکه چون
امروز طلاق نداد معلوم شد که خواست خدا امروز این بود که طلاق نشود لاجرم چون فردا بیاید دو طلاق شود لیکن چون امروز طلاق داد معلوم شد که خواست خدای تعالی
امروز بوده است از بهر انکه محال است که بیکاری بی خواست خدای عز و جل موجود شود لاجرم یکی واقع شود والله اعلم مسئله مردی مر زن خود را گفت ان شاء الله تعالی
طلاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف طلاق نشود بر قول محمد رحمه الله طلاق شود و حجت وی انست که ان شاء الله گفتن نیت کننده کلام است و چون طلاق
واقع نشود که ان شاء الله تعالی پیش گوید و ان سخن طلاق را باطل کند چون پیش افتاد لاجرم طلاق شود و حجت ابو حنیفه و ابو یوسف انست که میگویند که مر مشیت
خدای تعالی عز و جل را اگر در انطلاق مانع شود خواه پیش باد کنی خواه پس لاجرم طلاق نشود اگر مردی زن خود را طلاق داد رجعی کابین در طلاق رجعی
حال شود یا نی بر قول بعضی علما نی از بهر انکه طلاق رجعی بر دارنده نکاح نیست چون بر دارنده نکاح نبود کابین حال نشود و بر قول بعضی علما انست که کابین
حال شود بطلاق شود یا مثبت طلاق بائن پس کابین حال شود فتوی بر این قول است مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از ان دیوانه شد در
دیوانگی رجعت میکند اگر رجعت بقول کند باتفاق درست نبود و اگر بفعل کند درست بود یا نی نگه کنیم ان فعل چیست اگر دخول است رجعت بود اما اگر بوسه
داد مر این زن را اگر بوسیدن بشهوت بود رجعت بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و باز نکاح کرد مر همین زن را که نکاح کرد بدانچه
بستر فقها این نکاح رجعت شود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تواند خواستن و بر قول محمد رحمه الله نتواند خواستن حجت ابو حنیفه رحمه الله
و ابو یوسف رحمه الله انست که رجعت بلفظ نکاح درست نیست از بهر انکه نکاح حاجت نیست وی خود زن وی بود و حجت محمد رحمه الله انست
که اگر مردی زن بیگانه را گوید پیش کو این که خویشتن بمن ده بوی مردی میشود اینجا که نکاح باقی است بطریق اولی که خویشتن بوی دهد رجعت شود ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله در جواب میگویند که اینجا که زن بیگانه را نکاح میکند بر وی جز بطریق نکاح حلال نمیشود لاجرم نکاح باید اما در این صورت که طلاق رجعی
داده است بر وی حلال است و بر حاجت نکاح نیست چون رجعت نیافتم سه حیض در عدت بگذرد اما امروز علما فتوی بقول محمد رحمه الله میدهند که رجعت شود
مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد بعد از ان موی وی را ببسود بعد رجعت شود یا نی اگر موی او را ببسود که بر بر گوشت است رجعت شود
اما اگر موی را ببسود که فرو دموی کوشت است و همان کیسو است رجعت شود یا نی در روایت است که رجعت نشود و قول خواجه امام ابو حفص کبیر رجعت شود و همین مسئله
آورده است از ابو یوسف در کیسانیات که رجعت شود مسئله مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از ان فرج زن بشهوت نگاه کرد رجعت شود یا نی آورده اند که نگر
که در فرج نگاه کرد یا در فرج ظاهر نگاه کرد رجعت نشود و اگر در فرج باطن نگاه کرد رجعت شود خواجه ابو حفص کبیر رحمه الله آورده است هم در کیسانیات از ابو یوسف که اگر در فرج ظاهر نگاه کرد رجعت
ثابت شود از بهر انکه در فرج ظاهر او در زن نگاه کند حرمت مصاهرت ثابت شود فصل باید دانستن که هر حرمتی که مر زن مدخوله را که بائن بود از بهر انکه چون نیست
نامدخوله طلاق داد بر وی عدت نبود و چون بر وی عدت نبود لاجرم رجعت نتواند کردن مسئله رجعی آنست که مردی مر زن خود را گفت که اگر بیگانه
با در روی ترا طلاق یا فلان کار کنی ترا طلاق یا من فلان کار کنم زن از من بطلاق یا بسته تو بودم ترا طلاق هر چه ترا طلاق است از این
جمله لفظها رجعی است فصل در طلاق مبهم مردی را چهار زن است گفت یکی از شما طلاق بیان بر سه سبب بود

بار بخواهد آخرین معین شود سه طلاق را **مسئله** مردی را کنیزکان بود چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
هیچکدام با آزادی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود و همچنانکه در صورت زنان حیله وی آنکه بر وی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد اینها که بنده بودند در نکاح وی بیایند اما آنکه آزاد شده بود زن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که ازین چهار زن یکی را طلاق دهد و بدارد تا
تا عدت درگذرد و بعد ازین همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را یگان
یگان بفروشد آخرین معین شود از آزاد نظیر این مسئله آنست که اگر مسلمانان بعضی اسیر و بند ترسا و یا غازیان بعضی از ترسا رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا بگریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگرفتند هر کدام را که میخواهند تا بکشند میگوید که وی آن
ترسا است که از شما گریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از اینها یکی را نشاید کشتن از بهر آنکه در میان ایشان کسی است که خون وی نریختن
حرام است از بهر آنکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر آنکه یک احکام شرع میپذیرد و از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بودند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریزد حکم کنیم که ترسا همان بوده است باقی را شاید کشتن نظیر دیگر آنست
اگر مردی گندم کوفت جاش کرد در حال کوفتن گاوان در آن گندم بول کرد [illegible] تا نشسته هیچ نشاید خوردن و اگر
خواهند که بی شستن حلال شود باید که تحری کند و یک پیمانه از آن جاش برگیرد و گوید بول گاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر و مدبر حنفی نمیداند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد باقی پاک شود که شستن حاجت نباید نظیر
دیگر آنکه مردی درم یافت و این درم را با درمهای خویش درآمیخت نمیداند که درم یافتنی کدام است و آن درم کدام ازین درمها
هیچ یا خرج نشاید کردن از بهر آنکه هر کدام را که بردارد احتمال حرامی دارد و حیله باید که یک درم را تحری کند و گوید همین است و درویش
دهد و باقی بر وی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع نی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر آنکه قول نارسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست گویی خود نگفته استی اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد و مردمان شنیدند و بیدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
که هم طلاق نشود از بهر آنکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر سخن ایشان را درست
نبود **مسئله** اگر زن خود را نارسیده طلاق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من آن طلاق گردانیده ام در هر دو صورت طلاق شود از بهر آنکه
چون لفظ گردانیدم گوید همچنان شود که گوئی اکنون طلاق دادستی **مسئله** اگر نارسیده را نیست وکیل کرد رسیده نا
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر آنکه وکیل گردانیدن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده این نارسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کردن رسیده مر نارسیده را درست بود همچنان بود که گوئی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده است مسئله مردی مست زن
خود را طلاق داد طلاق شود اما فنگ خورده یا شیراب سیب خورده یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد طلاق نشود و فرق میان مست و
فنگ آنست که مست را سرور غالب می آید ولی عقل میرود پس لاجرم طلاق واقع شود اما فنگ و شیراب سیب وی را بیهوش میکند و بیهوش را حکم
دیوانگی است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بنگ خورد و مست شد زن را طلاق داد و بقول ابوحنیفه و ابویوسف طلاق نشود
از بهر آنکه خاصیت بنگ آنست که بیهوش میکند مستی نی و بقول محمد رح طلاق شود و فتوی بر قول امام محمد است فصل در تشبیه طلاق
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق در از طلاق باین شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود یا گوید ترا
طلاق کوه طلاق باین بود و اگر گوید ترا طلاق چون آهن یا گوید ترا طلاق چون سر موزه یا گوید ترا طلاق چون سندان دانه درین
همه صورتها بقول ابویوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما باین بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق به بزرگی سر سوزن
یا گوید ترا طلاق چون سختی سنگ یا گوید سختی آهن یا گوید ترا طلاق به بزرگی کوه باتفاق درین صورتها باین بود از بهر آنکه
ابویوسف رحمة الله گوید هر چه طلاق را تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هر چه بچیز بزرگی تشبیه کنند آن باین بود مسئله
مردی مر زن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون یخ رجعی بود یا باین بقول فقیه ابو اللیث سمرقندی آنست که مرد را
سوال کنیم که مراد تو ازین برف و یا یخ گفتن سپیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سفیدی بود رجعی بود اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق باین بود از بهر آنکه چون مرادش سفیدی بود سفیدی چیزی خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مرادش سردی
بود سردی چیزی عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا باین
فقیه ابو اللیث رح گفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو ازین آتش گفتن گرمی خواستی یا روشنی اگر مرادش گرمی بود باین بود
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا اینجا نه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از خانه
بری بود یا عدد اگر گوید بری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت
که خدای تعالی ترا داده است فقیه ابو اللیث گوید بنگریم که مراد را نیت طلاق هست یا ن اگر نیت طلاق بود طلاق شود و اگر نی
نی مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد مویها که بر کف دست من هست یکی طلاق شود از بهر آنکه کف دست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر گوید ترا طلاق بعدد مویها که بر پشت دست من است سه طلاق شود از بهر آنکه بر پشت دست
موی بود اما اگر دارو کرده است و بر پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود از بهر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط موجود نبود لاجرم طلاق نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد
مویها که بر ابلیس گفت هیچ طلاق نشود از بهر آنکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی مسئله مردی مر زن خود را گفت
که من طلاق تو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق نشود اما اگر مرد خواست تا زن را طلاق دهد زن گفت طلاق بمن بخش مرد گفت
بخشیدم طلاق نشود از بهر آنکه مراد زن آنست که بمن بخش یعنی تا طلاق ندهم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که گوئی ندهم

پس طلاق نشود مسئله مردی را دو زن است یکی نام فاطمه و یکی عایشه بر بام است و فاطمه فرو سوی مردمیان نردبان رسید فاطمه گفت بر بالا آی بر وی مرد گفت
اگر بر تو فرود آیم ترا طلاق و اگر بر عایشه بر آیم وی را طلاق اکنون چکند تا هر دو طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه بر بام آید بعد ازان مرد خواه
بر بالا آید خواه فرود آید که هر دو طلاق نشوند از بهر آنکه گفته است اگر بر عایشه بر آیم او را طلاق و اگر فرود آیم ترا طلاق اکنون چون خلاف کرد یکی را فرو شود
بهر کدام که بر آید یا فرود آید هر دو طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم ترا طلاق بچه دانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت بنگریم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شاگرد بالغ بدیه میفرستد وی قلتبان بود زن را طلاق شود و اگر نی نی مسئله
زنی شوی خود را گفت ای دیوث مرد گفت اگر من دیوثم ترا طلاق بچه دانم که وی دیوث است گفت بنگریم که زن خود را با مردمان بیگانه می بیند و بیرون خشم
نمی آید و زن را چیزی نمیگوید وی دیوث است زن بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای بی ریش مرد گفت اگر بی ریشم ترا طلاق بچه
دانم بی ریش است گفتا بنگریم که اگر بعضی موی بر دو کام با خود بیرد یا نی اگر کلوخ با خود بیرد بی ریش شود و اگر کلوخ با خود نبرد بی ریش بود زن بطلاق شود
مسئله زنی شوی خود را گفت ای بخیل مرد گفت اگر بخیلم ترا طلاق بچه دانم که وی بخیل است گفتا بنگریم که بگورستان اگر برسد تکبیر میگوید یا نی اگر میگوید بخیل
نیست و اگر نمیگوید بخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقابه میخورد و اگر کوزه را تهی مینهد وی بخیل است بعضی مشایخ گفته اند که اگر نام پیغامبر علیه السلام
میشنود و صلوة نمیگوید وی بخیل است و بعضی گفته اند که بنگریم که ابر در میان مردم بخیل میگوید وی بخیل است و اگر نی نی مسئله زن گفت مر شوهر
خود را که ای دکدریش مرد گفت اگر من دکدریشم ترا طلاق گفتا بنگریم اگر چهار سوی راه است و زن را جز می نشاند و می برد دکدریش بود و زن
بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خرسر مرد گفت اگر من خرسرم ترا طلاق گفتا بنگریم که در میان نماز سر پیش از
امام بر میدارد یا فرو میدارد یا نی اگر سر پیش از امام بردارد خرسر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله مردی دو سیب آورد یکی پیش
زن نهاد و یکی پیش کنیزک هر دو یکی زن خشم کرد که آنچه وی را میدهی مرا همان میدهی و هر دو را با یکی برابر میسنجی مرد گفت که ای زن اگر تو امروز ازان
سیب خود را نخوری ترا طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز ازان سیب خود را نخوری امروز تو آزاد و نمیدانند که ازان هر یکی بکدام است چه کنند
تا زن را طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که یکی کنیزک را فروشد امروز و آن دو سیب را بزن دهد تا
بخورد یکی از عین ازان زن بود پس ان خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون نماز شام بود کنیزک به بیع بازگیرد چون بازگرفت
نه زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خیره نگر مرد گفت اگر من خیره نگرم ترا طلاق بنگریم اگر سوزنش در راه رفتن بخیزد بیاید
خیره نگر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوهر خود را گفت که ای کم ریش مرد گفت اگر من کم ریشم ترا طلاق بنگریم اگر در وقت خفتن زن ور پای پیش هم
نشیند و فرود می عجز در حسید که ریش بود زن طلاق شود و روایت دیگر اگر در شب و فرختهای مجدد می برد و کلوخ با خود نبرد که ریش بود زن
وی بطلاق بود و اگر نی نی مسئله مردی را چهار زن است هر چهار را بار گفت هر که از شما پا بر زمین نهد یا آن طلاق چهار پا بر زمین نهادند زن اول
به طلاق شود و زن دوم یکی طلاق زن سیوم دو طلاق زن چهارم سه طلاق شود از بهر آنکه چون که چهار اول آوردان هر سه یاران وی بطلاق شدند ولی هیچ
طلاق نشیان پیش از نهادن پا نیست عدت نهادن پا بگذرد چون دوم پا نهد عدت وی گذشت همان یک طلاق حق وی واقع شود پس سیوم نیست ولیکن سبب
این دو پی یک طلاق بر اول برود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز پا بر نهاد یک طلاق دیگر بر اول رود و یکی دیگر بر آخر

پس لاجرم اول دو و آخر سه طلاق شوند و دوم یکطلاق چون چهارم بار بنهاد یکطلاق دیگر بر اول رفت سیوم دو طلاق شد **مسئله** مردی را چهار
زن است یکی را نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب بر تو نیایم یا بر ان ترا طلاق روز دیگر بر عایشه رفت
و گفت اگر امشب بر تو نیایم یا بر ان ترا طلاق روز دیگر بر خدیجه رفت و گفت اگر بر تو امشب نیایم یا بر ان ترا طلاق روز دیگر بر زینب رفت و گفت
اگر امشب بر تو نیایم یا بر ان ترا طلاق همین گفت بر زینب رفت کدام طلاق شود و چگونه طلاق شود و چند طلاق شود گفتا فاطمه یک
طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این روایت در کتاب ذخیرة الفقها است باز قاضی فخر الدین خان آورده است
که فاطمه دو طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود از بهر آنکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود از بهر آنکه بیش از وی سوگند دیگر نبوده است
اما دیگران هر یکی سه طلاق شوند از بهر آنکه هر یکی را سه شرط میشود **مسئله** مردی را چهار زن است با هر یکی را گفت اگر بار بر زمین نهی
انبازان ترا طلاق هر یکی را یکطلاق هر چهار زن است در یکروز بار بر زمین نهادند اگر زن اول که بار بر زمین نهاد یعنی بچه آورد
سه طلاق شود و زن دوم را یکطلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود والله اعلم **مسئله**
و ذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را چنین گفت اگر امشب بر تو نیایم یا بر ان ترا طلاق و اگر هر چهار بجا رفت وفا کرد کسی را
طلاق نشود و اگر هر چهار جای نرفت هر یکی زن سه طلاق شوند و اگر دو جا رفت و دو جا باقی این دو جا که نرفته است هر یکی دو
طلاق شوند و آن دو جا که رفته است هر یکی یکی طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا نی آن سه جا که رفته است هر یکی یکطلاق
شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود **مسئله** و ذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق دیگر آمد
گفت ترا با وی شریک کردم و دیگری در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن اول را
و زن دوم را هر یکی را یکی طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود و زن چهارم سه طلاق **فصل** باید دانستن که خلع بمذهب علما طلاق است
و بمذهب شافعی رحمة الله علیه حجت وی آنست که همچنان زن خویشتن بر مرد بنکاح است اینجا نیز چون با زن خویشتن بخرید مرد بعوض شد فسخ آن
نکاح است اما بمذهب علما طلاق است تا اگر سه بار خریده و فروخت کنند این زن بر وی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد وی را نشاید
مسئله مردی را زن است وی بخانه پدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نمی آید وی را طلاق بعد پدر گفت که اگر نامم که امروز
دختر بشوی رود و ما در وی را طلاق چگونه کنند تا هر دو نشود گفتا باید که پدر عروس را به بیند یا کسی او را بگیرد و نگاه دارد و ما دختر بخانه شوی
رود هر دو طلاق نشوند **مسئله** مردی را چهار زن است هر چهار نشسته است گفت ترا با تو ترا با تو ترا طلاق این آخرین طلاق
شود از بهر آنکه لفظ طلاق بر وی افتاد **مسئله** مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوی ترا طلاق یا با ترا سخن گوی ترا
طلاق یا با او در سخن گوی ترا طلاق زن با او در سخن گفت سه طلاق شود از بهر آنکه هر سه شرط موجود شد **مسئله** مردی مر زن خود را
گفت اگر امروز مرا از کابین آزاد نکنی ترا طلاق زن رفت و با پدر گفت پدرش گفت اگر تو کابین نبخشی یا در تو طلاق چگونه کنند تا هر دو طلاق
نشوند باید که زن بشوی گوید فلان چیز را بمن فروختی بدین مقدار کابین او گوید فروختم کردن وی از کابین آزاد شود و هر دو
طلاق نشود باز آن چیز را بوی بخشکند **فصل** در عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد بمنزلهٔ سوگند و گفتار زن بمنزلهٔ بیع است تا زن

تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد که این بیع رجوع روا بود و اما از سوگند رجوع ممکن نشود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و گر کرده

مسئله زن گفت خویشتن را بخریدم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخر زن گفت خریدم مرد هیچ نگفت خلع نشود

از بهر آنکه زن جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نشود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدم

تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود باتفاق

اما اگر مرد گفت خویشتن بخر بکابین و نفقه عدت زن گفت خریدم مرد گفت یکطلاق بای کشاده کردم زن او دو طلاق شود

از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بخر بعده نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدم خلع شود باز مرد گفت یکطلاق بای کشاده

کردم دو طلاق شود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عده مرد پای خواست گفت فروختم خلع نشود از بهر آنکه برخواستن

سخن را رد کردن است مسئله اگر مردی گفت خویشتن بخر زن بر پای خواست و گفت خریدم هم خلع نشود بهمان که اول گفتم

مسئله زن و شوی بر خر نشسته اند خر برود زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع نشود از بهر آنکه مکان متبدل است اما اگر

چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه دارد

لاجرم طلاق شود مسئله مردی مر زن را گفت خویشتن بخر بسه بار زن یکبار گفت خریدم هر سه طلاق شود اگر زن گفت

خویشتن خریدم سه بار مرد گفت یکبار گفت فروختم لذا بهر روایت یکطلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد

بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخت درست آید لاجرم انجا که مرد گفت خویشتن بخر بسه بار سه طلاق شود

مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید

در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن آنجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نشود از بهر آنکه تا

خبر بمرد رسید زن بآنجا نشسته نباشد [illegible] خواستن زن آن سخن باطل شود و فروختن مرد نیز باطل بود اما در آن

صورت که مرد گفت زن را فروختم اگرچه مرد به خبر پا بر رود چون از جانب مرد سوگند داشتم بهر خواستن سخن وی باطل نشود

چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بخرید خلع درست آید و اگر لی فی والله اعلم مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق

بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بهشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت

سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن باز گفت خویشتن

خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یکطلاق شود و مال آخرین واجب آید

از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت بار دیگر رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آید چون سیوم بار رجوع کرد

از هشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گویی یکبار گفته استی که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فروخت یکطلاق

شود و مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال

چون خویشتن خریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن مسئله اگر زن گفت خویشتن خریدم بعده

انتهی و کابین مرد گفت کوچه را چه میکنی زن گفت کوچه را من بردارم مرد گفت من فروختم خلع شود و هرچه بکردم آب خورد یا الفربان خورد و بعد ازان
گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود و هرچه برباده ازین شود خلع درست نباید مسئله زن و شوی هر دو خفته اند جنگ کردند مرد گفت
خویشتن بخر زن برخاست از جای و جامه پوشید بعد ازان گفت خریدم خلع شود از بهر آنکه جامه پوشیدن از بهر آلست تا باین میان فرق که
خویشتن بخر و چنین چشم و بر اندام وی نشسته یا دست وی بوی کرداشت نباید دلیل رجوع اینچنین برخواستن نیست مسئله مردی
زن خود را طلاق داد بعد ازان گفت آن طلاق را باین کردانیدم یا گفت سه کردانیدم ابوحنیفه رح میگوید باین شود و سه نشود و بقول
ابویوسف رح باین شود و لی سه نی و بقول محمد نه باین و سه حجت وی آنست که وی میگوید این طلاق یکی داد و واقع شد طلاق
شده را چیزی کردانیدن درست نبود باز ابویوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین کردانید صفت وی اگر دانیده
بود و صفت طلاق را کردانیدن روا بود اما نتواند که یکی را سه کرداند باز ابوحنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مردست و زن در عده
وی خواهد باین کرداند و خواهد سه لاجرم اگر سه کرداند سه شود و اگر باین کرداند باین شود مسئله مردی زن خود را گفت ترا
طلاق اگر باین خانه اندرائی ده بار گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی سه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندرائی
یکبار اندرآید چون یکبار اندرآید سه طلاق شود اما درانصورت که گوید اگر درین خانه اندرائی ترا ده بار اندرا هیچ طلاق نشود
از بهر آنکه عدد طلاق ده نیست این ده را اندرآمدن بریم تا ده بار اندرآید یکطلاق شود اما در انصورت که میگوید ترا طلاق اگر باین
خانه اندرائی سه این سه را بسه طلاق بریم چنان شود از روی معنی که اگر باینخانه اندرائی ترا سه طلاق تا فرق بود میان
اینمسئله و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نامدخوله است زان حیض دید و رفت و حالی شوی
دیگر خواست حالی این نکاح درست آید یا نه بنگریم که این حیض سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسید شوی اول طلاق شود و بنا
عقد درست آید و اگر پیش از انکه به سه روز رسید این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا دوم اول را
بود دوم را نی از بهر آنکه ما را معلوم نشد که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر آنکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق
بشک از بهر آنکه کمترین حیض سه شبانروز است و وی به سه شبانروز نرسیده است و نشاید که بسه شبانروز رسیدی پس طلاق نشدی
بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول را دهیم و دوم را نی از بهر آنکه شوی دوم میراث بشک نتواند بردن مسئله
مردی در شب از زن خود را طلب کرد و زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب با تو دخول نیارم ترا طلاق و این زن را حال حیض ام
آن همین بر نخیزد تا اگر دخول نیارد زن طلاق شود از بهر آنکه امکان وطی او بودن است چون محال است سوال کردند استاد ما را که هیچ
راهی تا دخول در حالت حیض نیارد و در حال حیض نیز زن نیز وی مطلقه نشود وی حیله چه بود گفت باید که این مرد را همه این
شب بکذارد در یکی خانه حبس کنند که آن زن در انجا نبود و چندانکه روز شود چون روز شود شب نماند همین نیز نماند که وی را نیز
قدرت نیست بر وطی لاجرم طلاق نشود **فصل** در ایمان طلاق مسئله مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری
نکنم که کسی در عالم نکرده است ترا طلاق گفت باید که همه این زنان خشنت نزنند که تا طلاق نشود که کیتی کی با هیچ کس

آن نکرده بود و اگر کسی گوید که شاید که کسی دیگری آن کار کرده بود جواب آنست که این نادر بود و بر نادر حکم نبود مردی مر زن خود را گفت
اگر امروز بر من چیزی نیاری که خدای عز و جل با وی سخن گفته بود ترا طلاق چه آرد تا طلاق نشود گفتا باید که آتش آرد تا طلاق نشود
از بهر آنکه خدای تعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را در خطاب کرد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باز بعضی گفته اند
که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عز و جل فرمود اوحی ربک الی النحل مراد ازین وحی بصورت الهام بود مسئله
مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که اینمرد را حبس کنند در زندان چنانکه تا طلاق نشود از بهر
آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید او ینفوا من الارض اهل تفسیر گفته اند مراد ازین آیه حبس است پس چنان بود که گوئی
ویرا بیرون کردند از دنیا و خواجه امام اجل سرخسی آورده است برین مسئله دلیل شعری که اعرابی را که بزندان کرده بودند وی در آن
زندان شعری گفته است و این شعر وی آنست که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها ۞ ولسنا من الاحیاء
فیها ولا الموتی ۞ اذا جاءنا السجان یوما لحاجة ۞ عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدیم از دنیا و بودیم ما از
اهل دنیا و ما درین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندانبان بنزدیک ما بروزی بحاجتی عجب داریم گوییم ما از دنیا کسی آمد
پس بدین دلیل ما را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند تن بزندان طلاق واقع نشود مسئله مردی
سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن از وی بطلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست مسئله
مردی را دو زن است گفت هر که از شما حیض بیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدم یکی را است میگوید
دیگری را گفت که دروغ میگوئی در جامع الکبیر این مسئله آورده است که آنرا که تصدیق کرده طلاق
نشود و آنرا که گفت دروغ میگوئی طلاق نشود از بهر آنکه از روی معنی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بار ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی آنست که مردی زن
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من آزاد زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگوئی
در حق زن اگرچه شوی دروغ گوید استش بطلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
یار خویش و یا در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگواهی یک تن در حق اینها سخن
نشود لاجرم طلاق شود و لیکن کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل تو ندانا پاک از حیض طلاق نشود
مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر بی دستوری من از خانه من بیرون آئی ترا طلاق
آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بی دستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه یمین بیچا
اما اگر یکبار بی دستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن یمین فرود آمد پس بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر باری که بی دستوری من بیرون آیی ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد باز تجدید
کرد نکاح را و دیگر بار بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر شود و همچنین اگر بار بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق شود هر چند که
تحلیل کرده باشند مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیبکی خورم ترا طلاق هر سه بار خورد طلاق شود مسئله مردی
مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا یک طلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابوحنیفه رحمة الله هیچ طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله یک طلاق واقع شود و حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که وکیل مر موکل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل
نماند لاجرم طلاق نشود و حجت ایشان آنست که در سه یکی باهم لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد واقع
نشود بالاتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن نکرد مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا طلاق رجعی بده وی طلاق باین داد
طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاقی که شوهر را حق رجعت باقی بود و وی طلاق باین داد آنچه مقصود وی است حاصل نشد لاجرم
طلاق نشود مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که با زن من خلع کن وی رفته و طلاق داد طلاق نشود از بهر آنکه وی وکیل بطلاق
است که کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق دهد کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا
نیم طلاق بده یکی داد طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد هیچ نشود هر چند معنی همانست که وی گفته است از بهر آنکه در
وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل اینست که نیم ده یا سه ده چون وی یکی داد یا هزار داد ظاهر لفظ را خلاف کرد طلاق نشود و این مسئله در زیادات
است والله اعلم مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که با زن من خلع کن و دیگر را وکیل کرد وکیل دوم خلع کرد طلاق نشود اما اگر وکیل
اول حاضر بود که وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی مسئله اگر مردی مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا طلاق
ده وکیل دیگر را وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد نیز طلاق نشود از بهر آنکه
هر چه اسقاط است لفظ همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگر آن کار کند واقع نشود و هر چه معاوضات است
چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بود و همان خلع است لاجرم درست بود و خلع [illegible] طلاق
مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پیش از آنکه وکیل طلاق دادی موکل طلاق داد و وکیل [illegible]
اگر وکیل کرد که با زن من خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کردی موکل خلع کرد و وکیل باز خلع میکند درست نبود از بهر آنکه چون خلع کرده شد
این زن [illegible] بیگانه و بیگانه را خلع درست نبود و طلاق باین مر باین را در نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود و [illegible] اما در صورت [illegible] زن بیگانه
نشده است لاجرم طلاق دیگر شود و طلاق رجعی مر رجعی را در یابد تا فرق بود میان خلع و طلاق مسئله مردی مرد دیگر را وکیل کرد
که زن مرا طلاق ده وکیل برفت تا طلاق دهد برحم آمدش طلاق نداد پس موکل را گفت که طلاق ندادم موکل میگوید در وقتم میگوئی طلاق
داده هر چند طلاق نداده است طلاق شود بزعم مرد فصل در امر طلاق باید دانستن که امر نهادن بدست زن بر دو نوع است یکی
امر منجز و یکی امر معلق منجز آن بود که زن را گوید امر بدست تو نهادم زن را باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق دادم در همان مجلس
اگر از آن مجلس برخیزد پس نتواند طلاق دادن از بهر آنکه امر منجز تملیک است و تملیک را قبول در مجلس باید [illegible]

امر از دست وی برود واما اگر امر معلق بود چنانکه گفت امر بدست زن نبود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود چون موجود شود امر مطلق
آن بود مرزن خود را گفت اگر من به بیرون زن دیگر خواهم امر بدست تو نهادم خود را طلاق ده یا گوید اگر من بسیکی خورم یا از شهر بروم یا نفقه من بتو نرسد تو پای
خود را گشاده [illegible] این امر معلق بود تا شرط موجود نشود آن امر بدست زن نشود چون امر بدست زن شود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زن از آنجایی نشسته برخیزد آن امر افکنده شد طلاق نشود از بهر آنکه اکنون بدست زن شد و امر تملیک را قبول مجلس باید تا درست آید چون
برخاست لاجرم طلاق واقع نشود اما اگر گوید پیش امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق ده هرگاه که خواهی و هرچه وقت خواهی اکنون هرچه [illegible] بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مرزن خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت پذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع درست نیاید از مرد از بهر آنکه امر تملیک است [illegible] رجوع
از وی درست نی اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من امروز قبول نمیکنم امر باطل شود و اما اگر گفت امر بدست تو نهادم که اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق ده وی
زن گفت مر این امر را باطل کردم پیش از آنکه امر بدست زن شد وی باطل نشود از بهر آنکه امر معلق بدست زن وقتی شود که شرط موجود شود و چون هنوز آن شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد از آن باطل کرد باطل شود مسئله مردی مرزن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و بیانچه خود بعد از آن مرد گفت که ترا از آن معزول کردم گفت امر معزول از آن بیانچه درست آید ولی از آن نفی نی از بهر آنکه وی در حق
خود اصیل است و در حق بیانچه وکیل را معزول کردن از وکالت درست آید اما هرچه تملیک بود عزل درست نیاید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق ده با
و بیانچه خود را این زن پای خواست و گفت خود را طلاق دادم و بیانچه خود را با بیانچه طلاق شود و وی نی از بهر آنکه وی در حق بیانچه وکیل است و در حق
خود اصیل لاجرم بدین معنی بیانچه طلاق شود و کیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد و بعد از آن مرد پشیمان شده آمد که آن امر را بخر
فروش بکند یا زن گفت فروختم درست نبود از بهر آنکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود و چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مرزن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از آنکه آن مرد آن کار کردی با شوی خلع کردند بعد از آن باز نشستی کردند
بعد از آن مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی درین مسئله مشایخ رحمهم الله متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجه امام جلال برهان الدین رح آنست
که امر باطل شود از بهر آنکه خلع تنجیز است و امر تعلیق و تنجیز مر تعلیق را باطل کند یا نه قاضی امام بدیع رحمه الله میگوید که تنجیز مر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان بسه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود و امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رح میگوید که بنگریم که آن
زن باز نخواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر آنکه عدت را حکم نکاح است و دلیل بر آنکه
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است لاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مرزن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افکندم طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود

فصل در عدت مسئله باید دانستن که عدت داشتن مرزنان را فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخوله باشد خواه نامدخوله عدت وفات چهار ماه و ده روز است قوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا و اگر زن باردار بود که شوی وفات یابد بنهادن بار عدت او بگذرد نه بچهار ماه

ده روز عدة از بهر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن بعد ازین آیت نازل شده
والذین یتوفون منکم چون بعد ازین آیت نازل شده بود چون شود که شوی وفات یافت و از وی زن بار دار ماند این آیت مسئله
کنیم تا عدة وی نهادن بار بگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است مسئله اگر مردی زن باردار خود را طلاق داد و این زن
دو گوجه آورد عدت وی باتفاق از گوجه دوم بگذرد از اول نی از بهر آنکه کنون بایست تا رحم او فارغ شود فایده بدانکه
جمله عدتها از زنان بر ده وجه است اول عدة زنانی که شوی ایشان بمیرد دوم عدت زنانی که شوی ایشان را طلاق دهد سیوم
عدت دختران غیر بالغه است چهارم عدت زنان زال است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیزکانی
که بنده است هفتم عدة مادر فرزند است هشتم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که بشبهه یا بزنا با ایشان صحبت بوده است دهم
عدت زنی که بروی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر هشت وجه است اول آنکه مرد را چهار زن است یکی را طلاق
داد زن دیگر میخواهد روا نبود از بهر آنکه عدة این زن نگذشته است دوم آنکه مرد را زن است زنی دیگر که خواهر زن وی بیرون
آید عقد برافتد اما با زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر بگذرد سیوم آنکه مردی دو خواهر را نکاح کرده تا خواهران زن را بنکاح خواهد
تا خواهر اول را عدت نگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیزکی خریده است با وی صحبت حلال نبود تا آن کنیزک یک حیض
نه بیند پنجم آنکه مردی هر دو از حرب در آمد و زنی خواست که اسلام آورده است [illegible] ن حلال نبود تا این زن سه
حیض نه بیند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که از زنا باردار است از زنا حلال نبود که با وی
صحبت کند تا بار بر زمین نهد هفتم زنی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد با وی
صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند مسئله مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کابین بروی واجب آید و عدت
تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شویش وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه
بندگان در احکام نیمه آزادانند پس لاجرم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید مسئله مردی زن خود را طلاق داد پیش
از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن قوله وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
و اگر مهر مسمی نکرده بود وی را طلاق داد وی را متعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر و یکی پیراهن و دیگر مقنعه مسئله مردی
زن خود را طلاق داد و این زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد قوله تعالی واللائی یئسن من المحیض من نسائکم
ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض دید یا دو حیض دید بیش نه میبیند تا آن ساعت
که سه نه بیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود آنگاه شریعت وی را حکم کند به ایاس وی سه ماه دیگر عدت دارد
تا وی بگذرد و بعد از آن شوی دیگر خواهد روا بود و پیش ازین نی مسئله مردی وفات یافت زن وی را چهار ماه و ده روز
عدت واجب شود این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد خواه حیض بیند خواه

نه بیند مسئله مردی مر زن باردار خود را گفت چون بار بر زمین نهی ترا طلاق چون بار بر زمین نهاد عدت وی بسه حیض بگذرد
بعد از نفاس ولی اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی نهادن بار بگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا پیر
خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است هر زنی که شوی طلاق وی داد اگر زن حیض بین بود سه حیض عدت واجب آید
تا از پس طلاق سه نه بیند پاک نشود و عدتش نگذرد و شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان و اگر
طلاق باین داده همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا یحل
لهن ان ینکحن ازواجهن مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد نسب ابنه ثابت شود و عدت این
زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت نگذرد از بهر آنکه در شکم مادر زیادت از دو سال نماند چون درگذشت
از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند لاجرم عدة بگذرد اما اگر این زن را طلاق
باین داد کم از دو سال فرزند آورد نسب درست شود و عدت نیز بگذرد اما اگر طلاق باین داد زیادت از دو سال کشید نسب درست نبود
عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن را نسب نکرده بودند زنا مسئله
مردی زن بنده خواست بعد از دخول وی را طلاق داد که این بنده حیض بین بود عدت وی بیک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض و طلاق متجزی نشود لاجرم
دو طلاق واقع داریم و دو حیض اما اگر حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر در روز ماند که تا یک و نیم ماه تمام شود رسیده شد از بهر دو
حیض واجب آید و اگر در روز ماند که تا این دو حیض بگذرد خواجه آزاد کردش باز از سر سه حیض واجب آید و اگر در روز ماند که تا این سه حیض بگذرد
که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسئله ام الولد سید ستوری خواجه شوی خواست
پیش از آنکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت انگریم که پیش از وفات
خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی باز انداخته شود از بهر آنکه عدت خواجه
واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال گویند که بدخول شوی چرا عدت
خواجه ساقط شود از بهر آنکه بضع کنیزک مشغول شد بعدة شوی بر وی واجب شود باین دخول از بهر آنکه فراش خواجه فراش
اوسط است و فراش شوی قوی و هر جا که فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله ام ولد خود را خواجه شوی داد و شوی طلاق داد و خواجه آزاد کرد
و هر دو وفات یافتند و ندانستند که کدام پیشتر وفات یافت بر وی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیم یا دو ماه و پنج روز باتفاق چهار ماه
و ده روز اما درین چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که در وی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن در عدت بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه و ده روز گذرد یا سه حیض گفت انگریم که طلاق باین داده است یا رجعی اگر
طلاق رجعی بود چهار ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود سه حیض از بهر آنکه طلاق رجعی بعد از وی نکاح نیست تا لاجرم عدت با وجب و اگر طلاق باین است بر شوی بیگانه شده است چون بیگانه بود
بر زن سه حیض بود اما اگر طلاق در مرض موت است اکنون که مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق انگریم طلاق رجعی داده است

یا طلاق باین اگر رجعی داده است جواب همان است و اگر باین داده است بنگریم که پدر خواسته است زن را داده است یا نی اگر پدر خواسته است
زن داده بود که بروی سه حیض بود و چهار ماه و ده روز بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رح سه حیض بود فصل در عدت نکاح فاسد
بدانکه نکاح فاسد آن بود که زن دیگری را بزنی کند یا بنده بی دستوری خواجه شوی خواهد یا نارسیده بی دستوری ولی زنی خواهد یا مرد زنی
را نکاح کند بی گواه این نکاح ها فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدائی تا سه حیض نکند رد شوی دیگر روا نبود و اگر از یک دیگر جدا نشدند تا مرد بمیرد بر زن همان
سه حیض واجب آید که گفته شد نه چهار ماه و ده روز از بهر آنکه نکاح درست نیست و انیز در تحقیق شوی وی نیست و برین زن دو عدت
واجب آید یکی از بهر شوهر نخستین و یکی از بهر شوی دوم مسئله ام ولد فرزند را خواجه مرد وی آزاد شود و عدت بروی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر حیض
بین بود سه حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بر وی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه آزاد کرد ش در زندگانی همان سه حیض عدت
واجب آید و این سه حیض بعد آزادی باید تا عدت وی گذرد و اگر بی مسئله زن را نشاید که در عدت سر را شانه کند یا حنا بندد یا نی میگوید که
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا باین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق باین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود و اگر بیاراید شاید از بهر آنکه عدت نکاح فاسد در خانه شوی نشاید نشست والله اعلم بالصواب کتاب العتاق قال الله
تعالی فک رقبة قال علیه السلام من اعتق عبداً اعتق الله تعالی بکل عضو منه عضواً من النار حتی فرجه بفرجه یعنی هر که آزاد کند از بهر رضای خدا تعالی بنده آزاد کند
الله تعالی بعدد هر اندامی از اندامهای غلام از آتش دوزخ تا فرج را بفرج او مسئله مردی غلام خود را گفت ای پسر یا کنیزک خود را گفت ای دختر آزاد شود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه عرف آن بود که خورد تر از خود را باین نام خوانند یا گفت ای فرزندم آزاد نشود و مراد ازین شفقت بود اما اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است باتفاق آزاد شود اما اگر غلام بیست ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است باتفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابوحنیفه رح غلام آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آزاد نشود از بهر آنکه این سخن لغو است حجت ابوحنیفه رحمه الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن گوید سخن وی لغو نشاید داشتن اگر چه نسب ثابت نشود باری آزاد شود تا من کل وجه سخن وی لغو نشود مسئله مردی را غلامانست گفت یکی
از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد بعدد آنکه غلامان آن بودند یا یکبار گفت غلامان من آزاد
همه آزاد شوند اما اگر گفت یکی از شما آزاد و بعدد همه همچنین گفت یکی بیش آزاد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر چند وقت گوید که یکی از غلامان
من آزاد یکی آزاد شود آن بیش وی غلام وی نماند چون باز گوید بار دیگری افتد لاجرم همه آزاد شوند اما چون گوید یکی از شما همه آزاد به تخمین
تکرار بود و چون یکی آزادی مبهمست پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند آزاد شود مسئله مردی کنیزک خود را گفت نخست بچه که بیاری اگر پسرک بود تو
آزاد و اگر دخترک بود تو آزاد و پسرک آورد و دو دخترک و پیش و پس معلوم نیست الجواب از مادر نیمه آزاد بود و نیمه سعایت کند و از پسران هر یکی سه تیر
آزاد شود و یک تیر سعایت کنند و از دختران از هر یکی تیر آزاد شود و سه تیر دیگر را سعایت کند والله اعلم مسئله مردی کنیزک خود را گفت اگر در
شکم تو پسرک بود تو آزاد و اگر دخترک بود وی آزاد هر دو آورد و در مجلس آزاد نشود اما نظیر وی باقی بطلب آزاد و جهت آنکه کلمه ما عموم را بود و هر دو
صورت و شرط موجود نشده بود که گفت اگر در شکم تو پسرک بود آزاد و اگر دخترک بود وی آزاد هر دو آورد هر دو آزاد شوند

مسئله مردی را دو غلام است گفت یکی از شما آزاد یکی گفت مرا خواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مرا خواستی گفت نی هر دو آزاد
شوند از بهر آنکه چون این یکی را نفی کرد و اثبات بود در حق دیگری پس چون دو را نفی کرد آزاد شدند مسئله مردی را غلامانند یکی را آزاد کرد بعد از آن فراموش کرد
که آزاد کرده کدام است هر چند تحری کرد قرار نیابد مرجایی به تا معین شود و در شرح طحاوی آورده است که یکان یکان بفروشد آخرین مر آزاد است مسئله اگر مردی را
چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد و فراموش کرد نمیداند که کرا آزاد کرده ام با هیچ باش روا نبود و میخواهد که با ایشان [illegible] حیله [illegible] در شرح
طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند آنکه بنده بود وی را نکاح زیان ندارد آنکه آزاد بود زن وی شود مسئله مردی غلام خود را آزاد
نام کرد آزاد نشود اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر آنکه این اسم عام است اما اگر آزاد نام کرد بعد از آن گفت یا حر آزاد شود و اگر
گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر آنکه هم بدان نام که یاد کرده هم بدان نام باید خواندن چون لفظ دیگر شود آزاد شود و این مسئله در تجرید خواجه امام
الفضل کرمانی آورده است مسئله اگر مردی غلام خود را آزاد نام کرد به بازگاه گفتش تا باج ستاند خواجه گفت [illegible] آزاد است بدل [illegible]
کردی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را بگوید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا گردن تو آزاد [illegible] در همه صورتها آزاد
شود و اگر کنیزک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گوید اندام [illegible] تو آزاد [illegible] مسئله اگر مردی
غلام خود را گوید دست تو آزاد یا پای تو آزاد یا رنگ تو آزاد آزاد نشود از بهر آنکه اینها عبارت از جمیع بدن نیست و هر چه عبارت از جمیع بدن بود
آزاد شود و هر چه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هر چه از جمیع بدن بود
اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی مر پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عمه یا خاله خود را یا خواهر یا پسر خواهر
در این همه صورتها آزاد شوند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذو رحم محرم خود را آزاد شود و اگر مادر شیری خود را
خرید یا پدر شیری خود را بخرید یا برادر شیری یا فرزند شیری خرید آزاد نشود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی ذا رحم نیستند مسئله مردی پسر عم را بخرید
یا دختر عم را یا دختر خاله یا دختر خال را یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان ذا رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است هم رحم و هم
محرم چون یکی از این دو نباشد آزاد نشود اما اگر عم را بخرد آزاد شود مسئله اگر مردی زن پسر خود را بخرید یا زن پدر خود را آزاد نشود از بهر آنکه محرم هستند ولی ذو
رحم نی فایده خارج کتاب سیزده عضوی است که هرجا اضافت میکنند آزادی را آزاد میشود تو آزاد نفس تو آزاد جسد تو آزاد بدن تو آزاد سر
تو آزاد گردن تو آزاد عنق تو آزاد روی تو آزاد فرج تو آزاد ذکر تو آزاد روح تو آزاد خبر تو آزاد جان تو آزاد در همه صورتها آزاد شود والله اعلم
مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد پای تو آزاد رنگ تو آزاد بوی تو آزاد ساق تو آزاد ران تو آزاد
بازوی تو آزاد موی تو آزاد بینی تو آزاد انگشت تو آزاد شکم تو آزاد زبان تو آزاد گوش تو آزاد گرده تو آزاد دهان تو آزاد پشت تو
آزاد این پانزده عضو را یاد کنند آزاد نشود یا گوید چشم تو آزاد زنخ تو آزاد در همه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی مر
غلام خود را بگوید آزاد و برنشین چه بین خر آزاد شود یا نی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته آزاد شود درست تر آنست که آزاد
نشود والله اعلم معنی آن بود که سبکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام تکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش
آزاد نشود مراد از این آن باشد که یعنی راست نشین و تکیه مکن لاجرم آزاد نشود فی المحل الله عبد الله الکاسی کعبة علی [illegible] تعالی

واجب نیاید اما اگر گوید که از خدای عز و جل بیزارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قران بیزارم یا گوید از پیغامبران در همه صورتها کافر
بود و هر چه بیزاری از وی کفر بود سوگند خوردن بوی یمین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوگند بود
اما اگر گوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار
کفارت واجب آید مسئله اگر مردی گوید از نود و نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله
اگر مردی گوید بخدای که سیکی نخورم باز گفت بخدای قمار نکنم باز گفت بخدای که زنا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه هر بار حرمت
نام خدای تعالی عز و جل را شکست هر یکی را علاحده کفارت واجب آید از آنکه سه بار حرمت نام خدا تعالی شکست فصل در اطعمه و در
اشربه مردی سوگند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجواب کتاب اما بجواب عرف سوگند فرود آید
اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بکار افتد و کامل آن بود که حرامی وی بنص ثابت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی را غصب کنند و او را حلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود
پس لاجرم حرام نبود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم کلیچه خورد سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم نه غاره خورد سوگند فرود آید یا نی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند
نی باز بعضی گفته اند که بنگریم که شهری است یا روستایی اگر روستایی بود فرود آید و اگر شهری بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من
نان نخورم و نان برنج خورد سوگند فرود آید یا نی بنگریم این سوگند در شهر کش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر کش خورده است و نان برنج
میخورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان برنج نمیخورند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جایها دیگر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان هست مسئله اگر کسی سوگند خورد که من نان
نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابوبکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان نخورم ترید خورد سوگند فرود آید و اگر
تتماج یعنی تتماج خورد و یا نصیده یعنی کاچی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر کدام گوشت که خورد سوگند فرود آید
اگر هم گوشت آدم و گوشت خوک خورد و اگر گفت گوشت نخورم ماهی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را گوشت نخواند مسئله اگر سوگند
خورد که من سر نخورم سر ماهی خورد و اگر این سوگند در خوارزم خورد و یا در بغداد سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان یکیست مسئله مردی
سوگند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد باتفاق سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد من ازین حوض آب نخورم یا ازین جوی آب نخورم
بکوزه خورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض و جوی نخورده است تا دهان نه نهد سوگند فرود نیاید و
بقول ابو یوسف و محمد رحم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام خواست تا بخورد
آن همه آب را بریخت بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوگند هم نماند بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی
سوگند خورد که من ازین درخت میوه نخورم آن کار کنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفتا باید که آن
درخت را بکند درخت نماند سوگند نیز نماند بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابویوسف سوگند فرود آید همان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هرجا که خواهد خوردن سوگند فرود آید از بهر آنکه از همان جوی است
مسئله مردی سوگند خورد که من ازین چاه آب نخورم بچاه فرو آمد و دهان برنهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان بنهد و آب خورد اما بدلو که برکشند و می بخورد سوگند فرود آید و ابوحنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف است در حوض که دهان برنهند و آب خورند و عرف نیست در چاه که دهان برنهد و بخورند نظیر این مسئله
آنست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم اما نان که از آرد می پزند بخورد سوگند نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد و هرچه از حقیقت
او عاجز باشیم به بی زبریم و مجاز شش آن بود که هرچه از آرد سازند بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من از خام نخورم
پسته خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه پسته خوردن عرف است مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان خورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم نخورم گندم خام خورد بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود آید و بقول ابویوسف و محمد رح سوگند فرود نیاید
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بپخت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی را گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم جو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر مردی سوگند خورد
که من گوشت گوسفند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا بچه خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت بز نخورم
گوشت بچه خورد یا میش یا گوسفند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فرق است میان خاص و عام بز گفتن اسم خاص است همان چیز را فرا
گیرد و چیزی دیگر را نی اما اگر گوسفند اسم عام است همه را فرا گیرد و نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که مسکر نخورم خمر خورد یا نبیذ
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه مسکر اسم عام است همه را فرا گیرد اما اگر گوید خمر نخورم اسم خاص است خمر را فرا گیرد و عام را نه
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب بخورد با زعفران یا زعفران به پیاز اندر کرده بود یا در کاک کرده و می خورد
سوگند فرود آید از بهر آنکه زعفران تلخ بود دیر است تنها نتوان خورد پس لاجرم با هرچه خورد سوگند فرود آید فصل در بیان سوگند میوه
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابوحنیفه رح و این سه صورت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
که اینها میوه نیست قوله تعالی فانبتنا فیها حبا الآیة و فاکهة را جدا یاد کرد و عنبا را جدا پس معلوم شد انگور میوه نیست و در آیت دیگر انار و خرما را
میوه ما بین فیهما فاکهة ونخل ورمان چون ما فاکهة را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابویوسف
و محمد رح سوگند فرود آید که این واو عطف است پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریلیچ خورد یا توت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد و یا ترنگ خورد
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید و هرچه در تابستان بود به میوه تابستان افتد و هرچه زمستانی بود بر میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خربزه کشته خورد سوگند فرود آید و اگر کهن خربزه
کشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زردآلو نخورم زردآلو خورد که سبز زرد

کرده است بقول ابو حنیفه رحمه الله سوگند فرود آید از بهر آنکه همان پاره زده شده بود در و الو خوردی یافتم لاجرم سوگند بقول صاحبین
اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بود نی مردی سوگند خورد که این کرده نخورم ازین کرده پاره بدر شیر داد و باقی خورد سوگند
فرو د نیاید از بهر آنکه سوگند بر کل افتد بعضی بدر شیر داد و کل نماند سوگند فرو د نیاید اما اگر همین گفت که من ازین کرده نخورم هر چند اند
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم غوره خورد سوگند فرود آید
بقول امام ابوبکر فضل بخاری از بهر آنکه عرف است که خرا از غوره که میگردد میگوید درینجا چندین انگور است اما میگویند که چندین غوره است
چون انگور جمله را فراز میگرد لاجرم سوگند فرود آید اما بقول علمای ما فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم
انگور را فشردند و آبها فرو سرود باقیها را انداخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه آنرا انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند
خورد که من شکر نخورم شکر بدهان اندر نهاد و بر فتد سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همان است مسئله اگر مردی
سوگند خورد من شیرینی نخورم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فراز گیرد چیزی دیگری مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید یا
گفت نگیرم که عصیده سیاه خورد یا بت اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر بت خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم کرده با شیر خورد یا کرنج بشیر بقول ابوحنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون وی را بچیزی دیگر آمیختند
دیگر نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم بیاشامید سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان ترید کرده خورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب
اینست اما فقیه ابو اللیث آورده است که اینجا بی بود که سوگند بتازی خورده بود یا مرد تازی زبان بود اما در عجم سوگند فرود آید خواه
بیاشامم گوید خواه بخورم و فتوی برینست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند
خورد که من گوشت نخرم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه درین مسئله اعتبار بر فروشنده را بود و فروشنده سر بریان را
قصاب نگویند بر داشتر گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن پاچه خورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخرم روغن
پاچه خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که یاد کرده ام والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نی نخرم بوریا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید
که من نی نبساوم بوریا بساوید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آهن نخرم سوزن
خرید یا جوال دوز یا کارد و مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده اینها را آهنگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آهن نبساوم هر
کدام ازینها بساود سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آهن است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بدین خانه اندر نیایم
این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل بر آوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند نقش خانه بعینه نیز نماند
اگر چه باز بر بعد دیدند همین بدفعه باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من بدین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند و وی اندر آمد سوگند

فرود آید از بهر آنکه سرای بازکرده را نام سرای از وی بر نخیزد و اما خانه اسلم بتوبه بستست یعنی جای شب در وی توان گسترانیدن
چون را باز کرده اند خانه نماند همین هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرای نیایم بسرای اندر آمد که باز کرده اند سوگند
فرو دنیاید از بهر آنکه سرای منکر ست چون منکر بود مر کامل را فرا گیرد و کامل آن بود که با دیوارها بود مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و بارانی گویند و بپوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پیراهن نماند اگر باز بارانی را پیراهن کردند
سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم در زیر باز کردند و باز دوختند
سوگند فرود آید از بهر آنکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بر وی افتاد اگرچه بدوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه کردند بپوشید سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه
وی را جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من ازین کراسه قرآن نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرود آید از بهر آنکه کراسه را باز کردند نام کراسگی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من درین کشتی ننشینم کشتی را باز کردند وی
بیش کشتی نماند همین نماند اما اگر سوگند خورد که در کشتی ننشینم را باز کردند و باز نیکو کردند و در وی نشستند سوگند فرود آید از بهر آنکه
در کشتی یافتم در یک صورت اول اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من بدین خرگاه اندر نیایم این خرگاه را ازین جایگاه برداشتند و جای دیگر زدند یا سوگند که بدین خیمه در نیایم این را جای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرود آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند در آمد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه وی را
جدا کردند وی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من پشت بدین ستون برننهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادند وی پشت نهاد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
بدین پیل پایه برننهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرو دنیاید فرق ست میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرود ولی پیل پایه چون بسته بود پیل پایه خوانند چون باز کنند بیش پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که من
برین تخت ننشینم بر زبر این تخت نهالین انداختند وی بر آنجای نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه نهالین تبع تخت ست اما
اگر بر زبر تخت تخت دیگر نهادند بر آن تخت نشست سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگر آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی اینست که مردی سوگند خورد که من برین بستر نخسپم زبر آن بستر [illegible] در کشیدند بر وی خفت سوگند
فرود آید اما اگر بستر دیگر بر زبر این بستر افکندند بر وی خفته سوگند فرو دنیاید بدانچه که گفتیم مسئله مردی سوگند خورد که من
برین زمین ننشینم بوریا افکندند بر آن بوریا نشست سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه بعرف کسی وی را نگوید که بر زمین نشسته ست
گویند که بر بوریا نشسته ست دیگر آنکه کسی خواهد بر زمین نشیند وی را گویند بر زمین منشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من برین بام ننشینم بر بام بوریا افکندند وی بر آنجا نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه بنای
ایجاب بعرف ست و عرفا کسی وی را نگوید که بر بوریا نشسته ست گویند بر بام نشسته ست فرق ست میان آنکه بر بام خفته و [illegible]

و میان آنکه بر زمین نشینند بزرگ بود یا مسئله اگر مردی با زن خود جنگ کرد و گفتش که تو دوک همی ریسی زن گفت نمی ریسم مرد خشمناک شد گفت اگر بعد
ازین دست بر دوک نهی ترا طلاق زن آمد دست بر دوک نهاد و ولی نریسید سوگند فرو نیاید از بهر آنکه مراد از دست بر دوک نهادن ریسیدن است
بجای ریسیدن نیافتم سوگند فرو نیاید نظیر این مسئله آنست که مردی سوگند خورد که پای درین خانه نه نهم بدر خانه نشست و پای اندرین خانه نهاد و سوگند
فرو نیاید از بهر آنکه گفتش که پای درین خانه ننهم مراد ازین حقیقت اندر آمدن خواهد حقیقت اندر آمدن نیافتم لاجرم سوگند فرو نیاید مسئله
مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم و وی خود پوشیده است باید که بر فور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت همچنان باشد طلاق شود از بهر آنکه
دوام را حکم ابتدا است گویی که اکنون پوشیده هستی و همچنین اگر مردی سوگند خورد که برین ستور ننشینم و وی خود نشسته است باید که بر فور فرود آید
اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرو آید بهانه کنیم که یاد کرده ایم مسئله مردی سوگند خورد که من بر ستوری ننشینم بر گاو نشست یا بر شتر سوگند فرو
آید یا نی بگوییم که سوگند خورنده چه کسی است اگر تره کار بود یا غزانجی یا حجی سوگند فرو آید در گاو و شتر و اگر عرب بود یا شتربان بود نیز سوگند
فرو آید و اگر غیر ایشان بود نشستن گاو و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرو نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم باید که چیزی
پوشیده بود و بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرو آید مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم چادر شب رشته زن را پوشید سوگند فرو آید از بهر آنکه
اگر مردی بخفت زن آید چادر فراز کرد و بر وی پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود و بیدار شد باید که فی الحال از خود بیندازد تا سوگند فرو نیاید و اگر یک
ساعت همچنین باشد سوگند فرو آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که رشته تو نپوشم از رشته زن ریسمانها فتند و در زره و خلند سوگند فرو نیاید از بهر آنکه
آنرا پوشیدن نخوانند و چنین گویند و اگر رشته زن را ازار بند کرد سوگند فرو آید اگر ریسمان که در وی بستی از رشته زن اگر بمقدار یک بدست بود سوگند
فرو آید اگر کم ازین بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم زن ریسمان بست در بافنده داد و یا فرجست تا بافنده کرباس بافت از آن ریسمان
مرد بجز بدپوشید سوگند فرو آید از بهر آنکه از رشته آن زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم زن ریسمان رشت و بفروخت و بخرید
یا فروخت شوی از آن کرباس بافت و پوشید سوگند فرو نیاید از بهر آنکه ریسمان زن نماند مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم پای کرباس را
بخود و بپیچید سوگند فرو نیاید از بهر آنکه این را پوشیدن نخوانند و اگر همین پای را بر سر بست سوگند فرو نیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرو آید
از بهر آنکه عرف است که بعضی از غندکان پای را بر سر می پیچند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش پخته زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد
گوشت و حبوبا انداخت و بر آتش داد این همه وی سیوبان و هیزم بزیر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کردانید و آتش بخت و آتش داد آن
آتش بخورد سوگند فرو نیاید از بهر آنکه آنرا پخته زن نخوانند و دیگر پخته وقتی بود که آتش کنند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرده است آنچه
از وی نیافتم لاجرم سوگند فرو نیاید مردی سوگند خورد که من درین خانه اندر نیایم بر خر نشست و فرو بیراه دران خانه در آورد سوگند
فرو آید از بهر آنکه آمدن خر مضاف بوی شود اما اگر کسی دیگر گرفتش و اندر آورد سوگند فرو نیاید از بهر آنکه فعل غیر فعل وی نشود اما بایستی
بود تا اگر بار دیگر خود در آید سوگند فرو آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز درین خانه بباشم زن از من طلاق بر قول ابوحنیفه زن
فرزندان و جمله رخت را ازین خانه بیرون باید بردن و اگر هم یک جاروب ماند در خانه طلاق فرو آید و بر قول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون
برد سوگند فرو نیاید و بر قول محمد وی هر چه برد و هر چه رختها که کدخدایی بدان قیام گیرد ببرد سوگند فرو نیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرو آید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانه ما در روی از خانه من ترا طلاق زن بکریا به رفت یا بسرور یا بتعزیت و از وی بخانه مادر
رفت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه از خانه شوی بخانه مادر نرفته است مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانه مادر روی ترا طلاق
زن بدر آمد و نزدیک خانه مادر آمد یا وی شرم آمد که شوی سوگند خورده است باز گشت سوگند فرود آید یا نی نگریم که مراد مرد رسیدن بخانه مادر است
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرود نیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانه مادر اندر آئی
ترا طلاق این زن رفت تا بدر خانه مادر را و آواز داد و با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده است چون در آمدن نیافتیم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من باین خانه در نیایم ببام این خانه بر آمد
سوگند فرود نیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرود آید فقیه ابو اللیث رح آورده است که این جای بود که سوگند بتازی خورده است
اما اگر بعجمی بود سوگند فرود نیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من درین ده نباشم در باغات می ماند
سوگند فرود نیاید و بعضی گفته اند که اگر آنچه در حرز بود سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که در شهر نباشم هر چه از دروازه شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرود نیاید اما اگر سوگند خورد که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از ربض کثیرک بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین روی از کهستان نگذرد و از آن فرق نگذرد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین کوچه سخنها نگویم این
مرد بچه کلان شد سخن گفت سوگند فرود آید که مراد و نیست خواهند و همان شخص قائم است مسئله اگر سوگند خورد که این غوره
نخورم انگور خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این غوره نماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر آن بود که آن غوره خوردن وی را منفعت
بودی لاجرم سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین بره نخورم این بره پخته شود بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر نبود لاجرم سوگند سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که پس زید نماز نکنم عمر امامت
کرد این مرد بان عمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرود آید
از بهر آنکه نماز کردن پس زید یافتیم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بزید اقتدا نکنم عمر امامت کرد وی بعمر اقتدا کرد و عمر را
حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز با زید تمام کرد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه اقتدا بزید نکرده است مسئله مردی سوگند
خورد که امامتی نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید رح گفته است که سوگند فرود آید چون در محراب
استاده اما اگر کسی را گواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرود آید یا نه بعضی گفته اند که بنگریم این نماز
را اگر بر نیت جماعت تمام کند یا نی بنگریم اگر بر نیت جماعت تمام کند سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی سوگند خورد که من امامت
نکنم امامت کسی بکرد و امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرود آید از بهر آنکه امامت کردن
یافتیم مسئله مردی سوگند خورد که من بفلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی هم آمد و سلام کرد و آنمرد در میان ایشان
بود سوگند فرود آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آنمرد در نماز بود بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
نماز داد سوگند فرود آید یا نی بر قول بعضی آنست که اگر آنمرد که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرود نیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر آنکه وی را یک دست سلام دادن کفایت بود از نماز و از نماز بیرون آید لاجرم آن
دست دیگر در معنی سخن گفتن شود و حانث شود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من با زید سخن نگویم حاجتمند شد بسخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین مکن سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه یکی از اصحاب ما را همین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد و سخن گفت لاجرم ما را معلوم شد که اگر چنان روا
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من با زید سخن نگویم بر کاغذ نوشت و بنزدیک زید فرستاد و زید خواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را سخن گفتن نگویند نامه خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلانکس نخوانم نامه بر وی رسید
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند نخواند سوگند فرود آید از بهر آنکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود چون معلوم شد مراد حاصل
شد لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من با این قلم خط ننویسم قلم شکست باز تراشید سوگند فرود آید یا نی بنگریم که اگر چنان
شکسته است که نام قلم باقی است سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته است که نام قلمی نمانده است سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پس از وی قلم
نخوانند چون قلم نماند یمین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلانکس سخن نگویم و وی را ده پسر است با سه سخن سوگند
فرود نیاید تا با هر ده سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلانکس سخن نگویم و وی را ده غلام است با سه سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان آنست که پسر به تعریف را بود که هر کدام پسر را که بینند گویند که پسر فلانکس است آن معرفت حاصل آید پس لاجرم تا با همه
سخن نگوید سوگند فرود نیاید اما بنده ملک وی است و وی را جمله اموال شمرند و اقل جمع سه است سخن گفتن وی را با سه یافتیم لاجرم سوگند فرود آید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من بیشتر خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
خوردن یافتیم خواه بفراموشی خورد خواه بعمد اگر غلط کرد و بغلطی خورد جواب همین است مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من پیاز نخورم دیگری سوگند خورد که گشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه جمع کردند و سنبوسه کردند و بپختند و بخوردند کدام را سوگند فرود
آید و کدام را نی جواب آنکه سوگند خورده است که نان نخورم سوگند فرود آید پس اما تفصیل گفته بنگریم گوشت در سنبوسه پدید هست یا نی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرود آید پس پیاز را جواب همین قیاس بود گشنیز را سوگند فرود آید پس از بهر آنکه گشنیز را کسی نخورم اما نمک را
فرود نیاید پس روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساعت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی
با زن جنگ کرد و زن گفت مرا جامه بخر مرد سوگند خورد که من ترا یک پشیزی هیچ نخرم پیک دینار خرید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام حسام
حسام الدین سوگند فرود آید از بهر آنکه میگوید یک پشیزی نخرم منع کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون خرید سوگند فرود آید با زخواجه
امام اجل سرخسی میگوید سوگند فرود نیاید که در ایمان لفظ را اعتبار است و لفظ وی بیک پشیزی رفته است چون بیک دینار کالا خرید سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک مویز کسی نخورم دعوت ساختند در زلبیا دانه مویز دریک کرده بودند وی بخورد
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید همچنان که گفتیم والله اعلم بالصواب

مسئله مردی با زن جنگ کرد زن گفت عید می آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه کنم ترا طلاق وی اگر
وی پیش از این سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آورد و جامه کرد نه سوگند فرود آید بنگر که این کوچه رسیده است یا نا
رسیده است اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر آنکه بجا نرود که پدر نام کوچه جامه جز بدان جامه ملک کوچه شد چون
سوگند بعد از وی واقع شده است لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود پدر را سوگند فرود آید از بهر آنکه رسیده را ملک نشود تا در دست
رسیده ننهد بلکه وی پس در صورت اگر چه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من
در یک شب پنج نروم زن از وی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نرود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر آسمان بر
نروم و یا این سنگ را زر نکنم زن از وی طلاق این سوگند درین صورت بسته شد از بهر آنکه تصور میدارد که خدای عز و جل بر آسمان برده و آن
سنگ را زر گردانیده دلیل بر آنکه خدای عز و جل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر آسمان برآورد و پس پیغامبر علیه السلام را و محمد رسول الله صلعم را از زمین
آسمان بگذرانید و بسیار اولیا را نیز سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر این مرده سخن نگوید زن از وی بطلاق این سوگند
اصل درست نبود از بهر آنکه محال است که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال گوید که خدای عز و جل قادر است که این مرده را بسخن آرد تا با وی سخن گوید چرا سوگند
درست نباید جواب آنست اگر مرده را زنده گرداند و بسخن آرد پس زنده سخن گفته بود و مرده نی سوگند وی بر مرده است بر زنده لاجرم سوگند نشد
درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغ می باید خورد و نه براست این سخن باطل است از بهر آنکه خداوند عز و جل فرمود
لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشایستی خوردن خدای عز و جل یاد نکردی و پیغامبر صلعم صلی الله علیه وسلم فرمود البینة علی المدعی والیمین
علی من انکر یعنی گواه بر آنکس است که دعوی کننده است و سوگند بر آنکس است که او منکر است پس اگر سوگند نشایستی خوردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نفرمودی و این شریعت است و آورده اند از امیر المؤمنین عثمان رض که یکی بر وی مالی دعوی کرد و ویرا دادنی نبود و گفت سوگند خور امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
سوگند نخورد و آن مال را بداد ویرا گفتند یا امیر المؤمنین این مال را چرا دادی سوگند نخوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر آنکه ترسیدم که مر اقضای
در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و در دل ایشان در وبال افتد از بهر آنکه را سوگند نخوردم و آورده اند از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی
که گفت که اگر یکی مرا پشیمانی براستی ماندن سوگند براستی خورم و حق خویش بستانم پس ما را معلوم شد که سوگند براست شاید خوردن یکی از جواب
کوحیت صاحب عنوان رسید یکی از پرسید که این مرد کجا رفت آنمرد گفت که من نمیدانم سوگند داد که تو نمیدانی که کجا رفت وی و آنمرد دیگا
اندر آمد ویرا دید باید که سوگند خورد که من نمیدانم که کجا است و در دل این دارد که نمیدانم که کجا استاده است
یا نشسته است سوگند فرود نیاید و دروغ گفتن نیز نشود و همچنین یکی ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را می شناسی
آنمرد گفت که نی گفت که سوگند خور که ویرا نمی شناسی وی سوگند خورد و ویرا میداند و لیکن نام پدر و پدر پدرش
نمیداند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد ویرا بداند چون نام پدر و جد ویرا نداند معرفت
تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله وقتی که کسی از ظلمه
و ویرا اسامان رفتن نبود سخن وی بر دار آفرین برنشستن و کسی را گفتی بگو که وی برنشسته است
آنمرد چنین پنداشتی که مگر جای رفته است هم آن سخن نیز دروغ نبودی و آن کسی نیز دفع شدی والله اعلم بالصواب

باب قال الله تعالی و احل الله البیع و حرم الربوٰا و قال النبی صلعم التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الشهداء و الصالحین یعنی بازرگانان
بازرگانان راست گوی بقیامت با پیغامبران و شهیدان و صالحان باشند در خبر است که رحمت خدا عز و جل بر کسی باد که در خریدن و
فروختن و دادن و ستدن آسان کاری کند باید دانستن که بیع کردن رواست هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول صلعم و هم باجماع
امت نص قرآن آنست که یاد کرده شد و حدیث آنست که رسول صلعم مر حکیم ابن حزام را فرمود و وکیل کرد بخریدن گوسفند گو
ما را ازین دو مسئله معلوم شد یکی آنکه وکیل کردن در بیع رواست و دوم آنکه بیع کردن هم رواست که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام
نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس مر بیع را منکر نیست و دیگر باید دانستن که بیع بر دو نوع است یکی ملکی است که عین وی ملکی تو بود و
هم منفعت وی و یکی ملکی است که منفعت وی ملکی تو بود و لیکن عین وی نی و باز هر یکی ازینها بر دو نوع یکی آنکه هم عین وی ملک تو است
و هم منفعت وی ببدل و یکی ملکی است که هم عین وی ملکی است و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه عین وی ملک تست و منفعت وی
ببدل و آن بیع است و آنکه ملک تو شود هم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن هبه است چون بتو بخشد هم عین وی ملک شود و
هم منفعت وی بی بدل اما آنکه منفعت وی ملک تو شود و عین وی نی نیز بر دو نوع است ببدل بود و بی بدل بود و بها آنکه ببدل
بود اجارت است که کسی منفعت وی ملک تو شود و عین وی نی و آنکه بی بدل است عاریت است در کتاب بیوع محمد حسن آغاز کتاب
بیوع ازین مسائل مسئله سلم کرده است که مسلم در چهار روا است و در چهار روا نیست باید دانستن که سلم در چیزی روا بود که آن چیز بباید از وقت
عقد سلم تا وقت اجل تا سلم درست آید تا اگر در وقت عقد سلم بود و آن چیز ولی آن ساعت که آن اجل آید نباید درست نبود و یا در وقت
اجل بود و آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نباید هم درست نبود از بهر آنکه اجل حق مسلم الیه است حق وی بود و شاید که وی از زمان
تا زمان وفات یابد آن اجل وی حال شود و چون آن چیز نبود و تسلیم نتواند کردن لاجرم بدین معنی درست نبود و صورت وی چنان بود
که مردی در انگور سلم بسته اگر تا آن ساعت که حال است انگور بباید درست بود اما آن معنی که گفتم از بهر آنکه پیغامبر صلعم فرمود لا تاخذ
الا سلفک او راس مالک فرمود که بدیگر چیز و مردی سلم بسته است یا راس مال خویش پس آنچه مسلم بسته است چون نباید بدین معنی
سلم درست نبود و مسئله مشتری را رب سلم گویند و بایع را مسلم الیه گویند و ثمن را راس مال گویند و مبیع را مسلم فیه گویند باید
دانستن که سلم را نیز شرطها است تا اگر مردی سلم می بندد در گندم یا در جو باید که گوید که ده قفیز من فروختن بدین مبلغ گندم میانه بگوید که آبی
یا دشتی یا سرخ یا سپید و بگوید که تسلیم بجا کنی گوید تا چند گاه و حالت دیگر آنکه باید که هم در مجلس بود تا ازین شرطها که یاد کردم یکی نبود سلم درست
نبود مسئله مردی ده صد من گندم سلم بسته و کیل نگفت بر قول بعضی علما درست نبود و این سلم از بهر آنکه گندم کیلی است و زنی نی اما اهل
بخارا بعضی آنکه کیلی روا داشته اند بوزن نیز روا داشته اند مردی بمردی سلم بسته بده قفیز گندم اما نگفت که قفیزی چند معنی سلم
درست نبود از بهر آنکه منازعت رود میان ایشان در هر چه منازعت رود سلم درست نبود مسئله اگر کیلی معین گفت و ازین کیل
بتو فروختم بیکید نیارد مرد گفت خریدم و زر داد این سلم روا نبود از بهر آنکه چون اجل بیاید شاید که قفیز هلاک شده باشد و معلوم نی
که این قفیز چند است اما اگر قفیز معلوم بود درست بود مسئله مردی سلم می بندد با مردی در یکی در پیاله ... و انبود از بهر آنکه احتمال

دارد و این دیه بعضه بنا بر چون نباید لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه سلم بسته است پس درست نبود والله اعلم بالصواب مسئله مردی در خوره
سلم بست با مردی آن وقت گندم خوره نبود اما وقت محاله را خوره شد روا نبود و بهمان معنی یاد کردیم مسئله آنکه بدید کردن کیل سلم و تندرستی سلم
شرط است یا نی بر قول ابوحنیفه شرط است و بر قول صاحبیه شرط نیست و صورت وی چنان است که مردی گفته است کی این سیمها با تو سلم کردم در
گندم بر قول امام ابوحنیفه معلوم نیست که این چند است درست نبود و بر قول صاحبیه درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند کی این سیمها معین است چون معین
درست بود و حجت ابوحنیفه آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست است
وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم مر حکیم بن حزام را نهی کرد عن بیع ما لیس عنده که بیع مکن آن چیز که ترا نیست اما وجه استحسان اینست که عبدالله بن عمر
و جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه روایت میکنند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بمکه آمد اهل آن مکه را دید که سلم می بستند یکسال و دو سال حالا میکردند پیغامبر
علیه السلام روا داشت و ایشان را منع نکرد و ما را معلوم شد که روا است که روا نبودی پیغامبر صلعم منع کردی و پیغامبر صلعم مر غیاث ابن اسعد را با تجارت بمکه فرستاد
با جماعت با تجارت و برادر بود که نهی عن بیع شرط و نهی عن بیع ما لیس عند الانسان و رخص فی السلم پیغامبر صلعم که بیع مکن با شرط و بیع مکن آنچیزی که
نبود ترا و نهی کرد و از بیع با شرط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجتمندان بوی باز بسته است مسئله مردی بده درم سلم بست بصد من گندم
با مردی حاله آمد مسلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست دل مرا از فلان مرد گندم باید ستدن بسوی بده و باز وی این گندم لستان مرد رفت بنزدیک آن مرد
که بوی حاله کرده بود و آن مرد صد من گندم برکشید و در جوال وی کرد روا نبود تا باز رب سلم بر نکشد از بهر آنکه وزن دو می باید یکی بر خرنده و یکی بر
فروشنده را اما اگر صد من گندم دیگر عین از آن مرد خرید این صد من گندم عین را برکشید در پیش وی و در جوال کرد در پیش او حاجت نبود دیگر برکشیدن
فرق آنست که تسلیم کردن در جوال عین را درست بود و اما مر چه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صد من گندم سلم بست اینجا در سلم پشیمان
آمد که خواهد صد من این بیع را اقاله کردم مسلم الیه میگوید که مرا سیم نیست تا باز بتو دهم اما فلان چیز را باز بتو فروشم بهمان سیم این چنین بیع روا بود
یا نی بر قول علماء جایز روا نبود و بر قول زفر رح روا بود و حجت وی اینست که چون آن بیع را اقالت کردند آن سیم بر گردن وی دین شد و این
دینها هر چه خرد روا بود اما علماء ما رح میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشیم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلمک او راس مالک
یعنی بگیر تو مگر چیزی که سلم بستی یا مال خویش را لاجرم هر چه جز این گندم روا نبود مسئله مردی بمردی سلم بست و صد من گندم حاله آمد و روستائی
آمد که جوال بوی داد و برد و این گندم را در جوال کرد و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفتش صد من گندم دیگر را نیز خرید
داد صد من گندم عین را در جوال داد که درین جوال کن صدها نیز دیگ من آر هر دو بستانم گندم را در جوالها کرده در راه هلاک شد هر چه عین است
از خرنده هلاک شود و هر چه دین است از فروشنده از بهر آنکه هر چه عین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم افتاد اما هر چه دین بود تا در دست
خرنده نشد تسلیم درست نبود لاجرم صد من گندم از مین هلاک شود و صد من از آن اما اگر هر دو بست من را در یکی جوال کرد در راه آن هلاک شد
جواب بتفصیل است اگر نخستین آن صد من گندم دین را در جوال کرده بود و باز عین را هر دو بست من زر روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه
جوال را وی مشغول کرد بگندم خویشتن آن صد من گندم عین را تسلیم درست نبود لاجرم هر دو بست من از روستائی هلاک شد اما اگر چنان بود
که پیش گندم عین را در جوال کرده بود و باز دین را یک صد من اول از خرنده هلاک شد و آن صد من دوم از فروشنده مردی با مردی صد من گندم

باید که عقد بسته است و وی عقد کفیل بسته است مسئله دو تن با یکدیگر یا با زنی سلم بسته اند با مردی به ده درم بصد من گندم پنجده درم یکی داد
و پنجده درم یکی اگر پیش از اجل هر دو بیایند و مر این عقد را با مسلم الیه فسخ کنند روا بود باتفاق اما اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مر این مسلم الیه را
که ای خواجه آنچه درم که راس المال من است مر در باسته است من این نیمه خویش را با تو فسخ میکنم مرین پنجده درم بمن ده روا بود یا نی بر قول ابوحنیفه
و محمد موقوف بود بر روا داشتن آن شریک دیگر که اگر روا دارد روا بود و اگر روا ندارد این فسخ در میانه روا نبود و این چنان کان مسلم الیه ده به
و باز بقول ابو یوسف رح این فسخ روا بود و آن شریک روا دارد یا نه دارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس و صفت بدید کرده
و عادت آمد و جامه آورد و اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست یا اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام و دیگری میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد و در انتها در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز نگیاه می باید تا اجل آید یا اختلاف افتاد ایشان
در صفت یکی میگوید دو ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشت آن دیگر میگوید نگذشته است بدانکه در هیچ قول
قول منکر بود با سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود والله اعلم اما اگر هر دو گواه آورند قول قول آنکس بود که زیادتی
دعوی دلیل بر آنکه رسول عم چنین فرموده که البینة لاثبات الزیادت پس بدین دلیل قول قول آنکس بود که زیادتی دعوی کند اما اگر اختلاف
افتاد ایشان اندر زیادت و کم یکی میگوید دو ماه اجل کرده ایم و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ایم بر قول علما رحمهم قول قول منکر بود با سوگند
شرعیت نیست باز قول مالک رح تحالف بود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد آنگاه عقد را فسخ کند حجت وی آنست که اجل شرط است هر روای
سلم را همچنانکه راس المال و اگر اختلاف افتد اندر نوعها دیگر تحالف رود و هر یکی اینجا نیز باید که همین بود علما ما میگویند که تحالف در بدل
اصلها رود و اصل درین باب سلم دو چیز است یکی راس المال و دیگر مسلم فیه دلیل بر آنکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام عند سلامة اسالک اگر
اینجا تحالف رود داریم سه چیز را اصل کرده باشیم بخلاف چیزها دیگر و این روا نبود اما اگر اختلاف افتاد ایشان اندر اصل اجل رب السلم میگوید اجل کرده
ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابوحنیفه قول قول آنکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر آنکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول آنکس بود که منکر بود با سوگند اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابوحنیفه رح آنست که قول قول آنکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر آنکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لاجرم قول آنکس کردیم که صحت عقد دعوی میکند نه قول آنکه فساد دعوی میکند همچنانکه مرد
زنی بزنی کرده باز میگوید که مر این زن را که این زن را بعقد فاسد بزنی کرده ام یعنی زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرده اینجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همین بود اکنون چون بر قول ابوحنیفه رح قول قول وی آید که اجل دعوی
میکند لیکن میگوید که ناگاه اجل کرده ام قاضی بچه فرماید بیشتر نگوید اگر بیدکرده ناکرده ام نگیریم که یکسال دعوی کرده یا زیادت از یکسال
اگر کم یکسال گفته باتفاق روا داریم اگر گفت یکسال یا دو سال اینجا متاخران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار دارد همچنانکه
یکسال را دعوی کرد و بعضی گفته اند که استوار ندارد بیشتر از بهر آنکه عرف و عادت در میان مردمان آنست که اجل توقان کنند این کم از
یکسال است چون مساوات دعوی کنند دانستیم که سخن میگوید از بهر آنکه منفعت خویش از وی استوار نداریم اینجا نیز همین بود مسئله
مردی سلم بست با مردی پیشتر از آنکه اجل آمدی این عقد را فسخ کردند رب السلم راس المال میخواهد مسلم الیه میگوید راس المال تو پنج درم است

رب سلم میگوید راس مال من ده درم هست اینجا باتفاق قول قول منکر بود با سوگند در تحالف نرود بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی کنیزکی خرید
بهزار درم مشتری کنیزک را قبض کرد و بایع ثمن قبض کرد باز مرین بیع را اقالت کردند این مشتری کنیزک را رد میگوید چون اقالت کردی ثمن من
ده بایع میگوید پانصد درم مشتری میگوید ترا هزار درم می باید دادن که بهزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید پانصد درم فروخته بودم اینجا
تحالف رود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خوردند آنگاه این کنیزک را باز بیع شود به پانصد درم چون تحالف رود
در بیع آن نو شود که فرق میان این مسئله و آن مسئله سلم بهر دو خصومت بعد از فسخ افتاد و نشان در مسئله بیع تحالف رود و در مسئله سلم نی و اصل نشست
که هر کجا تحالف رود بیع نو شود و اگر در مسئله سلم تحالف روا داریم بیع نو شود و در عقد سلم شرط است که راس مال در مجلس نقد باید که بود و اینجا راس مال
با مسلم الیه بود و مسلم فیه با وی بود این عقد درست نبود این سلم چنان بود که مردی را با مردی ده درم بود با آن ده درم سلم بندد روا نبود
از بهر آنکه نسیه بنسیه شود و شریعت این را روا نداشت و اکنون چون تحالف در اینجا راس نباید بجمیع که گفته اند که در مسئله سلم تحالف نرود
و باز در مسئله بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل بر آنکه اگر مردی را با مردی ده درم هست چیزی خرید از وی میگوید از ده درم از تو باید
ستدن بجای بها گیر روا بود لاجرم فرق آمد میان مسئله بیع و سلم که در بیع تحالف رود و در سلم نی مسئله مردی با مردی سلم بست و راس
مال در مجلس نقد داد و مجلس پراگنده شدند بعد از آن این مسلم الیه میگوید که این سیمها بدل آمد رب سلم میگوید که این سیمها من نیست که من
سیم سره دادم در اینجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئله بیع تا اگر مردی با مردی چیزی فروخت چون خر یا گاو و یا مانند وی
مشتری خر را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب هست بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو شده است اینجا قول
قول بایع بود و پس صورت هر دو مسئله یکی هست که بدان مسئله قول قول مسلم الیه هست و در این مسئله قول قول بایع بجه همه گفتا اینجا در مسئله بیع
بایع اصل هست این خر را مقر هست میگوید که من فروخته ام لیکن مرد عیب را منکر هست لاجرم قول قول منکر هست با سوگند باز در مسئله
سلم رب سلم اصل این سیم را مقر نیست میگوید من بتو سره دادم مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر ولیست اینجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی با مردی سلم بست لیکن راس مال بکسی دیگر حواله کرد یا پیش فتاری میدید یا وکیل را میگوید این راس مال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس مال در مجلس نقد داد سلم روا بود و اگر نی مسئله مردی چیزی میفروخت با مردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر و سیم مشتری گفت خریدم اتفاق هست که نیمه از این سیم واجب آید و نیمه از آن واجب آید از آن مثقال زر آید باید دانست
که هر هفت دینار روی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را با مردی ده درم وام بود و سنگ سیم نباید هفت دینار هم سنگ
زر برکشند و بروی دهند روا بود و اگر مر وی را هفت دینار داد نیست و سنگ زر نباید ده درم سنگ سیم برکشند و بوی دهند روا بود
اکنون چون این را دانستی بیا بمسئله خویش چون این چیز را خرید بهزار مثقال زر و سیم نیم از این واجب آید و نیمه از آن اتفاق هست که زر
بسنگ زر واجب آید اما سیم بسنگ زر واجب آید یا خود بسنگ اندر آید اینجا اختلاف هست بعضی گفته اند بسنگ زر واجب آید از بهر آنکه مثقال
زر گفته است لاجرم بیع بوی شود و باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم واجب آید از بهر آنکه هر دو را نام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ سیم
باید اما اگر بایع گفت این چیز را بتو فروختم بهزار دینار و درم مشتری گفت خریدم اینجا باتفاق نیمه از این واجب آید و نیمه از آن از بهر آنکه

انجا آن گوشت در عقد کسی دیگر بوده است لاجرم انجا نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد مسئله مردی چیزی میفروشد بمردی از کرباس یا از کیلها
یا از وزنها و آن چیز بجهان ساعین نهاده است بایع میگوید که این را که می بینی بتو فروختم بدین ده درم مشتری میگوید خریدم کلی اگر کیلی
است کیل درمیان نی و اگر وزنی است وزن درمیان نی و اگر گزی است گز درمیان نی آنجا باتفاق روا بود مسئله مردی از مردی
هزار جوز خرید بایع مر این جوز را آورد در انبان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و درین انبان ما آوردیم مشتری
میگوید روا داشتم روا بود و باقی بر قول ابوحنیفه رح روا نبود تا مشتری دیگر باره باز نشمرد و بر قول صاحبین رح روا بود و حجت ایشان آنست که میگویند
که چیزی است که در وی ربوا نبود و باید که روا بود و هرچند که مشتری باز نشمرد و حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید که آن چیز که عددیست هم چنانکه
از روی بایع عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله هرجایگاه که ذمی با ذمی سلم بندد ذمی را بخوک روا بود و باقی اول بدانکه خمر نزدیک
ایشان مال است همچنانکه سرکه بنزدیک ما مال است و خوک نیز بنزدیک ایشان مال است همچنانکه گوسفند بنزدیک ما چنانکه ما را سلم بسرکه و شیر و مانند وی
روا است ایشان را نیز در می روا است چنانکه ما را سلم بستن بحیوانات روا نبود ایشان را نیز سلم بستن بخوک روا نبود و اگر سلم بستن این دو چیز و چیزی
که ما را بدان سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را سلم بدان بستن روا بود ایشان را نیز روا بود دلیل بر آنکه امیرالمومنین
علی رضه فرموده انما قبلوا عقد الذمة لیکون احکامهم کاحکامنا واموالهم کاموالنا و دماؤهم کدمائنا گفت اهل ذمه این جزیه که پذیرفته اند و
ستده اند از بهر آنکه میخواهند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان همچون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت است خون ایشان را
نیز حرمت است همچنانکه ما را الحیوانات عددی متفاوت سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود از بهر آنکه اصلی است در شریعت که حیوان در گردن
وام نماند دلیل بر آنکه رسول صلعم گفت الحیوان لا یثبت دینا فی الذمة گفت حیوانات ثابت نشود وام بر گردن بدینسبب گفتیم که سلم بستن بحیوانات
درست نبود مسئله هرجایگاه که ذمی با ذمی سلم بست بمی تا اجل نهاده بود یکی از ایشان مسلمان شد در حال عقد تباه شود از بهر آنکه گرفتن می
بر ایشان حرام شد و جواب مسئله سلم آنست که اگر مسلم الیه را گویم رأس المال رب السلم باز ده عقد سلم نماند همچنین نیز در باب بیع همین گویند تا اگر ذمی
مر ذمی را می فروخت بهای تسلیم کرد لیکن می را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال بیع فاسد میشود و مشتری را گویم که بهای باز ستاند
بخلاف آنکه می را قبض کرده بود و بعده مسلمان شود هرچند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نشود گوییم که بهای تسلیم کن از بهر آنکه بدان وقت که این می را
قبض کرد نیز ملک وی مال بود و آن بها بگردن وی لازم شد بمسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مردی سلم بست با مردی و مکان پیدا کردن چون
حاله آمد این رب السلم بتقاضا آمد بر مسلم الیه بجهان قیمت مسلم الیه مر رب السلم را بدید و گفت بدانکه مرا وقت شغلهاست این گندم ترا وقت حاله آمده چندیده ترا نخ
بود این گندم خویش را با خود به بر تا مرا بیاید آوردن رب السلم میگوید تو همچنین میگوئی لیکن مرا دو درم کرایه بدهی باید تا من این را بشهر برم گفت آری بخواهم من ترا
دو درم میدهم تا این را بشهر بری روا بود و باقی گفتا گندم ستدن روا بود و لیکن این دو درم ستدن حرام بود و روا نبود از بهر آنکه این
زیادتیست روا نبود و اگر خر داشت که بارکش و جبر هم نیز روا نبود از بهر آنکه این هم زیادتیست از حق وی که حق وی گندم است لاجرم گرفتن
خر نیز روا نبود اما اگر گندم بوی تسلیم کرد آنگاه مر وی را خر داد میگوید من ترا این عاریه میدهم تا این گندم مرا بخانه بری و خر را باز فرستی یا میگوید که این
دو درم بتو بخشیدم تا خر را بکرایه گیری گفتا اینجا روا بود از بهر آنکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق برادر مسلمان پسندیده است

مسئله مردی چیزی بدیگری فروخت جنس بجنس برابر باید زیادت در وی روا نبود و اگر مردی یکمن شیر بیکمن شیر بفروشد روا
باشد بگیرم که هر دو شیر گاو است یا هر دو شیر گوسفند یا هر دو شیر شتر چون از یک جنس بود روا بود و اگر مختلف یکدیگر بود روا نبود
مردی با مردی سلم بست و گفت با من بخانه بیا تا پس مال بدهم هر دو رفتند بخانه رب السلم رب السلم بخانه اندر آمد تا پس مال بیرون آرد
مسلم الیه بر در خانه است سلم باطل شود یا نی بگویم که اگر رب السلم از چشم مسلم الیه غائب شده است سلم باطل شود و اگر از چشم وی
غائب نیست و بیرون آمد سلم باقی بود مسئله مردی در دکان سلم می بندد روا نبود چون شرائطها بجا آورد و شرائط وی آنست
که خواجه اجل برهان الدین میگوید که بگوید رود ده پخته یا میش و بگوید چند تار و درازی چند گز تا درست آید بعضی گفته اند که بوزن گوید
صد اندی تا روا بود و اگر صد در سلم نیست یا زیادت و نگوید رود ده پخته یا نیز این سلم روا نبود از بهر آنکه هر چه رود ده پخته بود دو
دیبا نیز دارد و رود ده نیز اصلاح خود ندارد پس باید که شرط کند مسئله اگر مردی سلم می بندد و بگوید روا نبود یا نی میگویم روا بود
ولی باید که بگوید چگونه نقط و درازی کو کی و چه پایه و چه اندازه و پهنی وی اگر همچنین شرط کند روا بود مسئله اگر در شرف سلم می
بندد روا بود یا نی اگر در شرف نیست که با وی آید نیامیختند روا بود و اگر نی [illegible] مسئله اگر مردی در پشم سلم می بندد روا بود و باید گفتن
سپید یا پخته یا سیاه و باید که صفت وی بیاید کند و وزن بیاید کند تا روا بود و اگر مردی [illegible] یا در سر دسلم می بندد روا بود و با شرائط
و شرائط وی آنست که گوید چند بند و چه نقش و چه رنگ و درازی چند گز و بهای چه باید چون این شرائطها بجا آرد سلم روا بود و درست
آید **باب البیوع الفاسد** مردی تنگی کرپاس فروخت بمردی برآنکه در وی پنجاه گز کرپاس است یا چندین حال بتو فروختم مرد گفت
خریدم این بیع روا بود یا نی گفتا این مسئله از سه وجه خالی نبود و اگر شمرند و پنجاه گز کرپاس آمد خود هیچ اشکال نیاید که روا بود اما اگر
زیادت آمد یا کم آمد این بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت شود میان ایشان بائع میگوید من یکی گز نیکوتر بودارم مشتری میگوید که من
یکی گز [illegible] مشتری میگوید که من یکی نیکوتر را بها میخواهم لاجرم بیع فاسد بود مردی صد گوسفند فروخت [illegible]
گفت من خریدم هم این مسئله نیز از سه وجه خالی نبود که گوسفند را شمرند اگر همان صد آید خود اشکال نیاید اما اگر زیادت آید یا کم آید
بیع فاسد بود همان حکم که گفتیم مسئله مردی یک [illegible] خربزه خرید برآنکه این پنجاه خربزه است این از سه وجه خالی نبود و اگر شمرند
پنجاه خربزه آمد خود اشکال نیاید بیع روا بود و اگر زیادت یا کم آید بر قول ابو حنیفه رحمه الله بیع فاسد بود همان که گفتیم مسئله اگر مردی گفت
مر این غلام بتو فروختم بهزار درم تا نوقان مشتری گفت خریدم این بیع فاسد بود از بهر آنکه نوقان مجهول است وقت بیشتر
رسد و وقت بود پیشتر رسد و جهالت [illegible] تا این بیع را فاسد کند مسئله اگر چنین گوید که این غلام را بتو فروختم بهزار درم تا نوروز
هم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت بود در میان ایشان این گوید که من نوروز کشاورزان فروختم و آن میگوید که من نوروز خلیفه خریدم
از این جهت بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که این انگشتری را بتو فروختم بده درم تا پاره پاره سیم خرج کنم و میگفت خریدم این بیع
فاسد بود از بهر آنکه شاید که آن ساعت آن مردی سیم خواهد [illegible] آن ساعت سیم نبود که بوی دهد منازعت حاصل آید لاجرم بیع فاسد
بود مسئله مردی گفت این خر را بتو فروختم بدان شرط که مرا یکبار [illegible] این بیع فاسد بود از بهر آنکه شرطی میکند که آن

شرط مفید عقد نیست و دیگر آنکه ضرر بود در حق مشتری پس لاجرم این فاسد بود مسئله مردی بخریان فروختم بمردی بدان شرط که هر
وقت مرا حاجت آید باز بمن فروشی باین شرط بیع فاسد بود و اما اگر در صلب عقد آن شرط در نیاورد بایع گفت که هرگاه که من بدان
حاجتمند شوم این باز فروشی مشتری گفت نیک آید این بیع درست بود از بهر آنکه در عقد شرط نکرده اند بیرون عقد وعده خواست کرده است
مسئله مردی گفت من این ماده گاو بتو فروختم با بار به پنج دینار یا این ماده خر که بار است بتو فروختم یا این اشتر با بار نیز فروختم و بیع
کردیم و گفت من خریدم این بیع فاسد بود درین همه صورتها از بهر آنکه آبستنی در حیوانات هنر است و ما را معلوم نیست که این هنر است
یا نی و پیغامبر صلعم نهی کرده است ازین بیع حبل الحبله نهی عن بیع فیه شرط خطر او غرر و فرمود که میکنند بیع بشرط که عدد در وی خطر بود یا غرر بود از
بهر آنکه شاید که بار بود و شاید که بار نبود پس خطر بود و غرر لاجرم این بیع فاسد بود و هرچند که در همان مجلس این سه آید این فساد ...
این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی کنیزک فروخت بمردی بشرط آنکه این کنیزک بار است درین صورت این بیع روا بود فرق است میان کنیزک
و میان حیوانات که بار بود در نبات آدم عیب است اما در حیوانات هنر چون کنیزک را با بار مشروط شد هم چنان بود که این کنیزک را عیب ظاهر شد
و بدان عیب مشتری رضا داده است لاجرم گفتیم که این جا این بیع جایز روا بود و اما در حیوانات بار هنر مشروط شد و ما را معلوم نیست که آن هنر هست یا نی
لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود مسئله مردی تخم خربزه میفروخت در خربزه یا سر گوسفند میفروخت در گوسفند یا بالا میفروخت در سقف
یا دو گز عتابی میفروخت از تا عتابی درین همه صورتها بیع فاسد بود از بهر آنکه ضرر است در حق بایع که نتواند تسلیم کردن مگر بضرر و ضرر آنست
که تا خربزه را نبرد تسلیم نتواند کردن تخم وی را و به بریدن خربزه ضرر است که باد در وی راه یابد و خربزه تباه شود لاجرم بدین معنی بیع فاسد
بود و در سر گوسفند نیز همچنین تا گوسفند را نکشد تسلیم نتواند کردن و چون گوسفند را بکشد گوسفند نقصان کرد و قیمت نقصان بایع را ضرر کند
و بالا در سقف نیز همچنین تا سقف را نگشاید بالا را تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که عمارتش خراب گردد و دو گز از تا عتابی نیز همچنین
جدا کردن نقصان بود در عتابی و آن نقصان مر بایع را ضرر کند بدین معنی که گفتیم درین مسئلها بیع فاسد بود اما اگر تخم از خربزه جدا کرد و
سر را از گوسفند جدا کرد و بالا را از سقف بر داشت و عتابی پاره کرد اکنون تسلیم میکند مشتری میگوید این بیع فاسد افتاده است مرا نمی
باید میگوییم بایع را رسد که بقاضی مرافعت کند و تا قاضی بر مشتری جبر کند تا آن بیع را بگیرد و ثمن بایع را تسلیم کند از بهر آنکه اگر قاضی جبر نکند مر بایع
را ضرر شود و بیع را از بهر آن فاسد میداشتیم تا بایع را ضرر نبود چون وی یک ضرر را تحمل کرد در بیعت ضرر دیگری بر وی نهند لاجرم بدین معنی
مشتری را جبر کند تا بگیرد و بها دهد والله اعلم بالصواب مسئله مردی گفت این کنیزک را بتو فروختم بصد دینار بدان شرط که وی را امر بغزل دوختن
میدهی و کمین گوشت پخته که من وی را بدو برآورده ام مشتری گفت من باین شرط خریدم این بیع فاسد بود و اما اگر در امر نیست مر وی را
گفت که من این خر را بتو فروختم بدان شرط که هر روز ده پیمانه جو دهی مشتری گفت باین شرط بخریدم لقمه زین بیع روا بود فرق است
میان مسئله کنیزک و مسئله ستور از بهر آنکه آنچه کنیزک را بپذیرفت بوی نرساندی خاموش نباشد بقاضی مرافعت کند و گوید مرا باین شرط خریده است
خواجه از آن ضرر بود و شاید که نتواند رسانیدن و اگر ندهد فضیحت کنند لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود و اما اگر ستور را جو ندهد نتواند که گوید
مرا جو نداد که پذیرفته بودی پس لاجرم ضرر نبود در حق خواجه خواه دهد خواه ندهد بیع درست بود مسئله مردی ده تخم مرغ فروخت

بعد ازین تخم تا بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و بر قول صاحبیه رحمة الله در آنچه بلغنده بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود
حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که تخم مرغ بلغنده مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
اند باطل بود و نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با آزادی هر دو را بیک بیع فروخت بیکی مالی
معلوم باتفاق بیع بنده باطل بود از بهر آنکه چون بیع یکی است و آزاد اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود آنچه در مسئله ما است جواب همین بود و باز ابویوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق است
میان تخم مرغ و میان آزاد و بنده و تخم مرغ بلغنده شاید که یکی مرد را بکار آید پس لاجرم بیع
را با همه نگوییم باطل بود بر قول ایشان القدر که بلغنده بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که بایع
است تسلیم کند و بها را بستانند و آنها که نیکو است خود بیع جایز آمده است و خواه بعد از سر بیع کند
و باز بر قول ابوحنیفه رحمة الله آنها که بلغنده آمده است مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بایع
واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و به بایع دهد و هر ده را باز بها بستانند اگر بایع
گوید که مثل ده که بد آمده هر ده را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن بیع را از بهر آنکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید ازین صد جوز ده بیخ بود چه آید آن عفو بود از بهر آنکه
یکی از هر ده و اگر همه بیخ آید بر قول ابوحنیفه رحمة الله بیع باطل بود از بهر آنکه آنچه بیع است معدوم
است چون معدوم بود بیع باطل بود و بعضی مشایخ گفته اند بنگریم که این پوست جوز را بچیزی
میخرند از بهر سوختن را یا نی اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود و باطل نی که جوز مثلی است
نتوانند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز کردیم از
بهر آنکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان بیخ است یا نی قیمت آن پوست بود و بهر چه بخرند آن قیمت
وی باز دهد و بهای خود باز ستانند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کنند **مسئله**
مردی ده کدو خرید و هر ده تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از بهر آنکه کدو تلخ مال نیست و وی بهیچ چیز را
خرج نشود و بیراستور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله در کدو شیرین بیع جایز بود و آن کدوها شیرین را قبض کند و آن تلخ را
بها باز بستانند ابوحنیفه رحمه الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این کدوها شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بها باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا بادرنگ اگر شیرین آمد بیع روا بود و اگر تلخ آمد باتفاق بیع جایز بود اما رد نتواند
کردن از بهر آنکه رد همچنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از رد عاجز آید نقصان رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی

ستور خرد بهمان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بها بستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست
بود اما بنقصان رجوع کند از بهر آنکه وی بر استور خورد اما اگر زند کی تلخ آمد آنرا اعتبار نبود **مسئله** مردی
ماده گاوی مفروشد بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر میدهد گفتا این بیع فاسد بود از بهر آنکه این شرط
که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
من این ماده گاو را میفروشم بشرط آنکه وی باشیر است هم درست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود
اکنون شیر ندهد لاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتیم که بیع بشرط بیع را فاسد کند والله اعلم بالصواب

فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد حیثیت حکم بیع فاسد آنست
که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گوید
این عقد را بر انداختم بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بر وی قیمت واجب آید بهای
نی از بهر آنکه بیع فاسد در الحکم غصب است چنانکه مردی کاله غصب کرد از مردی و در دست این غاصب این کالا هلاک
شد بر غاصب قیمت واجب گردد در همین مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بها
کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود بآن و قیمت آنست
که اهل آن گویند که این را خریداران بچندی آرزو و آنرا قیمت خوانند و صورت
مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواجه
این غلام را بهشت دینار فروخت تا تو قان گفتم که این بیع فاسد است اکنون
غلام را مشتری بیع قبض کرد و در دست وی هلاک شد مر بایع را رسد که از
مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهر آنکه گفتیم
در بیع فاسد هر یکی را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر بایع بر انداختی مر این
بیع را غلام گرفتی که بهای وی ده دینار بودن اکنون لاجرم عاجز آید از قبض
کردن غلام و عاجز نیامدیم از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری بایع
را دهد **مسئله** مردی غلام را به بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را نزدیک
بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
دیگر طلب کنی غلام را باز گیر و از من ده بایع گفت من از آن دو دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
را برد بعد از آن این غلام هلاک شد رسید بایع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزاری
از وی درست نیاید از بهر آنکه هنوز آن بران مرد دو دینار واجب نشده است و بیزاری از چیزی واجب نشده

کر درست نبود و آن دو دینار بر مشتری و تنی واجب نشود که غلام هلاک نشود از بهر آنکه قیمت آن بوقت واجب نشود که غلام هلاک نشود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه چهار گوساله آورد و بعد از آن بایع را معلوم
شد که این بیع فاسد بوده است تواند که دعوی و آن ماده گاو و گوساله را بستاند از بهر آنکه گفتیم بیع فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی در
در دست غاصب گوساله آورده بودی بعد از آن معلوم شد هم ماده گاو و هم گوساله بتوانستی گرفتن در آن مسئله در مسئله ما نیز همچنین بود
بود و اگر اشکال گویند که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شده و غصب را چون قبض کنی ملک نشود چرا باید که در بیع فاسد گوساله
را تواند گرفتن جواب آنست که بیع فاسد مستحق الرد است دلیل بر آنکه قاضی را برسد که در بازاری که بیع فاسد کنند ایشان را جبر کنند و منع کنند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آید مسئله مردی مردی را ماده گاو بخشید این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد پس پشیمان شد و رجوع کرد ماده گاو را تواند بیرون و بچگان را نی چه فرق است میان بیع فاسد و هبه چون هر دو جایی حق رجوع
است در بیع فاسد بچگان چه تواند بردن و در هبه نی فرق آنست که بیع فاسد را حکم غصب است متزلزل است لاجرم می تواند که بچگان را بردن
اما در هبه ملک مقرر است و بچگان در ملک او زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نمی تواند بردن و فرق دیگر آنست که در هبه رجوع را
ارضا موهوب له می باید یا قضاء قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا و خواه نی رجوع درست آید که اینچنین فرق آمد میان این
و میان بیع فاسد مسئله مردی کنیزک خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید کردن که ملک متزلزل است اما چون کنیزک را بخشید
مردی مردی را قبض کرد با وی دخول کردن روا بود بچان چه گفتیم مسئله مردی بنده میخرید بدو خم خمر یا بده خوک این فاسد بود اما
اگر بنده میخرد بخون یا بمیته درین صورت این بیع باطل بود چه فرق است میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر اهل
ذمه را مال است و هر چند ما را مال نیست اما اتفاق که خون و میته مال نبود هم چنان شود که گویی این کالا را بتو فروختم لی بهایش باطل بود این
بیع و در الفصوص که اهل ذمه را خمر مال است بر قول ابو حنیفه هم خمر مالیست ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت است دلیل بر آنکه ابو حنیفه میگوید که
اگر مردی وفات یافت و از وی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مالیست و دیگر آنکه مردی خمر مردی را غصب کرد
مالک را برسد که از وی باز بستاند و اگر ندهد بتقاضی برکشد و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و چون در زمان این دو هم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بچیز عوض دادن بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام است جواب بیع باطل آن بود که کسی کالا بخرد و بهای بدو ندهد این بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنکس را
آن چیز نبود و هم چنانکه مردی از مردی گندم میخرد یا جو و یا مانند وی و آنکس را آن چیز نیست در ملک این بیع باطل بود و از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل است و حکم بیع باطل آنست که اگر قبض کند ملک نشود و اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر سوگند
خورد که امروز چیزی نخریدم به بیع باطل چیزی خرید سوگند بگردن نیاید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع درست پیش از قبض ملک
شود و بیع فاسد تا قبض نکند ملک نشود و دیگر آنکه اگر سوگند خورد که من امروز بیع نکنم چیزی فروخت بیع فاسد سوگند فرود آید از بهر آنکه بیع فاسد
ملک شود اما بیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض کرد و آزاد کرد این غلام آزاد شود و اگر به بیع باطل خرید و قبض کرد

وازاد کرد آزاد نشود از بهر آنکه بیع فاسد را چون قبض کنی ملک شود و بیع باطل را قبض کند و ملک نشود تا فرق بود میان بیع فاسد و باطل
مسئله مردی دستاری خرید بدان شرط که این دستار دستار ستائی است بعد از آن معلوم شد که دستار سمرقندیست بیع باطل بود و همچنین
اگر مردی لعل خرید انگبینه بیرون آمد بیع باطل بود و همچنان اگر مردی زندنیجی خرید و درائی بیرون آمد و دارائی خرید زندنیجی بیرون
آمد هم بیع باطل بود و اگر مردی ادیمی خرید سختیان بیرون آمد بیع باطل بود از بهر آنکه درین همه صورتها مبیع معدوم است از بهر آنکه آنچه
وی خریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود اما اگر چند گاه این دستارها بر بست مشتری بسبب بستن نقصان
کرد از قیمت یا کفش را پوشید و کفش را معیوب کرد و بعد از آن معلوم شد که این کفش ادیم نبوده است و این دستار ستائی نبوده است
که هم چنان بیع باطل رد کند و زر خویش باز گیرد و نقصان جامه و کفش بدهد از بهر آنکه گفتیم که بقبض ملک نمیشود چون ملک نشود امانت بود بدست
وی هر چه وقت امانت دار امانت را نقصان کند تاوان واجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل بود از بهر آنکه آن
مصلحتی که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان ... که اگر مردی نرگاو خرید و ماده گاو بیرون آمد
یا نر خر خرید ماده خر بیرون آمد یا پخته خرید پیش بیرون آمد درین همه صورتها بیع روا بود اما مشتری را اختیار است خواهد هم چنان روا دارد
خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نری و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود مبیع را باز ندارد
اما اختیار رد نهاد شریعت مر خرنده را اما در حق آدمی چنین صفت نبود مقصود حاصل نبود و چون مقصود حاصل نبود هم چنین شود که گوئی معدوم
است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اندر سفر و شدند یکی بدیگری بیع میان ایشان روا نبود از بهر آنکه خمر مال نیست
اگر مسلمان را خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع روا بود بر قول ابو حنیفه مسئله دو ترسا
یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد بیع روا بود و اگر پیش از تسلیم ازین دو یکی مسلمان شد این بیع از میان
ایشان برخیزد از بهر آنکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع برانداخته شود مسئله مردی از زمین دیگر
سفر وشد به ذمی یا از خانه معین دیگر سفر وشد به ذمی نامعین این بیع بر قول ابو حنیفه رح فاسد بود و بر قول صاحبین جایز بود
حجت ایشان آنست که میگویند زمین معین است و خانه معین و بهای معلوم و گز معلوم این بیع روا بود و حجت ابو حنیفه رح آنست که میگوید
زمین تفاوت کند یکی فربه روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی سوی بلند تر بود و یکی روی پست تر بود بدین سبب منازعت رود در میان ایشان
لاجرم بدین سبب فاسد بود اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود در میان ایشان که یکی همسایه نیکو تر بود و یکی همسایه تباه تر چون منازعت
رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بتو فروختم به پنجاه دینار و گوسفند معین است مشتری گفت من خریدم روا بود
اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه بتو فروختم تا چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود و آن گوید من پنجاه
نیکو تر خواهم و این گوید من پنجاه تباه تر دهم لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند بتو ده فروختم هر گوسفندی بیک دینار
روا نبود از بهر آنکه منازعت رود و اگر گفت این گوسفندان که هستند هر دو گوسفند را بیک دینار بتو فروختم گفت خریدم این بیع نیز
فاسد بود از بهر آنکه شاید که گوسفندان طاق آیند و در آن یکی منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ده از زمین

نشود ... بفروختم ... بیار یا ده طشت یا ده طغار یا ده کرسان یا ده بیاکان وی گفت خریدم بیع درست بود اما اگر گفت ده ازین جوال
یا ده ازین طغار یا ده ازین ابان یا ده ازین زنبیل بتو فروختم یا چندین مال در مقصور تها این بیع درست نبود از بهر آنکه اینها ازین جوال
را و زنبیل را بعضی بزرگی بیشتر بود و از بهر آنکه اینها یا بازند و بعضی کمتر و بعضی کمتر بود و چون بزرگی بود لاجرم بیع فاسد بود اما طشت و لکن
و طغار و سکان زیاده و کم نه پذیرد و وی همچون پیمانه بود و اگر پیمانه خریدی درست بود پس اینجا نیز درست بود مسئله مردی را در گوشه
باغ ماهیان اند گفت آن ماهیان را بتو فروختم باچندین مال این بیع روا بود یا نی بنگریم که قادر هست بر تسلیم یا نی اگر قادر است بر تسلیم بیع درست
بود و اگر نی قدرت بر تسلیم آن بود که آب اندک بود و ماهیان بسته بود و فی الحال تواند گرفتن اما اگر آب بسیار بود و ماهیان
گشاده بود و نتواند که حالی تسلیم کند مسئله مردی را غلامی است که بگریخته این غلام که بگریخته را بفروخت بیع روا نبود و چون ندانند که این غلام
کجاست از بهر آنکه تسلیم کردن این غلام عاجز است اما اگر میداند این غلام کجاست و کسی این غلام را گرفته است چون قدرت بر تسلیم داشت
بیع درست بود و اگر نی مسئله مردی را اسپی است این اسپ جلیست نمیداند کجاست که کجا رفته است مردی آمد که این اسپ که از
تو گریخته است بمن فروشی تو وی فروخت روا بود و همان معنی که یاد کردیم مسئله مردی را مرغی آموخته است پرید از دست وی مردی دیگر آمد
و این مرغ را خرید بیع روا نبود از بهر آنکه قادر نیست بر تسلیم وی مسئله مردی میوه را بر باغ مسفر و شد مردی روا بود یا نی بنگریم که میوه تا پدید آن
آمده هست یا نی اگر وقتی فروخت که میوه تا پدید آمده است و غوره شده است چنانکه از وی منفعت تواند گرفتن این بیع درست بود و اگر
نی نی مسئله مردی کبوترخانه مسفر و شد با کبوتران بیع درست بود یا نی فقیه ابو اللیث رحمه الله اورده است بنگریم شب است یا روز که شب بود درست
بود و اگر روز بود نی از بهر آنکه در شب تسلیم تواند کردن اما در روز بعضی کبوتران پریده بودند که بهر جای رفته تسلیم نتواند کردن لاجرم بیع در روز
درست نبود بخلاف شب والله اعلم باب در بیان ربوا و بد داشتن کی ربوا چیست در ربوا و چهار رود و پیغمبر علیه السلام فرموده اند که
الذهب بالذهب والفضة بالفضة مثلا بمثل یدا بید وزنا بوزن [illegible] والفضل ربوا والحنطة بالحنطة کیلا بکیل مثلا بمثل یدا بید والفضل ربوا والملح بالملح
کیلا بکیل وزنا بوزن مثلا بمثل یدا بید والفضل ربوا علما رحمهم الله گفته اند که پیغمبر علیه السلام شش چیز را فرمود که جنس بجنس وزن
بوزن مثل بمثل دست بدست کیل بکیل و زیادتی در وی ربوا است زر بزر نقره بنقره گندم بگندم جو بجو خرما بخرما و نمک بنمک پیغمبر صلی الله
علیه وسلم شش چیز را یاد کرده است این شش چیز دیگر را قیاس کنیم هرچه را بر شمرند و کیل کنند زیادتی در وی ربوا بود و بر قول علما رحمهم الله هرچه کیلی است
و وزنی است گفتیم که در وی ربوا بود و بر قول شافعی رحمه الله ربوا در چیزی رود که خوردنی بود و حجت وی آنست که میگوید که حاجت آدمیان بچیزها خوردنی
بیش از آنکه بود که چیزها دیگر [illegible] پیغامبر علیه وسلم خوردنیها را یاد کرده و نا خوردنیها لاجرم هرچه وزنی و کیلی بود در وی ربوا بود و چون جنس با
جنس بود و چهار مسئله هست که ربوا در وی رود دو باتفاق و دو باختلاف اما آن دو که باتفاق هست گندم بگندم یا مانند آن زر بزر یا جو بجو یا خرما بخرما یا مانند آن یا شکر
و مانند اینها هر چه [illegible] بود و یکی از دو مکیل باتفاق در وی ربوا بود از بهر آنکه بنزد همه علما رحمهم الله اعتبار کیل را بود یا وزن را اینها کیلی و وزنی
اند و بر قول شافعی رحمه الله اینها خوردنی اند لاجرم باتفاق بود که در وی ربوا رود و دو مسئله دیگر اختلاف هست یکی آنست که یک قفیز
نقره [illegible] بر قول علما رحمهم الله در وی ربوا رود و بر قول شافعی رحمه الله ربوا نرود [illegible] خوردن [illegible] اعتبار روا رود و اینها خوردنی نیست [illegible]

روا نمیدارند گفته فرق آنست که وکیل بفروختن در یک غلام بیش نیست و ضرر این غلام سهل بود اما وکیل بخریدن اگر زیادت از قیمت بود
داریم شاید که بجمله مال این مرد بها این غلام کند این موکل را بدین بد آید که ایمن شود پس لاجرم فروختن درست آید و در خریدن نی تا فرق
بود میان هردو مسئله اما ابو یوسف و محمد رحمه میگویند که در هردو جای ضرر هست مر موکل را و هر چه ضرر آید نی خریدن درست بود و نی
فروختن مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش بده دینار و این غلام را بده دینار همی ارزد وکیل بنه دینار فروخت بعد
از آن موکل بدید مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی بعد از آن معلوم شد به نه دینار فروخته است موکل گفت
من بر وا نمیدارم این بیع درست افتاده است نتواند بر انداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی آن بیع موقوف باجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز رجوع کند درست نباید بایستی که نخست بپرسیدی که بچند فروختی تا اگر فروختن بودی اجازت
کردی روا اگر نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش دیگری همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخر و هر دو بها را پدید کردند این وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروختم و خریدم از جهت موکل
خود بده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر آنکه وکیل در باب بیع و شرا از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیع
راجع بوکیل است یک شخص هم بایع و هم مشتری هم مالک و هم متملک یعنی خرنده و هم فروشنده روا نبود از بهر آنکه آن خرنده غلام را
ثمن طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر در آن غلام عیب پدید آید هم بوکیل رد کند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شخص بخلاف مسئله نکاح که اگر مردی مر دیگری را وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه بصد دینار کابین پدر دختر همین مرد را وکیل کرد که دختر مرا فلان کس بده بصد دینار این وکیل گفت که من موکله
خود را به موکل خود دادم نکاح درست آید فرق هست میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح همچون رسول است و بر رسول
عهده نبود وی سخن گفت و از میانه بیرون رفت اگر مهر در زن طلبد کند از وی نتواند کردن و اگر آن زن دست پیمان طلب کند و یا نفقه
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم در این صورت نکاح یک شخص از دو طرف روا بود مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش بده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار دو دینار بتو بخشیدم این ابرای بود مر مشتری را
همچنان بود که گوئی بهشت دینار فروختن و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا به ده دینار وکیل را گفت بتو بخشیدم این بخشش
مر مشتری را افتد و وکیل نتواند که از مشتری هیچ بستاند اما اگر گفت هر ده دینار بتو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افتد پس مشتری را
لابد فرق هست میان آنکه بعضی از آن می بخشد که فروخته است آن حطه میشود از مشتری چون همه را بخشد هیچ حطه نمیشود از بهر آنکه اگر
هر ده دینار را از مشتری حطه کنی همچنان بود که گوئی من این غلام بتو فروختم بی بها و بیع بی بها روا نبود اما هرچه از آن قیمت حطه
کنی همچنان بود که گوئی هم اول بچنان فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز بیع نکنم مردی دیگر را وکیل
کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل فروخت سوگند فرود آید از بهر آنکه گفتیم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بوکیل است اما اگر
این سوگند خورده دیگری را وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی نفروشم وکیل فروخت سوگند فرود نیاید و اگر سوگند خورد

همچنین اگر مردی سوگند کرد کسی دیگر را وکیل کرد که فلانت را از بهر من بخواه رفت و آن را از بهر وی خواست سوگند فرود نیاید و اگر همین کس سوگند
خورده است که وکیل کرد که فلانت را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی خواست سوگند فرود آید مر موکل را از بهر آنکه در باب نکاح وکیل
همچون رسول است حقوق عقد راجع بشوی است نه بوکیل لاجرم سوگند فرود آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل
است نی بموکل مسئله مردی مر مرد دیگر را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک
اجازت کند بیع نافذ بود و اگر نکند نی از بهر آنکه وی وکیل بیع است اینجا اگر وی خود مشتری شود مسئله اگر وصی کالهٔ نارسیده
را بفروشد روا بود چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر بکم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی کالهٔ
نارسیده را بخود بخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم است باید که کالهٔ نارسیده که بده درم بود بیازده درم بخرد تا بیع نافذ بود و همه را
معلوم شود که نفع است در حق نارسیده مسئله اگر پدر کالهٔ نارسیده را بخود بخرد روا بود اگر بقیمت مثل وی بخرد اما اگر بکم از قیمت بخرد
روا نبود فرق است میان وصی و پدر فرق آنست که پدر پسر فرزند خود را بد نخواهد و کالهٔ وی را بکم نخرد مسئله اگر مردی چهار من پنبه
بنداف میدهد و یک من باغنده از وی بخرد بچهار من پنبه این روا نبود از بهر آنکه چون از چهار من پنبه یک من باغنده شود و پنبه دانه ربوا شود
و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست حیلهٔ تا حلال شود گفته اند باید که آن چهار را از وی بسیم بخرد باز آن سیم باغنده فروشد
تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد بروغنگر دهد و گوید که این کنجد را روغن کن ده من کنجد اگر میداند که از این کنجد سه من روغن بیرون آید
سه من و هشت سیر دهد تا درست آید تا سه من در مقابله آن سه من شود که در کنجد است و آن زیادتی در کنجاره شود تا حلال بود و اگر نی این
کنجد بیارا یا معطر را یا غیر را یا بند انه را بوی بفروشند بسیم باز بهمان سیم از وی روغن خرد تا حلال بود مسئله مردی ده قفیز گندم
میدهد و بیست قفیز جو می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هرچه خلاف جنس بود یکی بدو روا بود والله
اعلم مسئله مردی ده قفیز گندم داد بمردی گفت چون بفرقان آید بیست قفیز جو بازده بالاتفاق حرام بود و ربوا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
میفرماید که الجنس بانفراده یحرم النسئی گندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل جنس است و هرچه جنس بود نسیه حرام بود مردی یکی درم بده درم
میفروشد دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس نیستند ولی قدری بقدر آن بود که وزن کرده شد و عدلی بعد دلیستانند تا که درین عدلی است
تیج شود با اینها که درین عدلیست اما اگر چنان است که یکی عدل میدهد از پیش و روز عدل می ستانند حرام بود از بهر آنکه هرچه نسیه شود همچون
بیع صرف شود بهمان چیز که یاد کردیم مردی کنیزک فروخت بمردی بده دینار و آن کنیزک را ده دینار طوق بود بایع گفت که این کنیزک را
با این ده دینار بتو فروختم ده دینار بده دینار بیع شود کنیزک ربوا شود اما چنانست که کنیزک با ده دینار بیازده دینار فروخت این بیع روا بود از
بهر آنکه ده دینار بده دینار برابر بود و یک دینار این کنیزک شود بیع روا بود والله اعلم مسئله دو انباز اند و دو خربزه خریدند یا پخته برگشته چه این
خربزه قسمت میکنند اگر برگشته کنند خود اشکال نباید که جایز بود اما اگر یکی خربزه این مرد می نهند و یکی از آن روی می نهند شهید آورده است
که ربوا نبود هرچند که یک روی زیادت آید از بهر آنکه خربزه یا خربزه از اموال ربو نیست همه در وی ربوا برود از بهر آنکه خربزه را در انجا که بریده
نمی فروشند و گفتم ربوا در چیزی رود که وزنی و یا کیلی و این خربزه نی وزنی است و نی کیلی اما اگر در شهری بود که وی را بریده فروشند انجا قسمت

کنند روا نبود تا بر نگشت والله اعلم **باب** در بیان بیع میوه مردی میوه خرید بر درخت این درست بود یا نه بنگریم اگر وقتی خریده است که این میوه
کال است باتفاق این بیع درست نبود از بهر آنکه میوه معدوم است و بیع معدوم روا نبود اما اگر چنان شده است که میوه از کل بیرون آمده است
بیع روا بود و بایع را رسد که گوید بر کن و درخت مرا خالی کن از مشتری گفت مرا زمان ده تا چندان که این میوهای آب گیرد وی زمان ده اگر
این میوه بر درخت کلان شد و رسید این بیع فاسد نشود از بهر آنکه بیع از خود کلان میشود لاجرم بیع روا بود اما اگر چنان است که مردی برگ توت
خرید از بهر پیله و گفت مرا بیست روز زمان ده تا چون بیم خود اندر اسید این برگ با بیرم زمان داد وی گفتا این بیع فاسد شود از بهر آنکه هر چند روز
برگ دیگر بیرون می آید برگ مبیع با برگ غیر آمیخته شود و چون آمیخته شد بیع فاسد گردد اما اگر برگ توت خرید با شاخ انجا بیع فاسد نشود هر چند که برگها نو
بیرون آید از بهر آنکه [illegible] ملک وی شد اما میوه یکبار بیرون می آید پس دیگر بیرون نیاید مبیع با غیر آمیخته نشود بیع جایز بود **مسئله** مردی درختی خرید
برین درخت میوه است ذکر میوه نکرد میوه به بیع اندر آید یا نی گفت بنگریم اگر نامنتفع است به بیع اندر آید و اگر منتفع است چنانکه وی را توان
خوردن یا کسی بخورد تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید **مسئله** مردی زمین فروخت بر وی درختان اند ذکر درخت نکرد درخت به بیع اندر آید چون
میوه نبود اما اگر بر درخت میوه هست به بیع در نیاید از بهر آنکه درخت تبع زمین شود وقتیکه بر درخت میوه نبود و در وقتیکه میوه بود درخت تبع
زمین نشود و میوه تبع درخت به بیع در آید تبع تبع فی یعنی میوه **مسئله** مردی زمین فروخت و در زمین کشت هست ذکر کشت نکرد کشت به
بیع اندر آید یا نی گفتا بنگریم که کشت منتفع هست یا نی اگر کشت چنان است که وی را توان بدر بردن تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید اما اگر
سبز نکرده است تبع زمین شود و به بیع اندر آید ذکر چه فرق است میان درخت و میان کشت فرق اینست که درخت مر دوام را بود و قائم
ذکر حاجت نیاید اما کشت مر دوام را نبود تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید **مسئله** مردی ماده گاو فروخت به مردی و ذکر گوساله نکرد گوساله به بیع
اندر آید اما اگر ماده خر فروخت ذکر کره به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند فرق هست میان گاو و خر فرق اینست که مقصود از ماده گاو شیر بود و
چون گوساله با وی بود مقصود حاصل بود از بهر آنکه بی گوساله شیر ندهد اما مقصود از خر نشستن و بار بردن چون کره خرد بود [illegible] بار
بردن مقصود حاصل بود **مسئله** مرد خر فروخت به مردی و ذکر پالان نکرد پالان به بیع اندر آید یا نی بنگریم که این خر از روستای [illegible]
اگر روستای فروخته شد به بیع اندر آید [illegible] لاجرم اندر آید اما صدر شهید رحمة الله میگوید چون [illegible]
به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند از بعضی مشایخ میگویند که بنگریم [illegible] هست یا نی اگر هست به بیع اندر آید والرسن فی **مسئله** اگر مردی
خر فروخت ذکر افسار نکرد به بیع اندر نیاید تا ذکر نکند اما گروهی اند که اندر آید **مسئله** اگر مردی اسپی فروخت به مردی و ذکر افسار نکرد
و سر افسار به بیع اندر آید از بهر آنکه اسپ بی سر افسار نتواند بردن پس باید که به بیع اندر آید **مسئله** اگر مردی اسپ فروخت و ذکر زین و لگام
نکرد به بیع اندر آید یا نی بنگریم اگر سر اسپ است به بیع اندر آید و اگر بر داشته اند نی **مسئله** مردی باغی فروخت به مردی و ذکر ذرع و زرع
سبز نکرد به بیع اندر آید یا نی بنگریم اگر وقتی که اگر در باغ کشیده است ذکر حاجت نیاید و اگر نکشیده است ذکر باید کردن تا در آید **مسئله**
مردی خانه فروخت و ذکر نردبان نکرد و نردبان به بیع اندر آید یا نی بنگریم اگر نردبان را میخ بر دوخته اند به بیع اندر آید و اگر نی نی
مسئله اگر مردی خانه فروخت و ذکر [illegible] نکرد [illegible] گرفته اند اندر آید و اگر [illegible] نهند تا ذکر نکند به بیع اندر نیاید والله اعلم

مرد خیار این بنده بیمار شد نتواند که رد کند زیرا همچنان باید که قبض کرده است و همچنان تسلیم نتواند کردن مسئله مردی ست نابینا
نابینا زمین خرید بخیار رؤیة صورت رؤیة چگونه بود گفتا باید که او را بدان زمین برند و بعد از آن گرد آن زمین عصا زنند آن از وی خیار
رؤیة بود حکایت وقتی نابینای زمین خرید گفت مرا بر سر آن زمین برید و بر سر آن زمین بردند وی عصای خود را بگرد آن زمین می برد
هیچ خاشاک نبود در آن زمین گفت بخیار رؤیة رد کردم گفتند چه دیدی گفت در زمین عیب بود گفت چون وی خود را نتواند پوشانیدن
مرا چگونه پوشاند مسئله مردی نابینا خانه خرید خیار رؤیة وی چگونه بود گفتا یکی بینا بوی بیاید گوید که این خانه بنگر چنین در و روزن وی
چنین و دیوارهای وی چنین خوارشانی و لب شوی این چنین بنگر خیار رؤیة وی اگر خوش آیدش گیرد و اگرنی نی مسئله اگر نابینا ستور
خرید پیش وی می آرند و دست را از سر وی تا دم وی فرود آرد خیار رؤیة وی این بود هرچه بوئیدنی بود بوئیدن آن خیار رؤیة
وی بود مسئله مردی مردیرا وکیل کرد که غلام خر این وکیل غلام خرید و خود دید دیدن وکیل دیدن موکل بود یا نی گفتا دیدن
وکیل دیدن موکل بود تا موکل نتواند که رد کند از بهر آنکه حقوق بیع را جمله است بوکیل است باعتبار مر دیدن وی را بود مسئله مردی غلام
میفروخت بمردی و این غلام غایب است با آن میگوید مر مشتری را که اگر من این غلام بتو فروشم مرا هرجان ایند همین ساعت این زر را از من
بستانید من این غلام را بتو آرم تو نتوانستی که من این غلام بخیار رؤیة رد میکنم و مرا از زر نبود که باز بتو دهم اگر خیار رؤیت را باطل
میکنی من این غلام بتو فروشم مشتری گفت من این خیار رؤیة را باطل کردم این غلام را بیع کردند و زر داد و غلام را آوردند مشتری تسلیم
کرد و این مشتری میگوید که من باز رد میکنم بتواند که رد کند و آن باطل کردن وی چیزی نبود از بهر آنکه شریعت وی را هنوز رؤیت
ثابت نکرده بود چون بیع نبود خیار نبود اکنون ثابت شود که بیع کرده اند اکنون باطل نشود که باطل نکرده است لاجرم تواند که رد کند نظیر این
مسئله آنست اگر زنی در مرض موت کابین بشوی بخشید که این کابین از دو دانگ مال او بیرون می آید درست نبود از بهر آنکه پیغامبر صلعم
فرموده است لا وصیة للوارث یعنی وصیت درست نیست مر وارث را و شوی وارث وی است شوی گفت فردا روز فرزندان تو بیرون آیند و گویند
ما همین بخشش را روا نمیداریم و کابین از من طلب کنند این فرزندان گفت من این کابین را بسر شان بخشیدم شما روا داشتید گفت روا داشتیم
بعد از آن مادر وفات یافت وارثان میگویند که ما این بخشش را نمیداریم نتوانند که دعوی کنند از بهر آنکه ایشان را چون مادر زنده بود هنوز حق ثابت
نشده بود در میراث حق ایشان بعد وفات است لاجرم نتوانند که دعوی کنند در آن مسئله نیز نتوانند که رد کند بخیار رؤیة مسئله مردی چیزی
خرید از مردی پیش از آنکه این چیز را بدیدی آن خرنده وفات یافت وارث بخیار رؤیة مر این را رد میکنند نتوانند که رد کنند از بهر آنکه وی این چیز
را برایگان گرفته است چهار مسئله است یکی آنست که اگر مردی اخرهایی خرید بخیار سه روز پیش از آنکه سه روز تمام شدی این مشتری وفات
یافت این خیار میراث وارث نشود و همچنین نتوانند گفتن که من این را رد کنم اما اگر مردی چیزی خرید پس از وفات وی از آن اخرها عیب پیدا آید
وارث تواند که بدان عیب رد کند از بهر آنکه چون عیب در بیع بود نقصان مال وارث باز گردد و فرق است میان خیار رؤیت و میان خیار عیب
و میان خیار شرط مسئله چهارم آنست که مردی را دو جامه است گفت از آن دو جامه یکی را خریدم هر کدام وی را که اختیار کنم که با چندین پیش از آنکه
وی اختیار کردی وفات یافت وارثان را آن میراث شود تا هر کدام وی را اختیار کنند همچنان بدیدهد بها . در خیار عیب آنکه هر چند قیمت مرد

اخر پالی خریده و در اخر پالان عیبی یافت و پیر حیار بود خواهد همچنان بگیرد و خواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دهان این غلام بوی
می آید نتواند رد کردن مگر که بوی فاحش و اگر کنیزک خرید و از دهان او بوی می آید یا از زیر بغل بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله
مردی غلامی خرید و آن غلام زانی بیرون آمد نتواند که رد کردن و اگر کنیزک خرید و این کنیزک زانیه بیرون آید نتواند که رد کند از بهر آنکه
از بهر فراش بود و چون زانیه بود در فرزند خلل رسد اما غلام را این نبود مسئله مردی غلام خرید این غلام کم خوار است عیب نبود و یا بی نکنیم
اگر از این کم خوردن در کار خواجه خلل رسد عیب باشد و همچنین و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید باتفاق عیب نبود نتواند رد کردن حاصل
آنست که کم خوردن در آدمی هنر است و در ستور کم خوردن عیب بود پس هر که بسیار خور و خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی
ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر آنکه ناخوار در ستور عیب است بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری چابک
ستور خسپنده بیرون آمد عیب بود از بهر آنکه این ساعت که وی بار خسپد وی عاجز ماند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی خر خرید این خر
این خر لگد میزند عیب بود و یا بی مشایخ گفته که از اهل آن صناعت پرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این
عنک میکند اگر وقتی یاده خرید عنک زند عیب نشود و اگر همیشه عنک میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید شش انگشت بیرون آمد یا دندان
زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید آن کنیزک را مفضات یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر آنکه
با وی دخول نشاید کردن از بهر آنکه دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را رتقا یافت یا قرنا
عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و با آن کنیزک دخول کرد و بعد از آن عیب بدام یافت نتواند رد کردن از بهر آنکه
رد همچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی ماده گاوی خرید یا شیر بد و شیدنی داره گو آید عیب بود رد تواند کردن ما بی نکنیم که
از این ماده گاو شیر چندانی دوشیده است که اجزا بچیزی خورند نتواند رد کردن از بهر آنکه از عین گاو چیزی کم کرد اما اگر یکبار دو شیر
دوشیده بود که عیب بود تواند رد کردن مسئله مردی باغی خرید در این باغ زنبورخانه است عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید
در این خانه چهارپای بسیار است عیب بود مسئله مردی سنگ آسیا خرید و ببرد و در این سنگ عیب یافت اگر از این سنگ چیزی کم کرده بود
نتواند رد کردن از بهر آنکه همچنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده است رد کند تواند و مونت رد کردن بر مشتری
بود همچنان رد باید کردن که بیع کردی مسئله مردی بالا خرید از مردی میانه این بالا پوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن
اما اگر بریده است آنگاه عیب پدید آمد رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن یا بی نکنیم اگر در میان بریدن عیب پدید آمدش نیز نقصان
رجوع کند و نقصان بود که نگاه کنند که اگر این چوب بی عیب بودی چه باید خریدندی و با عیب چه بها ارزد قدر نقصان واجب آید اما اگر عیب پدید
و همچنان با عیب بدید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر آنکه رضا داد باین عیب اگر بایع میگوید که من همچنین چوب بریده را میگیرم و بها
بر سر نستند بیعت که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی کتابی خرید و ببرید بعد از آن عیب یافت رد نتواند کردن اما بر نقصان رجوع کند
اگر در میان بریدن عیب ظاهر شد همچنین بریدن نیز نتواند خواستن و اگر جای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این
بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بنده خرید با یک عیب بخانه برد معلوم کرد

که عیب دیگر پدید آمد او برار و کند اگر خصومت میرود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب در دست تو حادث شده است و مشتری میگوید در دست تو بوده
است قول قول منکر بود و منکر بایع است پس ترا بهر من حق رد نیست خبر در این مسئله که انگشت زیادتی پدید آید یا دندان ملوی در وقت مارسنگ
برآمده بود لاجرم قول قول مشتری بود مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی بدان شرط که این کنیزک بکر است شبه بیرون آمد عیب بود و رد تواند کرد
یا فی نگیریم که به خون آزموده است یا بجز بد بکر اگر بد خون آزموده است نتواند رد کردن و این مسئله آورده است در کتابی که اگر مردی کنیزک بکر
خرید و میخواهد که از باید فی اول را بیارند و خایه کبوتر زیر بند و در روی خایه کبوتر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود بکر بود و باز
در شرح طحاوی آورده است که این کنیزک را پیش دیواری بایستانند و گویند بول انداز اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر بول
به پایها فرو رود بکر نبود و قول دیگر کنیزک را استان بخوابانند و کف دست را بفرج وی بنهند اگر فرج وی تحرکی کند بکر بود و اگر نی فی مسئله مردی
کنیزک خرید به آنکه این کنیزک بکر است برد و معلوم کرد که ثیبه است این مشتری میگوید که بکر نیست او رد تا رد کند بایع میگوید من تو بکر تسلیم کرده
ام مشتری میگوید که ثیبه تسلیم کرده قول قول بایع بود با سوگند از بهر آنکه بایع دعوی اصل میکند و مشتری دعوی عارض قول قول آنکس بود که
دعوی اصل میکند و اصل در بنات آدم بکارت است پس لاجرم قول قول وی بود با سوگند نظیر این مسئله آنست که مردی را از مردی یک دینار میبایست
این وام دار خداوند مال را با مردی حواله کرد و آن مرد حواله قبول کرد و گفت یک هفته را بیا تا مال بتو دهم پیش از آنکه یک هفته تمام شود این حواله قبول
کننده وفات یافت خداوند مال آمده است بر آن وام دار میگوید مرا بتو رجوع است که آن مرد مفلس مرده است مدیون میگوید که توانگر مرده است
و از ترکه وی مال بردار گفته قول قول خداوند مال بود با سوگند از بهر آنکه وی دعوی اصل میکند و اصل در بنی آدم درویشی است توانگر عارض
است پس قول قول آنکس بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی و برین خر عیب یافت بر آن نشست و او رد تا رد کند به بایع تواند که رد
کند یا نی میگوید نتواند که رد کند از بهر آنکه بعد آنکه عیب یافته است در وی تصرف کرده است آن تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که دعوی
کند که اگر بر نی نشستم این خر مکر بحث این از وی مستمع بود و تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید و برین خر عیب یافت آورد که ای خواهم این خر تو
معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر بدرسم ای قاضا روی مبلغ چیزی خرج شود تا این خر را من کنی این خر را به پنج دینار از من خریده پنج
کم و آنکس بمن فروش گفت فروختم مبلغ گفت من خریدم پیش نتواند که رد کند از بهر آنکه چون بها برداشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کردن
مسئله مردی چیزی خرید از مردی در آن چیزی عیب یافت آورده است تا رد کند اگر بایع گواهان گذارند پیش قاضی که بعد از علم برین اجزا را
بکار داشته است این دفع از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از آنکه عیب یافته است وی این را برداشت
هم نیز نتواند که رد کند از بهر آنکه بها برداشتن رضا بود بعیب مسئله مردی آرد خرید از مردی بعضی از آن نان بخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه
رحمة الله فی رد کند و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم
رد تواند کردن و هم نقصان تواند خواستن اینها که بحث حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که وی آرد خریده است چون نان بخت چیزی دیگر
شد هلاک شد حکما بر چه خود هلاک کند نتواند رد کردن و فی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله آنست که هر کجا از وی عاجز آید به
نقصان بازگردد لاجرم کو مثل نقصان ستان حجت محمد حسن رحمة الله آنست که انقدر که نان بخته است نتواند رد کردن کو مثل نقصان

بستان ابواللیث باقی اورده لکن بعضی مشایخ فتوی بر قول وی داده اند مسئله مردی کتابی خرید دید آن کتاب خطا است وی را اختیار بود خواهد
حال بکرد خواهد رد کند و اگر مشتری میگوید بجهت من حکم بالنقصان ده نقصان نتواند خواستن از بهر آنکه شریعت وی را ولایت رد داده است تا رد
کند یا رضا دهد وی بغیر شریعت میکند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان نمیتواند خواستن رد تواند کردن یا نی رد نیز نتواند
از آنکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضا داد و نتواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی خم سرکا خرید این سرکا را تلخ یافت سیر روا نبود
رد کند و نیز بگیرد مسئله مردی بنده خرید که هندوی نمیداند عیب بود یا نه بنگریم زاده هند است یا زاده همین ولایت اگر زاده همین ولایت است
عیب نبود و اگر زاده هندوستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خرید وی ترکی نمیداند باتفاق عیب بود از بهر آنکه زبان ترکی مرغوب است
همچنان بود گوی در وی عیب است مسئله مردی جامه خرید بایع گفت این جامه سپید است این را بشوی گفت مشتری را اختیار است خواه
بشوید و بگیرد و خواهد رد کند از بهر آنکه شستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم
حق رد بود کتاب استبراء بدانستن که استبرا داشتن کنیزکان واجب است اگر بار بود تا بار ننهد و اگر بار نبود تا یک حیض
نه بیند صحبت با ایشان حرام بود همچنین که صحبت حرام بود دواعی وی نیز حرام بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود
لا توطؤا الحبالی حتی یضعن حملهن ولا الحیالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی با کنیزکان وطی مکنید در حالی که بار بود تا بار ننهند و اگر بار نباشد تا یک
حیض نه بیند از بهر آنکه حدیث دیگر آمده است از پیغمبر علیه السلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یسقین ماءه زرع غیره یعنی هر که
ایمان آرد بخدای عز و جل و بروز قیامت بروی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود و هر وقت
مرد را کسی در ملک در آید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن درین هر سه صورت استبراء واجب بود از
بهر آنکه استبراء وقتی واجب شود که ملک نو شود و درین صورتها ملک نو شده است مسئله مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو حنیفه
ابو حنیفه رحمهما استبراء واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبراء واجب نبود و حجت وی آنست که استبراء از جهت فراغ رحم است
و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبراء واجب نباید حجت ایشان آنست که میگویند استبراء از جهت ملک نو شدن است و ملک نو شدن
یافتیم پس استبراء واجب بود مسئله مردی از زنی کنیزکی خرید بر قول بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله استبراء واجب بود و بر قول
ابو یوسف رحمة الله واجب نبود از بهر آنکه همان معنی گفتیم که یاد کردیم مسئله مردی کنیزک خود را گرو کرد و بمردی مدتی در دست گرو دار
بود بعد از آن از گرو بیرون آید بر مولی استبراء واجب نبود یا کنیزکی بمردی اجاره نهاد بعد از مدتی اجارت برسد کنیزک بخانه خواجه
باز بر آمد بر خواجه استبراء واجب نبود از بهر آنکه ملک وی بیرون نرفته است در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبراء واجب نباید
مسئله مردی کنیزک یکی را غصب کرد بعد از آن خواجه این کنیزک باز ستاند بر خواجه استبراء واجب نباید از بهر آنکه از ملک وی بیرون نرفته است هر چند که با وی
غاصب دخول کرده است اما دخول حرام بود و اگر فرزند آرد نسب ثابت نبود از بهر آنکه آن از عنیت لاجرم بر خواجه استبراء واجب نیست اما اگر این غاصب این کنیزک را
بمردی فروخته مشتری با این کنیزک دخول آورد و خواجه این کنیزک را باز ستاند بر خواجه استبراء واجب شود یا نی بنگریم که آن مشتری بوی دخول آورده است یا نی اگر
دخول آورده بود بنگریم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اگر میدانست که وی غصب کرده است و دخول کرد یقین بر مولی استبراء واجب نباید

از بهر آنکه اول غاصب است این دوم که مشتری است غاصب غاصب همچنانکه غاصب را صحبت حرام بود غاصب دوم را نیز حرام بود و اگر فرزند آرد
نسب ثابت نشود لاجرم بر خواجه استبرا واجب شود اما اگر ندانند که این کنیزک مغصوب است بقیاس بر وی استبرا واجب نیاید و باستحسان واجب
آید وجه قیاس آنست که کنیزک از ملک خواجه بیرون نشود اما وجه استحسان آنست که میگویند که وی را از ملک خود میدانند و اگر فرزند آرد نسب از وی
ثابت شود و این فرزند آزاد بود و بقیمت یعنی مشتری قیمت آن کودک بخواجه کنیزک دهد این کودک را حکم دار مغرور بود لاجرم بر خواجه استبرا
واجب بود مسئله مردی کنیزک بود و این کنیزک بگریخت بعد از مدتی این کنیزک را باز آوردند بر خواجه استبرا واجب نشود از بهر آنکه
از ملک وی بیرون نرفته است چون از ملک وی بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی کنیزک خود بمردی بخشید بر
موهوب له استبرا واجب آید بعد از آن [illegible] کنیزک باز ستاند بر وی استبرا واجب آید از بهر آنکه استبرا از بهر آنکه ملک
نو شدن است چون رجوع کرد باز ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی فروخت بیع درست و کنیزک را به مشتری
تسلیم کرد و هم در مجلس بیع اقالت کردند بر خواجه استبرا واجب آید از بهر آنکه چون فروخت این کنیزک را از ملک بیرون رفت چون باز
بیع را اقالت کردند این ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک را به بیع فاسد فروخت بعد از آن بیع را بر انداختند کنون
بر خواجه استبرا واجب آید یا نی گفتا بنگریم که تسلیم کرد یا نی اگر تسلیم نکرده است بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر آنکه از ملک وی بیرون
نرفته است اگر تسلیم کرده است باز بیع را رجوع کردند بر خواجه استبرا واجب آید بر آنکه کنیزک ملک مشتری شده است بقبض تا اگر آزاد کند
آزاد شود پس معلوم شد که از ملک خواجه بیرون رفته است لاجرم استبرا واجب شود مسئله مردی کنیزک خرید و خواجه یکماه استبرا داشت
و بیه حیض نیامد شاید با وی دخول آورد یا نی صدر شهید [illegible] در این مسئله پنج روایت است یک روایت آنست که دو سال با وی دخول نشاید
کردن از بهر آنکه اکثر مدت ولادت دو سال است شاید که وی علوق یافته بود پس کوشش تا دو سال دخول مکن و یکی روایت دیگر آنست
تا نه ماه دخول [illegible] که ولادت میانه است چنین اصول است و یکی روایت دیگر تا شش ماه که اقل مدت ولادت بود و یک روایت دیگر
چهار ماه و ده روز که عدت وفات آزاد است و روایت دیگر دو ماه و پنج روز که عدت وفات کنیزک است و اصح آنست که دو ماه و پنج روز تا
تا خواجه را با وی دخول روا بود مسئله مردی وفات یافت و از وی کنیزک ماند اگر این کنیزک را [illegible] دید پسر را صحبت حلال بود اما
اما پسر را استبرا واجب بود از بهر آنکه ملک نو میشود مسئله مردی ترسا یک کنیزک است ترسای دیگر فروخت بر آن ترسای استبرا واجب
بود یا نی [illegible] از بهر آنکه استبرا احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نیند ترسا اند لاجرم بر ایشان نبود اما اگر
چنان است که این ترسای کنیزک را بمسلمانی فروخت بر آن مسلمان استبرا واجب آید اگر این کنیزک را ترسایی فروخت پیش از آنکه تسلیم کرد
مشتری مسلمان شد بعد از آن قبض کرد بر وی استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خرید و این کنیزک در دست بایع حیض دیده بود
در حالت حیض قبض کرد بر وی استبرا واجب آید و آن حیض از استبرا وی نیابت ندارد مسئله مردی کنیزک خرید از مردی و وی را برفت
تا زار آرد یکماه ماند [illegible] و این کنیزک یک حیض دید در دست بایع آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی میگویند نیابت نکند از بهر آنکه
در ملک وی معتبر نشده است دلیل بر آنکه اگر کنیزک هلاک شدی در دست بایع از بایع هلاک شدی باتفاق لاجرم تا دیگر بار حیض نبیند نشاید با وی دخول

کردن مسئله مردی کنیزک خرید بخیار سه روز و بعده خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض از استبرا حساب
ندارد از بهر آنکه این بیع متزلزل بوده است اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را بر انداختند بر بایع استبرا واجب نیاید
چون کنیزک در دست بایع از ملک بایع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی را کنیزکی است با شوهر یا شوهر با وی دخول
نیاورده است و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر آنکه آن
ساعت که در وی بیع کرده است وی را با شیدن با این کنیزک روا نبود از بهر آنکه در نکاح کسی دیگر بود و حرمت وطی بود و چون حرمت وطی بود
استبرا ساقط شود از حیلها اسقاط استبرا یکی آنست که پیش از آنکه کنیزک بخرد باید که یکی مرد را بهر بخواند بعد از آن وی را بیع کند با زان شوهر را
گوید تا وی را طلاق دهد و اگر می ترسد بر آنکه نباید که شوی طلاق ندهد وی را گوید تو را بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع
وی را طلاق دهم استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که اسقاط استبرا اگر مردی کنیزک میخرد باید که نخستین وی را بخواهد بعد از آن بخرد آن
نکاح بر انداخته شود از بهر آنکه بیع ملک حقیقی است و نکاح ملک بیع مجازی است و هر چه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی بر انداخته شود
چون نکاح بر انداخته شود لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خرید می باید تا که فی الحال با وی صحبت کند روا بود چه کند گفتا باید که
فی الحال کسی دیگر فروشد بعد از آن که با آنکس فروخت آنکس وی را بشوی دهد وی باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق داد
فی الحال با وی صحبت روا بود مسئله مردی را غلامی است ماذون کنیزک خرید این کنیزک را خواجه آورد و گرفت یک حیض در دست غلام
آمده است آن حیض بسنده بود مرا استبرا را یا نی بنگریم که بر غلام دین است یا نی اگر دین بود چندان که مستغرق شود و به خواهیم استبرا باید
داشتن و اگر نی لی والله اعلم **باب في بيع روغن و بيع فاسد و بيع باطل** مسئله مردی را روغن [illegible] این روغن پلید است [illegible] چیزی این
بیع روا بود اگر مردی روغن چراغ خرید بعد از آن معلوم شد که این روغن پلید است وی را اختیار بود خواهد روا دارد و خواهد نی والله اعلم مسئله
اگر مردی روغن میته خرید باتفاق بیع باطل بود از بهر آنکه مردار مال نیست چون مال نبود بیع نیز درست نبود مسئله اگر مردی موی آدمی فروشد
بیع درست نبود از بهر آنکه جزو آدمی است و بیع جزو آدمی روا نیست از بهر آنکه کل آدمی را بحکم حدیث دانستیم اما جزو در حدیث نیامده است دیگر آنکه
حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است جزو او را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی بخرد [illegible] مر وی جواب همان است مسئله
مردی کرم پیله میفروشد بمردی این بیع درست بود یا نی بقول ابو حنیفه رح روا نبود و لیکن بیع کرم و لی بیع تخم و بقول ابو یوسف رح روا بود و بیع
تخم و لی بیع کرم نی اما بر قول امام محمد رح همه بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابو حنیفه رح میگوید که کرم مال نیست آنچه [illegible] مال نبود [illegible]
مال نبود از بهر آنکه از وی جان می زاید اما ابو یوسف رح میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند و لی تخم را از ولایت می برند بعد از آن متقوم بود
در نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد رح میگوید همچنانکه تخم بسبب منفعت خلقت است کرم نیز بسبب منفعت خلقت است چون همچنین
وی مال بود و بیع وی روا بود و اتفاق است که بیع مار و گزدم روا نبود اما اگر کرم در پیله بود و میفروشد بیع روا بود بجواب مشایخ اما [illegible]
روا نبود و اما مشایخ روا داشته اند از جهت منفعت خلق را مسئله مردی سگ بدان میفروشد بیع روا بود باعتبار [illegible] مسئله اگر مردی سگ
میفروشد تا هوش گیرد روا بود از بهر آنکه تا پاسبانی کند و نفع هست خلق را از وی و اگر کلب معلم میفروشد یا شکاری با [illegible] روا بود

از بهر آنکه عمل ایشان چون عمل آدمی است همچنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل ایشان را نیز اعتبار هست خداوند عز و جل دندان سگ شکاری را باک
داشت و دندان وی را حکم کارد داشت از بهر آنکه چون گرفت از بهر خداوند گرفت بسبب آنکه علم آموخت خداوند عز و جل وی را فوری نهاد بنگر دو
خلق اگر آدمی علم آموخت تا احکام شریعت را پیش برد اگر فردا قیامت قدری و مقداری بودش هیچ عجب نباشد والله اعلم **باب** در بیع
قبل القبض مردی برده از مردی بخرید پیش از آنکه این برده را مشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایع این از میان ایشان برخیزد
از بهر آنکه تسلیم مبیع بر بایع واجب است چون تسلیم مبیع بود تسلیم نیافتم لاجرم این بیع برافتد **مسئله** مردی اخزیان خرید از مردی بهای برده بایع
را و بدین بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان برنخیزد از بهر آنکه ثمن معین نمیشود در بیع و شرا چون زر و سیم بود و اگر این ثمن را
گندم کرد و یا جو کرد یا چیزی از اخزیان بهای آن چیز دیگر کرد آن چیز را هلاک شد گویندش که مثل آن گندم یا جو باز ده تا فرق بود فرق چیست
میان آنکه بیع هلاک شود و میان آنکه بهای فروخت که بها هر کردن بود اگر آن هلاک شود گردن بر جای هست اما اگر مبیع هلاک شود بیع برهمان چیز افتاد
است چون آن چیز نماند بیع نیز نماند **مسئله** مردی بمردی اخزیان فروخت پیش از آنکه این مشتری از آن اخزیان قبض کردی با بیع دیگری فروخت
این بیع روا بود یا نی گفتا روا نبود از بهر آنکه ملک کسان فروخت است وی فضولی شود و درین فروختن اگر اجازه کند مشتری این بیع جایز
آید **مسئله** مردی اخزیانی خرید از مردی قبل القبض بدیگری فروخت فروختن این مشتری را روا بود یا نی بنگریم که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که وی را از جای تواند بردن یا چیزی نیست که نمیتواند بردن اگر چیزی است که از جا بجایی توان بردن پیش از
قبض بدیگری فروخت باتفاق این بیع روا نبود از بهر آنکه احتمال آن دارد که تا وقت آن چیز آید آن چیز هلاک شود لاجرم بدین معنی گفتیم که این
بیع جایز نبود اما اگر چیز است که وی را از جا بجایی نتواند بردن همچنان خانه و باغ و زمین و مانند آن اگر وی را پیش از قبض بفروشد بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود و حجت وی آنست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
آتش افتد چون آن مال هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود و حجت ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما آنست که میگویند این تو میگویی نادرست و بر نادر
حکم نیست ظاهر و غالب از حال عقاران بود که وی هلاک نشود و وی را کسی جای بجای نبرد اما منقولات تواند بردن بیع درست نبود
و در عقار روا بود بر قول شیخین رحمهما الله **مسئله** مردی را دانه مروارید است این دانه از دست وی افتاد و مرغ خانگی این دانه را بخورد خواجه
امام شمس الدین الائمه حلوائی رحمة الله میگوید بنگریم که قیمت دانه بیشتر است یا المرغ اگر قیمت مرغ زیاده بود خداوند مرغ مروارید را بخرد
اگر این دانه را خرید دیگری آمد و گفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش یا چندین وی فروخت این بیع روا نبود از بهر آنکه گفتم
که هر چه منقولات بود پیش از قبض بدیگری فروشد بیع درست نبود و لکن قیمت دانه زیادت بود خداوند دانه مرغ را بخرد و این دانه را بدیگری
فروشد با این مرغ باتفاق بیع درست بود اما اگر دانه صغیر و شد مرغ فی بیع درست نبود از بهر آنکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر اما اگر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد این بیع درست بود و هر دو را بی باز آید **مسئله** مردی از مردی اخزیانی خرید بها داد و گفت خواجه این اخزیانی
که خریدم بدست کسی فرست وی فرست در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری از بهر آنکه وکالت بدین امر درست
نیست که آرنده مجهول است لاجرم از بایع هلاک شود اما اگر گفت بفلان کسی ده تا بیارد و با وی داد و در راه هلاک شود این جا از مشتری

هلاک شود از بهر انکه چون با مردی داد همچنان شود که وی وکیل کرده باشد حکم وکیل همچون موکل بود مسئله مردی اخریانی خرید از مردی
و بها داد و گفت هر که بیاید و انگشت چنین نهد این کاله را بوی ده تا بیارد و یا گفت انگشت تر ابگیرد و یا گفت بگوید که من احمد نام یا محمد
نام بوی ده مردی امد همین نشانی اورد این مرد این اخریانی را داد و در راه هلاک شد گفتا از بایع هلاک شود از مشتری نی از
بهر انکه شاید که وی همچنین گفته بود و ازان سوی دیگری شنیده وی آمده و کاله بدر وغی برد لاجرم درست نباید و جواب دیگر انست که
لفظ هر که بیاید کلمه منکر است مجهول بود از بهر انکه همه را فرا گیرد و خواجه شمس الدین الائمة الحلوائی رحمة الله میگوید هر که بیاید و انگشت
تو بگیرد بوی ده چون با وی داد باید که از مشتری هلاک شود دلیل برین مسئله انست اگر سلطانی از راه همراه میخواهد تا بشهری رود
گفت هر که از راه مرا همراه بفلان شهر برد و مرا چندین مال بدهم یکی امد انکس معین شود اجازت درست آید اینجا نیز باید که درست اید اصح
انست که درست بود و فتوی برین قول است مسئله مردی اخریانی خرید و بهای داد و بعد ازان بایع میگوید بیا و کاله خویش را ببر گفت ببرد
یا بینداز انداز د و یا باتش انداز اندازد اب یا در اتش انداخت اینجا هلاک شدن مبیع بر مشتری است از بهر انکه با مر وی است با ستهلاک وامر باستهلاک
قبض بود و ان بایع وکیل وی بود بقبض مسئله مردی از مردی صد من گندم خرید و بایع اسیابان بود بیم داد وی که همان گندم
را که من بیع کرده بار دکن و برمن فروست ابیم وار دکرد هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر انکه وی امر کرد و بار کردن به امر او وی
قبض بود مسئله مردی جامه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود گفت این کرباس را که بمن فروختی مرا پیراهن بدوز
دوخت هلاک شد این جامه از دست وی از مشتری هلاک شود از بهر انکه بریدن جامه نقصان کردن است و امر کردن بنقصان قبض کردن
بود مسئله مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایع گازر بود گفت این کرباس که بمن فروختی شوی یا مردی از مردی برد
خرید بایع گازر بود گفت این ببر و مرا قصارت کن و هلاک شده از فروشنده هلاک شود از خرنده نی از بهر انکه اینجا در مبیع چیزی نقصان پدید نیامده
وتسلیم بیع مشتری بیش از تسلیم بود هر مبیع که هلاک شود قبل القبض از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی اخریانی فروخت بمردی
گفت بانش تا من بیایم و در بیارم و برم بایع گفت بگیر دست بر زنده مشتری این اخریان ببرد و از شهید بایع تواند که اخریانی را از وی بستاند
گفت نتواند که باز بستاند از بهر انکه خود داده است و برا از وی مطالبه راه نیست اخریانی مسئله مرد خری عاریت خواست از مردی خانه خویش
خر موش امدش بر خداوند خر امد و گفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خرنده مسئله
مردی خری بمردی امانت نهاد این امانت دار را این خر خوش امدش و این خر را خرید تا باز امد این خر هلاک شده بود با مردی خری بیچاره کرد
و خر را ببرد و باز امد و این خر را خرید تا باز بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی بر مردی خری بخشید و هوب له
پشیمان شده امد که مرا این باید منت بخشیدن تو بمن فروختی بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک انرا فروشنده هلاک شود از خرنده نی درین چهار مسئله از بهر انکه
القبض اولی بر و فی مضمون نیست از بهر انکه عاریت که در دست عاریت گیرنده بود هلاک شود بر و تاوان واجب نشود و القبضیها که بیش ازین کرده است
ازین قبض بیع نیابت ندارد همچنان شود که مبیع پیش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خرنده هلاک شود یکی انکه اگر مردی خری
غصب کرد و بعد ازان پشیمان شد خر را همان جا ماند و امد و از مالک خرید پیش از انکه بخانه رفتی اخر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و دیگر مشتری خرید

همچنین تا معاد و بر دو همانجا ماند و باز آمد و بیع درست خرید تا باز آمد بخانه خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و دیگر آنکه مردی مر دی خر می کرد کر
دیگر و داد درهم چنین خر را از خاوند خرید تا باز آمد آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر را چندین
میگویی گفت چندین گفت خوش آمد بگیرم بخرم این خر را بخانه خویش برد خوش آمدش و آن خر را خرید تا باز رفت خر هلاک شده بود درین چهار
مسئله از خرنده هلاک شود از بهر آنکه پیش از خریدن ضمان وی بود هست لاجرم از خرنده هلاک شود نه از فروشنده **مسئله** مردی از مردی
چیزی خرید با هم آن چیز را پیش خرنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خرنده هلاک شود یا از فروشنده بنگریم که اگر پیش مشتری چنان
نهاده بود که بی زدن قدم برداشتن تواند برداشتن آن از مشتری هلاک شود از بهر آنکه تخلیه هست و هر چه تخلیه بود تسلیم بود **مسئله** مردی
از مردی روغن خرید بعد از آن بجام آورد که با این جامه اندر کن بجام اندر کرد آن جام شکست و روغن نا بریخت از بایع هلاک شود یا خرنده
اگر روغن معین بود که گوید من این روغن میخرم آنجا از مشتری هلاک شود اما اگر همچنان هست که روغن معین نیست آنجا وی اندر کرد
تا مشتری نگیرد قبض نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری بجان جای حاضر است برگشتند در پیش وی تسلیم شده مشتری
بعد از آن هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب** در بیان بیع فضولی **مسئله** مردی غلام یکی را فروخت بی اذن مولی این بیع موقوف
بود با اجازت مولی اگر خواهد اجازت کند درست بود و اگر نه بیع بر انداخته شود و این مذهب علمای ماست و بر قول شافعی هم اصلا درست
نبود **مسئله** اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از آنکه مولی خبر یافتی آن فضولی رجوع کرد باتفاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه در باب
بیع حقوق راجع بفضولی است و وی از عهده ملک نیز فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی فضولی مر دیر از زن خواست پیش از آنکه خبر بمرد
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع نیز از وی
درست نبود **مسئله** مردی غلام مردی را به بیع فضولی بیکی فروخت فضول وفات یافت بعد از آن خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون از وی نخریده بود نتواند که از وی ستاند
حقوق رجوع بفضولی است چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی است باید دانستن و چنان که در باب بیع فضول چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت دران عمل کند یکی آنست که باید فضول بر جای بود و دوم آنکه مشتری باید که بر جای بود از بهر آنکه اگر مشتری بر جای
نبود بیع موقوف بود و اجازت بایع در وقتی افتد که مشتری نمانده بود سیوم آنکه باید که مبیع بر جای بود از بهر آنکه اگر مبیع هلاک شده بود
این بیع آنگه درست می شود که بایع اجازت میکند اکنون مبیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
روا نیست چهارم آنکه خداوند کالا باید که بر جای بود که چون وی نیز نماند بیع بر انداخته شود **مسئله** مردی را غلامی هست یکی آمد که این غلام
را بمن فروش بده دینار بایع گفت از پانزده دینار کم نمیفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را امروز بده دینار نخرم زن وی
بطلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده آزاد میخواهد که سوگند نکردن هر دو نیاید چه کنند گفتا باید که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بمن بده دینار بفروش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورنده گفت من نیز خریدم
بایع میگوید که من رضا نمیدهم گفتا بایع را سوگند فرود آید و نه آنرا از بهر آنکه هر چه از حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیع اکتفا کنیم و سوگند

بیع موجود شده دلیل بر آنکه اگر خواجه بنده با او گوید که اجازت کردم درست آید و دلیل آنکه اگر این فضول سوگند خورده بود که من این مرد چیزی نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروشد سوگند بشکستن نیاید از بهر آنکه حقوق راجع بوی نیست **باب** در بیان عبد **مسئله** اگر بنده خرید و پیش از آنکه
قبض کرده است این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا آسمانی چیزی بدو رسید
و بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد همچنان وا دارد و بها دهد و خواهد بوی رد کند اما اگر مشتری خود برید این همچون
قبض شود لاجرم اینجا وی را اختیار نبود و همه بهای بر وی لازم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بها دهد و نیمه قیمت از اجنبی
طلب کند و خواهد بیع رو اندارد و بایع نیمه قیمت از اجنبی باز گیرد و اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید اینجا مرد را اختیار خواهد همچنان
روا دارد و نیمه قیمت دهد و خواهد رد کند و بها باز ستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشته بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بر وی لازم آید و اگر اجنبی کشت وی را اختیار بود خواهد بیع را روا دارد
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند و اگر خواهد بیع روا ندارد تا بایع از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود کشت مر خود را یا بفعل
سماوی کشته شد اینجا بیع درست نبود و تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست و پای بریده شد قبل
القبض یکی بایع و دیگر مشتری برید بدان نیز بر دو وجه بود یا نخست بایع برید باز مشتری یا نخست مشتری برید باز بایع بعد از آن بنده بمیرد
یا نمیرد اگر نخست مشتری دست برید باز بایع پای اینجا مرد را اختیار بود اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بر وی لازم آید
نیمه بها بریدن دست لازم آید اینجا ماند اینجا و نیمه بها چون بایع پای برید و آنک نیمه از بهای بیفتد و انگی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده بمرد اینجا نیز
بمشتری واجب آید که وی بدو جراحت یکی از هر دست و جراحت دیگر ماند و دیگر بایع بود بریدن پای او و بنده دیگر باند و ما نمیدانیم که از زخم مرده است یا از زخم
وی مرده است یا از زخم وی لاجرم و یکی تیر بر وی دو نیم و یکی تیر بر وی بدین معنی که گفتیم که هشت تیر هفت بیع تیر واجب آید اما اگر نخست دست
بایع برید باز مشتری پای اکنون مرد را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری باز پای برید آن عیب را رضا
داد لاجرم مر وی را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بر وی که مشتری است واجب آید **مسئله** بدانکه قبضها بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض کرد و وی را آزاد یا کردی نهاد و یا اجارت نهاد و یا مکاتب کرد یا مدبر کرد یا
یکی را داد اما اگر بدیگری فروشد قبض نبود و اگر نکاح کرده داد روا بود از بهر آنکه این بیع نبود و چه فرق است میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی رواست و یکی نا رواست از بهر آنکه عقد بیع را باخر فسادی پدید آید لاجرم باول روا نبود اکنون فساد چیست
اگر ایشان با مرافق عقد را فسخ کنند عقد دوم تباه شود و با مر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی کنیزکی
خرید و بها داد پیش از قبض این زنی داد و وی قبض شود یا نه بنگریم که این شوی با وی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود باتفاق قبض شود از بهر آنکه دخول شدی هم دخول مشتری است اما اگر شوی با وی دخول نکرده
بود در وی قیاس است و استحسان وجه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود و همچون که کردی نهاد و

همچون که کردی نهادن یا باجارت نهادن یا ازاد کردن یا مکاتب کردن اما وجه استحسان انست که میگویند مجرد نکاح کردن جز نقصان عیب حکمی نیست
کردن را برابر انکه ... نیست و دلیل بر انکه اگر بیگانه را بزنی دهد بکسی روا بود و باز بر اجارت و برین ملک شرط است لاجرم قیاس بر ان
راست نیاید مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی پیش از انکه مشتری مرین کنیزک را قبض کرد بایع این کنیزک دخول آورد بر بایع چیزی واجب آید یا نه
بقول ابو حنیفه رحمة الله اگر بسبب این وطی نقصان بدید آید تا وان عیان نقصان واجب آید ابو یوسف و محمد میگویند که اگر بسبب این وطی نقصان
بدید آید بنگریم که تا وان نقصان بیشتر است یا عقر هر کدام که بیشتر است آن واجب آید و اگر نقصان بدید نیاید عقر واجب آید حجت ایشان انست که میگویند
که دار اسلام وطی رایگان نبود یا حد بود یا کابین چون با این کنیزک باشند بحرام بحکم شبه بیفتد لیکن عقر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمة الله انست
که میگوید که کنیزک هنوز ملک وی نیست دلیل بر انکه اگر وی را بکشند قیمت واجب نیاید که مشتری را بود و اگر همین مرد مران کنیزک را بکشد قیمت واجب آید
دانستیم تا این کنیزک در دست وی است ملک وی است و اگر کسی با کنیزک خویش باشد هیچ واجب نیاید بدین معنی که گفتیم فرق افتاد مسئله مردی کاه بنده را فروخت
بمردی ... پیش از قبض بایع دست ان بنده ببرید مشتری اندر با یکی اجنبی پای بنده را ببرید از بهای وی حکم شود و مشتری هیچ واجب آید در بایع
... حکم شود ... مشتری و اجنبی همه کم شود و از هشت چهار بمردی و از چهار دو ببرد و دو ماند و این دو را
... میان سه کس ... نیاید چون چهار بهان سه تن اند و ما میدانیم که هر چه کم کرده است مر اصل مال را که چهار بهر است و هر باز نیم که چهار
را در سه نیم دوازده شود شش مر ان نیم که دست بریده است و سه از بهر پای انجا ماند سه تیر و دیگر میان هر سه ماند راست اید هر کسی را یک تیر شش
بایع ... دوازده ... یکی پنج ماند مشتری را گویم که پنج تیر به بایع ده لیکن همه از ین اجنبی باز ستانی که جای آ...
... اندر حساب که ... است کنند اکنون مر این اصل مال را ضعف کنند تا بیست چهار کرد و دوازده آرد
... از پای ... ماند شش و دیگر شش میان سه تن راست آید هر کسی دوازده بایع را دو و دیگر این جا بر نیم چهارده کرد و
از بیست و چهار ... ده ماند مشتری را گویم ده تیر به بایع ده که عقد میان هر دو شمان بوده است و پنج تیر از اجنبی باز ستاند که و...
با تو بوده است اما اگر بنده بمیرد بیست همه بها از دست فرو نهد و همه بهای دیگر به بایع دهد و اندر همسئله دیگر اختیار نبود از بهر انکه چون پای
وی ببرید رضا داد بدین بنده معیوب لاجرم همه بها به بایع دهد لیکن یک دانگ نیم با قیمت اجنبی باز گردد اما اگر بایع با یکی از اجنبی دست ببرید
و مشتری تنها ... انجا نیز دیگر ا نبود لاجرم گویم که چهار دانگ نیم قیمت با اجنبی باز گردد و اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده ببرید بایع
اید ... مشتری را اختیار بود از بهر انکه وی چون دست ببرید این بنده مر وی را همچون قبض شد بحکم چنان بود که گوی که این بنده
را مشتری با بایع قبض کرد لیکن بایع امد و پای این بنده را بحکم چنان بود که گوی این بنده را بایع باز ستاند لاجرم مر وی را اختیار
بود اگر بیع را روا دارد و بنده بگیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و یک دانگ نیم با اجنبی باز گردد و اگر بیع را روا ندارد و نیم بها بدهد و ...
نیم قیمت بنده با اجنبی باز گردد و اما اگر بنده بمیرد بر مشتری واجب آید از دست بریدن دو دانگ نیم بهای بیفتد از بهر بریدن پای انجا ماند
و تیر و دیگر لیکن جنایت کنندگان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای وی است همان هشت در سه تیر نیم تا بیست
و چهار کرد و دوازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد انجا ماند شش شد و دیگر هر کسی را دو تیر مر مشتری را واجب آید و تیر دیگر

تا هر کسی بحق خویش برسد اکنون که بیست و هشت تیر بانباره داو بچند باز گرد و چه جنایت وی بیست تیر است بیست تیر ایشان باز گردد تا هفت
تیر با بایع دوم سیزده به بایع اول از بهر آنکه ایشان جنایت بحق نیمه مالک بودند و بحق نیمه اجنبی چون از جنایت هر یکی نیمه را بدر کردیم آن
نیمه دیگر را ضمان واجب آید از بهر آنکه اصل آنست که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن این بیست
تیر بر ایشان بقسمت رجوع کند ولی بها چه گفتم که ایشان در نیمه بار خویش اجنبی اند و مشتری با اجنبی بقسمت باز گردد ولی اکنون نگاه کنیم
که اگر قیمت بنده با بها برابر است نیکو آمده است و اگر قیمت بنده دو چند بها و بیست بر تیر از بها و دو تیر شود از سیزده تیر بایع اول آن بیست
و شش تیر شود و آن هفت بر بایع دوم چهارده تیر گردد و هر مشتری بچون پایه سود کرد و اکنون چه میگویی که سود آنها حلال بود یا صدقه
دهد بدانکه اصل آنست که هر سودی مر ویرا بجا اصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بروی واجب نیامده باشد سبیل آن شود و آن بود صدقه کند و هر
سودی که مر ویرا حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بروی واجب آمده باشد آن سود مر ویرا حلال طیب باشد نگریم که در سود دادی که در بیع
بالضمن جدا است و در بیع با ضمن چند است و هر سودی که قبل القبض بحاصل آمده است بیع ضمن نیست اکنون هر سودی که بسبب جنایت قبل القبض
است هر سودی که بسبب جنایت بعد القبض است حاصل آنکه از سیزده بر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مر ویرا حلال طیب بود
و از هفت تیر بایع دوم شش تیر صدقه کند و یک تیر مر ویرا حلال بود مسئله دو تن مر وی بنده خریدند یکی مشتری آمد قبل القبض دست بنده برید و یکی
مشتری آمد پای این بنده برید از آن جراحت ها سرایت کرد و بنده بمرد بر هر کسی چه واجب آید بریدن دست از بهای نیمه کم شود و بریدن پای
نیمه اصل این مسئله بر چهل و هشت تیر شود بیست و چهار تیر به بریدن دست کم شود و دوازده تیر به بریدن پای انجا ماند دوازده تیر شش تیر
بوین نهم و شش بیج ان از آنکه دوازده بود هژده شود و از آنکه بیست و چهار بود سی شود سی و هژده همه چهل و هشت بود و اکنون این چهل و هشت
تیر که قیمت بها این بنده بایع را و بدو هر کسی در حق این جنایت نیمه مالک اند و نیمه اجنبی این نیمه که مالک نیست بدر شود و آن نیمه که بر او وی آن
ضمان واجب شود و اکنون این شریک بچه باز گردد جواب آنست که جنایت وی هژده است بپانزده شریک خود باز گردد از بهر آنکه هر کس با نیمه بیست
چهار تیر داده اند و هر که آن جنایت در سی است نیمه تیر شریک خود باز گردد از بهر آنکه جنایت در سی تیر کرده است پانزده تیر از این سی تیر نصیب
وی است چون از این بیست و چهار تیر پانزده یافت نه ماند بدین معنی گفتم که نیمه تیر بیار خود باز گردد تا تمامی بحق خویش برسد و آنکه هژده تیر جنایت کرده
نه تیر از این هژده تیر نصیب وی نیست چون از این بیست و چهار بیافت پانزده ماند لاجرم بدین معنی گفتیم که پانزده تیر بیار خویش باز گردد تا وی تمامی
بحق خویش برسد الا آنکه هر کس باندازه جنایت از نصیب وی کم شود مسئله مردی بنده فروخت مردی قبل القبض بایع دست راست آن
بنده برید مشتری آمد دست چپ نیز برید یا پای راست بخلاف شرع کرد از بهر آنکه از روی شرع آنست که نخست دست راست برند و باز پای چپ
چه اگر هر دو دست یکبار برند یا دست راست و پای راست یکبار هلاک کردند و منفعتها از وی زایل شد اکنون بخلاف
شرع کردند بر وی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده را بیست یا مرد اگر زیست نیمه بهای وی از بهر دست وی فرو د
رود و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم مثلا اگر بهای وی بهزار درم بود یا بانصد درم دیگر اکنون بنگریم که این بنده
را در حال بچند میخرند اگر بانصد درم کسی بخرند چهار صد درم بر مشتری بحکم جنایت بر وی واجب آید اما اگر هر دو این صد درم را که قیمت

بروی مانده است بدو نیمه کن نیمه بر مشتری نه و نیمه بر بایع را یا یکصد و پنجاه درم شود و مشتری را چهارصد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
آنکه پای چپ برید و میان آنکه پای راست ببرید گفتا از بهر آنکه این جنایت کردی که وی کرو جمله منفعتها از وی زایل شد دلیل بر آنکه اگر
مردی مر کفارت سوگند را بنده آزاد کرد که هر دو دست وی و یا هر دو پای وی بریده بود و از کفاره سوگند نیابت ندارد اما اگر بنده آزاد
کرد که دست راست وی بریده بود و پای چپ اکنون آزاد کرد و از کفارت نیابت دارد و بدانی که بدین جنایتها منفعتها زایل نشود بدین
که گفتیم که فرق آمد میان دست راست و پای چپ والله اعلم بالصواب باب الصرف باید دانستن که بیع صرف را در بازار فروختن روا است
و در وی زیادتی ربوا است و بیع صرف آنست که دست بدست بود و قبض و تسلیم در مجلس بود تا این بیع روا بود مسئله مردی ده درم نقره
نقره میدهد و یکی دینار زر میستاند یا زیاده یا کم روا بود چون هر دو دست بدست بود و از بهر آنکه هر دو یا یکدیگر خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود زیادت
فروختن روا بود و چون دست بدست بود اما زر و سیم ایشان هر دو معین شده اند مر بها را آنکه زر یا نقره بود که یکی از این دو بیع شود اما اگر مردی یکدینار
و دو درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت گفتا روا بود از بهر آنکه یکدینار با یکدینار بیع شود و دو درم بدان یکدینار دیگر بیع شود اما اگر
یکدینار از نقره میدهد و یکدینار دو ایکی میستاند با نقصان حرام بود و این بیع از بهر آنکه ربوا بود و آن زیادتی از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود
جیدها و ردیها سواء یعنی از نیک و بد بر رو و یکی است مسئله مردی را آفتابه است نقره که این صد درم سنگ نقره بوزن این را بزر میفروشد بیست دینار
میخرید روا بود و این بیع از بهر آنکه خلاف جنس بود اما اگر برین آفتابه صناعت یا کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب از صورت صد و پنجاه
درم میخرید حرام بود از بهر آنکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست آن نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم روا نبود
مسئله مردی را وفت برنجین هست زده بیست درم سنگ که برنجین است میدهد و بیست و پنج درم سنگ نقره باز ده میستاند روا نبود از بهر آنکه هم
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار از زر سیم داد صراف را و صراف گفت
فردا بیا تا زر دهم این بیع روا نبود از بهر آنکه این بیع همچون بیع صرف بود از بهر آنکه درمها خالی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
را دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود و چون دست بدست نبود روا نبود تا اگر مردی یکدینار زر را بصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود و صراف گفت فردا بیا تا یکدینار زر دهم روز دیگر این سیم شصت شد یا چهل درم شد یکدینار را دیر السیم آنکه داده است
از بهر آنکه چون بیع درست نباید این سیم در دست صراف بامانت بود خداوند سیم نتواند گفتن که شصت شده است و ده درم دیگر بده اگر باید
تا بیع درست شود باید که با این پنجاه درم صراف سنگی بوی فروشد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد از آن همین سنگ را بیکدینار باز خرد این بیع روا
بود والله اعلم کتاب رهن باید دانستن که گرو کردن روا است هم بنص قرآن و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و هم باجماع امت اما
اما النص قوله تعالی ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة یعنی مرد را مردی چیزی درم داد گواه نمی باید و کسی نمی باید که چیزی نویسد باید که چیزی
گرو کند اگر روا نبودی خدای تعالی نفرمودی و دیگر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم زره خود را بجهودی بچهار من جو گرو کرد پس اگر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس این را منکر نیست یکی مغفری یکی گرو کرد و نشاید گرو داران که بکار
دارد که اگر بکار دارد غاصب شود و هر چه بعد از آن هلاک کند ضمان بر گرو دار بود مسئله مردی قالی یا مغفری مردی گرو کرد که قیمت این سه دینار

بروی کرد وکیرد ونفقه آن کنیزک برخواجه بود ولیکن این کنیزک درست کرد و دار وفات یافت مال کرد و دار فرو رود اما تجهیز این کنیزک برخواجه
بود مسئله مردی کنیزکی بمردی کرد وکرد وکنیزک درست کرد و دار بود کرد ونهند این کنیزک را آزاد کرد وازادی باتفاق درست آید وقاضی جبر کند
تا از بوی ده اکر نی کرد و دیکری بده مثل همان کرد مسئله مردی غلامی بمردی کرد وکرد واین غلام بکریخت ازین ولایت رفت مردی این غلام
را بکرفت از شهری دیکر وباز آورد وجعل الغلام برکه بود بکرم اکر این غلام را بده دینار بخرید واین کرد و دار بده دینار کرد وکرفته است جعل
برکرد و دار بود از بهر آنکه این مال وی زنده میشود واکر چنانست که بیجد دینار کرد وکرفته است وقیمت غلام بده دینار است یک نیمه برکرد و دار
بود ویک نیمه برکرد ونهنده از بهر آنکه نیمه مال ازوی فرو میرفت ویک نیمه مال او لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام مردی
کرد وکرد واین غلام را استحقاق بیرون آوردند واز دست وی بستاندند بر سد این کرد و دار را که بقاضی باز کرد و که این در دست من
کرد بود و است استحقاق آوردند فرماید تا کرد و دیکر آرد یا از من و بدو قاضی جبر کند مر این را تا از زر ازوی بوی و بدو یا قیمت آن کرد و بکیر
بدید مسئله مردی دو چیز کرد وکرد وبمردی بده درم ازین دو یکی هلاک شد یکی نیمی مال خود را کرد و دار مستوفی شود اما اکر هر دو هلاک شد
کل مال خود را مستوفی شود اما اکر کرد ونهنده آمد وبجد درم آورد که ازان دو کرد وکه کرد ونهاده ام یکی من وده و یکی بر تو باشد بکیر و کرد و آ
میکوید که فی برده درم بیاید هر دو کرد و را بهم تو آید یا نی میکوید که بکیرم که آنچه که مانده به بجد درم ارزد و یا نی اکر ارزد و کرد و دار را رسد
که باز دارد اما چنانست که آن کرد و بده و نیم در پیش نمی ارزد وی حق حبس بود مسئله مردی ماده کاوی کرد وکرد بکسال در دست
مرتهن بماند و در دست وی بزاد وکوساله آورد و هر دو در رهن شود هم ماده کاو و هم کوساله اکر ازین هر دو هلاک کند بر سد که باندازه آنکه
قیمت ویست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی از مردی ماده کاوی کرد وکرفت مرتهن ازین ماده کاو شیر دوشید شیر آنجمله مستوفی شود مر مال خود را
از بهر آنکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده کاو کرد وکرده است شیر مانند کرد و است چون شیر را هلاک کرد بقیمت آن مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت کرد وکرفت در وقتی که برکها توت میخریدند از جهت پیله را بعد ازان برکها بریخت بر قول خواجه بکر اسکاف بخار
رحمة الله بهان اندازه برکها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بکر فضل بخاری چه میکوید که این برکها را اعتبار نیست از مال وی هیچ کم
نشود مسئله مردی انکشتری بمردی کرد وکرد واو دار این بانکشتری پیرایه انکشت اندر کرده است که معتاد است تاوان دار نشود از بهر آنکه آن
ازوی زینت نیست اما اکر در انکشتهای دیکر کرد تاوان دار نشود که حفظ است یا بعضی کفته اند بکرم که نکینه اندر سوار و رد یا بیرون سوی
اکر نکینه بکفد ست آورد ضامن نشود واکر به پشت دست آورد ضامن بود بعضی کفته اند هر چه کونه دار و ضامن شود از بهر آنکه نقش انکشتری
داشتن زینت است وکاله کرد وی ؟ بکاه دار و ضامن شود کتاب بباید دانستن که محجور کیانند هر چه وقت که نارسیده بود وی محجور بود از خریدن
و فروختن و تصرف کردن و چیزها یا دیوانه بود یا بنده و خواجه وی را دستوری نداده بود بخریدن و فروختن و تصرفات وی هیچ چیز درست نبود تا
اکر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را بکسی فروخت اصلا بیع و شراء وی روا نبود از بهر آنکه وی را عقل بر کمال نبود که نفع و ضرر ان بداند آنرا
بیع بمعنی بود وانبود اما اکر دیوانه است وی را که خود عقل نبود اصل هر چه اقوال است درست نبود چنانکه عتاق و طلاق و بیع و نذر و کفالت وغیر
و مانند اینها نبود و هر چه افعال است موقوف بود با جازت ولی اکر ولی اجازه کند درست بود و اکر انکار کند بر انداخته شود و اکر بنده چیزی ؟

خود را فروختن این بیع روا نبود و بکر آنکه محجوران بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر چنانست که غلام را دستوری داد بیازرگانی کردن بجمله
تصرفات وی درست آید که از آن بازرگانی کند اما اگر غلام ماذون بود بتجارت بی دستوری خواجه زن نخواهد روا نبود از بهر آنکه دران دستوری
نداده است مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه بازرگانی کرده و وام برآورده از خواجه هیچ نتوانند ستدن تا آن ساعت که آزاد نشود اما اگر بدستوری
خواجه بازرگانی کند و دین برآورده خواجه را بگیرند که بیازرد بده و یا وی را بیا ماده تا بفروشم و زر خود بگیرم اگر نارسیده را پدر ماذون کرد
اگر نارسیده بود که وی اند خریدن و فروختن درست بود اما اگر بهول خرد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده
مال کسی را هلاک کند بر پادر و پدر چیزی نبود تاوان بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مال نارسیده ستانند و اگر مال نبود بمانند
نارسیده شود و کسب کند و بدهد مسئله اگر نارسیده اقرار کرد که مرا مالی دادنی است بفلان کس این اقرار وی درست نبود که هیچ تصرفات نارسیده
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار با خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام ماذون شود و آن خاموش بودن برضا بود اما
اگر مجلس قاضی یا سلطان [illegible] غلام خود را که بیع میکرد خاموش کرد ماذون شود از بهر آنکه ایشان را مهابت بود که ایشان در بازار با سخن نگویند
خاموش ایشان برضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان **باب العاریت** و ضمان مردی مر دیگری را چیزی عاریت
داد اگر آن عاریت از دست عاریت گیرنده هلاک شود بروی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی تیشه عاریت
خواست تا زمین را بشکند این تیشه در زمین شکستن بشکست تاوان دار شود یا نه بنگریم که زمین زنک ناک بود و کلوخ چنانچه که مبتلی آن تیشه را در زمین
کار زدار نه تاوان دار شود اما اگر صالح بود تاوان دار نشود مسئله مردی گاو وی عاریت خواست تا جفت بر بندد این گاو در وقت کار کردن
هلاک شد اگر این زمین صالح است بر گاو بستن را تاوان دار نشود و اگر کلوخ بود تاوان دار شود مسئله مردی تیشه عاریت خواست تا کل کند
خاوندش بگفت که تمام شود ببر باز آری تمام شد بروی نیاورد هلاک شد این تیشه را تاوان دار شود یا نه میگوید اگر سامان بیرون بود اما
تقصیر کرد و نبرد تاوان دار شود اما اگر سامان هیچ که روز و ریگاه بود یا راه دور بود تاوان واجب نبود از بهر آنکه آن از وی تقصیر نیست
مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خاوند کار نگفت که چون تمام شود ببر باز آری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از آن در
دست وی هلاک شد تاوان واجب نیاید از بهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد از عاریت بیرون نرود
لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد همسایه گفت که مرا ده تا من نیز یکباره کل کنم در دست
دوم هلاک شد تاوان دار نشود از بهر آنکه تفاوت نکند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله مردی تبری خواست از مردی تا هیزم
بشکند هیزم شکست همسایه گفت مرا ده تا من نیز هیزم بشکنم همسایه داد هیزم شکست در دست دوم تاوان دار شود چه فرق است میان
تیشه و میان تبری گفتا فرق است که در هیزم شکستن چه روست دوم تاوان دار از تفاوت که یکی هیزم سخت بود و یکی سست و یکی بهنجار تبر زند
و یکی مر وی بی هنجار تبر زند لاجرم بدین سبب ضامن شود و یا در کل تفاوت نبود فرق بود میان تیشه و تبر مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست خاوندش
گفت که زنهار تا بکسی دیگر ندهی وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز کل کنم بوی داد هلاک شد تاوان دار شود یا نه هرچه از بهر کل
کردن خواسته بود آن هیچ و هم نیز همان کار کند یا از آن برای آن خواسته بود و آن دوم نیز همان کار کرده بود تاوان دار نشود اما هرچه کاری کرده بود چون نبود که

مردی خری بکرایه گرفت که صد و بیست من گندم بار کند پس صد و بیست من گندم بار کرد زیاده از آن بار کرد ضامن شود و همچنین گرد در عاریت گفتیم اما اگر خر ایستاد که یکی تنگ ... خداوند ...
و یکی تنگ از آن اجارت کرده باندازه زیادتی آن تنگ که مستاجر نهاده است تاوان را ضامن شود و این جایی بود که خداوند خر اندر بارش زیادتی از صد ...
اگر خداوند میداند و همچنان خاموش بود این از وی رضا بود و هیچ چیز واجب نیاید مسئله مردی خانه مردی باجارت نهاد و این خانه اندر دست خداوند خانه است
اجارت درست نیاید اجرت نتواند خواستن از بهر آنکه خانه مشغول بود برخت تا رختها برندارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نیاید مسئله مردی خانه بکرد
اجارت نهاد و کلید نبود و او را داد و کلید او را کلید گرفت هیچ باین خانه رخت نهاد و روزگاه بر آمد اجرت واجب آید چون کلید ... بود از بهر آنکه تقصیر از علت
وارا مده است مسئله مردی زمین مردی باجارت نهاد و باید که این زمین صالح بود تا اجارت درست آید اگر عار بود یا گمان چنین همچنان بود و اجارت درست نبود
از بهر آنکه منفعت نمیتواند برداشتن این یکسالیه کرده است مسئله مردی خری بکره اجارت گرفت درست نبود از بهر آنکه از منفعت نتواند برداشتن اما اگر ماده گاو
باجاره میکرد تا از وی شیر خورد درست نبود از بهر آنکه از عین چیز خورده بود و در اجارت منفعت را مالک میشود و عین را نی مسئله مردی مردیرا باجارت
گرفت که این ده گوسفند مرا بصحرا بیرون بر هر ماهی ترا دانگی بدهیم آمد و گوسفندانرا بصحرا بیرون بعلف برد و بعضی این ده گوسفند هلاک شد چون ماه تمام شد
الحاه آمد که بیا اجرة من بمن ده خداوند میگوید که چون تو ازین گوسفند هلاک شده است ترا بمن نیم دانگ نیست که چون ده را مزد کرده بوده دانگی
اجرة تمام واجب شود از بهر آنکه فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی را او کوچه است نه باجارت گرفت تا کوچیان او را شیر دهد هر ماهی چهار
یکی ازین ها وفات یافت ماه تمام شد و آمده است که بیار مال من بده گفتا نیم دینار بیش نتواند ستادن گفتا فرق چیست میان چوپان و دایه فرق
است که در آن صورت گوسفندان هلاک شدند خداوند توانستی که گوسفندان دیگر خریدی و بوی تسلیم کردی تا بچاچه دیگر توانددادن فرق دیگر
که چوپان را از بهر یکی گوسفندان بصحرا باید رفتن و از بهر ده همان اما در آنصورت که بچه هلاک شد رنج باندازه این کوچه کمتر شد اجرة نیز کم شود اما
رنج آنجا برقرار است چوپان را اجرة نیز برقرار باشد و این مسئله در گفته همه علمای است مسئله مردی مردیرا گفت این خانه خودرا بتو اجارت نهادم هر ماهی بدانگی و رفت
آخرین ماه در روز زوال ماه هر یکی را ولایت فسخ بود و تواند که اجارت را برانداز اما اگر اجارت بدین انداخت سرماهی اجارت تو شود و برضا برود مسئله
مردی اندر خانه مردی اندر نشسته است و مدتی باشیده و خداوند خانه آمده است و میگوید که خانه من بده نتواند خواستن باید بنگریم که اگر خانه بود که بوسته در وی غله
وار بوده است غله خواهد تواند ولی رنج مثل و اجیران بود که اگر کسی اینجا نه بغله کرد و بجنبد این و الحقدار تواند خواستن و اگر این خانه مستعمل بوده است هیچ
واجب نیاید بار بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که در خانه نشسته است مرد بازاری است یا کسی سلطانی اگر بازاری بود اجر شده واجب
شود که وی غصب نکرده بود و اگر سلطانی بود چیزی نشود از بهر آنکه وی غصب کرده بود و اجرة با غصب جمع نیاید مسئله
مردی را سرای است گفت سرای را بتو اجارت نهادم هر سالی بده دینار هر ماهی بدیناری سالی تمام شد اجرة میخواهد ده دینار میطلبد
یا دوازده دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر خداوند خانه گوید که من بندانستم که هر ماهی دیناری میشود همان ده دینار بیش واجب نیاید
از بهر آنکه وی غلط کرده است اما اگر گوید که من میدانستم که هر ماهی دیناری میشود ولی همچنان گفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی
مردیرا اجارت گرفت که مرا حوض پر کن ده در ده بیک دینار اجیر و حوض پر کند هیچ در هیچ میگوید که بیش پر نمیکنم اجرة چند واجب شود گفتا دانگ
نیم واجب شود از بهر آنکه ده در ده صد گز بود و هیچ در هیچ بیست و پنج بود و از بهر آنکه هیچ اندر هیچ بار هیچ بار بیست و پنج بود و ده ده

صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود زیرا که پنج اندر پنج پنج بار پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده اندر ده ده بار ده
ده بود و ده بار ده صد بود لاجرم دانگ نیم بیشتر واجب نباید مسئله مردی مردی را اجازت گرفت بیکدینار که این چاه بکنی
و چاه کند [illegible] را [illegible] پیدا این چاه در وقت خداوند چاه میگوید که باز برکن [illegible] و میگوید که یکدینار بخواهم تا باز پر کنم
تواند یا نی گفتا بنگریم که این چاه در ملک خود فرموده است که برکن یا در ملک مردمان اگر در ملک خود فرموده است که برکن
مزد دیگر تواند خواستن زیرا که چون چاه را [illegible] تسلیم افتاد بخداوند و هرچه تسلیم افتاد اجرة دیگر واجب شود اما اگر در ملک
کسان است تسلیم [illegible] نیفتاد دست باز [illegible] یکدینار [illegible] که مردی مردی را [illegible] که این جامه
بدوزد به پنج درم این جامه را دوخت تا یکی [illegible] رسید این جامه هلاک شد مزد تواند خواستن یا نی بنگریم که در خانه خداوند
جامه دوخته است یا در خانه خود اگر در خانه خداوند جامه دوخته است مزد تواند خواستن از بهر آنکه هر جزوی که از این جامه میدوزد تسلیم
میشود بخداوند اما اگر بخانه خویش دوخته بود هیچ چیز واجب نشود از بهر آنکه تسلیم نکرده است نظیر این مسئله دیگر آنست که مرد بافنده [illegible]
کرد تا بافنده [illegible] رسید کرباس هلاک شد مزد تواند خواستن یا نی بنگریم که بخانه خداوند کرباس بافته است یا بخانه خویش اگر بخانه خداوند
بافته است اجرة واجب آید و اگر نی نی نظیر دیگر آنست مردی کشتیبان را مزد کرد که [illegible] را بدان روی [illegible] چندین بدهم کشتیبان بار را
بدان روی آب [illegible] که [illegible] روی رسانید کشتی را باد باز بدین روی آورد کشتیبان میگوید که من اجر دیگر میخواهم تا بار بدان سوی
برسانم گفتا بنگریم که خداوند بار در کشتی بود یا نی اگر خداوند بار در کشتی بود تسلیم افتاد بدان روی چون باز باز آورد مزد دیگر واجب آید اما اگر
خداوند بار در کشتی نبود تسلیم نبود مزد دیگر واجب نباید فصل باید دانستن که اجارة بطاعت درست نیست بجواب کتاب تا اگر امامی را اجرة
کنند تا ایشان را امامی کند یا دبیرستان دارد یا موذنی کند بجواب کتاب [illegible] واجب نیاید از بهر آنکه اینها طاعت است و اجارت بطاعت درست
نیست اما مشایخ متاخرین گفته اند که درین زمان اجارة باینها درست داریم از بهر آنکه در آن زمان [illegible] مر امام را و موذن را از بیت
المال نصیب بود و اجارت بسبب آن درست نمیداشتیم اما درین زمان ایشان را از بیت المال نصیبی نیست اگر اجارة درست نداریم بجماعت امامت
نکنند و دبیرستان ندارد و موذنی نکنند و مسلمانی [illegible] بدین سبب بقول متاخرین روا بود تا حاجت [illegible] اتفاق است که اجارة بمعصیت درست
نیست تا اگر مردی مطربی را باجارة گیرد که مرا امشب مطربی کن تا چندین درم دهم درست نبود از بهر آنکه مطربی معصیت است و اجارة بمعصیت درست
نیست باب اجیر مشترک مسئله بدانکه اجیر مشترک بر دو نوع است یکی را اجیر خاص گویند و یکی اجیر مشترک اجیر خاص آنست که کار یکی مرد کند و کار دیگری
نکند چون شاگرد نان پز و شاگرد جراح و با شاگرد نداف و [illegible] کار مرد و [illegible] مانند اینها و اجیر مشترک آن بود که کار همه کسان بکند همچون جولاه
و باده بان اسپان و اسیابان و بافنده و رزرگار و درودگر و [illegible] و مانند وی مسئله اجیر مشترک مردی بر دیگری داد که این کار من کن این کار
در دست وی هلاک شد بروی تاوان بود یا نی بر قول ابوحنیفه اگر تقصیر نکرده است بروی تاوان نبود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله
اگر تقصیر نکرده است تاوان دار شود و این اختلاف بنا بر اختلاف صحابه است رضوان الله علیهم بر قول بعضی از صحابه ضامن شود و اگر تقصیر نکرده
بعضی نشود چون تقصیر نکرده بود و بعضی مشایخ متاخرین گفته اند که همین مسئله را اختلاف با پیغامبر علیه الصلوة والسلام کرده اند [illegible]

قاضی جلال الدین رحمه الله نبشته است از بهر آنکه اگر همه تاوان بر خاوند کالا نهم خاوند کالا زیان دیده آید و اگر همه برین مرد دوز نهم هم مرد دوز زیان دیده می آید
صلح کنم تا هر دو زیان یک آید مسئله مردی کرپاس بگازر داد که این کرپاس مرا گازر کن این کرپاس بیش بها دیگری بیها داد این کرپاس پوشیده شد
تاوان دار شود باتفاق از بهر آنکه از بیش بها دادن معلوم شد که تقصیر کرده است اما اگر سوخت و لیکن در کوفتن دریده هم تاوان دار شد
که کوفته است پس تقصیر بود لاجرم تاوان دار شود مسئله مردی کرپاس بگازر داد که این کرپاس مرا شسته کن گازر کرده است و کرم
دیگر داده است گازر ضامن شود از بهر آنکه کرپاس وی را گم کرده است اما اگر این مرد امید دارد که کرپاس ما را داده است اندک بود که پیش بعد
داده ام در فلان روز غلط کرده ام بخود و اینجه و آنکه کرپاس ما جامه بریده بود خداوند کرپاس نپرسد که از عمر و پیرند انقصال کم آن
خود بستاند اگر و گازر رجوع کند از بهر آنکه کرپاس از بهر آن بریده که مگر کرپاس وی نیست چون کرپاس گمشده دیگری بود پس او معلوم گازر دیگر
غرور داده است لاجرم رجوع بوی کند مسئله مردی کرپاس بگازری داد که این را شسته خداوند کرپاس گفت که کرپاس من بتو داده ام گازر گفت
من بجوی گفت و رفت هفته دیگر آمد گازر گفت آری کرپاس تو با من بود بهت بیا مردی ده مزد تواند خواستن یا نی بنگریم که این کرپاس پیش
از منکر شدن قصاره کرده بود یا بعد از آن اگر پیش از انکار شسته است مزد تواند خواستن از بهر آنکه آن مساحت خاص تو کرده است اما اگر بعد از انکار
قصاره کرده است نتواند خواستن از بهر آنکه وی بمنکر شدن غاصب شده است اجازت برانداخته شده است و وی در شستن متعدی بوده است و این مسئله
ابو حنیفه رحمه الله آورده است که مرید را این مسئله تعلیم کرده است و گفته که بنزد ابو یوسف رحمه الله سوال کن اگر گوید مزد تواند خواستن بگوی خطا گفتی و اگر گوید نتواند
خواستن بگوی هم خطا کردی و سبب آن بود که ابو یوسف رحمه الله روزی از ابو حنیفه رحمه الله خشم گرفته بود و در مسجد دیگر رفته بود و درس آغاز کرده ابو حنیفه رحمه الله
شاگرد را سوال کرد ابو یوسف کجا ست که پیش من درس نمی آید گفتند ای استاد بزرگوار در مسجد دیگر درس آغاز کرده است مرید را گفت
بنزد وی این مسئله را سوال کن آن مرد رفت و از ابو یوسف رحمه الله این مسئله را سوال کرد ابو یوسف رحمه الله گفت تواند مزد خواستن گفت خطا کردی گفت
نتواند خواستن گفت هم خطا کردی ابو یوسف رحمه الله فی الحال برخاست و نزدیک استاد خود ابو حنیفه رحمه الله آمد ابو حنیفه رحمه الله گفت یا ابو یوسف ترا نیاورده است
مگر مسئله گازر ابو یوسف رحمه الله گفت ای استاد جواب مسئله گازر چگونه است گفت جواب چنین که یاد کردیم ابو یوسف رحمه الله گفت توبه کردم که شما
در حال حیوة باشید من هیچ مسئله را جواب نگویم مسئله مردی کرپاس بگازر داد که این کرپاس مرا شسته کن کرپاس گم شد خداوند کرپاس بعد مدتی
تا گازر را بسیم آرم گازر میگوید تا بسیم نرسد گازر را بدهد که باز خواهد و یا نی بنگریم که نشسته داده است یا نی اگر نشسته داده است حق حبس بود و اگر
نداده است حق حبس نیست اگر بعد از این جامه هلاک شود در دست او تاوان دار شود از بهر آنکه بنا حق باز داشته شود و در آن صورت که نشسته
داده است تاوان دار نشود از بهر آنکه حق منع بجا بود هرچند حبس را حق حبس است امام ابو القاسم سمرقندی رحمه الله آورده است
که اگر در وقت کرپاس تبدیل ناری دریده بود آن تا رسد ابو بذکره بود حق حبس بود و اگر نی و اصلاح این باب است که در وقت که اجیر
کاری کند که از آن کار وی چیزی در عین باقی بود حبس را حق حبس بود و اگر نی کتاب الاضحیه باید دانستن که قربانی بر که واجب
است گفتار بر کسی نصاب بود یعنی بیست دینار زر بود یا دویست درم نقره قربانی بر وی واجب بود و اگر املاک بود
زیاده از حاجت اصلی آنرا به بیست دینار زر بخرند قربانی بر وی واجب بود و قربانی کردن هم بر مردان و هم بر زنان

هم بر شهریان و هم بر روستاییان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خرد خود واجب بود اما از جهت بزرگان واجب نیست اگر یکی گوسفند قربانی کند از
جهت خود و از فرزندان خورد خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن تا روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از جهت فرزندان خورد روا بود اما
از هفت کس نیابت وارد و بیشتر نیز از هفت کس نیابت وارد و اگر صاحب نصاب بود و قربانی نکند بزهکار شود و اگر مرد درویش بود قربانی بر وی
واجب نبود و باید دانستن که قربانی بچه روا نبود و بچه روا نبود و اگر گوسفند و بز و یا گاو و گاومیش یا اشتر قربانی کنند روا بود اما اگر آهو یا گورخر
یا نخچیر یا مرغ قربانی کنند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اهلی شرط است و اینها وحشی اند و وحشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر اهلی
است و پدر وحشی روا بود و اعتبار در قربانی مادر است نه پدر را مذهب علما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی است و پدر
اهلی است روا نبود و همین حسینی که کفیم مسئله قربانی را شش چیز شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و اقامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است
که مومن و عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و توانگر بود و اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دهم ماه ذی الحجه و از وقت فرو رفتن آفتاب روز سیوم عید
است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی تا سه روز است و دو شب که در میان سه روز است بکراهیت شب روا است با کراهیت روستایی را قربانی
کردن پیش از نماز روا است و شهری را بعد از نماز اول وقت وجوب است و میان وقت وقت اداء و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول
وقت نیاورد و آخر وقت را بیافت قربانی بر وی بود که وقت قضا را در یافت نظیر وی آنست که پیش از تمام روز سوم عید وفات
یافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را در نیافت خلف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفند یک درم قیمتی قربانی کردن بهتر و بیشتر از ده هزار درم
صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امتثال فرمان است و سنت پیغمبران است علیه الصلوة والسلام و رضا رحمان است و کفارت گناهان
است و شفاعت اهل بیت انسان است **مسایل عیوب** مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پایی وی شکسته است روا نبود و اگر گاو
قربانی میکند که بیزبان است قاضی امام بکر زرنکری رحمة الله آورده است که روا نبود از بهر آنکه گاو علف بزبان گرد کند چون زبان نبود
علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود از بهر آنکه علف نتواند خوردن و هر چه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب
قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که وی را گوش بریده اند یا گوش او را شق کرده اند و لیکن گوش بود روا بود اما اگر جدا
کرده اند قربانی روا نبود و باقی بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر چه و آنکه گوش بریده بود قربانی روا نبود و بکیر و اکثر بر قول ابو یوسف
رحمهما الله اگر نیمه بریده بود قربانی روا بود اما الصحیح آنست که دو دانگ بریده بود روا نبود و بر خلاف که در مسئله دنبی و در چشم بعضی چیدن تا اگر یکی
چشم را بینایی کم شده بود و اگر دو دانگ و اگر دو دانگ کم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که چه دانیم که دو دانگ رفته است یا بیش یا
کم مشایخ روا دارند از ابو حنیفه رحمة الله باید که آن گوسفند را گرسنه دارند بعد از آن چشم معیوب را بربندند و علف را بوی نمایند از دور چون چشم وی
بر علف افتد و علف را ببیند و قصد علف کند آن چشم نیکو را ببندند و آن معیوب را گشایند و علف را نزدیکتر وی آرند چندانکه ببیند اکنون بشمرند همین تقدیر
بیوه و معلوم کرده شود مسئله باید دانستن که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود و مذهب علما رحمهم الله بر اینست باید که نماز عید گذارند
آنگاه قربانی کنند و چون بیرون از شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا بود و اگر نماز گذارنده بیرون شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا بود و اگر
نماز عید گذارند قربانی کنند بعد از آن معلوم شد که امام بی طهارت بوده است یا جامه اش نجس بوده است و نماز نا روا واقع شده است که مثل روان بود و بار اعادة

ولی قربانی را اعادت نکنند از بهر آنکه اگر قربانی را باز فرمایم حرج شود. مسئله مرد را می‌باید که تا از نماز باز آید اش نچشیده بود و از گوشت قربانی
چه کنند باید که ... گوسفند را از شهر بیرون برد و یکی را وکیل کند که چون عید بود آن گوسفند را قربانی کند و گوشت را بشهر اندر
آورده اش بسازد و پیش از نماز عید. مسئله مردی بز قربانی میکند اگر از یکسال کم بود روا نبود و اگر گوسفند قربانی میکند شش ماهه و هفت ماهه
بلند باشد و پالان کلان بود روا بود و اگر کم از شش ماهه بود روا نبود و چنین باید کردن تا گوسفند کلانتر و فربه‌تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده
است عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم گفت گوسفند آن بخرید عزیز که براه بزرگ ایشان بر صراط مرکب شمان است. مسئله گوسفند از
ده کس روا نبود و گاو و شتر از هفت کس روا بود. مسئله اگر مردی گوسفند کرگین قربانی میکند روا بود یا نه بگوییم که آن کرگی بپوست سرایت کرده بود و
بگوشت لاغر بود روا نبود و اگر بپوست سرایت کرده بود روا بود. مسئله مردی گوسفند بوده قربانی میکند یا گوسفند کر روا بود یا نه گفتار روا بود که مقصود
از قربانی گوشت است و اگر لنگ بود نیز روا بود و سنت نیست که از گوشت قربانی دو دانگ بدهد و بیش بدهد و دانگ را آورده اند پیغامبر علیه الصلوة
والسلام یکی عید صد شتر قربانی کرد شصت را بدست خود ذبح کرد و چهل را با میرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرمود تا ذبح کرد و دیگر سید عالم علیه الصلوة والسلام
روز عید ... شتر قربانی کرد و یاران گفتند که همه مبادا رسول علیه السلام گفت لی ولکل ... من درویشان باشند که ایشان را از دنیا
که قربانی کنند و نتوانند من از جهت ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتواند ذبح کردن یاری باید که همانجا حاضر باشند یاد دست راست ورید
قصاب نهد و قصاب ذبح کند که در حدیث آمده است که پیغامبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را گفت که خیزی بر سر قربانی خود حاضر شو که نخستین
قطره خون که از حلق گوسفند جدا شود همه گناهان ترا بخشد و آن ... بیامرزد و بعدد تار موی که بر آن قربانی بود فرمان ایزد تعالی حسنه در دیوان
وی ثبت کنند و هر که از آن گوشت قربانی یک لقمه خورد خداوند تعالی او را بیامرزد و در روز قیامت بیارند گوشت و پوست و خون قربانی را چنان کنند
که اکنون هست و اندر ترازو نهند گفتند یا رسول الله این کرامت هر فرزندان تراست گفت لی مر فرزندان مرا و امتان مراست تا روز قیامت و اندر خبر
دیگر آمده است که خداوند عز و جل وحی کرد بداود پیغامبر علیه السلام گفت یا داود که تو دانی که مر امت محمد را آن قربانیها که کنند چند ثواب ... ایشان را روز
قیامت گفت الهی ... خطاب آمد که بعدد هر موی که بر آن قربانی باشد ده سر ور ده برابر ... در دیوان اعمال او ثبت کنم و ده بدی از دیوان اعمال او
او محو کنم و چون ... پای گوسفند قربانی ... بر ایشان ببندم و هر پاره گوشتی که در آن قربانی باشد من ایشان را مرغی هم اندر بهشت
چون اشتری ... و بعدد هر مو که در آن قربانی باشد ... اندر بهشت ... و پای قربانی مرا و را مرکبی هم در روز قیامت از مرکبان بهشت باد او
قربانی مرکب قیامت است و پاک کنند گناهانست و گردانند بلاها است. فایده عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من خرج من بیته الی مصلاه
الاضحیة کان له بکل خطوة عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا تکلم فی شراءها کان کلامه استغفارا فاذا ... کان له
بکل قطرة ... الف حسنة فاذا اضجعها علی الارض ... یستغفر له کل شیء خلقه من موضعها الی الارضین السبع واذا ذبحها و اهرق دمها
یخلق الله تعالی من کل قطرة من دمها عشر ملائکة یستغفرون له الی یوم القیمة فاذا قسم لحمها کان له بکل لقمة عتق رقبة من ولد
اسمعیل علیه الصلوة والسلام عجب کارکن که بی گناه است در کشتن وی چندین ثواب است و آنکه گنهکار است در آزردن وی
چندین عذاب و عقاب است که رسول علیه السلام چنین فرموده است که من آذی مؤمنا بغیر حق فکانما هدم مکة

و فربه بود

عشر مرات والبيت المعمور عشر مرات وكانما قتل الف ملك من الملٰئكة المقربين قال عليه الصلوة اذا اراد ذبحهم الاضحية فاجمعوا اهل بيتكم من دارهم
حتى يشهدوه ذبحها فان الله تعالى يغفر لاهل بيته ولمن شهدها ولمن قام عليها وروي عن علي رضي الله عنه عن النبي عليه السلام انه قال من اراد
ان يدرك فضل الاضحية واذا لا يستطيع فليصل صلوة العيد ثم يرجع الى بيته وليقلم اظفاره وليحلق عانته وليقص شاربه فانه يدرك فضل الاضحية
فليصل ركعتين في ذلك اليوم بعد صلوة العيد فليقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وانا اعطيناك الكوثر خمس مرات فاذا سلم فليسجد
وليقل اللهم اعطني ثواب القربان فان الله تعالى يعطيه ثواب الاضحية في ذلك اليوم وقبلها الى آدم صلوة الله عليه السلام وبعدها الى يوم
القيمة حكايت وقتي حسن بصري رحمه الله در مجلس ميگفت در فضل قرباني پيرزني هيچ چيز نداشت مگر ماكيان رفت و قرباني كرد حسن رضي الله عنه
در خواب ديد كه ميگويد كه هر كه قرباني كه امسال كرده اند همه موقوف بود بقرباني اين پيرزن ببركت قرباني وي همه را قبول كردم قال عليه
السلام من لم يقدر على الاضحية فليصل اربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمس عشر مرة انا اعطيناك الكوثر كان له من الاجر
ستين اضحية وروي عن علي رضي الله عنه انه قال اذا رجع الفقير من صلوة العيد يقرأ ثلاث مرات سورة الكوثر اعطي فضل الاضحية
الغني المضحي قوله تعالى واطعموا القانع والمعتر بعضي از مفسران گفته اند كه قانع و معتر سگ و گربه اند كه زبان ندارد كه بخواهند با وشاهي كه
گربه را نميدارد كه سگ و گربه را روز عيد نوميد كني كجا روا دارد كه روز قيامت مومن را نوميد كند و جاي ديگر ميگويد واطعموا البائس الفقير روز
عيد نوميد مكرد ان كه اغني الاغنيا اوست جل جلاله كجا روا دارد كه مومن مفلس درويش را نوميد بي شفقت و عطايا باز گرداند وقال النبي
عليه السلام من وجد سعة ولم يضح ولم يقربن الى مصلانا ان شاء مات نصرانيا وان شاء مات يهوديا و با اسمعيل را فدا ميگويد رضي الله كه جبرئيل
عليه السلام والصلوة نزديك رسول عليه السلام آمد گفت رسول عليه السلام يا اخي جبرئيل ديدم ثواب اين قرباني ها كه كرده ايم جبرئيل
گفت رسيده بود بقرباني كردن شما اهل آسمان شادي ها كردند و ديگر جبرئيل عليه السلام گفت يا محمد بدانكه گوسفند قربان كردن نزديك خداي تعالى
دوستر است از بز كلان سال و گوسفند يكساله قربان كردن دوستر است نزديك خداي تعالى از گاو كلان سال كه چيزي از گوسفند فاضلتر بودي
الله تعالى فداي اسمعيل عليه السلام آنرا بفرستادي چون گوسفند فرستاد معلوم شد كه هيچ چيز بقربان كردن بهتر از گوسفند نبوده است والله اعلم بالصواب
مسئله گوشت قرباني را نشايد فروختن و پوست او را نشايد فروختن و سلاخ را گوشت قرباني بحساب اجرة نشايد دادن و اگر گوشت
قرباني را فروخت آن سيم را نشايد خرج كردن در خانه و خوردن بلكه صدقه بايد كردن اگر مردي گوشت قرباني ميدهد و نان ميستاند چيز
خوردني روا بود مسئله اگر مردي پوست قرباني ميدهد و ابيان ميستاند روا نبود و چون گوشت خوردني است بايد چيزي عوض كند كه آن
چيز نيز خوردني بود تا روا بود و پوست كار آمدني است اگر چيزي كار آمدني عوض كند شايد مسئله دو كس دو گوسفند خريدند و هر دو را
بيكجا جاي بند كردند باز آمدند هر دو يكي گوسفند را گرفتند و ميگويند كه از آن من است و آن ميگويد آن من است اين گوسفند را قاضي حكم
كند بر هر دو تا مشترك شوند ميان هر دو و آن يكي گوسفند ديگر بيت المال را بود از بهر آنكه از آن هر دو گوسفند سرازير ميستانند لاجرم
آن بيت المال را بود و آن يكي ميان هر دو بود و اكنون اگر اين گوسفند مشترك را قرباني ميكنند روا بود يا ني بيشترين از علما برين
اند كه روا نبود اما خواجه يحيي زند ولسي رحمة الله آورده است كه روا بود از هر دو و از بهر آنكه بزعم هر يكي نيست كه اين گوسفند خاص از آن

من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود و بعد از آن گوشت را قیمت کنند اکنون چگونه کنند تا روا آید گفتا باید که هر دو
یکی را وکیل کنند که ای وکیل از جهت ایشان قربانی کند مسئله دو تن دو گوسفند آوردند بر سلاخ و وی را وکیل کردند که این گوسفند را از جهت ما
قربانی کن بعد از آن خداوند آنها نه سلاخ میگوید که یکی را عمداً التسمیه یاد نموده ام و نگفته ام و نمیدانم که کدام است هر کسی این خود را گرفته اند و چگونه
که آن را التسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بر آن علم ایشان ولی این را نشاید از آن خوردن و اگر انشاید از آن خوردن از بهر آنکه علم هر یکی
آنست که از آن یار من یاد نیست و زعم در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو گوسفندان یکی کسی بود مرد وی را وکیل کرد که گوسفندان مرا ذبح کن
اینجا و یکی بعمداً التسمیه یاد نمایند اگر میدانند که کدام است همان یکی مردار بود اما اگر نمیدانند که کدام است هر دو مردار بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله
علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام والحلال الا وقد غلب الحرام و سلاخ ازان یک گوسفند آنرا که تسمیه یاد نموده ضامن شود مسئله مردی گوسفند
مذبح جای برد تا ذبح آرد کاردش از دست بیفتاد چشم گوسفند فوت شد قربانی را روا بود از بهر آنکه این فوت را اعتبار نیست اما اگر پیش بگیرد و زند
باید در روز ختم این گوسفند برفت روا نبود از بهر آنکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند
گم شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند روا بود اما اگر بعد از آن یابد این گوسفند را صدقه باید کردن و از وی گوسفند هیچ گوشت
نشاید خوردن از بهر آنکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدهد بیکبار صدقه کند اما اگر بکشد و گوشت میسازد به [illegible]
و نیم بیش میخورند آن نیم دانگ را ضامن شود از بهر آنکه حق درویشان شده است وی نقصان کرده باید که نیم دانگ دیگر صدقه دهد تا از
عهده بیرون آید مسئله مردی بزی خرید یا مادرش از آنکه ذبح او را وی شیر بره او و مادر را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را
قربان میکند روا نبود از بهر آنکه وی تبع مادر بود و یکبار قربت یافت بار دیگر قربان کردن روا نبود مسئله مردی توانگر است گوسفند خرید تا
قربان کند این گوسفند گم شد دیگر خرید اگر گوسفند اول را یافت از این دو گوسفند یکی را قربانی کند روا بود از عهده بیرون آید از بهر آنکه بر وی
وجوب شده بود و بخریدن وی دیگر واجب نشود و بخلاف درویش تا اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شد دیگر خرید آن اول را
بیافت این هر دو را باید قربانی کردن از بهر آنکه بر توانگری بی خریدن معین نشود تا ذبح نکند اما این بر درویش فریضه شود و چون خرید معین شود
که گویی نذر کرده است که هر کدام خرد معین شود و اگر ده خریده بود هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان توانگر و درویش
و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نارسیده واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کنند و بر قول محمد رحمه الله
قربانی نکنند حجت وی آنست که میگوید نارسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب
نبود حجت ایشان آنست که این قربانی کردن همچون مونت است اگر پدر فرزند نارسیده را از خواستی نفقه این نان در مال او واجب شدی قربانی نیز باید که
که واجب بود اما گوشت قربان وی را بدرویش ندهند از بهر آنکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی در حق نارسیده ضرر روا نبود مسئله مردی درویش
گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرده دیگر روز توانگر شد قربانی دیگر واجب آید یا نی و در روایت است بروایت کتاب حج واجب نیاید اگر
درویش حج کرد و بعد از آن توانگر شد حج دیگر نبود و بروایت کتاب صلوة قربانی دیگر بر وی بود چون در وقت توانگر شد همچنان چو که نارسیده نماز
حفظ نکند [illegible] هم در وقت شب رسیده شد آن نماز را باز گذارد از بهر آنکه وقت باقیست وی در وقت اهل شد قربانی را وقت باقی است

تو نکرده شد باید که باز قربانی کند مسئله اگر کسی بنیت مرده گوسفند قربانی کند بی وصیت مرده صدقه واجب نباید اگر مرده وصیت کرده بود از آن گوشت
نشاید خوردن صدقه باید کرد و یک گوسفند بیست درم قربانی کردن بهتر از دو درم صدقه کردن که گوسفند قربانی کرده به از نیز چون بقیمت و گوشت برابر بود و
نر ماده به از نر سه چون بقیمت و گوشت برابر بود و ماده شتر به از شتر نر چون بقیمت و گوشت برابر بود و ماده گاو بهتر از نر گاو چون بقیمت و گوشت
برابر بود مسئله آنکه از هشت چیز قربانی روا نبود پیل گاو و اسپ و گورخر و خرگوش روا نبود نخچیر و بز کوهی و گوزن مسئله کشته ده کس را نشاید خوردن
که حلال است نارسیده و کتابی و ختنه ناکرده و محدث و جنب و حایض و نفسا و جهود و ترسا و بنده چون بالتسمیه بود حلال بود و کشته ده کس را
نشاید خوردن که حرام است دیوانه و مست و بچه و مغ و ملحد و کافر حربی و اباحتی و مرتد و بت پرست و لعونتاک و محرم که صید کرده باشد مسئله از
شش چیز قربانی روا است بی شاخ و شکسته شاخ و ماده و بار گشنی و دیوانه و بی دندان و بی گوش یا در زاده و کر روا بود فایده مکحول نسفی رحمه الله
گفته است قیمت [illegible] کرده [illegible] و قربانی بچه یا ثواب است بابی مخدوم نمانی رحیم گفت رحمة الله الکرمن چرا نم که رضای خدای تعالی
[illegible] قربانی [illegible] از ثواب است بابی نمانم فصل در موضع قربانی از ملک غیر روا است و بر دی بود
آن گوسفند که قربانی کند کشنده را ثواب بود و بها دهد بهای او بود و گوشت وی را حلال بود و بر کشنده را اول گوسفند که غصب کرده بنیت قربانی
کشت و را ایام هی گوسفند و ده بد قربانی کرد سوم گوسفندی بچه یا رسیده یا از رسیده غصب کرد و قربانی کرد چهارم اگر بنده ماذون نخرد
مدیون بود و دیه مستغرق غصب کرد و قربانی کرد پنجم گوسفندی خریده بیع فاسد درین پنج صورت قربانی روا بود و از بهر آنکه ملک ثابت شود
مرده [illegible] صورت از [illegible] قربانی در ملک او افتاده بود بخلاف شش مسئله دیگر که اینجا قربانی روا نبود اول ودیعت
دوم عاریت سوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم وکیل گوسفند خریدن ششم وکیل بحفظ مال ششم سوم گوسفند نر ایاز گوسفند
شوهر بی اجازت که درین شش صورت قربانی روا نبود زیرا که ملک پیدا از کشتن ثابت شود پس کشتن در ملک غیر افتاده بود فافهم
کذا ذکره فی الخلاصة فایده [illegible] ولا یجوز الاضحیة بها العمیاء والعوراء والعرجاء التی لا تمشی الی المنسک ومقطوع اکثر الاذن
والذنب والعجفاء التی لا تنقی ومقطوع احدی القوائم واحد الاذنین او السنة والموذن من الوحشی اذا کان الام اهلیا واما المولود
من الوحشی اذا کان الام اهلیا جاز کذا ذکره فی الخزانة فایده ابو حنیفه رحمه الله میگوید که چنین گفته اند که اگر مردی پوست گوسفند را
بفروشد و صدقه دهد مردی دیگر قربانی کند ثواب قربانی کننده زیاده بود از صدقه دهنده که بیری پوست گوسفند
زر دهد از بهر آنکه این واجب است و آن نفل و هرگز نفل بواجب نرسد و برابر نشود تا قدر قربانی کردن بدانی و از این دولت
محروم نمانی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که چنین فرمود هر که از مومنان در روز
عید قربانی کند نخستین قطره خون که از قربانی بر زمین بچکد کفارت گناهان قربانی کننده شود که در عمر خود کرده بود و بهر موی
که بر آن قربانی بود حق تعالی مر آن بنده را در بهشت [illegible] بود از یکدانه مروارید سفید یا کافور [illegible] حور
از حور عین چون روز قیامت شود این قربانی مرکب بر آن بنده شود و این شتر قربانی وعده خدای بود چنانکه در قرآن مجید فرمود یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا عبد الله عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام چنین گفت بر آن بنده که قربانی کند روز عید و خرید [illegible] کند از

شکرانه آن حال را و بعد از نماز از خدای تعالی هر چه خواهد بخواهد چه بیاید بود جای وی مسجد شود و مکروه چیز است یک بریدن خویشتن و ظلم کردن این بیاید و احتیاج
نیاید مسئله مردی بدو دینار دو گوسفند میباید و بدو دینار یک گوسفند و دو دینار اولیتر بود که بخرد یا یکی بیارد در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند که
یکی اولیتر بود از بهر آنکه همان یکی فریضه می افتد و فرمان نیست که گوسفندان کلان تر قربان کنید از بهر آنکه اگر گوشتش و بهر یکی یکی اند پس کلان تر
اولیتر بود و بعضی گفته اند که از دو گوسفند گوشت بیشتر فرود آید درویش را ازین دو بهره آید لاجرم بدین سبب بهتر بود مسئله مردی وفات
یافت و از وی یکی گاو ماند و زن و فرزندان این گاو را مشترک قربان کردند روا نبود از بهر آنکه گفتیم که گاو بیشتر از هفت کس روا نبود و در اینجا هشت
تیر میشود از بهر آنکه زن از ثمن میرسد بیجان شود گوئی که هشت کس بند اگر دو تن یا سه تن یکی گاو خریدند با انباری و قربان کردن روا بود و فتوی
برین است مسئله مردی دو گوسفند را یکبار ذبح کرد به یک تسمیه اگر هر دو را بر یکدیگر نهاده بود روا بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را بکشت و باز آن
دیگر را اول حلال بود و دوم مردار از بهر آنکه تسمیه بر همین گوسفند است که اول است که انرا چون تسمیه نگفت بعد لاجرم مردار بود مسئله مردی
گنگ گوسفند را ذبح می کند گفتا باید که لب را بجنباند به نیت تسمیه و بدل اندر بگوید تا حلال بود و اگر لب را بجنباند روا بود از بهر آنکه هر چه از حقیقه عاجز
اند البصورت برهم و صورت اینست که لب را بجنباند تا رسیده گوسفند را ذبح می آرد یا دیوانه یا زن باشد یا حایض یا نفسا یا مرد ختنه نکرده چون با
تسمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی بشب قربان میکند روا بود اما مکروه بود رنجانیدن حیوان در شب که پیغامبر علیه السلام فرمود که ایشان از مرغ خانه
در شب بدین سبب مکروه بود مسئله مردی با سلاح کارد گرفت دارین دو کس یکی تسمیه گفت وان گوسفند را ذبح اوند حلال بود یا فی نگرم اگر [illegible]
از کس بریده شده که تسمیه گفته است حلال بود و اگر نی مسئله ترسای گوسفند را ذبح می آرد و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و باسم المسیح مردار شود
از بهر آنکه نام خدای تعالی با نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مردار بود و اگر مسلمانی میگوید بسم الله و محمد رسول الله مردار شود از بهر آنکه عطف
کرده است نام پیغامبر را بنام خدای تعالی عز و جل اما اگر چنین گوید بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بهر آنکه این نام از آن جدا بود مسئله اگر صابی گوسفند را
ذبح می آرد بر قول ابو حنیفه رحمه روا بود و بر قول صاحبین رحمه روا نبود و حجت ایشان اینست که از اهل کتاب نیستند و هر یک کیشی لاجرم حکم ایشان حکم
حربی بود اما حجت ابو حنیفه اینست رحمه که ایشان همچو اهل کتاب اند اگر مسلمانی دختر ایشان را به زنی کند روا بود بنکاح و اگر گوسفند را ذبح آرد حلال بود
مردار نی صابی کسی بود که آفتاب پرست بود یا ستاره پرست بعضی گفته اند صابی کسی بود که بت پرست بود یک کیش نبود مسئله اگر [illegible] گوسفند
را ذبح کند مردار بود از بهر آنکه ایشان را دین نیست ایشان هر چه خوش آید معبود [illegible] ایشان همان بودند و حربی همان مسئله اگر [illegible]
گوسفند با سلاح بر دو کارد که فقند و یکی تسمیه گفت معلوم نی که بقوة که بریده شده است مردار بود از بهر آنکه شک افتاد در حلال و [illegible]
حلال نبود والله اعلم **فصل** باید دانستن که اگر گاو قربان کنند ماده اولیتر بود و اگر گوسفند کنند نر اولیتر بود از بهر آنکه گوشت گوسفند نر
خوش تر بود و گوشت ماده گاو نرم تر بود و گاو دو ساله باید که پای در سیوم سال نهاده بود و اشتر چهار ساله باید که پای در پنجم سال نهاده
بود و بز یک ساله که پای در دوم نهاده بود و گوسفند را همین است مسئله اگر گوسفند شاخ شکسته قربان میکند روا بود یا فی نگرم که مغز سر ایت
نکرده بود روا بود و اگر مغز سر ایت کرده بود و گوشت سر بزیان آمده بود روا نبود و اگر گوسفند خکوش قربانی میکند اگر همچنین با در زاده
است روا بود و اگر بریده بود روا نبود و اگر گوسفند را دنبه کنده است اگر کسی روا بود یا فی نگرم اگر این دنبه او [illegible] بردی روا بود

واگر تمام برکنده بود روا نبود و اگر پاره از دنبه برکنند چوپان بدم دوند و اند دنبه را از وی لیشاید مردار بود نشاید خوردن از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است هر چه از اندازه جدا کنی مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** شخصی گوسفند خنثی قربان میکند روا بود یا نی مشایخ
گفته اند که روا نبود و نقل کرده اند لاجرم بدین معنی گفته اند که روا بود و در روایت اصل نیست که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را
و حلقوم و مری دو ورک او دواج بقول ابو حنیفه رحمة الله سه از اینها را ببرد بشود یا بیشتر از این سه ببریده شود حلال بود و یک روایت از ابو یوسف
همین است و روایت دیگر از ابو یوسف آنست که برابر حلقوم باید که بریده شود دو ورک دیگر یکی و بر قول محمد رحمة الله از چهار هر یک باید
که بیشتر بریده شود والله اعلم **کتاب** الحدود و قال الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و قال النبی علیه الصلوٰة
تعرض علی اعمال بنی آدم فی کل جمعة مرتین فیکون شدة غضب الله تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود بر من اعمال بنی آدم در هفته دو کرت سخت تر
اثر عقوبت خدای تعالی بر زناکاری بینم و در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ کرداند و نور روی او را ببرد و آمده است که هر که
کودکی را بشهوت بوسه دهد حقتعالی او را در آتش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با کودکی فعل بد کند بوی بهشت نیابد مگر توبه کند و در خبر آمده است
النظر الی الحرام سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگریستن بحرام تیریست زهر آلوده از تیرها ابلیس اگر مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش باز گردد و اگر
مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر یکی اقرار کند بزنا بچهار کرت در چهار مجلس مختلف بروی حد واجب شود و چون اهل اقرار بود و اگر کم از آن اقرار کند
حد واجب نشود و اگر بعد از آن که قاضی حکم کرده بود با قرار وی رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی بر زنی را بیابد در جامه خواب خفته و
پندارد که زن حلال اوست و با وی بیاساید واجب آید و اگر در عدت طلاق سه زاری با زن بیاساید بر پنداشت اگر بر وی حلال است یا کنیزکی
که نزد یک وی ودیعت یا عاریت بود و پنداشتم که بر من حلال است یا غلام یا کنیزک خواجه یا پسرک یا کنیزک پدر یا مادر با زن بیاساید و بر پنداشت
که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان یا کسی دیگر یکی را اکراه بزنا کند واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش از یک ماه زنا
کرده حدش نزنند اگر محصن زنا کرد در دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محصن نبود صد تازیانه واجب شود و اگر بنده بود پنجاه تازیانه
لازم شود و محصن درین حکم کسی را گویند که مسلمان و بالغ و آزاد بود با زنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاد و اسلام
شرط است مر احصان را تا اگر مردی زنی زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و مذهب امام شافعی رحمة الله لازم آید و این مسئله را شرائط احصان
خوانند اگر کسی در دار حرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود در آن موضع از آن که سلطان اسلام را قدرت حد زدن نبود در آن موضع
اگر خلیفه زنا کند حد نزنند ولیکن وبال زنا بود و نیز اگر سلطان زنا کند خلیفه دیگر احد نزنندش و اگر کم از چهار کس گواهی دهند بزنا نشنوند قاضی
را باید که گواهان را بپرسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بچه وقت زنا کرد و چون حد زنا ثابت شود نخست گواهان سنگ اندازند باز دیگران
و اگر گواهان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بر زن حامله زنا درست شود و گواهی باز دارندش تا آن وقت که بار نهد و اگر با قرار درست
شود باز ندارندش بباید احد یکه چوب بود و تیزندش تا بهتر شود حدی که چوب زنند بر سر و روی و فرج نزنند زن را نشسته و مرد را ایستاده
و جامها از مرد جدا کنند مگر در حد قذف مستحب آن بود که حد پیش امردمان زنند تا پند گیرند و اگر پیش کسی نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند
حد زده نباشد جمله را یک حد کفایت کند و همچنین در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و توبه کند

بر وی نیست که قاضی را خبر دهد تا حدش بزند اگر کسی با مادر یا خواهر نکاح کند چنانچه مغان و با او بیاشد مذهب ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و مذهب
ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی بر این قول داده **مسئله** اگر مردی با مرده یا با ستوری نزدیکی کند تعزیرش بزنند یعنی اگر
مفتی با جهودی یا ترسایی زنا کند صد تازیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بر وی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
یعنی حکم وی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزنند و بدار کنند بعضی گفته اند از بالای بلندی شان نگون سار فرو
اندازند اگر نارسیده بود یا بیگانه باشد تعزیر واجب آید انقدر که سلطان یا قاضی مصلحت بیند تعزیر را از همه حدها سخت تر زنند اما تا چهل
تازیانه بزنند و فرود آن روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا وی را بزنا قذف کند یسی وی را تازیانه بزنند و اگر مسلمان از وی اگه یک بود و بزنند
وطی حرام یا وطی با شبهت بجا آورده بود و بزنا نسبت کنید و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنند و هرگز گواهی
او بعد از آن نشنوند **مسئله** اگر مرده را بزنا قذف کند پسر او را و دختر او را و نبیره او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بعفو باطل نشود و
بمرگ آنکس که وی را قذف کرده بود باطل شود والله اعلم **باب** اندر سرقة قال الله تعالى السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما وقال النبي عليه السلام
لعن الله السارق يسرق البيضة فيقطع يده يعنی لعنت خدا بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند بدانکه از دزدی تخم مرغ بدزدی حرزی رسید
که بقیمت ده درم نقره بود که دستش ببرند بدانکه در کم از ده درم سنگ نقره که بر عقل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید **مسئله** اگر کسی
غلام خورد را یا کنیزک خورد که هنوز عاقله نبود بدزد و قطع واجب آید اگر کتاب بدزد و یا کراسه یا صید یا درخت ساختی یا گوشت یا شطرنج یا
نرد یا بربط یا تنبور یا سگی قطع واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی بخانه درآیند بدزدی و یکی مال بیرون آرد همه را قطع واجب آید اگر از
گرمابه دزد قطع واجب نیاید اگر از بام یا از بیابان و خداوند مال بپهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم
اندر کند و مال بیرون کشد یا بشکنج و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید بشرط وجوب القطع اربعة اشياء
العقل والبلوغ والنصاب والدعوى والنصاب عشرة دراهم خمسة عشر من السراق لا يقطعون اذا سرق العبد من مال سيده والسيد من مال
مكاتبه او مأذونه مديون او غير مديون او زوج من زوجته او الزوجة من زوجها او ذي رحم محرم منه و
الاجير من المستاجر والخائن والنباش والمختلس والمنتهب والحمام ومن المقبرة ومن بيت
المال والضيف من منزل المضيف او كان السارق اشل اليد اليسرى او كان اقطع او مقطوع
الرجل اليمين ويسقط القطع باربعة اشياء اذا وهب من السارق او باعها منه او لم يخاصم خصمه فيها
او ادعى ان العين ملكه **مسئله** اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و آنکس گفته که گرفته ام قطع واجب نیاید
و اگر غلامی دزدی کند و دستش ببرند مگر بحضرت خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی و دستش ببرند اگر گواهان گواهی دهند بر کسی
بدزدی و سه نبینه قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و بسپرند یا یکی شان یا نیکشان شعر یا سیلان ... خون
و مانند آن که سلطان اگر حد نقادہ رسیده باشد بلا حد دارد و الی حضرت ما راث بدکه او را دست برد و اگر
اقرار کند بدزدی نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد و مال بجا و ندید یا حبسا و نه مال او را بفروشد یا ببخشد

بقطع وی حکم نکنند هرکه اول دزدی کند دست راست او را ببرند از بند ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت نر از دست چپش شل بود یا دو
انگشت ورای انگشت نر از دست چپ شل بود یا بریده آنگاه قطع نکنند هر کرا دست در دزدی بریده بودند اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او
ببرند اگر سوم بار دزدی کند بازدارندش تا آنگاه که توبه کند و سیما صالحان بر روی او ظاهر گردد و دزدی عادة کند سلطان او را سیاست
کند روا بود و همین بدین سبب مال بخداوند باید دادن چون بر جای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمه الله
اگر راه زنان که مال ببرند و کسی را نکشند سلطان اگر خواهد دست راست ایشان ببرد و یا پای چپ ایشان دبار ببندند و اگر خواهد هم از اول
ایشان بکشند یا بر درستان بگارند و بجل برند و بجنبانند تا بمیرند و یا بردار کنند ایشان سه شبانروز بدارند تا خلق عبرت گیرند و پند شنوند ایشان و اگر
یکتن یا دو تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بودند که از خوف ایشان راه بمانند قطع طریق بموضعی که کم سه شبانروز بود حکم
قطع الطریق ندارند و بقول ابو یوسف رحمة الله دارد و فتوی بر قول وی است اگر در راه مردی کاله بود بقیمت ده درم نقره دزدان قصد
او کنند و مال او و مقاتلت روا بود او را با ایشان والله اعلم بالصواب **باب** اندر سیر و جهاد قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم وقال النبی صلی الله علیه وسلم الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایه شمشیر است و آمده است الجهاد سنام العمل عذاب سریه کاما
جیر نیست آمده هست که الغازی ولی الله غزا کننده دوست خدا است عز وجل مسئله بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزا شوند
دیگران بنشینند مگر که نفیر عام بود آنگاه بر جمله رسیدگان فرض عین گردد و بنده را بی دستوری خواجه و زن را بی دستوری شوی بیرون آمدن روا
بود و عالم که شهر او بی عالمتر نباشد نشاید که بغزات بر آمده اید چون نفیر عام نبود و همچنین وام دار را بی دستوری خداوند حق نشاید بغزا
بیرون آمدن چون نفیر عام نبود و همچنین فرزند را که مادر پیش طاقت ندارد و باکی نیست اندرون بردن مصحف در دار حرب چون لشکر اسلام
عظیم بود و مسلمانان را نشاید که بدر حربی خود را بکشند و باک نبود که دست یا پای اسب او را پی کنند یا او را در تنگها باز دارند تا دیگری در
رسد او را بکشد و اگر زنی را مشرق کافران بربایند بر اهل مغرب واجب شود که روز اخلاص دهند بیش از آنکه او را بدار حرب در آرند
وآمده است که زنی را از طرف کافران اسیر بردند و او بوقت اسیر شدن بگفت وا معتصماه تا خبر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود و با سپه وی
باز وار گه او بیگاه و در حال برنشست و لشکر ساخت و تا آن زن را از دست کافران خلاص نکرد و بشغلی دیگر مشغول نشد غنون کردن در
حال حرب مستحب باشد مگر در آن جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزان را از آنجا نشاط حرب زیاده شود و باک نیست طبل زدن در وقت حرب
باک نیست هم نیزه خود در آوردن حالت حرب مبارزان بغیر سبید بغلط اندر آرد و آمده هست که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر مسکر را با او مبارزت
بیرون آمده بود گفت که نه شرط کرده بودی که کس را بمن بمبارزی نخوانی کافر روی را پس کرد و بنداشت آنکه مگر کسی بمبارزی او آمده
است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بر وی زد و بکشت غازیان چون کافران را قهر کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پیران عاجز را
بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب نکنند نشاید ایشان شبخون کردن ایشان را
پیش خبر باید دادن که تا عهد بر انداختیم سرهای کافران از دار الاسلام فرستادن مکروه است که از آنجا فراغ دلی باشند مسلمانان را فصل
اگر کسی را در دار حرب فرقه خریدن یک اسیر بیش نبود و او را اسیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که عالم و جز او براوند بخلاف جاهل باک نیست که کافران را

کافر بدهی و اسیر مسلمانان بستانی مگر برده ی از امام ابو حنیفه نشاید که کافر اسیر کافر دهی و مال بستانی اگر مسلمانی جماعتی را بیرون یک کافران کرد

و کافران جماعتی را بیرون یک مسلمانان کرد و بنهند بر آنکه هر که غدر کند خون کرو نهاد و کان ایشان را حلال بوده باشد پس اگر آن کافران غدر کنند

رهن مسلمانان را بکشند مسلمانان را نشاید که ایشان که بیرون یک وی بوده بکشند و روا بود که کرو نهند والله اعلم **مسئله** اگر زنی از لشکر اسلام کافر را

امان دهد تعرض ایشان بر مسلمانان حرام شود و امان دادن بار رسیده و غلام که ماذون بود درست بود و اگر مسلمانی با کافری بگوید مترس یا بگوید

لاتخف یا بهر زبانی که گوید ایمن گرد و اگر چه معنی این لفظ نداند اگر مسلمانی در دار حرب با کافری یا مسلمانی که هم آنجا اسلام آورده باشد عقد

ربوا کند باک نباشد اگر مردی در دار حرب فرزند کافر پدر از پدر یا از مادر و یا از برادر و خواهرش بخرد و بقهرش بیرون آرد ملک او گردد و اگر

بطریق قهر بیرون نیارد و لیکن فروشندگان آن بیع را روا دارند بر عقب خریدی ملک خرنده گردد و اگر کافری در دار حرب از کافران

حربی چیزی غصب کرده باشد و بر آن حادثه بقاضی مسلمانان برد و نشاید قاضی را که قضا کند و اگر خصومت قائم بود روا بود که قضا کند

اگر کافری حربی بدار الاسلام با امان در آید و فرزند خود را بفروشد روا نبود و اگر حربی امان داده بنده خرد و یا مصحف خر کنندش تا بار

و اگر بفروشد در دار الحرب بود آزاد شود و اگر دو حربی بدار الاسلام با امان بیرون آیند و یکدیگر را بکشند درست تر آنست که قصاص

نباید اگر کسی در دار حرب بطریق امان در آید مال ایشان را بدزدد و بیرون آرد ملک وی گردد و لیکن ملک خبیث صدقه باید کردن و اگر

بی امان در آید و چیزی بدزدد و بیرون آرد حلال بود او را و سوار را در غنیمت دو تیر است و پیاده را یک تیر است اگر چه اسپ لشکر است

اگر زن یا بنده یا نارسیده یا کذا کرده مقاتلت کنند بدان قدر دهندش که سلطان مصلحت بیند اگر امیر لشکری یکی را گوید که اگر فلان را بکشی

من ترا چندین درم دهم درست بود و اگر مالهای مسلمانان را کافران بدار حرب در آرند ملک ایشان گردد و اگر کافری حربی بدار الاسلام در آید

بندی شود و مسلمانان اگر در غنیمت همه مسلمانان شود و اگر بندگان کافران حربی بلشکر اسلام در آیند آزاد شوند یا بند قسمت غنیمت در دار

حرب روا نیست و گویند که حرام است مگر بقول شافعی رحمه الله سلطان که حکم اجتهاد کرده و این را مسئله قسمت غنایم گویم و این دار اسلام

دار حرب نگردد مگر از دار حرب بریده نباشد و در وی احکام کفر ظاهر گردد و هیچ مسلمانی و کذا کداری بحکم امان اول ایمن نباشند و بقول

و محمد رحمة الله بر یکی احکام ظاهر کرد و حکم دار حرب گردد و اگر کافری مست اسلام آرد درست بود و اگر مسلمان مست ارتداد وارد و درست

اگر ترسای یا جهودی گوید که من مسلمانم حکم کنند باسلام او و اگر گوید من مسلم حکم نکنند باسلام او و اگر کافری گوید نبی که مخبریان بوی فرستاد

محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم اسلام کند و جهودی و ترسای اگر گوید محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمان نشوند تا از دین

و ترسایی بیزار نگردد و اگر عاقل و بالغ از اسلام بر گردد با اسلامش خوانند و اگر باز نگردد و بکشندش بکو مهلت طلبد او را سه روز مهلت

دهندش اگر زنی مرتده شود والعیاذ بالله او را نشاید کشتن مگر که ملک باشد و لیکن باز دارندش تا آن وقت که بمیرد یا اسلام آرد

کودک عاقل مرتد شود و درست بود اما نکشند هر که مرتد شود و باز مسلمان شود و باز گردد و بمیرد و بحقوق دیگر و بکفر گرفتار گردد **فصل**

هر زن و بار رسیده و بی عقل کفر دید نیست هر که اسلام آرد و یا بمیرد و کفر دار وی ساقط شود و هر که کفر دید نسا نیاورد از هر وی ملک کنند یعنی

نباشد و بحقیقت حکم خراج و در زمین کنند گذار اگر کند مدکه از جنس ولک کفر کرده و فرستد قبول نشاید کرد و که بوقت کند کذا دردن باید

باطلش شود و بدارد و هر که عزم کند که این پنج صد هزار سال کافر شود کافر گردد و هر که گوید زن بمن ده من دوست ترا از خدا بیشتر دارم کافر شود و الفاظ کفر بر
زبان خلق بسیار است و بسیار میرود که نشنیده اند که کسی بدین الفاظ کافر گردد و اهل عظمت شان بود اما کافر نگردد چون غضب یا اعتقاد دینی یا لهو بر کفر حکم نکنند والله
اعلم **باب** اندر کراهیت و استحسان قال الله تعالی ما استطعتم واسمعوا الآیة قال النبی صلعم ترک ذره مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین یعنی بجا ماندن
ذره از آنچه خدا تعالی نهی کرده است به از نوافل عبادات آدمیان و پریان باشد و آمده است که متقیان زاهدان متقی خوانند که ایشان دست بدارند از
چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه نباید که چیزی ناشایسته باشد بدانکه فرزند را بنام پیغامبران کردن چون محمد و عیسی و موسی و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب
و مانند مستحب است کبیر و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن درین روزگار فرزند را عبدالله و عبدالرشید و عبدالرحمن و عبدالرزاق نام کردن
مستحب نیست زیرا که جهال مر ایشان را از مقام ندا بتصغیر یاد میکنند و نشاید که کسی در وید روز شوهر را بنام خواند و نشاید که جهود و ترسا را کنیت
بخوانند **فصل** قران خواندن بلحن چنانکه قرا روزگار میخوانند مکروه است و شنودن آن حلال نیست باک نیست در گرمابه باواز نرم خواندن
قران خوانند قران چون بانماز مشغول شود و بهتر آن بود که بجواب بانماز مشغول شود و مصحف را با قلم باریک نشاید نوشتن که درین خورد کردن اهانت
مصحف است و بزرگ داشتن واجب است باک نیست لوح و کراسه بچگان که آیت است بدادن جنب و حائض را کراسه بی غلاف نشاید بودن
و غلاف آن بود که از مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود و اگر باستین گیرد مکروه بود و بروایتی درست تر طالب علم اگر جز برای تعلیق
بالین سازد و بر قصد حفظ باک نبود کتاب و کراسه که کهنه شود در خرقه پاک بپیچد و در مکانی پاک دفن کنند که راه گذر نبود چنانچه آدم را لحد سازند و تعظیم نهند
موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده است از ابو حنیفه رحمه که گفت در سفر قبله حجامی مارا در پنج جای خطا گرفت چون بنشستم بسوی بازکردن قبله گفت
استقبل القبلة چون بنشستم روی چپ پیش داشتم گفت روی راست پیش آر و چون از موی ستردن فارغ شدم خواستم تا بیرون آیم گفت دفن کن
فصل باک نیست که اهل ذمه در مسجد ها در آیند علم و قران نبشتن در مسجد چون بمزد بود نشاید در مسجد جامع بدرویشان صدقه کردن مکروه است
باک نیست اگر کسی بی آبدست در مسجد در آید بخلاف جنب و حائض و ادب آنست که بوقت در آمدن در مسجد کفش بیرون کنی و پای راست پیش نهی نرم نرم
در آیی و کسی را از جای که نشست خود نخیزانی و نیازاری که آمده است از رسول علیه السلام لا تعظموني في بيت ربي و از اینجاست که بعضی از ائمه
ناصحی در مسجد درس کرده اند صحابه را نگذاشتندی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان بر خواستندی ادب در وقت بیرون
آمدن آن است که پای چپ پیش نهی و پای چپ بر کفش نهی **فصل** بوقت اندر آمدن بخلا پای
چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب
و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن بر انداخته بود پای دراز کردن سوی
قبله مکروه است نشاید که کسی سوی قبله نشانه نهند و تیر اندازند و اگر بلند کردن بوقت سلام و گرم شدن تذکیر مکروه
است روا بود که دعا کافر مستجاب شود نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابابکر علیه الصلوة والسلام مگر بطریق تبع
پیغامبر صلی الله علیه وسلم در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول مذکران که بار خدایا
یک قطره از دریای مغفرت خود ازین قوم دریغ مدار این لفظ کفر است هر که نام خدا تعالی بشنود باید که جل جلاله یا سبحانه

درآمد او و نماز بود و سفر او و فرو و گرفت و طعام خوردن آغاز کرد و طعام ظالمان را خوردن بر قصد تقبیح فعل ایشان بهتر است اگرچه حلال بود و اجابت
نمودن بدعوت جهود و ترسا باک نیست **فصل** جامهٔ ابریشمی پوشیدن مردان را حلال نیست مگر در حرب و پسران نارسیده را نشاید پوشانیدن و
پوشاننده او در وبال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب دهد جامه که تارش ابریشم بود و پودش ریسمان چنانکه جامهٔ عتابی و خاره و مانند
آن باک نبود و هر جامه که تارش ریسمان بود و پودش ابریشم مکروه بود و پوشیدن وی مگر در حالت حرب چنانکه حریر مردان را نشاید پوشانید اگرچه
زره و خفتان او را گریبان بود و مردان را بر نهالین ابریشمی نشستن و بر بستر ابریشمی خفتن و بر بالش ابریشمی سر نهادن باک نیست قبا اغد ابریشمی مردان را
حرام است ازار بند ابریشمی بقول مکروه است مردان را پیراهن زه ابریشمی باک نیست کلاهی که در وی از زر و نقره و یا ابریشم بسیار بود مکروه بود
و اگر بر طرف عمامه علم زرین بود بقدر چهار انگشت باک نیست و همچنین علم جبه و زه و کلاه **فصل** باک نیست جواب سلام جهود و ترسا بر گفتن و از
علیک نشاید گذرانیدن و بر ایشان ابتدا سلام نشاید کردن باک نیست که میان مسلمانان و اهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وی حاجت
بود و جواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام گوید واجب نبود و هر کسی که بقرائت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید گفتن و اگر بگوید جواب لازم
نیاید و بر سلطان سلام گفتن سنت است و بر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناگفتن رواست جواب سلام زن بیگانه نرم باید گفتن و بر زن
جوان بیگانه ابتدا سلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی برگذرد که در شطرنج و نرد باختن و مانند آن بود سلام کند بر قصد آنکه تا ایشان را از معصیت
باز دارد روا بود و اگر بر جماعتی سلام گوید و یکی از ایشان جواب بدارد دیگران را نیز ساقط شود و سلام را جواب چنان باید گفتن که سلام دهنده
بشنود و جواب عطسه واجب است چون عطسه دهنده حمد بیارد والله اعلم **فصل** باک نیست آرایش کردن خانها و در اندوده کردن سقف بمال حلال
لیکن بکار آخرت باید کردن که بهتر و خوب تر است مرد و زن را بر کرسی زرین نشستن و بر دوات و قلم زرین یا نقره گین نبشتن و در آینه زرین نگریستن
نشاید نقش کردن صورتها که از جنس جاندار بود مکروه است چون کلان بود بقدر بتوان دیدن صورت قنادیل و درختان و مانند آن باک
نیست خوار کردن بساطها بر آن صورتها باشد باک نیست جهانیدن خر بر اسب باک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکر کردن
بر توانگری است کسب کردن لابدی فرض است درویش چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر در خانها طواف کردن از بهر قوت را و بتجارت
رفتن بکافرستان باک نیست و اگر درویشی گوید بحق خدا چیزی بده واجب نشود دادن غلام امرد بمردی که لوطی بود فروختن نشاید **مسئله** بر گوشه
راه بازار نشستن بر قصد خریدن و فروختن نشاید مگر که گذرندگان را ضرر نکند **فصل** زبان تازی بر جمله زبانها فضل است هر که او را بیاموزد
او را ثواب بود بوقت حجره نهادن کتب کتاب پارسی را زیر باید نهادن و کتاب ادب و لغت را زبر آن و کتاب فقه را زبر آن
و کتاب اخبار را زبر آن و کتاب تفسیر زبر آن و کراسه را زبر آن نشاید پیر عامی را که برزبردست جوان دانشمند نشیند و در گفتن و رفتن
نیز تقدم نکند و در خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که ذو السلطان و ذو العلم احق بشرف المجلس یعنی سلطان عادل و
مرد عالم بصدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و مفید گفته اند که امر
معروف بر سه قسم است علما را بزبان بود و سلطان را و اصحاب ولایت را بدست بود و عام را بدل ناپسندیدن و اشتغال لازم
بود و هر که از فسق فاسق بدگوید بر سه اهتمام یعنی بر رفق اندیشه یا بر عزم آنکه مردمان از وی احتراز کنند باک نبود و سلطان

بیرون کنند و یکی از آن قوم در وقت توزیع بر ایشان نظر و مساوات نگاه دارد و ثواب یابد **فصل** نشاید که نام مرد کافری چون ابو جهل یا
فرعون بر کاغذ نقش کند و آن [illegible] ندانند و تعویذ نوشتن و در حلقها بر کردن شنیدن و بر وی نوروز و چراغان نکرده است و اگر کسی با دیگری
اسب و اشتر دوانند برابری اگر دو کس با هم دوانند با رسن چیزی بجز دیا چیزی با وی بدهد و اگر دیگر اسب بگذارند بروی چیزی نبود و هم درست بود و چنین
لازم نبود اما اگر بدهد حلال بود و همچنان تیر انداختن اگر دو کس او در مسئله سخن رود گوید بیا سیم اگر جواب موافق قول من آید تو چیزی بدهی
و اگر موافق قول تو آید چیزی با تو و هم درست بود و اگر گویند اگر جواب نعم آید تو چیزی بده و اگر لا آید من چیزی بدهم درست نبود و همچنین حکم
تیر انداختن و اسب دوانیدن چون شرط از هر دو جانب بود روا نبود و اگر مضطر شود با حرام کافری نیت چنین کند که این تعظیم و مسلمانی بجواز
و سلام گفتن وجود را باریک کردن محفوظ و بر امیکم از فرشتگان و اگر گوید سعادت باد و نیت آن کند که السلام باید انشاء الله تعالی **کتاب الغصب**
قال الله تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال علیه السلام من غصب شبرا من الارض طوقه الله تعالی الی سبع الارضین یعنی هر که بدست از زمین کسی
غصب کند تا هفتم زمین از طوق سازند و بقیامت در گردن او آویزند **مسئله** هر که بنده دیگری را بکار فرماید ضامن بود هر که بنده غصب کند و
آن بنده که بر گشته باشد یا حرفت فراموش کرده بود نقصان از او ضامن بود غلام اگر در دست غاصب خویشتن را بزند و بمیرد او را غاصب
هلاک کند ضامن نبود و اگر کسی کبوتر معلق زن یا کرد وی منقش یا چهار سر زن یا خروس جنگی کسی را هلاک کند قیمت وی واجب آید بی صفت
معلق زن و بی صفت منقش و همچنین اگر کنیزک مطربه کسی را هلاک کند قیمت بی مطربه لازم شود **فصل** اگر کسی در زمین مغصوب کشت کند و آنچه
زیاده از تخم او حاصل آید صدقه باید کردن و همچنین از زر مغصوب اگر ازند و ربح حاصل شود که آن سود را صدقه باید کردن اگر کسی زمین دیگری
درختی بر کند و در زمین هر که باشد بنشاند درخت بگیرد ملک او کرده و بر وی قیمت نشاند واجب آید و در غصب اگر کسی خر یا گوساله و مانند آن
غصب کند و در دست وی کلان شود و هلاک شود قیمت روز غصب واجب آید و اگر کنیزکی یا ستوری لاغر غصب کند و در دست وی فربه گردد
ضمان فربهی بر وی لازم نبود چون پیش از طلب کردن هلاک شود و اگر کسی سیم و زر خود بیامیزد چنانکه جدا کردن ممکن نبود جمله ملک او گردد
و بر وی ضمان واجب بود و همچنان گر حبات از مردمان قبض کند از جنس دراهم و لعاملی بدمال خود داده باشد و ضمان بر وی بود و اگر کسی از دیگری
چوبی یا بالا را غصب کند و در بنای خود در آرد ملک او شود و بر وی ضمان بود و اگر زمین مغصوب کند و بر وی عمارت کند جبر کنندش تا عمارت برگیرد
و زمین را بخداوند تسلیم کند اگر مالک گوید که این بدان صفت بود و غاصب گوید نبود قول قول غاصب بود و با سوگند اگر کاله از دست غاصب دیگری غصب
کرد و بیرون شد خداوند مخیر بود خواهد تاوان از غاصب اول خواهد و خواهد از دوم یا بعضی از اول و بعضی از دوم خواهد روا بود و اگر کسی خمر مسلمانی را بریزد
تاوان لازم نشود و اگر بربط یا طنبور یا رباب یا غیر آن کسی بشکند [illegible] چیز را شاید قیمت آن را تاوان دار شود و [illegible] چوب یا طنبور
را اگر [illegible] کافری امان داده و [illegible] غصب کند باید [illegible] عقوبت بود **مسئله** هر که دیگری را [illegible] کند [illegible] اگر کسی [illegible] بگیرد
و [illegible] چیزی [illegible] ضامن بود و بقول [illegible] فتوی بر قول [illegible] است اگر کسی آب از کشت کسی باز دارد و کشت او خشک شود ضامن نبود و اگر کسی
ستوری را بند کند تا ستور او در بیابان ضایع شود ضامن نبود و اگر بند از پای غلام گریزنده برگیرد و غلام بگریزد و یا در قفس بگشاید و مرغ
بپرد و یا در ستورگاه کسی بگشاید و ستوران بیرون رود ضامن نگردد و اگر دیوار کسی سوراخ کند و از آنجا دزد درآید و مال ببرد ضامن نشود

و اگر مردی با کالهٔ غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کالهٔ غصبی کنیزک خرد وطی کرده باشد و اگر کسی در خانهٔ غصبی
باشد یا از کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد سزا مزد واجب آید اگر کسی طعام و یا میوه کسی غصب کند و پیش خداوند کاله نهد و او بخورد و نداند
که ملک اوست از عهده ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که گوید با شوی که من با تو درین خانهٔ غصبی ننشینم
و وی باشد و بال در گردن شوی بود فصل اگر مودع جامه ودیعت را پوشید یا ستور را بهار بر نشسته و باز جامه را بیرون کند
و از ستور فرود آید و از بهر مالکش نگاه دارد از عهده ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود باز مقر آید از عهده بیرون نیاید تا بخصم
نسپارد و اگر مودع کاله را بنزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود یا بر دوم بقول ابوحنیفه رح بر اول بود و بقول ابو یوسف
و محمد رح خداوند ودیعت را اختیار بود خواهد اول گیرد خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم با اول باز گردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول را
بگیرد با دوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابوحنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانهٔ او نهند و هلاک شود ضامن بود و اگر کسی
یا ستور یا نقره یا متاعی بنزدیک نارسیده که ماذون نبود به بازرگانی کردن ودیعت نهد و آن نارسیده او را هلاک کند ضامن نبود و اگر ماذون
بود ضامن بود و اگر بنزدیک غلام عاقل ماذون نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزادی یابد و اگر یکی از دیگری ستوری عاریت
خواهد تا بجایگاه معین برد و از آنجا درگذرد ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهده ضمان بیرون بیاید و اگر کالهٔ عاریتی
را در راه بجای فراموش کند ضامن بود و اگر کسی کاله غصب کند خداوندش او را بیزار کند کاله بر دست او بسبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود
ضمان لازم نبود والله اعلم بالصواب باب اندر وقف قال الله تعالی و تعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری کنید یکدیگر را به نیکوئی کردن و پرهیزگاری
کردن و در خبر است که رأس العقل بعد الایمان التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کل بر وفاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوست مردم گردانیدن است مر هر دو کس
را خوبی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن بنزدیک ابوحنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقف چنین گوید که چون من بمیرم
این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشندگان فلان موضع باشد اگر کسی از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود در
آید و بقول ابو یوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آمده است که عمر و علی و وصی و زبیر و انس و غیر ایشان از اصحاب
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بمتولی شرط است مر درستی وقف را بقول محمد رح و بقول ابو یوسف شرط نیست باید در وقف
کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلان کسم درست نباشد تا نگوید که اگر وی درگذرد بر جماعت فقرا مسلمانان اگر گوید این زمین وقف
فلان مسجد را تا بمتولی تسلیم نکند درست نباشد اگر گوید این دوکان وقف بر روغن چراغ فلان مسجد کردم وقف شود چون بمتولی تسلیم کند و وقف کتب
و مصاحف درست است اگر زمین با کشاورزان یا غلامان و با جفتها گاو وقف کند درست آید اما وکاوان یا میشان بر رباطی وقف کنند که
شیر و بچه‌های ایشان بر راه گذریان صرف کنند روا باشد اگر دیگی و دینی با سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود و وقف بر اقربای
رسول علیه السلام روا است بخلاف صدقه اگر گوید من این زمین چون بمیرم وقف کردم این زمین بر جماعت مسلمانان درویش درست نبود و وقف مشاع
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن روا نیست بقول محمد و ائمه بخاری اکثرهم رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده
اند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا است و ائمه بلخی رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

اهل مسجد **فصل** روا است وقف کردن بنیهٔ آسیا یا بنیهٔ گرمابه روا است وقف کردن و اسپ بنده و وقف مانند کردن نتوانند قسمت یعنی نبود
را ولایت قیم نشاندن نیست از که تولیت طلبد او را نشاید دادن که آن طلب از فساد قی خالی نبود واجب است که از مراقف
وقف نخست بعمارت وقف صرف کند اگر قیم خواهد تا مسجد را مناره سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل محلت بی مناره بانگ نماز
نشنوند روا بود اگر قیم وقف مسجد را نقش مسجد صرف کند ضامن شود و اگر گنج اندوده کند زیان ندارد و صرف کردن غلات رباط
ویران که مردمان بوی حاجتمند نمانده بوند بر رباطی که نزدیک وی بود روا بود اگر رباطی ویران شود روا بود که مرده نهند و بروی نفقه کنند
تا آنگاه که آبادان گردد و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دوکان نهد بنا کردن رباط بهتر از آزاد کردن بنده است **مسئله** اگر کسی در سرای یا در میان
زمین خود مسجدی سازد و مردمان را دستوری دهد به نماز کردن در وی مسجد نگردد و فروختن وی روا بود مسجد که ویران شود و مردمان بروی حاجتمند
نمانند از مسجد بیرون نرود و بقول ابو یوسف رحمة الله بملک خاوند باز نگردد و بقول محمد رحمه الله سپردن هیچ ودیعه بملک خاوند باز گردد و اگر کسی خواهد
که مسجد آبادان را آبادان کند و بهتر از آن بنا کند نشاید بنا کردن نفقه برقند بلیا از وقف مسجد روا است باشیدن امام و موذن در خانه که وقف مسجد
بود مکروه است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که پاره از راه جامه مسجد در آرند باک نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز خفتن
افروخته گذارند در مسجد چون کسی را از آنجا نشاید طلبا علی افتد بیرون با روغن گنده چون گنده شود نشاید بقصد سپردن کسی را دادن سبیل نبود که
سلطان از آن خبر شد و مصلحت نجیبه صرف کند هر که در مسجد بوریای باز کند یعنی اندازد و وقف کرده **فصل** اجارت دادن دوکان وقف را
زیاده از یکسال روا نبود مگر که مصلحت در دادن بود و زمینا وقف را زیاده از سه سال باجارت دادن روا نبود و سه سال روا بود
مگر که مصلحت در دادن بود و اگر کسی دوکان وقف را بفعل گیرد و دیگری غله زیاده کند اجارت اول را فسخ نشاید کردن بیرون متولی اجارت
باطل نشود و اگر کسی زمین وقف و دوکان نهد و خواهد که مگر را بقدر غله باجارت گیرد و اگر بجائی بود که چون عمارتی برگیرند دیگری بزیادت
از آنچه وی میدهد بدست وی ماند روا بود و الا بفرمایند تا عمارت برگیرد یا غله زیادت دهد گواهی دادن بر وقفیت چون مشهور بود روا بود
و برشهر اطلاق وقف روا باشد بمبادله وقف بملک چون مسجد نبود روا باشد والله **کتاب الهبة** قال الله تعالی وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ
فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی بالتحیة با بنا الهبة والله اعلم در خبر است که تهادوا تحابوا یعنی یکدیگر هدیه دهید تا یکدیگر دوست شوید و آمده است
الهدیة تذهب التحیة یعنی هدیه کینه را ببرد **فصل** اگر پدر فرزند نارسیده خود را چیزی بخشد ملک او گردد و قبول و قبض حاجت او نباید و گواه کردن
مستحب است و اگر کسی مر نارسیده غیر را چیزی بخشد ولایت قبض مر پدر او را بود یا وصی پدر را یا پدر پدر یا وصی او را یا خود او را اگر نارسیده بکار
شود یا بود کسی چیز بخشد او را قبض سوی معتبر بود و قبض کردن نارسیده عاقل و قبض کردن غلام محجور درست قبض پرورنده بچه مسجد از بهر لقیط
را درست بود اگر کسی زمین خود را از بهر فرزند آن که نشاند تا درخت ملک فرزند نگردد و اگر گوید بنام او کردم ملک وی گردد و اگر کسی یکی را
گوید که این چیز مر او را بخشش او گوید فدا تو باد یا گوید از تو در یغ نیست این هبه نباشد بخشیدن زمین بی کشت و بخشیدن کشت بی زمین درست نباید
بهر مشاع که قسمت پذیر بود روا نبود و مگر بقول امام شافعی رحمة الله و اگر قسمت پذیر نبود و چون آسیا و گرمابه و کتاب و بنده روا بود و فایی که دو
مرد را باشد و بدیگری بخشیدن روا نبود و مگر که گوید بیش از وی بگیرد و اگر یکی را چیزی بخشد در وقت بخشیدن که گفته بیاید دستوری و اجب رسانیدن باید

واگر در مجلس دیگر قبض کند بی دستوری واهب درست نباید **مسئله** هر بخشنده را حق رجوع بود بقضای قاضی یا برضای خود چون بیگانه چیزی
بخشیده بود و اگر بزن خود یا بفرزند خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بفرزندان ایشان یا عم یا بخال بخشیده بود در رجوع نتواند کردن اگر کالای
بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون آید یا زیاده شود در صفت یعنی جالش زیاده شود یا واهب یا موهوب له بمیرد یا عوض
بخشیده بیاید اگرچه اندک بود در هیچ حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن آنست که بگوید که این عوض هبه تست یا مکافات هبه تست
و مانند این اما اگر بعقب بخشیدن آنکس او را چیزی بخشید بی آنکه گوید عوض یا مکافات بخشیدن تست حق رجوع باطل نگردد و اگر کسی دیگر را
غلام بخشید و آنکس او را قرآن آموخت یا بیت یا غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و آنکس آنکاله را از
ملک خود بیرون کند و باز بملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی بخشید برآنکه او را تا فلان وقت طلاق ندهد اگر
پیش از آن طلاقش دهد هبه درست بود والله اعلم **فصل** صدقه شاة به نیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود بیکقول روا نبود
و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدقه کردن به از آزاد کردن جا چیزی را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود در
خوف پشیمانی نبود رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که بالحاح چیزی طلبد و یا باسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم
بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت ببرده و ندهد بخشیدن روا است اگر کسی نان از خانه یا درم از کیسه بیرون کند تا سائل دهد
و آن سائل را نیابد خواهد بدرویشی دیگر دهد خواهد ندهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیک که تا رسیده کند
ایشانرا بود و خواجه را و پدر را و مادر را ثواب سبب فرمودن طاعت بود و بربان مسلمان را ثواب نیست بجز آنکه عقوبت نبود و بمذهب امام
ابو حنیفه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ایشانرا ثواب است و این مسئله در تاویلات شیخ ابو منصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی
خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهتر آنبود برابر بخشد بقول ابو یوسف رحمة الله و نیز پسر را دو یک بهر و دختر را بهر بود و اگر بعضی از
فرزندان بتعلیم مشغول بوند نه بکسب باک نیست که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده و اگر کسی چیزی خورد نی بنارسیده بخشد بعضی گفته
که مادر و پدر از آنجا خوردن روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود والله اعلم **فصل** اندر شفعه در خبر است للجار حق الشفعة وان کان غائبا علی
مقدار الفی فرسخ یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود مقدار دو هزار فرسنگ و مراد از همسایه کسی است که ملک وار در جوار مبیع متصل بود
مسئله بدانکه اول شفیع کسی را بود که شریک بود در عین مبیع یعنی خانه یا زمین یا در بازکنی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه گذشتن و برف
انداختن و گذر دادن آب باران و مانند آن باز همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بهر لفظی که بروی
فهم شود روا بود طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم آنگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند و دوم گواه
نشاند بر طلب شفعه و باز سوی خریده برود و یا سوی فروشنده برود و اگر کاله در دست بایع بود یا بسوی زمین که بیع بر وی افتاده بود و دیگر
باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تاخیر کردن در طلب زیان ندارد و اگر شفیع بر خریده سلام کند
آنگاه شفعه خواهد روا بود و اگر پس از خبر یافتن بیع گوید الحمد لله یا شفعه خواهد یا عطسه دهد و گوید الحمد لله پس از آن شفعه خواهد روا بود و اگر خبر بیع یابد و از خرنده
واز بها علم نبود پس شفعه طلبد یا بپرسد آنکه طلبد روا بود **فصل** اگر شفیع با خرنده در بها اختلاف کند قول قول خرنده با سوگند بود و همسایه روی بازوی را حق

شفعه نبود چون در حقوق ایشان شرکت نبود و اگر همسایگی وقت چیزی فروختن مستور شفیع ... سرای خود یا جامه یا غلامی یا ستوری باشد
آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بهای گفته باشند اگر پدر و یا وصی شفیع به نخواهند شفعه را رسیده باطل شود و اگر شفیع در نیم شب خبر دانستن
و پس از صبح گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و در بیع فاسد و قسمت لاملاک شفعه نبود و اگر شفیع حق شفعی بچیزی بفروشد حق شفعه باطل شود
و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه باک نیست یکی از جمله حیله آنست که بر پیوند ملک باندازه گزی پیدا را به بهای گران بمشتری فروشد و باقی
را بقیمت نیک ارزان بوی فروشد **باب** لقیط بچه خورد بود که بر سر جای راه بود و در پای مسجد و رباط نهند تا کسی بر دارد و تربیت کند
تا بزرگ شود حکم وی حکم آزادی بود نشاید داشتن و نام آزادان باید نهادن و اگر در قرارگاه مسلمانان یابند و را مسلمانان زاده دانند
و اگر به کلیسا ترسان و کنشت جهودان و معکده مغان یابند یا مانند آن باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون آن کودک را برآورند بر و در
و بند اگر کسی بیرون آید دعوی کند به نسبت وی و نپذیرد ... رند بحکم شنیع فرزند وی باشد و از یکدیگر میراث یابند و برند **باب** اللقطة لقطه چیز
بود که در راه و صحراه یابند آنچه در راه و بیابان و کوه و غیر آن یافته شود حکم وی حکم امانت دارد تعریف باید کرد و بر جایی ماند باید کرد و خبر باید
داد تا خداوند آن چیز بیرون آید درست کند به نشانی که از آن وی است آنگاه باو باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم نقره بود ده روز
ندا باید کرد و اگر زیاده بود بقدر آن ندا باید کرد و اگر در آن مدة کسی بیرون نیاید و طلبگاری نکند آنگاه بدرویشان صدقه باید کرد ... که وی محتاج
نبود و اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود باندازه علف و در نشست در ایام تعریف وی لازم آید والله اعلم **باب** اندر آبق و مفقود
غائب بود و اگر غلامی بگریزد و کسی و را بگیرد و اندازه سه روز راه دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بخاوند باز رساند چهل درم اجرة
نقره لازم آید و اگر کم از سه روز بود باندازه آن طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی و مردگی وی خبر نبود قاضی حکم اطلاق کند تا از مال وی
وام وی بگزارند و نفقه زن و زیر دستان وی برسانند و ستانند تا اینها ز بستانند و نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا آنگاه سالی
اندر نگذرد و چون صد و بیست سال تمام شود از روز زادن وی حکم کنم بمرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که
زنده بوند و بمذهب شافعی رحمة الله بجز نفقه کنند و انرا سبب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابوحنیفه روا نباشد والله اعلم بالصواب
باب اندر قسمت قال الله تعالی نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیة و فی الخبر ان النبی علیه السلام فتح خیبر و قسمها علی ستة و ثلثین سهما
مسئله باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند و رزق ایشان از بیت المال برسانند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این محدود
ما را از فلان میراث است قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذرانند بر موت مورث و عدد ورثه و در ای عقار روا بود که اقرار ایشان قسمت کنند
قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و اسپان و گرمابه را در میان شرکان قسمت کنند الا برضای جمله اما سیم و زر و گندم و جو و مانند آن اگر یک کس قسمت طلبد
روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیگانه بر قسمت گواهی دهند روا بود قسمت و اسهامی پیش از قبض روا بود و در قسمت
خیار رویة ثابت است قرعه زدن از برای تعیین نصیبهای مستحب است اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود
قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل بازدارند اگر از ورثه کسی غائب بود و حاضران یا مر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مرد
مفقود شود و زندگی و مردگی وی معلوم نبود تا از وقت ولادة وی نود سال نیاید قسمت مال ورا روا نبود و پس نود سال حکم موت وی ثابت شود

مال او قسمت شود میان ورثه باقی و زن را باید که عدت دارد و چون عدت بگذرد آنگاه زن وی شود کند روا بود و اگر یک کس عدل خبر دهد مرگ دیگری قسمت
مال وی روا بود و قسمت پدر در میان دو نارسیده یا معتوه روا بود و چون غبن فاحش بود وصی را قسمت میان دو نارسیده روا نبود و اگر قسمت
شرکا می پدید آید قسمت را نقض کنند اگر یکی را ساختی رسد و درانجا بنا خواهد کردن و منفعت باد یا روشنائی بر همسایه را فوت شود خواهد شد روا بود و آنجا نام
نبود و همچنین اگر خواهد مین خود پهلوی دیوار همسایه حائل سازد یا خواهد تا پهلوی خانه همسایه بکلان سازد روا بود ولیکن نسازد بهتر بود و اگر
محدود و یک شریک خواهد بداند که پاره سهم مقرر شریک ... روا بود و اگر شرط اختیار قسمت کنند پس آن حاجت اختیار بام سازد و یا در حصه خود ...
اختیار شش باطل شود **باب** اندر قضا و دعوی قال الله تعالی فاحکم بین الناس بالحق و قال النبی صلعم من طلب القضاء وکل الیه ...
نزل علیه ملک السدده هر که امارت طلبد و برا بوی سپرد آید و اگر جبر کنند فرشته بوی فرستند تا بر راه راستش یاری همی دهد و قال النبی صلی
علیه وسلم البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و این حدیث اصلی عظیم است مر احکام دعاوی را فائده اگر سوگند دهد مسلمان را باین لفظ دهد بالله العلی العظیم
و جهودان را باین لفظ که بالله الذی انزل التوریة علی موسی و ترسایان را باین لفظ که بالله الذی انزل الانجیل علی عیسی و مغ ...
الذی خلق النار ... و بجای عبادت گاه ایشان سوگند نه دهد هر که طلب کند نشاید او را تقلید کردن از برای آنکه طلبیده ...
که ابو حنیفه رحمه الله بر خشم ... تا زیانه تحمل کرد و قضا نگرفت و محمد حسن رحمه الله را تا بند نهادند و ... قبول کرد و قاضی را باید که ...
در برابر نشاندن و نگریستن ایشان و سخن با ایشان و اگر یکی سلام بوی کند ... نشاید که ...
سلطان با یکی از رعیت بجا دعوی نشیند قاضی در آید ... و بر تخت بود و ادب آنست که از تخت فرود آید و سلطان را با خصم برابر نشاند ...
نشاند قاضی را نشاید قضا کردن در وقتی که خشمناک بود یا اندیشه مند بود یا ... میل دارد یا گرسنه بود یا ...
یا ملالت گرفته بود و در حالت ... قضا نشاید کردن قاضی را در مسجد قضا کردن باک نبود و ... اولیتر بود که ... بازار بود تا ...
دور ماند فاسق قضا را نشاید لیکن ... اولیتر زن قضا را نشاید و رای حدود و قصاص یعنی حدود و قصاص نشاید بند و نارسیده قضا را نشاید
اگر سلطان بنفس خود قضا کند روا بود و ... که غالب قضا او بر جور بود هر که قضا بر شوة گیرد قاضی نشود و هر که قضا بر شوة کند درست نبود
اگر چند یکی بود معزول باید شدن کردن و الی چون بنده بود یا نارسیده بود تقلید قضا از وی درست نبود خوارج اگر بر شهری استیلا یابند
و یکی را از میان خویش قضا دهند درست نباید اگر کسی را از اهل قضا دهند درست آید قاضی را نشاید قضا کردن بعلمی که پیش
از قاضی شدن بحاصل آید یا بعلمی که نه در آن شهر بحاصل آمده بود که قضا داده اند در شهر بر غائب گواه ... نشاید کردن و اگر کند
درست نبود اگر یکی بر زنی نکاح دعوی کند و گواهان دروغ بگذارند قاضی قضا کند زن بروی حلال شود و همچنین در فصل ...
و مانند اگر بر زنی دعوی نکاح کند و زن انکار کند بقول ابو حنیفه رحمه الله سوگند نه دهد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سوگند
دهند فتوی بر این قول است اگر یکی بر منکوحه دیگری دعوی نکاح کند حضرت آنکس شرط بود **فصل** اگر چیزی دعوی کند و گوید گواهانم
حاضر اند در شهر مدعا علیه را سوگند نتوان دادن و اگر گواهانم غائب اند سوگند توان دادن پس سوگند دادن اگر گواه شود ... گذرانیدن اگر کسی بر دیگری
دعوی کند ... مدعا علیه سوگند نخورد و تعزیر بزنندش اگر مدعا علیه یکبار نکول آرد بروی قضا روا بود و اولیتر آن بود که سه بار

سه بار سوگند عرض کند و انگاه وقف کند و بقول شافعی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر یکی بر کودک ماذون بعیب دعوی کند و او منکر شود
و از سوگند نکول آرد بر وی قضا روا بود و اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر مردی
محدودی دعوی کند و او گوید که این محدود ملک نارسیده من است سوگند دهندش بر که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهندش دیگر بار پیش قاضی
نتواند سوگند دادن و اگر پیش قاضی سوگند دهد دیگر باره نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار وی دهند نه بر صورت دعوی مدعی
تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق بائن کند مرد منکر بود و حرمت را سوگند دهندش بر طلاق ناکردن روا بود که طلاق کرده بود و باز آشتی
کرده بود اما سوگند دهندش که این زن ساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا درین شهر خانه نیست یا مرا
درین شهر گواهی نیست پس از آن بر فلان چیزی دعوی کند یا در آن شهر خانه خود دعوی کند گواه گذارند نشنوند اگر یکی بر غلام محجور دعوی مال
کند بسبب هلاک لی حضرت خواجه گواه گذرانیدن درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه اگر گوید من این محدود وارثی مدعی خریده‌ام
نفرمایندش که بوی رد کند پس از آن اگر گواهی دارد و بگذاردن مدعی را بر بیان سبب حجر نشاید کردن مدعا علیه اگر بحق اقرار کند و غایب شود
ببینت او قضا روا نبود و اگر قاضی بجواز بیع ام ولد حکم کند روا بود و مکر بقول محمد رحمة الله اگر یکی با مادر زن یا با دختر زن خود بیامیزد و زن
دعوی حرمت کند قاضی بحل قضا کند زن بر وی حلال بود بحکم قضا قاضی **فصل** قاضی را ولایت نائب کردن نبود و بدستوری سلطان
قاضی چون ماذون بود نائب کردن را بدستوری سلطان نتواند معزول کردن قاضی چون پیر شود که مستحق عزل گردد و اما معزول نگردد تا آنگاه
که معزولش نکنند و در ولایت چون شهر اخرت کنند نائبان و قاضیان نگردند و اگر قاضی نائب خود را بطرفی فرستد و معصومیت نشنود قاضی که را
علم کند نشاید او را قضا کردن قضا قاضی روستای درست نباشد کتاب قاضی بقاضی در دام و غلام گریخته و مانند آن او بش تا او رحید و از
محکم قند تا بخارا بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول ایست اگر قاضی مر پدر و یا فرزند یا زن خود را قضا کند روا نبود و اگر نائب
مر قاضی اصل را قضا کند روا بود اگر دو تن بر یکتن بر کسی ملک محدود دیگر او دعوی کنند و گواه کنند قاضی در میان ایشان بدو نیم قضا کند
اگر کسی بر دیگری محدود دعوی کند باید که مدعی و گواهان بگویند که در دست وی این جا علیه بنا حق است و ملک این مدعی است اگر نگویند
که در دست وی بنا حق است بیان بکار دیقبول و در دعوی منقولات اشاره بعین کالا مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در
مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کالا در دست من ودیعت است از فلان بنا گواه از وی نشنوند اگر مدعا علیه تره کند و بدر قاضی حاضر
نشود و صورت استحضار بر وی بود والله اعلم بالصواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ
لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَیٰ أَنْفُسِکُمْ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باشید راست ایستادگان در داوری و گواهان راست باشید برای خدای عز و جل
و اگر چه بر خود تاوان بود و در خبر است که یا ایها الناس قولوا الحق و لو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق بگوئید اگر چند بر شما زند اگر یکی بر دیگری مال
دعوی بکند و مدعا علیه گوید بستان یا بگیر یا برکش اقرار بود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید بستان ابدالش اقرار بود و اگر یکی را
گوید که من کاله مر تراست اقرار بود و اگر گوید مر ترا است بود اقرار نبود و اگر زنی مرد را گوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دو تن مر یکی را گویند
که ترا بر یکی از ما چندین درم است درست نبود و اقرار مست شده از سیکی درست بود و اقرار نارسیده محجور درست نبود و اقرار کرده درست نبود و اقرار مبتنی از انکه

اورا تصدیق کنند درست بود و لیکن چون رد کند باطل شود و اگر یکی دیگری را گوید ترا است بر من از یک درم تا ده قرار به نه درم بود و اگر گوید ترا است
بر من ده درم مگر هشت درم مگر چهار درم اقرار بود شش درم فرقش آنست که مستثنا آخرین بکرد و آن چهار است از مستثنا در مرد و است و
آن هشت است مستثنا کنی چهار ماند و آن چهار را از ده مستثنا کنی شش ماند همبرین قیاس میدان و دیگر های اگر کسی را گوید ترا است بر من صد درم حال
تا فلان وقت و آنکس گوید اجل نیست قول قول آنکس باشد که دعوی اجل میکند اگر گوید فلان را است بر من آنچه من میدانم چیزی این لفظ [illegible]
نبود **فصل** اگر یکی دیگری را گوید بنده ترا است آزاد کردی آنکس گوید تو نیز آزاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود و بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را گوید چون من بمیرم کسی را پسر تو سیلی نبود این اقرار بود و بنده پیران مدبر گردد و اگر گوید این بچه بنیره من است درست نبود اقرار
نارسیده ماذون در ترکه پدر درست بود و اگر وکیل او را اگر کند بشوی دادن بلی و از زن منکر بود و قول قول زن بود و اگر پدر اقرار کند بشوی دادن
دختر رسیده درست نبود و اگر یکی گوید فردا چنین شود تو از غلام بیزار درست نبود و اگر بیماری اقرار کند بجملگی مال خود مر کسی را درست بود و اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود و اگر وصی اقرار کند بغلام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه یعنی بپوشید گواهی را هرکه بپوشد بزرگ کار است و در خبر است اگر [illegible] شنود و قال الله
تعالی یحیی بهم الحقوق یعنی گواهی دارید گواهان را مدد بستی که خدا تعالی زنده میکرد و اند بهما شما را با ایشان داده است هرکه گواهی دروغ دهد مگر
منافق گواهی پسر بر پدر و پدر بر بنیره و بنیره بر جد و شاگرد بر استاد و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال مشترک و شوی بر زن و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده و بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود روا بود **فصل** هرکه دیگری را بیند که در کاله تصرف مالکانه
میکند روا بود که از املکیت وی گواهی دهد اگر مردی با زنی در خانه زندگانی میکند بیند کاشا روا بود که بنکاح مر ایشان گواهی دهند
اگرچه از نکاح ایشان بی خبر باشند اگر مدعی را گواهان بسیار بوند بعضی گواهان اگر گواه دادن را اجابت نکنند بزه نشوند مگر که دانند که قاضی
گواهی نشنود و در عدالتش طعنه کند پاک نبود که گواهی دهد هرکه گواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد گواهی نشاید دادن و قاضی را
نشاید که گواهان را تلقین کند که چنین گواهی دهد **فصل** گواهی برادر بر برادر و بر خواهر نشنوند و گواهی پدر و مادر در حق [illegible] نشنوند گواهی
گواهی زن بر شوی را نشنوند مگر بقول شافعی رحمة الله گواهی قام خواه غرم مفلس را نشنوند مگر بقول شافعی رح نیز مرد و روا است نشنوند
گواهی مزدور در سال مزد یا ماه و یا روز مزد و مستاجر را نشنوند گواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث گفته است
که اگر عامل بود مثل یزید بن معاویه بود نشنوند و اگر چون عمر و عبد العزیز بود بشنوند گواهی بنده و نارسیده نشنوند و اگر بوقت نارسیدگی
و بندگی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدگی و آزادگی گواهی دهند روا بود و گواهی زنان تنها بر زنان و در آنچه روا است در کرمابهای ازار
میرود نشنوند همچنین بر سوها ماتمهای روند و در میان نامحرمان نشینند مگر بقول مالک رحمة الله گواهی زن تنها بر [illegible] نشنوند گواهی
زنان باز اج بر فرزند او زن و مردگی و زندگی و آمدن نشنوند گواهی یکی که بر دیگری جنگ کرده بود نشنوند عدل بود [illegible]
گواهی فاسق نشنوند نشاید شنیدن اگر بشنود حکم روان بود و گواهی مخنث نشنوند اگر چند عدل بود گواهی منفعل نشنوند و اگر چند عدل
بود کسی را گوید که نیکی باشی هر یک بیا غالب آید آنکس عدل بود و هرکه نماز بجماعت را سبک دارد و یا سه نماز او بیند را [illegible]

مال بحواله کننده نتواند باز گشتن اگر حواله پذیرنده بمیرد از وی مال نماند طالب مال بحواله کننده باز گردد و دیگر بقول شافعی هم والله اعلم بالصواب

باب الصلح قال الله تعالی والصلح خیر خدای تعالی میفرماید که صلح کردن بهتر است آمده است از عمر رضی الله عنه که گفت قال رسول الله علیه السلام ردوا الخصومات الی اهلها حتی یصطلحوا فان فصل الخصومات بالقضاء یورث بینهم الضغائن یعنی باید خصومت کنندگان را تا صلح کنند که فصل کردن خصومات بسبب حکم کینها انگیختن **فصل** بدانکه صلح بر چهار نوع است صلح بر اقرار و صلح بر انکار و صلح بر سکوت و صلح بر مجهول هر کدام ازین چهار نوع را صلح کنند روا بود والله اعلم اگر یکی بر دیگری حق مجهول دعوی کند و بر مال معلوم صلح کنند روا بود والله اعلم اگر از خصومت جامه و خانه با زر و سیم و یا نقره صلح کنند بدل در مجلس حاضر نبود دباک نباشد اگر از دعوی زر و سیم بالنقره صلح کنند و پیش از قبض از یکدیگر جدا شوند صلح درست نبود و اگر سیم دعوی کنند و بر بعضی صلح و پیش از قبض یکدیگر جدا شوند باطل کنند زیان ندارد و اگر دعوی کنند که یکمن ابریشم من هلاک کرده است و بنیم من صلح کنند و بدل صلح در مجلس نبود روا نبود پس مؤکد مدعا علیه صلح روا نبود و اگر بر زنی بنکاح دعوی کند و بر مال صلح کنند روا بود و اگر بر نارسیده چیزی دعوی کند و گواه نبود صلح پدر از مال نارسیده روا نبود و اگر نارسیده از کسی چیزی بود وی و خصم منکر بود و گواه نباشد صلح پدر روا نبود و اگر صلح کنند که غلام بنده مشترک یکماه آن شریک و یکماه آن دیگر بیک قول روا بود و اگر شریکان گویند غلام آن بنده مر فلان آن بنده ترا روا نبود و اگر کرایه خانه بر بنده صلح کنند بر آنکه یکماه ملک این گیرد و یکماه آن دیگر روا بود چیز آنکه اگر در نوبت یکی کسی غله زیاده بیحاصل آمده بود و زیادتی میان ایشان بود و اگر جامه کسی ستور کسی هلاک کنند و بزیاده آنچه قیمت وی بود صلح کنند روا بود و اگر در ماده گاو یا شیر که در میان دو کس بود صلح کنند بآن که یکماه شیر این را بود و یکماه آن را بود روا بود و اگر دعوی بعد ربا چیزی صلح کند روا نبود صلح بر انکار درست است بقول شافعی رحمه الله نه اینست مر خوانست در خلافیات اگر چیزی ستور در دست صاحب [illegible] بر چیزی صلح کنند و پس از آن آن ستور تمام هلاک شود و بدل صلح را باز ستاندن درست بود والله اعلم بالصواب

باب الشرکة والمضاربة قال الله تعالی وان تخالطوهم فاخوانکم فی الدین یعنی اگر آمیخته باشید برادران اند در دین آمده است از قیس بن ثابت رضی الله عنه که گفت کان رسول الله علیه السلام شریکی و کان خیر شریک لا یداری ولا یماری یعنی پیغمبر علیه السلام شریک من بود و نیکو شریک بود و که هرگز مخالفت نکردی و با من نه ستیزی **فصل** در شرکت خرید و فروخت چون زر سر مال دراهم و دینار بود روا بود و اگر از سیم باشد که هر روز در دست مردمان بود بیک قول درست بود و اگر سر مال نقره بود در شهری بود که در حساب زر و سیم رود روا بود و اگر نبود روا نبود و حضرت مال بوقت شرکت شرط نیست با بوقت خریدن شرط است الا عنان که در میان بازرگانان و دلالان رسم است که یک وکیل یکدیگر باشد اما باید [illegible] هر یکی را روا بود که بنقد و نسیه بفروشند و بضاعت دهند و ودیعت نهند و بیگانه را وکیل کنند به بیع اما مضاربت دادن و رهن کردن و رهن گرفتن اگر یکدیگر را گفته بود روا بود نه هر چه مصلحت بینی بکن و اگر زنی ها روا بود و شرکت کردن در هیزم چیدن و گیاه درودن و صید کردن و گنج طلبیدن درست نبود و شرکت در تعلیم خط و حساب نگاه داشتن بچگان و ستوران درست نیست شرکت معقود در متاع خانه درست نبود و دو سر مال شرکت [illegible] هر یکی نیمه متاع خود به نیمه متاع شریک بفروشند یکی شریک اگر آسیا و پیرا اسپ اجاره کند روا نبود که به شریک باز گردد **مسئله** مضارب را روا بود که هر جا که خواهد سفر کند مگر خداوند مال موضعی تعیین کرده باشد مضارب با خداوند مال کنیزکی که بمال مضاربت خریده شده بود وطی نشاید کردن مضارب را روا نبود که غلام را زن دهد و کنیزک را شوهر دهد بی دستوری خداوند

خود را بآلت جارحه بقصد بکشند قصاص لازم آید عفو از قصاص اولی بود و اگر خواهد قصاص کند باید که کشنده را بشمشیر بزند سر ببرد و نشاید که بچوب
یا بسنگ بکشد یا از بالا فرو د اندازند و مانند آن پدر را از بهر پسر قصاص نکشند خواجه را از بهر غلام مسلمان را بهر ذمی لیکن گویند که از قصاص کشتن اما از بهر
حربی مستامن نکشند آزاد را به بنده قصاص نکنند فرزند مقتول را باید که بی رضا قاتل مال طلبد بجای قتل مگر بقول شافعی رحمه الله دیت را موجب خواند بعضی
از وارثان قتل اگر عفو کرده بودند دیگران را نرسد که قصاص کنند اگر بر کسی قصاص واجب آید و او بحرم مکه التجا کند در آنجا نکشندش لیکن طعام و شراب
ندهند و بازگیرند تا مضطر شود و بیرون آید آنگاه کشندش اگر کسی زن خود را یا زن شوی خود را بکشد و در میان ایشان فرزندی بود قصاص
ساقط اگر نارسیده یا بی عقل کسی را بکشد بر عاقله او دیت بود و بر وی قصاص لازم نشود اگر کسی را بزهر کشند قصاص و دیت واجب نشود و اگر
زهر خورانیده بکشند بعضی گفته اند قصاص واجب شود و خواجه امام حسام الدین شهید هم گفته است که دیت واجب شود اگر جماعتی یک کس را بکشند همه را قصاص
کنند اگر یک کسی جماعتی را بکشد چون او را بکشند در ترکه وی دیت کشتگان دیگر لازم نشود اگر یکی دیگری را گوید مرا بکش و اگر بکشد دیت واجب آید
اگر گوید فرزند مرا بکش چون بکشد قصاص واجب شود اگر یکی زنی را یا کودکی را خواهد که فرو گیرد بقصد فاحشه و ایشان در مقام دفع او را بکشند چیزی
واجب نشود و همچنین اگر یکی بر دیگری شمشیر حمله برد اگر مردی یهود مسلمانی تیر انداز دو پیش از آنکه تیر بوی رسید مسلمان شود آنگاه تیر رسید و بمرد دیت
واجب شود دو دست آزاد به دست بنده و دست راست بدست چپ و دست مرد بدست زن و دست بنده بدست بنده قصاص نکنند همچنین دندان مرد
بدندان زن و دندان بنده بدندان آن بنده و دندان بنده بدندان آزاد و اگر یکی دندان دیگری را بر کند دندان او را بوجه قصاص بسوهان کم کنند تا بدندان که
کوفته رسید سر که مرد دیگری را شکسته یا بچوبی بزند زدن بسر و شکستن بینی بود نه قصاص دیت مسلمان و کتابی ذمی برابر است و دیت مرده هزار درم نقره است یا هزار
دینار زر یا صد شتر دیت زن نیمه مرد است دندان مرد از پانصد نقره است و آن زن نیمه آن در دندان بنده حکومت عدل است یعنی حکم کند که این بنده
را بی دندان قیمت وی چند بود و لیکن بیند بقدر تفاوت واجب آید در هر انگشت مرد هزار درم نقره است و در انگشت زن و خنثی مشکل پانصد درم
نقره است و در پیوند هر انگشت مردان پانصد درم نقره است در پیوند انگشتان دیگر دو ثلث هزار نقره و در انگشت زنان نیمه انگشت مردان است
در یک دست مرد پنج هزار نقره است و در دو دست ده هزار نقره است و همچنین حکم پا و دست پای است و دست و پای زنان نیمه دست و پای مردان است
اگر زن حامله را بر شکم زند و فرزندی آزاد از وی جدا شود مرده بر عاقله زننده غره واجب آید یعنی اسپی یا غلامی که قیمت وی پانصد درم نقره است
و اگر این فرزند نرینه بود و بنده بود نیمه دهیک قیمت بر تقدیر زندگی او واجب شود اگر دختر که بود و بنده ربع عشر واجب شود اگر زن آزاد دارو
خورد از بهر اسقاط جنین و فرزندی مرده از وی جدا شود بر عاقله وی پانصد نقره واجب شود و عاقله در این روزگار کسی را گویند که در حوادث
غم و شادی یکدیگر را یاری کنند و اگر کسی را عاقله نبود موجب جنایت او در بیت المال بود و بعضی گفته اند که در مال او بود و اگر غلامی بخطا کسی را بکشد
خواجه اش را مخیر بود در میان آنکه غلام را بدهد یا موجب جنایت بدهد اگر غلام بمیرد پیش از اختیار کردن بر خواجه چیزی واجب نیاید **مسئله**
اگر مردی را در سرای خود کشته یابند بر عاقله او دیت بود که بدهند در مدت سه سال و خداوند سرای نیز از جمله عاقله بود و بر هر یکی در مدت سه سال زیاده
از چهار نقره نبود اگر در بازاری که ملک سلطان بود کشته یابند بر خداوند بازار قسامت و بر عاقله ایشان دیت بود و صورت قسامت چنان
بود که ولی مقتول پنجاه کس را از محلت و آن موضع که وی کشته یابند برگیرد سوگند دهد که او را نکشته ایم و نمیدانیم که کشنده است او را چون سوگند

بخورند انگاه بر اهل آن موضع دیت بود اگر اهل محلت پنجاه تن نبوند سوگند را مکرر کنند تا پنجاه بار تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوگند خورد پس
دیت بر عاقلهٔ او بود و بر وی چیزی نبود اگر در سرای زنی کشته یابند او را پنجاه بار سوگند دهند بر عاقلهٔ او دیت بود و بر وی چیزی نبود اگر کسی
خود را بکشد بر هیچ کس چیزی نبود اگر در میان دو دیه کشته یابند قسامت بر اهل دهی بود که کشته بوی نزدیک تر بود و اگر مقتول از دیهها یا قریه
از یک میل بود یا زیاده از یک میل که زمین بود بر کس چیزی نبود اگر کسی را در محلت مرده یابند که بر وی اثر قتل نبود در وی دیت
و قسامت نبود و همچنین اگر از بینی یا از فرج یا از دبر یا از دهن وی خون بیرون آمد اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آمده بود آن دلیل قتل
است سبب دیت گردد چون کشنده پدید نبود والله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود و اگر تمامی زبان
کسی ببرد که آن کس گویا بود تمامت دیت وی لازم بود اگر یک دست کسی یا یک پای کسی ببرند و منفعت دست و پای او از وی ببرد نیم دیت لازم
آید و دو دست و هر دو پای یا یک دست و یک پای تمام دیت لازم شود در سر بینی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سر بزنند و منفعت
عقلش یا منفعت شنودن یا منفعت دیدن ببرد تمام دیت واجب آید و اگر تبه بود حکومت عدل واجب آید اگر مردی دست مردی از [illegible]
ببرند بقصد قصاص واجب نشود اگر کسی دندان نارسیده را برکند یکسال تعلل کنند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مردی را برکند عالی
قصاص کنند در یک لب که بخطا بریده شود دو نیم دیت است و دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را برکند حکومت عدل
واجب آید یعنی بنگرند که اگر بنده بودی بدان دندان و بی آن چند قیمت ارزیدی پس آن چندی باندازهٔ تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه
چهار یک عشر قیمت تفاوت کند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام کسی را بخطا کشد قیمت غلام واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم
یا زیاده نقره کم کنند و اگر کنیز کسی را بخطا بکشد و قیمتش چیزی از نقره بود یا زیاده ده درم نقره کم کنند تا دیت آزاد برابر نشود اگر مردی
در سرای خود یا در باغ خود نشانه بنهند و بسوی او تیر انداز و تیر تعدی کند و کسی را رسد و بکشد بر عاقلهٔ او دیت آید بخلاف آنکه در سرای کسی یا در راه
کسی دیگر تیر انداز و تعدی کند و بکسی رسد و بکشد دیت در مال او بود بر عاقله هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار اسپ
در براند و از سنب اسپ سنگ ریزه بچشم کسی را رسد و کور شود تاوان وارد نشود بخلاف آنکه سنگ کلان بود اگر در وقت راندن اسپ
کسی را لگد زند یا بدست زند راکب ضامن نبود اگر بوقت استادن لگد بزند ضامن بود اگر کسی در راه گذر مردمان
چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقلهٔ او دیت شود و اگر در چاه از گرسنگی و تشنگی یا از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سرای خود یا در بیابان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتشی افتد و یکی سرای
دیگری را ویران کند تا آتش بخاند و نرسد اثم نشود و لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشند اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان آنجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشند و او در صلاح آن تقصیر کرده
باشند و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بر وی بود اگر کسی را سگ گزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را
بر بندد اگر بی بند آنچه زیان کند تاوان بر وی بود و او نسبت بود اگر کسی را چیزی زیان کرده بود بر خداوندش چیزی واجب نشود مگر [illegible]
سر قید اگر کسی سگ دیگری را بر کسی تیز کند و جامه آن کس را بدراند فتوی بر آنست که ضامن بود اگر چه بایم سگ سر قید باشد والله اعلم

ده یه صاحب مائیه و یک یه صاحب عشر اگر از فرائض چیزی فاضل آید وصیتها او روا نمیدکشند از ثلث مال آنچه از وصیتها بماند باقی را علی فرائض الله تعالی
درمیان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هر که اولیتر بود یعنی اول پسر دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند دور
بود و باز پدر دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد هیچ کسی نبود باقی را به برادر مادر پدری دهند اگر نبود برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر پدری دهند و اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود عم مادر پدری دهند و اگر نبود عم پدری دهند و اگر عم نبود به پسر عم مادر پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدری دهند الی آخره .. اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه آزاد کننده دهند یا بکسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان اما دختر
خواجه آزاد کننده و زن او و مادر و خواهر او را چیزی ندهند از بهر آنکه حق ولا نمیتوانند بود به اناث را اگر ازینها کسی نبود باقی را بر اصحاب
فرایض بقدر نصیبها ایشان قسمت باید کردن مگر زن و شوهر را که ایشان را بطریق رد چیزی ندهند از بهر آنکه ایشان از اصحاب رد نباشند اگر ازینها کسی نبود
بذوی الارحام دهند هر که نزدیکتر ... دختر میت مقدم بود بر پدر مادر و پدر مادر مقدم بود بر دختر برادر و خواهر و ایشان مقدم
بوند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود بمولی الاموات دهند یعنی مجهول النسب باشد که بوی عقد ولا بسته بود و اگر نبود بمقر له بالنسب علی الغیر
که میت اقرار کرده بود ... برادر یا خواهر یا عم من میت برانکه ... ایشان را بود و موجب جنایت نیز بر ایشان و اگر ازینها کسی نبود انرا که
که میت او را بکل وصیت کرده باشد اگر ازینها کسی نبود در بیت المال نهند تا سلطان یا قاضی از انفقه بیماران و درویشان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه بیکان ... و کسانیکه عاجز بوند از کسب خویشان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر یکی بمیرد و از او
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی رحمه الله او را بود و نیمه بیت المال را بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را درین مسئله بقول شافعی رح
نباید گرفتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری یا برادر پدری مال میان ایشان به نیم بود بنده از کسی میراث نیابد هر عاقل و بالغ مورث
خود را بطریق قصد مباشرت بکشد بی تاویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نارسیده یا بی عقل بود محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمان مرتد از کسی میراث نبرد و چون بمیرد یا حکم کنند به پیوستن
او بدار الحرب کسب کند و زاید با حالت اسلام ورثه را بود و زاید با حالت کفرش را در بیت المال نهند یا آنکه او زنده بود اگر کسب پس از آنکه حکم
کرده باشند به پیوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیاید هرچه باقی بود در دست ورثه بگیرند و آنچه خرج کرده باشند بر ایشان ضمان نبود و همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت مسئله حاسا جنود و ترسا و مغ از یکدیگر میراث برند مگر که اهل ملت در ولایتی بودند و اهل ملت
در ولایتی دیگر نشستن یکدیگر را نیابند مسئله برادر و خواهر با وجود پدر و جد چیزی نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسر شش یک برد و اگر کسی بمیرد و از او
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر گیرد و ثلثان پدر برادر و خواهر پدری ابا و جد و برادر مادری و پدری چیزی نبرند پدر مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد و برادر و خواهر مادری با وجود فرزند میت چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود خواه پسر اگر زنی بمیرد و شوی را نیمه ال
رسد مگر که مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا فرزند پسر پسر خواه ازین شوی باشد و خواه از شوی دیگر آنگاه که شوی را چهار یک رسد
اگر مردی بمیرد و از وی زن ماند زن را چهار یک رسد مگر که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر آنگاه هشت یک رسد شش و همچنین اگر زن دو یا سه ماند
یا بیشتر ایشان را چهار یک یا هشت یک باشد و نصیب ایشان هر گز ازین بیشتر نگردد و احکام فرائض منصوص قرآن ثابت شده است بر اجتهاد متغیر و متبدل نشود و بدل

و تغییر آن حرام قطعی است والله الموفق مسئله اگر جماعتی از خویشاوندان در زیر بام مانند و بمیرند یا در آب غرق شوند و تفاوت مردن
ایشان معلوم نیست از یکدیگر میراث نبرند کسی که هم آلت مردان دارد و هم آلت زنان اگر از آلت مردان بول کند حکم مردان گیرد و اگر از آلت زنان
بول کند حکم زنان گیرد و اگر از هر دو موضع بول کند از هر کدام که زودتر بیرون آید حکم آن را بود و اگر برابر بیرون آید این را خنثی مشکل گویند
و حکم او در بیشتر مسائل حکم زنان است مثلا اگر مردی بمیرد … میراث … میراث زنانه و اگر کنیزکی مشترک بود در میان
دو کس فرزند آرد و هر دو حق دعوی کنند نسب از هر دو گیرد و چون این فرزند بمیرد از ایشان هر دو میراث برد … اما اگر ایشان هر دو
بمیرند این فرزند از هر دو تمام میراث گیرد و همچنین اگر این کنیزک مشترک بود در میان سه کس یا چهار کس و هر دعوی ثابت کنند فرزند هر چهار شود
و این مسئله از زیادات است اگر از میت پسر خواهر مادری و پدری بماند و دختر برادر مادری و پدری ماند بقول ابو یوسف رح دو تیر پسر گیرد
و یک تیر دختر و بقول محمد رح بر عکس آن یعنی دو تیر دختر گیرد و یک تیر پسر والله اعلم باب المتفرقات قال الله تعالی فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید از دانندگان اگر نمی دانید و در خبر است شفاء العی السؤال یعنی شفای نادانی پرسیدن است
از اهل دانش و آمده است که حسن السؤال نصف العلم یعنی نیکو پرسیدن نیمه علم است مسئله بدانکه حرف سین … علامت سوال و حرف جیم
جواب است و بیشتر مسائل این باب بر نسق است که اگر کسی جواب سائل او بکلمه لا گوید خطا بود و اگر بکلمه نعم گوید هم خطا بود و سبیل جواب این
مسائل آنست که جواب دهد در جواب بتفصیل و تقسیم کند گوید که اگر این صفت بود روا بود و اگر بدان صفت بود روا نبود و نظروی المستوفی
با نمک تیمم روا بود یا نی ج اگر کوهی بود روا بود و اگر آبی بود روا نی س زنی را که خون حیض منقطع شود در آن وقت با وی جماع توان کرد
یا نی ج اگر ایام حیضش ده روز بود توان و اگر کم از ده روز بود روا نی … جواب … است اگر زن مسلمان بود
تا غسل نیارد یا وقت نمازی تمام بروی نگذرد روا نبود س اگر در آب اندک نجاست افتد ستوران را توان دادن یا نی ج
اگر نجاست مغلوب بود توان دادن و اگر غالب بود روا نی س مقیم را امامت مسافر روا بود یا نی ج اگر در وقت بود روا بود و اگر بیرون
وقت بود روا نی مگر که در نماز بامداد و شام و وتر س اگر شک افتد که فریضه گزارده شد سه رکعت بود یا چهار بار دیگر گزاردن یا نی ج اگر در وقت
بود باید و اگر بیرون وقت نی س اگر مردی در نماز بحکم زحمت یعنی انبوهی پشت دیگری سجده آرد روا بود یا نی ج اگر مسجود علیه در نماز
بود و بر پشت کسی دیگر سجده نکرده بود روا بود و اگر نی نی س اگر مردی را در خطبه رسیده بود در هر که سخن گوید باز … شنیدن
یا نی ج اگر سخن بسیار گوید نشنیدن او را و اگر نی نی س خراج زمین و جامه که در دست غاصب باشد بر مالک واجب بود یا نی ج
اگر غاصب مقر بود و بعضت مالک را گواهان عدل بود بلکه بروی واجب بود بر وی و اگر نی نی س اگر در زکوة مال دیگر از مال خود
بگذارد روا بود یا نی ج اگر بدستوری گزارده بود روا بود و اگر نی نی س اگر کسی قام درویشی بنیت زکوة بگذارد و از زکوة
نیابت دارد یا نی ج اگر بدستوری درویش گذارد و اگر نی نی س اگر کسی روزه ماه رمضان را … ارتکاب کند کفارت واجب شود
یا نی ج اگر … مکروه بود … کفارت لازم شود و اگر نی نی س در گزاردن نماز فریضه و در روزه فریضه باور
آید یا نی ج در نماز در آید و در روزه نی س حاجیان را در مکه نماز تطوع بهتر یا طواف خانه کعبه ج مکیان را نماز اولیتر و آفاقیان را طواف

س حج تنها افضل تر بود یا حج با عمره و متعه و قران ج علما را حج تنها و آفاقی را حج با عمره و متعه و قران آن بود که احرام حج و عمره بیک
دفعت بگیرد و عمره بجا آرد و باز حج بکند و متعه آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود و باز حج نیت کند س اگر محرم صید حرام بگیرد و
باز رها کند از ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید و اگر نی نی س اگر مردی مرد دیگر را وکیل کند بطلاق دادن زن خود
وکیل زن را سه طلاق دهد طلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی نی اصلا چیزی واقع
نشود س اگر یکی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و آنکس طلاق دهد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از آنکه بکاری مشغول
شود طلاق دهد واقع شود و اگر نی نی س کافر حربی اگر غلام آزاد کند در دار حرب بی آنکه دست از وی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بنده مسلمان
بود و با کند گذاره بود و آزاد شود و اگر نی نی س اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر پسر آید ترا یک طلاق و اگر دختر بود
دو طلاق و این زن هم پسر و هم دختر بزاد آورد چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود س اگر مردی مر غلامان خود را گفت
که هر که مژده دهد مرا بفلان چیز وی آزاد و جملگی ایشان مژده دادند همه آزاد شوند یا نی ج اگر همه بیکبار مژده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مژده دهند خبر اول آزاد شود س اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلانکس در نیاید و آنکس خانه را بفروخت بعده او در آید حانث
شود یا نی ج اگر آنکس هنوز در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی نی یعنی اگر مسکن بر داشته بود نشود س اگر مردی را که محصن بود زانی
گوید و گواه نتواند که گذرانیدن بر وی حد قذف زنند یا نی ج اگر مقذوف عاقل بود زنند و اگر اخرس بود نی س اگر کسی خرما دزدد که بقیمت
ده درم سیم که نقره و در دزدی غالب بود دستش ببرند یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی نی س غوریان کافر را بنده کردن روا بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود روا بود و اگر نی نی س علم نجوم آموختن روا است یا نی ج بقدر حاجت معرفت قبله و اوقات نماز روا است و زیاده نی
س اگر زنی لقیط را گوید بچه من است شنوند از وی یا نی ج اگر گوید از زنی شوی من است شنوند و اگر گوید پیش از این شوی از زنا حاصل شده
است نشنوند س لقطه را بر داشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود امین بود از خرج کردن بر داشتن بهتر بود و اگر امین نبود گذاشتن
بهتر بود اما در محل گرفتن اشتهار باید کردن بدان میگویم که بخاوند رسانم س اگر غلام آبق را یعنی گریخته را از مسافت سفر یعنی سه شبانه روز
راه گردانده و بخاوند رساند و در محل گرفتن اشتهار کرده بود چه واجب شود ج اگر غلام را چهل درم زیادت قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یک درم واجب آید س پدر را شاید که مال فرزند مفقود خویش از بهر نفقه خویش را یا از بهر فرزندان دیگر
کان وی بفروشد ج هر چه منقول بود شاید چون متاع و برده و مانند آن هر چه از خانه و دوکان بود نشاید س اگر مودع ودیعت را بدست
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند بالغ رسیده خود فرستد یا کسی که در عیال وی
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه دیگر فرستد ضامن شود س اگر کسی گاو عاریت خواهد و باز گاو را بغلام خداوند گاو
دهد از عهده بیرون آید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه اش بر مصلحت ستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی نی س اگر کسی بوقت بسمل کرده
حیوان الحمد لله گوید از تسمیه نیابت دارد یا نی ج اگر غرضش تسمیه بود بر حیوان روا بود و اگر غرضش جواب عطسه بود نی س اگر گوسفند
قربانی اگر بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر او را پیش از قربانی کنند حکم مادرش بود و اگر بیشتر از آن در ذبح کنند

و جواب مسئله نداند شاید پس اجتهاد کردن یا نی جواب گوییم اگر از اهل اجتهاد بود شاید و اگر نی و اهل اجتهاد کسی بود که صوابش بر خطا
غالب بود و بعضی گفته اند که کمینه شرط اجتهاد آن بود که مرد صاحب طبیعت بود و کتب مبسوط را یاد دارد و آن پانصد کاغذ بیش نیست
پس اگر پرسند خدای تعالی عدد انفاس بهشتیان از بهر آنکه عبارت نزد انقطاع نیست پس اگر پرسند که خدای تعالی قادر هست
بر آفریدن مانند همچون خود یا نی جواب گوییم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال آنست که خدای تعالی
از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد عجز و قدرت بر وی اطلاق نکنند پس اگر پرسند که شما
بر ملت کیستید جواب گوییم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان پس اگر گویند در مذهب که اید در اصول گوییم بر مذهب اهل
سنت و جماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده است رضوان الله علیهم اجمعین و آنچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو بوده
بوده اند پس اگر گویند در مذهب که در آید در فروع گوییم بر مذهب امام اعظم سراج الائمة ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن
ثابت المرزبان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمه و اسود و ایشان شاگردان
عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد رسول الله اند صلی الله علیه وسلم
پس اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند جواب گوییم بقرائت عاصم بن عبد الله بن ابی النجود الکوفی بروایت حفص بن سلیمان
البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقند و فرغانه و نسف است اما بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون
قرائت عاصم خوانند بروایت ابی بکر عیاش و حفص و بکر هر دو شاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمن السلمی در
قرآن شاگرد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله

عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفوظ یاد گرفته اند

والله اعلم بالصواب

تمت

تمت بالخیر والعافیت